

فهرست فصول کتاب مستطاب جناب النقص

صفحه	مضمون	صفحه	مضمون	صفحه	مضمون
۴	فصل اول در ذکر اول مخلوقات	۲۰۲	فصل پنجم در ذکر علیه شریف حضرت	۲۹۱	فصل سیم در ذکر وقایع اول سال
	چهارم و اول موجودات کیهان		رسول الثقلین محبوب باب المشرقین	۲۹۴	فصل چهارم در ذکر وقایع سال
۱۴	فصل دوم در بیان آنکه از زمان		والعزیزین صلی الله علیه وآله وسلم		از هجرت نبی آخر الزمان تا هجرت حضرت فاطمه
	خلق آدم تا آوان ولادت جناب	۲۲۲	فصل ششم در ذکر ارضای جناب		بائلی لغوی فی الله خداوند تمامی غزوات
	خیر الانام صلی الله علیه وآله وسلم و پسر		مقبول صلی الله علیه وآله وسلم و وفات		و موسوم شدن سال دوم سینه القتال
	سینقی گشته و اختلاف در حدیث و		عبدالطلب و تکفل ابوطالب بشام		سال غزوه و دان و غزوه بوا و غزوه
	قدم عالم و ابتدای تاریخ و ترتیب سالها		تجارت رفتن آنحضرت علیه الصلوٰه و السلام		غزوه و غزوه بدر و غزوه فوات السویق
۲۲	فصل سیم در ذکر کنیت و اسم النقا		و بناسه خان کعبه ولادت حضرت زهرا	۳۰۶	ذکر سال سوم از هجرت نبی سال غزوه
	جناب رسالت صلی الله علیه وآله وسلم		رضی الله عنهما		غطفان و غزوه بنی قینقاع و غزوه احد
۳۰	فصل چهارم در بیان نسب طهر	۳۳۱	فصل ششم در ذکر بعثت و نزول وحی		و غزوه بدر و الاسد واقع شده و هجرت
	جناب خیر البشر و ذکر انمودن حلی و حالات		و ولادت کفار و وفات ابوطالب موت		ولادت سیدنا امام حسن رضی الله عنه بوده
	آباد اجداد آن سرور و عیال الله ابوالشیر		فدیکه کبری و رفتن آنحضرت بجا طلب	۳۰۹	ذکر وقایع سال چهارم از هجرت
	نایب السلام		و هجرت اصحاب کبار و بدیهه بعثت		سال غزوه بنی النضیر و غزوه ذات الرقاع
۱۸۱	فصل ششم در ذکر بعضی باب و وقایع		عقبه اولی		و غزوه رجب و غزوه بربیع و فتح کشت و
	و غراب و حوادث که در مدت حیات قبل	۲۵۹	فصل یازدهم در ذکر معراج جناب		ولادت سیدنا امام حسین رضی الله عنه
	ولادت حضرت صلی الله علیه وآله وسلم		رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم		و زمین سال بوده
	در اطراف عالم بوقوع انجامید	۲۴۲	فصل دوازدهم در ذکر بعیت عقبه	۳۱۳	ذکر وقایع سال پنجم از هجرت
۱۸۳	فصل ششم در بیان تاریخ میلاد		ثانیه و بیان مشورت کردن اشترار بر		غزوه و وفات جندال غر و خندق و غزوه
	آن شفیع روز معاد صلی الله علیه وآله وسلم		افترسیدار و هجرت آن سرور علیه الصلوٰه و السلام		بنی قریظ بوده
	و ذکر بعضی از حوادث که در آن مشایخ و ائم		و السلام زمان ائمه و ائمه و ائمه و ائمه		ذکر وقایع سال ششم از هجرت
۱۹۹	فصل هفتم در ذکر طریق جناب		و رسیدن آنحضرت به مدینه و ولادت حضرت		و غزوه و غزوه و غزوه و غزوه

صفحه	مضمون	صفحه	مضمون	صفحه	مضمون
۳۵۰	فصل سبست نهم در بیان تعداد اعمال	۳۵۰	آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم	۳۵۰	و غزو کربى المنطق و غزو دیریکه آنرا
۳۵۱	رسول بزرگوار صلی الله علیه و آله وسلم	۳۵۱	فصل سبست دهم در ذکر اولاد اجداد	۳۵۱	بیست و نه سال که در وارسال سال تلکوک
۳۵۲	که بر اخذ صدقات قبایل مامور بودند	۳۵۲	صلی الله علیه و آله وسلم	۳۵۲	اطراف واقع گردید
۳۵۳	فصل سبست یازدهم در ذکر تعداد رسولان	۳۵۳	فصل سبست یازدهم در ذکر نیکوکاران بنیاد	۳۵۳	۱۶ سال مشتمل بر هجرت درین سال
۳۵۴	رسول خدا که از دلوک امر افتاد بودند	۳۵۴	سیدالسلین علیه السلام و ذکر شهادت	۳۵۴	غزوه خیبر و غزوه القناداقه شد
۳۵۵	فصل سبست نهم در بیان مؤمنان	۳۵۵	سیدنا حسنین رضی الله عنهما	۳۵۵	۲۱ سال مشتمل بر هجرت درین سال
۳۵۶	رسول خزان زمان علیه الصلوٰه و السلام	۳۵۶	فصل سبست دهم در بیان اسمای کین	۳۵۶	سریه موت و غزوه ذات السلاسل و فتح کربلا
۳۵۷	فصل سبست یازدهم در ذکر تعداد شعری	۳۵۷	رسول انصاری علیه الصلوٰه و السلام	۳۵۷	در سیرت علم و غزوه خنین و نوکی فوج
۳۵۸	رسول انقیلین صلی الله علیه و آله وسلم	۳۵۸	فصل سبست یکم در ذکر موالی	۳۵۸	ظفر موج اسلام بلطف او طاس و غزوه
۳۵۹	فصل سبست یکم در بیان اسلحه آلات	۳۵۹	صلی الله علیه و آله وسلم	۳۵۹	طائف
۳۶۰	حرب رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم	۳۶۰	فصل سبست دوم در تعداد اعدا	۳۶۰	۲۲ سال نهم از هجرت درین سال
۳۶۱	فصل سبست سومی و دوم در ذکر تعداد کتب	۳۶۱	جناب سیدالانام علیه السلام	۳۶۱	غزوه تبوک که از ناحیه العسکر گویا واقع
۳۶۲	دو اب رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم	۳۶۲	فصل سبست سوم در ذکر اعدا	۳۶۲	۲۳ سال دهم از هجرت درین سال
۳۶۳	انفوس شتر و اسب و در و گاو و شتر گوسفند	۳۶۳	جناب سالتاب علیه الصلوٰه و السلام	۳۶۳	بالنصارای بخیر واقع شد و حجه الوداع
۳۶۴	فصل سبست سومی چهارم در بیان ثواب	۳۶۴	فصل سبست چهارم در ذکر تعداد	۳۶۴	درین سال بوقوع پیوست
۳۶۵	اثاث البیت و منورکات جناب سالتاب	۳۶۵	و اخوان رضاعیه جناب سالتاب علیه السلام	۳۶۵	فصل سبست پنجم در ذکر اعدا و سال
۳۶۶	فصل سبست سومی چهارم در بیان آنکه	۳۶۶	علیه و آله وسلم	۳۶۶	از هجرت و لحوق رفتن موت با آنحضرت
۳۶۷	آنچه بر خلاف نسبت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم	۳۶۷	فصل سبست ششم در ذکر اعدا	۳۶۷	صلی الله علیه و آله وسلم
۳۶۸	علیه و آله وسلم و آل طهار و اصحاب کبار	۳۶۸	حضرت رسول مقبول صلی الله علیه و آله وسلم	۳۶۸	فصل شانزدهم در ذکر تعداد ازواج
۳۶۹	واجب است از جهت ممنوع است از عداوت	۳۶۹	فصل سبست ششم و ششم در ذکر کتاب	۳۶۹	مطهرت سیدکائنات علیه التیمه و الصلوٰه
۳۷۰	خاتم الکتاب در ذکر اسمای شهادی	۳۷۰	حضرت خاتم النبیین و مناقب و فضائل	۳۷۰	و جلیب اند و امانت حیات آنها
۳۷۱	که برای سبب باقی است مقتولین از حجاج	۳۷۱	خلفاء و راشدین	۳۷۱	فصل هجدهم در ذکر اعدا و ساری

و صناع و محکمات فضل خلائق و زما
 چون این چنین این چنین این چنین



در طبع می نشی نوکش و طبع این جهانیا کرد
 در طبع می نشی نوکش و طبع این جهانیا کرد

بسم الله الرحمن الرحيم

جواهر و اسرار و نشانها بر بارگاه کبریا نیکه قدرتش از همه کائنات و نعمتش سببه شایسته حکمت و
 طاهر و سلطنت او قاهر و صانعیکه فلک سبینه در بجا صنعتش جهانی است و قادریکه عرش
 اعظم در محیط ناپیدا کثرت عظمیّتش گردانی فرمان فرماییکه از امر تا قدر کن تمامی اصناف موجودات
 و انواع کمالات را از انکه تم عدم بعرضه وجود آورده و حکمیکیه سبکست ابداسی خدایش
 اجسام گوناگون و اجسام بوقلمون را بمنصه شهود جلوه داده تقدیریکه انسان خاکی
 بنیان را بطیاسی عقل و تمیز بدرک جزئیات و کلیات گردانیده و مرتبه اش را از ملائکه
 در گذرانیده آبیاری فصاحتش در خاک پاک آدم ریشم ایتی بجاعل فی الارض خلیفه
 دوانیده و شجره طیبه مش را بر سر بنری علمه الاکسما کلمات در عالم علم گردانیده گلزار خلیل
 شکوفه از شاخسار اوست و گل کردن النوار محمدی گل همیشه بهار او حبّذ الکی که مشام
 ساکنان ملائکه از بوی جانقرا ایش معطر و از روح روح آسایش و باغ عالم انس جان
 مغفیر نگه داشت خورشش جهانی را فر گرفته و راه و لکشش از سمک تا سماک رفته و مانع
 نماند که از بوی فیضانش عطر آگین گشته و مشامی نماند که از فواید روح و روح آن
 عجب بر آگین شده و گلی که بلبس از بهر ادول بد جشق نعمه سراسر است و عندلیب

روح بوضوح زفریه پیرایه شگلی که گشتن آرای صفوت و صفاست و خجسته طبع و جبهانه کلیه کاش
 خوانی و مجموعه چند اوراق سبز و سرخ وانی بلکه گهی است که گلستان رسالت را زینت افرا و بوستان
 نبوت را رزب فرا صد رشتن ایوان بنیامند گزین مقام و صیبا محاط بخطاب طبع و کیسی منطوق
 مصداق و ما ادر سلناك الا رحمة للعالمین شاهنشاه ملک دنی و قیامی سلطان قلم کتاب
 قوسین او اذنی شمسوار سیدان سبحان الذی استوی شمر یا ششمن فادحی الی
 عباده ما اوحی فرمان فرمائی و لایست بی نهایت ما ینطق عن الهوی جهانه از جهان
 ان هو الا و حی یوحی تا حد افعول و کاد فضل الله علیک عظیم کما تعلم و بتان علمه
 شداید القوی تا فراتر بعلومات ما ذا اخر البصیر و ما لطفی خورشید سیمای کفایت
 میزبان رب اکبری ضیای خیمه کسوف یعطیات ربک فترضی نور حدیقه کائنات
 بنیسا و ادم بین الماء و الطین سراج منیر مخفی شریعت محمد عالم کتاب آسمان حقیقت منیر اعظم
 برج عرفان لؤلؤی لالائی درج ایمان تکمیل مدارج علو و کمال تا حقیقت کفر و ضلال الی اثنین
 رهنمای دارین قلم وجود و سخا عیان کرم و حیای پیشوای انبیاء و احسن الخسین المحمود فی الماوی الی اقام
 محمد بن المصطفی علیه التحیه و الثناء و علی الابرار مودع اهل بیته کمثل سفینه نوح فاخذ اروق
 سلامت مذ و صحابه الخیرة اعظام الذین باجروا الفریة و نصره فی هجرة ففهم المهاجرون نعم الانصاف
 که گشتگان و اوصی ضلال البقا اوصیای کالجویم که کب هدایت اندیشه هر دم از ناصد و دود و سلام
 بر رسول آل صوابش تمام اما بعد بر ضمایر قدسی نظایر استخبران با اثر نبوی و مستحقان منازب
 و مفاخر مصطفوی حق و محتجب خواب بود که علمای متقدمین و فضلا می متاخرین در بیان خبا و اخبار
 جناب خاتم النبیین و تبیین آثار رسول الامین مجملات صحت قمرین مرقوم قلام خسته و ارقام و مترجم
 صفحات بلاغت کلمات گرانیزه اند و اشوب خامه را بتبیین حالات جناب خیر الوری در میادین بیان
 دوانیده چیرمی ازان نگذاشته اند که دیگر بنگاشت شش خامه فرساید و بجایزه شش شش چیره
 قلم ساس آراید غیر از آنکه کاسه لیبسی آنها تا بید و یا قنبا سی از بجان نموده در حق خویش سعادت افزا

از آنجا که هر مومنی و نیازمندی شفاعت احمد مختار صلوة الله علیه و آله را فرض عین لازم و واجب است
که بر دم اوقات غریزانه که جناب سید المرسلین صلوة الله علیه و آله صرف سازد و در یاد و شستن حال استوار
اشتمال فضل البینین بوضع اتم بر دوز و بنا علی هذا خلاصا و جابزا بنده حقیر سید القصیر محمد حسن الشیرازی
انصاری نسباً و کنوی مولد او فرنگی محل مسکننا بن سید العلماء راس الفقه حاجه الفضا و الفضل و الکرم
ینبوع البلاغه و حکم القاضی اللیب و الکمال الادیب ابی مولائی مولوی نعیم الله بنده طلع العالی رغبت این
از مقتضای تکمیل دین و ایتقان و صد گونه امن و امان میدانست بتوفیق ازلی و ارادت لم یزل از
سیادی سر رشده و تمیز تا غایت حال که شین غم از خود و در این بکیر و در حله دیگر تجاوز کرده بود
بمطالع خبر جناب رسالت پناهی و بریدن کتب سعادت تفسیر حالات حضرت فضل الاولین و الآخرین
عالیه الصلوة و التسلیم مال را غیب بود و پیوسته بکیتب سید و ارادتین اشتمال مینمود و لیکن نظیری بفضای
قدس تالیف نداشت و خود را لایق احتال این بار بزرگ و کار سترگ نمی پنداشت شخص صلاح
کار گیاره و من خراب گیاره بزمین تفاوت روزه از گیاره است تا یکجا تا آنکه در اوسط سن بکیر او
دو صد و سیفت و پند هجری بعضی از اجامی بی ریا و اصد قای با صفا حرکت بر این رشد مذکوبندی
از ان بمسخر تحریر و در کشد و از خود نو آبا و گاری گذارد چند آنکه ابا آورد و راه معذرت سپرد
و دست از دامن اصرار باز داشتند و بی آنکه ملتزم امتثال امر ایشان شوعم مرا نگذاشتند
تا چار بخواهی آزدون دل و دوستان جبل ست و کفاره همین سهل مستحق فضل الله و
منو کلا علی اعانتة و تائیده که محبت چست بستم ع هر چه با دابا و ناکشتی در آب انداختیم
و تالیف مجموعه که مجلی جامع از کیفیات اجداد جناب سید البشر و ذکر نسبت اهل آن شفیع
روز محشر از عبد الله تا آدم صغی الله متضمن حال ولادت با سعادت و غزوات و جهادات
الشه و وفات حضرت خیر البریه و تعداد اعمات المومنین و موالی و خدام پیغمبر صلی الله علیه
و آله و سلم باشد علی سبیل الایجاز و الاختصار غم بزم گماشت و بکارش آن تسلیم برداشت
و سجد و جهد بالاکلام و تالیف و ترصیف این روایات بتفصیل بسیار و تحقیق تمام اعجاز کرد

و بنامی هست و بهی نیست و بهیست اینجاست و در هر چند این مختصر بود و چون در مختصرا تشبیه تمامی حال و توضیح
احوال جمیع غزوات ظفر آیات نداشت تا هم بخوابش و دوستان صمیم و محبان واجب التکریم هر قدر از نظر
فوائد و ذکر محاسن سید محمد سلیمان علیه السلام در کوفات مؤلفین صحت آید تا مانند معارج النبوة و معارج
النبوة و شواهد النبوة و خلاصه السیر و حبیب السیر و تاریخ الفقه و در وقت الاحیاء روضه کلمه فاضله شامی و در
تفسیر حسینی و جواب التفسیر و تاریخ ابن زککان و شفا فی تفسیر عیاض و ادب السلاطین کشف الاسرار فی خصایص السلاطین
و بحواله انساب جمیع اقدار الحیوان تاریخ الخلفاء و وقایع الحقایق و جامع حق محمد و متون النجباء و کتب معتبره فی تاریخ و جغرافیا
و سرور المحدثین و مفتاح النجا و فصل الخطاب و دیگر کتب مفید عام و افاده بخش تمام باشد بقدر ضرورت
التقاط نمود و در هر یک بنحوائی تعریف نگار می سپار و در هر کتابی در انکیه فوت مطلب می بیند حرفی فرو نگذارد
چون درین زمانه بوجهیکه ظاهر است باز خواندن کتب مطبوعه و ملاحظه که درن مبسوطات مفصله قاصر و خوطر
آرام طلب از معاینه نسخ طویل عبارات و کثیر المعنایین عاصر و فاطره باشد که بدین مجمل هم اکتفا فرمود
واقف کیفیتات رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و دانش و بین متقین باشند غنیمت بس غنیمت است
پس باجمال پروا من و خامه را از دراز نویسی عبارات کوتاه ساختن مناسب است میدارد و نور خلاق
ناظرین نصف گزین آنکه بوسعت کرم و اخلاق بذل عاطفت فرمایند و بر خطای همچو من بی سرو پا
دست قبح و جرح دراز نمایند و زبان را بطعن و تشنیع نیالایند که این ذره بمقدار در حال تشبث
احوال و حدوثات و شکستگی وقوع حوادث بر جمعی خستگی و تجرع اقدار غصص بهوم و غموم
روزگار که از کثرت فرمودگی بیچگونه با سودگی آشنائی نداشت و زمانه بهر زبان تیغ پلای بر سر راحت
می بخت و بهود الماس و ریش ریت استراحت می آمیخت و ناخن و دست رنج از جگر کا و پیا و مرصت
و مزون نداده بکج جرات میخت و پنجه بر جرم فکار و آلام حبیب و امان عافیت و فراغ بالی را یک لحظه نیک نداشت و هر یک
لحظه مهلت از غم و هم دادن روا نمیداشت و فریاد که یارای سخن نیست زبانه را بر لبست غم و غصه و رنطق
و بیانه و تجریر این عجاایله نافه بر جنت و مصداق مضمون حسان شخون ای که می سخن نقص علیک احسن
موسوم به حسن نقص و نام تاریخی تاریخ نبی ساخت که هم خرافات و هم توابعی دیدن بچو قصص با عقاید نگاری است

حسن التمس

از خدایه بچشم انصاف و در بار بقیعنا فی خبر الکلام مقل و قل بگوید در آورده ام در دنیا از حضرات پاک
 اعتقاد و متفق است و آفرین است و در عجبی امیدوار ثواب از حضرت رب العزت بوسیله خاتم النبیین
 علیه الصلوٰۃ و السلام از جوسن الله انیکون مضاعفی بذراوسمایشناختی فی العقی فی قال النبی صلی الله علیه
 و آله وسلم المرحوم من حیث نومی اللهم ارزقنی حبس البشر واکمل لی فی بهم تحت لواءهم یوم المبعث و التشرکین
 فصل اول در ذکر آنکه اول مخلوقات چیست و اول موجود است چیست
 بر خدایه بفرقت آنرا ایل دانش و برینش و خواطر خبرت را اثر و آفتان کارخانه آفرینش ششتر خواهر بود
 که در روضه الاحباب مطهر است که بر طبق حدیث صحیح کان الله و لم یکن معه شیء و رازل جز و ان محض
 منقرض نباشد هیچ و دیگر در خارج موجود و مشهور و بنود چون اراده کامله الهی بمقتضای فحوائی کنست کنسرا
 مخفیاً فاحسبت ان اعرف خلقت الخلق لا اعرف اقتضای آفرینش مکنت عالم علمی و سفلی
 فرمود و اول چیزی که از مطلق سبب خلقت طلوع نمود نور فالفیض السور و محمدی صلی الله علیه و آله و سلم بود
 در آنسرا جلیل مشغول است ان الله خلق اول الانور رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قبل النور
 و الكرسی و اللوح و القلم و السماء و الارض و النجته و النما بالک الف و ستمائة و سبعین الف سنة و از آن پس
 علی کرم الله وجهه مرتبه است که روزی بار حضرت خاتم الانبیاء علیه الصلوٰۃ و السلام پدید آمد که اول
 مخلوقات چیست؟ حضرت فرمود نور نبیک اینجاست از طریق حایر بن عبد الله انصاری نیز در و در و
 بعد از آن بسیاری از کابر علما در اول مخلوقات ایند و نقایس بسیار مختلف کرده اند و منتاسی خلاف
 ظاهر آنست که در یابا به با و بیست مختلف و از و مشهور است قال صلی الله علیه و آله و سلم اول
 ما خلق الله القلم و قال ارینا اول ما خلق الله نوری و قال ایضاً اول ما خلق الله العقل فقال له
 قبل ما قبل ثم قال لا ادری فادبر ثم قال له ثم فقام ثم قال له اقمه فقعد ثم قال فبصرته و جعلالی خلقت
 شیئاً اعرف علی منک بک آخر و یک فل و یک که هم و فی روایتی بک آخذ و یک اعطی و یک اعرف و یک
 و اقب لبک الثواب و عایک القاب یعنی اول چیزی که از حق تعالی آفرید عقل است پس الله تعالی عقل را
 فرمود و یک پس پس پدید آمد باز فرمود پس پس پس گشت باز فرمود و او را بر خیز پس بر خیز باز فرمود

اور بیشین پسینشت باز فرمود که سوگند بحیث و جلال خویش که ارام خلق غریبتر از تو نیافرودم
 که بتو عزت میدهم و بتو ذلت میدهم و بسبب تو ارام میکنم و در روایت آمده که نسبت بتو خواخو و خشم
 و بتو عطا کنم و بسبب تو شناخته شوم و بتو عذاب کنم بر آنکه شست ثواب و برکت عذاب نبرد
 علمای فن حدیث و سایر طرق جمیع جن احادیث مذکوره بر تقدیر صحت آنست که اولیت حقیقه
 نور پیغمبر است و اولیت عقل و قلم اضافی است یعنی اول مخلوقات عجمیات بوده و از حساب
 قلم یا خود گویم اول عقل آن عقل است که حق تعالی اورا جوف آفریده اهر فرمود باقیال و او بارود و امان
 بنمود و اول افلاک القلم است که با هر خداست تقدیرات انسان را در لوح محفوظ ثبت کرد و اول الوار و محمدی
 است علیه الصلوٰه و السلام و اهل تحقیق بر آنند که مراد از این عبارت نشانه کبریا و است که باغبان حشیات
 که ذات خویش و مبارک خود و سایر پیشیا را تعقل کند و ارا عقل گویند و از آنکه کمالات محمدی از پر تو است آن
 نور است و پر نور آن حضرت خوانند و از آن حیثیت که نقوش علوم در سایر مصنوعات یا در لوح محفوظ
 بتوسط او است اورا قلم خوانند و از بعض احادیث صحیحہ سابق خلق عرش و آب معلوم می شود بر خلق
 قلم جمعی از محققان شرح حدیث چنین فرموده اند که حدیث اول ما خلق الله القلم محمول است بر آنکه بعد
 از خلق عرش و آن اول خیریکه آفریده شد و قلم بوده است و الله علم و برایت این عباس رضی الله عنهما
 اول خیریکه بعد از قلم مخلوق شد لوح محفوظ بود و اول کلمه که قلم فرموده ایند و قلم بر لوح محفوظ نوشت این
 بسم الله الرحمن الرحیم انی انا الله لا اله الا انا محمد رسول الله من استتم القضا و صبر علی بلائی و علی
 لغای در رضی سبحان کتبہ صدقاً و بشه یوم القیامه مع الله یقین و من استتم القضا و صبر علی بلائی
 و لم یکن علی لغای و لم یرض کجایی فلیختر الله اسمای یعنی بدستیکه من محبوبم است نیست احدی الا الله سبحان
 لک من و محمد رسول من است بر که تابع قضای من شد و صبر کرد بر بلا من و شکر نمود بر نعمتای من و
 را منی شد بر حکم من پس من خواهم نوشت اورا در بقی و سمعوت خوابم کرد و روز قیامت بر مژه و یقین
 و هر که تابع قضای من شد و بر بلائی من صبر کرد و بر نعمتای من شکر نکرد و راست نشد بر حکم من
 پس باید که اختیار کند مقبوض و دیگر سوای من که ندید که خلقت قلم از نور بود که طول آن پانز سال راه و عرق آن

حسن القصص
چهل ساله بود پس با او خطاب شد که بنویس قلم خود را که چه نویسم او سر برد و گاردین ارشاد شد بنویس آنچه در علم
من مقدورست در سال مخلوقات من تا روز قیامت پس قلم جاری گشت با آنچه کاین هستند تا روز قیامت آنچه
نوشته بر اوراق عرش لا اله الا الله محمد رسول الله بعد از آن هر قطره که از آسمان مقرر بود که نازل شود
و هر درختی که از درختان مقدور بود که فرویز و هر دانه که بر روی و هر سنگی که بر زمین باشد و هر
رقیبی که بخلاف این بر سر نماند افزوده پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم جنت القلم علی علم الله و بر و انبی جنت القلم
بما هو کاین الی یوم القيمة و گویند که مسلم بعد از این کتابت بخود متعجب گشت که من عجب خلقی عزیز ام ممکن که نزد
خدا تعالی جوهری لطیفتر و شیرینتر از من نباشد که جمیع قضایای مخفی بپس وجود من ظاهر شود حضرت
الو هست این ضرورت را از وی نه پس نبرد و آنچه قلم رقم زده بود و محو گردانید و بعد قدرت کامله باز نوشت فرمود
و نوشت دیگر آنها را نیز محو ساخت و قلم خطاب کرد که بنویس قلم در سمیت بلرزد و شوق گردید و تا روز قیامت
این شوق در قلم باقی ماند و ازین تنبیه نزد قلم محقق گشت که اراده الهی باظهار هر چه بخواهد متعلق شود فی الحال ممکن
گرد و قلم نسخ بر هر چه خواهد گشت و در ظهور سباب حکمتها و مانندها بی است که گنیمت بخواند ما نشاء
شهر با همه معنی است فقو که علیه السلام اول با خلق الله تعالی العقل زیرا که عقل عرض است و از وی
قیام و قیود نیاید پس مراد ازین عقل عاقل ترین همه خلق بود که از عقل نهرا جزوست بگویند و همه خلق را
و نه در وجود و جزو محمد صلی الله علیه و آله است صلی الله علیه و آله و سلم پس مراد از عقل آنجناب بوده است از این جهت
علی کرم الله وجهه مدعی است که حق تعالی نور رسول مقبول را قبل از آفریدن عرش و کرسی و لوح محفوظ
و قلم چهار صد و بیست و چهار هزار سال آفرید انگاه دوازه حجاب آفرید حجاب قدرت حجاب علمت
حجاب منت حجاب رحمت حجاب سعادت حجاب کرامت حجاب منزلت حجاب بهایت حجاب فحت
حجاب بهیبت حجاب شفاعت حجاب نبوت انگاه نور موفور السمر و نه حجاب را بحجاب قدرت رسانید
و دوازه هزار سال در آن حجاب تسبیح میکرد و میگفت سبحان ربی العظیم بعد از آن حجاب غلظت آورد
یا زده هزار سال در آنجا تسبیح کرد و همچنین در هر حجابی هزار سال کمتر از حجاب اول تسبیح میکرد و چون
بکباب مساعد جسم و بدن هزار سال زیاده نمانده بود که حق تعالی شش دریا آفرید و دریا به صدق

دریای صفا و دریای رضا و دریای رجا و دریای سخا و دریای وفا و دریای خشوع و دریای خضوع و دریای
تواضع و دریای معرفت و دریای عزت و دریای رحمت و دریای علم و دریای حلم و دریای عقل و دریای فقر و دریای
رفق و دریای صبر و دریای خوف و دریای تقوی و دریای مهربانی و دریای یقین و دریای لطف و دریای کرم
و دریای شوق و دریای مغفرت و دریای ایمان و دریای خیرت و دریای فطنت و دریای حکمت و دریای محبت و دریای سکنت
و دریای عظمت پس نذا آمد که بدین دریای فرود آیی خود و شش رشتوی فرمان برد و چنان کرد و در هر
دریای خدایتعالی را تسبیح کرد و لاجرم این خصایلش حاصل آمد پس نذا رسید که بیرون آید بقدرت من
و بالیست بر بسیار قریب من و باد کن خلعت مرا پس بیرون آمد و بجزمت بالینا و در مقام حضرت
و تسبیح میکرد و بجزمت در مقام همیست عرق گرفت از حشمت حضرت عزت و جد و لیست و چار هزار قطره
عرق از دستش چکید خداوند تعالی از هر قطره رسوای و نبی یا فریاد پس نور رسول مشول صلی الله
علیه و آله و سلم در آن مقام ظاهر میگردد و تسبیح میگفت و انوار رسل و رفقائش از تسبیح می نمودند
چهار هزار سال و سیالیت بود و حدود و لیست و چار هزار سیغیر در قفا بنیست بود و در هر روز شایسته
نهم زیر عالم او طلب شفاعت باشد قال علیه السلام آدم و من و دینار تحت کمری بودم اقیمت انکاه
او تعالی جل شانہ نور محمد مصطفی را قسم فرمود از یک قسم گوهری مانند یاقوت خضر که طول آن در هر
سال و هر جن آن هزار سال راه بود و خالق فرمود پس بنظر هدایت بران جوهر تجلی نمود و او بر خود
از زبده تمام آب شد و از قسم دیگر عرش را بیا فرید و بر سر آب بدشت و در این زمان خیر از آب
و عرش اعظم چینی دیگر موجود نبود و چنانچه فرمود و کان عرشه علی الماء و یدایم یعنی است
و عرش بر سر آب می چنید و چار هزار سال عرش را بر آب فراری نبود و بقدرت آفریدگار نقشه
بر عرش پدید آمد که لا اله الا الله محمد رسول الله انکاه عرش قرار گرفت این است معنی استواری
و گویند نقش نام الرحمن بر عرش پدید آمد عرش بیکت این اسم قرار گرفت که الرحمن علی عرش
استواری و قبل کان العرش علی الماء و الماء علی النبی و الماء علی الفضل و کما علی قدرت رب السما
در روز صفا و رفعت عرش مجید سلطنت که محمد بن عثمان شیبیه المحدث در کتاب

صفت العرش آورده است که حضرت عزت عرش را از یاقوت احمر آفریده است و مقتصد بر راه
کنگره وار و از کنگره تا دیگر کنگره مقتصد بر راه است و از حد فضل عرش تا طبقه زمین پنجاه هزار سال
راه است و بعضی گفته اند که عرش سفت بهشت است و اهل جنت فردوس بواسطه تقاریب آن
استماع تحمید حمد عرش میکنند و ایشان چهار فرشته اند و حضرت آسمانی انجی میفرماید که و کل عرش ربکم
نوقم و میثاقی انیقول نیست زیرا که این آیات مشعر بر آنست که در قیامت چنین خواهد بود و میگوید که
و اخبر صبیح ان حضرت مقدس نبوت صلوٰۃ اللہ و سلامہ علیہ وارد است و از جابر بن عبد اللہ روایت
کلی از حمله عرش روایت کرده اند که از زمزمه گوشش مادیوش او مقتصد بر راه است و حیره الیها
از قرطبی رحمه اللہ نقل کرده که در تفسیر سمور کا عا فر از تورین نیز یاد از خالد بن معدان روایت
او از کرب الاحبار روایت میکنند که کعب الاحبار گفت که هرگاه میگوید آفرین بر کار عالم عرش را پیدا
نمود عرش از زمزمه خود باهتر از در آمده و گفت خداوند کریم خلقی دیگر نیز کمتر از من خلق نفرمود
باشد پس اللہ تعالی مطلق ساخته عرش را بار یک هفتاد و هزار جناح داشت و در هر جناح هفتاد و هزار
پر و در هر پر هفتاد و هزار ر و در هر ر و هفتاد و هزار و هشتاد و در هر دهن هفتاد و هزار زبان بود و از
زبانهایش هر روز بیرون میشود از تبیع بعد و قنات باران و بعد و برگهای شجر و بعد و سنگریزه
و بعد و دنیا و بعد و سائر ملائکه این آثار که در عرش پیچید و حال آنکه عرش در نصف خلق آن بار آمده
بود قوع این صورت عرش عجز و تواضع نمود و اللہ اعلم پس قسمی دیگر را از نور تسخیم فرمود و از
یک قسم کرسی آفرید و در روضه العفا و صفت کرسی مستقول است که ابن جریر از حسن بن علی
رحمۃ اللہ علیہ روایت کرده که عرش و کرسی بالذات مستقر اند و انیقول ضعیف است زیرا که اکثر صحابه
کبار و تابعین و نقل آنرا از کبار حکما و افاضل علما بر آنند که عرش و کرسی فی نفس الامر متغایر نیست
و اسمعیل بن عبد الرحمن الاسدی و شجاع ابن مخلد در مصنفات خویش آورده اند که کرسی عبادت
در جوف کرسی است چون نقطه در میان وایره و نسبت جمیع سموات و ارض و کرسی ها عرش
چون نسبت نقطه است بدایره حتی سبحانه تعالی کرسی را در جوف عرش نهاده و بر وایه

بین بدی العرش که موضعی است و حمله که سی نیز لایکیده مقربین اند و الله اعلم و از قسم دیگر لوح محفوظ
 آفریده صاحب روضه الصفا از ابوالقاسم طبرانی روایتی میکند که حضرت حق تعالی لوح محفوظ را
 از دره بهیضا آفریده است و صفحات آن از یاقوت احمر و کتابت آن از نور و از عبد الله بن عباس
 مروی است که حق تعالی لوح محفوظ را از دره بهیضا آفریده بطول آن پانصد ساله راه است و عرض آن
 بمثل مسافت میان مشرق و مغرب و کناره های آن از یاقوت و لؤلؤ و مشهور و صفحات آن یاقوت
 احمر است و اصل آن در کنار یکی از فرشتگان مقرب است انس بن مالک گوید که لوح محفوظ در محاذی
 جبرئیل است و چون امری از عالم غیب بجز صد ظهور یا در اول اسرافیل اطلاع یابد آنگاه مجوس
 ملائکه را آگاه گرداند و فرستاده از فرشتگان که بران قضیه مامورند بمولک بباشند بدان مهم ارسال فرمایند
 و زعم مقاتل آنست که لوح محفوظ در عین عرش است و یکی از تابعین گفته که لوح محفوظ در کنار اسرائیل
 عیسی و در و الله اعلم و از قسم سیومی قلم آفریده آدمی قلم نبویست سه هزار سال قلم که در لوح محفوظ
 میگردد و در آنست که چه نویسد بار دیگر خطاب آمد که یا قلم اکتب قلم عرض کرد و یارب چه نویسم دیگر بارش
 خطاب رسید که تو حدیث نبویست قلم از بهیبت تو حدیث چهار هزار سال که در لوح محفوظ را میگرد و تبار نوشت
 لا اله الا الله و دیگر بارش خطاب رسید که اکتب قلم عرض کرد و الهی چه نویسم خطاب آمد که نبویست
 محمد رسول الله قلم چون نام محمد صلی الله علیه و آله و سلم شنید بسجده افتاد و عرض ساخت الهی این
 کیست که نام او را با نام خود و قرن ساختن ارشاد شد منبر است ازندگان من که عرش و کرسی
 و حمله مخلوقات را از به دوستی وی آفریده ام القصة قلم چون نام رسول مقبول صلی الله علیه و آله
 و سلم را نوشت از شوق و بیدار نشکافتند ازینجا است که قلم ناشکافتنه بنویسد چون قلم نامی
 جناب رسول الثقلین صلی الله علیه و آله و سلم را بدید گفت اسلام علیک یا محمد محمد علیه الصلوة
 و السلام جواب توانست داد و خدا تعالی ببنیابت السور و فرمود و علیک اسلام ازینجا است که
 سلام سنت است و جواب فرض است پس قلم نام پیغمبر می نوشت و در زیر آن احوال است او را
 می نوشت و هر یک را عذاب مقرر میکرد و وصف گناه انجاعت را بیان میکرد و چون نوشت بابت

رسول کریم صبر و عن کرد الهی چه نویسم ارشاد شد که نبوس پیوسته گناه که کنند قلمم عن کرد الهی
 تر با ایشان چه کنی فرمان آمد که غنوکتم و بیا هر زم امتد مذنبه و رب غفور ایشان است گناه گار اند
 و من خدای آخر زگارم و در بعض روایت معتبر آمده که فیاض علی الاطلاق نور محمدی را که زمره فضل
 آنرا جوهر سیمینا گویند منقسم به دو قسم ساخت قسمی در غایت لطافت و صفای روشنی دیگر درین اوصاف
 و درین صفت اولی از قسم اول که موسوم بنور بود و روح انبیا و رسل و اولیا و اشخاص شریفه را
 آفرید و از قسم ثانی که آنرا ناری نامند جان نبی الحجاب و سایر اجسام سفلیه را موجود گردانید
 در وقایع الحقایق فی موعظه الحقایق امام رازی منقول است که در خبر صحیح آمده که الله تعالی در حق
 متضمن بر چهار شاخ خلق نموده موسوم بشجره البقیع فرمود و نیز در حدیث صحیح وارد است که
 آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم فرمود که اولی با خلق الله نورانی یعنی اول از حجاب مخلوقات حجاب
 خلاق عالم نور را آفریده در حجاب در بینا که صورتش مانند شکل طاووس بود و دعوت نموده بالا
 شجره البقیع بدشت و نور من در اینجا بمقدار هزار سال تسبیح کرد باز حجاب آفرید گار این حجاب خلق
 فرموده و بر روی نور نهاد چون نور در آن آینه نمود و صورت و زینت خود را معاینه کرد از حق تعالی
 حیا نموده پنجم را سجده کرد این سجده با فرض و تکیه گشتند خدا تعالی حکم تبار پس و وقتی بر محمد صلی الله
 علیه و آله وسلم و بانیت او فرموده بعن الله تعالی نظر عنایت و که هر بر نور من فرمود نور من از
 حق تعالی حیا کرده عرق بر آورد و از عرق سر خدا تعالی ملائکه را خلق فرمود و از عرق روی مبارک
 عرش و کرسی و لوح محفوظ و قلم و آفتاب و ماه تاب و ستارگان و هر چیز که در آسمان است پدید
 ساخت و از عرق سینه انبیای مسلمین و علمای و شهادت و صالحین را آفریده و از عرق ابرو و آن
 است من از موسیقی و مواعظ و مسلمات را پدید نمود و از عرق گوشها را روحیه و هوای
 و مجوس امثال اینها را آفریده و از عرق هر دو پا زمین از مشرق تا مغرب و هر چیز برین است
 خلق گردانید باز حجاب باری عز و مجد از نور حضرت خطاب فرمود که پیش روی خود ملاحظه نماید
 و نظر کند چون معاینه کرد پیش روی خود نور را و بر روی قفای خود نور را و جانب بین نور

و طریقی بسیار نوری و این نور از رجب نور ابو بکر صدیق و عمر فاروق و عثمان غنی و علی مرتضی
 رضی الله عنهم بود و بعد از این نور محمد صلی الله علیه و آله و سلم حضرت امیر ارسال تسبیح که در پس
 ازان حق تعالی نور انبیا و ملائکه و مؤمنین را از نور محمد صلی الله علیه و آله و سلم پیدا ساخت بعد از ازان
 ارواح حمله مخلوقات را خلق فرمود و آنها را که الا الله محمد رسول الله گفتند بعد از جناب احدیت تنبلی
 از حقیق سرخ که نهایت صاف و شفاف بود که درین می شد ظاهر و باطن او آفریده و صورت
 آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم را مانند صورت آن جناب که در دنیا بود و مصور نموده و ران تبدیل
 و ولایت نهاد و بطور قیام که بر سر نماز می باشد پس جمله انوار ارواح گشتند و که نور محمد صلی الله
 علیه و آله و سلم طواف نمودند و تسبیح گفتند و تسبیح ساختند مقدار یک سال بعد از ازان جمله ارواح
 حکمشد که بطرف نور محمد صلی الله علیه و آله و سلم به بنید جمله ارواح بجانب نور محمد صلی الله علیه و آله
 و سلم دیدند و نظر انداختند پس بعضی از آنها بجانب سر نور محمد صلی الله علیه و آله و سلم دیدند و آنها در دنیا
 خلیفه و پادشاه گشتند و هر که بطرف پیشانی آن حضرت دیدند و دنیا امیر و عادل گردیدند و بعضی از آنها را
 به پیشان مبارک نظر افتاد و آنها در دنیا مانند کلام الهی شدند و نظر آنکه بجانب ابرو آن جناب افتاد و در دنیا عاشق و شاق
 شدند و کسانی که بجانب گوشه شریف دیدند و در دنیا شمع و مقبول و امان شدند و آنکه بطرف خسار و شریف
 دیدند و در دنیا محرمی عاقل گشتند و کسانی که بینی مبارک را دیدند و در دنیا حکیم و عاقل گشتند و آنکه باریک را دیدند
 در دنیا خوب صورت و خوب و وزیر شدند و آنکه دهن مبارک را دیدند و در دنیا صاحب گردیدند و کسانی که
 دندان شریفش را دیدند از مردان و زنان خوب و وکیل گشتند و کسانی که بزرگان شریف نظر انداختند
 در دنیا سفیر و ایچی پادشاهان شدند و آنکه حلق آن حضرت را دیدند و در دنیا و عظم و موقن و صاحب
 شدند و کسانی که لجه شریفش را دیدند و در دنیا مجاهد فی سبیل الله گردیدند و هر که گردن شریفش
 را دید تا بر گشت و آنکه بازو مبارک را دیدند و در دنیا تیر گرد و شمشیر گرد شدند و کسانی که بازوی
 راست را دیدند و در دنیا مجاهد شدند و کسانی که بازوی چپ آن حضرت را دیدند و در دنیا جلا و شدند و کسانی که
 کف دست راست آن جناب را دیدند و در دنیا صراف شدند و کسانی که کف دست چپ آن سرور را دیدند و در دنیا

اینست و زن گش شدند و کسانیکه دست مبارک را دیدند سخی و کریم و دنیا نشدند و کسانیکه پشت
 دست راست را دیدند صباغ یعنی رنگ بریز شدند و کسانیکه پشت دست چپ را دیدند در دنیا بخیل گشتند
 و کسانیکه انگشتان شریفش را دیدند در دنیا کاتب شدند و کسانیکه بطن شریف را دیدند قانع
 و زاهد شدند و کسانیکه ظاهر انگشتان راست را دیدند آنگه شدند و کسانیکه ظاهر انگشتان چپ را
 دیدند خیا و اگر دیدند کسانیکه سین شریفش را دیدند در دنیا عالم و شاکر و محبت شدند و کسانیکه هر دو انوس شریف را دیدند
 ساجد و راکع شدند و کسانیکه هر دو پاسبان شریفش را دیدند در دنیا صیاد شدند و کسانیکه زیر پاس مبارک را دیدند
 پیاده تیز و شدند و کسانیکه ظلال آنحضرت را دیدند در دنیا مفتی و صاحب طبع شدند و آنانکه نور آنجناب را دیدند کمر بنظر
 و دنیا را آموختند و دنیا بود و نصرت علی و کافر شدند و کسانیکه از آنها قصد الباطن را آموختند پندیدند
 و در دنیا دعوی خداوند نمودند مثل فرعون و غیره از کفار و دانشا علم و در روایتی آنکه هر که هر دو قدم
 آنجناب را دید بسیار یعنی سیر کند زنده شد و تکریم پشت انگشتان یعنی حضرت را دید او در دنیا حلاج شد
 و الله اعلم و رجب الانساب از امیر المومنین علی بن ابی طالب کرم الله وجهه منقل است که فرموده که من از
 حضرت رسالت علیه الصلوٰه و السلام شنیدم که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود اول چیزیکه از مردم
 بوجود آمد نور من بود و بعد از آن فرمود که خدا تعالی او نور من بهفت کثرت نظر فرمود و در هر قطره
 در یابی آفرید تا بهفت دریا بوجود شد یکی حجر علم و دوم حجر حکم سوم حجر صبر چهارم حجر عقل پنجم حجر فقر
 ششم حجر رحمت هفتم حجر مغفرت پس حضرت عزت جلت قدره فرمود که اے نور حبیب من مرا سجد
 کن پس نور من سجد کرد و هفتاد هزار سال در سجد بود و پس فرمان رسید اے نور حبیب من
 که تو منی بودی من اظهار ربوبیت خود نمیکردم بعد از آن فرمود اے نور حبیب من درین دریاها سوار
 و ساکن باشی پس آنحضرت فرمود نور من در هر دریاده هزار سال بود پس از هر دریای بیرون آمد و فرمان شد
 از نور من که سر خود بجنبان چون نور من سر خود بجنبانید از نور من نور من صد و هشت و چهار هزار قطرات
 بچکید حق تعالی از هر قطره پیتا سیری بیا فرید و دو قطره از چشم راست نور من بچکید از اول قطره جبرئیل
 و از قطره ثانی میکائیل بوجود آمد و دو قطره از چشم چپ نور من بچکید از اول قطره هر اقل و از قطره دوم عزرائیل پدید آمدند

و دو قطر از گوش یمن نور من بچکید از اول قطره لوح محفوظ و از قطره ثانی قلم موجود گشت
 و دو قطر از گوش بسیار نور من بچکید از قطره اول عرش و از قطره ثانیه کرسی آفریده شد و هشت
 قطر آب از بینی نور من بچکید پیشست بهشت گردید و سبب قطره از دل نور من بچکید از قطره اول حجاب
 ملائکه آسمانها و زمینها آفریده شدند و از قطره دوم آفتاب و از قطره سوم ماه تاب خلق شدند
 و شش قطر از دست راست نور من بچکید از قطره اول حجاب عرش آفریده شدند و از قطره ثانیه باصر
 پیدا شدند و از قطره سوم هفت دوزخ آفریده شد و از قطره چهارم ارواح خلایق و از قطره پنجم
 صور اسرافیل و از قطره ششم جمیع ستارگان آفریده شدند و شش قطر از دست چپ نور من
 بچکید از قطره اول سدره المنتهی و از قطره ثانیه رعد و برق و از قطره ثالثه عرش کوثر و از قطره
 رابعه خاتم سلیمان علیه السلام و از قطره خامسه عصای موسی علیه السلام و از قطره سابعه شجره طوبی
 در جنت آفریده شد پس حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمود کہ حضرت غوث جلت قدرہ جبین مجاہدان
 از عرش عالم تا فرش تری از نور من موجود گردانیدہ است و مروی است کہ ہر گاہیکہ خالق عالم نور محمدی را
 خلق فرمودہ حکم نمود کہ بجانب انوار انبیاء دیگر نظر کند چون نور محمدی بسببے انوار انبیاء اظلم
 کرد از پر تو نور خود انوار انبیاء تاریک ساخت تا انیکہ اولیائے اجل شانہ خواست مستغنی گردانید
 انوار انبیاء از نور محمدی انوار جملہ انبیاء بارگاہ ہدایت غراسمہ عرض کہ مذکر پروردگار آفریدگار
 انور کہ کم کس نور مایان را از نور خود تاریک ساخت فرمان رسید کہ این نور محمد بن عبد اللہ است
 اگر ایمان آید بوسے شمارا در دنیا بمرتبہ انبیاء فایز گردانم ہمہما التماس نمودند کہ ایمان آوریم
 بوسے و بہ نبوت وے اللہ تعالیٰ فرمود آیامین گواہ شدیم بر اقرار شما عرض کہ مذکر آری
 پس جناب باری غراسمہ جل قدرہ بر اقرار جملہ انبیاء گواہ شد چنانچہ در قرآن مجید باین معنی اشارہ
 سیقر مابہم و لقد اخذ اللہ الميثاق لنبیینہ اے قولہ وانا حکم من الشاہدین و مروی است از معصومین
 گفت کہ سوال کردم از رسول مقبول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ متہ گفت نبی از کے باز تو پیروی کردی
 حضرت فرمود چون حق تعالیٰ عرش عظیم بای فرمود و آسمانها و زمینها بنسبت گردانیدہ و ہمیشہ

شمار داند و قایل اند که مدار گردش روزگار بر چهار دوار است و تعداد سنین او دوار بر چوبین
بیان میکند اول است جگ پخته لک و سبت و شنبه هزار سال و دوم تریا دوار ده لک و
و شش هزار سال سوم و آبرشت لک و شصت و چهار هزار سال چهارم یک چار لک و سی و
دو هزار سال و بعضی از بزرگان اهل تصوف و تالیفات خود آورده اند که بیست و نین هفت لک سال
بر زمین و آسمان عبادت کرده بود از بیجا تفاوت مدت خلقت جن و انس خیال توان کرد و باز در
آفرینش آدم نیز اختلاف است جمعی گویند که پیش از آدم صلی الله علیه و آله هفت هزار سال بر آید و اولادش مقرر است پند
آدم دیگر در عرصه روزگار بوجود آمده اند که بالفعل از آنها نام و نشانی پیدا نیست و تا نبیین قول
نمیکند آنچه عمی و استادی تاج المدرسین فخر الواعظین افضل الفضلاء و الفقه الفقهاء استاذ العلماء
سید البلقا صاحب تصانیف کثیره و لدنا ولی الله که ساه الله تعالی اباس الرحمة و الغفران
در ادب السلاطین افاده فرموده اند که بعضی از علمای اهل اسلام از حضرت رسالت صلی
علیه و آله و سلم و یا امیر المومنین علی ابن ابی طالب کرم الله وجهه
روایت کرده اند که یک از وی پرسید که پیش از آدم که بود فرمود که آدم گفت پیش از او که بود گفت
آدم پس فرمود که بار که پرسی و یا بپشتاد بار گویی همین جواب شنوی و ازین پیش طول مدت عالم
و عدم انتهای آن در جانب باطنی دریافت میگردد و لفظ هفتاد بر آن تعیین عدد نیست بلکه محبت بیان
کثرت است و مطابق آن شیخ عربی رحه و فتوحات مکیه گفته که روز طواف خانه کعبه میگردد و آنگاه طواف
معمورته دیدم که از میان مردم میگذاشت و کسی از مانع و حاجب نمی شد و انتم که صورت عالم مثال
که بتجربته باین لطافت میگردد و سر راه او شدم و از حال مستفسر گشتم گفت از اجداد تو ام گفتم از نوح
چند سال گذشته است گفت چهل هزار سال گفتم آدم ابو البشر این نور هفت هزار سال تمام نشده گفت تو
که ام آدم را میگوئی این آدم آنست که بر دوره هفت هزار سال بوده پیش از او که ماند و آدم بسیار
گذشته اند و طواف خانه کعبه میگردد و این بیت بر خواند میت لقد طغنا کما طغتم سنیا بهذا البیت
طراجمینا و در تاریخ ظاهر می بقول است که نوبی حضرت موسی صلی الله علیه و آله علی دنیا از مدت خلقت آسمان

زمین بدرگاہ رب العالمین سوال نموده حکم شد کہ چندانہ او این مدت درخور حوصلہ حصائے توفیقیت
 امان و در فلان وادی چاہی است سنگی در آن بیندازنی الجملہ حقیقت جلال بر تو مکشوف گردد موسیٰ مسکا
 گردیدہ چون در آن وادی درآمد چاہی دید بغایت عمیق و تاریک سنگی برداشت و در آن چاہ انداخت
 بعد از زمانی او از آمدن کہ برب چاہ کیست فرمود منم موسیٰ بن عمران بن فلان بن فلان بن چینین
 نسب خود تا حضرت آدم شمر و دیگر بارہ او از برآمد کہ عجب کاری است در ہر زمان شخصی ہمین نام
 و نسب آید و سنگ می اندازد و نصف چاہ را از سنگ پر کردہ نمیدانم تا کہ سنگ ریزہ خود را بہ خود و نذر
 اہل نجوم آغاز آفرینش از اجتماع سببہ بسیارہ است و رحل و از آنوقت تا سنہ یکہزار و دویست و
 ہفت و دوسہ ہجرت بنوی بر عسم آنہایک لک و ہشتاد و چار ہزار و نہ صد و سی چار سال
 گذشتہ در کتب تاریخ مذکور است کہ از بدو ایجاد عالم تا زمان ظهور حضرت خاتم علیہ
 الصلوٰۃ والسلام پیوستہ طواف بنی آدم و قایل کلیہ تاریخ میکردہ اند و ہنگام تعیین
 اوقات آن واقعہ را در قلم آورده اند و اول تاریخیکہ مقرر شد ہبوط آدم عیال و بعد
 از آن طوفان نوح آن گاہ خلص ابراہیم از آتش نمرودی و بنی اسمعیل بنائے کعبہ بر حفظہ
 تاریخ ساختند و بنی اسرائیل مبعوث ہوئے را و اہل بابل جلوس تخت نصر را تاریخ کردند و بطریق
 بنائے کوکب را و مجملے بر این تاریخ نہادہ و رویان جلوس اسکندر و والقرنین را
 و شیبانی صاحب زنج بنائے کوکب را بر این نہادہ و عجیان جلوس ملوک و شوکت را تاریخ اعتبار
 میکردہ اند و آخرین تاریخ ایشان ابتداء پادشاہی یزدجر و شہر یارست کہ سلطنت آن طبقہ
 بروا ختام یافت و قریش واقعہ فیل را تاریخ گرفتند تا آنکہ در زمان خلافت امیر المومنین
 عمر فاروق بمشورۃ اجلہ صحابہ خصوصاً با شاعرہ جناب مرقضوی تاریخ ہجری مقرر شدہ تاریخ
 جلالی کہ حالیا مبنی تقاویم بر آنست مبداءے آن سلطنت سلطان ملک شاہ سلجوقی است
 و در دیار ہنگالہ تاریخ از ابتداء ظهور اسلام ثبت میکردند و اول آن سبع و تین و خمسائہ
 ہجری است کہ محمد بن بختیار بران مملکت دست یافت و در تمام ہندوستان تاریخ ابتداء

جاوید بکراجیت معتبرست و از آن حال که سنه یک هزار و دویست و ...
 یک هزار و نه صد و هفت سال گذشته است و بعضی از تواریخ بر حرکات شمس که یک سال
 از آن عبارتست از صد و شصت و پنج روز و کسری بنی است و برخی بر سیر قمر که یک
 سال از آن صد و پنجاه و چهار روز و کسری است و تاریخ هجری ابتداء دارد بر حرکت ماه
 که الاثنی و آریاب سیر از زمان آدم تا ظهور حضرت خاتم علیه الصلوة والسلام اختلاف بسیار
 است و در مولفات خود بر جمیل اجمال و تفصیل روایات متعدده بقید قلم آورده اند شمس زین
 اختلاف تحریر می سازم محمد حریر طبر در یک مقام از مولف خود مرقوم کلمه بیان گردانیده که در شانها
 بزرگ منقول است که از وقت ظهور آدم تا زمان حضرت خاتم شمس هزار و سیصد و نه سال
 بوده و پنج هزار و نه صد و نه گفته اند و در موضع دیگر تحریر نموده که بقول علما سی و هزار و دو سال
 تا ایام هجرت سید عالم چهار هزار و چهل سال و سه ماه بود و بر وایت اخبار ائمه ساری پنج هزار
 صد و هفتاد سال و ایضا از عبد الله بن عباس رضی الله عنهما در مولف مذکور مروی است
 که از زمان آدم تا طوفان نوح علیهما السلام دو هزار و دویست و پنجاه و شش سال بود و از
 طوفان نوح تا بوقت ابراهیم علیهما السلام هزار و هفتاد و نه سال و از روزگار خلیل الرحمن تا هنگام
 موسی سلام الله علیهما پانصد و شصت و پنج سال و از ایام موسی تا زمان سلیمان علیهما التین
 و العقران پانصد و سی و شش سال و از وقت سلیمان تا او ان دو و القرن رومی هفت صد
 و هفتاد سال و از هنگام اسکندر تا زمان عیسی علیه السلام شش صد و شصت و نه سال و ازین
 تقدیر از روزگار آدم تا ایام عیسی پنج هزار و پانصد و بیست و دو سال باشد و ابو الفتح ناصر
 بن محمد الحنفی بر این معنی تنبیه نموده که بر وایت و باب بن فیه عمر آدم هزار سال بود و از انتقال
 ابو البشر تا وقوع طوفان نوح دو هزار و بیست و چهل بود و از طوفان تا فوت نوح
 سی صد و پنجاه سال و از وفات نوح تا وفات ابراهیم دو هزار و دویست و چهل و شش سال
 و میان ابراهیم و موسی و هزار و دویست و چهل و شش سال و میان ابراهیم و موسی هفت صد سال

و از موسی تا او دو پانصد سال و از او دو تا عیسی هزار و صد سال و از رفع عیسی تا ولادت خاتم
 الانبیا علیهم السلام ششصد و بیست سال و از این تقدیر از خلق آدم تا زمان میلاد سید عالم
 صلی الله علیه و اله و سلم شصت هزار و هفتصد و پنجاه و شست سال باشد و هر بن حسین ع و
 روایت کرد که از روزگار خلق آدم تا مولود علیهم السلام هزار و پنجاه و شش سال بوده و از
 ولادت نوح تا میلاد ابراهیم هزار و ششصد و نو سال و از تولد ابراهیم خلیل تا زمانه زیدین
 یعقوب علیهم السلام به صد و بیست و نو سال و پس از قدوم یعقوب بمصر تا وقت وفاتش هفتاد
 سال و از فوت اسرائیل تا بناسه بیت المقدس چهار صد و دو سال و از خرابی بیت المقدس
 تا زمانیکه امیر المومنین محمد بن الخطاب رضی الله عنه آنرا مفتوح ساخت هزار و پانصد و پنجاه
 و چهار سال و بدین روایت از زمان خلقت آدم ابو البشر تا وان هجرت شایع محبت علیهم السلام
 و السلام قریب پنجاه و سی صد و نو سال بود و کمال الدین حسین خوارزمی نقل نموده که از وقت
 ولادت خاتم النبیین صلی الله علیه و اله و سلم تا عیسی علیه السلام ششصد و بیست سال بوده و از
 عیسی تا او دو هزار و دو بیست سال و از او دو تا موسی علیهم السلام پانصد سال و از موسی
 تا ابراهیم علیهما السلام هفتصد و هفتاد سال و از ابراهیم تا طوفان نوح علیهما السلام هزار و چهل
 صد و بیست سال و از طوفان نوح تا آدم علیهما السلام دو هزار و دو بیست و چهل سال بود و برین
 تقدیر از میلاد حضرت خاتم الانبیا صلی الله علیه و اله و سلم تا وقت خلیفه اعظم علیه السلام شش
 هزار و هفتصد و پنجاه سال بوده باشد و مانند این کلام میکنند قول صاحب معارج النبوة که ولادت
 آنحضرت در سال چهل و دوم از حکومت نوح شیراز بوده و از زمان بعثت عیسی بن مریم علیهما السلام تا زمان
 ولادت خاتم الانبیا صلی الله علیه و اله و سلم روایت محمد بن اسحاق و ابن عباس ششصد و شصت و شصت
 هشتاد و دو سال از وفات سکندر در القریین گذشته و از زمان حضرت ابراهیم خلیل الله علی نبینا
 و علیهم الصلوٰة و السلام هزار و شصت صد سال برآمده و از زمان حضرت موسی کلیم الله
 علی نبینا و علیهم الصلوٰة و السلام دو هزار و سیصد سال متقضی شده و از زمان حضرت ابراهیم

علیہ الصلوٰۃ والسلام سہ ہزار و ہشتاد و سال بکمال رفتہ و آرزمان نوح علیہ السلام چار ہزار و
 نو سال نقصا پذیر رفتہ و آرزمان آدم علیہ السلام شش ہزار و ہشتصد و پنجاہ سال بتقدیر
 پیوستہ بود و در حجاب ثبائت مخلوقات مستطورت کہ بعضی از علما گفته اند کہ حق تعالی غرض شانہ
 در سہ ہزار سال میفرستد پیغمبری بمخبرات غریبہ و بیانات عجیبہ از براسے و منوح وین تو حیرت
 مستقیم خود نگفتہ اند کہ در سہ ہزار سال بلکہ میگوید در سہ ہزار سال میفرستد پس بجایست
 کہ بیان و پیغمبر بیشتر از ہزار سال و کمتر از ہزار سال باشد پس در ہزار اول ابو الہشیر
 آدم علیہ السلام را فرستاد و در ہزار دوم شیخ المسلمین نوح را علیہ السلام فرستاد و در ثانیست
 خلیل الرحمن علیہ السلام را فرستاد و در چہارم موسی کلیم اللہ علیہ السلام را فرستاد و در پنجم سلیمان نبی را فرستاد و در
 عیسی بن مریم روح اللہ علیہ السلام را فرستاد و در ششم حبیب الدین محمد مصطفی صلی اللہ علیہ وسلم را فرستاد
 پس ختم شد بوجہ شریف او نبوت و ششٹی شد ہفت ہزار سال عالم از انہما کہ روایت کردہ است
 سعید بن جبیر از ابن عباس ان الدنیا خمیۃ من جمیع الاخر سبعۃ آلاف سنۃ یعنی وینا جہت
 از جمیع ہاسے آخرت ہفت ہزار سال و تحقیق گذشتہ است شش ہزار سال و ہشتاد و سال
 و الثبتہ می آید بران حد کہ گذشتہ است حد ہاسے دیگر و فقہ ابو الہدیت در بیان سفیر ابی کہ بعضی
 گفته اند کہ ان یعنی یعنی بیان از مقدار سالہا صحیح نیست زیرا کہ خدا استیلا سے فرمودہ و قرون و نابین
 فلک کشیر یعنی وسالہا و میان ایشان بسیار گذشتہ کہ نمیداند مقدار آن جز خدا ہیست و عالمی
 منقطع شد رسالت بعد عیسی تا وقت محمد صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و بود در میان انہما زمان شش
 تا سید میکند این را قول و تعالی علی فترۃ من الرسل برانیکہ دین سیمت و گنہ گردیدہ انتہی و در نما
 از عکرمہ منقول است کہ عمر دنیا ہیکی از اول تا آخر پنجاہ ہزار سال است و کسی از شما نمیداند
 کہ چہ قدر گذشتہ است و چہ قدر باقیست و ابتدا سے خلقت دنیا از روزیکہ خدا بہتعالی پیدا
 کردہ و ارا قبل از آدم معلوم اند ہی نیست و ابو مسلم صفہائی و تفسیر خود گذشتہ است کہ
 از ابتدا سے خلقت عالم تا آمدن قیامت مدت پنجاہ ہزار سال است کہ لا نگاہ و ارواح متعلقہ

این عالم بعد از آن کارها که خود را بر او اخته نمود و ج خواهند نمود ملائکه و ارواح و غیره
 آنهاست و بپایان کار بر داری آخرت خواهند کرد و چون اینک پس را معلوم نیست که از ابتدا
 عالم چه قدر گذشت و چه قدر باقی مانده علم نیست حاصل نمی شود و درین باب روایاتی
 دیگر نیز در روایات دیگرین چون را هم را اختصار منظور است بایراد آن اقوال مبادرت نمود
 عثمان غنی را بدو گفت و او اسما را که ام جبابه خیر الانام علیه الصلوٰۃ و السلام را در حدیث
 و الحد الموفق لسلوک طریق ایمان

فصل سوم در ذکر شریف و اسما و القاب جناب رسالت مآب

صلی الله علیه و علی آله و سلم

بسیار کثیر از اهل تشبیه و تمثیل از انبیا و ائمه و غیره فرموده اند که اسما و القاب حضرت صلی الله علیه و آله
 و سلم بسیار است و صفات کمال و نعمت جاده و علال سعید مختار صلی الله علیه و آله و سلم زیاده
 از حد شمار نام عبد الرحمن و اسلمی رحمة الله علیه در انوار جلیه من الاسماء المصطفویه فرموده
 که بعضی بر آنند که پیغمبر را علی السلام هزار نام است و طائفه علی آنرا را جمع کرده و او این
 رساله با مع و اسما و القاب و بیچیکه در معارج النبوة و جواب التفسیر و دیگر کتب منقول مستقل
 کرده می شود که کثرت آنحضرت ابو القاسم است زیرا که پس از آنکه از آن جناب مسمی بقاسم بود
 و عرب را در هم آنست که تکلیف بفرزند بزرگ میکنند و رواست که چون فرزند دیگر ابراهیم از
 ماریه قطیبیه مثله گشت جبرئیل علیه السلام آنحضرت را صلی الله علیه و آله و سلم بابو ابراهیم
 تکلیف فرمود اما اسما و القاب آنچو در قرآن مجید و تفسیر مذکور است بعضی به نو و نه نام تغییر نمود
 بر طبق اسما و القاب حضرت خداوند تعالی و بعضی زیاده هم گفته اند هو محمد محمود حامد القاسم
 المصطفی المرتضی المحیی المتقید علی المختار الفصل المصنوع القرب المودع المحکم العالم الحکم
 الخاتم الصابر الشاکر الذکر الطاهر العابد الساجد الشاهد المبین التذیر الداعی الساجد الصابر

و ذال معجزه منونه معنی او پاک پاک است و در کتاب شفا از مولانا قاضی عیاض رحمه الله نقل است
 مذکور است که در من اسما فی الکتب السائقه ما زاد و معناه طیب طیب و این کسینگی را از این
 میورد که بشرخ اسلام شرف شده بود از حقیقت این اسم سوال کرد جواب برای معجزه
 فرموده که نزدیک علمای ما آواز میست بچشم مفتوحه و چشم منضمومه و ال معنی ساکنه
 که معنی آن دو لفظ آنست که رسیده و بجا بیفتد و از اتفاق آنکه مجموع این لفظین بجا
 جمل که بنا به معنی از احکام تورات بر آنست نود و دو واقع شده مطابق حد و اسم
 محمد صلی الله علیه و آله و سلم و در تفسیر طایب و نیز در تفسیر طایب و نیز در تفسیر طایب و نیز در تفسیر طایب
 بقای معجزه منضمومه و الف و باء هر یک سوره و فاف سبب آنکه و لام هر یک سوره و یاء مثناه من تحت سانه
 و طاء معمله مفتوحه و الف و در بعض نسخ انجیل بجای یاء و مثناه است که لغت پارسیان
 باشد بر تقدیر معنی آن جبا کننده است میان حق و باطل و در نهانه جزیرے سیف را بدید که
 مندرج است فی صفة النبی صلی الله علیه و آله و سلم ان اسمہ فی الکتب السائقه فارقیط العینی
 یفرق بین الحق و الباطل و نیز در تفسیر مذکور منقول است که طایب طایب طایب معمله مفتوحه و الف
 و باء معمله ساکنه معنی او پاکیزه پاکیزه است و که اسم پاکیزگی با آن بر آید تواند بود که واسن الفقر
 فخری از سبب کائنات بر افشاندن اخبار تعلق اسامی الله بر هر چه شش نشست و بدیده
 بود و در مشرب تفسیر معنی فرد از در این معجزات الثقات مکرر و در حقیقت از این معجزات عالم
 حاشا و باقی در حقیقت او نیست عاقبت و معجزه در حقیقت شش نشست و بدیده و بر آن و در حقیقت
 معجزه روحا و نرو و معجزه در زبور و میا ط و در جوا بر التفسیر منقول است که جمیاطا بجای معمله
 مفتوحه و معمله ساکنه و باقی مثناه من تحت مفتوحه و الف و طاء معمله و الف و در کتاب غرر
 البیوع عبد الله از کتب الاخبار نقل سیف را بدید که اسم این معجزه بر صلی الله علیه و آله و سلم در کتب سائقه
 علی الله علیه و آله و سلم و احمد و جمیاطا معنی حاشا و معمله و در حقیقت او را یا بود و در حقیقت
 معجزه او در حقیقت معجزه و در حقیقت معجزه و در حقیقت معجزه و در حقیقت معجزه

ودر بعضی لاجسم و در بعضی قتال و این اسامی اگر چه فی الحقیقه مشیفات است
 اما چون در کتب و صحیف متقدمه باین مشهور مذکور گشته در عدد اسماء مذکور گشت اما اسامی
 آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در طباق صحوات و طباق ارضین و نزد سهر طائفه از انواع
 مخلوقات اما در آسمان دنیا مجتبی و در آسمان دوم حلقه فی و در آسمان سوم غفری و در آسمان
 چهارم منتخب و در آسمان پنجم منتخب و در آسمان ششم منظر و در آسمان هفتم مقرب و در بعضی
 روایت در آسمان اول عبد الله و در آسمان دوم عبد الملك و در آسمان سوم عبد القدوس
 و در آسمان چهارم عبد السلام و در آسمان پنجم عبد المومن و در آسمان ششم عبد المسمی و در آسمان
 هفتم عبد الخالق می خوانند و در عرش مجید عبد المظفر و در کرسی عبد الواسع می خوانند و اقناب
 عبد الرزاق و امتهاب عبد الستار و ایام عبد الحکیم و لیالی عبد الودود و جمیع ملائکه عبد الحمید
 و کربیان عبد الغفار و در بعضی روایت که و بیان مختار و روحانیان عبد الجلیل و در بعضی روایت
 مکرّم و مقربان عبد الحمید و حمله عرش عبد الغنی و در روایتی مصطفی و حقیقه عبد المنعم
 و تبریق عرش رسول الله و بر جبهه کرسی جمیع الله و بهشت عبد الراح و حوزان جنت
 عبد الجلیل و طوبی عبد الحمید و در بعضی روایت برازاق شجره طوبی صغیره الله و لوح محفوظ
 عبد الباعث و در بعضی روایت صفی الله و قلم عبد الکریم و رضوان عبد الشکور و غلمان عبد الشکور
 و بیت المحمور عبد الفتاح و پریان عبد الحی و در بعضی روایت جنان عبد الرحیم و زمینها عبد الباری
 و در روایت در طبقه اولی ارض معظم و ثانیه منحل و در ثالثة عجیب و در رابعه مشرف
 و در خامسه ظاهر و در سده این الله و در سابعه نور الله و در ثوران عبد المصور و مالک
 خازن و در نوح عبد القادر و در نوح عبد الغالب و سدره المنتهی عبد المحسن و جبرئیل عبد الباقی
 و میکائیل عبد الوهاب و اسرافیل عبد النصیر و عزرائیل عبد السمیع و نباتات و گیاه عبد الرؤف و شن
 عبد الجبار و با و عبد القادر و دریا عبد المعطی و خاک عبد الحلیم و کوهها عبد البصیر و آبها عبد البصیر
 و جمیع حیوانات عبد الجلیل و اشجار عبد العظیم و انبیاء علیهم السلام عبد الوهاب و شعیب الطین

عبد القمار و سواکن اقبال عبد الرزاق و شیخ عبد الله بهایم عبد المؤمن بنیور عبد الغفار
و برلوانی حمزة الله و اولیا عبد السلام و قطاب عبد المجیب و قطب اولیا حبیب الله
و افراد کلم الله و قطب حقیقه مطلوب و مومنان رسول الله و ایدالان صفوة الله و نقیاضی الله
و نجایرة الله و عمر بنی الله میخوانند و حضرت صمدیت جلالت قدرت حبیب الله و در بعض
روایت عبد الله صیفیر مایه الله صل علی سیدنا محمد و آل سیدنا محمد و ذوالقربی الاحقاق انام را
نکند عارفان بیان کرده که الله تعالی نماز را بصورت اسم احمد خلق فرمود پس قیام و رنماز
مانند الف و رکوع مثل جا و سجود مانند سیم و قعود همچو دال است و نیز گفته اند که جناب خلاق عالم
جمله خلق را بصورت اسم محمد صلی الله علیه و آله و سلم آفریده است و در مثل سیم است
و بدن مانند حاشو شکم چون سیم ثانی و هر دو پایا مانند دال و یکپس از کفار بصورتیکه در دنیا وارو
باین صورت در آتش و زخ سوخته نخواهد شد بلکه شکل او مبدل بشکل خضریر خواهد گشت و الله علم
و نیز میگنید که قیام جمله مخلوقات و موجودات از عرض علی تا فرشتی بوسه خواندن اسم
حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بتلقین حضرت عزت جلالتان بوده است بدانکه در عیون
بین الناس چنان وارد است که چون اتهام در باره فرزندی بتمام و کمال مرعیار اندیش
از تولد وی تشبیه او می نمایند و در تحسین اسمای آن میگویند حضرت جلالت احدیت جل جلاله
چون اتهام محبت بجناب حضرت رسالت علیه السلام بغایت داشت با اینهمه اسمای
شریفه اش مخصوص گردانید و در زبان هر طائفه باشد مذکور ساخت و ازین لطیف تر آنکه
در کلام مجید هر جا که با حضرت خطاب فرمود باسم که امت خطاب نمودند باسم علامت
یا ایها النبی یا ایها الرسول فرمود تا ازین غیر شرف آنحضرت معلوم گردد و باز در میان ارباب
و انش و پیش این قاعده مقرر است که کثیر الاسماء نزل علی شرف المسمی زیرا که چون از
نزد ویدر عزیز و مکرم باشد نام بسیار از برای او تعیین کند لا حرم حضرت جلالت احدیت
جل و کرده از برای حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم نمودند نام بر طبق اسمای بیانی

ترتیب فرمود تا دلالت بر رفعت جاده و مزید بگفت آنحضرت علیہ الصلوٰۃ و السلام کند
 و مصداق استحقاق و رفعا ملک و ذکر که تحقیق پیوند و الله اعلم که زانی لم حاج و تفسیر فتح الغریر
 افان میفرماید و معنی آیه وافی بهایه و لسوف یعطیک ربک فترضی یعنی البته بدر سپرد و کار تو
 آنقدر که راضی شوی و آن پیمان استعدا و قبول بر گیر و و طلب و تشکلی باقی نماند و این مدد کمال
 وسعت دارد و متعدد مناطب که پنجمی چون عالیقدر بود و توان فهمید که عطای الهی چه مقدار بود
 خواهند و ادنا سیر آب خواهد شد و در حدیث شریف است که چون این آیه نازل شد آنحضرت
 بیاران خود فرمود که من برگز راضی نشوم تا آنکه یک یک کس را از امت خود بهشت داخل نکند
 و عطایای الهی که در حق آنجناب از ابتداء آفرینش روح مبارک ایشان تا انتهای دخول
 بهشت واقع شده و می شود و خواهد شد بیرون از حیطه قیاس و حد بیان است محلی از ان
 بیان کرده می شود و باید دانست که چون شخص یکی از امتو مسلمان خود و محبوب خود و بسیار دور
 و پیچیده است بسیار در لباس و ستواری و محل جلوس و دیگر احوال ممتاز و سلیقه اند و اندنا محبوبیت
 او در نظر خاص و عام جلوه گر شود و آنحضرت را خصوصیاتیکه از جناب خداوندی حاصل شد
 و قسم است اول آنکه پیغمبران دیگر نیز در آن شریک اند لکن ایشان را پیش از همه و پیش از همه
 آن نعمت داده اند و بسبب آن ایشان را مختار ساخته و قسم است از ان است که خصوص با ایشان است
 و دیگر برادران نصیبیت و محبت اختصار و در اینجا از هر دو قسم مخلوط با هم پاره را نشان
 و هم تا معنی این در ذهن مستمعان بوجه حسن جاگیرد و از خصوصیاتیکه آنحضرت را در بدن مبارکش بوده
 بودند آن بود که آنحضرت از پس لبست خود میدیدند چنانچه از پیش روی خود میدیدند
 و در شب و در تاریکی چنان میدیدند که بودند و در روشنی و آب و در ایشان آبها می شور را
 شیرین میکرد و با اطفال شیر خواره یکقطره از لعاب دهن خود میچشانیدند و آن اطفال
 تمام روز شکم سیر می نمودند و طلب شیر نمیکردند چنانچه در روز قضا شوره اطفال اهل بیت تحریر
 شده و نقل آنحضرت علی السلام بنفث پاک براق بود و اصل موسی داشت

و آواز ایشان جاے میر رسید که آواز دیگر آن بعشر شیران نرسد و از دور و مو شنیدند
 که دیگران ازان مسامت نمی توانند شنید و در خواب چشم ایشان خواب آلوده می شد
 و دل خبردار می ماند و فائز و دهن سرگز ایشان را در تمام عمر اتفاق نصیب او و احتلام هرگز واقع
 نشد و عرق مبارک ایشان خوشبو تر از مشک بود و بوی که اگر در کوچ میگذشتند و در راه
 بوئی خوشتر از ایشان که در هوا میرفت که در دهی ماند چنانچه بر و نیکه ازین کوچ آن حضرت
 صلی الله علیه و آله و سلم گذشته اند و چون کسی از فضل ایشان با بر روی زمین ندیده زمین میشکافت
 فرو می برد و ازان مکان بوی مشک می شنیدند و در وقت تولد محتون پیدا شدند
 و ناف بریده و پاک و عاف و سرگز نش و نجاست بر بدن ایشان نبود و چون بر زمین افتاد
 بخیزد که آن واگشت خود را بسوی آسمان برداشته و در وقت تولد ایشان نورش متشعشع
 شد که بنسب آن شهر است شام ز بهر چای مادر ایشان را نمودار شد و بعد ایشان را ملائکه
 می جنسانند و زوایا متاب با ایشان در حالت طفولیت که در گهواره بود و در وقت می زد و هرگاه
 ایشان بوسه میفرمودند بسوی ایشان مایل می شدند و بارها در حالت گهواره حکم فرموده اند
 و همیشه ابرو در وقت نماز که مادر ایشان سایه میداشت و اگر زیر رختی می آمدند سایه
 درخت بخت ایشان متوجع میشد و سایه ایشان بر زمین نمی افتاد و بر جا می ایستاد
 و گس نمی نشست و طبع ایشان را ایذا نمی داد و اگر بر جانور سوار میشدند آنجا نوز تا
 مدت سواری ایشان بول و بزار نمیکردند و در عالم ارواح اول کسیکه پیدا شد ایشان بودند
 و اول کسیکه در جواب است بر کیم می گفت نیز ایشان بودند سیر معراج مخصوص با ایشان
 است و سواری برباق نیز مخصوص با ایشان و بالا می آسمان رفتن و بجز قاپ قوسین رسیدن
 و بیدار آتی مشرف شدن و ملائکه را خروج چشم ایشان ساختن تا همراه ایشان مانند لشکریان
 جنگ و قتال کردند خاصه ایشان است و شقی القمر و دیگر معجزات عجیب و غریب نیز مخصوص با ایشان
 است و روز قیامت آنجا ایشان را وندیکشن را وندیکشن اول کسیکه از قبر سر بر آرد ایشان باشند

و اول کسی که از بیوشی افتاد که ایشان باشند ایشان را بر براق حشر نمایند و بنفشه
 فرشته گرداگرد ایشان باشند و بجانب راست عرش بالا که کسی ایشان را جای دهند
 و بمقام محمود و مشرف سازند و در دست ایشان لوا که دهدند که حضرت آدم و تمام فرشت
 ایشان زیر آن نشان باشند و همه انبیاء و اولیای خود و پیرو ایشان باشند و در دیدار
 خدا اول ایشان شروع نمایند و بشفاعت عظمی ایشان را مخصوص سازند و اول کسی که
 بر پل صراط بگذرد ایشان باشند و تمام خلایق حشر را حکم شود که چشمها را به خود فرو بندند
 تا در حشر ایشان حضرت خاتم النبیین بر پل صراط بگذرد و اول کسی که دروازه جنت را
 بگشاید ایشان باشند و روز قیامت ایشان را بمرتبه و سیله مشرف سازند و آن مرتبه
 است نهایت بلند که کسی را از مخلوقات پیشتر نشود و حقیقت آن آنست که ایشان در آن روز
 از جناب خداوندی بمنزله وزیران پادشاه باشند و آنچه در شرائع بآن مخصوص اند
 چیزها را به بسیار است که خدا و آن موجب تقوی است از آنجا که حلال کردن غناجیم که از نخل
 است که تمام زمین را در حق است ایشان حکم مسجد داده اند و خاک زمین را بر سر ایشان
 پاک و مطهر ساخته اند و نماز پنجگانه و وضو باین طریق و احوال و اقامت و سوره فاتحه و
 آمین و روز جمعه و ساعت اجابت که در روز جمعه است و برکات ماه رمضان و شب قدر
 همه مخصوص بایشان است این است آنچه نظر ظاهر بدریافت خصوصیات ایشان میسر
 اما خصوصیات ایشان که بحسب مراتب باطنی بود و انوار تجلیاتی که روز بروز در ترقی و تعالی
 و احوال و مقاماتیکه ایشان را بطیفیل اتباع سنت تا قیامت حاصل شده و مشهور
 و معلوم و معارفیکه بر ایشان فیضان شده تا پس حکم غیر متناهی دارد و در آیت همه آن چیزها
 است و لهذا علما را خاص نفرموده اند که چه چیز را خواهند و او پس ظاهر است که عاده الناس
 بر آن جاری کنند که چون با کسی محبت جمیع وجوه دارد و هر چه محبوب خویش و به بقا به محبت
 او کمتر شمارد و خواهد که هر چه بدست آید ثواب محبوب نماید حضرت خداوندی چون اهتمام محبت

جناب رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بخت داشت آنچه عطاے ظاہری و باطنی فرموده و میفرمود و خواہد فرمود بمقابلہ محبوبیت جناب رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم اندک شمار دوروز قیامت آنقدر عطا با فرماید و استرخاے رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم خواہد تا دولت کند بر خیزد محبوبیت آنحضرت و مضمون و سوف تعطیک ربک فقر خلی تحقیق پذیرد و صلی اللہ علیہ و آلہ و ازواج و سلم

فصل چهارم در ذکر نسب اطہر جناب خیر البشر و بیان انمولی
از حالات آبا و اجداد آن سر از عبد اللہ تا ابوالبشر
علیہم السلام الی یوم الحشر

بلبل نو ایان چمن روایت و تفسیر سرایان این حکایت آورده اند کہ در کیفیت خلق نور محمدی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم روایات متعدده و متفرقه و از گذشته و حاصل مجموع آنها و اللہ اعلم بانیمانی راجع میگردد کہ حضرت خداوند تعالیٰ بچند هزار سال قبل از خلق آسمان و زمین و عرش و کرسی و لوح و قلم و بهشت و دوزخ و ملک و انس و جن و سایر مخلوقات نور آنحضرت آفرید و در قطعات عالم قدس آن نور را تدریجاً میفرمود و گاه بسجودش امر میفرمود و گاه بر سرش و تقدیس مشغول میشدند و بخت مستقر آن نور حجابها خلق فرموده و در ہر حجابے مدت میداد و را نگاہ میداشت و بتدریج خاص حضرت خود را با وی میفرمود و بعد از آنکہ از ان حجب بیرون آمد نفس را بر آورد از انقباس متبرکہ او را و اح انبیاء و اولیاء و صدیقان و شہداء و سایر مومنان و ملائکہ بپا فرمود و آنرا چند قسم ساخت و از ان انقباس عرش و کرسی و لوح و قلم و بهشت و دوزخ و مواد و اصول آسمان و زمین و آفتاب و ماهتاب و کواکب و سیار و بلج و خیال را مبدع و ساخت بعد از ان آسمان و زمین را منبسط فرمود و ہر یک را از انہا بہت طبقہ بخت مسکن جمعی

از مخلوقات مقرر فرمود و روز و شب را پدید آورد و سپس جبرئیل امین علیه السلام را
فرمود تا قبضه خاک پاک سفید از موضع قبر آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بردارد و آن
نور مخلوط سازد و جبرئیل امین بموجب امرش ادب انعامین کانی شد و آن نور را باین خاک
پاک می آمیخت و باب پنجم تخریص فرمود و بر منوال و ربیقا ساخت و آنرا در جویهای
بهشت غوطه داد و بر آسمانها و زمینها و کوهها عرض کرد تا و بر اقبل از آنکه آدم مخلوق گردید و گفتند
چنانکه خبر محقر اثری عند الله مکتوب خاتم النبیین آن آدم منجیل فی طینة اشاره بانمیست
نقل است که چون آدم را بجهت زلزله از و صادر شده بود تا و بیپ نموده بدینا فرستادند
پیوسته و دیگر و انابت بود اخر الامر محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم را و سیه خود ساخته
بود و چون مقبول گشت نقل است که آدم علیه السلام عرض کرد الهی بحق محمد رسول الله سخنی مرا در کن
حضرت احدیت جل و کفر خطاب فرمود که محمد را از کجا دانستی و شناسختی آدم عرض کرد آن
زمان که مرا مخلوق کردی منظر من به ساقی عرش افتاد و دیدم که بر آنجا نوشته بود که لا اله الا الله
محمد رسول الله و انتم که گرامی ترین خلایق نزد تو او خواهد بود و که نام او را قرین نام خود گردانید
نیاید آفریدگار عالم را شنید که او آخرین پیغمبر است و در دنیا است و تر الطفیل او آفریده ام
در وایتی آنکه حسد او در نیالی از آدم برسد کیست که بحق و سه سوال میکنی آدم
جواب داد که برگزیده و محبوب است و آن نور که در پیشانی من است نور او است و بر پاهای
عرضش و لوح محفوظ و ابواب بهشت دیدم که نوشته بودند لا اله الا الله محمد رسول الله از آنجا
و انتم که اگر مخلوقات نزد او است خطاب آمد که ای آدم ترا آمرزیدم و از سر کرده
تو در گذشتهستم بهر ترحال من بر کس که از فرزندان تو بابت تو تسلی جوید او را بیا مرزم و
حاجبتش بر او ختم منقول است که عندنا من بهجت محاطت و تعظیم آن نور آن آدم که فرستاد که بجا
الما رب آن نور را با جسام ظاهرات که بشود و ملاکیه بر آن گواه شد و مقرر گردید که بر فرزند
آدم که مستور و آن نور شود و عندنا ما از او گرفته شود که سه نیز محاطت و تعظیم آن نماید

و وضع کنند آن نور را که در بهترین زبان زبان خود بطریقه نکاح صحیح سپس آدم فرزند آن پیدا
 گشتند تا زمانی که آن نور از آدم بجوای منتقل گشت و بشیث حامله گردید و در هر نوبت که حوام
 وضع حمل می نمود پس سر و دختر می آورد و مگر نوبتی که شیث متولد گردید و در آنجا بود
 آنکه بهیبت شرف نور محمدی و نور موقر السور و سرور عالم صلی الله علیه و آله و سلم بشیث انتقال
 یافت و همچنین بهبود و موافق و نکاح صحیح از اصحاب طیبیه بار حاصم ظاهر و متقل بهیبت ابجد شد
 بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبدمناف و از و آئینه خاتون بنت و سب بن عبدمناف رسید و
 در پیشه مشهوره نقلت من اصحاب طیبیه الی ارحام طایفه و خبر معتبر اثر ولادت من نکاح لاسن نکاح
 اشارت با یعنی هست و در تاریخ انبوه مشهور است که فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم همیشه
 بود خدا متعالی که نقل میگردد مرا از اصحاب طیبیه بار حاصم ظاهر و در صفا و هذب و منشی نبی شد
 و شعبه مگر آنکه بودم من در بهترین از و شعبه و گفت این عباس بن عبدالمطلب در تفسیر قول او تعالی
 نقیص فی الساجدین یعنی من نبی الی شیعه و همیشه بود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم که
 نقل میگردد و اصحاب انبیاء تا آنکه بنام او را و روسی و الله اعلم و از باب حدیث و علمای تابعین
 اسما که احب و جناب خیر العباد صلی الله علیه و آله و سلم و مولقات خود نقل نموده اند که هر روز
 رب العالمین ابی القاسم محمد بن عبد الله بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبدمناف بن قصی
 بن کلاب بن مره بن کعب بن لوی بن غالب بن فهر بن مالک بن نضر بن کنانه بن خزیمه بن مدرکه
 بن الیاس بن مضر بن نزار بن معد بن عدنان تا اینجا متفق علیه است میان ارباب سیر و علمای
 غیر خبیر از عدنان تا اسمعیل بن اسمعیل تا آدم علیه السلام اختلاف بسیار است و در عدد و تعیین اشخاص
 و ضابطه اسامی بعضی بسان عدنان تا اسمعیل چهارده واسطه شمار کرده اند و بعضی زیاده تا حدیکه تعداد
 و تعیین و سایرین بجهل رسیده و همچنین از اسمعیل تا آدم علیه السلام نیز اختلاف بسیار است و فی الواقع
 تعیین عدد و اشخاصی که میان عدنان و آدم است در روایاتی صحیح که مخالی از معارض با شد نبوت
 نه برین مسئله لهذا علمای حدیث سکوت از ذکر آنها التمس و اولی که انکارند و هر چه می ست که

جناب رسول مقبول صلی الله علیه و آله و سلم بنیامی که نسب خود بیان میکرد و چون بعد از آن
میفرمود و روایتی آنست که کذب النسابةون الی ما فوق العذران ارشاد
برایت بنیاد می نمود و فقیه ابو اللیث در لیسان از کتب الاحبار و غیره روایت میکند که آنما
بیان کرده اند نسب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را تا آدم و بعضی از علمای نسب انکار
نموده اند اینچنینی را و محمد بن مسعود میفرماید که نسب بیان کنندگان دروغگو هستند زیرا که حق تعالی ارشاد
میکند و قر و نابین فلک کثیر العینه در بیان آنها سبأ الهام بسیار بوده است و در مقام
آخر میفرماید و الذین من بعدهم لا یعلمهم الا الله از امیر المومنین عمن الخطاب منقول است
که گفت ما نسب خود را تا معاویه ضبط کرده ایم و بعد از آن نمیدانم که چیست و معتمد اجماع مورخان
بر آنست که شش کس از انبیاء مرسل اسمعیل و ابراهیم و نوح و هود و ادریس و شعیث علی
نبینا و علیهم الصلوٰة و السلام در سلسله اجداد عظام حضرت خیر الانام علیه الصلوٰة و السلام
انتظام دارند فقیه ابو اللیث در لیسان و صاحب سیرت شامی اسامی اجداد جناب خیر العباد
صلی الله علیه و آله و سلم از عدنان تا آدم ذکر کرده اند از قسم زیر و برج رساله می نماید پس عدنان
بن اود بن اود بن همیس بن نبت بن حمل بن قنداز بن اسمعیل بن ابراهیم بن ادریس
تارخ بن ناخز بن شافع بن رافع بن فالح بن عابر و هود و بن شافع بن ارفخشذ بن
سام بن نوح بن کل بن شوشن بن اخوخ و هود و ادریس بن بربر بن هارل بن قبیان بن
الوش بن شعیث بن آدم علیه السلام و ذکر اصول خاندان نبوی و اعیان رسالت بر صفحه
قرطاس می نگارد آدم علیه السلام جمعی کثیر از اهل تفسیر و علمای حدیث نقل کرده اند
که آدم اسمی است اعجمی مانند آذر و شافع و اثر اشتقاق نیست و فرقه از عبد الله بن عباس
رض روایت میکند که چون جسم شریفه آدم از اویم ارض یعنی روی زمین مخلوق گشت موسوم
باین اسم شد و زمره گویند بحجت سمرقون خلیفه اعظم را آدم گفتند و بر این تقدیر فقط
آدم اخوان او متولد باشد و بعضی گفته اند که می شاید که فقط آدم مشتق بود از آدمت الی شین

او انجالت بینما و انیقول دالت سیکند بر آنکه آدم اسم عربی است و آنچه امام نووی در
 تذکره است الاسما و اللغات از منصور نحوی و لغوی نقل نموده که نام همه پیغمبران اعجمی است
 الا چهار کس که آدم و صالح و شعیب و محمد نمیدانند بقول است لیکن ابن جوزی در تنقیح خولیش
 حدیث ابوذر غفاری نقل کرده که او گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که یا اباذر چهار کس
 از انبیای سریانی اند آدم و شیت و خنوخ که موسوم باورین است و نوح و چهار کس از ایشان
 عربی اندید و شعیب و صالح و محمد علیه السلام و کنیت آدم و زین ابوالبشر و در حبت ابو محمد
 زبیر که بزرگترین و افضلترین اولاد آنجناب محمد علیه السلام است و لقبش شریفش صفی الله
 است گویند شریفانیکه روح نقالب آدم و رآدم و موسوم با دم گشت در زانیکه اول درجه جدی
 بر افق مشرقی مستطین بود و در جل در اتحاد شتری و رحمت و مریخ در محل و قمر در اسد و شمس
 و عطارد در سنبله و زهره در میزان و تسخیر گفته اند که در آنوقت جمیع کواکب در درجات مشرق
 بوده اند و آدم علیه السلام در اربابا گندم گون مجید موی زیباروی بود و در ازمی قامت
 شریفش اختلاف کرده اند بیشتر بر آنند که شصت گرد بود و در رفتور از کعب مروی است که رسوخدا
 صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که آدم مروی طویل القامت بود مثل درخت جزا و در بلندی شصت
 ذراع و در سربار کش موسی بسیار بود هر گامیکه او در گنا هفتاد و شصت و شش ظاهر گردید
 و حال آنکه قبل از ابتلا بعضیان آدم هم ستر خود را عریان ندیده بودند پس آدم در بهشت از مقام
 خود که خفت و راناسه راه درختی پیشانی آدم را گرفت آدم گفت مرا را کن و درخت جواب داد
 که من هرگز نترس از شما سخا هم کرد ناگاه ندا آمد از جانب پروردگار او که اے آدم از من میگریزی
 آدم عرض کرد اے آفریدگار من از تو نمیگریزم بلکه بختتم از استیبار بود و بجناب تو جناب باری
 غرسمه فرموده اے آدم از همه سایه من بیرون برو قسم مرا بعزت و جلال خود که هر سایه خود را بنمیدم
 گندگار خود را و اگر خلق کرده بودی مثل تو خلقی که فزای زمین از ان مملو بودی و آن خلق مرا
 نافرمانی کردند و سر آئینه او نشان را جاداد و می در مقام گندگار ان آدم عرض کرد خداوند

آیا پس سیرانی که چون توبه کنم و از خطای خود باز آیم تو قبول خواهی فرموده آنکه بی آردم و نیز
 در روز مشهور از ابن عباس منقول است که هرگاه کسی آفریدگار عالم آدم را بیا فریاد مبارکش
 از آسمان می شود و چون نامور بهبوط گشت قدس مبارکش شصت و ست از دست آنجناب باقی
 ماند در طول و شصت و ست و در عرض و هجده و کتاب مذکور منقول است از ابن عباس که هرگاه کسی
 آدم در حین اقامت داشت زبانش عربی بود و قتی که آدم نام فرامی نمود زبان عربی سلب گشته
 از آنوقت کلام زبان سریانی سیر می نمود و چون وفات یافت باز آفریدگار عالم زبان عربی را با
 آدم عطا فرمود و ثبوت پیوسته که چون ارادت صالح بچون و مشیت خالق کن فیکون باقی ماند
 خلیفه اعظم یعنی آدم تعلق گرفت جبرئیل امین بفرمان رب العالمین از سوره النبی پروردگار نموده
 باب یلعبر الی و قد عمد غنوه که یک بیت غنم خاک از طبقات زمین برگیر و خاک از کیفیت حال پرسید
 جبرئیل امین جواب داد که باری عز اسمه میخاید که از تو شخصی موجود گرداند و او را بر سر نیز خلافت
 بنشیند خاک گفت پناه میگیرم از تو بخداوند که میخیم که از سر این امر و گذری چه ممکن است که از من
 شخصی بوجود آید و بشیوه نام فرامی اقامه نماید بدین واسطه از عالم بالا بلا تا نازل شود و من تحت
 سطح آبی و غضب باد شامی ندارم روح الامین بر عجز و بیچارگی زمین ترجمم فرموده مراجعت
 نموده صورت واقع بجناب اقدس الهی عرض کرده بعد از آن میکائیل یا اسرافیل عهد بدین حد
 نامور گشته مانند جبرئیل علیه نبیل مقصود باز آمده پس عزرائیل برین مهم حاضر شده بر زمین افتاده
 استاده و سوگند زمین پذیرفت و یکیت غنم خاک در الوان و صفات مختلف و متفاوت از تمام
 روی زمین برگرفت و در میان که طاعت یا در قضای بهشت ریخت و بواسطه انحرکت از عزرائیل
 صفت قلت رحم بوضوح انجامید قبض روح بنی آدم نیز بر او علیه السلام قرار گرفت و در تاج انقضای
 منقول است که بعضی این سخن را درست نمیدارند که اول جبرئیل را بفرستادند و زمین را سوگند داد
 و او برگشت بلکه درست آنست که اول فرمان ملک الموت را بوده و سوگند در میان نبود ملک الموت
 برفت و خاک برگرفت سنت الکی چنان رفته است که هر چه بکسب بود اول کاری کند همان چیز را

سبب آخر آن ساز و تا چنانکه اول آنچیز بوده باشد باز همان چیز هم بوده باشد چون ملک الموت را
 سبب آفریدن خلق گردانید با جسم هم او را سبب میزایدین گردانید تا چنانکه اول آنچیز بود باز
 هم این باشد چون غزرائیل سبب کار آدم بود که خاک برداشت با جسم هم سبب او را گردانید تا جان میزاید
 آدم، او برادر غزرائیل گفت الهی از یک قبضه خاک چند خواهی آفریدی گفت چندانکه شما عدد و آن ندانید
 قال غزرائیل عجایب من فعلات خطاب آمد که ازین عجیب تر این است که ازین خاک کس را باشد که گناهی
 کند و پشیمان شود و بگریزد بیک قطره آب که از دیده او برود چندان گناه بیامرزیم که شما عدد و آن ندانید
 من قادر ام قدرت مراد آفریدن یک قبضه خاک نشانی است بس من را رحم رحمت مرا قطره آب بند
 نشانی بس من چنان قادر ام که یک قبضه خاک چندین خلق آفرینیم و چنان را محرم که یک قطره آب حسرت
 چندان گناه بیامرزیم که محاسب و هم حساب آن نداند و اگر حکم خلاق عالم را بیامرزیم چه باشد یک
 خاک را از مرزیده با ششم و رجاء التفسیر از تفسیر قرطبی و او از عمر ایس ثعلبی نقل کرده که عبد الله بن مسعود
 از حضرت رسالت علیه السلام کیفیت خلق آدم پرسید حضرت صلی الله علیه و آله وسلم جواب داد که
 که روی و پیر از خاک کعبه آفرید و صدر و ظهرش را از زمین بیت المقدس در امنای و پیر از ارض
 یمن و ساقهای و پیر از خاک مصر و قدین او را از زمین حجاز و دست راستش را از خاک دمشق
 و دست چپ او را از زمین مغرب و در تفسیر مذکور از ابن عباس نقل کرده که سر آدم از خاک
 بیت المقدس بود و پوست سر و مویش از مهبشت و خرگان و دیده او از تربت حوض کوثر و در کمال
 آورده که جگرش را از زمین موصی آفرید و سپر را از خاک حجاز و پوست بدن از زمین طایف و پیشانی
 از خاک کنعان و عورتش از زمین بابل و امعاء و احشاء از جزایر و استخوان از خیال چون خاکش
 مختلف بود فرزندان او نیز متفاوت آمدند اختلاف الوان و اشکال و احوال خاک موجب تفاوت
 اطوار و طبایع و اضراب و رنگها و نیزگیهای آدمیان است هر چند اصل همه خاک است اما بواسطه
 آنکه کیفیت هر چیز و عی مخالف خرو و دیگر افتاد و در رنگ و طعم و غیر آن مخالقات کلی نیز و طبایع
 و صورت بشری واقع است و بمقتضای نص قاطع و اختلاف السننکم و الوانکم آثار قوی

وکیفیات و ماهیات و اصول و صفات و جنات فروع بنوعی ظاهر میگردد که عقول فحول ازورگان
عاجز نایز در وقایق استحقاق امام رازی منقول است که از ابن وهب بن منیه مروی است که حق تعالی
آدم را از مِثقیل طبق زمین پیدا ساخت سر مبارکش را از طبقه اولی و گردن شریف را از طبقه
ثانی و رسته پیر گنجینه را از پنجاب را از طبقه ثالثه و مهر و دوشش را از طبقه رابعه
و پشت و شکمش را از طبقه خامسه و رانهایش را از طبقه سادسه و مهر و پاهای شریفش را
از طبقه سابعه و در روایتی از ابن عباس مروی است که آفریدگار عالم آدم را پیدا ساخت
از خاکهای مختلف سر مبارکش را از خاک بیت المقدس و رومی شریف او را از تربت جنت
و دندان او را از خاک نهند و مهر و دوشش را از خاک کعبه و استخوان را از خاک کوه و ستر آدم را
از خاک بابل و پشت و شکمش را از خاک عراق و قلب آدم را از خاک فروس و زبان آدم را
از خاک طایف و پشمان آدم را از خاک کوشتر چونکه سر آدم را از خاک بیت المقدس بود و لاجرم
موضع عقل و فطانت و شوق مقرر شد و رومی شریف که از خاک حبش بود و جابای زبیر زبیر
گردید و حیثیانش که از حوض کوشتر بود و جابای ملاحی گشته و دنداننش که از خاک نهند خلق گشته موضع
ملاوت و لذت گشت و مهر و دوشش که از خاک کعبه ساخت شده جابای سخاوت گشت و پشت
که از خاک عراق خلق شده بود و جابای قوت گردیده و ستر آدم که از خاک بابل بود و مقام شهوت گشت
و استخوان آدم که از خاک کوه بود و مقام ملاوت و سختی گشته و دل آدم که از خاک فروس بود
موضع ایمان مقرر شده و زباننش که از خاک طائف بود و جابای شهادت مقرر شد و در جسم آدم
نه در مقرر گردید و بنحیه آن هفت در و دروازه آدم مقرر گشت که آن هر و چشم و دوش و گوش و دوازه
بینی و یک سوراخ و دهن و دود و در اسفل یکی قبل و دیگری و بر پس بصر از چشمان و سمع از
گوش و ذوق از دهن و لمس از دستها و بوی از پاهای و ششم از بینی و بول و بر از از قبل
و در بر متعلق گشت و در تاج القصص از ایام حبیبانی منقول است که وهب بن منیه روایت میکند
که هرگاه میگرداند عالم را و در تخلیق آدم مقرر نمود بر زمین و حی فرستاد که من از تو خلیفه خواهم

که بر تو سکونت خواهد داشت بعضی از آنها طاعت من غم میزدند و بعضی عصبان می نمودند و بعضی از من خوشنود و هر یک از من
خواهید کرد و او را به بهشت داخل خواهیم فرمود و هر که عصبان و نافرمانی خواهد کرد او را بدوزخ خواهیم
فرستاد و زمین الناس کرد که از من خلقت خلقی سیف زمانی که دوزخ نصیب ایشان خواهد شد
فرمان رسید که بلی زمین بگردی گریستی بسیار که چشمها و دریاها از زمین روان شدند و آتشی
خواهد آمد و قبل ازین آب روان در زمین نبود و چون زمین بگردی گریستی آبها روان شدند چنانکه آدمی
بگردی آب از چشم او روان شود اکنون این چشمها و دریاها بگردی زمین است القصه چون آن
نقطه دایره خلافت را که از نطفه صلب و قضا بود در قرار زمین بطن نوحان بداشتند مبدع بنی زوال
و صانع بر کمال قطعه سحاب را بر بالای آن نقطه خاک برداشت و چنان تعیین فرمود که چهل روز باران
ببارد و در هیچ نوع سایه از سر آن بزند و پس از آن روزی که در صبح از بجهان آمده و بگردی و بگردی از سر
شاد می افتد بر آب بر داشته بر آن خاک ببارید کثرت غموم و هجوم و قلقت نشاء و طرب آدمی بدان
سبب است و در تاج القصص منقول است که پس فرمان داد تا از چشمهای زمین آب آورند از
تلخ و شور و شیرین و گندیده آب شور را در چشم آدم نهاد تا پییه دیده را سود و در آب تلخ را در گوش
و سینه نهاد تا از دخول جذبان و دردی مانع باشد و آب خوش در دهان نهاد تا بوی خیره را در بایه
انگاه خدا بقیال کمال قدرت بر کار حکمت نهاد و آدم را صورت کرد و چنانکه گفته شد طبع آدم
بیدار و اربعین صبا حازان خبر میدید پس کالبد آدم سرشته شده نشان چشم و گوش و دهان و
وجه و اعضا و جوارح و دست و پا و نشان گوشت و پوست و ریه و استخوان و بند و پیوند بر روی
پدید آمد چون کالبد آدم علی نبینا و علیهم السلام بدین صفت صورت کرده شد نگاه و ایراد محبت
گرد و او در کشید و رقم نبوت بر زود و فرمود تا بر زمین آورند و میان که و طائف نهادند و چهل سال
استجاب بود که کسی ندانست که این چه خواهد شد و قول تعالی بل اتی علی الانسان عین من الدهر لم یکن شیئا
مذکور احدی شایسته این صورت نیست و نه هیچکس دانست که مراد مصور ازین صورت چیست بر
قول که آن خاک را در پیشگاه سر بشان بهشت میرنجیند و رنگه آورده که بنهادند و از فرشته را امر شد

تا از چشمه حقیق و سلسبیل و منبع تنجیم و زنجبیل آب می آوردند و بران خاک سیرنجیدند و در مضا و مذکورت
 که در انبیت ابر کرم باران محبت بر خاک آدم بارید تا آنجا که را با آب محبت گل کرد و دست قدرت دران
 گل گل دل پدید آورد پس حضرت عزت بمیاسن لطف و رحمت خود و خدایت آدم را تجمیع فرمود
 و چهل صباح که عبارت از چهل هزار سال باشد بصنوف فضل و کرم و الوف علم و حکم آنجا که را
 می سرشت و تنم معرفت وصال محبت و ران آب و گل می گشت چون قالب ابوالنشر خشک
 شده بجزیه مصلحی رسیده درستی و یکی از مومنین مذکورین افتاده و دران اوقات ملائکه
 عظام بنظاره آن پیکر در پنج منتظر می رفتند روزی الملبس بد اسنخار سیده دست بر شکم آدم زد و
 اوازی سمیع او شنید گفت این شخص میان تویی است زود باشد که بیای جوع مبتلا شود پس از
 فرشتگان پرسید که اگر حضرت حق سبحانه تعالی شمار الباطت آدم را مقرر و اند چمی کند جواب
 دادند که از فرمان الهی گردن پیچیم و سر بتابعیت او در آوریم البتست مناسب چنین است اما بخاطر آنکه
 که اگر باطاعت آدم را مقرر کردند بقدم فرمانبرداری پیش نیاید و هر گاه نیکه بر او دست یابند از پایش در آید
 نقل است که چون تخم خلیفت آدم علیه السلام با تمام انجاس و تعدیل تناسب اعضای او با تمام
 رسید و وقت آن شد که صبح زندگانی خلیفه اعظم از افق عوالم ربانی و میدان گیر و دهمای روح
 مقدس معصوب روح الامین بجانب القالب شتافته از طرف سر مبارک او آغاز دخول نمود و هر جا که
 رسید آن سفال بگوش و پوشت مشحون شد و در معارج النبوة مستطورت که چون دیده پسندیده اش
 بلوای نور روح منور گشت اول نظرش بر عرش مجید افتاد و بر ساق عرش مکتوب ویدالاکه الا الله
 محمد رسول الله مذنبه و رب غفور از منیعنی و وحیر مفهوم کرد و یکی رفعت شان محمد صلی الله علیه و آله
 و دیگر عصیان و نسیان است در این اندیشه متفکر شد و در خالصه الحقائق میگوید که از حق سبحانه
 تعالی پرسید که خداوند العلیت که نام و می با نام تو مقرون است فرمود پیغمبر است از پیغمبران
 من و فرزند نیست از فرزندان تو که هر گاه قدم کرامت بنگ زلت در آید بشتافت او از تو و گذرم
 بر خاطر آدم خطور کرد که مناسب چنان می نماید که پدر شقیع زلت فرزند باشد و اینجا بر عکس آن است

حق تعالی بجهنمیل و حی فرمود که ای جبرئیل دریا بنده مرا و این اندیشه را که در دل گذرانیدی بیرون
والا این خطر سبب هلاکت وی خواهد شد جبرئیل علیه السلام سینه آدم را بشکافت و نصف از آن لشکر
بیرون آورد و نصف بماند آنکه بیرون آورد و در زمین بهشت آنرا دفون ساخت آن درخت که سبب
زلزلت و میث از آن تخم اندیشه رسته بود و تصفی دیگر که در جوف وی مانده بود و نفس را در بالوس
از آن است که تا قیام قیامت سبب کلفت و عزا است اولاد او اند و اسد العاصم بعد از آن روح
بافون و الف آدم را در آمد و در آن اشأ ابوالبشر عطسه زد و بالهام زبانی زبان بشکر همین منان
کشاده گفت الحمد و بسابقه عنایت لم یزلی کجواب یرحک ربک و لذا خلقت سبقت رجعتی
علی غضبی مشرف گردید و تاج القصص منقول است که عطسه آدم را سبب شد هر چهار چیز را
اول آدم خدا را بخالی را شناگویی شد و دوم رحمت خدا را بخالی نصیب آدم شد و سوم جان در
کالبد آدم هم بپارید چهارم از آن نفس عطسه آدم را پس از آن فریده شد و آن عیسی علیه السلام
بود و عیسی پس از آن است که از نفس و آفریده شده بود و از نسل و س بود چون آدم علیه السلام
عطسه داد و اندر رسید که اے جبرئیل علیه السلام بگیر این را پس جبرئیل علیه السلام آنرا
گرفت و گفت گرفتم فرمان آمد که نگاه دار که من ازین پیغمبری خواهم آفرید و از و عجاایبها اشکا
کم چون روح تمام بدن آدم را دید بر طبق کلمه که نمیه علم آدم الاسماء کلها تعلیم اسمای جمیع سیما
حتی القصصه و القصصه و انا و عالم شد و بعضی گفته اند تکلم بلغات مختلفه آنجناب را معلوم گشت
در معالمت التشریل منقول است قال اصحاب التاویل ان السد خر و جل علم آدم جمیع اللغات
ثم شکم کل واحد من دریه بلغمه فیقر فوافی البلاد و اختص کل فرقه منهم بلغمه و درین باب وجود دیگر
نیز مروی است القصه بعد از آن خلیفه اعظم تعلیم اسماء فرزندش را حق تعالی اسمیات اسماء
بر ملائکه عرض ساخت از اسمای آنها سوال فرمود البشیران از جواب عاجز گشته و آدم را از عهده
ان بیرون آمد قایلان اتجمل فیما من یفسد فیها و یسفک الدماء بر زبان اعتدال گفتند سبحانک
لا علم لنا الا ما علمتنا انک انت العلیم الحکیم انگاه ملائکه عظام سجود اندازد کلام الصفات مانور شدند

و محبوبه انقیاد و پیش آمدند مگر ابلیس که پیشانی فرمانبرداری بر زمین نهاد و اجسام از دخول بهشت ممنوع گشته مرود و ملعون ابدی شد و جواب التفسیر مذکور است که در اخبار آمده است که ملائکه صد سال و سب و اتی با الفصد سال در سجود آدم بودند و ابلیس ایستاده و ایشان می نگریدند و در امتناع نادم غشید با خرچون سب و داشتند ابلیس را دیدند در مقام تکبیر ایستاده فرمان الهی بجا نیامده آثار خذلان بر ناصیه او پیدا و شیرگی عصبیان بر چین حال و مہوید است و نسبت شقاوت ازلی ملوک لعنت و درگزون و کس افکند و تاج کرامت بکلاه او بارید و در گشته صورت مشغ و عطف طاعتش منخ گشته چون مدت از مرود و این صورت ترسان و مہر اسان بودند سجد و شکرت از آنرا که طلیعت و ال ایشان نشد و دیگر بار سجد و رافتا و در وقایق الخفایق امام رازی منقول است که هر گامیکه خلقت آدم با تمام رسید و نفخ روح بالباس جنبت و نور محمد صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم گردید و روح و پیشانی آدم مثل قمر شب چار و ہم درخشیدن گرفت اللہ تعالی آدم را بر تخت نشانده و ملائکه برو و شمای خود برداشتند حضرت غرر جلت قدرته بلامکه ارشاد کرد که با آدم و ولایات آسمانها طواف کنند تا آدم علی غنیمت و علیهم الصلوٰۃ والسلام و ولایات آسمانها عجایب و غرائب آنها را و هر چه در اینهاست ملاحظه نماید تا یقین او زیاده نشود ملائکه عرض کردند در بنا سمعنا و اطعنا و آدم هم را ملائکه برو و شمای خود برداشتند و بمقدار یکصد سال آسمانها را طواف نمودند بعد جناب باری عز و جل اینی بر آید آدم خلق فرمود از شکاف و فکر او را میمون میگفتند و و پرده شست از دور و صر جان و آدم هم بران اسب سوار کرد و بد چیریل ابن عنان او را گرفت و میکائیل از جانب یمن و اسرافیل علیهما السلام از جانب یسار آدم هم بودند و آسمانها را طواف میکرد و آدم هم بر ملائکه سموات سلام میفرمود و میگفت السلام علیکم ملائکه جواب میدادند و میگفتند و علیک السلام پس حق تعالی فرمود که اسے آدم این تحبب تست و تحت مومنین از وریات تست و در میان اینها تا قیامت باقی خواهد ماند و تاج القصص منقول است که چون خلقت آدم هم تمام شد و جان و رتن و می آمدند روز چنان آدم نشسته بود و نگاه خدا بپایه ملائکه را فرمود تا تختی از بهشت بیاورند از سرخ

بجز در این دو که هر صبح و شب تا طلوع بیاورند هر جمله بپوشند و دیگر از راه و آفتاب تا بان تر و کمر مرصع
 بجا آورند و تا جی از زربالو ح جواهر مرصع بیاورند آدم جمله را و پوشید و کمر بر میان بست و تاج
 بر سر نهاد و بران تخت نشست فرشتگان تیارند و دست بردست نهادند پیش آدم
 بایستادند و کف دست بر سنگ و کف دست بر سنگ انگاه ملک تعالی امر کرد و فرشتگان که اسجد و الا آدم پس فرشتگان
 سجده نمودند و در مواهب لدنیه منقول است که امام جعفر صادق رضی فرمود که اول آدم را جبرئیل
 سجده نمود پس میکائیل بعد از آن اسرافیل پس عزرائیل بعد از آن سجده نمودند و ملائکه مقربان سجده کردند و ملائکه
 نقاش مشهوری است که اول کسی که آدم را سجده کرد اسرافیل علیه السلام بود گفت را و
 که بر آن سجده میکنی جایزه داده شد اسرافیل بتولیت لوح محفوظ و روضه الاحباب مسطور است
 که خلق آدم در روز جمعه و افشرد در عجائب المخلوقات و این باب حدیث از پیغمبر خدا صلی الله
 علیه و آله و سلم بروایت ابوهریره رضی نقل کرده که فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که بهترین روز
 که آفتاب در آن روز تابیده است روز جمعه است که در آن روز آدم افریده شده است و در آن روز
 و در بهشت ساکن شده است و در روز جمعه از بهشت بزمین فرو آمده است و در آن روز حق تعالی
 توبه آدم قبول فرموده و در روز جمعه قیامت قائم خواهد شد و در روز جمعه ساعتی است که در آن
 ساعت هر بنده سلم از حق تعالی هر چه خواهد مراد او حاصل شود و تقصیر چون آدم بهشت نرسید
 خاطرش بالفی و انیسی و جلیسی بایل گردید و در آن اثنا خواب بر آستین او افتاد و او را از
 استخوان پهلوی پیش که او را قصیر گویند بیا فریدند چنانچه آدم را جبر نمود و ویرا بجهت آن
 حوا گویند که مخلوق از حی است و قبل از آنکه کل حی و در حقیقت است که زن از استخوان آن که مخلوق
 گشته اگر خواست که او را بهت سازند نتوانند زیرا که چون مبالغه کنند و اقامت استخوان
 شکنند و اگر بحال خودش نگذارند کج ماند و تفسیر لباب آورده که بعضی گویند حوا را از قیقه طین آدم
 خلق کردند و در آفریدن حوا اختلاف بسیارست بقول کعب احبار و دنیا آفریده شد و در میان
 کعب و طائف و با آدم او را بر سر پیر است نشاندند باسمان بودند و حوا میگوید که در بهشت مخلوق

و ابن مسعود و ابن عباس رضی الله عنهما بر آنند که آن بصورت در بهشت رو نموده این قول را
 بزرگان ترجیح داده اند و در تفسیر طبری آورده که آدم میان خواب و بیداری بود زیرا که در بهشت
 خواب نباشد و حکمت در آنکه اینحال بین النوم و اليقظه وجود گرفت آن بود که اگر آدم بیدار بود
 هیچ بسیار بد و رسیدی و حور او دشمن و اشتی و اگر بخواب گران بودی و در نشتی که حور او را
 از او افریده اند برو مهر بانی نور زیدی آنحضرت چون آدم سر برداشت حور او را بر بالین خود دید
 ماری آراسته و موی پیراسته و یک ماه شب چاره بده و اقباس از لواحق جمالش
 شب تیره را روز روشن گردانید که چون که جعد نقشه ترسبیب الثباس از نقاش و حاش
 اطراف چین را خوشبوی تر از کلبه عطار ساختی قد چون سرو سی و در باغ و قد و چون
 گلبرگ طبری جان افزای و ابه فطرت روز بجای و حل بهشت ارا میش داد و و بشعله رخسار تابناکتر
 و انحرست بر دل نازنیاں انتمزل شما و از و سبب بن شیه مری است که حق تعالی حور او را
 بصورت آدم خلق کرده چنانچه برنگ و قامت و قد و حسن و جمال با آدم مشابه بود و در چند چیز
 فایق بود یکی آنکه پوست او نازکتر بود از پوست آدم و رنگ او صاف تر بود و چشم او سیاه
 تر و بینی او از بینی آدم عم خور و ترو و غذا نمناک و لطیف تر و کف او نرم تر و او را بهشت
 گیسوی عنبر موی بود و مرتب بیا و در مطیب بر عفران و مشک او فر چون آدم را نشان
 آنچنان و کمال و مطاله جاوه آنمظهر خج و دلال دست داد و دل مبارک آدم با او آرام گرفت
 متقاضی طبیعت ملقه در شهنشوت بجنبانید پسید تو کیستی اثر خیا بر چهره تو و پدید آمد جبرئیل
 امین در رسید و گفت ای آدم این را بحسن طاق می بینی حفت تست و برای آن افریده
 که ناموس و یار و محرم و همکار تو باشی و در تاریخ آنجناب مسطور است که ابن عباس
 ابن مسعود و جاعته از صحابه گفته اند که چون آدم بهشت تشریف آورد و حور او را با وجود آنکه
 پس اصل زن از جنت آمده بنا بر آن حمیر و ذهب برای زنان مسلح شده که این هر دو چیز مخصوص
 اهل جنت است و همین وجه بود که روح از روح صالحه و خوبصورت لول نمیکرد و چنانکه

اهل بهشت از نعمات جنت لول نمیشوند و در تفسیر قطب صریح است که وقتیکه آدم از خواب بیدار
 گشته و حواریان را قریب خودش نشسته و دید که خلاق عالم حواریان با حسن و جمال آفریده بود و از خواب بیدار
 که تو کیستی حواریان گفت من زوجه شما ام آفریده کار عالم برای تو آفریده تا بیکدیگر را مونس و
 و جلیس و انبیا باشند و یکی پیش دیگری بنشیند تا بیکدیگر را مونس و جلیس و انبیا باشند و یکی پیش
 فرمود و ملائکه عرض نمودند که این لقب بر اے او چه اقرار فرمودی آدم گفت چون از من مخلوق
 گشته برای این بلقب بجهرا که دم باز ملائکه استفسار کردند که نامش چیست آدم فرمود که حواریان
 ملائکه از وجه تسمیه او بجا استفسار نمودند آدم گفت چون که خلقت او از حی که دیده برای این حواریان
 که دم باز ملائکه پرسیدند که ای آدم آیا حواریان دوست میاری آدم فرمود آری دوست میدارم
 ملائکه از حواریان سوال کردند که تو آدم را دوست میداری حواریان شرم سر فرو انداخته انکار نمودند
 حال آنکه در دل حواریان دوستی آدم و چون از آدم بود ملائکه گفتند که اگر زنان در محبت باشند هر ان
 خود را استگونی بودند و هر آنکه حواریان استگونی بود زیرا که زنان از شرم و حیا اظهار احوال
 محبت خود و بیاطمینان نمیکند با انکار می نمایند و حال آنکه در دل آنها محبت نشود هر ان
 زیاده ترمی باشد و الله اعلم و در بعضی روایت آمده که آدم علیه السلام چون بیدار گشت حواریان
 را دید و رقیه از نور نشسته نزدش آمد و پرسید که تو کیستی حواریان گفت که من جنت تمام
 صراحتی الهی برای تو آفریده آدم به پیشتر شده دست خود را بسوی حواریان دراز کرد و ملائکه گفتند
 ای آدم تو وقت کن تا نکاح کنی و مهر او را بگیری آدم پرسید مهرش چیست ملائکه گفت تمام
 در و بر محمد صلی الله علیه و آله و سلم بفرست و بر وایتی بسند بار آمد پس عقد زوجهیت میان آنها
 وجود گرفت و حضرت حق تعالی بخودی خود خطبه بخواند و ملائکه گواه شدند ندیسی آدم و حواریان
 از خداوند تعالی مخاطب شدند خطاب یا آدم اسکن انت و زوجک الجنة و کلا منها حیث شئتما
 و لا تقر بانه الشجرة فکون من الظالمین یعنی اے آدم ساکن شو تو با حفت خویش در بهشت
 و چیزی را نخور و در حال رفاهیت و فراخی حدیث از هر جا که خواهید کرد و پیرامونان پذیرفت

الا جمله ظالمان خواهد شد مفسران - اختلاف است که مشار البیه بنده در این آیه که می بیکرخت
 معین مخصوص بوده یا جنبی از رحمت که آن گندم یا انگور یا انجیر یا کافور بوده که ولاتقر با بنده شجره
 فکوناسن الظالمین و برایت اشهر از خوردن گندم ممنوع شدند و البسیل ز فراغت آدم
 و حوا در ریاض انس و خطایر قدس خبر یافته نایره حقد و حسد در باطن ناپاکش اشتعال
 یافت و مقبر غم اگر ده بای می مروی طاووس و دستبازی بار به بهشت در آمده و مهمات
 حوز را متغیر ساخته آدم و حوا ملاقات نموده بتبویات شیطان و تخلیات نفسانی شجره
 ممنوعه در نظر ایشان جلوه داد و چندان وسوسه کرد که باطل آن مبارت فرمودند و بهر گزین
 در معصه آدم و حوا قرار نیافته بود که لباسهای بهشتی از سر تن هر دو افتادند و عریان شدند
 و عورات خود را بیکر انجیر پوشانیده ساختند و منقول است که چون آدم و حوا عریان شدند
 خطاب الهی رسید که ای آدم هیچ میدانی که سبب برهنگی چیست گفت آری یارب از آنجست
 که شجره ممنوعه غذا ساخته ام و بجنایات نپرداخته و این جبارت بنا بر جرات حوا بود که
 که ازین درخت بدالت او خوردم و حوا مضطرب گشته گفت الهی بار که خازن جهنت بود مرا
 بر این حرکت و لیکر و انسید و سوگند یاد کرد که این شجره خلد است و آلا ازین این خصمیان صادر
 نمیشد لاجرم حکم تنجیر صورت مار صادر شد و جبار تنقم باو خطاب نمود که چون نشانی گناه تویی بقصو
 و قبور گوناگون را بشو و زمین را بشکم و سینه میخارش و غذا از خاک تیره میخوار و روزگار بدین
 خواری میگذرد و قبل ازین واقعه بحسب صورت مار خوشترین دواب جهنت بود گویند که سبب
 باقوت و حیثتهای او از زبرد و زبانش از کافور و دندانهای او از زرد و قوایم او مثل
 قوایم تنراز مشک و زنگنه گون گوناگون بر او بودند و مثل ماهتاب و رخشان بودند در تاریخ
 انجیس مسطور است که او تعالی جل شان و زنادیب آدم عمده امور مقرر فرمود اول معاینه
 نمود آدم را از انفراتی خویش بقول خود الم انهم کاعن لکما الشجره الایه و هم وقتیکه گناه
 از آدم صادر گشت آدم عم را تفصیح ساخته یعنی ستر آدم عطا نمود و قبل از ان

پوشیده بود و از لباس بهشتی عریان گردید سوّم قبل از کتاب گناه رنگ جلد آدم هم
 به رنگ نازنین چون آدم هم مرکب گناه شد رنگ جلدش متغیر گشت و اندکی در نازن باقی ماند
 که متذکر حالت پیشین باشد چهارم اخراج نمود آدم را و تقاضای از جوار خویش
 و ارشاد کرد که سزاوار نیست که نگار در جوار من باشد پنجم مفارقت میان آدم
 و حوا فرمود ششم اولادش را ببلای عداوت مبتلا ساخت چنانچه میفرماید لعنکم الله
 عدد هفتم او تعالی اعلان نمایان بآدم میفرماید نفسی آدم دلم نخی غریباً هفتم غلبه عدد بر
 اولاد آدم یعنی تسلط ابلیس بر وی و نیار برای آدم و اولادش زن دان ساخته و دهم قسب
 شقت و تراش امرعاش پس و لیکه پیشانی او آلوده عرق ارتقب شد آدم هم است
 و در تادیب حوا و دخترانش سوای این ده امور متذکره بالا پانزده امور زیاده فرمود و اول
 امتحان حیض چنانکه مرویست که چون حوا از شجره منهنیه مخفی فرمود و بلاس حیض مبتلا
 و دهم قتل حمل سوّم بدو وضع حمل و تعیب آن مبتلا فرموده چهارم نقصان عقل پنجم نقصان
 دین ششم تقصیر میراث که زنان از نصف میراث مردان مقرر شده هفتم عده مخصوص
 برای زنان تسهیل یافت ششم استیلا و شومر مقرر شد نهم و امر طلاق زنان را بیچ
 اخت یازده مردان را درین امر مختار ساخت و دهم محرم نمود زنان را از احکام جهاد
 و این مخصوص نصیب مردان گشت یازدهم محرم نمود زنان را از منصب نبوت که هیچ زن
 نبی نگشته و از دهم عدم جواز امامت و سلطنت از زنان یعنی درین امر هم زنان محرم
 اند سیزدهم سفر بغیر محرم بر زنان حرام گشت چهاردهم عدم جواز انعقاد جمعه صرف از زنان
 پانزدهم معذوری زنان از ادای سلام بطوریکه نصیب مردانست و الله اعلم و خلقت حوا را
 نیز بعد گشت نقل است که چون بانگ فضی آدم ربه برآمد جهل استیبار آدم را بگریستند و از
 نمودن از روی سیم حق تعالی وحی کرد که چنانچه بر آدم بگریستید عرض کرد که ما گریه می کردیم
 در جناب تو عاصی نشود پس خدا تعالی فرمود که بغیرت و جلال خود که قیمت چیزها بر تو آشکار گردد

و بعد فرزندان آدم هم را خدا مژ شمس از ضم و در بعضی روایت دارد گفته که چون فقره و طلوع
 و شجره عود بر حال آدم هم نگریستند خطاب جناب باری عز اسمه رسید که شما چرا اینگریزید
 عرض کردند که ما گریه می‌بریم گنگار تو جناب باری عز اسمه فرمود که اگر رقت قلب پیدا نشتید
 از عتاب من بگریستید قسم شربت و جلال خود امی طلاو فقره کسی از شما منتفع نشود و تا وقتیکه
 شمارا و آتش بگذارد و امی شجره عود و احدی خوشبوی تو نگید و تا وقتیکه و آتش نسوزد انچه چنانکه
 در اخبار الدول و آثار الاول مسطور است و در منشور عساکر الطبری خود از امام جعفر زهد و ادوار
 پدر و جد خود روایت میکنند که فرمود رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم که هرگاه بسبب جناب خالق همچون
 دنیا را آفرید و فیهب و فیهب را پیدا نفرمود و وقتیکه آدم و حوا با هم در بیابان شدند چاره شان فیهب
 و فیهب را و در دنیا نازل کرد و در چشمه‌های زمین جاری ساخت یعنی برای آنها معدن مهر
 کرد برای نفع اولاد آدم و حوا و در هر خوا از آدم نه افریدند و بنابراین بجا نیست کسی بگفتن در نزد کاج
 بدون کاهین و چشم و کتاب مذکور مرقوم است که اول کسی که دنیا را در این راه برضی نمود
 آدم بود و فرمود که بدون این معیشت نیک نمیشود و هرگاه نیکه خطاب است علیه السلام لعنکم بعض
 عدو الله آدم هم و حوا و شیطان و ملائوس و مار از بهشت بیرون افتادند با تفاق مورخان
 آدم هم بکوه سراندیب نزول فرمود و آن جزیره است از بحر میند که اطراف آن را بهشتا و
 فرسنگ گرفته و چندان معدن دارد از زو سیم و یاقوت و الماس و از حضرت
 رسالت یاب علیه السلام منقول است که بهترین لقاح که است و خوشترین مساجد مسجد
 اقصی و نیکوترین جزایر جزیره سراندیب است و در آنجا کوهی است موسوم بدیوان
 که نزول آدم هم از بهشت بران کوه شده بود و اثر قدم آنحضرت و ران کوه ظاهر است
 و بی ابر و باران همیشه روشنی مثل برق از آن کوه ظاهر میشود و نیز گویند بهشتا چندان
 باران بارد که اثر قدم شسته گردد و صبح باز ظاهر گردد و در سبقت اقلیم از کتاب عجایب البلاد
 نقل کرده که در جوار هر که نام موصنی است از جوار سراندیب و ران درختی است که بر شیب

سپید و دم و رقی از ان فرو افتد که در صفحه آن کلمه لا اله الا الله محمد رسول الله در بر صفحه
 و گیر آتیه از قرآن نقش باشد و ملک آن ورق را ضبط می نماید و در هر علقی که بکار برده است
 قرین آن گرد و دوازده عجا که در بعض کتب منقول است که عبد الرحمن بن هارون مغربی گفته که
 در دریای مغرب رسیدیم بحالیکه آنرا بر طون سیگوسیند خلا می بام بود و در دریای ام انداخت
 و ماهی گرفت که طولش یک وجیب بود پس نظر کردیم در گوشش راست او کتوب بود و
 الا الله و بر پشت او محمد و در پس گوشش چپ او رسول الله و حوا سجده و شیطان عیسان
 و طاووس هندوستان و مار باصفهان فرود آمد و حوا آیه التفسیر مسطور است که آدم برین
 سر اندید فرود آمد بکوه که نام او بودست و حوا سجده افتاد که نزدیک مکه است و طاووس
 باراضی حبشه بامرج الهند و مار بخرطه اصفهان باستان و در منزل شیطان اختلاف است
 که بالبله بود باستان و هر دو در نواحی البصره اند و تفسیر طبری گوید که بسمنان فرود آمد از حوا و
 متفقان گویند که تعیین مسکن جهت ابلیس چندان جتنی ندارد زیرا که آسمان و زمین و هوا
 او بجمع اطراف و انکاف جهان احاطه کرده اند و قدوة المحدثین جلال الدین السیوطی در وسائل
 الی معرفة الادایل نقل فرموده که اول با ایهبط آدم الی الارض ایهبط بدخان ارض بالهند
 اخره بن جریر عن ابن عباس رض و در غش و منقول است که چون آفریدگار عالم آدم را
 بنیاد علیهم الصلوٰة و السلام را آفرید و ملائکه را احضر نمود و سجده می نمودند و ابلیس لعین
 سجده نکرد و در دو مسخ گشته در آسمانها و زمین را خبر کرد که حق تعالی آدم را آفریده و
 پدر یاور آمد تا ماهی را خبر کرد که خدا تعالی جنسی آفریده و آنرا خلقیه خود گردانیده و او شمارش کار خود
 کرد و حیوانات بحر را خواهد گرفت چون ماهی از ابلیس بن خنثی پیشش مخلوقات در بار فرستاده
 ساخت که حق تعالی جنسی پیدا کرده است که دو دست و دو پا دارد و بدست چیرگی را
 میگیرد و دو پا روان میشود و پس بایان را از وی مانعیت و ماهی اندوگمین شده حضرت خلایق
 عالم زبان ماهی را بسبب بدی آدم هم که پیش مخلوقات دریا که بود و در فرمود چنانکه ندیدی

روایت کرده است و سعید بن حمیر روایت میکنند که هرگاه سیکه آدم از بهشت برین بروی زمین
فرستاده شد هیچ چیز دیگر سوای کرکس در بر و دامنش بجز از مخلوقات بروی زمین و در میان پای کرکس
دوستی بود که کرکس ترش شب پیش باهی می ماند و قتی که کرکس آدم را دید نزد دامنش و دیده و گفت
امروز بروی زمین شمع عجیب آمده است که از پای خود روی رود و از دست خود سبزه و آبی گفت
کرکس اگر تو در قول خود صادق هستی پس برای من در بجز و پرا می تو در بر دامنش نیست و گویند
که چون آدم بسیار اندیبا افتاد و بگریست آب چشم او در کوهها پراگنده گردید و اصل گوهرهای
کافی شده و خواجده افتاد بر لب دریا بگریست آب چشم او در دریا پراگنده شد اصل مروری
گشت از اینجا است که چشم او را دید علاج کنند و آب چشم او را دید نیست و هند و زبان
را دوست دارند که آب چشم او را ایشانست و در میان گوهر را عزیز دارند که آب چشم او را ایشانست
است پس گوهر و مروری را نزد خلق قیمت نهاد تا بداند که آب چشم را نزد حق تعالی قیمت
است چنانکه اینجا و میان گوهر را و مروری را قیمت کنند فرشتگان آب چشم عاصیان را قیمت
کنند و از جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم روایت می نمایند که آنحضرت فرمود و نیکو بین
و خوشترین زمینها آن زمین است که در آن آدم فرو افتاد و آن زمین هندوستان است
عبداللہ بن عباس گوید که زمین هند خوشتر زمینها بود لیکن با بدن آدم خوشترین زمینها
گشت و آنچنان بود که چون آدم بدینا آمد جامه آواز بگشت بود چون روزگاری بر آید آن
برگها خشک شده بر سخت بادش پراگنده کرد و منقسم به قسم شد قسمیکه آنرا آهوان خورد و
آن اصل مشک گردید و قسمی را گاو بخورد و آن اصل عنبر گردید و قسم سوم خاک شده
بزمین فرو رفت و اصل دومها که هند گردید بدین سبب زمین هند خوشترین زمینها گردید
و در مشهور منقول است که از ابن عباس مروی است که فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم
که البییس بدرگاه جناب اقدس ای عرض کرده که آئے پروردگار من تحقیق آدم را بزمین
فرستادی و میداغم که عنقریب برای وے کتب و رسل خواهند بود پس کتب نشان که ام است

پروردگار عالم ارشاد کرد که یغیبران شان ملائکه و انبیاء خواهند بود و کتب بر شان تورات
 و انجیل و زبور و قرآن مجید خواهد بود و آبلیس عرض کرد که پس کتاب من کدامست فرمان شد که کتاب
 تو دشمنست و قرآن تو شتر است و رسولان تو کاهنان خواهند بود و طعام تو ماهم بگر اسم الله
 علیه خواهد بود و شراب تو جله کرات و صدق تو کذب و خانه تو حاکم و شکارگاه تو زبان و موزنان
 تو فرامی و مساجد تو بازارها خواهند بود و آتشفشان چون آدم به عالم حنیت فرجام رسیده از آن فرامی اینجا
 جلال سبحانی بیشتر از پیشتر ندادم گشته بتوبه و زاری و ناله و بیقراری مشغول گردیده بعد از انقضای
 سه صد سال با دو صد سال به نام هلم الرشاد کاهن را که موجب قبول باشد بر زبان راند
 خیر بیل آیین بشارت بمحضرت آورده و حنیت براحت تبدیل یافت و جمعی مضمهران بر آنند که مراد
 از تلقی کلمات توسل حسن آدم است بجناب رسول الثقلین صلی الله علیه و آله و سلم و متفق است
 که جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که مرا جبرئیل علیه السلام خبر نموده است که تحقیق خلاق
 عالم و قلیک آدم را خلق فرمود و روح در جسد مبارکش داخل نموده مرا احکم کرد که سببی از سبب بهشت
 گرفته و در بین آدم به پیشتر و من حسب فرمان جلیل شان سببی از حنیت گرفته و در بین آدم به پیشتر و من
 اول تعالی جل شان از قطره اول ترا آفرید و از قطره ثانی البکر و از قطره ثالث عمر و از قطره رابعه
 عثمان رفم و از قطره خامسه علی رفم را بیا فرید پس آدم عرض کرد ای پروردگار اینها که اعم اند که بزرگی داد
 اینها را اجابت باری غراسمه ارشاد کرد که اینها پنج کس اند از ذریت تو و نزدیک من از جمله مخلوقات
 من بزرگ اند و تو بزرگترین انبیا و رسولان هستی اینها بزرگترین اتباع رسولان اند پس هر گاه که
 آدم ناقضاتی پروردگار خود نمود عرض کرد آکی بحجرت این استیخا حشمت اینها را افضلیت و بزرگی
 بخشیده تو مرا اجابت فرما پس پروردگار توبه آدم بتوسل اینها قبول فرمود صاحب صوته
 محرقه این روایت را از محسب طبرانی نقل کرده است المختصر با وجود اینحال آثار افعال از صفیات
 احوالش لایح بود و از بهشت و محالست ملائکه بسیار یاومی آورد و جهت اطمینان خاطر مبارک
 کریم عطا بخشید و بهشت العجور را که خانه الهیست از یکدانه یا قوت سرخ از آسمان بدینگونه وضع که حالا

خانه کعبه است زاد الله شرفا فرستاد و آدم را بطوان آن مامور گردانید و آدم از سر رانندگی
 بطرف آن مقام واجب الاحترام در حرکت آمده اثر قدم مبارک انجناب بهر سز زمین که رسید بهر وایام
 معمر گشته بلاد و امصار در امتوضع حدوث یافت و بعد از وصول بکوه مشطلم از جبرئیل امین تعلیم گرفته
 بمناسک حج پرداخت انگاه بپشتارت روح الامین بکوه عرفات شتافته و در طلب حواجد و هجد
 ممنور اتفاقا حوائی از جده بران حدود می آمد هر دو بالای آن کوه یکدیگر را دیده و شناخته جبرئیل
 علیه السلام سبب معرفت ایشان شد بدی تجویز آنکوه را عرفات موسوم ساختند و آدم و حوا
 بعد از استیجاز از بارگاه احدیت بپای سرانندگی رفته با هر یک از تنگهای نسل توانا بود و پرو خفتند
 و در درشتن از انس رضی الله عنه مروی است که فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم که آدم عم
 و حوا بر تنه از حنبت بر زمین فرستاده شدند و برانها برگ درختهای حنبت بود چون بر زمین آمدند
 از حرارت آفتاب برانها گزند رسیدن شستند و یکدیگر بپشتند و آدم از حوا گفت که حرارت مرا فریفت و او
 جبرئیل تشریف آورد و بنسبه همراه خویش آورد و حوا را حکم بر بستن آن ممنوع و طریقه آن تعلیم فرمود
 آدم را حکم بامه بانی آموخت و آدم و حوا از وی نفهمیده بودند چون بر زمین آمدند هر یک یک طرف
 خواب میکردند جبرئیل عم آمد و حکم کرد و با آدم عم که با حوا از وی نمی نمایند و آدم را تعلیم فرمود که باین طریقه باید کرد
 و تشکیه آدم هم بموجب اشاره جبرئیل بعد از آنکه جبرئیل تشریف آورد و از آدم استفسار نمود
 که زوجه خود را چگونه یافتی آدم عم فرمود که نیکو یافته ام و نتائج القصص مسطور است که چون برگمار
 حنبت خشک شده از تن بر سخت آدم عم بر تنه باند نبالید از بر سنگی جبرئیل دو گوسفند و از هر هشت
 بیار و دو گفت پس هم می را باز کن و حوا را بگو که تا برسد و بیافزد و دو جاسه سازد و یک را
 پوشاند و یکی خود را حوا گفت اینهمه کار مرا می باید کرد و گفت یا داری که در بهشت اول گندم
 تو بکندی و بخوری انگاه آدم را ولالت کردی تا بخورد و بر تنه شد پس بحقیقت آدم را تو
 بر تنه کرده هم ترا باید که پوشانی تا غمناک شد فران آمد که ای جبرئیل حوا را بگو که
 غم مخور اگر جاسه آدم بر تو نهادیم نفقه ترا بر وی نهادیم تا اگر تو غم بامه و می خوردی و آدم نفقه

تو بخواب و چون آنم حدیث نفقه شنید غمناک شد و گفت ای جبرئیل سستی تا قیامت باند مردان
 این بار را چگونه نشنید خطاب آمد که ای جبرئیل آدم را بگو می غم مخور که اگر نفقه زنان بر مردان
 نهادیم میراث ایشان را از میراث زنان زیاد کردیم تا از میراث دو بهره مردان را بود و
 یک بهره زنان را که الی ذکر مثل جزا الاثنین یک بهره زیادتی از سه برکات نفقه بود است چون حوا و حیلیم
 جبرئیل ان پیشم بر نیست و بیافت خود را حوا پیرایه و ازاری و مشغوم کرد و آدم را پیرایه و ازاری
 القه چون آدم و حوا برین آمدند بالا ای ایشان بلند بود و از قف آفتاب در زحمت بودند
 جبرئیل را فرمان آمد تا خویش بر سر ایشان فرود آورد بالا ای آدم مباد که باز آمد بگر ایشان
 و بالا ای حوا بسوی من رخ گز و آن نفقه بعد از دو صد سال بود که آدم بدین آمده بود از این عباد
 مروی است که گفت چون آدم بدین تشریف آورد و هر بار که از بهشت براندیشیدی از بهوش فرستی
 و چون بهوش شدی جبرئیل علیه السلام پیادری چنانکه ایشان نو از نو را و باو تخی
 و دست بر روی فرود آوردی تا بهوش آمدی و او را داری دادی و چون جبرئیل مقصد
 مراجعت کرد ای آدم فرمودی که کیساعت و گیر توقف کن تا با تو عجبی گویم جبرئیل گفت که پیش ازین
 فرمان توقف نیست و چون جبرئیل از چشم آدم ناپدید شدی خیال نبالیدی که هر غان هوا
 بروی بگریزند روزی ای آدم در زواله و زاری بود که ناگاه فرشتگان آنجا سید صورت
 دید که مثل آن ندیده بود و او را شنید که مانند آن شنیده بود و عجب آمدن پیاد و نزدیکی آدم
 بهشت و گفت که کیستی آدم گفت که من غریبم گفت در اینجا چگونه آمدی آدم گفت که من
 من از خانه خود را بیرون کردم و فرستادم که منسایه تو که امست آدم گفت خالق ارض و سما
 گفت اسم تو چیست گفت آدم گفت تو آنکس هستی که ندای مطلق از دست خود ترا آفریده آدم
 گفت آری فرستادم که تو آنکس هستی که بسبب تو ابلیس را خدا آید خالی لغت کرد آدم گفت
 آری فرستادم که تو آنکس هستی که فرشتگان ترا سجده کردند آدم فرمود آری گفت تو آن کس هستی که
 ترا و حبت نهاد و بودند آدم گفت آری فرستادم که بگریه بگریه برای تو ریاست

پس آدم هم بگریست و خطاب بهم بر حال آدم گریه نمود و بعد از آن از نزد آدم هم پروا کرد و فرمان آمد
 که ای خطاب چرا پیش آدم نه نشستی گفت ای جمله خلایق از اجتناف آفریدی و قدر و کثافت توئی
 چون آدم را بچانه و عیدم رشک آدم با وی حجت شد و ما فرائض ترا تسلیم باشد خطاب بعد
 که چرا بر حال و سگ گریستی گفت دلم بر غمخیزی و سگ بسوخت خطاب آمد که باین شفقت که با وی
 کردی رنج تاریکی و تنهای سوز رخ از تو برداشتم زیرا که دیگر در سوراخها و سیاهناها و
 کوهها و بیابانها و جای تو در سوراخها و جاهای خوش باشد و بگردان پستین باشی و با تقدیر که با تو
 گریستی کار و از گلو تو برداشتم تا همه مرغان را بگیرند و بکشند و ترا بگیرند و بکشند چون
 ترا شک با تو هم موافقت کرد و آدم او را باو حجت و دوست بر پشت وی کشید و پشتش سیاه
 شد که دست آدم هم گرد و آلود زلت بود و از پس که با آدم بنالید نامه آدم عادت او شد
 اکنون هر گجا آدمی را ببیند یا گنگن یا گنگ نیست بلکه نور بدرم آدم هم میکند و باز می نماید که اے
 آدمی ز او تو فرزند انگسی که مرغان هوا بر و سگ و نوحه سگ و نوحه کنون تو بر خود نوحه کن که دنیا و جای
 ست آدمی نیست در درخت و درخت و منقول است که چرا از زبان حجت بود و بسبب صفای و دلالت
 جسم و قیام که عالمه میشد معلوم میگشت که در شکم آنجناب بستر است یا دختر آورده اند که هر نوبت
 که خواهم میشد بشنود سمیت میسر و دختر می باور است میسر و آدم هم بموجب و حجت
 سناوی دختر لطیف را با پسری لطیف دیگر در سلک از و ارج سیکت بد و آدم هم اول بشری
 است که افسر نوبت بر سر نهاده بهشت و رآمد و در پستان مذکور است که آدم هم اول مرسلان
 است که حق تعالی او را بسوی اولادش فرستاد و بعد از وفات محمد بن جلال الدین سید علی
 و در وسائل الی اخره الاولی نقل کرده که اول خلق الله بن انسان فرجه ششم قال هذا انتم عبدک
 و لا تقصروا الانی حقها احسنه ابن ابی الدنیانی کتاب الوریع عن ابن عمر فرغوا و شریعت البشیر
 مشتمل بود بر خدایستی و صلاوة و صیام و قربان و اجتناب از شرب خمر و گوشت خنجره و کل
 میست و کتاب آنجناب بقول حق تعالی بود و جلیل صیغه و کثیفه نیز گفته اند و مضمون صحف آنجناب حکمت

و معرفت منافع و مضار او و بهر کیفیت تسخیر جن و شیطانیین و برادر ابیثنا ابن عباس را آدم هم
در بهشت اقامت گذاشت مگر مابین عصر و غروب آفتاب از ایام استخوانی و بعضی از علما گویند
که استخوان بنحیر و زک عبارت از پانصد سال است و در بهشت اقامت داشت بعد از آن تبلیغ
المبین لعین با کل قره شجره و مجموعه مبارک و فرموده از بهشت بیرون افتاد و صنعت ساختن
و یافتن و بستن و استخراج التل از این و فن هندسه و بقولی علم طب و موسیقی و رای
جیات استخوان سمع اختراع پذیرفت و بروایتی خانه کعبه را آدم هم بنا کرده و ابلیس را
از عالم نموده تا اعداد اول و احضا و استخوان بچهار هزار رسیده از فرزندان صلبی او است
سپهر و نوزده دختر بودند و بعضی برانند که سبت و یک پسر و سبت و دختر از سلب آدم هم بود
آمده و گویند که شیت هم از حوا تنها بود و آدم و حوا بودند و استخوان اول و استخوان
بود و گویند که چون آدم هم در بهشت آمد اول چیزی که تناول فرمود بقول جمهور انکور و انجیر
بود بعد از آن لیلیم و میوه های بهشتی رغبت نمود و آخر چیزی که در بهشت تناول نمود گندم
بود و در بهشت از علی بن طلحه مروی است که اول چیزی که آدم بعد سیور بر روی زمین تناول
فرمود و هر دو بود و قتی که حاجت بر از شد دل تنگ گردیده چنانکه زن بهنگام ولادت طفل
دل تنگ و دردمندی شود و شرقا و غربا میفت و نمیدانست که چه توان کرد و چگونه دفع باید تا
جبرئیل آیین آمد و طریق رسیدن یعنی فضله انداختن آموخت پس فضله از شکم آدم هم برآمد
و چون بومی بدش بدناغ آدم رسید بتناوی گشته نه تا و سال بگرفت اهل تاج تا فلان
که زمانیکه آدم در بهشت گندم خورد آنوقت گندم از غسل شیرین شرو و مسکه نرم تر و شیر سفید تر
بود و گویند جبرئیل سه دانه گندم از بهشت آورد و هر دانه بوزن صد هزار و سه صد و هشتاد
و هشت درم بود و با آدم هم وارد و گفت که دو از آن تو و یکی از آن حوا و طریقه کاشتکاری
آموخت و قتی که گندم طیار شد تجلیم جبرئیل نان نختند که عرض آن صد گز بود این خلدکان گفت
که مروی است که هرگاه بگیه آدم هم را حق تعالی بر زمین فرود آورد و جبرئیل آیین نروا

و گفت ای آدم من پروردگار عالمم خضایل براس تو فرستاده است کی را ازین سه شغل است
 اختیار کنی و از و باقی اندوگناره گیر ای آدم من پرسید که آن خضایل که اعم از جبرئیل است گفت حیاء و
 دین و عقل آدم من گفت که عقل را اختیار کردم جبرئیل حیاء و دین را و جبرئیل بر خیزد زیر پا
 آدم من عقل را اختیار نمود حیاء و دین گفتند که ما میخواهیم برخواست جبرئیل گفت چرا شما نافرمانی
 میکنید و دین و حیاء گفتند که بایان نافرمانی نمیکنیم ولیکن بایان را حکم است که عقل را نگذاریم
 بهر جا که باشد نقل است که چون حقیقتی دنیا را بفرمود و دنیا راست دنیا گفت من آدمی را و از او
 چنان بجز مشغول گردانم که خوار فراموش کند خدا را بیتی را فرمود ای دنیا من از تو قوی تر بیافتم
 غم را بیا فریدم گفت من آدم را و از چنان مشغول گردانم که دنیا را فراموش کند خدا را بیتی را
 گفت من قوی تر از تو بیا فریدم خواب را بیا فرید خواب گفت من آدمی را و از چنان مشغول گردانم
 که غم را فراموش کند حقیقتی گفت من از تو قوی تر بیا فریدم عشق را بیا فرید عشق نیز برین و غم
 که روحی نفس فرمود از تو قوی تر بیا فریدم کسب را بیا فرید کسب گفت من از تو قوی تر بیا فریدم
 و عشق و همه سوداها را بیا فریدم آدم من چون گرسنه شد غم را فراموش کرد و الله اعلم
 و این ابی شنبه از حسن روایت میکند که اول سبکه ازین جهان فانی بدو بقارحت کرد و آدم است
 و در عالم التنبیل مسطور است که جمعی از میوه و پنجس شریف صاحب مقام محمود و علیه الصلوة و السلام
 آمد و گفتند یا محمد صلی الله علیه و آله و سلم خبر ده از آنچه خدا بیتی را فرموده است در ایام ستمه
 آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که خلاق عالم روز یکشنبه و دو شنبه زمین را آفرید و جبال
 و معادن را روز سه شنبه مخلوق گردانیده و روز چهارشنبه امصار و انهار را پدید آورد و حیوانات
 و ملائکه را از باد و آتش و آب و خاک و از اینها حضرت عزت جل جلاله در ساعت اولی
 روز جمعه آجال را و در ساعت ثانیه آفات را و در ساعت ثالثه آدم من را موجود نمود و میوه را بفرمود
 صدقت ان ائمت قال صلی الله علیه و آله و سلم و ما ذاک قالوا انهم استراح یوم السبت و خلق
 علی العرش کسین حق تعالی این را بر ایشان رو کرده آیه که میوه و لطف خلقها السموات و الارض فی

ستمه ایام و اسما من لغوب نازل فرمود و در متون الاخبار مذکور است که میوه از توریت نقل می نمایند
 که خلاق علی الاطلاق روز یکشنبه آسمان را خلق فرمود و در میان دو آب که فوقها و ما تحتها
 روز و دوشنبه زمین و آنچه در آنست از اشجار و از بار و آثار و حیال و معاون و عیون پدید
 آورد و در روز سه شنبه ماهتاب و آفتاب و سایر کواکب سیار و ثبات و آنچه در جوف است از آیات
 موجود گردانید و روز چهارشنبه انواع و اقسام از دوش و طیور و باقی حیوانات مبدی و بحر
 آفریده و خلق آدم و حوا و در پنجشنبه بوقوع پیوست و تکمیل آفرینش جمیع اشیا روز جمعه بر
 نموده و شش روز است ابدای آفرینش روز یکشنبه واقع شد و در روز فرارغ و استوار
 روز شنبه بود از بیخبت روز سه را تعلیم نموده عید خود ساختند و اعتقاد اهل بخیل آنست
 که آغاز آفرینش در روز دوشنبه است و روز استوار یکشنبه فلند الزمان یکشنبه را عید قرار
 نموده عظیم شمرند اما اجماع اهل اسلام بر آنست که مبدأ خلق روز شنبه بود و در جمعه که تخلیج
 آن ایام است کرم داشته عید مومنان میخوانند و حدیثیکه در این باب از ابیهریره رضی
 و بعضی کتب مروی گشته موند اینچنین است که قال ابوهریره رضی الله عنه اخذ رسول الله
 صلی الله علیه و آله وسلم بیدی فقال خلق الله الترتیبه یوم السبت وخلق الجبال فیها یوم الاحد
 وخلق الشجر فیها یوم الاثنين وخلق المکروه یوم الثلاثاء وخلق النور یوم الاربعاء ونبث فیها من
 الدواب یوم الخمیس وخلق الله آدم یوم الجمعه آخر الخلق فی اخر الساعه من ساعات الجمعه
 فیما بین العصر و اللیل و در بعض شروح مشارق الانوار شرح گشته که چون روز شنبه
 حق سبحانه تعالی از خلق ارض و سما فارغ گشته بود میوه آنروز را برای اشتغال بعبادت و تک
 اهتمام بر انجام امور دنیوی اختیار نمودند و نصاری روز یکشنبه را که ابتدای آفرینش و بوقوع
 شد جهت شکر گذاری بطاعت حضرت باری عز اسمه صرف کردند و بنابر آنکه خلق آدم هم در روز
 جمعه بوقوع پیوست مادی توفیق رفیق اهل اسلام گشت تا آنروز را صرف طاعات و ادای
 وظائف عبادات النسب و اولی دانستند و الله اعلم و بعضی روایت وارد گشته که خاک را

الوان مختلف بود ولیکن از تنوع بیرون نباشد قسمتی از او سنگریزه است و قسمتی شوره و قسمتی
 خاک خوش آنقسم که سنگریزه بود اصل خلقت کافران گردانید و ایشان را از ان آفریده و کلمات
 منی کالحجراته او باشد و مشهود و آنقسم که شوره بود اصل خلقت منافقان شد چنانکه از زمین شوره
 نبات بر نیاید و اگر بر آید کسی را از منفعتی نبود همچنین از منافقان خیر نیاید اگر آید بی منفعت بود
 از آنکه از دل نباشد و آنقسم که خاک خوش بود اصل خلقت مومنان شد تا چنانکه از خاک
 خوش همیشه نباتهاست با منفعت بر آید همچنین از مومنان طاعتها و خیراتها آید همه مقبول باشد
 پس در قیامت نیز بر قسم باشند و دو باشند و آتش باشند و نور باشند و در منافقان آتش است و آتش بر کافران نور
 بر مومنان نگاه هر سه کرده و بر جانبی و نرخت چون بر نرخت بد و نرخت و دو منافقان را فرمود که آتش
 کافران را فرو کشد و نور مومنان را بگذراند و بهشت رساند و تاج القمص منسوط است
 که فرشتگان هر اسمانی البلیس را نامی نهاد و بودند در آسمان دنیا عابدش خوانند و در قوم
 تائب گفتند و در رسوم زاهد خوانند و در چهارم ابدال و در پنجم آواب و در ششم مطیع و در هفتم
 آیین گفتند چند ان عبادت کرد که سزای کرامت شد حق تعالی او را بهشت رسانید
 و در جمیع او بزرگ گردانید و کلید بهشت با و داد و از آنجا بهشت باشد و کلید بهشت گرفت و گرد آید آنها
 میگردد و تعلق میگرد و چون بر عرش آمد و جامان عرش آواز دادند که که خازن خان
 آمد و حسن صبری قدس سره فرمود که البلیس نه صد و نه صد و پنجاه سال خدا را عبادت
 کرده بود و در آسمانها و زمینها چند ان جامی نیست که قدم بروی منی الا که خدای را برانجا
 سجد کرده و عبادت منی بجا آورده بود و گویند که کینیت آن ملعون ابو مرقه است و نام و س
 در سر بانی غرازیل است و تعبیری عارت بود چون با فرغانی از و صادر شده اسم و صورت او تغیر
 یافت و ویرا البلیس گفتند زیرا که البلیس از رحمت خدا تعالی مایوس نیست و از مجاهد منقول
 است که چون البلیس مسجون گشت خداوند تعالی مرا و را را شربت آفرید و گویند هرگاه که ویرا
 تلقای ضامی شربت شود و ران را است جزو را که در ان علامت مرقه است بجز ان چیزی که

دران علامت زنی است یعنی دران راست او ذکر است و دران چپ او فرج بروقت شهوت
 ران راست بران چپ باله و ملذ و جماع باید و انزال کند و در ساعت شیطانی مخلوق گردد و محمد
 بن اسحق گوید که آن ملعون بآن مایه که مادر او بهشت رفته بود صحبت داشت و نسل آن و از آن ظاهر
 شد و از ابن عباس منوی است که وقتیکه ابلیس بن زمین آمد در بصره افتاد و در آنجا بسری زانید
 نامش لافیس بعد از آن بزین سبستان رفت و در آنجا بسری زانید و نام از آنجا بزین فاکر
 رفت و در آنجا نیز فرزندی زانید و نام بعد از آن بزین بند رفته و در آنجا اخو نامی بسری
 زانید و سپهر با دم ملاقات کرد و آدم را که میان دید و بنجدید پس جبرئیل علیه السلام نفخه زد که از آن سبب
 ابلیس بمشرق گریخت و در زمین مشرق سپهر زانید که نامش منشور و بعضی دلمان گفته اند
 بعد از آن بزین شام رفت و آنجا سپهر زانید که نامش زنبور بود و بعد از آن بنجر ایر رفت و سپهر
 زانید مشرق نام و همین است معنی قوله علیه السلام باضل ابلیس سبع بیضات و در معارج النبوة از
 سیر کار زونی بروایت کحل لاجل نقل میکند که در مشکوة قال انهم مصابح یوم یعلم من گشت نور نبوت آنست
 از پیشانی پرشانی آدم مانند شمع و رجم حقیقت و آدم هم از آن زمزمه پامی سورچه پیشیند گفت
 الی این چیز زمزمه است ندارد سید که زمزمه تسبیح نور محمد است که باب نوکیخته ام تا فرزند تو باشد و تو
 پدر وی باشی بعد از آن خواب بر آدم هم غالب گشت نور محمدی علیه الصلوة والسلام را از قراگاه
 وی بپروان آوردند و در منبر مغفرت و رضوان فرو بردند و باز در محل او نهادند آن نور بجز تیره و فشان
 و بمشابه نور افشان گشت که مسافت پانصد ساله راه از آدم هم می تافت آدم علیه السلام
 چون از خواب بیدار گشت شعاع آن نور بسیار قوی و دید چشم وی خیره و ابنه با صره اش
 تیره گشت گفت الی این چه نور است خطاب آمد که ای آدم هم این نور محمد است صلی الله علیه و آله و
 سگونت بغیرت و حلال من که ما و را از اعلی علیین رفیع گزافم و بهشت را از وی و امت و
 پیکرم و آورا کلامی و هم که بهترین لغات باشد و قرآن بروی منزل گردانم و آن کلامی باشد
 تازه که هرگز گفته نگردد و تب رازان بعد و هر پیغمبر سے که از نسل آدم هم بود و خواهند آمد که بعضی

و بلندترین و شریف ترین آنها کرسی حضرت رسالت پناه عم بود و آدم عم ابراهیم ملوک العالم
بر هر کرسی ساعتی بنشست و در عین جلوس بران کرسی نور صاحب آن کرسی از آدم ظهور
می آمد و چون نوبت بکرسی حضرت رسالت علیه الصلوٰۃ و السلام رسید و آدم عم بران کرسی
برآمد و هفتاد هزار عالم از نور و سعه ظهور آمد و ملائکه ملکوت از برکت آن انوار کبریات و فضایل
بسیار مخصوص گشتند و نام مبارکش بر سر پرده های عرش از نور مستطوره و پرور و ریح از وی
فاتح مشایخ نمود و آسمانها و زمین با راجله بوی خورم و خندان یافت و از جمله مخلوقات
ندامی شنید که این نور محمد است سرور پیغمبران علیهم الصلوٰۃ و السلام خوشحال تو ای آدم
که او فرزند تو خواهد بود و نذر از حضرت عرش جبرئیل و ملائکه که این بنده پسندیده حبیب رب است
که بدین حقیقه مغرور گردد و صاحب شفاعت کبری باشد و از بندگان خاص من بود و وی
نور اهل دنیا است هر کس که متابعت او کند و در بهشت باشد و داخل بندگان خاص من باشد و از کائنات
نام وی احمد است و در زمین محمد و در یا محی صلی الله علیه و آله و سلم آدم گفت الکی در دنیا نام
او از چه سبب حاجی است خطاب آمد که بوجدی همه کفر و شرک محو گردد و زمان او نیز و یک بقیامت
باشد و ذکر او بزرگ و یک پیغمبران مقدم باشند و تعبت او از تعب و یک پیغمبران مؤخر و هیچ
پیغمبر و است او اگر اخی ترا محمد و است او نیافریده اتم و است او پیوسته بر طهارت باشد و
نور ایشان در زمین چون نور ستارگان در آسمانها بوی کس کثرت و دم نور آن حضرت را
بر آدم علیها السلام جلوس دادند و در نظری چنان نمودند که او را خلعت تشریفی انوار ساطعه
و حلما سے از شرف و مجلا مع پوشانید و او در تبلیغ رسالت میان در پشه و با جمعی
با و سے بودند بجا عمر حمت و شفقت مناسا میفرمود چون آدم عم نظر و اتباع او از مهاجر
و انصار و سایر امتش از اجار و ابرار کرد و کرامات حق تعالی در باره ایشان مشاهده
نمود و ابرار اسیم عم را بر زمین وید و اسمعیل عم را بر یار و ماتی انبیا علیهم السلام را در برابر
وی ایستاد و بتعظیم و دوست برهم نهاد و از خورمی چنان بجنده در آمد که مشرق و غرب

از صحبت تبسم وی نورانی گشت گفت الی و مولای مرا همین دولت و سعادت کافیت
که وی فرزند من باشد پس آدم و عالفیج و نصرت و برکت بروی خواهد و دست بر اعضای
وی مالید و سبب ابوت آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم تفاخر نمود و میبویج و سرگشت
وزوای آنکه نور محمد مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم در پیشانی آدم بود و نور سیمه انبیا و رسول
در قفاس او و جمله ملائق در پشت آدم علیه السلام بودند چون آدم هم نماز میکرد امام همه ملائق
پیش و نور مصطفوی در پیشانی آدم هم تسبیح میکرد چنانکه آدم هم آوازی شنید گفت الی آواز
میشنوم و سبح را یعنی بنیم خطاب داد که آن آواز تسبیح فرزندت است از فرزندان تو نام او محمد است
صلی الله علیه و آله وسلم که من ترا و پدر را آفریده ام از بهر دوستی وی آفریده ام گفت خدا یا مفریاد
این فرزند نصیب کن خدا آمد که اے نور بیرون آئی آن نور از جامی باشد و از جانب دست
چپ بطرف راست آمد غلغله در عالم ملکوت افتاد که واصحاب الیمین ما اصحاب الیمین پس آن نور
با انگشت سیاه آدم علیه السلام و در ناخن آدم قرار گرفت ناخن آدم چون آنکه گشت آدم و نور مصطفوی صلی الله
علیه و آله وسلم را در آن بدید انگشت بر آورد و گفت لا اله الا الله محمد رسول الله از نیاست
که هر که کلمه توحید گوید یا انگشت سیاه اشارت کند نقل است که چون شیت علیه السلام بوجود
آمد نور محمدی از آدم بوی انتقال نمود چون آدم آن نور در پیشانی شیت دید خواست
که از وی عهد گیرد زیرا که خدای تعالی آدم را امر فرمود و بگوید که با فرزند ان عهد کن که این نور امانت
است آنرا با رحام پاکیزه سپارند چون شیت بزرگ شد آدم هم دست او را گرفت و بصر
بیرون رفت و دعا کرد که الهی فرشتگان بفرست تا برین عهد گواه شوند جبرئیل امین هم با انگشت
نزار فرشته نیامد و حسری سپیدی و قلمی از نور بهشت بیاورد و تا بویست از مهر و اید سپید
و گوشت که از چوب شمشاد و با صندل سه گز طول و دو گز عرض و گوشت که از زرد سرنج بود
و دو در و شنت از یاقوت و دو گوشتواره از زرد و آدم هم بر آن تابوت را بکشاد و زان صو
انبیاء بود از فرزندان و سبب و قید و سبب رسولی و زان تابوت خانه بود و آخرین همه خاموشا

خانه بود از یاقوت سمنخ و در در صورت حج رسال الله صلی الله علیه و آله وسلم بر وجهی بود که در
 بنیده در و تخییر باندی در جواب التفسیر از کشتن الاسرار آورده که صورت میر عالم صلی الله علیه و آله
 وسلم بر آن وجه بود که گویا در شمار الیتاوست و در روی در روی زیاروی بر دست است
 وی در پیشانی و سه نوشته که بفر اول من تبعه من امتی و انتم من صدیق الیکم بود و در
 بر جانب چپ وی مروی باقوت و هماهت و بر چپین وی نوشته که لا اله الا الله فی البعد و منه لا یم
 و انتم من فاروق بود و بر عقب وی مروی با حیا و قار و شرم سرور پیش انگیزه و بر تاسیه
 او این رسم کشیده که بار من البرة و این منور فی النورین بود و بر و در پیش وی جو ایست
 شمشیر جلیل کرده و بر دست بر بسته و بر لوح چپین وی که در اخوه و این رسم کشیده بود که این
 نمودار علی نقیصی کرم الله وجهه بود و بر اسن وی اعمام و نقباء عظام و لشکری جم از مهاجر و انصار
 رضی الله عنهم احاطه نموده چون مواکب مواکب گروا و ایا اعظم امر او و زار بر حوالی با و شاه
 و همچنین صورت پریشیری و خلفا و خواص مقربان وی در آن تالیوت بوده پس و دم عم از
 شیت بر آن عهد گرفته که این دو لیست را نرساند الا بارعام صاحبات پاکیزه و از آن مسلم
 باقوت و در او نور بر آن و صله سریر سپید که از بهشت آورده و در عهد نامه نوشته و ملاک
 بر آن گواه شده پس آن حسیر را در پیچیده در آن تابوت نهادند و بحضرت شیت علی السلام
 تسلیم نمودند که محاطت فرماید و تابوت سبینه مراد ازین است و منقول است که هرگاه که او
 از حبش بدینا تشریف آورد و بر اسبش سوزن و مطرق و دندان و زنجیر و جاپا کند و تفسیر خود
 ذکر کرده است مرویست که وقتی که آدم از بهمان مرغ فرج شد عمر شریفش منتهی شد و شیت
 و بر وایتی نهر ارسال بود و گویند رضی بر فات حمیده صفات خلیفه اعظم طاری شد و یازده روز
 بیمار ماند و در ایام مرض خویش با شاره جبریل عم شیت را که حامل نور محمدی صلی الله علیه و آله وسلم
 بود و صی خود ساخت و شرایط وصیت بجا آورده و در عهد طایر روح پر فتوحش بجا آورد
 پد و از نمود روح الامین و دیگر ملاک بهنگین و تخییر و غسل وی علیه السلام مشغول گشتند

وکل جمهور گردید و گویند نور رسول مقبول از آدم عم سچو اواز خواشیت م انتقال
 یافت و چون شیت عم عالمی نور محری صلی الله علیه و آله وسلم بود حضرت آدم بموجب حکم
 الهی بعدی با فرزند خدیش شیت عم در میان آورد و بوضیعتی بسیار مکرر ساخت که این
 نور موفور السور رسید اینها و این گویند بر از سید اصغیا که در ضمیمه تو مستور است حضرت
 ساری که در ورج ارحام مستورات بلا هرات و این حمود و وصیت عقود را با و لا و در حفا
 وجود لطیف بعد الطین و سلا بعد نسل استن مستقر وانی لا جسم ناشیت عم را بقا بود و منفر
 جانشین محبت حبیب خدای کریم بود نقل است که چون شیت از خوا علی السلام جدا گردید آتاییس
 لعین قصد و می کرد و خدایتی الی بنی نهد و نیز از حجاب بیافرید و میان و می و میان ابلیس و خود
 از نور نصب فرمود که از مشرق تا غرب عالم روشنمانی و می برگشت و می زد که در نور
 محم الحسینی الامی صلی الله علیه و علی آله وسلم و هر که از پدر آن آنحضرت فرزند که بود و می
 که آن نور بوی نقل میکرد و میان حجاب و میان حمود نور و می بود پس آن نور در پیشانی
 پدر آن محم مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم میگشت و احدی از افراد حق تعالی حفاظت نور صحتا میفرمود
 آنقه شیت عم در محافظت و رعایت آن نور از هر تاهم نام مرعی سید است تا آنوقت که او را و هم
 شریع بدید آمد و هنگام نقل نور حضرت سید المرسلین و رسید به بشارت جبریل امین و آمد
 و اسب الطیبات جل جلاله بروایتی مشهور آنکه خواله زنی بود پس احوال و صاحب را می شاست
 تمام داشت سچو احواله نکاح در آورد و قیام از یاقوت که سچو شیت عم بر و نور و از انبیا
 و در آن قیام بود و نور عریض آورده است که اصح این است که از بر می شیت عم حق نقل و احوال
 خلق فرمود بے ماور و پدر تا جفت و می باشد و آنوقت که سچو شیت عم است از آن حورا متولد
 گشته و آن حورا موسوسه بخواله بینا بوده و اختصاص شیت عم با این حورا برای آن بود
 که و می از خوا تم نهاد متولد گشته بود و بهجت تعظیم نور محمد صلی الله علیه و علی آله وسلم چنانکه گذشت
 و روایت عریض بنقول زایل بیت می اند ختم است و بعضی از ارباب سیر بر آنند که خواله از نوع

حين بود در وایت عریس اصح است و اما علم و بسیاری از فرزندان شریف ترک اسباب نمود
 در گذشته غلبت بر ریاضت مشغول شدند و گویند که شریف ۴۰ منصد و نو از دو ساله بود که از دنیا
 رفته و در غار بوقیس بهیلوی پدر و مادر بنرگوار و فن کردند و ریاضت خلق بعد از شریف ۴۰
 حسب وصیت آنجناب به پیشش انوش قرار گرفت و اما علم انوش بن شریف علیه السلام
 ارشد اول او آنجناب بود و مادر و پدر وایت صحیح حرمی بود که این در تعالی بیواسطه ابوبن
 او را افزیده شریف علیه السلام از زانی داشت بخت شرف نور محمدی صلی الله علیه و آله که وسم
 و انوش در وقتیکه شریف ۴۰ شش صد و پنج ساله بود و وجود او در در تیان مذکور است که انوش
 نقطه سریانی است کلمه الف و معنی ان بعربی صادق است و نور محمدی ۴۰ از پیشانی او می تا
 و او پس از وفات پدر قایم مقام او گشته کسری واری طوایف انا هم پسر خست و عمل بعبادت
 الله میکرد و در تاریخ بعضی مسطور است که اول کسیکه صدق و او را مقصدی نمود انوش
 بود و با اتفاق احمد بن مستوفی و مؤلف تاریخ بناکیتی انوش اول شخصی است که درخت خزان نشاند
 و کعبه را در وازه با ساخت و مدت حیاتش بر وایت اجبار میبود و نصاری منصد و شصت
 و پنج سال و بر عزم ابن جوزی منصد و پنجاه سال و بقول قاضی بیضاوی شش صد سال
 و اما علم بحقیقه احوال قنینان بن انوش بعد از فوت پدر خود بموجب وصیت متکفل
 ریاست جمله بنی آدم گشت و در تیان مسطور است که قنینان اسمی است سریانی و معنی آن
 در عربی ستومی است و اسم او در انجیل قانیان است و معنی آن در عربی عیسی است و بقول
 صاحب گیرنده آغاز عمارت بابل او کرده و در وایتی از بعضی مشایخ آنست که قنینان شهر الظاکیه
 را بنا کرده و با اتفاق طبری و حافظ ابرودت عمر شش صد و چهل سال بود و بر وایت ابن
 جوزی منصد و ده سال و بر وایت صاحب روضه الصفا منصد و ده سال بریاست بنی آدم
 قیام نموده از طریق مستقیم ابا و اجداد انحراف نداشتند و آنجناب و اسباب العطا با نرنگ
 بسیار بوی ارزانی فرمود و اگر آنها معلایل است معلاییل بن قنینان بصیت پدر بزرگوار

نویسنده متعذر ریاست بنی آدم گشت و نزد بعضی مملایکین مراد و مروح است و اتم آنجا
 در انجیل بزبان سریانی مملایکین است و معنی آن بزبان عربی هیچ احد نبوده است و گویند
 که در ایام مملایکین کثرت خنق مجرب شده رسید که از ستم و زحمت بودند و آجرام ایشان را در
 انظار عالم متفق گردانیده و خود را و اولاد و شعیب با قلم بابل آمد و شهر بابل بنا کرده مع
 اقربا و خویش و را بنجا سکونت و زید و شهر سوسن نیز بنا فرمود و قبل از آن مروان در
 مغارب و همیشه با بر سر میروند و مملایکین دل کس است که بنی آدم را در شهر با جدا جدا ابادان
 ساخت و در کامل التاریخ مسطور است که مملایکین دل کسی است که شهر را بنا نموده مملایک
 بیرون آورد و در زمان خود پیش مروان را برای بنای مسجد حکم نمود و گویند که مملایک
 بن قینان مالک هفت اقلیم شده و نیز گویند که مملایکین دل کسی است که این را از سحاون
 بیرون آورده از آن ادوات برای محنتاغات ساخته و اب بیرون آورد و در مواضع منافع
 و مخصوص نمود و او میان را براس زراعت و حکم نمود و برای قتل و زندگان و از جسم
 ایجاد و لباس و فرش کرده و بدین معیش و گاو میش و و خوش حکم نمود و گوشت آنها را
 خورد و شهرهای مهم از بنای او است و او اول کس که کنیزکان را برای خدمت خود مقرب
 ساخت و او اول کس است که قطع افکار برای عمارت نمود و گویند که مملایکین در زمان
 و دیگر بلاد رفته براس خود تاج طیار نمود و بر سر مناده مالک اقلیم گشت چنانچه در تاریخ
 انجیل منقول است و مدت حیاتش بر وایت طبری نهصد و بیست و شش سال بود و
 بقول ابن جوزی هشت صد و نود و پنج سال و بر وایتی دو صد و بیست سال بود و بر وایت
 سنبل عبادت اصنام در زمان مملایکین شایع گشت و احد اعلم بیرون مملایکین
 بر ویتا کے موجود یا منقوطه و در لفظ شتانیہ دار و گشته و بعضی او را بار و بر وایت توت
 نیز گفته اند و در نیم صورت بار و اسم خبرانی است و در انجیل بزبان سریانی بر و دارد
 گشته بهر تقدیر و در درج الدر و غره در سک بیان منظم گشته که معنی آن اسم

صفا بط است آری ضبط فی الارض فی الحال بامر الله و بر و محبوب حب و صحبت پدر خود در میان اولاد الوالدین
آدم حاکم گشته با اعتقاد صاحب تاریخ جعفری جوهرها از رودخانه کبیرون آورد و خورون گوشت
ماهی اختراع نمود و خداستغالی او را جهل سپید و بر و خودترین اولاد خود را که موسوم بخنوخ
بود و از رشوت تولد نموده بود و تاریخ انجمنین مذکور است که نزد بعضی با اعتقوت و نزد بعضی
بابر و زده کجاک نمود و اخنوخ بوجو و آمد و لیکن در لیش ساختن در و روضه الصفا مسطور است
که نقل کرده که در ایام اوتبان ساخته خلائق بعبادت او تان مشغول شدند و بعضی گویند
که این رسم موسوم بعد از اور پس عمید شد و بدین حیالش بروایتی که این خوزی در
اعمار الاعیان بیان کرده منصف و شصت سال است و بروایت ابن هشام منصف و شصت
و دو سال و بروایت ابن خبیب منصف و صد و نود و پنج سال است و الله اعلم خنوخ بن بر
اسم شریف انجناب خنوخ با اخنوخ بود لقب انجناب اور پس است و تقبول بعضی از علما
اور پس و خنوخ هر دو اسم عجیب است و با اعتقاد زمره خنوخ اسم سریانی است و معنی آن بختی
کثیر العبادة است و تقبول بعضی اور پس اسم عربی است و آسمانی اور پس لکثرة در است و بصحت
در روضه الصفا مسطور است که اور پامی ثالث در کلام حکما عبارت است از اور پس علیه السلام
و آور یا در میان یونانیان بطریقین و اور پس مشهور است و آعاب انجناب را بر سر و اور پس
و الثالث بالنعمة خوانند و مر او از بر سر عطار است و مقصود از نعمت در کلمه مذکور نبوت
و حکمت و حکومت است و آرباب تاریخ ایراد نمودند که مولد اور پس علیه السلام و رویا هر دو
تقریباً که موسوم است بهفت و نود و بعضی تقریباً که موسوم بمبقر است از رویا بر سر و گویند و او است
انجناب و ز زمان آدم علیه السلام بوده بعد سال قبل از آنکه آدم علیه السلام از دنیا انتقال
فرمود و قولی آنکه و تقریباً که آدم ع وفات یافت از عمر اور پس ع سه صد و شصت سال گذشته
بود و در ادب اهل اور پس نروغ ازینون مصری که ملقب باوریامی ثانی بود تلمیذ می می نمود و اور پس
بعد از وفات آدم بدو صد سال مبعوث شدند و جمیع برپا شدند که اول پیغمبر که بعد از آدم

سبوت گشت اوریس بود و سی صحیفه بروی نازل شد اول صفت آسمان و اشیاء
 بر اهرار سماویات و تسخیر و حیایات و علوم عجیب و فنون غریبه و معرفت طبایع موجودات
 و غیر ذلک و اوریس عم صد و پنجاه سال یا صد و پنجاه سال یا صد و هشت سال بدعوت
 خلایق پرداخته و دعوت آن پیغمبر بزرگوار و خدا نیت حضرت پروردگار بود و عمل
 بعد از فرموده آمد بنماز یک در شتر پستش مقر بود و روز و آشتن در ایام معلوم
 هر رازی و چهار روز کوه اموال غسل جنابت و حیض نموده و از خورون گوشت
 خوک و شتر و چهار و کلب و از اکل باقلا و اشیای مضره بدماغ و مسکات و مخدرات
 منع فرمود و گوید اول کسی که تعلم خط نوشت اوریس علیه السلام بود و از امام
 بودی منقول است که انبیا علیهم السلام را خطوط مختلف بودند چنانچه آدم علیه السلام
 خط سریانی می نوشت و شیت عم خط صولایانی می نوشت و اوریس خط عبرتی می نوشت
 و لوح خط جزری و ابراهیم خط یونانی و اسحق خط یونانی و موسی علیه السلام
 خط عبرانی و داود عم خط غیری و سلیمان خط کبابی و عیسی عم خط رومی و شمعون عم
 خط افرنجی و جرجیس خط قبطی و دانیال عم خط ارمنی می نوشتند و بنیامین صلی الله
 علیه و آله و سلم خط کوفی می نوشت و ابن خط افضل خط طاست چنانکه در اخبار الاول
 و آثار الاول مرقوم است و نیز اول کسی که خطی نمود و اول کسی که لباس پوشید و سبزه
 قبل از او بود و گوید پیرم پویشید و گفته اند که آنجناب اول کسی است که بر
 آسمان عروج نمود و اول کسی است که تخم جرم داشت و بوضع همای بر مچ کواکب و ثوابت و سیاره پرداخت
 و شریف و دوال و نظرات ستاره پدید آورد و حکامی یونان نسبت خود را به علم نجوم و
 ریاضت و اسکام بدو درست کنند و اول کسی که در راه خدا جهاد کرد و اول کسی که
 سبزی در میان آورد و بود چنان بچک فرزندان فایلی می رفت و ایشان را بنزدی
 میکرد و به بندگی میفرمود و حد تاریخ حکما مذکور است که اوریس خلایق را به اعتقاد

و در فروع لغت و دعوت فرمود و صد شهر بنام نمود که کوچکترین آنها شهر باست و بنامی احرام
 مصر فسطاط بجانب است و آیفاد در تاریخ مذکور مسطور است که اورشلیست خود را از عدد و
 پیغمبران که بعد از و سبعون گشتند اعلام نمود و از واقعه طوفان نوح علیه السلام اخبار نمود
 و خود از مصر بیرون آمده تمامت ربع مسکون را طواف فرمود و باز بمصر مراجعت کرد و در آنجا
 المشهر بسیرت شامی از سمر در صحنی الدعنه مرویست که اورشلیست سفید رنگ و دراز قامت
 و شکم و راز و عریض الصدر بود و مو بر اندام مبارکش کمتر بود و در سر سر نقش موی بسیار
 داشت و یک جسم شریف او خور و چشم دیگر کلان بود و در بدن مبارک او نقطه بامی سپید
 بودند غیر مرض برص و از این قصبه مرویست که آنحضرت رقیق القلب بود و در روضه الصفا
 مسطور است که او مروی بود خوب روی گندمگون بزرگ و محاسن و تمام قد و متناسب اندام
 قوی استخوان و اندک گوشت و آهسته در سخن و بیشتر اوقات خاموش و در وقت
 مشی نظر مبارک بر زمین افکند می و خود را خالی از فکر گذاشته و چون سخن گفتی انگشت شست
 را حرکت داد می و گویند که آنجناب قائم اللیل و صائم النهار بود و آیم ذکر حق میکرد و سب
 می نمود و ثلث کسب خویش را صدقه بفقرا میداد از مقصص جهانی صاحب روضه الصفا
 نقل کرده که اورشلیست عیال غایت زاهد و غایب بود و در هر روز و از ده هزار بار تسبیح گفتی و با
 علویات اشناسی تمام داشت و آفواج ملائکه پیوسته بمحاسن صحبت او متر و بودند و
 گویند ملائکه چندان عمل صالح و پیرا با آسمان می بروند که با عمل تمامی بنی آدم برابر میسر و
 نقل است که آنجناب خیاطی می نمود و هر بار که و سه خیاطی میکرد و هر بار که سوزنی کار می برد
 تسبیح و تهلیل و تکبیر و توحید حق سبحانه و تعالی بجا می آورد حق تعالی او را بمکانی
 عالی رفیع فرمود و چنانکه در شان وی میفرمایند و رفعا مکهانا علیا بعضی از مفسران بر نهند
 که ملاحظه اوست بشرف نبوت و درجه قربت و منزلت نزول حق تعالی و گویند مراد
 رفیع اوست با آسمان ششم یا چهارم و این قول ضعیف است و بعضی میگویند مراد رفیع اوست

بهشت و هیچ مکانی از آن اعلیٰ نتواند بود و در قصه رفع ادریس عم بهشت بمعیت ملک الموت
در میان باب تئاسیر و تواسیح اختلاف است بعضی آنکه در تفسیر حسینی سلمه است که ابن عباس فرمود که روزی ادریس
از حرارت آفتاب و یک باختر آفتاب سوزید و ساجات کرد که آبی با وجود بنمقدار یک کمان بین آفتاب است از حرارت آفتاب
نزدیک شدیم آن فرشته که حال و ست چه حال شد باز آفتاب یک که در آن روز از تاب حرارت آفتاب سایه عنایت خود
مخفیه دارد حق سبحانه و تعالیٰ شانه و عامی و سستجاب گردانید و روزی دیگر آن فرشته
که حامل آفتاب است خود را سبکبار یافت و تاثیر سے از حرارت او فتم نکرد و سبب آنرا از حضرت
غرت غراسمه استدعا نمود و خطاب رسید که بنه من ادریس در حق تو دعا فرمود و من اجابت
کردم آن فرشته استجازه نمود و بریارت ادریس عم اجازت یافت و بر زمین آمد و بالتماس
ادریس عم او را بر پاهای خود نشاند و باسان بر دو نزدیک مطلع آفتاب رسانید و با استدعای
ادریس عم یکت عمر و کیفیت اجل او از ملک الموت پرسید عزرائیل علیه السلام در دیوان اعمال
نگاه کرد و فرمود که حکم الهی در باره انیکس که تو میگوئی آنست که حالیا نزدیک مطلع آفتاب مستوفی شود
چون فرشته باز آمد ادریس را یافت جان سخا زین اجل سپرده و طولی روحش بشکرستان قدس
پرواز کرده و در روایتی آنکه ادریس علی بنیما و علیه الصلوة و السلام در آوای طاعات و عبادات
بمرتبه سابعه میفرمود که اعمال خیر او با عمل تمامی بنی آدم مساوات می نمود و عزرائیل عم ازین معنی
خبر یافته بعد حصول اجازت از بارگاه جناب اخذ بیت بیانات ادریس عم شتافت و در الطبقت
و مصاحبت فیما بین منعقد گشت جناب ادریس عم از ملک الموت التماس نمود که روح مرا
قبض کنی و ابو یحیی باذن خالق موت و حیات آنجناب را تمنی مرگ چشمانین باز روح را
بجسدش در آورده و ادریس عم بار دیگر از او استدعا نمود که مرا بر احوال و فرخ آگاه گردان
ملک الموت آن تاثیر را مبذول داشتند و نوبت دیگر ادریس عم تمنا سے رویت بهشت
بیان فرمود و ملک الموت باذن جناب آفریدگار او را بر پرچویش نشانده بجهت بردن چون
ادریس عم لحظه تماشا می خورد و تصور و استخار و اتمنا رحمت پر داحت عزرائیل عم گفت وقت

بیرون رفتن است اور پس ع از خیر کست انکار نموده خود را یکی از ورختان جهان متعلق گردید و چنانچه
 در باب مراجعت مبالغه فرموده بجای نرسید در آثامی آن قیل و قال حضرت ذوالجلال فرشته را بجا
 ایشان فرستاده آن فرشته از کیفیت حال پرسیده عزرائیل ع گفت من بنابر التماس این شخص شتر
 را مقبض کرده بازیدنش در آوردم و دوزخ را بوی نمودم و او را بهشت رسانیدم تا خطه
 نظاره فرموده بیرون رود و حالیا میخواهد که مراجعت نماید اور پس ع بر زبان الهام بیان گردید
 که بموجب کل نفس انفة الموت من شربت مرک چشیده ام و بحکم آن حکم الاوراد ما جز دوزخ
 گزیده ام و مقتضای و ما هم منها بجز جین که در باره بهشتیان واقع است از اینجا بیرون
 منبر و ام آنگاه ندای الهی در رسید که مراحم اور پس ع شنوید که حق بجانب اوست و بعضی از علما
 آیه کریمه و رفقاء مکانا علیا را کنایه از وصول اور پس ع باین درجه علیه داشته اند و تاریخ
 گزیده مذکور است که اور پس ع چنانچه با عزرائیل شرط کرده بود از بهشت بیرون آمد و باز
 بهمانه آنکه تغلبین خود را فراموش کرده ام باز گشته هم اینجا قرار گرفت و الله اعلم و جمعی
 دیگر گفته اند که اور پس ع از بهشت بیرون آمده در آسمان ششم بالا که عبادت مشغول است
 تا زمانیکه حکم ربانی بموجب اراده قدیم در باره او صادر گردد و گویند که چون اور پس ع علیه السلام
 را رفع کردند چهارصد و پنجاه سال عمر داشت و بعضی هشت صد و شصت و پنجاه سال گفته اند و بقول
 دیگر زیاده از این بود و بقول دیگر ازین و طائفه گفته اند که چون اور پس ع بمجاونت فرشته
 با آسمان رفت از حضرت نجیب الدعوات مسلت نمود که دیگر او را بدینا نفرستد و تنها بخانه
 روح او نموده ملائکه را بنماز وی ماسور گردانید و این مسنول غرقیل یافته جسد مبارکش در
 بیت المعمور موضوع است و الله اعلم و آرش او را در شش متوشلخ بود متوشلخ بن ادریس
 نفع میم و باتا میم فوقانی و با شین میم و سجاس میم و قبل بنماز عجزه در تاج طبری
 مسطور است که بعد از رفع اور پس ع علیه السلام پسرش متوشلخ بریاست بنی آدم پر و اخت و
 بقول جوانی نام او در شش و خوابود گویند که متوشلخ را فرزند ان بسیار بود و چنانچه

ایشان می آمدند بعد از پدر بزرگوار خود بزرگ قوم شدند و خلایق را بیرون پرستی و دعوت میکرد و بزرگوار
 کمال زمین بود و عمر ده سالگی جمیع آسمانی که بر او رسید ۴ و شصت و او هم علیه السلام نازل
 شده بود و یاد نموده بعد از رسیدن ۴ خلیفه شد و امورات بنی آدم را با حسن رجا انجام داد
 و از نیکو این آنها بود و اول کسی که سوار می فیل اختیار کرد و او بوده و مدت عمرش شصت و شش
 و هفت سال بود و بقولی منصف و شصت سال بود و قتی که جهان جاویدان شد طاقت
 و الله اعلم ملک بن متوشلخ بعضی از او بکلیان و زمره ملائکه تعبیر کرده اند و فرقه ناست
 لاج گفته و بعضی لاک و بعضی ملک بفتح لام و سکون میم گفته اند و صحیح بخاری منقول است
 که لاج بزبان عبرانی و بزبان عربی ملک و در زبان سریانی فتح و معنی آن ستوا خنح است و از
 سهیلی مروی است که او اول کسی است که عود ساخت و غنا کرد و شنناوری نمود و در طوالت
 و سوسنقت بیکانه روزگار بود و قایم مقام پذیرفته بر است بنی آدم بر دخت که بسیار نیکبخت و
 سوجد بود مردمان را توحید تعلیم می کرد مدت عمرش هفتصد و ششاد سال و نیز بعضی هفتصد
 و ششاد سال بود و الله اعلم و از شد او لاوش نوح ع بود نوح بن ملک مادر آنجناب
 ستوره بود ناموس سماة یقینوس بنت شاکیل بن متوشلخ بن اخنوخ و تفسیر فتح لغز
 منقول است که پدر نوح ملک ابن متوشلخ بود و مادر ایشان شمنه بنت انوش بود و بن
 انوش خیران انوش است که از اجداد نوح است و عطا گفته است که در پدر آن و اجداد حضرت
 نوح تا حضرت آدم هیچکس کافر نبود همه مسلمانان و مؤمنان بودند و مادر ایشان نیز مسلمان
 بود و اسم شریف نوح ع ساکن بوده و بعضی ساکب و سکیب و شکر نیز گفته اند و آدم
 ثانی و شیخ الانبیاء و بنی الد از جمله الثاب آنجناب است و جماعتی گفته اند که اسم شریفش عبد
 بود و از ایتالی نوح را جمیع الشکور نام مینامد از مسلمان فارسی می الد عنه مروی است که نوح ع
 و قتی که جامه می پوشید و طعام می نوشید خدا ایتالی را حمزه بخامی آورد پس موسوم بعبد الشکور
 گشت بسیار می از علما در موافات خود نقل کرده اند که بنی الد را بجهت کثرت اشتغال بنوم و گریه

ملقب بنوح گردانیدند و برین تقدیر لازم می آید که نوح مشتق از نوحه باشد و حال آنکه ارباب
عربیت اتفاق دارند که نوح اسمی اعجمی است و نوحه عربی و نمیشود اند بود که کلمه اعجمی مشتق از
عربی باشد مگر آنکه بعضی نوح قایل شوند و آیهی خلاف ظاهر است باعتبار تمامی افاضل فرز
تفسیر و از این قتیبه معلومست که نوح علیه السلام بخار بود و منقول است که حق تعالی نوح ع
را برشتاد و دوزبان گوید و انیده از آنجا که نوح بنو دوزبان اولاد سام را بخشید و اولاد حام
را بش نوز زبان گوید و عطا فرمود و اولاد یافث را السی و دوزبان حکم غایت کرد و طبرانی
بسن در رجال ثقات از ابن ابی نمره روایت میکند که فرمود رسول خدا صلی الله علیه و علی آله
که در میان نوح و آدم علیهما السلام ده قرن بود و نیز نوح اول پیغمبر است که نسخ شریعت
آدم ع فرموده است را بعد از آب تخلف نمود و در شریعت آدم ع نکاح با همشیره جائز بود
نوح ع حکم تحریم آن کرد و قوم تکذیب انتخاب نمودند و اول رسولیست که اهل ضلالت بدعا
ومی بلاک شدند و اول کسیکه بعد از خاتم الانبیا علیه التحیه و الشنا در روز جزا مسر از خاک برآرد
نوح ع خواهد بود و انتخاب بقول بعضی از اصحاب اخبار سید ایت و ارشاد کافه عباد
سجود گشت و عموم طوفان تمامی اطراف جهان بود و این قول است و شعبی در ع
روایت میکند که حق تعالی نوح ع را بر سالت بجانب اولاد قابیل و اولاد شیت که
که اتباع اولاد قابیل بودند و ستاده و نیز بعضی آنکه رسالت نوح ع بابل بابل و توابع
آن اختصاص داشت و ظاهر آیت و تقدیر است که نوح ع الی قوم تائید ایمانی نمیکند و در
سبیل الهی مسطور است که آب طوفان نوح ع در هند و سهند رسیده است و در تاریخ
طبری مذکور است که نوح ع جهت هدایت ضحاک و اتباع او که بت پرستان بودند و بیعت
گردید و در نظام التواریخ مذکور است که ابراهیم ع در عصر ضحاک بامر دعوت است تعال
نمود و صاحب روضه الصفا ترجیح قول ثانی نموده آتیه نوح ع بعد از فوت آدم ع
بعد و بیست و شش سال بطالع رسد قول نمود و در روضه الصفا مسطور است که

که نوح ناکندم گون بود و بغایت جسم و عریض و رقیق الساقین و الساعدین و عظیم العظم
و طویل القامت و محاسن کشیده داشت و بشدت غضب موصوف بود و در وقت بعثت
بروایتی صد و پنجاه ساله بود و بزرگ بود و صد و پنجاه سال و بقولی شصت و پنجاه سال
بر طبق نص فلبت فیهم الفاسد الا خمیس عا مدت من صد و پنجاه سال با مرعوت
اشتغال داشت و بعد از طوفان دو صد و پنجاه سال یا شصت و پنجاه سال و دیگر
عمر یافت و زمره بران رفته اند که نوح ۴۰۰ پنجاه سال معیشت شد و من صد و پنجاه سال
بدعوت اهل ضلالت پرداخت و بعد پنجاه سال که از کشتی بیرون آمد بر یاض رضوان
خرا سیده در منون الاحبار سطور است که بقول بعضی از روایات قوله نوح عز و جل
آدم علیه السلام در هزار اول فرشتش و قوح یافت و در هزار ثانی در وقتیکه چهار صد و پنجاه سال
بود معیشت شد و من صد و پنجاه سال بدعوت اشتغال نمود و بعد از عرق قوم به پنجاه سال
از عالم انتقال فرمود و بر روایتی نوح ۴۰۰ هزار و دو صد سال زیست و بر روایت دیگر هزار
و پانصد سال عمر یافت و علی کل التقادیر عمر نوح ۴۰۰ و از تر از جمیع مخلوقات بود و مرگست
که در وقت ادیس پیغمبر گریه می نمود و چون ادیس ۴۰۰ باسمان رفت جمل کافر شدند
و بر ضلالت و بت پرستی عادت گرفتند و خلق و را بنده شد که تمامی زمین آبادان گردید
تقدار یک دج زمین خالی از آبادی و ضایع نبود و از شرق تا غرب هیچ ویرانه نبود
و از یکپاره زمین سبزه شد و ارگندم و کاه بیامدی و در عالم هیچ بیابانی نبود چنانکه اگر
کسی بخواسته بام بهام از کوفه تا مکه میرفت و از شرق تا غرب نیز نرفته اند و عمر بامی ایشان
در از تر بود که هیچ کس را عمر کمتر از ۳۰۰ صد سال نمی بود و همه امین بودند که هیچ و دشمن نبود
پس خلاق جلاطی شدند و اعیان نوح را به التماس ایشان فرستاد و نوح هر می بود و در دلامی قوم عظیم و بلند
آواز و در از عمر بود پنجاه سال بود که بدعوت خلق پرداخت و من صد و پنجاه سال قوم را بتوحید
و دعوت میکرد و مضید بنقیاد و در آن مدت در از تر از ده از هشتاد نفر کس با بختاب ایمان

خروس و پیرون و اندرون آن سفینه فقیر وزفت قطایب یافت و از امام الهدی حسن مجتبی
 عم منقول است که طول کشتی هزار و دویست و صد گز و عرض آن شصت گز بود است و این کشتی
 روایتی است که از سام بن نوح نقل کرده اند در وقتیکه بدعا سے عیسی عم زنده شد و بہت
 بر طبقہ نوعی مقرر شد کہ از بر جنبل جناس حیوانات جفتی در آن کشتی در آورند طبقہ اسلی
 بہت ماو اجمی طیور تعیین یافت و طبقہ سفلی بر اسے وحوش و دواب و طبقہ وسط بہت مسکن بنم
 عم و اولاد و اتباعش مقرر گشت و مقرر است کہ چون نوح عم از بنای کشتی فارغ گردید جناب
 احدیت حکم فرمود کہ از ہر صنفی و نوعی جانور ان جنسی با خود در کشتی در آور و نوح عم عرض کرد اے
 من اجناس حیوانات را چگونہ جمع کنم فرمان آمد کہ بدر این ماہیم تا حیوانات را خبر و تو جمع آوری پس
 باوصیا و شہال و جنوب و دوبر را فرمان شد تا گردی ہم در آمد و از جنبل جناس خلائی جفت جفت
 پیش نوح عم آورد و آنجناب یکیک را میگرفت و در کشتی سوار میکرد و از این عباس علی مروی است
 کہ اول کسیکہ از حیوانات کشتی در آمد زنبور دسرخ بود و آخرین حیوانات خنفل است کہ چون
 زنبور و دست خویش در کشتی منہا و تا در اید شیطان جیلہ بر انگشت و دست در و منہ
 زد و در پائے وی در او نیت ہر چند نوح بنی ہانک میرد و خرب و جہمی نمود تا در آید مگر
 نتوانست کہ در آید نوح عم ہانک بروی زد و گفت ادخل و الحان معک الشیطان فی الحال
 و از گوش در آمد بعد از آنکہ نوح علیہ السلام و علیہم الصلوٰۃ والسلام تقصص احوال
 اہل کشتی نمود البیس علیہ اللہ را در زانو یک کشتی دید از وی پرسید کہ اے
 لعین درین کشتی بچکم در آمدی البیس گفت با جازت تو و فیکہ و از گوشش را فرو بردی
 ادخل و الحان معک الشیطان من دست و دم خزد و ہ بودم و او را نمیکذاشتم کہ بکشتی
 در آید چون اجازت دادی ہر دو با ہم در آمدیم و رجواہر التفسیر مذکور است کہ او وہ اندک چون
 نوح عم در وقت بلور طوفان بر مرکب سفینہ سوار شد البیس را دید بر و بنا کہ کشتی جا گرفت
 گفت و بچکم اے ملعون سفایز اعمار اینمہ کفار بشومی متابعت تو در گرداب طوفان ہلات

اوقتا وہ است و تو ایضا ایمین نشسته آن لعین گفت اسے شیخ المسلمین مراجعہ فرمائی تا فرمان
 تو سجاے آدم نوح عم فرمود زخم ترا جز توبہ میری نمی بینم و در و ترا جز انابت و بازگشت
 بحضرت عزت و کرامتی یا یم یا از اغوا و اضلال آدمیان بر طرف شدہ توبہ و ندامت
 پیش آرد آرزو سے اعتذار بنمایم گاری خود اقرار کن باشد کہ آبی بر روی کارت باز آید ششتر
 توبہ کن تا رضای حق یابی : کہ باز توبہ نیست هیچ شفیق

ابلیس علیہ اللعین گفت اول معلوم کن کہ مر توبہ مست یافتہ نوح علیہ السلام از حق تعالی
 درخواست نما از توبہ ابلیس و سے را خبر و در خطاب اند کہ توبہ ادا نیست کہ قبر آدم عم را سجده
 کند ابلیس خبر شنید و گفت ای نوح یہیات یہیات زمان کہ آدم خلعت حیات پوشیدہ شد و نوح سجده
 نکرد و این زمان کہ شربت فوت نوشیدہ برگزیدہ باشد را نیچہ در شہ خواہم شدہ نوح عم
 گفت الٰہی این لامی سمچنان در مقام عناد و استکبار است و توراتان اختلات دارند کہ
 چند کس بانوح عم در کشتی بودند و فرشتہ ثنائی گفتہ چیل مرد و چیل زن و از قتا وہ مرویت کہ
 نفر بودند نوح عم و زوجہ آنجناب و ہر سہ فرزندان آنجناب و زوجہ آنها و نوزد بعضی
 ہفت کس نوح و حام و سام و یافث و ازواج فرزندان آنجناب و نوزد بعضی و دہ کس
 و بعضی برانند کہ ہفتاد و یکس بودند و قول اول از ابن عباس رضہ مرویت و ہذا ہذا القول
 الاصح و نوح عم بموجب وحی سماوی جسد آدم عم را در تابوتے منادہ بکشتی در آورد و نوزد
 ارباب تاریخ آن تابوت از چوب شمشاد بود و بعد از ان نوح عم باندک زمانی بموجب کلمہ حق
 اوجاہ امرنا و فار الشور ارشاد کردہ بود کہ ہنگامیکہ آب از تنور در جریان آید مراجعہ کنید
 زمرہ گفتہ اند کہ آب از تنور نان ہرے کہ بر سیل نزل از نوح عم گفتہ بود کہ جاست اینکہ مارا
 از ان بیم میکردی بر جو شید و برایت ابن عباس و ابو صالح و مجاہد و حسن بصری و اورد
 گشتہ کہ آن تنور آدم علیہ السلام بود کہ ہمیراث بنوح عم رسیدہ بود و در روضۃ الصفا بطور
 است کہ آن تنور نزدیک بابل بود و قریب مسجد کوفہ و نوح عم از اینجا در کشتی نشست و

و متامل گوید در شام بود و موصیحه که آنرا عین الورد گویند ترتیب بعلمک و بیا اراضی نه وستان
 نیز گفته اند و جمهور بر آنند که مرد از آن تنور نان بزمی است که زنی یا دختر نوح عم در آن نان
 بهیخت و از امیر المومنین علی کرم الله وجهه نقل کرده که مرد از فوران تنور ظهور رخ و طلوع صبح
 است و بعضی گویند که مقصود از فار التنور جوشیدن آب است از روی زمین آلفقه نشان
 عذاب آن بود که وقتی که از تنور پر آتش آب بر جوشد دلیل بر آمدن عذاب باشد و جریان تنور
 غره شهر حبس بود و چهل شب از روز آب از زمین بر میجوشید و از آسمان بارانها
 بزرگ می بارید و نوح علیه السلام با مثالبان و اصناف حیوان نیز ترتیب که سبق ذکر یافت پیشتر
 درآمد و جهان را سراسر آب فرو گرفت و با اتفاق مورخان طعنایی آب طوفان بر تیر رسید که از
 قلعه بلند ترین جبال آب سوازی چهل گز در گذشته بود و مدت پنجاه روز آنچنان ابر سیاه
 گسترده بود که تاریکی آن عالم را فرو گرفته بود که شب از روز فرقی نداشت و گویند نوح عم
 موسی برای کشتی تیار کرده بود تا آب عذاب در کشتی در نیاید خدا تعالی او را گمراه نمود و عذابیت
 کرده بود و یکی از آن مومنان چون روز شری باشد آفتاب سید رخسید و آن دیگر که چون
 غش شد مثل ماه نور میزد و شب و روز از آن معلوم میشد و وقت نماز را بان
 دو گوهر میدادند و باو تهر و منصب و ستیخ و اوی می بست و سوار بر کوه های
 عظیم بر یکدیگر میزد و او آن کشتی در میان سوار سلامت میرفت که تا قال الله تعالی و
 تجری بهم فی موج کالجبال نقل است که چون کشته در جریان آمد که شریفه شتافته سفت کرد
 گز زمین گشت و طوفان نمود و اطراف عالم را سیر کرد و بعد از پنجاه یا شش ماه بترک کوه جدا قرار گرفت
 راستوت علی الهادی آنگاه فرمان آمد که یا ارض ابلعی ما وک و یا سماء اقلعی امی زمین آب خود
 باز گیر و امی آسمان باز ایستاد باریدن و یکپاه و دیگر بر سر آن جیل ساکن بود و گویند که از جهل
 خبی روح پیچ چنبیده در روی زمین از طوفان نجات نیافته آلا عوج بن عتیق که عظمت و
 طول قامت و سبزه بود که آب طوفان با آنکه از بلند ترین کوه ها بقدر چهل گز بر آمده بود

تا بز انوی عوج آب نرسیده بود در عرائس میگوید طول و سه لبست و سه هزار و سه صد و سه
و سه گز و شش گز بود از ذراع ملک و آن گز نیست که از گزهای عامه خلق بیک قبضه یا دو است
و آبرو که گاه و سه میگذشت و از قصر دریا بدست ماهی میگرفت و برداشته و را قناب بریان میکرد
و قوت خود بمیاخت و ماه و سه نیز غلظت بنده داشت چنانچه هر جامی شست یک مرتبه نیز
را امانه میکرد و انگشت و می سه گز بود در طول و عرض دو گز داشت و بر هر انگشت و دو نعلین
داشت بنایت نیز و با وجودیکه دختر حضرت آدم بود اول کسیکه بنیاد نسق و مخور در عالم
متساوا بود و پس شامست انعامه غضب الهی مبتلا شد تاحی تعالی ماران و گزها
فرستاد بر مثال پیران و گرگان لشکر شیران و گرگان بر ابرخران تا این غنای را کشتند
و خوردند و گوشت که سبب نجات عوج از طوفان آن بود که در کشتی ساختن بدو بهوج ۴
داد و دو امد اعلم القصه چون جهان خشک گردید نوح عم خدایق را از کشتی بیرون آورد
و در پایان کوه حبسه قریه بنام زود آنرا سوق الثمانین موسوم ساخت زیرا که ساکنان آنجا
زیاده از هشتاد و کس نبود پس آنخلایق را که در کشتی بودند از وحوش و طیور و سباع و پشما
و غیر آن همه را از کشتی بیرون آورد و خود در عالم را که در تانقشیر و پرانگنده شدند و نسل ایشان
تا قیامت باقی ماند و درختان و حیوانات را بیرون آورد و هر چه میکاشت و می نشاند و رست
میست و برگ و میوه بیرون می آورد و می بخت تا تمام درختان را بکاشتند آلا و رخت انگور را که
نوح عم نیافت و سه کس را بفرستاد تا بجویند هر چند جستند نیافتند نوح عم خود بر فراست
تا برو و بگوید خبر بیل عم بیاید و پرسید که اے نوح کجا میروی فرمود رخت انگور را نمی یابم
و طلب و تحبس آن می روم خبر بیل عم گفت اندرخت را ابله پس زودیده است و آن اول درو
بود که در عالم بوقوع آمد پس میکائیل عم در رسید و گریان شیطان را گرفته میکاشتید
تا بلبلش نوح عم آورد و در آنوقت انگور سپید بود بسبب دست برد ابله پس انگور سیاه شد
نوح عم گفت ای لعین درخت انگور را چه کردی گفت پیش خود و آرم نوح عم طلب کرد

شیطان گفت منید هم مگر اوان شریک سازی انجناب متفکر شد پس جبریل عم گفت دست
 ابلیس بان درخت رسیده قالیا با او معامله کن آورد شیر انگور شریک تست پس لایس
 درخت انگور آورد و پیش انجناب نهاد و نصه بران فیصل شد که از سه حصه یک حصه برای
 نوح دو حصه برای ابلیس لعین قرار گرفت پس نوح عم درخت انگور را بکاشت فی الحال
 سیر شد و انگور بر آورد ابلیس بیاد و می بان درخت و در میدان شک شد نوح عم از ان عثا
 گشت ابلیس بشکل موی پیش نوح عم آمد و پرسید چرا غمناکی گفت از بهر آنکه چون درخت
 انگور را بکاشتم خشکا گردید گفت من ترا تعلیم کنم تا باز ستر شود نوح گفت نیک باشد
 ابلیس گفت شیر و خوک و بوزنه را بکش و در بعضی روایت شیطان گفت که شیر و خر و بز و
 و روباه و خروس و ابن اوی را بکش و خون ایشان را جمع کن و در زیر درخت بریز تا شیر
 شود نوح عم همچنان کرد درخت انگور سبز شد و خر و بز و بوزنه را می کند و چون بیشتر خورند مانند
 خوک مرده پیچند و مثل خر غصه پاک و مانند خر س قومی می شوند و مانند ابن اوی محدث می باشد
 و مثل سگ مقابل می کنند و مانند روباه تعلق می نمایند و مانند خروس صوت می کنند و خر
 بر قوم نوح عم حرام شد و ابوبلطیغی در قصص خود آورده که بزید شواربی و رکشتی می آید نوح
 دست بر دم و س مناده بغض و رکشتی در آورد و دم او از بس شکست و فرح و می ظاهر شد
 و همچنان ماند تا انقضای عالم و پیش آسانی اطاعت فرمان نمود و دست مبارک بر دم او بسود
 و بالید و عت او ستوره باند گوسید که در کشتی نجاست بسیار شد و بوسه بدان هوای کشتی
 را متعفن گردانید نوح عم و اهل او از ان بسیار ستازی میشدند و بحق تعالی شکایت نمود
 و می آمد که دست بر دم قبل فرود آمد و در شد مانند کاه کن نوح عم بفرمان قیام نمود فی الحال
 و و خوک یکی ماه و دیگر سه ترا ذیل بقیه او و نجاست را بخورد تا کشتی پاک شد و نیز گویند که نوح
 علیه السلام حکم فرموده بود که در کشتی هیچ حیوانی با جنت خود جمع نشود و سوسن مافرمائی نمود

و در کشتی فرعون شدند و مویشان بسوراخ کردن کشتی تفرق نمودند تا حضرت نوح ع
 و عاقره و فرغان آمد که میان دو ابروی شیر بسای چنان نمود شیر عطسه زد و گریه از نیش
 فرود افتاد و مویشان را خورند و در وسایل الی معرفه الاوایل منقول است که هرگاه سگ
 نوح ع بحکم ملک السلام ضرغام را در کشتی سوار فرمود اهل کشتی از صولت او خائف شدند
 جناب باری عز اسمه شب را بر شیر مستولی نمود و این اول بیتی است که بر زمین نازل شد
 و در بعضی روایات وارد گشته که کلب نیز نافرمانی کرد و با او خود خفت گشت گریه بر این
 امر واقف شده بنوح علیه السلام خبر نمود و نوح ع از سگ استفسار کرد سگ انکار ساخت
 کرت دوم باز سگ مبارزت نمود و گریه این بار باز بنوح ع خبر رسانیده آنحضرت و دیگر
 باره سگ را طلبیده غضب و تاوید نمود سگ منکر شد و گریه منفعل گردیده چون کرت
 سوم باز این فعل از سگ سرزد گریه بدید و جناب کبریا نالید که سگ دوبار مرا بدروغ
 منسوب ساخت این بار بغیر یاد من رسس تیر و عابدت اجابت رسیده از برای پاس
 خاطر گریه حتی تعالی آن دو سگ را با یکدیگر ملحق گردانید و گریه بنوح ع خبر کرد تا سگ را
 بآن حال بدید و در میان دم فضیحت و پیروه درمی وی شده سخن گریه راست گردید
 سگ بقی تعالی نالید و گفت خداوند اگر به مرا سوا کرد الهی تو نیز اورا فضیحت که حقیقتاً
 اجابت فرمود اورا خاصیتی داد که هر بار که با یکدیگر مباشرت کند خود و او را فضیحت کند و چندین
 فریاد و شغب نماید که هر که در نواحی ایشان بود مطلع گردد و بعد اعلم در وسایل الی معرفه الاوایل
 منقول است که اول اتخذ الکلب للحرسه نوح علیه السلام و در باب اطفال آن بادیه میان
 کفر و ضلال میان مفسران اختلاف واقع است بعضی را عقیده اند که قبل از طوفان بهیچ سال
 هیچ زنی از نسوان کافران حائل نشد بنا بر آن هر وقت طوفان در میان ایشان صلا کرد که
 بنود و زمره گشته اند که صبیان کفار پیش از طوفان بنا بر اقتضای قضای الهی باطل طبع
 مرده بودند و بعضی را عقیده اند که نوح ع در ساختن کشتی پنجاه سال مشغول بود و در این

پنجاه سال زمان عتقی گشتند و هیچ فرزندی نداشتند و آنهم که زاده بودند بان شده بر کفر اصرار
 نمودند و احدی از انهم حقیقه الحال حقرویی نداشت بعد از انقضای آنک مدت از ان هشتاد و تن پنج
 و سه سپردی یافت و حام و شام و عورات ایشان زنده ماندند و تمامی هشتاد نفر بدار بقا پیوستند
 و آورده اند که حق فرشتان بنوح وحی فرستاد که بنا بر کفر ان نعمت و حصیان قوم تو ایشان
 را هلاک گردانیدم و سوگند میخورم بعزت و جلال خود که دیگر بطوفان بندگان خود را عذاب نکنم
 و حضرت نوح ازین خبر سرور شد پس نوح عم تامت ریح مسکون را انقسم بسبه قسم باخته بر تنهای
 بیک از اولاد عظام خود مخصوص گردانید شام و جزیره عراق و فارس و خراسان بسام داد
 و دیار غرب و رنج و حبشه و هند و سمنند و اراضی سودان را بحام تقو لیض فرمود و آرائی هشتاد
 و یاجوج و ماجوج و ناسک و نسک و خزریا فشتاد و در ربستان فقیه ابواللیث منقول است
 که غرب و روم و فرس جدا از اولاد سام اند و حبش و سمنند و هند از اولاد حام و یاجوج و ماجوج
 و معتلات و ترک از اولاد یافت بودند و انقضای چون نوح علیه السلام را مرگ نزدیک رسید چنانچه
 بیاید و بر یلعین انتخاب نشست و گفت یا طول الانبیاء کف و جدت الدنیا قال کد الیهایا بان و
 فی احدیها و خزینت من الآخرة یعنی جهان گذران را باز زندگانی بسیار چگونه یافتی گفت عالم
 را مانند خانه دو در دیدم که از یک در ورون آمدم و لحظه توقف نموده از در دیگر بیرون رفتم
 پس سام را طالب فرموده و وصیت نمود و گفت ای پسر ترا وصیت میکنم که دو کار کن دو کار
 زمره را کن آآن دو کار که بکنی علما بکثرة قول لا اله الا الله فانها الثقل فی میراثک من لیسوت
 السبع و الارضین السبع و آما الاخر فعلیک بکثرة قول سبحان الله و الحمد لله که این باقی خواهد بود
 و آآن دو کار که نباید کرد و الشکر بالله و التکیه علی عباد الله کعب احبار رضی الله عنه روایت
 میکنند که چون نوح عمر را اجل نزدیک رسید و ملک الموت لطالب جان انتخاب بیاید نوح ع
 بکوه رفته بود ملک الموت پیش پیش رسید و گفت ای نوح کجا میروی گفت بکوه میروم و شنیدی
 من انت یا عبد الله فی الطیب ریحک و احسن صوتک فقال نوح الا شتیاقی الی لقاء ربک

نوح عم و انست که ملک الموت است گفت این سوال چرا میکنی گفت می پندارم که گفت مشتاقم لیکن
خطبتی عظیمه و اثاث ان اکون لم عبد الحق عبادته ملک الموت اسے نوح من ملک الموت
حق نقاسے مرا فرستاده است تا جان ترا بردارم نوح علیه السلام غمره بنزد که از بول آن
آواز نوح آن کوہ حاضر شد نزد نوح گفت ای ملک الموت چندان آناخ و دیکه اہل و فرزندان را بچشم
و دل کنم آید بچی گفت کنم نیست نوح علیه السلام فرمود کہ چون در کوہ مرگ آید کہ استفیہ و کفن و خنوط
کہ ام کس خواهد کرد و بر من نماز کہ خواهد کرد و ملک الموت گفت دل مشغول مدار کہ جبیر بیل آئین با من
است و با اسباب و ساز آرد است و جمعی از ملائکہ آرد اند تا بر تو نماز کنند پس جان نوح عم برداشت
و جبیر بیل آئین اورا غسل داد و کفن نمود و خنوط کرد و قرشتگان بر آن جناب نماز گذارد و دفن کردند
و بارگشتند و بر وایتی فرزندان آن جناب را بعد انتقال در بیت المقدس دفن کردند و در مشور مشغول
ست کہ قبر نوح و بود و شعیب و صالح علیہم السلام در میان زمزم و میان رکن و مقام واقع است
و گویند آسمانها و زمین با بر گریکس چنان گریہ مکرده بودند کہ بر مرگ نوح علیه السلام گریستند
و البدر علم سام بن نوح علیہا سلام بروایت بعضی از مورخان مادر آن جناب عموریہ نام
داشت بنت سدا قیل بن محویل بن اور لیل بنی عم و از صالحات قانات بود و نزو اہل جناب
ہمین قول صحیح است و مروی است کہ آن جناب از کبار انبیاء مرسل است و چون بکمال
ارجہندی و بوفور خردندی و کثرت گیاست و منہایت فراست و صلاح نفس و نجابت ذات
از سایر اولاد نوح عم امتیاز داشت و حامل نور محمدی صلی اللہ علیہ و علیٰ آلہ وسلم بود لاجرم
نوح عم اورا بوصایت و ولایت محمد خود تعیین نموده اسرار نبوت و خواص رسالت باوے
در میان منادہ سایر اولاد خویش را بمنابت سام وصیت فرمود و معمورہ عالم و وسط اقلیم
را کہ بہترین مواضع ربیع سکون است بومی مخصوص گردانید و از حضرت عزت جل جلالہ رسالت
منوہ تا اکثر انبیاء و اولیاء و حکماء و سلاطین و امرا و طوائف صلیا و سفدا از نسل او باشند و از سہولت
بند بر ویست کہ رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم فرمود کہ سام ابو العرب است و حام ابو الحبش

و یافت ابو الروم بود است از ابهر برده رزم مروی است که فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله
و سلم که حق تعالی نوح را سه سپر عنایت کرد سام و حام و یافث آیس عرب و فارس و روم
از اولاد سام اند و بنبر در اینهاست و یاجوج و ماجوج و ترک و صفالیه از اولاد یافث اند و بنبر
نیمیت و قبط و یربر و سودان از نسل حام اند و در بعضی تاریخ مستطوریست که یافث و حام هر دو
از انبیای مرسلا اند و آورده اند که حضرت و اسب العطیات بیافث یازده سپر ازانی داشت
چنین و صقلات و کماری و ترک و خلیج و فرزند روس و سدرسان و غر و بارج و غشیج و لوبهر و
شهرور و اعوام که اولاد و اعتاب یافت بسیار شدند لغات مختلفه در میان ایشان ظاهر
شد و زبانه از سمت تکلم مهوده اخوان یافت چنانچه سی و شش نوع لغت بر السند ایشان
جاری گشت که هیچ فرقه فهم کلام فرقه دیگر نمیکردند از آنجست مجموع شعب متفرق گشته از هم
مفاقت کردند و در اطراف دیار شمال بتعمیر بلاد و تحصبات قیام نمودند و در بعضی روایت وارد
گشته که حق تعالی ندیم پیام از انی گردانید و بنده و سندن و بنج و نوب و کنعان و کوس و قبط و
بربر و حبش و در تغیر لون و زبانه مورخان و جوه مستقده گفته اند از آنجمله آنکه روزی نوح
در خواب بود و عورتش می نمود و حام بر آنجناب بگذشت و پوشید و این سواد و موجب
آن شد که رنگ اولادش متغیر گشت و پیغمبری از نسل وی منقطع گردید و وجه دیگر آنکه نوح را
در کشتی اولاد اتباع خود را از مباحثات نسو ان منع کرد و حام مخالفت فرموده پدر بزرگوار
جائز داشت با شکوه خویش نزدیکی نمود و نوح هم بر این معنی مطلع شده و عا کرد که اللهم غفر لی
و این دعا مستجاب شد اولاد حام سیاه فام شدند صاحب روضه انصاف
این هر دو حب را ضعیف نوشته است و در میان نرزدان حام هیچره
نوع لغت پیدا شدن و هر فرقه بلای تکلم می نمود و چون فرق فهم سخنان
یکدیگر بگینب کردند و از اجرم در ان لاجمی پراگنده شدند و هر گروه
شعب پانیا بنده بودند و مروی است که چون فریت سام بسیار گشت بتقدیر یزدی هر فرقه

بابت حکم نمودند بجهتیکه نوزده لغت سخن میگفتند و سیچ قومی سخن قوم دیگر را مفهومی
 نمیکرد و ضرورت از صحبت یکدیگر تشعشع شد هرگز در هیچ بطرفی رفتند و تجمیع موفقی پیدا نشدند
 و بر اعدای اشتغال نمودند و از امام نووی منقول است که وقتیکه نوح عم را وفات
 قریب رسید یاسام را وصیت با فرمود و تمام قبل از طوفان بنو نوح هشت سال
 پیدایش بود و منقول است که نوح در حق تمام دعا کرده بود که تا وقتیکه موت خود را فانیکنند
 نمیرد و این دعا مقرون با حاجت شده بود و چنانچه یاسام بحضرت شدیدی از حق تعالی
 تمنا که موت نمود پس انتقال یافت و حضرت و اهل بیت علیهم السلام را هیچ پسر شریف
 از جنس او نداشتند و اولاد او از اولاد انبیا و اهل نور محمدی صلی الله علیه و آله و سلم بود و
 کیو بر مرث که پدر ملک عجم است و استر که بشول صاحب بنا گیت شریف بنووی و بهر و در این
 از بنایا که است و زمین و شام و روم پس از او نذر و توریج که در میان مورخان اند
 او جز ناسه نمانده و لا که فراغت مهر از نسل او پیدا گشته و علم که تعمیر خورستان بوی
 منسوب است و از م که قونم عا و از جمله احفاد و سر که اند و نور که بر نعم صاحب مستوفی چار پس
 و شت از پیمان و ایران و ارمن و موغان و چون یاسام علیه السلام بالقدس سال
 و بقول ششصد سال بعد از وفات بایسته لیا الم حضرت شتافیت و اولاد و اختاد
 او در اطراف عالم متفرق شدند و در وقت اقصا است و است که چون اولاد و تمام در اقصای
 بابل و یمن و حضرموت و عمان و عراقین و فارس بسیار شدند و بخت از ایشان بظرف
 مشرق و بر خه بجانب مغرب رحلت نمودند و با اولاد یافت و تمام اختلافا نمود و بعد از
 و مصبات بنا کردند و بعضی تاریخ از و شت و در بعضی تاریخ از مسلمانان و غیر مسلمانان
 منقول است که از التماس حواریان و دیگر در و ان عیسی علیه السلام بر سر قبر عا و بر نوح
 تشریف آورد و روح الله بعد از ادا سه دور کعت نماز دست بر عا و بر شت و بر نوح
 دعا فرمود یا ساهم قم یا دن الله زمین بفرمان خالق ارض و سما و حرکت آید و شقی گشت

و شخصی بمقتضای امر اسرار الهیه بآنند شجر خشک از قبر بیرون آورده گفت لبیک یا روح افروز
نگاه یا قوم خطاب کرد که ایما الناس این عیسی بن مریم صدیق مبارک و روح بلند است
و کلمه اوست که بسوخته و سقایا کرد و باید که نموشش تصدیق نموده متابعت او نماید
و عیسی از سام پرسید که در زبان شما متهم و بنود که موسی و مسمیید شود این چه حالت است
چو اید او که چون ادا از ترا سفیدم پیدا شستم که قیامت قائم شد از حول روز رختن موسی
سفید گشت باز عیسی با یاس قوم سوال کرد که از فوت تو چند سال گذشته است سام
گفت چهار هزار سال باز حضرت عیسی ام بهو جب استدعا قوم از حال کنشی استفسار فرمود
سام گفت هزار و صد و نول و در عرض ششصد و دو و بعضی روایت دارد که که چو اید او را روح افروز
حضرت کرد که خاکن تا زنده ماند عیسی فرمود او را روح محفوظ رزق نمانده است آدمی بی روزی
چگونه زنده ماند پس اشارت فرمود تا سام باز بگوید و رفت و روایتی آنکه عیسی
از سام گفت که دعا کنم تا چندگاه پس خدای تعالی ترا عمر و پدر سام گفت چون عاقبت شربت
ناگوار مرگ می باید چشید زنده گانی فانی را نمیخواهم و هنوز کنی جان کندن در خلق من است
الکون بمتن این که از باری تعالی در خوابی تا مرا بجز رحمت خویش واصل گرداند عیسی
و عا فرمود سام بحالت اول معاودت نمود و بعد اعلم از خشنودن سام علیه السلام
از خشنودن سمریانی است و معنی آن بحر بی مصباح است در تاریخ حبیب منقول است
که نزد بعضی از خشنود نام بوده است و اهل فرس بوشنگ گویند و بعد وفات سام
و بعد از او گشت و مادر آنجناب از دختران ملوک بوده است از اولاد قینان بن الوشس
و از بشارت منقول است که از خشنود چهار صد و سه سال زنده مانده و از کلیه مرگ نیست که
حضرتش چهار صد و شصت و هشت سال بود که از نینوا فانی بعالم جاوایی شتافت
و از ابن حبیب منقول است که چهار صد و شصت سال عمر یافت و از او کثیر داشت
از انجمه شایخ که حامل نور محمدی صلی الله علیه و آله وسلم بود بعد از عمر و دنیا و لیبر

خویش گردانید و الله اعلم بشاخص بر این فتنه یعنی شایخ بنی سبیلی رسول او کیل است و بعد وفات
 پدر بزرگوار خویش بریاست قوم پرداخت و تمام مادرش مرغان بود و بر وایت هشتم
 صد و ده سال عمر داشت و بنی بنی بنی چهار صد و سی و سه سال زنده ماند و بقول کلی نام
 حیاتش چهار صد و نود و سه سال بود و الله اعلم عاقلین شایخ بعضی از علمای ثقات
 انجمن را اولد شایخ بن افشید بن سام بن نوح ۴ شمارند و برخی گویند که غایب بود
 البنی علیه السلام بن عبد الله بن رباح بن عاو بن عویس بن دم و بن سام
 بن نوح ۴ و نزد بعضی بود بن عبد الله بن برخی بن رباح بن حارث بن عاو بن سام
 و نزد بعضی نام شریفش غنیه بر وزن حضرت و بر وایت جوانی غایب بود و بود
 است علی و اسم شریفش یعنی عابریست و لقبش بنی است و بود علیه السلام صحبت
 و ملاحتی کامل داشت و تمام قدر بسیار موی و بغایت مشابیه ترین مروان با و هم
 بود و بسیار غایب و زاهد و سخی و شفیق بود و تصدیق بسیار نمودی و گاه گاه تجارت اشتغال
 نمودی و شریفش موافق شریفیت نوح بود و بر وایت جوانی نام مادر انجمن مرغان
 از زمره طاهرات بود و بقول کجیه نام داشت بنت عویم بن سام و در تهرارج النبوة
 مسطور است که چون بود و بوجود آمد از هر مکانی نماند که این نوح حضرت محمد مصطفی
 است که از پیشانی تو تابان است که گستر منام و قتل کنار او گشت و اطفال و نیران در دست
 او بایست و بعد از شش صد سال از فوت نوح ۴ بهدایت و ارشاد قوم تا و در
 ولایت یمن و در مدینه یک آنرا احضار می نامند کین بودند معجزه شگفت و تعجب
 غامض و مبلند بالا و تناور بودند که می آید که راه ترین قدر با سبیلی شایخ شمس و در آفرین ایشان
 بود و گویند که از ایشان در تمام زمین و زمان تبدیل عظیم تر نبوده و مردم بسیار
 بودند و مال وافر داشتند و عمر خود و پرستش تبان میگذاشتند و زبیه گویند که عاو بن
 شمس است داشتند که با سبیلی و صفی موسوم کرده بودند چنانچه یکی را از ان بت ساخته

سیکه بودند و گمان داشتند که باران از ایشان می بارد و بعضی را حاقیایه میخواندند و بنظر دیگر
 نیکو بیان ما در سفر ایشانست در مجموعین راز و رساله تجلیال انکد از راق و سلاستیه احوال
 مایان از ایشان است و گویند که مدت پنجاه سال مهروم اهل غنا و البشیریت نوح ۴
 و عورت سیکه و کس از ایشان بود که دگر دگر آمد که و گویند چون قوم عا و از بت چو
 مبدایت مهروم باز بنیادند و آتجناب را و دیوانه و همچون قرار دادند حق سبحانه تعالی
 سه سال از ایشان باران باز گرفت و زنان ایشان عا و ورعیم ساخت و چون
 قوم عا و اصحاب زراعت بودند و دشمنان نیز داشتند بر اے زراعت باران و پست
 فقیع الحسد ابوالا و محتاج شدند در چند و رایجیال مهروم با ستغفار و توبه و ایمان و اسلام
 و عورت و دلالست میفرمود تا این شانست از ایشان مرتفع گرد و قوم عا و اصرار داشتند که سیکه سیکه
 از ان سحر نشدند و ایمان نیاوردند و مهروم فرمود که قریب است که عذاب بر شما نازل شود
 قوم عا و محاول نمودند و گفتند که باری عذاب مهروم را چه و عظم فرمود که چشم و اید و نظر
 نزول عذاب را و من نیز به شما از نظر اتم و نیز که سید که شد ابتیالی سال از ایشان باران
 باز نشد تا بقیلا عا و میا است و در دوران زمان که سیکه بایه نازل شد و توبه بهر
 که حال خانه کهید و نخواست سیکه در آنجا پشته بود و از آن گشت سحر رخ رنگ که مسلم و مشرک در
 د عالم و اسباب حرام و حرام سیکه بودند و فیدانه ترش و حاجات و طلب و فیه اوقات
 فایز میشدند و از من و غنا می یافتند تپس قوم عا و تمیز آن سفر نمودند قبل بن
 عشر و مشرب بن سعد با هم و تن از اعیان فیه بود و یک رفتند و ترو عا و یمن که از اولاد
 علی بن ابی طالب که در آن زمان حاکم بود و نزول کردند و بعد از اقامت و طاعت ضیافت و عزت
 طلبید و خواستند که بهیست و عا و طلب باران بهر وضع معین رود و فرمود که یکی از رؤسای
 قوم عا و بود و علیه السلام فایز و از توبه و استغفار و رابید حق سبحانه و تعالی از شما
 مکر اطاعت نمود علیه السلام فایز و از توبه و استغفار و رابید حق سبحانه و تعالی از شما

عنایت باران رحمت بر شما باز آید قوم عا و از معاویه بن بکر در خواست کردند که مرشد را
بنزد کرده انگار داشت نماید و نگذارد که بموضع و عار و وقیل بن عستر با قوم خویش در اینجا
رفت و گفت خدا یا بدو قوم عا و را از باران اینجا میخوانند فی الحال ستم ابر آرد یکی سرخ
و یکی سیاه و یکی سفید و مشاوی مد اگر و که امی قبیل اینجا میخوانی ازین سه ابر بر اے
قوم خود اختیار کن قبیل ابر سیاه را اختیار کرد و سخیال آنکه ابر سیاه باران بسیار دارد
و از که بیرون آمد و با قوم خود رو بیا و خود نهاد و چون بواو می مغیث که از مساکین ایشان
بود رسید به بشارت ابر بمرحوم و تعبیه خویش رسانید عا و یان شادمان شدند و خوشی
گشتند و بتفرج ابر از میان منازل خویش بیرون آمدند عذاب الهی بایشان نازل نشد
چند روز آن ابر ریح عاصف بود که آنرا با و صحر گویند و در هفت هشت روز تمام عا و یان
را هلاک کرد و بمردم با قوم خویش که ایمان با او آورد و بودند و چهار هزار کس بودند بسیار
مانند و بیخ و بنیا و عا و یان بر انداخته شدند و عا و یان متاصل گشتند و بدو زن بخشیدند
و گویند که این عا و که هلاک شدند عا و اولین بودند که حضرت مهودم بر ایشان سبعه
گشته و عا و ارم که ایشان را عا و ثانیه گویند ایشان با قوم بنو هلاک شدند و بدو
صالح پنجم و بعد از هلاک قوم مهودم با اهل ایمان بنا حید حضرت شتافته عا و
و منازل ترتیب نموده متوطن گشتند و مهودم پنجاه سال دیگر زندگانی یافت آنگاه بچا
رحمت الهی پیوست و مدت حیاتش بقولی چهار صد و شصت سال بود و با عا و اهل
تفسیر صد و پنجاه سال و نزد این جمیع یکصد و شصت سال عمر یافت و بروایت که چهار صد
و شصت و سه سال زندگی یافت و بروایت علامه نصاری سه صد و چهل و سه سال
بود و از امیر المومنین علی بن ابیطالب کرم الله وجهه مروی است که در جبال حضرت موت
عنازی است و در آن خاک گشته عالی و در پیش آن کنبه تختی از سنگ رفام
ساخته و جسد مبارک بهود النبی علیه السلام بر آن تخت نهاده و لوحی

از سلطان بران تخت ترتیب نموده و بران لوح سطرهای چند کتابت فرموده و ابتدا سے
 اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَى اَبِي سُبُوْرٍ رَسُوْلٍ رَّبِّ لَارِضٍ وَ السَّامِیِّ الْمَلَاوِیْنِ عَادِفٍ حَوْثِیْنِ اِلَى الْاَیَّامِ
 وَ خَلْعِ الْاَصْنَامِ وَ الْاَوْتَانِ مَعْصُوْمِیْ فَا بِلَکُمْ الرَّجْعُ الْعَقِیْمُ فَا صَبِّحُوْا کَالرَّمِیْمِ فَا مَا بِرُوَایْتِ سَرِیْفًا
 وَ عَطَا بِنِ ثَابِتٍ وَ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بِنِ ثَابِتٍ بَعْدَ اَزْخَرِ اِلَى بِلَاوٍ عَادِیْ حَضَرَتْ هُوْدُومٌ بِحَرَمٍ مَکَمٌ مَسْطَرٌ
 اَسْتَقَالَ فَرْمُودَه دُرَّانِ بِلَدِ طَبِیْعِیْ بُوْدُو تَادَاعِیْ اَجَلِ رَالِیْبِیْکِ اَجَابَتْ هُوْدُومٌ قَبْرِ مَبَارَکَشِ
 بِالرُّوْدِ وَ مَشَتْ بِغَیْرِ دِکْرِ عَلِیْمِ السَّلَامِ کَهْ شَفِیْبِ صَاحِجٍ اَزْجَوَالِیْثِ اَنْدُوْرْمِیَانِ رُکْنِ جَهَنَّمَ
 وَ زَمَرَمٌ وَاقِعٌ سَتٌ وَ کَلْبٌ اَجَارُ فَرْمُ رُوَایْتِ مِیْکَنْدُ کَهْ چُوْنِ هُوْدُومٌ رَا عَمْرُ بَاخْزَرِ سَمِیْدُ
 جِ وَ عَمْرَهْ کُذَارُوْ چُوْنِ فَا رَعِ سَتَرِ مَلِکِ الْمَوْتِ یَا یَدِ بَاغِلَهْ اَزْ حِلَاوِیْ هَسْتَتْ هُوْدُومٌ
 کَفَتْ اِیْنِ نِیْکُوْرَهْ حَلَهْ اَلِیْسَتْ مَلِکِ الْمَوْتِ کَفَتْ خَوَالِیْ کَهْ بِپُوشِیْ هُوْدُومٌ عَلِیْمِ السَّلَامِ کَفَتْ
 حِیْرَ اَسْخَوَاهِمُ اَکَرِ مَلِکِ تَعَالٰی رَحْمَاوِ بِدِ کَفَتْ حِیْرَ اَرْضَا نَدِیْزِ هُوْدُومٌ عَلِیْمِ السَّلَامِ وَ اَکَرِ کَفَتْ
 وَ دِرِ پُوشِیْدِ مَلِکِ الْمَوْتِ کَفَتْ اَمِیْ هُوْدُومٌ اَکَا هَ بَاسْشِ کَهْ کَفْشِ سَتِ کَهْ دِرِ پُوشِیْدِ مِیْ اَوْنِ
 مَلِکِ الْمَوْتِ اَمِ چُوْنِ هُوْدُومٌ عَلِیْمِ السَّلَامِ اِیْنِ بَخْشِ اَشْیْدِ لَزُوْ بِرِ مَشَتْ اَنْدَامِ وِیْ اَقْتَادِ وَ زَا
 کَرُوْ اَسْ مَلِکِ الْمَوْتِ وَ سَتُوْرِیْ دَهْ تَا بِجَا سَ خُوْدِ بَا زَرُوْمِ اَسْتِ رَا وِ وَا رَعِ کَنَمِ وَ کُوْ وَا کَانَ
 رَا بِبِیْمِ کَفَتْ فَرْمَانِ نَسِیْتُ وَ هَمَا بِخَا قَبْضِ رُوْحِ پَرِ فَتْحِ اَنْجَنَابِ هُوْدُومٌ حِیْرِ کِلِ اِیْنِ یَا یَدِ
 وَ حَسُوْطِ یَا وِ رُوْ حِیْرَ مَبَارَکَشِ رَا عَمْلِ وَا دُوْ اَزْ هَمَانِ حَلَهْ کَفْشِ کَرُوْ وَ تَبْرُوْیْ نَمَازِ کُذَارُوْ
 وَ مِیْ اَصْفَا وِ مَرُوْهِ وَ فَرْمَانِ کَرُوْ اَنْدَا عِلْمِ فَا لَخِ بِنِ عَابِرِ هُوْدُومٌ عَلِیْمِ السَّلَامِ وَ تَبِیْجَانِ
 سَطُوْرِ سَتِ کَهْ اِیْنِ اَسْمِ سَرِیَانِیْ سَتِ وَ مَعْنِیْ اَکَنْ لُجْزِیْ وَ کِلِ سَتِ وَ تَزُوْ بَعْضِ رَسُوْلِ سَتِ
 وَ مَدَتْ حِیَا تِ اَنْجَنَابِ کَهْ یَدِ وَ شَهْ سَتِ وَ مَشَتْ سَالِ بُوْدُوْ بِرُوَایْتِ اِیْنِ کِلِیْ وَ وِ حِدِ
 وَ لَزُوْ سَالِ وَ بِرُوَایْتِ اِیْنِ جَنِیْبِ کَهْ یَدِ وَ سَتِ وَ سَتِ سَالِ بُوْدُوْ وَ تَامِ مَادُوشِ تَنَسَاخَا
 بُوْدُوْ سَتِ وَ تَزُوْ بَعْضِ نَامِ مَادُوشِ بِشَا صِلَهْ بُوْدُوْ چُنَا کَهْ دِرِ تَارِیْخِ اَنْجَنِیْسِ مَنْقُولِ سَتِ
 وَ دِرِ زَبَرِ دِ یَا وِ رُوْ حِیْرَ مَبَارَکَشِ وَ رَشَامِ سَتِ رَا اَسْخَوَا بِنِ نَاخِ وَ بِرُوَایْتِ اِرْعَاوِ تَبْرُوْیْ

رعنا ابو این لفظی است سرمانی و معنی آن بعر بے قاسم است و در بعضی نسخ اشعرب و فی
 طبقات الناصری و فی السنن للبیہقی و فی السنن للبیہقی و فی السنن للبیہقی و فی السنن للبیہقی
 شیخ بن عوفیم و درت حیاتش بروایتی دو صد و سی و دو سال بود و بروایت ابن
 کلی دو صد و شصت سال و بروایتی عمر او صد و سی و دو سال بود و در این
 فوت شد و قبر او نیز در شهر در این است شماره شیخ بن اعنوا بروایت ابن حبیب شاروخ
 بالغین المجر و بروایتی بالغین المجر و در بعضی نسخ شروع و بعضی نسخ شروع و فی بعضی نسخ شروع
 گفته اند بسبب اینکه در خیرات عیال داشت و این شاروخ مرد صالح و عابد و ذاکر
 بود و علی الدوام در عبادت سبقت میکرد و بروایت ابن هشام درت زندگانی او دو
 و شصت سال بود و در این فوت شد و جمیع مدفن گشت تا خور بن شاروخ
 بزبان عربی ماخوڑ روزی را گویند یعنی او را روزی فراخ بود و مادرش مکبیه دختر
 اخیل بنت عوفیم بود و بروایت ابن هشام که در قیام مسطور گشت درت حیاتش
 یکصد و شانزده سال است و بروایتی دو صد و چهل و شصت سال بود که در شهر
 کنگان فوت گردید و قبرش نیز در کنگان است هارخ بن ناخوڑ آمارخ اسم عربی
 مہلولیت و بعضی آذر بود و برخی را عقیده آنکه کبی از آن دو اسم لقب او بود و از چوب
 منقول است که آذر اسم اعجمی است و گفته اند که عربی است و پس نارخ و آذر هر دو اسم
 بوده اند و از تورزی مرویست که پیر ابراهیم علیہ السلام را دو اسم بود نارخ و آذر
 و همین است قول حسن و سدی رضی اللہ عنہما و امام فخر الدین رازی در بعضی
 مولفات خود مرقوم گردانیده که در باب پیر ابراهیم عم و روایت اند اول آنکه پدر
 مومن و موحد بجوار رحمت احدیث انتقال نمود و آذر که او را نارخ نیز گویند عم آنحضرت
 بود که ملازمتش را تربیت میکرد و جمعی که برین قول قایل اند متفرق بدو فرقه شده اند
 زمره میگوبند که آذر را ابراهیم را بعد فوت پیر آنجناب بجا که نکاح در آورده بود

و طائفه را عقیده آنکه بیان ایشان عتق از حبسیت منتقل گشته بود و روایت دوم آنکه او پدر
حقیقی ابراهیم بوده است و نمایند میکنند اینچنینی را آنچه در کلام الهی واقع گشته و او
قال ابراهیم لایه اوز و دیگر آیات بنیاد ربانی که در قصه خلیل الرحمن نازل شده نمایند
ایستقل می نمایند و پدر او را بقول اکثر مورخان مآخوذ نام داشت و مادرش سبکی بنت
حوسیان بن قحطان بوده است و در روضه الاحباب مسطور است که در میان مآخوذ و ارثه
بن سام بن نوح علیه السلام بنو یکسر واسطه بوده اند و بعضی از اهل خبر گفته اند
در معارج النبوة مذکور است که او زنی خواست آومی نام بنت مبرا ابراهیم عم از وی بقوله
شده در روضه الصفا مسطور است که او را نامخ نیز گویند و وی بود از کوفه که
قریه بود از قراهی کوفه و الله اعلم و تاریخ در سن یکصد و هشتاد سال در عصر ابراهیم
انتقال کرد و پیش از آن هم در مصر است و الله اعلم ابراهیم علیه السلام
ابراهم اسمی است اعجمی و آون ابراهیم است چنانکه مشهور است و در قرأت ابن عامر
ابراهم و نزو بعضی ابراهیم و نزو بعضی ابراهیم یقیناً چنانکه ابو حاتم سجستانی قرائت بعضی
تقل کرده ابراهیم یکسر باید و این قرائت عبد الرحمن بن ابی بکر حضرت و ابراهیم
بعضی اولین لغات ستمه از قرائت سبکی است و لقب شریفش خلیل الله و خلیل الرحمن
و کنیت مبارکش ابوالانبیاء و ابو محیر و ابوالصفحان است و از عکرمه مروی است که ابراهیم
علیه السلام افضل الانبیاء است بعد بنیامحی صلی الله علیه و سلم و عن ابی هریره رضی الله عنه
قال خیار بنی آدم و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و خیرهم محمد ابراهیم علیه السلام و
مادر آنجناب بروایتی تو نام داشت و تقوی او بنیابنت بربر بن قالح و نزو بعضی
لیونا و نزو بعضی آومی بنت مخر نام داشت و در مولد شریفش اختلاف است بعد از
مولد آنجناب بلده سوس که از اراضی ابواز است بوده و تقوی آنحضرت در بره از غله
و شقی و از حافظ ابوالقاسم بن عسکرمه روایت که صحیح است که آنجناب در کوفه نایم

بابل تولد شده و از ابن مسعود روایت که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود که ابراهیم
 خلیل الله در اول روز زوجه یحیی و آند و از ابن عباس منقول است که ابراهیم ۴ در غوطه و شتر
 و زمره که موسوم بزه از کوه سبت و نامش قارئون است تولد شد چنانچه در روز شنبه
 منقول است و در روضه الصفیاء مسطور است که بعضی موله انجناب کسکه گفته اند و تاجیه
 سیران نیز گفته اند واضح اقوال آنکه مسقط الراس اواز بتسلیم بابل موضعی بود که آنرا
 کوئی نمیگفتند و الله اعلم و منقول است که رنگ پهلوانش سیرج و سفید و تمام قامت و
 اشهر الی الغنیم و عریض الصدر بود و ابراهیم ۵ در اوایل سنه و دویست و هشتاد و هفت از خلق آدم علیه السلام
 پیدایش شد و در میان انجناب و نوح علیه السلام ده قرن بود چنانکه حاکم از واقی بے
 نقل کرده و انجناب اول و زبان سیریانی تکلم میفرمود و وقتی که از خوف غرور گریخت و از
 منبر عبور فرمود تکلم بزبان عبرانی نمود و از ابی امامه روایت که جناب رسول خدا صلی الله
 علیه و آله وسلم فرمود در میان ابراهیم و نوح ده قرن بوده و غرور از مردانیکه بر اے
 طلب ابراهیم علیه السلام فرستاده بود گفته که وقتی که شما او را بیایید که تکلم زمان
 سیریانی میکند بیاید پس حق تعالی زبان ابراهیم ۶ متغیر ساخت بعبرانی بنحویکه از
 دریا عبور کرد و تا بران موسوم بعبرانی شد و از زبان سیریانی ابن سلام روایت
 میکند که حق تعالی جبل شانه و قتی که آدم ۷ را اسماء تعلیم فرمود و این تعلیم به سر بود یعنی
 پوشیده تعلیم نمود و آدم ۸ بان لطف فرمود از الوقت موسوم بسیریانی گشت و
 اول کسی که خشنه کرد و ابراهیم ۹ بود و قبل از ان محمود بنود از آبهیره رده رده روایت
 که ابراهیم ۱۰ خشنه کرد و در قدم و رسن یکصد و بیست سالگی و بعد ازین هشتاد
 سال زندگانی فرمود و موسی بن علی بن ریح از پدر خود روایت میکند که وقتی که
 ابراهیم ۱۱ با سور خشنه شد الوقت حسن شریف شتا و سال بود و حجت فرموده
 از قدم خشنه نمود و بر انجناب اشته او کرد و چنانچه اقداس لکمی دعا کرد و وحی آمد

کہ اے ابراہیم شبلی کردی و عجلت نمودی قبل آنکہ ترا امر کنم بآلکہ اذان ختنہ کنی
 ابراہیم عم عرض کرد و اسے پروردگار بکروہ نپداستم کہ در سجا آوری احکام تو تاخیر نایم و
 در لفظ قدوم اختلاف است بعضی گفته اند کہ قدوم نام مکانے است و نزد بعضی قدوم نام
 کہ خبار است و آنہما کہ اسم مکان گفته اند و ابراہیم اختلاف واقع است نزد بعضی
 قریش است و ریشام و بعضی بر آنند کہ نام شہریت در سمرقند و راجع ابن سنت کہ مراد
 در حدیث از قدوم آلہ نجار است و آیین سنت از ان پیغمبر بزرگوار تا الفراض عالم یادگار
 باقی ماند و اول کسی کہ از حنا و وسعہ خضاب نمود و اول کسی کہ شیب را ملاحظہ کرد و ابراہیم
 بود و از ابو سعید خدری رضی فرمودی سنت کہ اول کسی کہ موسی محاسن او سفید شد ابراہیم
 عم است و چون سفیدے در محاسن مبارک وے عم پدید آمد و تا آن زمان بیاض
 بحیہ در افراد انسان ظاہر نگشتہ بود و تا بر آن ابراہیم عم انظار اضطراب نمودہ حقیقت
 حال را از بارگاہ احدیت سوال فرمودہ خطاب آمد کہ اے ابراہیم ابن وقار است
 کہ بتوارزانی و اسنتہ ام ابراہیم عم سرور گشتہ گفت اللهم زونی و قار او زونی و قار او زونی
 مسطور است کہ سبب ظہور این صورت آنکہ قادر بیچون اسحق را در کبر سن با و از زانی
 داشت کنعانیان گفتند عجب حالت است کہ ابراہیم و سارہ فرزند ان عیبرانچو رہست
 سید ہند و تربیت می نمایند لاجرم خداوند بیچون بحجت و فتح مہمت ابراہیم اسحق را
 چنان شمیم با ابراہیم ساخت کہ اورا بعد از ظہور محاسن از پدر فرق نمیکرد و ندانان
 حکمت الہی اقتضای آن کرد موسی محاسن شریفش سفید شد تا شایق را معلوم
 کرد کہ ابراہیم کہ ام است و اسحق کہ ام انہ اعلم و اول کسی کہ شیبین پوشید و اول کسی
 سفر ضیافت گسترده و اول کسی کہ موسی لب تراستایدہ و اول کسی کہ ناخن قطع نمود
 و اول کسی کہ خطیب بر بنہ خواند و اول کسی کہ سوگ و استغشا و استغشا باب نمود
 اول کسی کہ موسی قبل از رفت و اول کسی کہ موسی سر فرق ساخت فلیل الرحمن

واول کسیکه ترتیب نمودن لشکر بر زمین و بیسره و تلای ابراهیم است هنگامیکه لوط و ابراهیم و زان
 قید کرده بودند و آنجناب سینه چنگا آنها تشریف بردن لشکر را بر وجه مذکور بسیار است
 واول کسیکه سواریل یعنی پانجامه پوشید آنجناب بود و در عرایس ثلثی ذکر است
 که حق تعالی برابر ابراهیم و وحی فرستاد که تو گرامی ترین اهل روستای من هستی
 نزد من و سچ و یکنی باید که زمین عورت ترانه بنید پس ابراهیم ایجا و سواریل کرد
 و از ابن عباس مرویست که اول کسیکه از مال خود تصدق بر آورد ابراهیم است
 و از ابن ابی الدنیاه مرویست که اول کسیکه معانقه نمود آنجناب بود و اول یگمیری است
 که در راه خدا هجرت نمود و اول کسی که در روز جزا حله پوشانند آنحضرت خواهد
 بود و بعد از آن بر رسول مقبول صلی الله علیه و آله و سلم حله خیر خواهند پوشانید و رسول
 مقبول صلی الله علیه و آله و سلم جانبین عین تشریف خواهر شد و اول کسیکه طلب همان نمود و اول کسیکه
 اصرار بر و جانمود ابراهیم بود و هنگامیکه قوم از آنجناب اصرار بر دعا کردند و از محمد بن
 ثابت مرویست اول کسیکه اضافت ضعیف نمود و اول کسیکه تیرید بر سر همانان
 طیار ساخت ابراهیم بود و در تفسیر عزیزی منقول است که ویکمی روایت کرده که اول کسیکه
 نان شب مال بخت ابراهیم است که بر سر همانان خردی بخت و میخو رانید و در قصه
 مهاجر آورد که ابراهیم مال بسیار داشت چنانچه دوازده هزار سنگ داشت که
 قلاوه های آنها زرین بود و سوار بر سیمین و برنجین و آهنین که داشتند و کوفه سفیدان
 آنجناب مشک بجای پیشک می افکند و در کلبه روایت میکنند که ابراهیم
 بر سر چهار راه و در میان بیابان سوار است و سوار است و در کلبه روایت میکنند که ابراهیم
 که بر سر چهار راهی کنیز و ابراهیم را از بخت ابراهیم می گفتند و اگر چه روز
 آنجناب که سوار بود و تاهران می یافت طعام می خورد و برادرین می رفت
 و با نکلمان میفرستاد تا آنها می یافتند و روزی که تاهران می یافتند و روزی که تاهران می یافتند

پانزده سال در غار می یابد و او که باورش نداشت از دهنش فرو برد و بخت او هرگز نبوده
 بود پس بر سر برود و چون از موضع اختفای بیرون خزانه و در سن شانزده سالگی
 یابست و هفت سالگی فرو برد و مستجابانش را ببلد حنیف و محبت فرمود و بران حضرت
 دو صحیفه که محتوی بر حکمت و معرفت بود و نازل گشت و چون کفار آن حضرت را در تحقیق
 ننهادند و در آتش انداختند و نیز آن بر دهن گل و ریحان شاد پس از انقضای
 سه روز با هفت روز با التماس فرو و از آن مکان بیرون آمد و در سن سی و هفت
 سالگی بخت خاتم قیام نموده و شریعت آن پیغمبر بزرگوار علیه السلام ناسخ ملت
 نوح عم بود و در تقسیم قری و بلاد و ایتام تمام میفرمود و در ایام آن جناب و اولاد طاهرین
 او در این و امصار بسیار عمارت یافت و صنعت آن جناب زراعت و حرث بود و پیوسته
 بدین هفت اشتغال میفرمود و تدرجاً در هر روز در خان خرو و بن کنعان مالک ممالک شرق
 و غرب بود و بلکه بقول اکثر مورخان تمامی رجب مسکون و تحت تصرف آورده و مسکن الانبیا
 و تعین و دیگر از کتب مسطور است که هیچکس از ملوک تمام رجب مسکون را تصرف نموده
 الا ابراهیم و موسی و کافر و بنوستان سلیمان عم و ذوالقرنین و کافران خرد و بخت نصر
 اما تسخیر بخت نصر جمیع بلاد را در اهل تحقیق بنیوت نه پیوسته بلکه اکثری از متقدمین
 و متاخرین آن روایت را القعین نموده اند و فقیه ابو اللیث درستان شد و بنی و را
 بعد خرد و ذکر فرموده است در روضه الصفا مسطور است که خرو و بن کنعان بن کوس
 بن ارم بن سام بن نوح بود و حیوانه الحیوان منقول است که خرو و بنش
 کس بود و اند اول خرو و بن کنعان بن حام بن نوح عم و او یکی از ملوک زمین است
 که مالک شد تمامی رو و زمین را در زمان ابراهیم عم بود و دوم خرو و بن کنعان
 بن حام بن نوح عم و او صاحب النصور است و قصبه او مشهور است و سوم خرو و
 بن یاشن بن کنعان بن حام بن نوح عم و چهارم خرو و بن سحار بن خرو و بن کوش

بن کنعان بن حام بن نوح علیہ السلام پچیسم مخرو بن ساروخ بن ارغوان
 فالخ ششم مخرو بن کنعان بن المصاص بن لفظا و فرعون ہم سس بودہ اند
 اول سنان الاشغل بن علوان بن العمید و او فرعون ابراسیم عم بود و دوم ریان
 بن الولید و او فرعون یوسف علیہ السلام بود و سوم ولید بن مصعب و او فرعون موسیٰ
 بود و در جوامع التفسیر منقول است کہ امام ابو جعفر سجاد ندی نام مخرو و را بنضم نون تصحیح
 فرمودہ و باتفاق علما حرف آخر از اسم او ذال معجمہ است باتفاق از باب اخبار
 مخرو و اول کسے است کہ اختراع تاج کردہ آنرا بر سر نهاد و علم کبیر و تخیل فرشتہ
 زبان بدعوے الوہیت کشادگان سکرش بدکیش تبان مشابہ صورت خویش
 تراشیدہ باطراف ولایت فرستادہ مردم را بعبادت آئنا مامور کرد و انید و در جوامع التفسیر
 منقول است کہ در بعضی از تفاسیر است کہ مخرو و نامخی حضرت افریدگار را اجل ذکر سکر
 نبود اما و عوے جبار سے میکرو و بر حلول چنانچہ بعضی نصاریے و رتی علیے بن مریم عم
 بہان اعتقاد دارند و مذہب حلولیان آنست کہ باری عز اسمہ باشیخاص فرود آمد و گفتاے
 اللہ عما یقول لظالمون علوا کبیرا و قوے آنست کہ او ہم آفتاب و ستارگان را می پدید
 و ہم تبان را پرستش میکرد و ہم خلق را بعبادت خود میفرمود و غیر ازین احوال اگر کہند
 اثناے فتنہ و فساد آن سرخیل اہل عناد و روزے جمعی از بنجان و کاسنان بلاستش
 رفتہ عرض کردند کہ از او صانع فلکی ما را چنان معلوم میشود کہ اسماں و در و اہل ملک
 تو شخصے متول کرد کہ چون اندک زمان عمر او بگذرد مردم را بتبول و پنی محدود و غنیب
 نماید و اساس بادشاہی ترا منہدم سازد و مخرو و باستماع این سخن متغیر گشتہ آمر
 فرمود کہ عورات قابلہ بی تحاشے سجا منہا در آیند و از حال نسوان عالمہ واقف بودہ پر
 پسرے کہ قدم از کتم عدم بعالم وجود نہد بازش معدوم کرد و اسند و کسامی
 روایت میکنند کہ در وقتیکہ آن العین انجلم کردہ بود صد ہزار طفل قبل رسیدند و در

روز کے کہ منہتی بچہ پیشد کہ آن لطفہ مطہرہ در رسم مایہ قرار باید خرو بود اسطہ اخبار
اہل نجوم اینحال را معلوم نموده فرمود تا جمیع دوران از شش ہیرون در فتنہ و دورا و
مستقران گماشت کہ کسی را بشتر نگذرد و زنان را نیز ہیرون اود نہ بند اتفاقا خرو
را در ان شب مہمی ضروری پیش آمد بنا بر اعتقادیکہ بریدہ ابراہیم عادت داشت اوجہت
کتابت انکار بشتر فرستاد و اولقبضہ بادشاہ فتنہ و مہم را ساخته در جہن مرا جعت جہش
بر توتا افتاد کہ تماشائے قصر خرو آمدہ سیر میکرد و آتش شہوتش اشتعال یافت
با مکیہ مستلزم انتقال از آن لطفہ پاک بود قیام نمود و ماوراء ابراہیم علم حاملہ شدہ حمل خود را
از موم بہمان سیداشت چون نزدیک بآن رسیدہ کہ روسے زمین از فر وجود و لیلان
زیب و زینت پذیر و مادرش چہا سچ و رشتون الاقاہر سطورست سحر و ابہ کہ بہت خفا
فرزند خود در زیر زمین ترتیب نمودہ بود یا بقارے کہ در ہیرون شہر بود رفتہ وضع
حمل فرمود و بطریقیکہ کہ بران و قوفی یافت و ابراہیم علم و ران موضع پرورش یافتہ
ہر گاہیکہ مادرش دیرتر بد آنجا رسید انکشتان خود را می کشید از یکی شیر از دیگری عسل ہیرون می آمد و موجب
تغذیہ و شایستگی نفس نفس این ابراہیم بنیاد و از ابراہیم مریست کہ گفت روی بچہ انکشتان ابراہیم نظر کرد و ہم
کہ از آب واز دیگر شیر رسیدہ عسل و از چار می خرو از پنجی سہم ہیرون می آید و گوشت جیریل می آید و
پیر بخوش شیر و عسل با ابراہیم میداد و از نیاست کہ کوکان انکشت می کنند و بہرست کہ چون ابراہیم در بود
آہ ہم بتان نگوشار شد نہ ہم یون خرو و پختاد و در کای آسمان بکشاند و کوہا سر بر آورد و فرشتگان
نہادی کردند و بہمان و کاہستان منسایدہ بر آوردند کہ آن مولود مسعود و از رسم مایہ
بوجود آمدہ خرو و از ان حال غمناک گردیدہ تفتیش آن کوک را سجدہ گفت آورده اند کہ ابراہیم
علم بز و حید ان مے بالید کہ کوکان و در ماسے و ماسے چندان بزرگ میشد کہ اطفال
و دیگر بسالی و تجربہ ایت محمد بن اسحق پانزدہ ماہ دوران غار بماند و بروایت و بہ بن سنیہ
سپردہ ماہ و بروایت کلبی بہفت ماہ و بہشتر برانند کہ کیساں بنسین دوران غار ماند

و بر واسطه بعد از انقضای پانزده سال تحلیل لکس متعالی شمس و چنگامه از زاویه خفت
 بیرون خرامیده و تقسیم حسینی مذکور است که چون ابراهیم بزرگ شد و در شش با نیت
 که پسر تو که آمد و زخم مرگ او بدو رخ گفته بودم و بجا آمد و پسر است و رعایت خبر تو که
 و نیکو که پس آورد را بخار آورد و ابراهیم را با او نمود و از بحال پسر خویش خوش گشته
 و مادر او را گفت این را از غار بخانه آورد که بخانه است و بر هم آورد و بر رفت و مادر ابراهیم
 را از غار بیرون آورد و وقت نماز شام بود و در پایان نماز که با سه اسبان و شتران
 و روم با سه گوسفندان جمع بود و ابراهیم از مادر پرسید که اینها چه چیز است مادر ویرا
 از هر جنبه خبر داد و نام گرفت ابراهیم گفت هر آنچه اینها را پدر و دگاری باشد که آفریده
 است و نماز روز سه میسر پس مادر را گفت که هیچ حوائی را از خانه خارج نیست
 که آفریده کار و باشد و بدو تربیت او پرورشش مادر پروردگارین کیست مادر شش
 گفت من پروردگار تو ام گفت پروردگار تو کیست گفت پدر تو گفت خداست او
 کیست گفت من و ابراهیم گفت خداست او کیست مادر شش را که پروردگار من مثل این
 معنای که که خطر کلی دارد و ابراهیم با مادر بجانب شش روان شد و چشمش بر زید
 افتاد و بر سجیل استندام گفت هزار بے و چون زید غروب شود از او اعراض فرموده
 و زمانه گریست و گفت هزار بے و قهر زید غروب گشت و شب و گردست چون خود کشید
 الفی علم جهان افزونی بر مادر ابراهیم گفت هزار بے و از ابر و بعد از آنکه زوال آفتاب
 را نیز مشاهده نمود و زبان الهام بیان گذرانید که انی وجهت وجهی للذی فی فطر السموات
 و الارض خنیفا و انا من المشرکین آورده اند که بعد از بیرون آمدن ابراهیم
 توانا آنحضرت را بجا نه برده با نور نمود و تا زمانیکه خلیف الرحمن بطین تیان زبان نکشیده
 بود و از نسبت با بنجاب شفقت میکرد و چون ابراهیم به بدایت و ارشاد
 فرق عبارات و گذشته خواص و عوام را بدین حق دعوت فرمود و از عبادت اقسام نهی کرد

چند بار میان آفر و ابراهیم علیہ السلام مناقشہ و مجاولہ واقع شد چنانچہ قرآن مجید
 بذکر آن ناطق است و بعد از شیوع این قضیہ کیفیت واقع بشمع نامبارک نمود و سیرہ
 باحضار ابرہیم فرزند و اخیل الرحمن بیارگاہ نمود و شافقتہ مانند دیگران سر بسجین تنہا
 در تفسیر منبر مذکور است کہ چون ابرہیم بشہ در آمد اورانزد و نمود بروند و او صومی گریہ
 منظر بود ابرہیم اورا بدید کہ بر تخت نشسته و غلامان ماہ منظر و کثیر کان پری پیکر کرد
 تخت اوصاف زوہ از او پرسید کہ این چو کس است کہ مراد پدین او آورده گفت خدا
 ہمہ است پرسید کہ ملازمان بر حوالے تخت کیا ند گفت آفریدگان او نید ابرہیم
 بتشم فرمود گفت آے مادر چگونه است کہ خدا تیر از خود دیگران را خوبتر آفریدہ است
 بالیتہ کہ او از ایشان خوبتر بودے القسہ نمود و پرسید کہ چرا اسجین نکردے
 ابرہیم فرمود کہ من غیر پروردگار خود اسجین نمیکنم نمود و گفت پروردگار تو کیست
 ابرہیم فرمود پروردگار من آنکس است کہ مے میراند و زندہ میکند و اندوختہ و التفسیر
 مستور است کہ رویتے آنت کہ در آن زبان قحطے روے نمودہ بود کہ بی شایہ
 مبالغہ آوے آدمے را بخوردے و برادران برادر متاع حیات ثمارت کردے سپہ برین
 از صبح تا شام بقرص آفتاب قناعت میکرد آنرا نیز بردے ابرہے پرشید تا از طمع
 اگر سنگان مہیبون مانند و از افق منور ہر شہب گردہ برے آورد و پیرہ غمام مختلفہ
 سیاحت تا از چشم بنیوان چشم زخم بناید القسہ نمود بطریق احتکاک غلہ چند
 کہ ذخیرہ داشت ہر دم میفرخت و ہر کہ بطرف غلامی از او پرسیدے کہ من کہم
 اورا بابتے گفت انت ربی و در آناے آن سجدہ بکے بانٹے آورد تا غلہ برو فرستد
 حضرت ابرہیم را نیز مقداری غلام احتیاج افتاد و بہان سبب تزد و نمود آدم نمود
 از او پرسید کہ من کہم گفت بندہ از بندگان خداے غر و جبل گفت مرا سجدہ کن گفت
 من خدا برا سجدہ میکنم و روے عبادت جز براے پروردگار خود بر زمین نمے نهم

نمود گفت پروردگار تو کیست ابراهیم جواب داد که خداست من زنده کننده و زنده
 نمودن گفت که من این صفت موصوفم آنگاه دو زندا ستم را حاضر ساخته یک را بکشت
 و دیگر را از میان برداشت گفت اینک میرا بیدارم و زنده گردانیدم ابراهیم ازین سخن
 اعتراف نمود و دست در بران روشن زده گفت خدای من آفتاب را از مشرق
 بیرون آر و اگر تو می توانی از مغرب طالع گردان فبیت الزمی که منم و و از معارضه پیر
 ابراهیم از ان معرکه بسلاحت بازگشت و از سر اتهام و اجتناب و خلاق را بکشت حنیف
 خواندن گرفت و چون خواست که عجز و انکسار اجتنابم بر فرق انام ظاهر شود و در روز عید یک
 الهامی باین بعیدگاه سے رفتند بهمانه ستم چنانکه آیه وافی بدایه نظر لظفده فی النجوم
 فقال فی سقیم ولات برانیخی میکند در شش توقف فرمود و همراه قوم بعیدگاه رفت بعد
 غایت کفار و بتخانه را بکشتاد و اکثر بتان را در هم شکست و بتبر را بر گردن بت بزرگتر
 نهاد و ضرر و مزاج را بازگشته بنادوت معموده به بتخانه در آئین از مشاهاش آن صورت فریاد
 و فغان بر آورد و زنده نمود و زنده را از کیفیت حادثه مطلع گردانیدند و جمعیکه در وقت توبه بعیدگاه
 از ابراهیم مرستند بودند که میفرمود تا شد لا کیدن احنا بکم ان تو لو اعد برین ستم بخدا
 سوگند که من کیسے کفر و کفر سے بسازم یا بتان شما بعد از آنکه پشت بر و و میدان را بهر حق
 محروم و در میانید و الکافیر مقهور با حضار ابراهیم زبان داد چون ابراهیم
 حاضر شد گفت تو کرده این فعل را با معبودان ما آنحضرت فرمود که بزرگترین ایشان بن کار کرده
 و این کلام برو چست از خلیل واقع شده نه بر سبیل حد و گفت بر سید از بتان خود
 اگر تو انید خود پس هیچ تنبها سے خود گردند و یا یکدیگر گفتند شما خود ظالم بوده آید
 بسبب این سوال از ابراهیم و مشرکان و رعایت حیات سربا در پیش افکنده گفتند
 تو سیدانی که ایشان سخن نمیگویند و ابراهیم م بار و دیگران را یقینا مخاطب ساخته بر زبان
 سخن بیان آورده که القبول من و و ان الله لا ینفعکم ولا ینفیکم انکم ولست القبول

من و دان انشا خدا تعالی و آتش نفس غرور و دروازه ملاحظه احتمال و استماع آن مقال
 القصاب و اشتغال یافت بعد از تقدیم مشورت ناظر به وقتن ابراهیم عم قرار داد و حبس
 فرمود تا هفت سال و حکم کرد تا محو طر و سیع مرتب گردانیدند و همه بسیار را بنجام جمع آورده
 آتش در آن زد و شعل آتش بجز تپه بلند شد که مرغان بهوا از محاذوی آن آتش نجات
 گزشت و چنان شرفه میکرد که اواز از یکدو و شام می شنیدند و آن حایط و آتش
 در نواح کوفه بود و القصه چون آتش افر و خسته شد و شهر منادی کرد و تا اهل شهر بصبح
 بنظر آمد بیرون آمدند و ابراهیم را از زندان بیرون آوردند و بند بر پایی نهادند و گفتند
 در گردن افکند و بزنجیر دست گردان بستمین تا بوسه بیاوردند و ابراهیم را در آن
 تابوت نهادند و بر و غن لفظ بلند و در و چون خود استند که در آتش اندازند و میخواستند
 مستحضر فرمودند و تعلیم شیطان مخفی ساخته ابراهیم عم را عریان کرده و دست و پا بستند
 و منجنیق نهادند و آتش انداختند و چون ابراهیم علیه السلام از منجنیق جدا شد افعالی از
 ملائکه مقربین برآمد و آسمانها و زمین ابراهیم عم را بگریستند و گفتند بار خدا یا یک
 سو خدا در روی زمین است و بر آتش خوانند و سوخت اما در این چه حکمت است ما را
 دستور فرماتا و در انصرت کنیم خطاب آمد که نزد و می برید اگر از شما یار می خواهد یار
 و پیوسته و اگر توکل بر من کنی یار من او را بگذارید و فرشته موکل با دست بیاید و گفت ای ابراهیم
 اگر فرمای من رنج عظیم عادیان را بپوشان گمارم تا همه را زیر و زبر کنند و فرشته موکل
 آب آمد و عرض کرد ای ابراهیم عم اگر اشارت فرماید من طوفان بر ایشان ببارم
 که همه را غرق گردانم فرشته موکل زمین حاضر شد و گفت ای ابراهیم عم اگر خواهی جمله را بپوش
 فرمود بر من بچشمین اصناف ملائکه می آمدند که از یار می جوید ابراهیم عم میفرمود و غلو بین
 زمین صیبه فیعل بالیشاد بگذارید میان من و میان جدیب من بر چه خواهد بفرماید
 قال قد سبق منی التسلیم فجز بعد التسلیم الاختیار آورده اند که چون ابراهیم عم با تشر

نزد یک رسید جبریل عم حاضر شد و گفت بل لک من حاجه با ابراهیم ترا هیچ حاجت نیست
 ای ابراهیم این فرمود اما الیک فلا حاجه قرأ با تو هیچ حاجت نیست جبریل عم گفت با لک هر حاجت
 واری مسألت نمائی ابراهیم عم فرمود حسبی من سوالی علمه بحالی و قیل لما قال جبریل
 بل لک من حاجه قال ابراهیم لیس من النفس دعوی ولا من غرود شکوی ولا من النار
 بلوی ولا اطلب سوسه الموعی لعینه کفایت میکند از سوال من علم اول تعالی بحال من و گفته
 اند که هرگاه کسی جبریل گفت از ابراهیم که آیا هست ترا حاجتی ابراهیم فرمود که نیست
 از نفس دعوی و نه از غرود شکوی و نه از نار بلوی و عینوا هم من سوالی مولی لا اجم
 خداست تعالی باتش فرمود که چون خلیل من از طبیعت خود بیرون آمد تو نیز از طبیعت خود بیرون
 آئی چنانچه میفرماید قلنا یا نار که نبی بر او و سلاما علی ابراهیم گویند که غیر از بند که برست
 و پائے ابراهیم عم بود آتش چیزے دیگر را نسخت آبن عباس رض میفرماید که اگر در شهاب
 میفرمود سلاما علی ابراهیم هر آینه ابراهیم عم از سر مالاک میشد و آری اب اخبار آورده
 اند که چون ابراهیم عم را در آتش انداختند جبریل بیاید و بر خورش بران آتش زو جمل
 ارش و رحل ارش همه ارخوان و ریاحین شکفت و چهار چشمه آب روان شد و آن
 درختها که بنیرم آنرا آورده بودند هر یک بحال خود بازگشت و سبز شد و شاخ و میوه تر از
 از درخت خرما و از شجر انگور و غیران و عمرغان بر سر و زخمان نشستند و نوازان
 گرفتند فرشته بیاید و او را از آفتاب سایه نمود و دیگرے او را یاد میکرد و جبریل عم
 تنه از بهشت آورد و او را بر انجا نشانند و پیراهن ریشمی از بهشت در ابراهیم عم
 پوشانید گویند خداست تعالی در میان آتش بر اے ابراهیم عم قبه از نور آفرید و فرشته
 را فرمود تا بیاید و ابراهیم عم را منس باشد آن فرشته حاضر شد بصورت ابراهیم علیه السلام
 و عرق از پیشانی نورانی که بجناب پاک میکرد آورده اند که چون خطاب آمد که یا نار که نبی
 بر تو و سلاما علی ابراهیم بخت شبانه روز از بهت آفتاب آتش را در همه عالم هیچ

پیش نهاد و چهل شبانه روز نیز گفته اند گویند که جناب ارباب العالمین از کمال عاطفت با کمال
 مودت و مروت و مفاخره از این جنبت آورده و در زیر قدم شریف خلیل خورشید بسط و گسترش
 و تمجید منقول است که اسرافیل را مقرر شد که هر صبح و سه ساعت و هفتاد و نه دقیقه از شب
 جهت تناول ابراهیم می آورد و در تاریخ انجمن منقول است که در بعض روایت دارد
 گفته که عرو و دختر داشت رخصه نام چون ابراهیم را در آتش انداختند
 رخصه پیش عرو آمد و اجازت طلب کرد که برای معاینه حال ابراهیم می رود و بعد که
 حاش و در آتش چه شد عرو گفت ایقرة السیون آتش ابراهیم را سوخته خاکستر
 ساخته و دخترش سالقه نمود آخر الامر عرو اجازت داد هرگاه کسی رخصه آمد و بجانب
 ابراهیم می نظر نمود و دید که در حسن حال است و جمله آتش بر او گذار گردیده گفت ای
 ابراهیم آیا آتش ترا سوخت ابراهیم می فرمود که شخصی که در دل معرفت الهی دارد
 و بر بانش بسم الله الرحمن الرحیم جاری باشد او را آتش نمی سوزد و رخصه عرض کرد
 ای ابراهیم می از تو اجازت میخواهم که نزدت بیایم ابراهیم می فرمود اول بگو لا اله الا الله
 الا الله ابراهیم خلیل الله بعد از آن نزد می بیایی و خوف و ترس کنی چون رخصه لا اله الا الله
 ابراهیم خلیل الله گفت و در آتش درآمد آتش بر او هم سد و شد و دختر اسلام آورد
 پس از آن پیش بر رفته و حال آنکه قبل از رسیدن رخصه حال اسلام آوردنش بسبب
 عرو رسیده بود چون رخصه حاضر شد عرو نصیحت بسیار نمود که از دین ابراهیم برگرد
 رخصه ازین امر با منوره اقبال ساخت عرو چون مایوس شد رخصه را بعبادت
 مبتلا نموده و در بدش سهارا بنی فرود گفت خداوند کریم بجهنم اهل این حکم فرمود که رخصه را
 از میان آن طاعی باغی بردار جبرئیل بموجب فرمان رب جلیل رخصه را برداشت و فلیک
 ابراهیم از ملک فرود هجرت فرمود جبرئیل هم رخصه را بخدمت ابراهیم می آورد و آنحضرت
 رخصه را با پس خویش مدین نام تزویج کرد و پست اولاد از بلش بوجود آمد جناب و اهل

العطا یا ہمہ را از عطا سے منصب بہت اکرام فرمود و آری باب انبار آوردہ اند کہ چون
 ابراہیم عم را در آتش انداختند و بجا ہناسے خود باز گشتند و فرمود و در وقت شب
 پیالے بنیان بخواب دید کہ ابراہیم عم زندہ است و ہر روز با قوم میگفت کہ چنان بخواب دیدہ
 ایشان میگفتند کہ این انفعاش احلام است اگر ابراہیم کوہ سنگین می بود کہ افتہ میشد
 و فرمودہ این سخن بدل قرار نگرفت آخر روز سے بر بالاسے سنارہ برآمد کہ ہم بیندہ حال
 ابراہیم عم را و بجا بہ آتش گاہ کرد ابراہیم عم را دید خوش بسلامت در میان گل و
 ریحان نشستہ و چشمہ آب در نظر او پیدا شدہ و شخصی دیگر بصورت او با ابراہیم عم
 متحیر شد و آواز بر آورد و گفت آئی ابراہیم عم این چہ حالت است و این مرغزار سے و ریاض
 از کجا آمد ابراہیم عم جواب داد کہ خدا تعالی بر اسے امن ایجا کرد و فرمود کہ این شخص
 کیست کہ تا تو نشستہ است ابراہیم عم گفت فرشتہ کہ موکل بر سایہ است و سے را خدا
 بر اسے من فرستادہ است تا مرا امن باشد و فرمود کہ خدا سے تو بزرگ است کہ قدر
 و عزت او باین مرتبہ باشد کہ من مشاہدہ میکنم اسے ابراہیم توانی کہ از میان آتش
 بیرون آئی گفت آری سے برخاست و در آتش روان شد و بیرون آمد و در بعضی روایا
 و از روگشتہ کہ چون عمرو گفت اسے ابراہیم بیرون آئی گفت نیایم کہ جابیم نیک خوش است
 و نہ یانم بغایت شایستہ و مژوی است کہ چون ابراہیم عم از آتش بیرون آمد و فرمود
 دست از تعرض ابراہیم عم باز داشت و استنجاب بنلق را با سلام دعوت سفیر نمود و مردم
 باو سے ایمان می آوردند و نقل است کہ عمرو گفت اسے ابراہیم من سفیراہم کہ با خدا می
 تو تقریب جویم و جہا ہزار و ہزار و ہزار چہل ہزار گاہ و صد ہزار گاہ سفند و شتر و بانی کہم
 ابراہیم عم فرمود کہ از تو قبول نخواہد کرد تا وقتی کہ از شرک چیزے در سینه تو بود
 گفت اسے ابراہیم نمی توانم کہ ترک ملت خود کنم مگر فرمان خواہم کرد و آنچه گفت فرمان
 نمود و تفسیر حسینی در آخر سورہ ابراہیم عم در تحت آید و قد ذکر واکبر ہم و عند اللہ مکر ہم و

آن مکرهم لشروں منه الجبال مذکورست که در معالمت التمثیل از مرتضی علی رضی نقل کرده
 که این آیه در قصه مخرو و جبارست چون سلاستی ابراهیم از انس مشاهده کرد و گفت خدا
 بزرگی دارد ابراهیم که او را از چنین آتش رها نمیدین خواهی که با سمان روم و او را به بنیم
 اشزان و ارکان ملکوت گفتند که آسمان بخت بلندست و مرتضی و رفیق برو با سمان
 میسر نمی شود مخرو و لشعید و فرمود تا صحرای ساختن بخت بلند بدست سال و چون
 در آن وقت آسمان را همچنان دید که از زمین می دید روز دیگر آن بنا بیضا و آلفه چون
 آن صرح از پای و در او قناد و خلائق بسیار کشته شده مخرو چشم گرفته و گفت بر آسمان
 روم و با خدا می ابراهیم که شماره را بینگنند غلبه که نم پس چهار کس را بر و ریش
 کرده تا فوت تمام گرفتند و صندوق چهار گوشه ساخت دو در یک بالا و دیگر یک زیر و در
 راست کرد و هر چهار طرف او چهار نیره که زیر و بالا توانستی شد تعبیه نمود پس گران
 را چند روز گرسنه بداشت و چهار مرد از سر نیزه با تعبیه کرده اطراف صندوق را
 بالا کس گران بسته و ایشان از غایت جوع میل بالا نموده جانب صحرای پرواز کردند
 و صندوق را که مخرو و با یک تن و دیگر در آنجا نشسته بود بهوایر و ند و بعد از یک شانزده
 در بالا را کشته ده نگاه کرده آسمان را بهمان دید که بر زمین می دید رفیق خود را
 گفت تا در زیر را یکستاد گفت بنگر که چه می بینی آنکس نگاه کرد و جواب داد که بغیر آن
 چیزی نمی بینم بعد از یک شبان روز دیگر که در بالا یکستاد همچنان بود که روز اول مشاهده
 نموده و رفیق رست در زیر یکستاد فرمود که بغیر از تاریکی چیزی نمی بینم و مخرو و بنیم نیز
 را با مرد از سر نگویند که در گران میل بریر کردند و در وقت فرو آمدن آواز مهیب
 اجنه گران ظاهر شد که کوهها از فرج آن نزویک بود که از اماکن خود زایل کردند و در
 حیوة الحیوان مستورست که کس جانور نیست که از همه مرغان عظیم اجنه و سرح
 الطیران است بمرتبه که بیک روز از مشرق بمغرب می رود و آریاب سیر ناقل اند که چون

اینہا زوہ غنیشد و در میان پیشگان ہر ترے بود پاسے لنگ از ہر عضوے یک
 و پشت و یکے نہاشت از خدایتعالیٰ درخواست کرد کہ یارب مرا ہذا کت نمر و ملعون
 بفرست تا آن لعین را ہلاک کنم آن لعین بگشت کہ شک خود آمد و تفکر میکرد کہ پشت
 لنگ بپزد رنگ بر زانوے و بگشت و تہی بازین خود گفت ازین قسم جانوران بودند کہ
 شکر را ہلاک کردند و ما از ایشان یکے را بتو استگم گشت آن پشتہ فی الحال از راہ پستی
 در سروے درآمد و مغز اورا سے خورد و او بخود می چید و علاج او نمی دید شمر سے او خصمیکہ از ہر خرقہ
 پشتہ کارش کفایت ساختہ اگر کسی چیز سے بر سروے زد سے آن پشتہ سے متاویس
 و او را مود کے روے و او سے تہ از چہل و زباہم الہی باز ابرہیم پیش نمر و مود و
 رسید و گفت بگو لا الہ الا اللہ ابرہیم رسول اللہ گفت کہ گواہی دہ کہ خدا تعالیٰ
 یکست و تو رسولی پس ہر چیز کہ در خانہ بود از فرشتہ ہا و سیلاب ہا و غیرہ ہمہ بزبان فصیح
 گفتند لا الہ الا اللہ ابرہیم رسول اللہ گفت ہمہ اینہا را البتہ نمر و دریا گفتند بگشت
 اکنون کہ گواہی دہ دیوار ہا و ستون ہا و در ہا نہر بگیا کی خدا کو ہے و او نڈ گفت تا اینہا را
 نیز کند نمر و سوختند گفت این زبان کہ گواہی دہ گفت جاہم کہ برتن لشت و سے نیز چنین
 گفت باز بر شرفت و او را نیز بنیادخت گفت این زبان کہ گواہی دہ بر پیر میل آمد گفت
 یا ابرہیم کافران بوقت مرگ از خدایتہر سند و ایمان سے آرتد اما و سے کافر ترمی شود
 فی الحال پشتہ از راہ پستی و سے بیرون آمد و نمر و مود و جان و او و روایت ست
 کہ اورا خاد سے بود چو بے بر سروے سے رفتہ اورا قوار و آرام سے شد تا آن کہ
 چہل شبانہ روز گذشت و سے عاجز شد نہر بر سروے زد و سرش دو نیم
 گشت و در ساعے تہ و آن پیشہ چون سے شہرہ بود برآمد و پیر و بخت و در لباہ
 آوردہ کہ حق تعالیٰ نمر و را متلا کرد و بنید بہ پشتہ کہ در پستی و سے رفت و در ام الدماغ
 جا سے گرفت و بزرگ شد و چار صد سال در آنجا بماند و در بخت پیوستہ سطرہ بر سروے

سے زود نفا فی الحال آرامی نیت چنانچہ شیخ عطار فرمودہ شیخ شمس الدین بر سر دشمن گوشت
 در سراجا صدر السن گزشت چون در حاکم کش ضحیفہ را مدح بہت خصم قوی کہ
 بعدہ انچہ مروان از قوم غزوہ و دود و دہ و دہایان آورد و با ابرہیم ہم رو
 بجانب شام نہادند و در راہ اگر شمر و م شمر را بوسے ایمان آوردند و انہما علم در
 روضۃ الاحباب مستورست کہ چون ابرہیم ہم از آتش بیرون آمد اول کسیکہ
 ما و ایمان آورد و سارہ بنت ہارن بود و گفت اے ابرہیم ہم ایمان آورد و ہم ما را خلیجیکہ
 آتش ابر تو سرد و سلامت گردانید تا در ابرہیم ہم گفت ہمراہ زکشتہ شدن خویش
 سارہ گفت چلو ترسیم و حال کہ ایمان آوردہ ایم نجد اے ابرہیم ہم چاہتے اکثر با و ایمان
 آوردند از ان جملہ لوط بن ہارن بود و و سہ برادر زادہ ابرہیم ہمست و ابرہیم ہمست چنان
 خویش باز آمد و سارہ را بفتح خویش در آوردہ ہم و کتاب مذکورہ قومست کہ
 کہ اختلافست در میان مورخان کہ ہارن پدر سارہ بود بعضی برانند کہ ملک حیران بودہ
 و ابرہیم ہم و میرا وقتے خواستہ کہ ہجرت از وطن خود بجانب حیران کرد و بعضی کہ نیکو خیر برادر
 و سہ بود و اسم برادر ابرہیم ہم و ہم و سہ موافق واقع شدہ و انہما علم و درناج القمص
 مذکورست کہ گر وہی گویند کہ غزوہ ابرہیم ہم را از ممالک خود بیرون کرد و در آن زمان جبریل
 باید و گفت سارہ را بہرے کن و سارا و دختر عم ابرہیم ہم بود گویند کہ پدر ابرہیم ہم را و
 برادر بودند یکے را ناخور با ہم و دیگرے را بازرو ہا زرا و و فرزند آمد یکے پسرو یکے دختر
 پسر لوط نام کرد و دختر اسارا این لوط آن پیغمبرست کہ قصہ و سہ را قرآن مجید
 حق تعالی یاد کردہ است و لا اقل قال لقومہ آتوہا راضی اللہ عنہا یکے ترین
 زنان دنیا بود و خدا تعالیٰ اورا بہ صورت حورالعین آفریدہ بود و دران زمان در صفا
 و طہارت مثلش و انبیرش نبود و در روضۃ الاحباب مستورست کہ حسن یوسف علیہ السلام
 و و اک سارہ بود و در وایت ثقات نقل کردہ اند کہ چون ابرہیم ہم از حرقت آتش

نجات یافته و در بعلعم و دیگر شتافته نمر و خلیل الرحمن را در خلوت طلبیده شته گفت بواسطه
 این ملت محدث که پیدا کرده خلل بهما تملکی راه می یابید که از مملکت من بگریزید زیرا که
 اینچنین پروردگار که تو داری دست از محافظت تو باز نخواهند داشت و ابراهیم علیه السلام
 اینمغنی را قبول فرموده بایرادرزاده خود لوط بن هارسان و سارابت نوبین ناخور که دختر
 عمنش بود بقبول اصم و هر دو در کابل ایمان انقطاع داشتند بجانب شام در حرکت آمدند
 و تفسیر حسینی از بحر البحر فی کتاب السطور نقل کرده که ابراهیم عم از بابل بکوهستان
 فارس آمد و هفت سال در اطراف خیال سپری نمود تا پدرش بمرد و بتقیانه عمنش آرد
 تعلق گرفت و از خیال آمد و نوبت بنان آغاز نمود و در این نوبت بنان را بشکست و
 آتش نمر و دس بر و سر و شمشیر ساره و لوط عم عمنش شام فرمود و در آتش ساره و لوط
 حیران ساره را که بحسب حسن و جمال از سایر نسوان امتیاز داشت و زیاده و اشراف بر
 و هفت سال بود در حبس خویش آورده و چون بنواحی مصر نزول کرد و حاکم دیدار که بقبول نمر
 سنان بن علوان و بقیه فرقه صادق بن صافق نام داشت و بنان موع بود و بنر
 که دس غریب بایند و آورده و عورتی جنبه همراه دار و کس فرستاده ابراهیم عم را طلبید
 پرسیده عورتیکه همراه دار می گشت ابراهیم عم از خون آنکه اگر تیر و جدیت اعتراف
 نماید انعام قاصد جان او شود یا بطلاق تکلیف دهد جواب داد که خواهر من است یعنی
 در دین و آن یعنی کسی که مصحوب خلیل الرحمن ارسال داشت تا سار را نزد او بفرستد
 و چون ساره بحضور او رفت دست بطرف او دراز کرد و شش خشک شد لاجرم تفرغ
 نمود و بگفت دست من بدعاست تو صحت باید و سلامت از تو بازوارم و بنابر سال
 ساره و شش نیک شد تا سه نوبت انقضیه نگه داشت بار سوم آن مرد و در حاجان
 خود را گفت شما پیش من شیطانی آورده آید نه انسانی و بدو ایستاد و چشمش کور شد
 و مرد و شش خشک گردید و زلزله در ایوان او افتاده و ساره عم گفت تو جادوست

با بری اینچہ حالت است کہ برین پیریا آسارہ ہم گفت من عیال انیم ویم کہ پیخیر خدا
 صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم است و دوست دوست خداست چنانچہ دوستان خود را عزیز
 و محترم گردانیدہ است و بکثرت حرمت او را از تو نگاہ سیدار و و شرا بر من است نہ ہر ملک
 گفت و عافیاتا بصحت شوم و تو ہم کہم سارہ دعا کرد ملک بینا شد و سوشن ہم ہم شد
 آنکاہ سارہ را اذن و اذنا از مجلس و کے بیرون رفت آورده اند کہ چون سارہ مجلس
 انملک رفت ابراہیم علیہ السلام و رنماز مشغول شد کہ حق تعالی رفع حجاب میان
 ابراہیم و مجلس انجبار فرمود تا ابراہیم بعین الیقین مشاہدہ کند کہ حق تعالی اچکونہ
 حرم اورا از شر آنجا رید کرد و از نگاہ دشت و گوئید کہ آنجا رکنیز کے دشت با جمال کہ را در
 او بود و اورا بغایت دوست میداشت و آن کنیزک از قبط بود و نزد بعض از حبسم بود
 و نامش با حرم بود و بعضی آجر بالمذابارہ بخشید و گفت با اجرک علی و عایک کے
 و اورا رخصت معاودت داد گوئید با جراز حجاز فرزدان یکے از پیخیران بودہ است و بریت
 انملک افتادہ بود و در روضۃ الصفا از معارف قیثیہ بر او کردہ کہ چون ابراہیم ہم
 با توابع بحرزم سفر از حیران بیرون آمدہ بصوب ارون روانہ شد در آوان حرکت
 و انتقال عبورشان بشہر افتادہ کہ دارالملک یکے از حیران ساروق نام بود
 و آن حیار را فرا جہالت و شقاوت بران دشت کہ سترض سارہ شود و حضرت
 ملک خطیط ساحت اورا از غرض انجبار متکبر محفوظا دشت و او در عرض آن جرات
 کنیز کے قبطیہ با حرم نام بارہ بخشید و ابراہیم از آنجا سفر کردہ بمحرف و چون رہے
 حیران آ رہش بتوطن آنجا موافقت نمود و بلا و شام توجہ نمود و عبورکش بر بہمان
 شہر افتاد و دران ولایمین کار ساز ساروق را ہر منصب سلطنت عزل کردہ ایت
 انولایت بقبضہ اقتدار ابراہیم آمد و بکثرت مال و ثمال و ثروت وجاہہ اختصاص
 و استیاریافت و از جملہ آن اموال نصفی بجز او خود لو طاعم ارژانے دشت و نصف دیگر بہت

اهل و عیال در قبضه اختیار خود آورد و از آنجا بموجب وصی سماوی لوط متوجه
 دیار موکلفات گشت و آنجا رسیدیم و در آن ویام موضعی را که اکنون بقسمت خلیل است
 اختیار نمود و در آنجا متوطن گشت و بعضی گنبد که خلیل الرحمن از آن مکان القلمین شتافته
 در میان بے آب جای بر کند و بر سر آن چاه ساکن شد چون طعامیکه همراه داشت
 تمام گشت جو آبی بر گرفت و بطلب گندم متوجه خانه یک از دوستان شد و بعد از آن
 از دوستان گندم بهت لطفی خاطر سار و باجره آن جو آبی را بر از ریگ ساخته باز آنرا
 خرمن و مال بجواب رفت و سار و باجره آن حواله سپرد گندم و دیدند مقدار بیست
 آتش کرده نان بخشید و چون ابراهیم عم بیدار شد پرسید این طعام از کجا بدست
 سار جواب داد که ازین گندم که از خانه خلیل خود آورده ابراهیم فرمود که از
 خرمن غنایت خدا که خلیل من است این رزق بدست افتاده بناگاه علی بن ابی طالب را
 خلیل الله لقب شد و ابراهیم عم او از هم شکر و سپاس تقدیم رسانیده و بعضی از آن
 گندم را بر زراعت مصرف داشت و بآنک زمانه که خلیل الرحمن خلق بسیار
 جمع آورده آن موضع را با بر ابراهیم ابا دام نهادند و مکتب و استعداد ابراهیم عم
 صفت ترا دیدند و رفقه دست ضیافت در میان آورده بالا خره از مردمانیکه در آنجا مجتمع
 گشته بودند پرنجیر و آرمیان ایشان بیرون رفت و در آن حدود در موضعی که آنرا قبطه
 می خوانند و یاد فرزند جبرون که اکنون بقدرت خلیل اشمار دارد سکونت گیرد
 و تا آخر عمر عزیز آنجا گذر نماید نقل است که چون سار و از خلیل الرحمن فرزندی بوجود
 نیامد سار و باجره را که زن صاحب جمال بود با بر ابراهیم عم بخشید و گفت شاید خدا تعالی
 ترا پس از او غنایت کند پس ابراهیم عم در باجره تصرف نمود و اسمعیل عم از او
 بوجود آمده سار و از غنای اندوه بسیار شد و از باجره شک آید چنانکه محل نداشت
 که باجره اسمعیل را ببیند و حتی آمد با بر ابراهیم عم هر چه سار و در شان اسمعیل و باجره

بدان عمل باید کرد و تشریح ایضیه بیان کرده خواهند شد و القصه برابر سیمه شکسین خاطر
سار و بجا آورده با او فرموده که ترا خدا متعالی فرزندی عنایت خواهد کرد که اکثر انبیاء
از نسل او خواهند شد و در تورات مسطور است که ابراهیم را از ابراهیم اسمعیل بوجود آمد
و آن جناب در الوقت هشتاد و شش ساله عمر داشت و چون ارساره اسحق تولد گشت
صد ساله عمر آنجناب بود و ابراهیم نود و سه ساله بود که خود را ختنه کرد و اسحق هفت
بود که ختنه کرده شد و شانزده صد و بیست سال زندگانی یافت و تربت شریفه سار و
در شهر بیت انزا حیران گویند و آن دیده جباران است و زرین کنعان است و ابراهیم
صد و هشتاد و پنج سال عمر یافت در معارف قیمتی دو صد سال تعیین نموده و در اخبار الزمان
مسعودی صد و نود و پنج سال گفته و علمای تاریخ قول مسعودی را ترجیح نموده اند و علمای
حدیث اکثر دو صد سال اتفاق فرموده اند و الله اعلم و در منشور از ابهر میره رضی الله
عنه مرویت که قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اولاد المؤمنین فی جبل فی الجنة
نکفاهم ابراهیم و ساره حبه یردهم الے آیا هم یوم القیامه و منقول است که ابراهیم بعد از
فوت سار و خذره از اهل کنعان مسماة بقنطوره بت یقطن کنعانیه را بجباله
نکاح در آورد و چنانچه در مینون الانجیل مسطور است که حضرت ابراهیم را
از آن مخذره شش پسر در وجود آمد اما هیچ یک از آن پسران بشرف بنوه نرسیدند
از ایشان بدین نام داشت و اسمی پنج نفر دیگر بنابر آن مرقوم نشد که صفت هیچ بنده
آمار بستان منقول است که ابراهیم چهار پسر داشت که اسمی و هارن و هارن و هارن
آنجناب و و از زوجه پسر داشت و در حدیث آمده که التمرک یعنی قنطره اگر اذ قال الایام النبویه
فی تدبیر و تاریخ انجیل مذکور است که بعد از قنطره خلیل الرحمن با زنی از عوب که نام
حجور بنت ایهیب بود نکاح فرمود و ازین زن پنج پسر بوجود آمد که یسان و سروج و امیم
و لوط و یاسن و اکثر اهل خبر آورده اند که ابراهیم و ساره

خورشید صومعه بنا کرده بود و عبادت خدایت تاسا امیکرد و از خانق موت و حیات مسالت
 نموده بود که تاسن طالب مرگ نشوم بدن صراز لیا سمن حیات عربان نگر دان و این دعا
 بعد اجاب است اقتران یافته چون رحلت آنجا ب نزدیک رسید ملک الموت مصور بصورت
 پیر و ضعیف ب مجلس شریف خلیل الرحمن تشریف آورد و ابراهیم ع بنا بر پشت سینه خود
 طحام پیش او نهاده دست ابو حنی در وقت برداشتن لقمه در لزمه اندود و آنرا با تمام
 تمام گاسته سیوه گوش و گاسته لیلان بینی و گاسته بجانب دهن می برد و ابراهیم ع
 اندویدر سید که اسے غریب چشمه حالت دست که ملا حظه میگفت این عجز و ضعف که هستی بجست
 کبر سمن دست ابراهیم ع باز سوال فرمود که چنیم اله باشی ملک الموت بدو سال عمر خود را از
 عمر ابراهیم ع زیاد ده گفت خلیل الرحمن فرمود که تو دو سال از من بزرگتر است اما بعد از
 گذشتن این مدت تا توانی من بانبند رجوع خواهی رسید ابو حنی گفت سید ابراهیم ع آنست
 را حق جوار بقا کشد گفت الهی مرا بقا کے خود مشرف گردان و جهان بحظه عزرائیل علیه السلام
 با ملک خلیل یقبض روح ابراهیم ع پروا خسته عالم فانی از برگشت و خود با جود بهائیس
 عاری ساخت و بعضی تواریخ منسطور است که چون ملک الموت یقبض روح ابراهیم ع
 یا مور کشید و او آمد آنحضرت گفت عزرائیل برگزیده که دوستی یقبض روح دوست
 خود و امر فرماید عزرائیل ع با سمان شتافت و آنچه ابراهیم ع گفته بود و معروض در گاه بی نیاز
 و شسته نداک الهی رسید که با خلیل من بگو که تو برگزیده و دوستی و دیده که وصال دوست خود را
 انچه که و باقی شمار و عزرائیل پیغام خداوند خود را بخلیل رسانیده ابراهیم ع گفت که میفرمایم
 زمین ساخت بر کار که یا مور شده اقدام نماے ملک الموت روح منظر او را یقبض نموده
 و آنحضرت در مرتع جبرون از تواریخ شام که کنون بقدر خلیل شته و او در جنب
 ساره مدفن شد مشغول است که جبرئیل ع حاضر شد و از بهشت کفن و مهنوط بیاورد
 و عزرائیل یقبض روح ابراهیم ع در زمین بدین پرداخت در رفته الاحباب مذکور است

که از پیغمبران ابراهیم و داود و عیسی و سلیمان علیهم الصلوٰۃ والسلام بمناجات و قنات
 یافته اند و اکثر صالحان از دنیا پیچیدن روز پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرموده و الفیاء
 را خیر المؤمنین و حدیث دیگر وارد است که موت الفیاء احده سیف و غضب و طریق جستم
 بین الحمد شین اگر که گویند موت فحیاء رحمت است صالحان و نیکان را و نشانه عذاب و
 غضب است اشرا و بدیان را و الله اعلم و صلوٰۃ الله علیه و آله و سلم و علی بن ابی طالب و علی بن ابی طالب
 و الحسن بن علی بن ابی طالب و حسین بن ابی طالب و علی بن ابی طالب و حسن بن علی بن ابی طالب
 و حسین بن علی بن ابی طالب و علی بن ابی طالب و حسن بن علی بن ابی طالب و حسین بن علی بن ابی طالب
 است چنانکه ابامحمد و در توحید نقل کرده و اسمعیل نبی و پیغمبر خداوند تعالی است
 که فرستاده شد بجانب احوال خود از جبرئیل و بطرف عالمی که در زمین حجاز بودند پس
 ایمان آورد و در بعضی و کفر و زندقه بعضی و اسمعیل هم اجماع است مثل سایر اعلام اجماع
 و حدیثی میگوید که معنی اسمعیل صلوات الله علیه و آله و سلم و صاحب قاموس و کتاب لغات القرآن
 معنی بمطلع زوایر النجوم میگوید که اسمعیل اول کسی است که نام نهاده شد باین اسم
 از نبی آدم و ازین تمیز فرق کردیم از ظالمین زیرا که در لایکه اسمعیل بوده است و
 او انبیا را لایکه است و در عالم انبیا است که چون ابراهیم خلیل در وقت طلب
 فرزندان حاجات کرده بر زبان آورد که اسمع یا ایله و لدا ارشادش با اسمعیل موسوم گشت
 و انیل بر زبان و لطف جبرئیل ایراد نمائید و گویند که اسمعیل همان ابو العریب بود و لقب
 شریفش اعراقی شری است صاحب روضه الصفا گوید که زبان من در میان معنی عراق
 و شری بنابر عدم اطلاع بران لال است و در تحفه المصطفی فی مناقب خلفای البرکات
 منقول است که طرازی در او صلا از این عالم که و اسم سلمه رضی الله عنهما مرفوعا نقل میکنند
 که معری بن عدنان بن اوین زید بن شری بن اعراقی شری اسم سلمه رضی الله عنهما گفت
 که زید نام من است و شری مرا از نبت است و اعراقی شری اسمعیل است و است

و بعضی از علما گفته اند که اعواق الثریه مراد از ابراهیم علیه السلام است زیرا که علما روایت کرده اند که هرگاه یک ابراهیم را آتش فسوخست مردمان گفتند که نسبت ابراهیم علیه السلام مگر اعواق الثریه و الله اعلم و با اعتقاد بعضی از مورخان ول کسیکه عبری تکلم کرد و اسمعیل علیه السلام بود اما اکثر اهل تحقیق گفته اند اول سن تکلم بالعربیة یعرب بن قحطان بن هود علیه السلام و توفیق بین الروایتین بدین طریق ممکن است که گویند اول کسیکه از اهل بین عبری تکلم کرد و غیر بن قحطان بود و اول شخصیکه از متوطنان مکه معظمه بدان لغت سخن گفت اسمعیل بود و مگر از امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه مروی است که رسول خدا صلی الله علیه و علی اله و سلم فرمود اول من فشق لسانه بالعربیة المبنیة اسمعیل هو ابن اربع عشرة سنة اسناد حسن حکما فی الفتح و این روایت موید قول اول است و در قرآن مجید خدا تعالی اسمعیل را بدو از ذریه اسم موسوم فرمود غلام و علیم و حلیم و سلم و مستلم و آمرکان بامر بابله بالصلو و صابر استجد فی انشاء الله من الصابرين و مرضی و کان عند ربہ مرضیا و صادق و رسول و نبی و مذکور و اذ کرم فی الکتاب اسمعیل الی اخر الایة و اسمعیل بزرگ از اسحق بود و ولادت با سعادت آنجناب در حدود شام بود و بصغر سن بدیلائے هجرت بتلاکشت در اراضی که سقلمیه بمرتبه بلوغ رسیده و در شیر انداختن مهارت تمام حاصل کرد و در میان قبایله جریم نشو و باقیه بود و گویند که چون ابراهیم خلیل الله را از ساره فرزند متولد شد و ساره فهم کرد که خاطر خلیفان مائل بانست بختش بدلی سنت بود و فرزند کے کرامت کند با جبر ابوی بخشید و با جبر بنوایت جلیله بود و خود را و ابراهیم یکایک یمن در باجر تصرف کرد و این مسطورہ حامله گشت و بعد از انقضای مدت حمل اسمعیل تولد نمود خلیل الرحمن را نسبت بدان ولد او شد محبت مفرط پیدا شد زیرا که نور محرمی از پیشانی دهی یافت ساره را عرق رشک و غیرت و حرکت داده آغاز اضطراب فرموده سوگند یاد کرد که سه عضو از اعضاے باجر قطع کند و باجر در گوشه احقفا منمرل گزیده اخر الا میرنا بشیفاعت ابراهیم هم بران قرار یافت که هر دو زن که گوشه را

سوراخ کردہ ان اعضا سے نہانے اور انقطع کر داند و باجر از کنج انزو ابرو و آسن
 سارہ بران طریقہ سو کند خود رست غود و سنت سوراخ کردن گوش و ختان در میان
 زمان پیدا گشت و با وجود انحال نابیرہ غیرت سارہ صفت الطفا پذیرفت ابرہیم عم
 را گفت کہ این کودک را بعد از شش ہجاسے باید برد کہ از آب آبادانے و در بابت چون
 خلیل الرحمن بموجب فرمان ملک منان با سہ قضای خاطر سارہ مامور بود ابرہیم عم
 اسمعیل عم و باجر را بکہ بردہ از محمد بن اسحاق مروست کہ خدایتعالی جبرئیل عم را بفرستاد
 با براق تا ابرہیم ششست و باجر و اسمعیل را پس خود بر نشانید و ہر وقت ہر کجا رفتے
 خرم و پر آب و گیاه سے و ہر قصہ فرو آوردن سیکر و جبرئیل عم میگفت کہ اینچہ فرمان نیست
 تا وقتیکہ بزین کہ معظمہ رسیدند و را بنجائے ختنک و بے آب و گیاه بود جبرئیل علیہ السلام
 گفت اسے ابرہیم فرو داکے کہ فرمان اینچہ است ابرہیم عم فرو آورد و اسمعیل را آنجا نشانید
 و آب و طعام کہ ہمراہ داشت نرد ایشان بنہاد و قصد مراجعت فرمود باجر گفت اسے
 ابرہیم سیروی مارا یکہ میگذازی و مے سبازی ابرہیم عم گفت بخدا اسے سپارم
 حبی اللہ و نعم الوکیل پس ابرہیم عم باز گشت و ہر وقت ہر ساعت باز پس مے نگریست
 و زار زار سیکر نیست کہ ہو اگر مے بود ایشان را پناہی نبود و شہا بود و نہ و نہ و غمگسار سے
 نہشتند و میگفتند رہا انی اسکنت من ذرعتی بلو و عین ذی نزع چون ابرہیم عم از نظر
 ایشان غایب شد باجر گریان کردید و بہر طرف دوان شد و چپ و رست میدوید و
 میگفت نیست کودک در برگزفتہ عمر غراسی و نہ آبی و نہ باری و نہ غمگساری آوردہ اند کہ
 ابرہیم عم ہر وقت مراجعت انہائی از خراوشکی پیر از آب پیش باجر و اسمعیل نہاد و ایشان
 را بخند سیردہ پس باجر از ان خرم او آب میخورد مے آشامید و با اسمعیل عم شہیدارین
 خرم او آب تمام کردید و تشنگی بر ایشان غلبہ کرد تا بحدیکہ اسمعیل عم از گرسنگی و تشنگی
 در خاک میخاطبید باجر حکم اضطراب برخاستد بکہ وہ صفافرت و از کوه صفا بعد از مہر و مہر

و دید و از کوه مرده بیدار شد و دید و آواز میداد که بل من بعثت نبیاً نقیضاً لکما تا باشد
 که کسی بفریاد او رسد و آبی پیدا کرد و در وقت نبوت با بنی اسرائیل میفرمود که هر که میسران تمجیل
 می آید و کجاست میگرداند و در وقت اخیر در امشرون بهلاکت یافت و برین وقت چون
 بمردود برآمد حضرت مفتوح الا بواب جبرئیل علیه السلام را بفرستاد تا از زیر پاے تمجیل چشمه آب
 بکشد و با جبرائیل تشکی فریاد میکرد و بر طرف می دوید تا گاه آوازی شنید با جبر
 بر طرف نگاه میکرد و کسی را ندید و متعجب گردید و آواز دیگر شنید یا با جبر با جبر گفت
 من انت اسمع صوتک و لا ادری شخصک گفت بیا که خدا میخواهد ترا آبی بدهد و آواز
 که هم آب و هم طعام است با جبر بدید و آن چشمه را بدید که بر سر چشمه پس با جبر
 از آنکه آب با نذر گردان چشمه نمود از حواشی ساخت تا آب آن چشمه در اینجا جمع شود و
 اصل چاه زعفران منقطع بود که با جبر در آن آب فرسود کرد و در آن اثنا آوازی شنید که
 از ذهاب آب ترس که فیاض و آب این چشمه را حجت پس فروان گردانیده و از چشمه
 غائب نخواهد شد و باری سبحان و تعالی و در صالح ترش برین نبوت مشرت گردانیده
 توفیق گرفت خواهر کردارین دیار بایر خود خلیل الرحمن رضاء الله تعالی خانه بنا و باید
 که خلافت اقطار عالم بزیارت آستان آمده ازین آب بیاشاید با جبر البشیرین و بگفت
 و خوش گشته و از جناب رسالت آب صلی الله علیه و آله وسلم نقل کرده اند که فرمود
 که رحمت کند خدا میخواهد بر او را سمعیل که اگر میگفت شربت زمزم را هر کینه چشمه آب بر سر
 زمین روان می بود پس با جبر و سمعیل از آن آب می آشامید و هم تشنگی را دفع
 میکرد و هم گرسنگی را و این از خواص آب زمزم است گویند بفرستادند آب
 زمزم شیر و ریتان با جبر بدید آمد و سمعیل را شیر داد و و شکر حضرت رزاق
 علی الاطلاق بجا آورد و بهما سخا بیا رسید و چند گاه برین حال بود تا قوم جرهم که قوس
 بودند از بنی اعمام ابراهیم علیه السلام و ولایت بین و بر وایت محمد بن مشهبا از محمد بن

سے آئندہ ویشام میرے فتنہ برائے وضع رسیدند ناحیت خوش و خرم دیدند و با گیاه و آب
 خوشگوار از باجریم گفتند شما اینجا تنہا آئید اگر حضرت و بندہ ہنزدیک شما وطن گیرم
 و شما را سوسن و ہرم با شیم و شمارا از گوسفندہ این خود نصیب و ہنم شما نیز بار و جبار
 بایان بار از آب خوردن منع نکند آجری گفت نیک باشند بایکدی ایقان یا تو آمدند
 و زن و بچہ چارہ بایان خود را اینجا آورند و وطن گرفتند و شہر بیکہ معظم بنا ساختند و اسما
 علیہ السلام در میان ایشان نشو و نما بجای یافت چون بجا آمد و عرس سیر باقیہ ہنم و صلت
 گرفت فرزندان پیدا شدند و آب ہنم ہنم گاہ گاہ با جازت سارہ ہر براق سارہ از شام
 بتقدیر ایشان سے آمد چنانکہ چاشت پیش سارہ سیکرد و ہکے سے آمد و بوقت قبلوہ باز بشارت
 میر سید تازانیکہ از پیشگاہ جناب احدیت عزائمہ امور گردید کہ بنا سے خانہ کعبہ کند کہیں
 با شہارہ جبریل از ولایت شام بکشتافہ پیردراست معیل بر بنا سے بیت اللہ در موضع علی سمیع
 کرد و اول امر باجریم معیل را در اینجا گذارند بود قیام نمود و بار از تمام آن مقام و جبریل
 ابرہیم و معیل ہم گفتند بر بنا قبل بنا انک انت اسمع العلیم جبریل ہم نازل شد بشارت
 قبول رسانیدہ پیر و سپہر حبیبیکہ جبریل ایشان را تنبیہ نمود شہر ایطنا ساکسج بجا آورد
 و از باب تاریخ آورده اند کہ چون ابرہیم و در بارہ باجریم و معیل دعا فرمود کہ ربانی سکنت
 من ذریعتی الالبہ حتی تغالے بہ بکت و دعا سے ابرہیم جبریل و میکائیل را و تان واد کہ طائف
 و رہلہ را از موضع شان ہر دو شہ قریب بکے معظم آوردند تا اولاد و ذریعت او در وسعت
 عیسی و رفاہیت روزگار گذارند چہ اطمین و فواکہ درین و موضع فراوان سے باشند و قصبہ
 قربان کردن ابرہیم فرزندان چند خود را بخدمت زمرہ از روات بعد از نشاندہ بای خانہ
 کعبہ زاد اللہ شرفا بود و بعقیدہ فرقہ یثین از قبیہ خانہ کعبہ و نمود و ہنم در میان علما می کرام
 اختلاف است کہ فیج اسمعیل بود یا اسمع حق علیہا السلام چون از ملاحظہ و اعلیٰ فریقین حمان
 براسین جمع کہ ابرہیم اسمعیل را فیج گفتہ است تو فیج وار و چنانکہ در روضۃ الصفا مستور

کہ امام ابجدی جعفر صادق رضی اللہ عنہ بر این مذہب بود و در روضۃ الاحباب مرقوم است کہ فاضلی
 بیضاوی در تفسیر خویش و امام نووی در کتاب تہذیب الاسماء و اللغات و غیرہا آورده اند
 کہ اکثر بر اندک فریج اسمعیل علیہ السلام بود و جسے بر اندک اسحق نام بود و اگر قول ثمالی صحیح
 باشد تاویل ابن الذہبی این باشد کہ اطلاق آب بر عم آندہ است چنانکہ در قول بارے
 سبحانہ و تعالیٰ در اخبار نبی یعقوب واقع است اذ قال البیہد بن عبد بن عبدی قال لعبد
 الکمال و آلہ آباک ایہ اسم و اسمعیل و اسحق اسمعیل را آب خود خواند و حال آنکہ و اسم
 ایشان است همچنان فریج بر این قول اسحق است و آنحضرت صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم
 را ابن او گفتند کہ عم او است و جسے بر اندک فریج اسمعیل نام بود و دلیل ایشان بر این است کہ
 حق تعالیٰ در قرآن مجید چون قسۃ فریج بیان فرمودہ بعد از ان میفرماید و بشیرناہ اسحق
 نبیا من الصالحین و آنکہ ہمہ صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم فرمودہ ان ابن الذہبی ہر اواز یک
 فریج اسمعیل است و از دیگرے عبد اللہ و در درج النبۃ از مواہب لہ شیعہ چکا سیتہ
 نقل کردہ کہ عمر بن عبد العزیز پر سید مروی را از علما سے یہود کہ اسلام آورده بود کہ اگر
 یکے او و پس از ہم اسم کردہ بشیر بنی و سے کہیں گفت ان یہودی و اللہ ما امیرین
 یہود میداشتند کہ اسم اسمعیل است و لیکن ایشان حسد میکنند شمارا اسمعش عرب
 کہ پدر شما افضل باشد کہ ذکر کردہ است از اخوانی ثمالی و انکار میکنند انرا و میگویند کہ و سے
 اسحق سنت و شیخ جلال الدین سیوطی قدوہ از باب حدیث در رسائل خود سے آرد
 کہ قول بانکہ فریج اسحق است از تحریقات اہل کتاب نہت القصد چون ابیر اسمعش و در غایت
 کہ او را بنیج اسم حکم کردند با اسمعیل و فرمودہ اسے فرزند کار و در میان بر و ابان
 این شعب بیانا ہمزم خواہم آورد و در اثنا سے ابابلیس لعنہ نزد ابیر اسمعش
 علیہا السلام رفتہ و آغاز فریب و لبس نمودہ خواہست کہ بوسہ آن رویا سے
 صادق را شیطانی فرماید و ابیر اسمعش را از اطاعت حکم الہی و اسمعیل را

از فراموشی حضرت نبوت پناهی بگذرانند آید و پادشاه از نشر او امین مانده شیطان
 از جانب ایشان بایست گشته بصورت پیری پیش او رفت و گفت هیچ سیدانی که ابراهیم
 سپهر را بجا برده است گفت ای پسر من که منم بخانه آرد و بپس گفت غدا که و ده میخاید که او را
 قربان کند و اگر گفت که ابراهیم از آن رحیم ترست که نسبت بفرزند خود قتل روا دارد و بپس
 گفت او گمان کرده است که این صورت موافق امر با منیست و اگر گفت که حکم نزد منی را قبول
 و ابراهیم را جرم آن در بر رخا سر و خایب بازگشت و چون ابراهیم بشعب و رآمد سمعیل
 را گفت ای پسر که من تحقیق در خواب دیده ام که تو را هیچ سبکیم پس نظر کن که چه خبر منی
 سمعیل جواب داد که ای پسر بجا آرامی را که بان مامور شده است بجهت انشاء الله تعالی
 آنگاه سمعیل ابراهیم را سلام را گفت که دست و پایی مرا ببرد تا اگر وقت قربان کردن
 اضطراب ناختم جابه جایی تو بخوان نشود و مرا در رو و خوابان تا چشم مبارکت بر چه
 من بفتد و بواسطه حرکت عرق شفقت ابوت و فراموشی از منی جناب جلال پروردگاری
 اجمال بوقوع ناخند و پیر این خون آلوده را بجا برسان که از استنشام آن تسلی
 حاصل نماید و ابراهیم دست در جیب شین اضطراب رزده دست و پا که سمعیل را
 بسته کار و بر خلق مبارکش را اندام هر چند پیشتر سعی کرد که برید و این تصور است که نبوت
 نگار یافته ابراهیم متعجب شده درین اثنا آواز می شنید که ای ابراهیم پسر من که
 راست گردانی می خواب خود را و فدای بزرگ جنت سمعیل فرستادم چنانکه میفرماید
 و قد ناهه نذیج عظیم و ابراهیم باز نگریست که بش بنظرش و رآمد و بر و آیت این عباس
 آن کیش بود که بایل قربان کرد و بویزد و تاسی او را زنده گردانید و در این مدت پسر غدار
 بهشت میخیزد القصه چون چشم خلیل الرحمن بران کیش افتاد و متوجه گرفتش شد و کیش
 از عقبش بشتافت و نیز دیک بر جمره از جمرات هفت تنگ بریزد و بران آن انداخت و
 جمرت کبری آنرا گرفت و در منا قربان فرمود و در بعضی از تفاسیر مذکور است که چون

جبریلؑ فرماے ویرا از آسمان مے آور و بخون آنکہ سبا و اکبر اسمیم ؑ تعجیل کند و فرزند
خود را بکشد جبریلؑ این مے تنبیه نمود فرمود اللہ اکبر اللہ اکبر اسمیم ؑ نظر فرمود و دید کہ جبریلؑ
مے آید و فرماے آور و فرمود لا اله الا اللہ و اللہ اکبر پس اسمعیل ؑ واقف شدہ ہر زمان را نہ
اللہ اکبر و اللہ اعظم در خلال این احوال جبریلؑ مے دست و پاے اسمعیل ؑ را باز کشادہ
گفت ہر چہ میخواہی از حضرت آہی مسالت نماے کہ وقت اجابت و عاست اسمعیل ؑ
دست نیار بدرگاہ مہمین کار ساز بر آور و ہر زبان الہام بیان را نہ کہ یارب جمیع
بنو گان خود را کہ مومنین ہر چہ القل کردہ اند پیامبر و چراہچہ اسم ایشان را بزال غفران
شستہ گردان و این سنت در اوقات و بیچ از ایشان یاد کار نماز چہر خلیل الرحمن
ہجائب فرزند خویش التفات فرمود و بکشادن و دست پاے او کہ جبریلؑ کشادہ
و کیفیت دعاے او واقف شد گفت اے پیسر تو مودیدی بتائید رہا نے موقوفے
بتوفیق سجائے در خلال این احوال نداے شنید کہ یا اسمیم یا صدق القابلین
و یا اسمعیل یا اصبر الصابرین شمار اور انچہ استخوان و ازمایش کردیم و فسانہ و دیو
بر پنج شمار را بشمار ختم جبر کر وید و رجاست شمار اور جنات عدن بلند گردانیم و در دوزخ عالم
السان صدق شمار اگر امت فرمودیم انا کنز کتب بخترے احسنین اے اسمیم تو خلیل ہستی از
کاینات و اے اسمعیل تو صفی منی از کمونات لاجرم پدر پر زگواری و پیسر عالم قرار خود
شمارے پروردگار بجایے آور و در حق تھائے و در شان اسمعیل ؑ مہینہ یاد و از انہی کتاب
اسمعیل ؑ کہ کان صادق البعد و کان رسولاً نبیا اسمعیل ؑ را صادق خواند زیرا کہ
گوئید کہ چون اسمعیل ؑ وعدہ سکیر و المبتہ بان قیام مے نمود چنانکہ مرسیت کہ توبہ
وعدہ کرد با مومنی در موضع مہین با شد تا آن مروتہ و دے آمد بلکہ روز و در آن موضع
توقف نمود تا او نیز دوی آمد و متقول سنت کہ چون اسمیم ؑ کار ویر گوی اسمعیل ؑ
نہاد و بکشید را و شاہ عالم جبریلؑ را فرمود کہ آن کار و را بر گردان جبریلؑ متعلق بنزد

و از زوده سدره استی برین آمد و کار و را بر کرد و انید از چیر پیل ۴ سوال کرد که هرگز
 رنجی رسیده است و مانده شده در کار می گفت سکه وقت رنجم رسیده کی تا وقت
 که ابراهیم را در آتش انداختند و دیگر با وقت که یوسف را با بجانداختند و یوسف
 با آن وقت که کار و بر گاو اسمعیل علیه السلام نهادند و من زیر عرش بودم ندا آمد که
 او را عیدی یک پر زدم از زیر عرش با آسمان آسمان رسیدم و هفت آسمان را
 پر زدم و دیگر گزاشتم و برین آدم و کار و را بر کرد و انیدم و حجه بر اند که چون کار و
 بر گاو اسمعیل نهادند نیز بدجبت حرمت نور محمد صلی الله علیه و آله وسلم که در پیشانی
 او بود و برکت لطفه محمدی علیه الصلوٰه و السلام که در پشت او بود و در شتن سلامت ماند
 و انید اعلام محمد بن اسحق روایت میکند که حق تعالی اسمعیل علیه السلام را مال بسیار و وسعت
 بشمار خدایت کرده بود و پر زگو سفندان بچرا می پر و و بشام نزد جبر باز می آمد و در کتاب
 چهار الزمان میگوید که اول قومیکاییل بمصاحبت اسمعیل نموده بیستمینم زخرم آمد و زانیه
 بود و از عالیق و پیر از ان بنی جرحم از زمین آمده و در کواقامت نمودند منتول است که
 اسمعیل علیه لطیف ظریف لیخ زیا که سیاه مو که سفید رو بود و در روضه الصفا
 مستور است که اسمعیل علیه السلام بنات مشابه بود و ابراهیم و در و رشور منتول است
 که از ان ابراهیم ختن اسحق بیغمه ایام و ختن اسمعیل عند یوسف و نقل است که اسمعیل ۴
 در وقت وفات ابراهیم ۴ نو ساله بود و پیر و پیر هشتاد و نه ساله بود و در روایت
 در ایام پدر بزرگوار بارش را با لے خضر موت و بیعت گشت و بقول طبری بعد از
 فوت ابراهیم ۴ بهر ایت بعضی از ساکنان حدود بین مانور گشت و مدت پنجاه سال
 یا چهل و هفت سال اصحاب ضلال را بقبول ملت ابراهیم و سلوک طریق مستقیم
 دعوت فرمود که از کمران بوی نگر و یزد لاجرم حرم حرم باز گشت و آنجا
 وفات یافت و صنعت آنجناب بهر انداختن و نیز مرشدین بود چنانچه سلمه

حکایت ابراهیم علیه السلام ختم فرمود و اسحق را بعد از او است و در وقت یوسف و در وقت یوسف و در وقت یوسف و در وقت یوسف

و با اینهمه سیاحت و سفر تمام شب زنده میباشند و روزانه روزی ده بار سجده میبندند
و حضرت محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم حرفت ایشان جدا بود و حق تعالی
در آخر عمر رزق ایشان را زیاده بسیار نیزه ایشان گردانیده بود و هر ویست که درت
عمر عزیز اسمعیل علیه السلام صد و سی سال و بعضی صد و سی و هفت سال و زیاده
ازین هم گفته اند و در بیشتر عن الکلبی قال ولد لابراهيم اسمعیل وهو اکبر ولداً له باجر
و هی قبطنیه و اسحق و اسمعیه و عدنان و عدین و علقین و یقشان و زمران و شق
و شیوخ و انهم قنطورا من العرب العاریه قنا یقشان قطنی بنوه عکبه و اقام عدین
بارض بدین فسمیت به و منعی سایرهم فی البلاد و قالوا یا ابا نانا انزلت اسمعیل
و اسحق ملک و امرت ان نیل ارض عذبه و الوحشته قال بذک امرت فکلمهم
اسما من اسماء الله تعالی فکانوا یستقون به و یستنصرون و اسمعیل علیه السلام
با و خبر مصاص بن عمر و الحیر و ای که سیده نام داشت نکاح کرد و آنجا را ازان
سیده اولاد کثیر شدند و چون بمرد اسمعیل سلامی نزد یحیی از نام و دختر حارث بن مصاص را
بجنازه نکاح خویش کشید و اسمعیل علیه السلام زنده بود که باجروعی اجل البیک اجابت
گفت و باجر را در حجره نهاده بودند و چون وفات حضرت اسمعیل نزدیک رسید
برادر خود اسحق را طلب فرموده وصیت نمود تا دخترش را بعیص که پس از اسحق
است تزویج نماید و دیگر وصایا بجا آورد و از بیعالم فائز بسیاری جاودانی نقل
فرموده و یهودی باجور همان حجره مدفون گشت و آن حجره نزدیک میزاب است
و از آمدن اوزان زیر زمین است و قبر باجر و اسمعیل علیهما الصلوة و السلام
همدران حجره بوده است و نزدیک بعضی میان رکن و مقام آنحضرت صلی الله علیه و آله
و سلم را دفن کرده اند و قبر باجر نیز در آنجا بود و بعد از او دفن شد بدرا زده نفر سید
از انجمن ثابت و قد از مشهور باشد و استماعی بقیه ایشان در کتب مسیحیه مستطوع است

و تیان و فاطمہ اسمعیل و مولد پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و دیگر و ششصد سال پیش
 و بعضے کثیر نیز گفته اند و اعلم عند اللہ فی ذلک ابر بن اسمعیل علیہ السلام بذال معجم و نزد
 بعضے قیصر بفتح ذال و ضم و از اسمعیلی روایت است کہ معنی آن صاحب اہل ست نیز کہ
 قیصر صاحب اہل اسمعیل علیہا الصلوٰۃ و السلام بود و منقول است کہ نور محمدی
 از اسمعیل علیہا السلام بقید از منتقل گشت و حق قضاے اور حسن و جمال ابرہیم علیہ السلام
 کرامت فرمود و بود و چون اسمعیل آن نور در پیشانی او مشاہدہ کرد و بعد از بلوغ او کتابت
 حمد نامہ مقرر نوشتند و در تابوت سکنینہ مضبوط ساختہ تسلیم او کرد و در جوار ہر لقب
 آورده کہ تابوت سکنینہ از دور شین تا زمان اسمعیل ۴ ہر این منوال مے بود کہ ہر کہ حامل
 نور محمدی مے شد حاقظ تابوت مے بود و چون قیصر کہ فرزند از چند اسمعیل مے بود و بلوغ
 رسید حضرت ذبیح اللہ از و حمد نامہ مقرر بہ تر و در تابوت مضبوط فرمودہ تسلیم و کردہ
 بعد از وفات اسمعیل ۱۱ اولاد بحق علیہا السلام باو مے خصوصت کرد و گفتند کہ نور محمدی
 صلوٰۃ اللہ علیہا شہاست و بایان از ان محرمیم بارے پایدہ کہ تابوت با او و قیصر از ان
 امتناع نمود و در واقعہ باو مے گفت کہ تابوت را بکنعان برود بہ یعقوب علیہ السلام تسلیم نماے
 قیصر از حکیم و اشارہ غیبی آن کار بقدریم رسانیدہ تابوت نزد یعقوب مے برد و آن تابوت
 نزد فرزندان و مے بود تا روزگار موسی علیہ السلام و موسی بہ یوشع سپرد و بعد از یوشع
 بشناست اعمال بنی اسرائیل با مر رب العزت و تعالی جبرائیل نشان مسلط گشتند و قتل نماے
 نمودند و تابوت سکینہ را از بنی اسرائیل گرفتہ بقبضہ تصرف خود و گشتند و تابوت سکینہ
 تا زمان دراز از بنی اسرائیل جدا مانزد و اینہا درین غم و الم زار میگرفتند تا آنکہ حق تعالی
 طاوت را از اولاد بن یامین بن یعقوب جالوت گماشت و جالوت از دست داود
 بقتل رسیدہ تابوت سکینہ باز بہ بنی اسرائیل آمدہ و رسیل الہدی مرقوم است
 کہ قیصر ارباب و شاہ بود و از جوار مے منقول است کہ اولاد اسمعیل در زمین متفرق شدند

۱۲۰
پس داخل گردیدند در قبایل عرب پس نزد اهل منب برآمدند آنجا منب ثابت نیست
مگر کسانیکه از اولاد قیزار بوده اند و برکت و اخلاصیجان در ذریعته اسمعیل و در اولاد
قیزار و در سحر الانساب از امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه مروی است که نام او قیزار بن وهام
مادرش سلمی بنت حارث بن مصاص بود و چون یکصد و هشتاد و نه سال و هشتاد و نه روز و هشتاد
روزه شده بود که حمل را به زاد و عمر او و صد و هشتاد و نه سال بود که فوت شد آنرا که معظّم بود
و قبر او در شام است در سبیل الهدی از جوانی مذکور است که نام مادرش سلمی بنت حارث بن
مصاص الحیرمی بود و عام مدانی روایت میکند که قیزار را حضرت عترة حلت قدره هفت
حاصلت عطا کرده بود که در زمان و کسی را نبودی که آنکه آهوا را یکبار یا میگرفت و دم آنکه
چون تیر می انداخت هرگز خطا نمیزد سوّم آنکه از دور میزد چهارم آنکه قوت عظیم داشت
پنجم آنکه تیرا بهیت بود ششم آنکه شجاع بود هفتم آنکه در شبان روزی تیر و هشتاد و نه
و اندر همیشه در تاریخ انجمن منقول است که چون قیزار را اولاد نمود و متاع آن بسیار است
از غنایم شمر که با زمان صاحبات ککاح کند اولاد بوجود خواهد یافت قیزار بن سلمی اولاد و در مدت
یکسال یا یکصد زن از اولاد اسحق و نکاح نمود از اینها کسی حاله نشد روزی قیزار لشکر رفته
بود هنگام بازگشت و خوش کو به ناکر دزد که اے قیزار اگر تو قصه کنی که نوری که در پیشانی تو
رویت است از امبکانی سپید و سارمی این امر ترا از شرکارا بهتر است از خدا اے ابراهیم
تیرس نورا بوقایم که در نیت تست قریب است که ظهور نماید قیزار باستماع این سخنان
ترسان و از ازان در اهل خویش آمده بخدا اے ابراهیم قسم خورده که هیچ خور و نه نخورد و هیچ
نوشیدنی ننوشد و با زنان خود نزدیکی نکند تا اینکه آنچه از زبان و خوش شنیده است بخوبی
حقیقت آن دریافت کند قیزار در این امر مغوم بود فرشته از آسمان فرو آمد و بر قیزار
سلام کرد و گفت اے قیزار خدا تعالی ترا مالک زمین ساخته و ترا قوت ماشرع و معیص
عطا فرموده و نور محمد صلی الله علیه و آله و سلم بتو سپرده و آن نور ظاهر شدی هست

قنیزا حاضر شد و سلام کرد و گفت اسے قنیزا من باتو مشورہ کروں میں جو تم کو شش
 خورشید را قریب من بیار تا بالوشورہ کہیم قنیزا گوش خورشید نزدش برو کہ مشورہ منانہ
 ملک الموت قبض روحش از راه گوش فرمود قنیزا بر زمین مرده ہفتا وحل بجایانہ اینحال
 و غضب رفت و گفت ای پدر مرا قتل کردی ملک الموت گفت اسے فرزند بجانبت بخور و ملاقات نامی
 ابامردہ است چون حمل حسب فرمود ملک الموت نظر بجانب پدر خورشید اندخت ملک الموت
 از نظر شش غایب گشت حمل نجیب رہست بگاہ کرد و اثری از ملک الموت نہ یافت آگاہ و ہست
 کہ ان ملک الموت بود خداوند کریم یکے را از فرزندان اسرائیل و از انجا فرستاد کہ تا قنیزا
 را غسل دادہ تجہیز و تکفین نمودہ بر حیل بشیر بر فون ساخت و حمل یتیم جانہ حضرت بارے
 جانشانہ محافظت حمل نمودہ تا انیکہ از طفولیت بدرجہ شباب رسیدہ باسعیدہ نام زنی
 از قوم خورشید نکاح ساخت و از بلتش نہت بود و آمد و نور مجری بہت از حمل و قنیزا
 منتقل گشت چنانچہ در تاریخ خمس مسطور است و اللہ اعلم نہت بفتح نون نام مادرش
 ایامہ بہت زید بن کہلان بن سبا بن یحییٰ بن مخطان بود و زید و یحییٰ و در کجای انساب
 از امیر المومنین علی کریم اللہ وجہہ و سلو است کہ مادرش مہلبیلہ بہت زید بن کہلان بن سبا بود
 و در عمر نو سالگی خداوند کریم اورا پسرخ عطا فرمود و موسوم بہ شیب و زید و سلو است
 سالگی زید مر از بیجا عالم نقل کرد و قبر او ہم در مصر است اما فیض بن فاضل مدینہ و روچہ
 اسم و سہ بہت و چہ آورده کہ اورا از ان سبب نہت گویند کہ مادر او پدرش در
 راہ یمن میرفتند و بہت در راہ متولد شد و مادرش در حال بحر و پدرش اورا بر گرفتہ
 در غار و آورده خود نیز در زحمت افتاد و بعد از چہل روز پدرش نیز بمرد و شخمی و غار
 در راہ میرفت و بہت را از غار بر گرفت و بہر روز و زوار بہت نام کرد و کہنے پرورده شد
 و آن نور محمدی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم از حنین او تا بان بود و سیرت نیکو داشت و
 متابع بدران خود بود و آشکارا غیب تمام داشت و اللہ اعلم شخب بن بہت منقول است

کہ اور ایشیخ بن ازان میگویند کہ بنده اور اولاد اسحق علیہ السلام کشته بودند و شخب سگند
 خورده بود کہ بر سر گور بنده خود بنزرتن از اولاد اسحق ع را یکشتم و هجدهمین کرد و بنزرتن را
 از اولاد اسحق ع بر سر گور بنده خود یکشت بنابران اور ایشیخ گویند کہ معنی شخب خون نیزه
 است و حافظ تو ذرے گفته کہ لشیخ از سبب است معنی ہلاک و نام سے نند باین الفاظ
 لکہ وہ عرب اولاد خود را زیر اک عادت عرب است کہ بالفاظ لکہ وہ اولاد خود را موسوم میکنند
 و تقاول سے نمایند تا این برے دشمنان خویش و در بحر الانساب از امیر المومنین علی بن
 ابی طالب مرویست کہ نام مادرش خزانہ دختر علی بن جبریم بود و چون شخب صد و دو سالہ
 نشدہ بود و خداوند کریم اورا بر سر عطا کرد کہ نامش ہمیسع بود و یکصد و دو سالہ زیست
 و در باین بحر و قبیرش نیز در باین است و اللہ اعلم ہمیسع بن لشیخ جوہری میگوید
 کہ ہمیسع نافذ مروی قوی را گویند و نزد سبیل معنی آن بعرب صراع است و نام مادرش
 حارثہ بنت مرداش بن زراعہ الحجیر است و راستی آنکہ نام مادرش حارثہ دختر
 مراغم بن زاعم بود و در خارج النبوة مسطور است کہ اسمیہ ابابن اسم از بہت علو بہت
 او بود و گویند کہ از اولاد اسمعیل ع یکپس بر اولاد اسحق ع و سایر صنادید افاق بغیر اولاد
 نشدہ بود و او شام و یمن و حجاز را مالک شد و قہر آن او تا مضطاط مضر رسیدہ و بر بعضی
 از فرشتہ نیر سقوی گشت و سہر کہ اورا میدید سجده میکرد از بہت او و عمرش نو و نہ
 سال بود و در شام ایستال کرد و ہمہ نجاق بر اوست او و بن ہمیسع بنیم ہزہ بعدہ و الیہ بن
 الاولی مقتوہ نام مادرش نہ بنت قحطان و حافظ در قصہ کہتہ کہ جملہ از اسماء زنان
 ہر چہ بر نصرت آردہ بایاے شہاہ تختا نہ بہت سوے نام اخت یحیی بن اکثم کہ آن باخان
 مجیمہ و نون است لکہ نام مادر مجیمہ بنت عمران کہ اباباحاے نملہ دنونہ است و گویند کہ آیین او
 در بہت و چہار نوع خطے نوشت و اول کسیکہ از اولاد ابرہیم ع خط نوشت او بود و سبب
 قوم بود و بعز و شرف و عرب شہرت داشت و چون ہفتاد و سالہ شد پسر ہی بر او موسوم باد

و عمرش بدو صد و پنجاه سال رسیده در شام از چینان بر رفت و قبرش نیز همچو نجاست
 او بن اود نام مادرش سلمی بنت حارث بن مالک بود و او را از زمره آن او گویند که او بلند
 او از بزرگواران و دانه میل او از شنیده و دیده و طبعات او گفته که او را او در غیر گویند و چون عمرش
 بر هفتاد سالگی رسیده بود که عدنان در خانه و سه بود و آمد و عمرش صد و نود سال بود که
 در میان قوت شد و قبرش نیز در میان است عدنان بن اویق عین و سکون وال
 و کنیت و سه ابو معد بود و نام مادرش خالیه بنت یعرب بن قحطان بود و عدنان ملک
 حجاز و صاحب جمال باشجا عت بود و چون چهل و پنجاه شد سعد در خانه و سه بود و آمد
 از بلاد و سه منقول است که عدنان اول کسی است که خانه کعبه را چادر پوشانید
 و سه میلی ذکر کرده است که عدنان از عدنان است و گفت اینجهت عدنان مشوب گشت
 بعدنان و درین امر زهری نزاع کرده که عدنان از عدنان نسبت بلکه مشوب است بطرف
 غیر عدنان و الله اعلم و گویند که انس و جان همه صد آن بودند که عدنان را پاک سازند
 و میگفتند که اگر این طفل بزرگ شود و منسل او کسی پیدا شود که سید انس و جان باشد
 و حق تعالی عدنان را از نژاد ایشان نگاه میداشت و از عهد الله بن عباس مرده است
 که من از حضرت رسالت آید صلی الله علیه و آله و سلم شنیده ام که روزی عدنان تنها بجای
 رفته بود و نیز از سواران دشمنان او قصد و سه و عجبش رفتند و در میان و و کرده بود
 رسید عدنان فی الحال با ایشان بقتال پیوست و چهل و چهار سوار را از ایشان کشت
 و پیش افتاد عدنان رخ بگریز آورد و بجانب کوه گرخت سواران ثاقب و کرد و در و الله
 عدنان از تیرش سواران حضرت حمزه جل جلاله و عم نواله پناه خواست بفرمان ب امر
 رسته از کوه پیدا شد و او را برگرفت و بر سر کوه نهاده لجه تاریکی بر سواران نمایان شد
 هم را بنیست افتاد و بگریختند عدنان بسلاست جامه و ترو بعینه صحیح بگوش احد رسید
 که همه از هول آن آوازه پاک شدند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که این حجه بن

زیرا کہ دران زبان نور من در پیشانی عدنان بود و گویند عمر عدنان صد و نو سال بود
 و او در طایف وفات یافت و قبرش نیز همچون جاست و گویند عدنان را فرزند ان کثیر
 بودند اسحاقی آنرا در کتب تاریخ مذکور است و الله اعلم محمد بن عدنان بفتح میسم
 و عین تشدید و ال در روضه الصفا مسطور است کہ گل و تخم تازه را محو گویند و او میر
 تازه روست و طراوت بود کہ چمن و اش از او انگشت ثجب بزدان داشتند و بعضی
 گفته اند محمد یا مهدی بنی اسرائیل محارب بسیار میکرد و همیشه مظفر و منصور با عنایت مجبور
 باز میگشت از بخت مسمی امجد گشت و کتبت او ابو قضا و تدر بعضی ابو نزار است
 و مادرش حدیث کہ کم کسب لایم و سکون با و برایتی لحم است ابن حبت بنجم مفتوحه بعن
 حاد مملک بن حدیس و بعضی گفته اند کہ او از طسم بود و مادر و س گفته قول اول ثابت است
 حدیس بنجم و وال مملک یا محمد امیر و طسم بطار و بن مملکتین مثل فلس قبیلہ ایست
 از قوم عاد و گویند کہ در زمان نجات نصر محدود و از ده ساله بود و از ابو جعفر طبری منقول است
 کہ حمی فرستاد و خداستغاث در زبان نجات نصر بسوے ارمیا بن خلیفہ کہ نبرد بخت نصر
 پیروز و آگاه سازد و او را کہ من تر ابر عرب مسلط کردم و سوار کنی بحر ابر براق تا او را
 صد مد رسد زیرا کہ من تحقیق بیرون مے آرم از صلب محمد نبی کہ هم را و هم کنم با و رسول الله
 پس بخت نصر محدود ابر براق برداشت بجانب شام و محمد بنی اسرائیل ملاقات
 نمود و در آنجا باز بے نامش لغامه بربنت خوش نکاح نمود و در روستای بربنت
 محدود بجانب ارض عراق و مادر و س در کتاب خود اعلام النبوة نقل کرد کہ وقتیکہ
 بخت نصر بر بلاد عرب لشکر کشید اراده قتل محدود کرد و محدود بنی اسرائیل را از انبیاے خداستغاث
 کرد و زمان او بود و او را بتر سایه و آگاه ساخت باین امر کہ نبوة در و لویش خراب بود
 بخت نصر محدود باقی گذاشت و بزرگداشت او نمود و ابو ریح و غیر او رویت میکنند
 از ابن عباس رضی کہ هر گاہیکہ بخت نصر بر بلاد عرب لشکر کشید خداستغاثے دو فرشته را

فرستاد آنها بعد از این دست شدند و هر یک یکدیگر را از تمام شد معذرا باز آوردند و بعد از سوزش
 آنها به رجوع نموده بعد از آنکه خدا تعالی خوف بحیثیتم را از عرب بر طرف نمود و در مکه و حوالی
 آن با احوال خود جبر هم تمامت نمود و در آنوقت کسانی که از والیان مکه با نفی بودند با ایشان
 نیایش و رسم مناسکت فیما بین رواج یافت و بعضی گفته اند که بحث فطریه را از سوی
 کرده برده بود و او در حج قول اول را تصحیح نموده است و طبرانی از ابی امامه باهلی روایت
 میکند که گفت ای پسر امام که من شنیده ام از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم که پیغمبر بود
 هر یک یکدیگر را از اولاد معاذ بن جبل زهر سپید بشکری موسی علیه السلام و راویان و نذر و شکری را
 از ابی عمرو موسی علیه السلام در حق اینها دعا کرد خدا تعالی و می پرسیدی عن نازل فرمود که
 در حق اینها دعا کنی زیرا که از اینها بنی امی تند سر و بشیر پیدا خواهد شد و از اینها است
 مرحوم محمدی بیرون خواهد آمد که راضی باشند از خدا تعالی و راضی خواهد شد خدا تعالی از اینها
 بسط قلیل و داخل خواهد کرد در جنت بقول لا اله الا الله و بنی امیانشان محمد بن عبد الله
 بن عبد المطلب خواهد بود که متواضع و با همیست خواهد بود و حکمت کلام خواهد کرد و حکم را
 اختیار خواهد ساخت و از بزرگواران قریش بیرون خواهد آمد و مادرش آمنة
 خواهد بود و ایشان بهترین بهترین بکار از کجول روایت میکند که گفت
 کجول که ضحاک بن معاذ بن جبل تن از اولاد معاذ بر سر حجه از بنی اسرائیل که کیت قلم
 از تحریر تنور ایشان عاجز است کیت ایشان زیاده از اخصی بود تاخت و
 بنی اسرائیل را قتل نمود و از ایشان بنی فرعون گرفت و اموال آن جماعت
 را بتاراج برد و بنی اسرائیل ظفر یافت بنی اسرائیل از موسی علیه السلام
 عرض کردند و استغاثه پیش آنجناب پروردگار که موسی بنی معاذ بر بایان بتدی با
 کرده اند و ایشان قلیل اند و قتیله جماعت ایشان کثیر خواهد شد بایان را از اینها
 نجات خواهد بود و تو یغیرین بستی دعا کن و در حق ایشان تا بابل ایشان نازل شود

موسیٰ علیہ السلام وضو کر دو نماز مشغول شد زیرا کہ عاقبت موسیٰ علیہ السلام بود و وقتیکہ
 گرامی حاجت از خدا یتعالیٰ میخواست نماز میکرد و بعد از آن موسیٰ علیہ السلام گفت ای
 پروردگار بدرستی کہ بنی معد غارت کردند بنی اسرائیل را و قتل کردند و بنیدی گرفتند و
 غنایافتند بر ایشان و بنی اسرائیل از من استغاثے دعا و بحق ایشان کرده اند خدا یتعالیٰ
 فرمود ای موسیٰ در حق ایشان دعا کن بدرستی کہ ایشان از بندگان من استند و ایشان
 اقرار خواهند کرد و باول امر من کہ تو حید است و تحقیق منہای بنی شت کہ دوست سیدارم و را
 وامت اورا موسیٰ باز عرض کرد کہ ای پروردگار من از محبت تو با او چه خواهد رسید
 خطاب آمد کہ ای موسیٰ بخشیدہ ام گناہان اولین و آخرین اورا موسیٰ علیہ السلام باز
 عرض کرد کہ پروردگار کدام امر از محبت تو بامت اورا خطاب آمد کہ ای موسیٰ
 طلب آمرزش خواهند کرد و از من و من اینہارا خواہم بخشید و طلب حاجت خواهند نمود و
 از من و من قبول خواہم کرد و آنرا موسیٰ عم التماس نمود کہ ای پروردگار من بگردان مرا و جلد
 آنرا خدا یتعالیٰ ارشاد کرد تو پیش آمدی و ایشان بچہ و گوشتی کہ شعلہ محراب بنی اسرائیل
 شہک بود و چون بنیامہ سال شد خبر دادند کہ ہم اورا پسری عطا فرمود موسیٰ و بنی اسرائیل
 صد و شصت سال بود و در شام وفات یافت و ہمو بخاوشن شد در روز قضاہ الاحباب
 مذکور است کہ بعد از ہفت پسر ہونہ چہار از انجملہ مشہور اند قضاہ بن معد و فیض بن معد
 و اباد بن معد و نزار بن معد و ہم در کتاب مذکور سطور است کہ این سہ کس از احدی و غیر صلی اللہ
 علیہ و علی آکہ وسلم معلوم نیست کہ ہر چہ پلست بودہ و اللہ اعلم نزار بن معد کہ سون
 و تخفیف راہ ابو الفرج میگردد کہ ہزار فرسخ خورشید بود و کثرت او ابو ربیعہ ویر و استی
 ابو ایاز اس است و نزار نقیل سہیلی ماخوفا ز نزار است و نزار بنی قلیل است زیرا کہ
 چون نزار پیدا شد و پدر و سہیل بنو زحیری صلی اللہ علیہ و علی آکہ وسلم کہ در میان ہم
 وے بود نظر کرد کہ مال خورشید شد و سہاکین را طعام بسیار داد و گفت اینہا مذکرت

در حق این مولود از نخبه تشبیه کرده شد بنزار و در روضه الصفا مسطور است که هنگام ولادت
 نزار پدرش محدث بزرگ آن هزار شتر و زبان کرد و مردم او را با سرف نسبت کرد و نامت
 نمودند و گفت که در مقابل چنین نخبه که خداوند تعالی و تقدس بمن ارزانی داشت
 این مقدار قلیل اندک است امام ابو الحسن با و دوسه در کتاب خود موسوم باعلام النبوة
 گفته است که پدر بزرگ نزار را خلدان نام بود و نزدیک ملک ایران پیش و متقدم بود
 و نزار را غلام نام بود و وزه ملک فرس گفت چیست نزارا و نزار و تفسیر نزار لغت
 فرس هزول است و هزول را غرا گویند از آن روزی که پیشتر از گشت و تمام مادرش
 معانه بعین مملکه و زن بنت جو ستم بچشم برون جعفر و بر او بی نامش عنقه بفتح عین ممله
 و تشدید نون بنت خوشن و بنبر و نامش روایات مختلفه وارد است و اتفاق است بر آنکه
 جبریمیه بود و گویند نزار در حال نزع و وصیت نموده که نفوذ را بفر و بنید و قبول بدیعه و عبید را
 بایا و مسلم و اید و ساسیر اموال بفر و ندی انار نام و سید و در حیاة الحیاة الحیوان مشغول است
 که امام ابو الفرج ابن خورس در تذکره اذکیا و غیره بیان نموده که هرگاه سیکه نزار بن محمد
 مختصر شد و مرگش قریب رسید مال خود را میان مضر و بعیه و ایا و و انما سپردن خود سیم
 نموده گفت اے سپهران من قبه چرم سبز و هر چه از مال من مشابه آنست از این نذر است
 و خیمه سیاه و آنچه مشابه آنست از مال من بر سبزه بعیه است و این علما مان و هر چه از
 مال من مشابه آنهاست بر سبزه ایا و مسلم و اید و این بدره و مجلس بر سبزه انار است
 که در آن مجلس بنید بعد از این وصیت به سپهران گفت که اگر بروقت تقسیم مشکل بر شما افتد و فیما بین
 خود با اختلاف کنید باید که درین امر حسب را سبزه افعی بن افعی جبریمی کار بند شود و آنچه
 او گوید بران عمل نمایند و قتی که نزار با جمیع بقا شتافت در میان سپهران و تقسیم مال اختلاف
 واقع شد حسب وصیت پدر خویش بجهنور افعی که با و شاه بخران بود رجوع نمودند و برای
 حل مشکل بخت سفر فرستاد و انما سبزه را مضر دید که شتر سبزه گدازیده رفته گفت شتر که

گیاه را چنان خوانده است یک چشم است ربه گفت آن شتر لنگ است آیا گفت که آن شتر
 دم بریده است آنما گفت آن شتر قمار است درین گفتگو اندکی از راه رفته بودند که شخصی با آنان ملاقات نمود
 پرسید مگر گفت آیا این شتر یک چشم است اشخص گفت ارے ربه گفت آن شتر آیا لنگ است
 گفت ارے آیا گفت ایان شتر دم بریده است گفت ارے آنما گفت ایان شتر تیز رفتار
 است گفت بل صفت شتر من همین است مرا نشان دهید که شتر من کجاست اینها خائف گردیدند
 که آیا این شتر را ندیده ایم چگونه نشان نسیم اشخص در ایشان در آویخت و گفت چرا علامت
 شتر کم شده من بیان می نمایم چگونه اسکار شمارا تصدیق کنم بچند ایشان را گرفت
 پیش آنکه بادشاه بخیران بر دوستان خود که شتر کم گشته مرا اینها یافته اند زیرا که جمله
 نشان آن بیان می نمایند و انکار می سازند مضر و غیر هم گفتند که ارے بادشاه ما بیان
 شتر کم گشته این شخص را ندیده ایم آنه گفت علامات آن شتر چگونه بیان نمودید و حال
 آنرا ندیده بودید مگر گفت من اورا دیدم که یکجا بنب چرا کرده و جایا نپ دیگر را گذرانفته است
 دانستم که او یک چشم است ربه گفت نشان بگذر شتر او ثابت بچشم و نشان دست و گزافا
 نیافتم دانستم که یک شتر او بسبب کثرت رفتار و ناقص شده لنگ واد وایا گفت که ایشان را
 یکجا فرایم گشته دیدم دانستم که او دم بریده است چرا که اگر دشمن سالم می بود مشک اشتر
 می بود آنما گفت دیدم آنرا که چرا کرده جایا گیاه کثرت بود و بعد از آنجا تما و ز کرده بجای
 دیگر که تنگ بود و را مد دانستم که تیز رفتار است آنه بعد از آنماع این سخنان را اشخص گفت
 که بگذرانینها را ندیدم اگر شتر کم شده ترا ندیده اند و نگرفته اند بچند آنه متوجه بجانب اینها شده
 پرسید که شما بیان چه کسانیید حال خود را با بیان نمودند آنه مر حبا گفت و استفسار نمود که
 آیا شمارا از من حاجتی است گفتند ارے آنه برآید اینها طعام و شراب طلبید اینها خوردند
 و نوشیدند در آستانه اکل و شراب مضر گفت که تا امر و زچنین شراب ندیدم ام اگر از قربتان
 نبود که بهتر ازین شراب نبود ربه گفت که ندیده ام و زگوشتی بهتر ازین گوشت

اگر چه پیش یافته از شیر باد شک نبود که آیا و گفت تا امر و مردی چو امر و تراز
 او ندیده ام اگر از لطفه غیر پدر خود که منسوب باوست نبود که آنرا گفت تا امر و تراز
 بهتر ازین نان ندیده ام اگر خمیش از دست زن حایضه نبوی مرد بانیکه افی برآ
 جهان داری اینها مقرر کرده بود که کیفیت گفت و شنود که فیما بین خود با کرده بودند و سمع افی
 رسانیدند افی دار و ده شراب را بخانه را طلب ساخته از کیفیت شراب استفسار نمود و او
 بچرخ عرض در آورد که این شراب از ان انگور است که اشجار آنرا بر قبر پدر تو نشانیده
 بود و بهتر ازین شراب نرومن نبود و تعجب افی از روی حقیقت گوشت پر سید را
 گفت که این گوشت از ان گوسفند است که آنرا او شیر باد شک پرورش کرده بود
 و قبر بر ترازین گوسفند در گله من نبود و چرا از ان افی مجلسه ای خود رفت و از کنیز که
 خمیر کرده بود از حالش استفسار نمود و کنیز بیان کرد که من حایضه بودم و قتی که خمیر کرده
 بودم پس زن افی نزد مادر خود آمده پرسید که من لطفه که ام کس بوده ام و دست
 بیان نمائید و او پیش گفت که پدر ترا و ولد منی شد من کرده و شتم که سلطنت نگار و دیگر
 رو و بنا بر آن از مردی که در ایشان وارد بود و هم بهتر شدم و تو از لطفه شخص پیدا
 گشتی افی از استماع این سخنان متعجب گشته از اینها پرسید که شما چگونه این امور را شنیدید
 و او گفت و قتی که شراب خوردم غم به من آید و یافتم حال آنکه شراب من غم است
 و شتم که این شراب از ان انگور است که در خیانتش در قبستان بوده و بیجه گفت که من قتی که گوشت
 را خوردم و شتم که گوشت از ان گوسفند است که از شیر باد شک پرورش
 یافته است زیرا که پیغمبر جمله حیوانات بالا که گوشت می باشد بخلاف سگ که پیغمبر آن
 از گوشت او می باشد و این گوشت بهین صفت دیدم که پیغمبر آن از گوشت بود
 که خاصیت شیر سگ بهین است آباد گفت من دانستم که با و شاه از لطفه پدر خود نیست
 زیرا که طعام بر آن فرستاد و میا ساخت و خود همراه با آن طعام خورد و عادت

پادشاه یار و شترشش از چرگاه تزد او آمد و هر گاه بیکه صحت یافت و سوار شد خدمت گفت
 و مقرر خورش آوازترین مردان در زبان خود بود و در روایت آنکه اول کسی که مدعی
 گفت غلامی بود از آن سفر که روزی شترش را از توقیر کرده بود و در خدمتیکه بعد وی بود
 متشرب بر دست و سر خرسب زده چنانکه غلام بسیار متالم شده گفت پادشاه
 پادشاه و بنیاد حدس کرد و کان حسن الحدا چنانکه در وقت الاحیاء مسطور است و
 گویند در توقیر است حدیث سعی نموده شتر است ابراهیم علیه السلام را ترویج کرد
 و از سبیلی مرولیت که در حدیث آورده الشیر الیه و شتر فاشما کانوا موثقی و سبیل
 سبیل و از ابن عباس مرولیت که فرمود در حدیث الاحیاء علی و علی آله و سلم لا تسجدوا
 و شتر فاشما کان علی تاریم سبیل شتر است ابراهیم علیه السلام بود او را سبیل شاید
 نموده در وقت الاحیاء مسطور است اما شتر از حد او است حضرت صلی الله علیه و آله
 و سلم برین اسلام بود و گویند بنی تمیم بن غیلان از شتر مذکور چون شتر مس
 سی ساله شد الیاس مس مؤلمه گردید و عمر او صد و پنجاه سال بود و در شام وفات یافت
 و قبر او هم در شام است و الله اعلم الیاس بن شمران میاد او را شتر است صلی الله علیه و آله
 و سلم برین بود و در حدیث آمده است که شتر است سبیل بود و است و ابو شمر
 است از تاریخ النبوة مسطور است که او اول آنی است که جمعی فرستاد شتران را
 پریت الحرام و در قاموس گفته که و سبیل اول کسی است که سبیل او را یاس مس مؤلمه
 سبیل در وقت الاحیاء مسطور است که او در ده اندک و میرزا یونجه یار از یاس مس
 به شابه جرد فرخته او را شتر یافت لاجرم با یاس مس او هم گشت زبیر از انکشا
 مقبال و سبیل بر معارج شتر است انبیا است سبیل علیه السلام را اگر شتر است ابراهیم
 و طریقی مستقیم شتر است بلکه بر او حق است که نموده با تبلیغ است ابراهیم
 نمایان از حسن و عجل فرمود و چون فرزندش را از کمال انقیاس و نبوت و شتر است

وصح یافت افاضی وادانی که مطاوعت بر میان بسته سر انقیاد بر خط فرمان او نهادند
 و شتر عرب را در برج او قضا پر بسیارست در حیات الحیوان مذکورست الیاس
 اول کسی است که بعد عرف خانه کعبه و از نام آن در زبان طوفان نوح ع مقاصد ابراهیم
 را بر آید مردمان مقرر ساخت یعنی الیاس اول کسی است که کندی مقام ابراهیم را
 و مقرر ساخت در گوشه خانه کعبه و عرب تعظیم الیاس بن مضر بن کوفه و آورده اند که
 و س در حج او از تلبیه پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم از صلب خود می شنید و نام پادشاه
 بود ایته رباب بنت چند بن مخیره بن عدنان بود و بر آید ایته خفایت یار بن سعد
 بن عدنان و گفته اند که چه تمجید بود و بر آید ایته خفایت یار بن سعد بن عدنان و
 در روضه الصفا مسطورست که در او آخر ایام زندگانی زحمت سبیل بر و س عارض
 شده مادر فرزندانش جنده نذر کرد که بعد از فوت شوهر در سنای بیست و شصت قرار گیرد
 و بعد کس در بناید و از تلبیس بن یاس طلب اجتناب نماید و چون الیاس در گذشت
 جنده پوفاس نذر خویش تمام کرد و در فیانی حیرت و بود ای سرگردانی میگشت تا اینکه
 رو س در نقاب تراب کشید و گویند که چون عمر الیاس بمهل و نه سال رسید حضرت
 و ایوب العطا یا او را فرزند می برد که نام عنایت کرد و بعد صد و سبست سال در مدائن و فاما
 یافت و قبرش هم در مدائن است هر که بن الیاس تعظیم و سکون و آل حمل
 و کسر او فتح کان بعن نام او عامر یا عمو بود یا بنمت او را در که میگفتند که روزی
 در عقب خرگوشی دوید و دریافت از او گرفت پدرش او را در که لقب کرد و بان
 مشهور گشت و بعضی گویند بجهت آن و س را در که میگفتند که هر عز و شرف که با
 واحد او و دشمن و س آنها را جمع کرد و دریافت بهر تقدیر تا که در شکست است از جبه
 مبالغه باشد کذا فی روضه الاحباب و در تاریخ گفته که احتمال و او که بر س نقل از
 و صفیه با سمیه باشد و الله اعلم و از ابن اسحاق مروی است که نام او عامر بود و گشت او

ابو مسلم است و بر وایتی گشت او ابو خرمیه بود و بنی نضیل از نضیل مدر که اندو نام و اورشش
 لیلی بنت شوان بن البراء بود و گویند مدر که ملک مداین بود و چون سنی هفت سال شد
 خرمیه بخانه اش نشوید گشت و عمرش هفتاد سال بود و در شهر مداین وفات یافت
 و قبرش نیز در مداین است و در خلاصه سینه منقول است که مدر که گویند ششین و خواب
 گزین بود و بر آنکه اعلم خرمیه که مدر که گشت و او با اسد بود و از ابن عباس هر دو است
 که خرمیه بر ملت اسیریم و وفات یافت و گویند که سپاوت عزت تعالی با و داشت
 و خطاب و سه مرجع الیه قول او موثق بود و در وقت رحلت بسیار آفرقه داشت
 خود را جمع آورده گفت شما فرزندان اسمعیل علیه السلام آید یا بدید که محمد و نبر که که از
 آبا که که ام شیار سیده ضیانت نمایند و بشکرا نه آنکه سرور و عجب بر شما قرار یافته
 شما بر آنکه را انعام فرمائید و خالصه بشارت تامل با اعمال صالحه و افعال را که به آن حضرت
 حلت قدره تقرب کنید و از هر چه مستلزم و نایب است با نفاذ عرض بر نفس خود
 واجب شناسید و عطف جزایم و آنایم را در خود سازید و هر که از شما قطع کند با او پیوند نبرد
 و از اکفای خود که شایسته ترویج باشد بواسطه طاعت مال اعراض نکنید که مال را این است
 و تمام و اورشش سلمی بنت اسلم بن الحنف بن قضاة و بر وایتی سلمی بنت اسد بن زید
 بود و خرمیه را چهار پسر بودند که نام و اسد و عیداد و مهون و بصره نام او گفته است
 بلا و بی که نام او و نه با ج و ثبت مزین او بن طایفه شیره و تیم بن مروه و کانت له
 علی الناس مکارم و انصال بعد الزمان کما قال فی سیرت الشامی و گویند که چون عمر
 خرمیه پست سالگی رسید حق تعالی که نام پسرش عطا کرد و ورع یکصد و نود ساله
 و عین وفات یافت و قبرش هم در مدین است و بنی اسد از خرمیه اند و گویند که خرمیه
 بلکه چهار و شام و مدین بود و ابو الحسن گویند که خرمیه را از پسر آن خرمیه گویند که او سید
 بود و قحطان را یکجا کرده بود و الله اعلم کنایه بن خرمیه یکصد و نود و نود و نود و نود

بنیها انت ثم ما وکنت او ابو النصر بود و نام مادرش عوانه بنت سعد بن قیس
بن غیلان بن مضر و برادری هشتاد و پنج تن و بن قیس بن غیلان بود و از ابو الریح
مرویت که کشی از شهباه کمانه در حجره خفته بود که از آن کشید که یا ایا انصر ما تر آخر
که ویم میان ملک طاهری و غرت آبی کمانه گفت کل یارب نصار یذاکله من قبلش
و قیل یارب قد آخرت یا بقی الا نبی و در صحیح مسلم آمده که فرمود آنحضرت صلی الله علیه
و آله و سلم در بستی که برگزیده خداست کمانه را از اولاد اسمعیل عز و بر کند و قریش
را از کمانه و برگزیده قریش نبی استم را و برگزیده از نبی با ششم مراد در حدیث دیگر
واردست که خدا اینها را پیدا فرمود و خلق خود را پیش از خود از میان ایشان نبی آدم
بسیار برگزید از نبی آدم عرب را بعد از برگزیده از عرب آگاه باشد و برگزیده عرب را
عرب را پس بدو تنی من و دست میدار و ایشان را و کسیکه دشمن دارد و عرب را پس
بدو تنی من دشمن دارد و ایشان را و گویند در حدیث وفات کمانه فرزند ان راجع کرده
بر اصلاح و انصاف میان خلقی ترغیب نموده و از جور و عتاف تربیت فرمود و گویند
که کمانه رئیس من بود و در حجره شاهی و سالکی خداست و احوالی او را بصری موسوم بقبر عنایت
نمود و فرمود سالر بود که درین فوت شد و قبرش بهم و درین است و بنی قینقاع و بنی لیث
از ذریات کمانه اند و الله اعلم بضر من کمانه بفتح نون و سکون ضا و حجه بعن را اسم
او قیس و قبرش نصر و کشتش خلد بود و عشا نه مخانه مفهومی بعن حاکم حجه
بعده الام مضموم کس از ان دال جمله و فی سبل الالهی اسم قیس و لقب انصر
نضارة وجه و جلاله منقول من انصر اسم الله سبب الاحمر و نام مادرش بره
بنت مر بن ادین طایف بن الناس بن مضر بود و از امیر المومنین علی کرم الله وجهه
منقول است که فرمود و نصر لکی عظم و مجتسم و شجاع بود و در تیغ زنی بمثل بود نظیر
خود داشت چون او نهاد و ساله شد چنانچه هم ملک تمام فرزندان بود و آمد

کہ ملک عرب و نجد و ہندوستان و ہر و آسٹریے و قرا و شاہ عالم پور و در و حد و نور و لکی
 و رشام و فاق و قمرش نیز در رشام ست و در روضہ الاحباب مسطور است کہ قمرش
 لقب او ست و در وجہ تشبیہ قمرش وجہ مستقر و قبل کردہ اند و بہمان مناسبت اولاد
 زعفران قمرش گویند اول آنکہ در بحر داجہ ایست مستقر بر دواج بحر کہ بقمرش
 موسوم ست و در داجہ النبوة مرقوم ست کہ مشہور نیست کہ قمرش نام دایمیت کہ بزرگست
 میخور و ماہیان را و میخور و آری سیح و در دواجہ و غالب سے آید بر ہمہ دواج و دریا و غالب
 یعنی آری سیح داجہ پر سے و از عبد اللہ بن عباس مر و لیست کہ گفت کہ من از حضرت
 رسالت پیام علی اللہ علیہ وسلم آنکہ و سلم شنیدہ ام کہ میفرمود کہ قمرش نام جانور سے
 است کہ در دریا سے باشند و این جانور قمرش از ہمہ جانوران و حبیب ست و زبردست
 و از دگر میج جانور سے نیست بویش آنرا نمیکشند و طعمہ از جمیع جانوران سے ریاید
 و از زبردستی و ریایان کہ در سے آری سیح جانور سے دران بیایان از بوسے سے
 نماند و چون زعفران زبردستی بر عرب استیلا یافت اورا قمرش گفتند و گیر آنکہ قمرش
 ماخوذ از قمرش ست کہ بمعنی گشت ست و چون زعفران متعلقان خود را حجت انساب
 اموال تجارت میفرستاد و قمرش شہار یافت و گیر آنکہ بمعنی گویند حجت آن ایشان را
 قمرش گفتند کہ مردم چون کج خانہ کعبہ آمدند ایشان گفتش حال زعفران سے خود ایشان
 را چہ سے میدانند تا بران قمرش را از قمرش کہ بمعنی گفتش ست ماخوذ بود و بمعنی
 گویند کہ قمرش شہن از قمرش متجہ شدن ست و چون زعفران اولاد و احقاد ابا سے
 خود را بعد از آنکہ متفرق شدہ بودند فرہمسم آورد و جمع نمود و ولقت بقمرش شد و بعد از
 او اولادش را نیز قمرش گفتند و در روضہ الاحباب مسطور ست کہ چون قمرش داجہ
 بزرگترین دواج بحر ست زعفران اولادش نیز بزرگترین قبایل عرب بودند و این لقب
 گشتند نقل ست کہ روز سے زعفران در بحر کعبہ بخواب وید کہ در بخت سہرا ز پشت من بیرون آید

باشا خاں نورانی و تجنی ازان سر با سمان کشیده و قوسه سفید رود و خلق اول
 و آخر دران او جنبه از اینجا که پشت من بود تا آسمان و چون با مستبر گفتیم خبر کرد که فرزند
 از پشت تو بیرون آید که بجز و شرف مخصوص گرد و که همه خلق دست در دامن دولت
 او زند و مثل آن رتبه و زینت و کبره را بنوده باشد و الله اعلم ملک من نظر هم
 فاعل است از ملک یک ملک و جمع آن مالک است و گشت او ابو الحارث است و نام او در
 آنکه که بختش کبره است عدوان بن عمرو بن قیس بن عقیلان و بر و آید خراشه بخت من
 انقیسیه است و سوای قهر او لادی دیگر نیست و در خلافت السید مسطور است که ملک
 یاوشاه عرب شد در رفته الصفا مرقوم است که در هر غل غلوت به پسر خویش گفت از
 صفات نفس زکی است که قبل از وقوع مصایب ازان خرد کند و چون به اختیار
 حادثه رو نماید بعمده الوفتی صبر و تحمل تشبیه گیر و من اکنون در زمره مومنه متبر
 و تلیف آنکه آتش را که بسبب فقران من در کانون منم خورشید شعل با بے باب
 شکیبائی تسکین و ہی و این دولت ترا بخت دست و پر که لعل اطفال بلبل از
 اطراف و حراپ بدن فانی بعید نشمار می و هر ذره حیات که بیتی از اهل ممات
 انگاری و مادر که قلیل از مال که بخت تو آید غایت نموده و غایب شکر گذاری
 که آن قلیل به از کثرت که قناعت بدان مستقیم نگردد و تجویص که به دست دیگران باشد
 و گویند که چون ملک چهل ساله شد خداوند که یکم فرنام فرزند می با و عطا کرد و چون عمرش
 بهشت او سال رسید و برین فوت شد و قبر او هم در عین است و خبر من ملک بکسرنا
 و سکون با و گشت او ابو طالب است و آورش چند که بچیم بعد نون بعد ازان دال جمله
 بنت عامر بن الحارث بن مضر جبره می بود و فرامیس اهل بکر بود و گویند که منم
 با و شاه مستقیم بود که در عمرش خستگان بالشکر با س قاهره بر اسبه شکر است
 که آمده بود و فرما و جنگر است بسیار کرد و جمیع اولاد و قبرش با قبر بود و در آخرش

بکرم اللہ تعالیٰ حسان بالشکر ابوہ منہزم شد و بکبریت بعدہ ملک بکرم اللہ تعالیٰ
 نہ گرفت و در میان مردمان سالار لشکر گشت و در مدارج البنوۃ مسطور است کہ حجۃ
 از اہل سیر و تواریخ برانند کہ قریش لقب اوست و پوسے نسبت میکنند قریش را
 و ہر کہ فرزند قریش است آنرا قریشی ناوید بلکہ کنایے گویند و در روضۃ الاحباب مرقوم است
 کہ ابن اسد لال غرب نیست زیر اکہ مشہور در میان و در خان ابن است کہ در سایر اولاد
 نصر غیر نصر عقب نمائند و فرزندان نصر با قریش خوانند و اکثر برانند کہ قریش لقب
 نصر بن کنانہ است و اولاد او را قریشی گویند قریش نیز گویند و ہم در روضۃ الاحباب مذکور است
 کہ سکنان کہ از غم ابن بود کہ قریشی ایشانند و سایر فرزندان نصر بن کنانہ را قریشی
 نمیکویند تا آنکہ آمدند خبر حضرت رسالت صلی اللہ علیہ و علیہ وسلم و از ان سرور سوال
 کردند کہ قریشی کیانند گفت فرزندان نصر بن کنانہ و العلم عند اللہ و بنی فہر بوسے منسوب است
 و نسب ابو عبیدہ بن الجراح بنو سہل بن نسب سرور عرب علیہ السلام ملحق سے شود و گویند
 چون فہر ہشتاد و سہ سالہ شد فرزند کے موسوم بن غالب بن ثابت جناب احدیت غرا سہ
 بوجود آمد و چون عمر او نو و سہ سالہ شد و کہ مخطمہ فوت گم و پدر و قریش ہم و کہ مخطمہ است
 غالب بن فہر گشت و او بونیم بود و مادرش لیلی بنت حارث بن نیم بن نزل بن
 مدرکہ است و از امیر المومنین علی کرم اللہ وجہہ منقول است کہ نامش غالب بود
 و نام دیگرش سہائل است و در روضۃ الاحباب مسطور است کہ و سے از اشراف
 و حساد و یہ قریش بود و مرج الیہ در جمیع امور و چون پنجاہ سالہ شد بوسے نام فرزند
 بوجود آمد و عمر او ہشتاد و سہ سال بود کہ ازین طرفنا بدار بقا و در شام رحلت کرد و قریش
 ہم در شام است بوسے بن غالب بوسے نصیر لائی و لائی بجئے شدت و محمی و عیش
 آمد و چنانکہ در مدارج البنوۃ مسطور است و در سبل الہدی منقول است کہ و را خذلو بی
 اختلاف است بر چند اقوال یکے آنکہ بوسے نصیر لائی است و در سبل لائی نیز تمکانات

فروانبار کے معنی لائے نروگا و خوشی است و ابو حنیفہ لائے را بجے کا و مطلق میگوید
 و سبیل گفتہ کہ لائے از لفظ و اشتقاق بعض بالصدیقہ میگوید یعنی آہستگی و ترک خجالت
 و روم آنکہ لائے منقول از لوائے چشمت است و یوم آنکہ لائے منقول است از لوائی ازل
 کہ بالف مقصود است و کنیت او ابو کعب بود و بر و استی نام مادرش تھا کہ بن تشر بن کزانه
 و بر و استی سبلی بنت الحارث بن عقیق بن نزل بن عذر کہ فی سبیل الہدی و کان
 لہ حلیما حکیم نطق بالحدیث صغیرا و در وقتہ الصفا مسطور است کہ لائے مرید و لیاہ
 قریش و حاکم و مطلق و مقبول القول بود و گوئید کہ چون لائے سنی و نہ سالہ شد کہ نام
 فرزندے بوجود آمد چون عمر شش بعد سال رسید و کہ معظیہ وفات یافت و قبرش
 ہم در کہ مستطعم بودہ است و العلم خدا شد کہ کعب بن لائے و کنیت او ابو ہریرہ بود
 و نام مادرش ماویہ بود و کسورہ بن کعب بن العین القضاہ بود و کعب بن زعرب
 عظیم القدر بود و بنابر آن یوم موت او را پنج گرفتہ بودند تا آنکہ تاریخ از عام التنبیل
 مقرر شد بعد از آن بوقت عبدالمطلب تاریخ گرفتہ شد و کعب آول کسی است کہ جمع کرد یوم
 عزیمت را و عرب بفتح نام روز جمع است و قریش را درین روز جمعے نمود و خطیبہ
 میخواند و تذکرہ میکرد و ایشان را ببحث حضرت خاتم الانبیاء صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و آگاہ
 میکرد اندر ایشان را کہ آنحضرت از اولاد من است و امر میکرد ایشان را باتباع و
 و ایمان آوردن نمود و در وقتہ الصفا مسطور است کہ علیا گرفتہ اند کہ کعب بن لائے و صفان
 رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در صحیفہ ابراہیم عم یافتہ بود و لاجرم روز جمعہ کہ آنرا عرب کہتہ
 قوم خود را جمع کردی و بعد از آن چہ وقتا کہ خدا تعالیٰ بایشان خطاب کردی کہ بایند
 روز روشن است و شب تاریک و زمین سبتر و آسمان سقف و گوہر ہا میترہاے زمین
 و ستارگان دلائل را بہا و حکم سلف و خلف یکی است کہ نزدادہ را ہم جفت کردہ اند پس
 یکدیگر و خوشیشان را بکارید و تربیت فرزندان بجا آرید آخر گوید کہ پیچ مردہ بازگشتہ

یا ہر سچ رفتہ باز آمدہ خانہ کو ہمیشہ شہناست در محافل او یکوشید و آنرا آراست
 و بزرگوار است این بقعہ شریف کہ فرستادہ شد کہ نشان بر من عظیم شود و پیغمبری
 مبعوث گردد و محمد نام صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ خبر اسے راست دہد و بعد از آن گفت کہ اسے
 کاشش من در آن زمان بودے تا در تقویت او کوشش نہا نمودے و گویند کہ کعب
 مدت الحیات بکفالت امور نظم و نسق و مصالح جمہور قیام سے نمود و در آخر ایام
 حیات خویش با پسر خود موسوم مجرہ گفت کہ مدتی منہ بپ عرب تعلق بہن در داشت
 و در رعایت ایشان طریق دیانت مرعیداشتہ ام و مقتضای وصیت سابق مثل نمودم و
 تکفل با محتاج ایمان از اہل موفق شدیم و سفار سے قبیلہ را از افعال شہینہ زجر کردیم
 و مجالش قوم را باستجماع اہل علم مزین کردانیدیم اکنون ہنگام رحلت نزدیک
 است و زود باشد کہ از النسل تو کسی ظاہر شود کہ سرور سے مشارب و مشاوق حق
 بدو متعلق گردد و وصیت من تو اسے پسر آنت کہ پسر خود را وصیت کنی تا بعد از من
 خویش بطنا بعد بطن عمد و شیاقی نماید کہ بہ نبات اعحام کہ گفتند و صلت نماید و گفت
 اسے پسر عقل و علم را کار فرماے کہ فلاح نیابد بر کہ مقتضای عقل و علم عمل کند و بداند کہ
 پر حادث و نوابست و تہدق مستلزم عز و شرف و فہم موجب مجد و بزرگی است
 و جو و قرین فرزندے و حسن خلق مستوجب محبت خلق خداست یا راں کس است
 کہ در عز اسم ایمان و معرفت دارد و دشمن کسیکہ بہارت او جاہلیت و زود گویند کعب بہر
 وشت مرد و ہمہ صیص و مدے آمہہ حاصل نور مجری صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بود از سایہ
 اخوان با محبت امتیاز وشت و بنی عدی و بنی محج از النسل کعب ظاہر شدند و سعید نام عربی الخطاب
 و سعید بن زید رضی اللہ عنہما کہ از زمرہ عشرہ مبشرہ اند بسبب کعب در نسب بار رسول
 عرب صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم اتصال دارند و گویند کہ کعب بادشاہ بود و در عمر مقتدا و سالگی
 خدایتعالیٰ اورا فرزندے موسوم مجرہ عنایت فرمودہ و در عمر صد و شصت سال در مدینہ

وفات یافت و قبرش هم در دینیه بوده است که نزدیک در میان موت کعب و بعثت
جناب رسول الثقلین صلی الله علیه و آله و سلم پانصد و شصت سال پورو افتد اعلم
هره بن کعب بن جهم و کنیت او ابو یقظه پشاه تختانی به ازان قات پس طایفه جمع
مفتوحات بوده با و تمام مادرش حمیده بنیم مفتوحه بعد از خاک معجمه ساکنه و سیمین کسوره
معجمه پس ازان پادشاه تختانی شد و بر و این و شبیه پست شیبان بن حار
بن فر بود و گویند که قریش در جمیع امور بر مقتضای رای و درین مره عمل نمودند
و از فرمانش سر نیکشیدند و سپاه معیشت فقر او مساکین ادا و معیشت و در سالها که
قطر ایوان اطیه بر سر خوان ضیافت او میپاشید و در پیوسته فرزندان را بر ارتکاب
اعمال خیر و احسان و طاعت خالق و اعانت مخلوق ترغیب می نمود و در حین توجه سفر
آخرت ابلیت خود را جمع فرموده گفت که از گفتار ابا و اجداد خود چنین استماع نموده ام که
پنج پیری از نسل با طاهر خواهد شد که غرب بلا زمت او میل نمایند و کمر انقیاد و سربریان بنهند
و اکت از رضای گشته ملوک روی زمین با او در مقام تواضع و فروتنی باشند و محققان او
مقبور و مخدول گردند و صحبت من انبیت که نطفه نبوت را و ولایت منید الا در احسام
طاهرات که اکفاد شما باشند و معلوم شما باد که هر که را اصلی کریم است قلبی رقیق است و هر که را کاف
افرا ط کند و در طر عنافند و هر که در عواقب امور اندیشه کند و در مقام عزت باشد و هر که در
امر شریع کذب علیه دلش نفس خود را فریب داده باشد و هر که نفس خود را در
عرفت تهافت آورده و سزا و از لایست باشد و شش چنین قرن شامت و زمامت گرد و در
فرموده و درین شط بین پران شما اسمعیل و ابراهیم را تغییر داده است و اولاد خود را همراه
نموده باید که بخت صیغه فحشک نمایند که پدر من مرا چنین وصیت کرده است و گویند
اول کسی که در حرم تغییر بخت ابراهیم علیه السلام نمود عمر و بن طه بن قحطه بود و قحطه برادر
مادر که بن الیاس است و الله اعلم و گویند که مره سه بستر داشت کلاب و نیم و یقظه و سیدنا

ابو بکر صدیق و طلحه بن عبید السد رضى الله عنهما که از مروه شمره بشمره بوده اند و نسب شترایت
 رسول که یحیی بنی السد علیه و آله و سلم ب مروه لاحق اند و نسب بنی متیم و بنی مخزوم ب مروه می پوزند
 و گویند که چون مروه شصت ساله گردید و رخا و سه کلاب مسئول بشد و چون عمر شترایت
 و چهل سال رسید و وفات یافت و قبرش هم در مکه مبارکه است کلاب بن مروه بکاف
 و تخفیف لام یا مصدر است بمعنی مکالت یعنی امتناع و مخالفت کالت بمعنی مکالت یا مکالت
 و خاصیت یا مخنه جمع کلاب و مراد معنی کثرت است چنانکه تشبیه میکند ببارغ و در سبیل الله
 مسطور است که کلاب شکار را بسیار دوست میداشت که نهایت فریفته بود و سگان شکار
 و سگان شکاری بسیار حج کرده بود و وقتی که مع سگان شکاری بر قوم میگذاشت قوم
 میگفتند که این کلاب بنی مروه است و این لقب برای او باقی ماند و از ابی رقیس اعالی
 پرسیده شد که شما چرا نام میکنید سپران خود را بناهای بدش کلاب و وزیر غلامان خود را بناهای نیک مثل
 مروق و ریاح گفت نام میکنم سپران خود را بر اسم اعدا و غلامان خود را بر اسم خود و تمام کلاب
 حکیم است و بعضی عروه گفته اند و نزد بعضی مذهب نام بود و کنیت او ابو زهره بود
 و نام مادرش بهند و بر و اینتی لغسم بنت سمرن بهملاست مصفر بن ثعلبه بود
 و در سبیل الله می مسطور است که کلاب اول کسی است که شمشیر را را بر تلخ ساخت
 و بعد جد او سپر کلاب یعنی لقبی اول کسی است که تلخ کرد شمشیر را را بطلا و نقره و دو
 شمشیر تلخ کرده را پیش کلاب بن مروه مدو و خضر خود که مادر قضی بنت فاطمه نام عهده و فرستاد پس کلاب
 آن هر دو شمشیر را در میان کوه و یزان ساخت و کلاب سرور قریش و اشتر است
 قبیلہ عدنان بود و بعد از آن که دیده کلاب بجمال قضی و زهره روشن گشت گفت
 بشارت با و شتم از امی معسر قریش که فرزند مرا شرفی دست خواهد داد و او را بر اسط
 صاحب تلخی که از ایشان بطهور آید و او را و شما نیز از ان شرف بفرصت بماند
 هر که متابعت او نماید از آفات اجل و عاجل سالم ماند و او ای بران کس که طعنان

و عندا پیش گیر و حقیقت این سخن بر خلق مخفی بود تا زمان ظهور اسلام عبد الرحمن بن عوف و سعد بن ابی وقاص صنی الدینها و گویند که کلاب و ولید داشت قرضی و زهره و بنی زهره از ذریعت کلاب اند و عبد الرحمن بن عوف و سعد بن وقاص رضی که از زهره متولد شده باشند و اندکی بعد وی یعنی زهره در سن شان سه و عجم و عرب لاحق اند و گویند که چون عمر کلاب بحیث و هفت سال رسید قرضی بچانه اش بوجود آمد و چون عمرش بعد سال رسید در طایف و فوات یافت قبرش نیز در طایف است و ابدا علم قرضی بن کلاب بضم قاف و فتح صا و همزه تصغیر قرضی جمعیه پید زیرا که و سه بعید افتاد از گروه خود در بلاد قضا عه و قتیله بار داشت و بومی مادر او فاطمه چنانکه در مدارج النبوة مرقوم است و در وقت الاجاب مسطور است که قرضی نام او زید بود و قرضی لقب او است زیرا که از آنکه بیرون رفته بود در قبیل قضا عه که قاضی یعنی بعید بود از آنکه منزل گرفته بود و در روضه الصفا مذکور است که قرضی بعد از فوت پدر خود در ملازمت مادر سجد و شام رفته چند گاه در آن دیار رخت اتاقت انداخت و چون او را قرضی یعنی بعد از قبیل حاصل گشت لقب بقرضی شد و قرضی را هیچ هم گویند بجهت آنکه قرضیش را بعد از آنکه پراگندگی داشتند در که هیچ کرده و صورت واقع خیال بود که نوچه خرا عه بر که مستولی شدند و قرضیش بدان سبب در اطراف متفرق گشتند و زید را توفیق رفیق شده از بنی ربیع خویشان مادر و خویشانش را و نموده قرضی دیگر از اعراب را با خود متفق ساخته بنی خرا عه را از آنکه بیرون نموده و قرضیش را جمع آورده منازل را قسمت نمود جمعی را که زیاده تر شرف اختصاص داشتند و در اندرون که جا بے داده و ایشان را قرضیش ابا ح می گفتند و بعضی که در مرتبه ناز کنز بودند در خطو ابریکه مقام تعیین فرمود و ایشان را قرضیش فلو ابر می گفتند و گویند که دارالذو را قرضی بنا کرد و چون قرضیش را قرضی گوی می نمود در آنجا جمع میشدند و مشاورت می نمودند و معنی ندوه و اصل لخت جا بے حدیث کردن است و در سبیل امداد مسطور است که بنا کرد قرضی را

نبوه را و تدویر لغت بمعنی اجتماع است براسه اینکه بدستیکه آنها فراهم میشدند و رانی
 براسه مشوره کار براسه بزرگ و نکاح نمیکرد و زنی مردی را از قریش و ترویج نمیشد
 مردی از قریش زنی را و با هم دیگر مشوره نمیکرد و در قریش در کاری مگردید و همان خانه و گوشت
 هرگاه کسی قضی بنی جزاعه را از که بگردن ساخته کلمه پیرخانه کعبه را بدست آورده قریش را
 از منازل متفرقه و در که سفر حج آورده قریش را و پادشاه خود ساختند و هرگاه کسی امارت
 که بر قضی قرار گرفت قضی دختر حلیل بن حارث را که ولایت که از او تعلق داشت بکار
 خویش و آورد و ازین مشوره بجزایر بود و آمدند و عید بنات و عبد الدار و عبد العزیز
 و عبد البر بن عوام و خدیجه بنت خویله و عجب بنات و عبد الله بن عبد الله بن عبد الله بن عبد الله
 و سلم بوده است و در سبیل الهی از ابو عبیده منقول است که هرگاه کسی امارت
 که بر قضی قرار گرفت گفت ای معاشر قریش شما همسایگان جناب بازی
 غراسه هستند و همسایگان خانه او و اهل حم او بدستیکه حاجیان زوارینت اند
 و همان خدا بیتی که اندوختن میانی بود و اندریر که همانهاست خداوند تعالی اندر بزرگی
 ایشان بمیانی باید نمود و میانی باید کرد و طعام و شراب و ریاضت با آنها رسانید
 شود اگر مال من بکار میانی اینها کفایت میکند من بر این امر قیام می نمودم پس مقرر کرد
 براسه قریش از مال آنها مقداری از خرج که در این امر صرف کرده شود و قریش
 آن مال را نزد قضی می رسانیدند و قضی از آن مال طعام و شراب و شیر و غیره بآنجا
 براسه حاجیان که در سفر میسیر و این رسم از حکم او جاری شد تا آنکه مایه السلام
 گشت و نیز گویند که سقایت زعفران و حجاب کعبه و وفات از اختراعات قضی
 بوده است و گویند که در آخر امام حیات خویش اهل بیت خود را جمع آورده
 بتقوی و پیرمیزگاری وصیت فرموده از غضب و عداوت الهی تخذیه نموده بر عایت
 حقوق پس آن امر کرده گفت که عفت و پل و اسبک زبان و دست باز داشتن

از ناشایست و ناپایست شکار و تازی و کمازید و لشکر از محلی تناول کنند که موجب ملالت و ردیسا
 و مستلزم حقوق و عتقی نباشد و بعضی قیام نمایند که ذکر ابا واحد از شکار و افواہ
 و البینہ و ایر کردن و خوردن و برنگی را بر پسندان خویش میراث گذارید و بعد تمام وصیت
 و رضیعت بر یکبار از سپران خویش را بمهری نامزد کرد و چنانکه شقایق زمرم و ایالت خاتم
 کعبہ دار السدوہ بعد منات و او و حجاب منات و الوالد بعد الدار از زانی فرمود و وفات
 که عبارت از ضیافت حجاج است بعد انصراف مستحق گردانید و گویند که خدیجه بنت
 خویلد و زبیر بن عوام رضی اللہ عنہما بواسطه قضی در نسب بار رسول مقبول صلی اللہ علیہ و آلہ
 و سلم شریک اند و گویند که چون عمر قضی بیکصد و هفتاد سال رسید در یک منظر وفات
 یافت و در عمر پنجاه سالگی عبد مناف بخانه اش بوجو آمد و در سبل الدی مذكور
 است که وفات یافت قضی بکے پس قایم داشتند سپران قضی امر که را بعد او در قوم
 خویش و قضی مدفون شد در حجر و بعد از ان مروان و یکر در حجر مدفون شدند
 عبد مناف بن قضی اسمش مغیره است و کنیت او ابو عبد الشمس است و مادرش
 حبی بنم حاصم و تشرید یاسی موحده بنت خلیل بنم خای عمه و فطح لام بن خشمه
 بنم خای عمه و بروایتی فطح و سکون بامی موحده و کسر بین مچ و تشرید یاسی
 موحده بن سلول بن کعب بن خزاعه بود و عبد مناف را از غایت حسن و جمال قمر بطحا
 نیز میگفتند و حکومت نکند از پدر و منتقل شده و گویند و جبهه شمیه او
 بعد منات آست که مادر عبد مناف خدمت منات که یکے از اصنام عظیم بود
 میکرد و پس سپر حوز را موسوم بعد منات ساخت و پدرش قضی عبد مناف را
 موسوم بعد منات نمود و عبد مناف بطحا و مطاع قریش بود و گویند عبد مناف
 چهار پسر داشت یکی بنام شعم که پدر عبد مطلب است و دیگری عبد الشمس که جد نبی است
 و ثلثی که جد جبر بن شعم و مطلب که جد اسحاق نام محمد و ربیع الشافعی است و او را شافعی

مطلبی از آن گوید و در جای تواریخ مسطور است که هشتم و عبد الشمس نوازان بود و در
 همین انفصال از نادر پیشانی نبرد و با هشم انفصال داشت هر چند سنی نموند میان اخوان
 رونمود و آخر الامر بخر یک شمشیر از یکدیگر جدا شدند و در دارج النبوة مسطور است که مشهور
 میان مردم آنست که شمشیری بود و سپید بود و آخر بقتل شمشیر جدا کردند و یکی از ارباب است
 صورت واقعه را معلوم کرده گفت که این خنجر کت علامت آنست که اولاد مرد و بر او با یکدیگر
 انهار مافی الشمیم بزبان شمشیر نمایند و هاست خود را با هم بکوبند و تیغ بپیر بقطع رسانند
 و آخر الامر همچنان شد و گویند که عبد منان و راز بالا و صاحب جمال و سخا و پهلوی و چون
 بمقتل رساله شده هشتم و عبد الشمس نوازان منقول است و هشتم عبد الحمید رسول
 مقتدر و صلوات علیه و علی آله و سلم است و عبد الشمس عبد عثمان بن عثمان است و بواسطه
 عبد الشمس نسب بنو امیه بالنسب میر و عرب علیه السلام انفصال می یابد و چون عمر بیدار
 نبود و تحت سال رسید و در کوفت شدند و قیر کشش هم در کوفت و در سبیل آمدن
 منقول است که بلادی گفته که در عم دارند و قریش که بعد و ناست مغیره کتاب در حجره او
 یا آنکه در آن وصیت کرد و بید و قریش را بقوی خداست و عالی وصله رسم و الدائم
 هشتم بن عبد منان هشتم جیفه اسم فاعل است از هشتم و هشتم کسری یا بس
 است که اقال فی الصحاح و فی الصراح هشتم شکستن نان خشک اقال هشتم الشریه
 و منتهی هشتم بن عبد منان و آئینه خمر ان العلی در دایرج النبوة مسطور است که هشتم
 بن منان ریزه کردن است و ناستش عمر است و بنابر علوم مرتبه او را عمر العلی میگفتند
 و عمر در سال قحط و عرب از کعبه بدیار شام رفت و از آن بلاد نان بی اندازه برپندان
 تهازه که تعداد آن در حیطه بیان نیاید بار کرده بمرم آورده هر روز و شکر شسته و بخته
 و ناسته اسه خشک را شکر شسته شریک کرده روزی و نوبت بر صا و در تقسیم
 می نمود و آن کسیکه در عرب همانان را به شکر بصفیافت کرده او بود و بنا بر آن ملقب

بهاشتم گشت زیرا که هشتم عبارت از شش تن است در کاتبه جهت شرب و تفاوت
 بین المقین و هاشم در سخاوت ضرب المثل بود و در صباحت بی بدل اشعه
 الوار و نیت صفه طغوی از حیلین او چنان می و خشنید که هر که از نور نظر بر روی او
 می انگذتاب و برین رویش نیاروده پیشانی بر زمین می نهاد و بعضی از سلاطین
 از سبایان که متقلد ملت نصاریس بودند اینچنین را از اخبار سواد کس و انچه میبیل
 به صاهرت او میگرفتند از آنجمله هر قل رسولی بد و فرستاد و میخرد که در شبستان غرت
 داشت بر دس عرص کرد و هاشم از قبولی لکاسرا و اعراض نمود آخر الامر بواسطه
 خوابیکه ویده بود سلمی را در دنیه از اشعار قبیل بنی نجار که بر یور عقل و گیاست محکم
 بود و در جباله نکاح آورده مشغول و باز آنکه وضع حمل در خانه سلمی باشد بعد از عقد
 خاتون را بیکه بر یو چون بعد المطالب حامله شد بنا بر شرطیکه در وقت عفت کرده بود او را
 بدنی آورد و عبد المطالب و را بنجا متولد شد چنانکه در روضه الصفا مسطور است
 و متقول است که سلمی بنده عمر بن عوف بنجاری بعقل و مال و جمال و در عهد خویش
 چنان بود که خدیجه کبریه و در عهد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و گویند که هاشم چهار
 پسر داشت اسم که پدر او رسیدنا علی و فاضلی کرم الله وجهه و زین العابدین و صفی و عبد المطالب
 که بعد پیغمبر است صلی الله علیه و آله و سلم و در روضه الاحباب مسطور است که آفرین و در
 روی زمین هاشمی نیست الا از فرزندان عبد المطالب چه باقی فرزندان هاشم را
 سئل باقی نماند و در مدارج النبوة مرقوم است که نام مادر هاشم غامکه بنت مروان
 جلال بن خالنج بن ذکوان بن ثعلبه بن الحارث بن مسمیه بن سلیم السلمیه بود و ابوهم
 در ولایت ذکر کرده اند عاقله از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم از جبرئیل علیه السلام
 که گشت هشتم مشارق ارض و مغارب انرا پس ندیدم پیران هیچ مردی را
 فیضا بنی از بنی هاشم و گویند که هاشم بجانب شام رفت و در عرفه که توابع و مشیق

مریض شده هنگام نزع وصیت فرمود که گمان اسماعیل بن عیسی علیه السلام و علم و کایه خانه کعبه را که
 امیران بر پسران منتقل می شد بعد از مطلب سازند و در ایام جوانی عالم فاضل را و دواع
 نموده و قبر او در آن دیار معروف و مشهور است و بعضی گویند که هاشم پیش از ولادت عبدالمطلب
 بشام رفت و در مرض موت گمان و علم و کلید خانه کعبه را به پسر خود و مطلب حواله نمود و حکومت
 قریش را بر راسه او معوض نمود و شایسته مذکور از مطلب بعد از مطلب انتقال یافت
 در روضه الاحباب مسطور است که وفات او در غرّه شام بود و بعضی گویند در مکه وفات
 یافت و در سبیل الهی منقول است که هاشم بمقام عمره بعمر بیست سال و بر وایتی
 بیست و پنج سال انتقال نموده و اول کسی که از اولاد عبدمناف وفات یافت هاشم بود
 بعد از آن عبدالمطلب بمکه فوت شد و مطلب در بزدان که در راه یمن واقع است وفات یافت
 و در اکثر تواریخ وارد است که اول عبدالمطلب وفات یافت بعد از آن هاشم انتقال کرد و اهل
 سبیل بر این قول اتفاق دارند و الله اعلم عبدالمطلب بن هاشم عبدالمطلب بن عبدمناف
 و رفعت مکان و اتصاف باوصاف حمیده و اشتها بافعال پسندیده از سایر رسانید و قریش
 ممتاز و مستثنی بود و جمیع القوم را برست و تقدیم او را قبول داشتند و آنچه را سبب افتخار
 و سادات خویش می پنداشتند و در سبیل الهی مسطور است که عبدالمطلب مردی جبار
 سفید رنگ شبیه طویل القاست بود و که نزدیکه مثل او هرگز و هر که میدید دوست میداشت او را
 و بزرگه از آب نوشان و محانداری بود و شرافت یافت در قوم و بزرگ شده نشان او تا آنکه بود
 که نشان خنده می شد از او نور نبوة و بصیرت با و نشانست و بزرگی آن زیاده از آنست که حصر کرده شود
 پس تحقیق که او سید قریش است و کسی فخر نمیکرد با او یا بزرگی خاندان و جمال ظاهری و درونی
 افعال حسنه و ولادت عبدالمطلب و پیش از او بعد از فوت پدر و پدیده و پدیده و پدیده و پدیده و پدیده
 بیست و پنج سال بود زیرا که هاشم بیست سال یا بیست و پنج سال نقل کرده اند پس عبدالمطلب وقت
 وفات پدرش چگونه بیست و پنج ساله خواهد بود و در روضه الصفا مسطور است که چون عبدالمطلب

ستولر شد و میوه های سفید بر سر داشت و قوسه آنست که در سر او یک موی سفید پیش بود
 و بعد از مشاهده این صورت بشیبه موسوم گشت و بعد از آنکه بس رسد و تمیز رسید و گشت
 محامد موصوف شد بشیبه الحیدر بلیق گشت و در مدارج النبوة مسطور است که بعضی نام و
 نام گرفته اند و صاحب موابیخ الدنیه گفته که این قول ابن قتیبه است و محمد شیرازی تبعیت
 و کرده و گشت او ابو الحارث است یا ششم اکبر و لا و او که حارث نام داشت و بر و آستیه
 کنیت او ابو الطحی بود و حسب اطلاق نام عبد المطلب بر و است بعضی اناظم که در وفات
 خود آورده اند آن بود که یا ششم را نوبت گذر بر مدینه افتاد و سلمی بنت عمر بن ابیید تجاری را
 در حال نکاح جا و او پس از تولد شبیه الحیدر بجانب شام رفت و در آن دیار وفات یافت و بعد از فوت
 یا ششم بچند گاه مطلب بن عبد مناف از پریشانی حال برادرزاده خود آگاه شده بدین ترتیب
 شبیه الحیدر را بر شیر بر روی خود گردانیده بکعبه بازگشت و چون ولد یا ششم جانها می نامید
 و بر داشت و در آن شب طریقی هر کس که از مطلب پیچید رسید که من بذا جواب میداد که عبد
 بن ابی ان اسم عبد المطلب بر شبیه الحیدر اطلاق یافت و بعضی گفته اند که چون یا ششم از عالم میرفت
 و وفات نزع مایه او رخو و مطلب بن عبد مناف گفت ادرك عبدك الذی بیسیر یبغی
 جناح مرحمت و شفقت بر حال نیده خود که در مدینه داری بسو طگردان و این کنایت کرد
 از بسرخ و از نجیب او را عبد المطلب گفتند و در روضه الاحیاء مسطور است که بعضی گفته اند
 که او طفل بود که پدرش وفات یافت و عم و س مطلب او را تربیت کرد و دستور عرب بود که
 هر که بیتی از بیت میگرددان یتیم را عبد و س میگفتند و در روضه الصفا مسطور است که قول حمود
 درین باب آنست که بعد از یا ششم بچند گاه شخصی را از قریش گذر بر مدینه افتاد و کوچه را
 دید در میان صبیان تیر سینه انداخت و میگفت انابن یا ششم چون این شخص بکعبه باز آمده در حرم
 عبد یا مطلب بن عبد مناف گفت که برادرزاده ترا در مدینه دیدم که بهتر از خشتش شتال
 داشت اما آثارش و نجابت بر صفحه جمال او لایح و آیات عقل و تمیز در آینه جمال او پیدا و علامات احتیاج

از و مشاہدہ افتاد کہ سبب پریشانی خاطر شدہ مطلب سو گنہ یاد کرد کہ پیش از آنکہ نجف آمد
 بعد نیز رفتہ برادرزادہ خود را بیاورم ایشان گفت کہ زاتمہ من حاضرست مطلب ایشان
 سوار شدہ بدریہ رفت و بیوقوف مادر و خویشاں شبیہ حجر را زلف خود گردانیدہ بکمر آورد
 و نجبران کہ شبیہ حجر جانہ نامناسب و بدوشت ہر کہ در راہ میدیرست رسید کہ کوہ
 چہ کسست مطلب و جرات بیگفت کہ بندہ من است چون مطلب نجف رسید باہماست حاضر
 شبیہ را پوشانیدہ مجلس قریش حاضر گردانیدہ از کیفیت حال و رفتن خود بدینہ جناح اشمال
 ایشان را اعلام داد و بجزو آنکہ در راہ بچروم گفتہ بود کہ او بنین من است بعد بمطلب شہرت
 یافت آنقصہ چون مطلب بن عبد مناف از عالم انتقال کرد ریاست طریق و پیشوا سے
 قوم تعلق بعد المطلب گرفت و کلید خانہ کعبہ پرستش در آمدہ منصب حجاب و سنایت را
 متہم گشت و ابائی مسجد الحرام و در تعلیم و احترامش باقصی التوایم میکوشیدند و سطح و شفا
 و سے سے فتنہ و فخر و بزرگی اور و بزرگ سے افرو و حسن و جمالش شہرت تمام یافت
 و سال بسال از قبایل عرب موال و انعام بسیار بعد المطلب میرسد و بجلالت و ذور و رفعت
 شان و فصاحت لفظ و وفور عقل و مجاہد صفات و حکام اخلاق و حیدر و فہم و ہر و ہر گشت
 و بر کس را و در آمان خود میگرفت در امان بود و مجموع ملک اقلیم اور الفضل و کرم شناسا شدہ
 و باو سے محبت و در زیند گز کس سے سپر ہر مگر باو سے متابع بود و ہمہ قریش
 محکوم و سے بودند و در ارج البتہ مسطور است کہ بو عبد المطلب کہ حاج پیشد از و سے
 را بیک شک و فقر و نور رسول اللہ صلی اللہ علیہ و علی آلہ وسلم روشن بود و رخو و سے
 و ہر گاہ ایشان را حادثہ پیش سے آمد و ملازمت بعد المطلب بجل ثنا کہ تمام جلیب است
 بکہ سے ہر وند و اورا وسیلہ ساختہ دعا میکردند و در ایام قحط باران بو سے استغاثی نمودند
 تا بمرکت نور رسید المرسلین صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم کہ از جبین بین او میدرخشند آنکہ کفایت
 مقرون میکرد و در آن محراب ثابت مروست کہ عبد المطلب اول کسی است کہ در عرب خضاب نمود

یوم سمره میرا کہ عبدالمطلب بخیرت بعض لوگ حاضر میشد و بیاض شکر بسیار داشت باشاره
 ماوک بنما و سمره خضاب نمود و هر گاه سبک از خیرت لوگ مرا حجت فرمود و قریب بکہ مغطیہ رسید
 بتجدید خضاب نمود و در خانہ داخل شد و میرا سے او مانند پیرایے غراب بود و ندیس قتیله
 زوہ او را در عباس بود و گفت آسے پیر این رنگ خوب است اگر همیشه سے بود
 بعد از ان اہل مکہ خضاب نمودند و از کعب اخبار و ولایت کہ چون نور رسول الثقلین صلی اللہ
 علیہ و علی آکہ وسلم بعید المطلب رسید و این فضل را دریافت روز سے در حجر بکسہ جار مہلہ
 و سکون حیم کہ نام موضع سے در کعبہ خواب کرده بود پس بیدار شد کجول مدہون کہ حلقہ خرمی
 و میرا سے و جمال و جمال را پوشیدہ است متحیر ماند کہ این از کجاست و کہ کردہ است اینحال را بگو
 پس عبدمناف اورا ہمراہ گرفت و نزد کاہنان قریش بروان سیال ایشان را خبر داد کہ اہل
 گفتند کہ پروردگار آسمان و زمین این غلام را حکم کرده است کہ کجایا یا اینحال را تعبیر کرد
 بحالت کجایا خبر دادند از غیب باز کہ کاہنان او سے آن میکروند پس عبدالمطلب را بر بنی
 کہ قبیلہ نام دشت کجایا کردند و از لیلین سے حارث کہ اکبر اولاد عبدالمطلب سے بود و داد
 و سہر گاہ سبک قبیلہ انتقال کرد و بعد از و سے نے دیگر کہ نامش بہر بنبت عمر بود و در جبال کجایا
 خویش را آورد و از حلقہ آثار عبدالمطلب حفر حاہ زمزم سے چنانکہ مرسلیت کہ فیاض
 علی الاطلاق از عین غنایت بیغایت چشمہ زمزم را از اثر قزم اسمعیل مظاهر کرد و بنید
 و بران واسطہ آنھکان عالیشان محل اقامت قبیلہ ہریم قنطورا کہ داخل اہالی یمن بودند کرد
 بیت ہر گاہ چشمہ بود و شیرین فرود و مرغ و مور گردانید و تا اسمعیل م در عالم فنا مقام دشت
 ایالت کہ ولایت کعبہ و پیشوا سے قبیلہ متعلق بود سے بود و چون آختاب بجمان جا و دان
 انتقال فرمود آن منصب بر اکبر اولادش مسیحی ثبات مقرر گشت و پس از انکہ ثابت ہم
 سب سے سر و شرافت و مصالح بن عمر و جوہی کہ برادر را در شبن بود قایم مقام گشت اولاد
 ثابت را کہ اکثر در سن طفولیت بودند و در حجر بنبت خویش جانے داد و در آن زمان یمن

قوم قنقل را شنید و مع نام داشت بسبب از سباب با مضامین در مقام خلاف آیین مضامین
 اورا بقتل رسانیده و بر واتیکه در روضه الاحباب مسطور است آن اول لغی و ظلم بود که
 میر که بموقع انجامید بعد از انقضای حیات مضامین اولاد او بطننا بعد بطن بر سر میر
 فرزند می نشستند و احفاد اسمعیل علیه السلام با وجود افتد از بنابر نسبت قرابت و رعایت
 و حقوق تربیت مضامین در امر حکومت بالایشان خصوصیت منتهی نمودند چون کثرت و تربیت
 اسمعیل علیه السلام بمشابه سعید که زمین حرم را کنیا پیش ایشان نهادند و در اطراف دیار
 عرب متفرق شدند و بعد از ان مدتی نبی جبرسم افکار ظلم و ستم نموده دست تصرف
 بنزد و راست بیت اندر را ذکر و نذر و اثر تقدیری ایشان بآل ابراهیم هم بلکه مسافر و تقسیم
 رسیدن گرفت بنابران نبوکبر بن عبدمناف بن کنانه از قریات ابراهیم هم با فوج
 دیگر از شجاعان اتفاق کرده بجزر عمان میغام فرستادند که قبل ازین بنا بر حاکمیت
 و ملاحظه حقوق قرابت ما در باب حکومت که با قوم شما مضامین میگردم و اکنون که شما
 اعمال حسنه اباسه خود را با فمال سید مندل ساخته آید و عثمان صهر و شکیبائی از دست
 داده ایم لایق حال آنکه زمین حرم بمسبارت و استحقاق تعلق با ما دارد و باز گذشت
 بمطرف که خواهید توجبه نمایند والا ماده قتال و جدال با شما و قوم هم اول مسند
 مقابله و مقاله شرح آخر الامر بمضامین مرغب گشتند و از مکمل طبل رحیل کوفته بجزر حارث
 که در آن زمان پیشوا سے جزر همیان بود از غایت حد ضرارت جزر الاسود را از رکن
 خانه کعبه برگندن و در صورت آهوبره که محسوم بود از طلا و اسفند ریاز فارسی که سینه
 از لنگر محم بود برسم بدید بکبریا سال ششم بود با چند سلاح در چاه زمزم انداخت و چاه زمزم را
 با زمین هموار و برابر کرده بموضع چاه زمزم از چشم مردم ناپدید گشت و تا زمان عبدالمطلب
 لبسان چشمه حیوان از چشم مردم مخفی بود و چون نزدیک یا آن رسید که آب گشایگان
 با دیر غواصیت لبس چشمه بدایت رسد لایق فضل رب الارباب عبدالمطلب سینه نوبت

در خواب بجزیرہ زمزم نامور شد و کثرت سبب علانایکے بوسے در خواب
 گفتند و سنت کہ چاہ زمزم قریب موضع دو صحن قریش است کہ انہار اصاف و نابہ
 نام بود و دیگر عبدالمطلب با حارث کہ وزان زمان غیر از دسے بسیرے نداشت
 بدان محل کہ در خواب گفتہ بود و نہ رفتہ بجز چاہ زمزم اشتغال نمود و قریش بہ اسے
 مخالفت پیش آمدہ سخن ایشان مقبول نیشاد و دوران روز عبدالمطلب نذر کرد کہ
 اگر وہاب جنت مرادہ بسیرہ امت کند یکے را از انجاء بعت چند خوش ابراہیم و قریش
 الفصہ چون عبدالمطلب و حارث مقداری ازان زمین حفر کرد و نہ چاہ زمزم ظاهر شد
 و اشیا نیکہ ہر قوم جہم را انجا ندادہ بود و نہ بد سنت اتفاق و چون قریش آن جہات را
 دیدند باز بقدیم خصومت پیش آمدن ازان اشیا چیزے طرح کردند و بعد از قیل و قال
 فیصل انھم ہر قوم قرار یافت عبدالمطلب اورا دو قسم ساخت آہو برہ را قسمی
 و اسلحہ را قسمی دیگر و انجاہ بنام خانہ کعبہ عبدالمطلب و قریش قرعہ زدند آہو برہ ہا بنام
 خانہ کعبہ برآمد و اسلحہ متعلق بعبدالمطلب شد و عباس و حران نصیب قریش آمد و عبدالمطلب
 جنت زینب و زینت آہو برہ ہا را از در خانہ کعبہ دراوخت و انہار اخرا ل کعبہ میگفتند
 و اسلحہ فروختہ در بعضی یا محتاج بیت اللہ صرف نمود و آن دو غزال مدتی در خانہ را
 مزمین داشت تا شبی جمعی از اہل عیش و طرب باتفاق ابولہب و آہو برہ را وزیر
 بتجارت فروختند و در وجہ اسباب مجلس صرف داشتند و قریب یکماہ این صورت
 نہان ماندہ تا یکس نمیدانست کہ حال غزال کعبہ چہ شد آخر الامر عباس بن عبدالمطلب
 ازان حال وقوف یافتہ کیفیت بسیم قریش رسانید و ایشان معاشران را گرفتہ
 بریک راتبا دیت مناسب مودب گردانیدند و منقول است کہ چون ابراہیم بر ولایت
 یمن استیلا یافت و رغبت مردم بزیارت بیت اللہ در موسم حج مشاہدہ نمود
 باغ و خیالی است کہ در برابر خانہ کعبہ سادہ تا ہیج از طوافان بزیارت کعبہ نہرازد

بتا بر این کنی ساخت و بعد از اتمام عمارت مردم را بر زیارت آن کنی دعوت کرد
 از اطراف بلاد طوائف عباد یعنی از تقرب رضا که حضرت باری و برتری هست تفرج
 خانه روزگار سے رو بجهنم اندر و چون اینچنین در بلاد عرب شایع شد نفیله نامی
 را از بنی کنانه عصیت و امنگیر شده ملک صهارقت و محافظان کنی را بهمانه
 آنکه نذر سے کرده ام که شب تا روز درین مقام متبرک اعبادت قیام نمایم خست
 با نیکی حاصل نموده مجاوران او را شب در کنیسه گذاشتند و در آن متفصل ساخته
 بجا نهادند خود رفتند نفیله و ران شب بفرار غبال در دیوار آنجا را بقا و درات
 خود بلید کرده و در چشم بر در نهاد و منتظر فتح الباب سے بود چون مجاوران سید تور
 معمود سحرگاه در کنیسه را باز کردند نفیله از آنجا مانند تیر از کمان بیرون حسته سر خوش
 گرفت و راه دیار خود در پیش گرفت تسبیح که ششم اینچنین مشام بر سر بیگمان برین
 که اینچنین عجب از شایع طبیعت عرب است لاجرم در غصه رفته شمع پاک کرد و خست
 که بگر رود و خانه کعبه را خراب گرداند بعد از تقسیم غریبت بشکر افرمان داد و از نجاشی
 با و شاه حبشه قیل سفید که کوسه جسم از ظفر و نفرت بود سست بجمود طلب داشت
 و نجاشی قیل سفید با فیلان دیگر همه کوه پیکر حضرت منظر روانه گردانید و آیدیم بامران
 صف شکن و فیلان کوه افکن از ولایت خود بیرون آمده متوجه بکشت چرن بول
 مجاز از سپید بشکریانش دست بغارت را راج بر آورد و در امرای و معشوقی آن سست
 تا حینه تصرف نمودند و چهار عدد شتر عبد المطلب را نیز پنهان برودند و جمیع اوقبایل
 عرب مثل قریش و ذیل خواستند بجا لغت پیش آیند چون دیدند که تیر بهر ایشان بهر دست
 نئے آید سپهر مقاومت بنیداختند و چون بعد المطلب اینچنین رسید گفت استی سوا شمر
 قریش نرسید اینچنان را بر و در کار نیست که نگاه میدارد آنرا و احقا قلا اینچنان بهر دستم بلکه
 ماور حقا اینچنان ایم و عید المطلب موار شد و قریش را همراه گرفت و در جبل ثور

وایره نور رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم بر حسین عبدالمطلب مثل لالهال گردید
 و عکس شعاع بر بیت الحرام مانند چراغ که روشن گردد و افتاد و چون عبدالمطلب بسوی
 آن نور نظر کرد گفت ای معاشتر قریش اینهم شما کفایت کرده شد بر گردید سوگند بخدا که
 نمی گرد و این نور از من مگر ظفر و لعلت را راستی باشد پس قریش برگشتند و متفرق
 شدند و در ارج النبوة مسطور است که فرستاده بود ابر بر عروس را تا به بیت بر حسین را
 چون درآمد و در آن نظر کرد و بر روی عبدالمطلب افتاد و بر زمین و بهوش گشت و آواز کرد
 مثل آواز گاو که نج کرد شود و چون بهوش آمد سجده کرد عبدالمطلب را و گفت
 گواهی میدهم که تو سید قریشی حق و راستی آنکه ابر بر حیاطه حمیری را بر رسالت نزد قریش
 فرستاد و حاصل پیغام آنکه من در این ولایت بچنگ و خون ریختم نیایده ام بلکه غرض من
 انهدام کعبه است و اگر شما اهل بحار به باشید ساز و عدت آن نیز همیا است نه با حیاطه
 مقرر کرد که اگر قریش بر مصالحه دارند سر داران الطایفه را همراه بیاورد و حیاطه بکه آمده
 پیغام ابر بر بدیشان رسانیده قریش را در مقام صلح یافته عبدالمطلب را مصحوب خویش
 بشکرا گاه آورد و در مجلس خاص عبدالمطلب را حاضر کرد و عبدالمطلب مروی بلند بالا نیکو
 منظر شکوه مند بود چون چشم ابر بر روی افتاد آفتاب و آیات مجید و جلال ملاحظه
 او مشاهده کرده از تحت قدم او بر لبها طالع شسته و عبدالمطلب را در پهلوی خود
 جای داد چنان شایسته عبدالمطلب گشت که با خود قرار داد که اگر در باب خانه که شایسته شود
 اندیشه کرد و خفیه دارد و در گذر و همسم از آن منزل باز گردد و در راستی آنکه چون عبدالمطلب
 پیش ابر بر حاضر شد ابر بر فیل سفید یک بر سر هم بیت الله آورده بود و بحضور طلبید
 چون فیل سفید از نظر بر روی عبدالمطلب افتاد سجد کرد و حال آنکه عادت افیل نبود که
 ملک ابر بر را سجد کند چنانکه فیلان و دیگر سجد میکرد و آن فیل که یارگدای خدایتی
 و گفت سلام بر تو زیرا که در پشت لبنت ابر عبدالمطلب و فیلیا بان هر چند بر سرش زدن

لکن آنفیل برخاست پس بجانب عین برگشتند و عبدالمطلب در آن نجمن طلب
 شتران خویش نمود که لشکر یا نشس بتاراج برده بودند و آبرو از ان التماس چنان
 رنجین خاطر شد که عنان نملک از دست تاسک او بیرون رفته بسبیل عتاب یا
 عبدالمطلب گفت که تو سید و سرور قریش و شریف تمامت غریب بتخصیص او وجود خانه
 کعبه بوده است و من آمده آم که اینجا را ویران سازم و تو هیچ حدیثی از ان
 باب بر زبان نیاوردی و از سودا اے فلن تو سودای شتری چند سر بر سر زنده
 که قیمت آن در میزان ارباب همت چندان وزنی ندارد و این صورت از پنج تو بنی
 غریب و بدیج است عبدالمطلب گفت اینجا را بر و روکاری است و انا و توانا که محاسن
 آن مے نماید و از ضرر اعدا نگاه میدارد و من خداوند شترم مرا سخن آن باید کرد و تقصه
 ابره شتران را تسلیم او نمود و عبدالمطلب شکران بر زبان رانده بکه مراجعت فرمود
 و اشارت کرد تا اهل حرم متفرق گشته در قلاع حبال تحصن نمودند و خود بمسجد الحرام
 آمد و حلقه در کعبه را بگرفت و لحظه بمناجات و رفع حاجات اشتغال نموده از شتر شتران
 ملک بدخصال پناه بلطف حضرت بادشاه فوالجلال بر دو آیین حال ناگاه چشم او
 بر طایر ابابیل افتاد که بتجیل بر سر اصحاب فیل میرفتند و بجز درویت طیور عبدالمطلب
 بنشاند و سرور و ائق گشته بعد از رفع نیاز بدرگاه ملک کار ساز راه کوه حرا پیش
 گرفت و بصنادید قریش در آن منزل لمجی شد و صبح روز دیگر ابره فرمود تا فیلان را
 ببلد سهای لئون ببار استند و محمود را بر سایر اقبال تقدم نموده در مقدمه روان
 ساخت و قرآن و ادوات لشکریان سوار گشته چون دریا سے جوشان در حرکت آمدند
 و قیل سفید محمود نام بجواب بیت الحرام رسید بهسان پیل شطرنج خشک بایستاد
 و قیلانان بر پر حیا که در تنجیله ایشان گنبد اقدام نمودند محمود اصلاح حرکت نکرد و از صنمیک
 توقف نموده بود و قدمی فراموش نهاد و چون بجانب دیگر غیر حرم تحریک میکردند مانند برق

و باومی شتافت و در این اثنا لشکر آئی که عبارت از طبره الیاسیل است پیدا شد بر
 و هر یک سنگی را بشکون از گل دریا در منقار و دود و سنگ دیگر از ان جنس بمقدار
 عدس در دو جگال و بر هر سنگی نام سنگی که پلاک او بدان رقم زده بودند بکاک
 قدرت قلمی شده چون محاذات لشکر او بار اثر رسیدند سنگ باران گردید بر سر و بر
 سنگ از ان زوئد از تان چار پایان بیرون می آمد کجای نماید کجای زنده و بر وق
 هر پیاوه که میزد از طرف دیگر بیرون می آمد و مجموع لشکر یان با چهار پایان بقدر آنکه
 غضب با و شاهی گرفتار شد از پائے درآمدند و ابرم چون خدا از معرکه تیر و نوبت آتا
 در همان چند روز مرغ و وحش بچنگال عقاب اجل گرفتار گشت و در واسطه آنکه ابرم در آن
 هواناک خود را از میان لشکر گاه بکباره شعله بر جناح استخوان بجانب حشر روان شد و طیری
 از طیور طوق ملازمت در گردن کرده در عقب آن خون گرفته در پر و از آمد در راه مرضی صعب
 بر ابرم نهست و گشت دست قضا بفرستید از قند فوق ایدیم که ناظر بدانست بندهای
 انگشتان او را ابرم جدا ساخت و زرداب و خون و پیله از ان روان گشت و آونم مرده و نوزده
 بجبهه رسیده در پایه سریر نجاشی حاضر شد و سر گذشت لشکر و حکایت مرغان عرضه کردن گرفت
 و ملک باستماع اینچیز تازه در مقام تحیر و تعجب مانده که ناگاه مرغیکه که در راه شتر را موافقت
 بجای آورد سنگی بر ابرم انداخت و دل او شکافت او تیر بر آه که یارانش رفته بودند
 روان شد و غوغا بالشدن غضب الله و آورده آمد که بعد ازین واقعه عظمی که اصحاب فیل را
 رؤی نمود قریش از تله خیال هر چند نظر بجانب آن لشکر انداختند و دیده دورین بر نشان
 گماشتند از هر کس مشاهده نفر خود نمایی بر این خواستند که بر بیات اجتهای توجیه
 بدان جانب نمایند و عید بطلب که در میادے احوال خواتیم اعمال ملاحظه نمودند و نا بر
 مصلحت خویش در لشکین قریش کوشیده برانجا عت گفت که اعدا کبری اندیشیده باشند
 و سکون ایشان مستلزم حرکتی باشد که خضری از ان بالا حق شود و مرا ابرم نهی الحجامه نهی

هست مواب آنکه اول بن بر دم و کیفیت او ضاع معلوم فرموده خبر تحقیق بشمار سائیم قریش
 را سے عبد المطلب را ستختن داشتند و او تنها بدان لشکر گاه رفت و هر چه در نظر آید از
 نفوذ و جواهر در موضعی که از نظر انبیاء منبئون بود و در فن ساخت و چون از انهم فارغ شد
 باز گشته قریش را از گماهی حالات اعلام نمود و ایشان علی الفور بر سر مردگان تاخته
 مشرکهاست را علی اختلاف مرتبهم در میان خود تقسیم نمودند و ناک اصحاب فیل سوخت کثرت
 مال و زیاده و قتل و غلبه و رفعت مکان عبد المطلب گشت سه صد هزاران جان و دل تاراج
 یافت و تا هر یک شش مراح یافت و از ابن عباس حسن مروی است که گفت که در خانه
 احمانی از ان سنگ بسیار بود و مادر ایام طفلی بان بازی میکرد و این قصه از معجزات آنحضرت
 صلی الله علیه و آله و سلم است که پیش از نبوت ظاهر شده و الله اعلم بآیات و نیر که ایشان
 بعد المطلب میلاد جناب خاتم النبیین صلی الله علیه و آله و سلم داده بودند و خواهرها که عبد المطلب
 مشعر بن اخیعتی دیده بودند و از حد تحریر نیست بخیاال طوالت و اطباء حکام پیشتر حکم
 آتیه و اختتام آتیه که کلام لایزال کلام و سر روایت حواله نظم شکسته رقم میکنیم از انجمله آن که
 بعد از هلاک ابریه پیشتر مسروق فرما و اگر وید سیف بن ذوی نین بر او خروج کرده و بعد
 قتل مسروق بلا استقلال بادشاه بن کردید اعیان و اثرات از اطراف بلاد و امصار جهت
 تنبیت و بر گاه بادشاه رقیع مقدار آوردند از انجمله وید قریش مثل عبد المطلب بن شام
 و دسب بن عبد مناف نسری و امیه بن عبد الشمس و طلح بن خویلد و غیر ایشان متوجه اراکله
 گشتند و بعد از منازل و مراحل شهر صنعاء رسیدند و ملاقات ملک را در خواست کردند بعد از اجازت
 بحضور بادشاه حاضر شدند و تحف و هدایا گزیدند و عبد المطلب در ان محفل از ملک حضرت
 سخن گفتن طلبید ملک گفت اگر تو از عهده ادب حکم مجلس ملک مع توانی نایست نیست عبد المطلب
 عبارت مرغوب تنبیت جلوس پس بجا آورد و بر وجهی تفریق نمود که او از تحسین او از ان
 انجمن بر خواست و ملک بعد و قوف بر کمال حسب او از کیفیت انجمن استفسار ساخت عبد المطلب

ششمه ازان باب معروض داشت سیف بن ذویزن عنایات بادشاهانه سبزل در شسته
 فرمود که تو پسر خواهر استی چه مادر ملک نیز از ایشان قبیلانی خجاری بود و قریش را بدار افضیانت
 فرستاد و فرمان داد که ای محتاج همه را از ناکولات و مشروبات مهیا دارید و مدت یکماه برین گذشت
 روزی عبدالمطلب را در خلوت خاص طلبیده شرف اختصاص از انانی داشت و بعد از
 تمهید مقدمات فرمود که از امور مختفی و قضایای مخفی صورته بر ضمیر یا ارشام یافته که باطنهار
 آن از وقوف اغیار اندیشایم و چون تو مخزن اسرار و مظهر سرمود و اصل شرفه مقصود
 خرد خورده بین تجویز نمیفزاید که این صورت را از تو پوشیده و پنهان دارم باید که مطلقاً با شما
 و بیگانه حدیثی در کتاب نکوس و بلکه سایه خود را در این راز بسته محرم نشمارای و ملک کنان
 میالغبه نموده فرموده که وقت آنست که نوح منزله و خلیل خلعت و موسی قدمی و سحی و سحر
 محمد اسمی تولد نمایند و شاید که متولد شده باشد و یکی از علامات او آنکه در بدایت سن از ابوبن جدا
 ماند و جد و جانشین کفالت حال خمسه سال او اشتغال نمایند از محض عنایت حضرت خداوند تعالی
 منصب بلند و عظمت ارجمند نبوت قایلین گردد و با وجود آنکه ناولید باشد علم نسخ بر صفت سابق
 و کتب سابق کشته جهانیان را از متابعت شیطان بعبادت رحمن و عورت فرماید و بر طبقات
 اسم که با او مخالفت نمایند غالب گردد و بتان را بشکند و بتخانه را ویران گرداند و حرارت آتش بر زبان
 بر تپج ابدار متاجان او منطفی گردد و اگر چه در مقام محبوب حضرت همین بنان باشد و قینه اردقانی
 عبودیت حریح نگذارد عبدالمطلب گفت امید بمرحمت خداوند آنکه از لفظ کلام ملک انجمنی بر وجه
 صریح مودعی گردد و سیف بن ذویزن فرمود که برب العزت و خداوند کعبه که نزد ما بصیبت پیوسته
 که جبهه صحیح او تو باشی و آنچه با تو گفتیم محض حق و عین صدق دانسته و این حدیث از کتب اسلئے اخبار
 سخاوای که فهم هر کس بجا و راک ان نرسد بارسیده عبدالمطلب از خشوع و خضوع سجده شکر
 بتقدیم رسانیده ملک گفت که سر از سجده بردار و این سر اگر خبر داری شرف اعلام فرمائی
 عبدالمطلب سر برداشت و تقریر کرد که پسر من استم عبدالمطلب نام که سمعت گنایست و فرزند

باصفت مروت و مردانگی جمیع شست و شست ترین فرزندان من انبیه بنت دهب بن عبد مناف
 که کلیه جمال و عفاف آراسته بود و در ملک ازدواج او در آوردم و آتش چرخ عالم شد قرة العین
 من عبد الله در عنوان جوایز نبی و زندگانی که کرده رخت جبات بعالم بکاشت سید و بعد از
 حدوث این واقعه هاله ارکشم فرزندی متولد شد محمود الحفص المعلوم بعلم ما شیک ملک بیان فرمود
 بچند موسوم گشته تا اسم مطابق منی باشد و حالیا از سر حد طفولیت بمقام صبیحه رسیده آری باب
 فرانت آثار و انوار سعادت از پیشتره همانا پس مشاهده مینماید و من تکفیل امورات و
 هستم چون عبد المطلب سخن بدیدار رسانید سیف بن ذریان فرمود که صورت واقعه را از
 یهود و پوشیده و از انجا عت با او در نهایت عدوت اند و با تو هم خود نیز ازین بدیشت هیچ کس
 که از حد ایشان ایمن نیست سباده که چون بداند که شمار البسب محمد بر ایشان ریاستی
 خواهد بود بلکه و سب خواهند کرد و بد آنکه در علم سابق و کتاب ناطق یافته ام که دار الملک
 و سب نه خواهند بود و کار و سب آنجا است حکام خواج میرفت و اعدان و انصار و سب
 از انجا خواهند خواست و حد فن و سب هماغا خواهد بود و اگر من بر جبات استعاره اعتماد
 میداشتم لشکر نامیها ساخته به بشریت نمیتافتم و این طار قدوم او شنیده در نصرت دین حق و
 میکوشیدیم و تاخیر در این امر از انست که غالب امان دعوت او را بخواهیم یافت و بعد از اظهار
 بشارت ظهور صاحب دودمان طهارت و اتمام وصیت در محافظت این اشارت شناسید
 قریش را که ده نفر بودند طلب فرمود و هر یک را با نعام ده غلام و ده کینه و ده بر و جان
 و پنج ظل طلا و ده رطل نقره و طر فیه پر تبهر و صد شتر سفره از ساخت و موازی انچه مجموع
 ایشان انعام کرده بعد المطلب داده و از دالتا حس نمود که سال آینده بکلی صفایا آید
 و تجدید عداقات پر و از نگاه همه را از حضرت فرمود و از قصه ای که در همان سال آن
 بادشاه خمیه خصال از نیالیم در گذشت چنانکه در رخت الصفا مستور است و قصص
 بشا بر مشعر میلا و جناب خیر العباد علیه الصلو و السلام بسیار اند و در کتب متداوله شرح و بسط

منقول اند باینکه در تخریب زمین یک قصه گفتار رفت و علی هذا القیاس خواهد بود
عبدالمطلب متضمن بر همین لائقه و لائقه بود و از آنجا صورت واقع آنکه روزی
عبدالمطلب در حجر خواب بود خواب دید که بسیار ترسیده پیش کا نه قریش رفت
چون کا نه نظر بر چهره عبدالمطلب نمود متغیر و بدگفت سید را را چه شود که رنگ رو سیاه
متغیر است مگر حاد پیش آمده است عبدالمطلب گفت که دوش در حجر بودم و در حجر
دیدم که در حجر سقیر از صاحب بن ظاهر شد متغیر چار طرف جانب از آن بشر یا پیوسته
و طرف دیگر بشری رسیده و کسب آن ملحق بمشرق و سر دیگر ملحق بمغرب و من
بچشم تعجب در آن نگاه میکردم که ناگاه آن در حجر متشکل شد بد رخت سپر و خرم متغیر
جمیع آثار که در عالم نباتات موجود است و دوپیر روشن ضمیر فرخ لقا با صفادریا
اندرخت دیدم ایستاده اند و من از نام و نشان ایشان پرسیدم که گفت که من
مسی بنوحم و دیگر فرمود که نام من ابراهیم خلیل الله است انگاه مرا گفتند که عبدالمطلب
این درخت اصلی شریف است از ابا و اجداد من است که تورا سیده و از نیت تو است
ظهور یافته و از قرین بقدرت و از حلیه بصلیه بعد و منشا انتقال پذیرفته کا نه گفت
که اگر درین تقریر صاف شخصی از نسل تو ظاهر شود که مقیمان صواب ملکوت پاکان
خطایز ناسوت غاشبه طاعت او بروش گیرند و حلقه اطاعت او در گوش کنند
و زنجیر دلیل است بر استقامت قواعد وین و کثرت انصار او و حلقه ای او بسته است
از نباتات امر و استقامت کار و علمو نشان انصاحب سعادت هر که با او مخالفت و زرد
ناتد قوم نوح بطوفان بلا و گرداب فنا گرفتار آید و آن سعادت مند در جای میسر
لدت ابراهیم شرط التفات و حسن اهتمام بجا آورد و تا انقراض عالم تصور و اسناد
بقواعد مقصوده امامت و نبوتش راه نیابد و رشواهد النبوة مسطور است که خارجین
عبدالله بن کعب بن الک از پدر خود روایت کرده که جمیع زمین را گفتند که بقصد عمر بکه

میرفتیم یہودی برسم تجارت با ما ہوا شد چون کہ رسیدیم آن یہودی عبدالمطلب را دید
گفت مادر کنت خود کہ تخیر و تبدیل را بآن راہ نیست یافتہ ایم کہ از نسل انجیر و پیغامبری
بیرون آید کہ تو قوم ما را بکشند بچو کشتن قوم ما و در وقتہ الاحباب مسطور است کہ عبدالمطلب
را سیزدہ سپہر بود و بیست و یازدہ پسر و دودہ پسر گشتہ و اسامی ایشان بروایت اولی
است حارث ابوطالب زبیر حمزہ ابولہب عقیق مقوم خزاعہ عباس عبدالمطلب حمیل
عبدالمذہب و بروایت ثانی عبدالمکعبہ و مقوم عبات از یک کس است و عقیق و حیل و حیل
اولا عبدالمطلب بنو اند و در وقتہ الصفا مسطور است کہ بزرگترین اولاد عبدالمطلب
حارث بود و ابوسفیان غیر پدر معاویہ است و در سال فتح مکہ مسلمان شد اما ابولہب
کہ اورا ابو عتبہ نیز گویند با تفاق علمائے امت کافر مر و از جملہ فرزندان او عتبہ و عتبہ اند
مادر ایشان ام جمیل است کہ عتبہ معاویہ بود و مضمون ایہ حالہ السحلب فی جیدہ حیل من
مسدسین حال شقاوت مال است اما عیذاق کہ بروایتی از کثرت خیر و احسان اورا
خجل میگفتند عقب نہ داشت و مقوم ہا سید الشہید احمد از یک مادر متولد شدہ بود و قمر
بنظم ششبار بسیار شتغال می نمود اورا فرزند نبود و زبیر نیز در زمرہ شغرا انتظام داشت
و حال ابوطالب و حمزہ و عباس در ضمن احوال جناب سید المرسلین صلی اللہ علیہ و علی وآلہ
و سلم سمت گزارش خواہ یافت آفات عبدالمطلب شش تن بودند اسحاق
استما اینکہ صفیہ عاتکہ بنیفا برہ امینیہ اروسے در وقتہ الاحباب مرقوم است کہ از جملہ آن
شش دختران عبدالمطلب صفیہ با تفاق اہل سیرت و اسلام مشہور شد و در کتاب مومنات
مہاجرات انتظام یافت و اسلام عاتکہ و اروسے مختلف فیہ است و اولاد و کور و انات
عبدالمطلب از خواہن متعذرہ متولد شدہ بودند از انجملہ عبدالمطلب و ابوطالب و زبیر و
عبدالمکعبہ و پیغمبا و امینیہ و اروسے و عاتکہ از یک مادر بودہ آید و نام مادر اینہا
فاطمہ بنت عمرو بن محزم و حمزہ و مقوم و حیل و صفیہ یا در زبیر بن العوام از یک لیلن بودند

و میسر باشد تقدیم رسانم که غبار طلال بر چهره احوال و مال او نشست نید عبدالمطلب را التماس
 ابوطالب موافق آمد که همیشه در سوانح حالات و حدوث و اقیامات محمد با وجود صغر سن
 مستشار من بوده و رنوازم استنشار موطن آمده حالیا و تفضیه نیز با او مشاورت نمایم و
 او را در تفضیه حکم سازیم تا چه فرماید و آیین سخن گفتی رو بجانب خواجه عالم صلی الله علیه و آله
 و سلم آورده فرمود که بدایع فرقت و سوز مفارقت تو از جهان فانی میروم مابعد از وفات
 من نصیحت کدام یک از برادران پدر خویش میل داری تا او را در مراسم محافل تو شریک
 تا کنید بجا آورم آنحضرت علیه السلام برخاست و با ابوطالب معانقه کرده بر زانوهای وی نشست
 و تحبب المطلب گفت ای محمد که رضای تو فراق اختیار من است آنگاه بجانب ابوطالب
 توجه نمود که محمد را بتومی سپارم باید که شما ایضا تحفظ و لوازم آن برو و هر یک از وفور
 سعی اهتمام تو سه روز مراعات این فرزند عزیز و قبیله نامرعی نگذاری و زود باشد
 که او سعید و سدر عالم شود و اگر اقبال مساعد تو گشت زمان ظهور او در یاب و معلوم
 تو گیرد و که امانترین خلق عالم باحوال او من بوده ام ابوطالب وصیت عبدالمطلب
 را عن صمیم القلب قبول نموده و عبدالمطلب دست او گرفته برین جمله عهد و پیمان
 بست و بعد از وقوع عهد و پیمان عبدالمطلب گفت که اکنون سگرات مرگ و تلخی جان
 گذران بر من سهل و آسان شد و زوی مبارک رسول را بوسیدن گرفت و گفت هیچ
 یک از فرزندان خود را خوشتر نمی و خوشتر می تر از تو نیافتم و چون وصیت با تمام رسید
 و از لوازش حضرت مصطفی سے باز پرداخت رحلت زندگانی بسرای جاودانی کشید
 و بر و استی مدت حدود بیست سال عبدالمطلب زندگانی نمود و بروایتی زمان حیات
 او بیست و دو سال بود و بروایتی هشتاد و پنج سال و بروایتی عمر او صد و ده سال و بروایتی
 صد و چهل و آزا میر المؤمنین علی ابن ابیطالب کرم الله وجهه منقول است که عبدالمطلب
 بعد از بیست سال در که وفات یافت و قبرش هم در که بوده است و گویند که وقت

از شمال عبدالمطلب جناب رسول ثقلین و در عمر هشت سالگی بودند که از جد خود جدا ماندند
 و در کنف حمایت و رعایت عم اعیانی خویش ابو طالب تا قریب زمان هجرت بفرار بال
 و رکبه مقیم بودند ابو طالب مدّ العمر بود و عمده و یشاق قیام نمود و نشاء انتظام امیر المؤمنین
 علی یار رسول با ستمی و سلسله نسبت عبدالمطلب است در حیوة الحیوان منقول است که در این
 عرب و در زمان قریب مختلف بود قبیلہ ربیعہ و غان و بعض بنی مضامه و بنی نضار و دشتی
 و قبیلہ حمیر و کنانه و کنده و بنی الحمر بن کعب بر دین پیور بودند و بنی نمیم مجوس بودند
 و در قریش زندگی بود و در روضه الصفا مسطور است که بر عجم طائفه سبب ظهور است پرست
 در میان و زبیت اسمعیل علیه السلام این است که اساف و نایله که مروه و زبلی بودند از قبیلہ
 جسریم و قبیله شوت و بخشی بر ایشان استیلا یافت که نفیخته کعبه با هم زنار و زید حضرت قتار شدید
 الانتقام هر دو را سح نموده سنگسار کردند و مروه که آن دو وجه سنگی را از خانه کعبه بیرون
 آورده از برائے عبرت خلایق اساف را بر سر کوه صفا و نایله را بر کوه مروه نصب کردند
 و بتقادوم و سیر اولاد اسمعیل از دین ابراهیم اعراض نمودند پرستیدن امناس منقول
 گشتند و اول کسی که طاعت حنیف خلیل را تغیر داده مروه را عبادت اساف و نایله مامور
 گردانید عمر بن لُحی خزاعی بود و در بعض کتب مسطور است که عمر بن لُحی هبل را از شام
 نقل کرده بر سر کوه اشب از جبال که نصب نمود و خلایق را فرمود تا عبادت آن کجا
 آورند و سبیل عظیم اصنام قریش بود و بعد از صد و سی و شش سال پسندیده از عمر عبادت
 اصنام در عرب شیوع یافت چنانچه قبیلہ از دوشان منات را که در کنار دریا در تنجانه
 موضوع بودی پرستیدند و آنهار نیز در زمان جاهلیت به پرستیش منات اشتغال داشتند
 و از برائے غمی که از زبان مشهور است در شعله خانه ساخته بودند که بنی خزاعه و قریش
 آتشخانه را بر سال کعبه زیارت میکردند بجبال حصول غر دنیا و آخرت عبادت غمی بجای
 می آوردند و همچنین ثقیف که از عظمای عرب بودند مکر اطاعت بر میان بسته عبادت

و سبیل حصول مقاصد خویش می پذیراشتند و این شیوه تا نحو زمان ارتقاء بود
 محمدی صلی الله علیه و آله و سلم در میان عرب استمراریافت و الله اعلم عبد الله
 بن عبد المطلب که والد ماجد حضرت رسالت پناه است و نام مادرش فاطمه بنت عمرو بن
 عبد بن مخزوم است و کنیت عبد الله ابو تمیم و بر و استی ابو مخزوم و بر و استی ابو احمد است و کنیتش فروع بود
 و عبد الله سوا سبیل رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرزندی دیگر نداشت و آمنه
 بنت وهب زهری مادر آنجناب هم بفرزند دیگری جایگزین نشد و در روضه الصفی
 مسطور است که او بکمال حسب و جمال و لطافت کفایت و حسن کردار و مکارم اخلاق و بیعی
 اعمال و شمایل مطبوع و حرکات موزون از دودمان قریش نشی و ممتاز بود و در جوانی
 و بلاغت یوسف عبد المطلب بود و نور کوکب نبوت محمدی از طلعت زیبای او ظاهر و
 شمع آفتاب رسالت احمدی از چهره و لفظ و زوایا بر شعرا و کمالش عقل کل و شیخ
 و ناب و زجالش رشک برده آفتاب دوران اوقات علمای یهود و مجسم سرور
 میسرانیدند که عنقریب خاتم پیغمبران از سلب بجز ان بوجود خواهد آمد و سبب معرفت
 اخبار یهود و جمال عبد الله آن بود که جبیه سفید سیاهی علیه السلام که غشیه بخون او بود و از ایشان
 بود و از کنسپ اسمانی معلوم کرده بودند که هرگاه بیک خون از انجا مرقط شود عبد الله والد
 خاتم الانبیا علیه السلام متولد نماید چون در شب ولادت عبد الله انچه صورت و احوال تحقیق
 و استشد که والد پیغمبر آخر الزمان بوجود آمد و چون یکمید از ان برآید چنانکه از قریش
 برنیم تجارت بشمار رفته بودند اخبار یهود و از ایشان استنساخ حال عبد الله میگردد و ایشان
 صفت جمال و آن نور که از پیشانی و سینه میانت بیان نمودند گفتند آن نور عبد الله
 نور محمد بن عبد الله است که از دوسه متولد خواهد شد و تغییر اصنام خواهد کرد و چون قریش آن
 شنیدند بجهت علامات و انارات که مشاهده کرده بودند گفتند سوگند بکعبه که اخبار
 یهود درست میگویند و منقول است که چون عبد المطلب در روز جمعه چاه زمزم را سد

معاذ قریش و ثلث بدو خویش تدر کرده که اگر او را ده پسر شوند یک را در راه نهد
 قربان کند و چون اولاد عبدالمطلب از مرتبه احوال بسبب حد عشرت رسیدند خاطر بر آن
 قرار داد که بایشان نذر یک کرده بود و قیام نماید اولاد صورت حال را با پسران بیان کرده
 چرا که گفتند اختیار از آن تست اگر ما را همه قربان کنی حاضر ام عبدالمطلب از اطاعت
 پسران شادمان گشته در میان اولاد خود قرعه زد اتفاقاً قرعه بنام عبدالمطلب بر آمد و حال آنکه
 عبدالمطلب عبداللہ را از سایر فرزندان خویش و مستر میداشت چست آنکه نور محمدی
 از پیشانی او بیافت بسیار صاحب جمال و شجاع و پهلوان و تیر انداز بود و معذلک
 عبدالمطلب تا حد فوج عبدالمطلب شد و دست او را گرفته بکامگاه آورد قریش و خویشان
 ماورای عبدالمطلب این امر واقف شده عبدالمطلب را از امضای آخریت مانع آمدند
 زیرا که عبدالمطلب بصفات حمید و سمات پسندیده از سایر اقطاد و اشراف خود ممتاز بود
 صفت می آمد ایشان را که گشته شود در وقت الاحیاء مسطویست که روایتی آنکه
 قریش گفتند ما تو را اگریم که او اینکار میکند و گشتی کرد که هر کس مثل این نذر کند فرزندان را
 قربان کند و شما با آن سبب منقطع شود و القصد قریش از عبدالمطلب گفتند که پیش
 زبانی کا بنه که در حجاز بود و بقل و گپاست شهرت تمام دشت و جتنی از انصار غنیمه که
 از اهل آسمان معلوم میگردد و خبر دار میگردد و این سخن آن زن تروقیایل عرب در آن زمان
 مانند وحی بود می باید رفت و قصه را با و می عرض باید کرد تا را می او و برین قضیه
 عبدالمطلب با جمعی از قریش نزد الضعیفه رفت و حضور مجال را بیان کرد و آن زن گفت
 امر در بر وید و باز از این چنین پیچیده جواب بپشما و او آید روز و دم چون پیش کا بنه
 رفتند گفت امشب قصه شما را بر من بگو و بگویم که وقت که دیت در میان شما چیست
 عبدالمطلب گفت که ده شتر کلمه گفت که میان عبداللہ و ده شتر قرعه نذر اگر قرعه بر من
 افتد فوالمراد اولاد شتر را ده و ده بار زیاده و کثیر و قرعه می زمیند و وقتیکه قرعه بنام

مشترک عبدالمطلب و جمله قریش خرم شدند و گفتند اگر تمام شتران فدای عبد الله
 شود و انصاف عبدالمطلب بقرآن کاد گرفته برین موجب عمل نموده چون حد شتران بعد رسید
 قرعه بنام شتران برآمد و زمان گفتند که اسے عبدالمطلب بخداوند قمارے راضی شد عبدالمطلب
 قسم یاد کرد که دل من قرار نباید تا که تحقیق تمامی و چند نوبت قرعه زو بهر بار بنام شتران برآمد
 پس عبدالمطلب را اطمینان حاصل شد و عبدالمطلب خدا شتر پناه خدا تعالی قربان کرده
 مستحقان رسانید و دوحش و طیر و نیز خط یافتند و عبد الله لبان اسمعیل علیه السلام
 از سوختن نجات یافت از نجیب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود انا ابن الدجین یعنی
 اسمعیل و عبد الله در روضه الاحباب مسطور است و بیت کلام از ان رود باز در بیان
 قریش و سایر عرب صد شتر گشت و چون ظهور نبوت و اسلام شد پیغمبر صلی الله
 علیه و آله و سلم آنرا مقروضت پس عبدالمطلب را شرف منزلت مان سبب پیغمبر و
 انضمام انجبال آوازه حسن و جمال عبد الله و اسلمه از دیار شتر بار او شده چنانچه زبان
 صاحب جمال بگزارشیا عاشق و سکه شدند و بر سر راه و سکه رفتند و عبد الله را بسجود
 میخواند و چون نظر آن زنان بر عبد الله می افتاد و این قصد در خاطر ایشان در می آمد
 بلکه بر صورت منیب بر انجاعت ظاهر میشدند و ترس و هول بر ایشان غلبه میکرد و باز میگفتند
 و حضرت حق تعالی عبد الله را محفوظ داشت و گویند که پیغمبر و عبد الله دشمن بودند و
 همیشه قصد او از اطراف بگرسه آمدند و خدا تعالی شتر ایشان از عبد الله کفایت نموده
 و چون نزدیک بان رسید که آن لطفه پاک از صلب پدر بر تنم باور منقل شود و نایره بعضی و عداوت
 و حسد در کانون جهودان و یهودان اشتعال یافته و هفتاد کس از علمای اهل کتاب بجانب مکه
 از شام قصد عبد الله یا نود نفر شتر افتاد و انهمای فرصت نموده و در شکار گاهی تیر تیر
 کشیده و سکه عبد الله آوردند و بحسب اتفاق و حسب بن عبد مناف بن زبیره بن کلز
 نیز در آن صحرای شکار مشغول بود و چون آن صورت را مشاهده نموده توانست که قدم نیست

در مخلصی عبدالعزیز کوشش نماید در این اثنا جمعی دید که بر اسپان ابلق سوار بودند و در اهل دنیا
 مشاهبت داشتند و این گروه بر سپرد حکم کرده شد ایشان را از عبدالعزیز دفع نمودند و در مس
 بعد از مشاهد این خیال متغیر و متعجب بجان آورده و آنچه مشاهده نموده بود و بانسکو همه خویش بر زبان
 در میان نهادند و او را بخدمت عبدالطلب فرستاد تا عرض دهد که و بی را و دختر است که بمیر
 ایست و در حیات مسافه با من و میخواست که آن محبوب را با فرزند تو عبدالعزیز در ملک ازدواج
 کند بر ما و آئینه صورت واقع را بعرض عبدالطلب رسانیده و او چون خردی صورت
 و پاکیزگی طبیعت آینه ملازم داشت عبدالطلب بتمس و بی را بحسن قبول مقرون گردانید
 و تقوی و در عشیه عرفه که لیله الحجه بود بشعب ابوطالب عقد نکاح میان ایشان واقع شد
 صورت زفاف هم در آن شب رونمود و آیین عروسی در یک شب بفریب سبب نامها شد چه قریب
 و نسبت خاتون شیرین لب شکر گفتار از شورش و محبت و مفارقت عبدالعزیز برتر است
 و اما امید می خفت خرمین زندگانی را با او نهادند و بقیه از اهل شوق که در اهل ایشان تاخیر می
 بود و مرگ را بر زندگی ترجیح کرده از حیات بهر فرزند داشتند و از مویات این مقام فاطمه شامیه
 هفت ساله خبر چنین روایت کرده اند که یک از حکام و یار شام را مخدیره بود و در سر پرده
 عصمت که در عالم و بر سر باخوردن شیر خاوری و عروسه بر ابر میگرد و در اوج خوشی با او ملا
 لاف همسری می زد و این دختر بر مضمون کتب الهی و صحف سماوی اطلاع تمام داشت و
 او از شیوه که بمانت نیز الفصیح بود و می دانست که وقت آنست که حقیقت عالم الانبیا
 از صاحب یکی از انبیا عبدالطلب متصف بصفات که از اسفند گل گشته و در شیوه پاک قرار گیرد
 و بعد مرورش و احوام از حرم عزت بهارگاه نبوت فرامیدد اسد و احمر را بدین توهم دختر
 فرماید فاطمه تصور آنکه شاید که از نسیم عنایت ملک متعال شجره امان و از ثمره قبال بارور
 گردد و همان غریمت بجانب که معتدل معطوف گردانیده بعد از مراحل و منازل بر کنار که رسید
 طرح اقامت انداخته و دیده انتظار بر ویدن مطلوب خویش گذاشت و در آن شب عبدالعزیز

از میدانگاه بازگشته نزد یک بمنزل فاطمه رسید چون فاطمه را نظر بر جمال جهان آرا
عبدالله افتاد شخصی دید که از پر تو خور شیدر خسارش زمین و زمان رو شده پذیرفت و حال را
از صفت سلف سابق بمطالعته اورسید و در و معاینه کرد و لاجرم اسیر پیله ز سر پرده بیرون و دیدار او التماس نمود
که لحظه شرف قیوم عبدالله بنابر استدعای آن پرمی بیکر مجامعت را و را بنور حضور منور گردانیده بلکه شام
بعد از اقامت لوازم صیانت نقاب حجاب از میان برداشته آنچه در خسرا خیمال مخزون
داشت بر طبق عرض نهاد و از عبدالله درخواست نمود که او را در جماله نکاح آوری و عبدالله جواب
داد که اتصال بلکه موجب مسرت من است اما این امر بدون استصواب و استصلاح عبدالمطلب
بمشیت نمی پذیرد و فاطمه گفت آنچه مقتضی وقت است بتقدیم رسان و چون عبدالله از بارگاه
فاطمه بیرون آمد به بنجانه خورشید رفت بمقتضی قضای آلی با آنکه در فراش قرب تکیده فرموده
و آنکه در آن شب حامله بار امانت گشت علی الصباح عبدالله بخدمت پدر شتافته آنچه از فاطمه
شامیه شنیده بود بفرمان عبدالمطلب رسانید و در ترویج امر ترویج مبالغه نموده بعد از خجسته
متبج و سرور بمنزل فاطمه خرامیده موافقت پدر و رباب مناکحت با آنکه در میان نهاد و قره العین
حاکم شام امر و زبشده عبدالله را از لوز بنوت بی مبره دیدار پس سر و از سینه پرور کوشیده بعد از شریط
استفسار دانست که قضا کار خود کرد و آنگاه بعد از گفت که خدا گواه است که باعث بر این
امر نه و سوسه شیطانی بود و نه هوا نفسانی بلکه مقصود من ازین مواعلت تو مصاحبت
سعادت مند بود که لوز او در پیشانی تو می یافت حالا آن لوز از بشتره تو دور مانده پس
عبدالله را بوجود حضرت رسالت پناه علیه السلام بشارت داده و یوسف و محمد و هم سر خویش
گرفت و بجانب شام بازگشت و کوشیده نامه که ملائکه انجکامیت را فاطمه خشمیه و زمره
باقبال خواهر و رفیق بن نزل و جمعی بلبله عدویه نسبت کرده اند در نوشته الاحباب سمت تحمیر
یافته که هیچ میان روایات مختلفه بر این وجه می تواند شد که گویند مجمع السنون مذکور خود را
بر عبدالله عرض کرده باشند و هر یک از روایات آنچه بدور رسیده نقل نموده و در نوشته الصفا

مستول است که آمد و در تربیت غم خویش و سبب برین منافع روزگار بگذرانید و عبدالمطلب
 اورا جنت عبدالمطلب خوانستگار می نمود و بآل نبوت و سبب را براسه خود خطبه فرمود و هر دو عقد
 و ربیک محاسن منعقد گشت و سید الشهدا حضرت زهرا را به وجود آمد و خاتم الانبیا از آسمان مستول شد
 و تاریخ انجمن مستول است که عبدالمطلب بکثرت نور رسول مقبول علیه الصلوة والسلام حجابها و
 غراشها مشاهده مسفر نمود و آنرا از عبدالمطلب بیان میکرد و بجهله آن گفت ای پدر و قبیله من چنان
 بطحا می که بر جبل سیم میگذرم از پشت من دو نور ظاهر می شوند یکی جانب مشرق و دیگری
 طرف غرب را فرامیگیرد و مرتفع می گردد و تا اینکه بصورت ابری شود و در آسمان کشاده
 می شود و هر دو نور در همان در می آیند و باز بیرون می روند و بعد یک لحظه هر دو نور بجانب
 من مراجعت می نمایند و نیز من هر جا که می نشینم آواز سلام علیک ایها المستودع ظهره
 نور محمدی شنوم و اگر من زین خشک و یازیر درخت خشک ساعتی می نشینم فی الحال
 سر سبز میگردد و شاخه های آن درخت بایل بجانب من میشود و با من ملا می میگردد
 و چون از اینجا میخیزم و آنرا میگذرم باز بحالت اصلی خود بگذرد عبدالمطلب بعد استماع این
 سخنان گفت ای پسر من بشارت و خوشخبری با من امیدوارم که آمدن شما که
 از پشت تو و ولایت مکرم خود را که بایان من آب و جباران وعده داده شده ایم ظاهر خواهد نمود
 و من خوالی قبل ازین واقعه که ولایت میکند بر اینک از پشت تو بزرگترین عالم ظهور خواهد کرد
 و دیده ام و بود عبدالمطلب که چون از پیش بزرگترین اختتام قریش مثل لالت و عجزا میگذاشت
 آنها آواز میکردند مانند آواز گریه و می گفتند که حالیا میان من و تو خلافت نماند زیرا که از پشت
 تو نور محمد صلی الله علیه و آله و سلم امانت است و از دست او ولایت مایان و ولایت اصنام دنیا
 خواهد شد و وقت وفات عبدالمطلب فیست عقیده کردند که بعد از او قول حضرت رسالت پیام
 بدو سال عبدالمطلب از بیعالم انتقال نمود و بعضی گفته اند که آنصوت قبل ولادت و قیوم یافت
 و تجلی برانست که رسول مقبول صلی الله علیه و آله و سلم بیست ماه بود که پدر آنسرور فوت شد و در

روضة الاحباب مسطور است که تولی آنست که عبد الله چون وفات یافت پیغمبر صلی الله علیه و سلم
 که وسلم نسبت و مشیت باه بود یا نه گفت ماهیه یا دوماهیه بود در گماره در روضه الصفا مذکور است که نبوت
 اصح عبد الله پیش از ولادت رسول بدیار شام رفته نیز گاه مرا حجت و بعضی گفته اند در وقت تولد
 بدیار شام و برخی را عقیده آنکه در مخرمانه چون بدیده رسید با دم اللذات مبدوم قواعد بنیان قصر وجود
 او پر دانه و سر سراسی که بدار النافیه موسوم بود مدفون گشت و در شواهد النبوة مسطور است که عبد الله
 پیش از ولادت و صلی الله علیه و سلم چهار ماه در مدینه فوت شده بود و همانجا مدفون
 گشته و بر وایتیه عبد الله در البواقی فتح مجده که موضع الیست در میان کوه مدینه وفات یافت و همانجا
 مدفون شد و مختار صاحب مدارج النبوة همین است که مدفون عبد الله در البواقی و بر وایتیه
 البوا است مگر عجب از صاحب سحر الانساب که وفات عبد الله و مدفون او که مخطئه نقل کرده و از این
 عباس مروی است که چون عبد الله وفات یافت ملائکه جناب کبریا عرض کردند النبا و سیدنا
 محمد پیغمبر تو و حبیب تو یتیم شد خدا یتیمای فرمود من او را حافظ و نگهبان و نصیر و کفیل و یم صلوة
 و سلام بروی فرستید و برکات بر اوست او خواصیه و او دعا کنیدی صلوة الله و ملائکته و منسبین
 و الصالحین و الشهداء و الصالحین علی محمد بن عبد الله بن عبد المطلب و برکاته و سلامه
 و مدت عمر عبد الله نسبت و پنج سال بود و ملائکه گفته اند که سی سال و روایتی آنکه عمر او به پنجاه
 و یک سال بود و الله اعلم بحقیقه الحال تنبیه در اسلام البوین جناب رسول انقلین صلی الله
 علیه و سلم علما اختلاف کرده اند چنانچه متقدمین بر آنند که والدین آنحضرت بر کفر ازینکه
 انتقال کرده اند و صاحب جامع الاصول در بخش مخصوص حدیثی از ابیهریره نقل کرده و متأخرین
 اثبات اسلام البوین رسول حسین نموده اند بلکه جمله اجداد آنحضرت را از عبد الله تا آدم
 مسلمان دانند و پدر ابراهیم عار نیز مسلمان گفته اند و آور راعم ابراهیم شمرده اند و پدر آنحضرت
 و در اثبات اسلام البوین آنحضرت سه طریق گفته اند یا اینکه بر دین ابراهیم عمل بود و یا آنکه
 بابیان دعوت نرسیده و در زمان فترت از بنیان در گذشتند و زمان نبوت نیافتند یا آنکه

نزد گردانید جنتی تاملے ایشان را از معجزه رسول کریم و ایمان آوردند و حدیث احتیای
 البون الرجب مصنف می نگارند، التصحیح تحسین کرده اند بسبب اینی از حدیثین و بطریق مستدوه
 اثبات اسلام البون، آنحضرت منوره اند چنانچه شیخ الحدیث جناب الدین سیوطی از اکابر
 متاخرین علمای حدیث است رسایل عدید و در ثبات اسلام البون آنحضرت تصنیف کرده
 و در آن بعضی اولاد حبی بیرون البون آنحضرت ثابت کرده و بعضی از ثبات منوره که موثق بودند
 بر دین ابراهیم و وحییه آورده که آنحضرت و رحمة الوداع برای آن بر خورفته و از معجزه آنحضرت
 حق تاملے ایشان را زنده ساخته بعد با آنحضرت ایمان آوردند و باز ثبات یافتند و آنوقتیکه غایب
 و کفر اینها روایت کرده اند منسوخ اند لکن اخیر هذا التفسیر پس حوط و اصوب آنست که از احوال
 والدین رسول خدا صلی الله علیه و سلم غیر تحسین و ثبات عرض نباید که در کتاب ابواب و احادیث العباد
 علیه السلام را از عبد الله تا آدم کمال یقین بدان باید شمر و قیامید انی یعنی میگردانید آنچه رسول
 مقبول صلی الله علیه و سلم فرمود که از ابتداء آدم مر از اصحاب طیب و در ارحام طاهر و
 نقل میکردند تا آنیکه خداستجای پیدا ساخت مر از شکم البون من که پاک و صاف و سیر استند
 از نوا و هم آنجناب ارشاد کرد که حق تعالی نور مرا قبل از آدم مبر از رسال فرید و چون آدم را پیدا
 ساخت مرا در صلب او انگذ و وقتیکه آدم بر زمین آمد من در صلب او بودم و گزانب مرا در صلب
 نوح در سفینه و وقتیکه ابراهیم را در آتش انداختند من در صلب ابراهیم بودم بعد از آن نقل
 میکرد مرا از اصحاب طاهر و بسوے ارحام طیب تا آنیکه بیرون آوردم مرا خداستجای از البون
 من که هرگز مرکب نبر تا نشده اند پس والدین جناب رسول انقلین منزه از لغوت کفر و شرک
 بوده اند بدلیل قول و تامل و نقل یک فی الساجدین و جناب احمدیت خراسمه رسول خود را
 بحجج و وجه از لغوت منیات منرا و مصفا ساخته آباء و امهات آنجناب را اشرف ترین آباء
 امهات گردانید چنانچه آنجناب را اشرف ترین مخلوقات آفریده پس چگونه گمان و وهم باید کرد
 که نور الهی در صلب مشرکین قرار گیرد و ما را از ایدایچه خیال جمال و بے ادبے است این عقیده نباید

والله اعلم آنچه آمد و الله که احوال اجداد و جناب خیر العباد و صلی الله علیه و سلم بین الاجمال
و التفصیل بقلم آمده اکنون صحایفین را در اوراق تجرید تمیزین حاج اخبار احمد مختار صلی الله علیه و سلم
می آید بطریق اجمال نه بر سبیل تفصیل و الله یقول الحق و هم یبید الی سواء السبیل فصل چهارم
در ذکر بعضی بدایع و وقایع و غرائب و احوث که در مدت حمل و قبل ولادت حضرت رسالت صلی
الله علیه و سلم که در اطراف عالم بوقوع اشخاص و اطفالان اخبار نبوی و ما بهر آن آثار مصطفوی علیه
الرحمة و الثناء از روضه الاجاب روایت می کنند که اهل سیر آورده اند که در ایام حج بر قول صح
و زانو و سدا ایام تشریق و بر او تکی و عرشه بر عرشه شب جمعه بود که نور محمدی از عبد الله بآمنه منتقل شد
در مدارج النبوة مذکور است که ازین جهت امام احمد بن حنبل السیلة الجمعه را فاصله از
لیلة القدر داشته که خیرات و برکات و کرامات و مساوات که در جنس این شب بر
عساکر ایمان و مومنان مقاض و تنزل شده و هیچ ششی نشده تا دور قیامت
بلکه تا آید و اگر سببین جهت شب میلاد و افضل از شب قدر دارند نمیرسی سنه و
قد صح به العلماء و در آن شب حضرت حق تعالی امر فرمود خادان بهشت و اکه ابواب
جنات را بکشاید بحجت تعظیم نور محمدی صلی الله علیه و سلم که استقرار و طین
آمنه می گیرد و در اخبار و از و است که درین شب در ملک و ملکوت ندا و رواوند
که عالم را با نور قدس منور سازند و ملائکه آسمان و ماهتر از و فرج شدند و جبریل از
آه و عالم سیر محمدی را آورد و بر فوق خانه کعبه منصوب ساخت و جمیع لقا حرم و
زین را بشارت دادند که نور محمدی صلی الله علیه و سلم در رحم آمنه قرار یافت تا بهشت
خلایق از آن متکون شود و به بهترین نعمت بود که در خوشاوقتی است که محمد صلی الله
علیه و سلم پیغمبر ایشان باشد و از عبد الله بن عباس منقول است در آن شب
که نور محمدی از عبد الله بآمنه انتقال یافت ثما می گاهان عرب بر القضا مطلق شده
صورت واقعه را بیکدیگر پیغام کردند و در شرق و غرب عالم و جوش و ظهور و دو آب

بجوید با هم در تکلم آمده گفتند نزدیک است که جهان بنور حضور نبی آخر الزمان فرین گردد و در
 در کتب سیر مذکور است که در صبح آتش تمامی اصنام ربع مسکون سوزگون شدند و در
 تخت ملوک دومی الاقند از گونسا گشته اصحاب مهر برودان روز قدرت سخن گفتن نیافتند
 و جوش مغرب بجانب مشرق رودان شدند و بشارت بنیکد بیکر میدادند که وقت آن آمد که ابوالفاسم
 صلی الله علیه و آله و سلم بوجود آمد گویند تخت ابلیس لعین آن شب سوزگون شد و همچنان تا چهل
 شبانه رود مسکون بماند و شیاطین بولادت وی صلی الله علیه و آله و سلم از صحر و با آسمان
 ممنوع گشتند و ملائکه ابلیس را در دریا انداختند و چهل روز عقوبت کردند که نیکد که شیطان سیر رود
 و محرق گشت و اندوه بسیار بر غلبه نمود ناگاه از دست ایشان گریخته بسجیل لوقیس آمد و
 چنان فریاد نمود که جمله جنود ابلیس شوند و گردوی جمع آمدند گفت و ای بر شما که ولادت محمد
 ابن عبد الله نزدیک شد بعد از این عبادت لات و غری و سایر اصنام باطل بشود و نور تو حید
 جهان را فر گیرد و دوزنا و خمر و قمار حرام گردد و همچنین کاهنان قریش و سایر قبایل عرب انصاف
 خویش محجوب گشتند و معنی کفایت از ایشان مسلوب شد و آتش ندای از زمین و آسمان شنیده
 می شد که نزدیک آمد وقت بیرون آمدن نبی آخر الزمان بایناریم و برکت در مدارج النبوة
 مسطور است که بودند قریش در قحط شدید و ضیق عظیم چنانکه در رخنان همه خشک شدند و چاهانیا
 همه لاغر گشتند پس فرستاد خدای تعالی بارانها که سبز و شادوات ساختند در رخنان را و دومی
 نمود و ذوق و سرور و نعمت و حضور تا آنکه نام نهادند آن سال را سنة الفتح و الا بهاج
 و آزار منه مروی است که از پیچید و تحمل تا مدت شش ماه اصلا علی از علامات خلی بر من ظاهر شد مگر
 القطاع حیض و بعد از انقضا می مدت مذکور شخصی بن النوم و الیقظه با من گفت که از حمل خویش
 پنج وقت داری گفتم نه گفت بد آنکه به پیغمبر این امت حامله شده و دیو آید آن که به بهترین انام
 و از شنیدن این سخن حمل نزد من سپین شده نزدیک بوضع حمل همان کس از پیش آمده گفت
 چگونه و بالهر الواحد من شکر کل حاسد چون فرزند متولد شد و او را محمد نام کن که نام او در نوشته

و اجماع احمد است اما آسمان و زمین حمد وی گویند و در قرآن مجید است در روضه الصفا مسطور است که
 آمده میفرماید که من این کلمه تکرار یا دیگر کنم و صورت واقع را بازمان گفتم باشارات ایشان و در طبق
 آهنی در باد و گردن خویش انگذم بعد از زمانی شخصی آن خلقه بار از من جدا ساخت و گفت زنها
 اینهارا دیگر با خود ندارد و بهم از آنکه منقول است که محمد صلی الله علیه و سلم در شکم من بود و در وقت
 دیدم که نور می از من جدا شد و جمله عالم منور گشت و از عکس آن نور کوشکهای بصری و شام و در که معطل
 بنظر من درآمد و بصری شمریت و اطراف شام و بهم انبند منقول است که گفت در هر از آنهاهای
 حل ندای شنیدم از آسمان و زمین که بشارت با و در شمار که وقت رسید که ظاهر گرد و ابو القاسم میمون
 مبارک صلی الله علیه و آله و سلم فصل ششم در بیان تاریخ میلاد آن شفیع روضه و صلی الله علیه
 و آله و سلم و ذکر بعضی از حوادث که در آن شب بوقوع آمده آداب تاریخ آورده اند که چون از زمان فتح
 عیسی علیه السلام بدست هشت صد سال یا شصت و دو سال و یا با نصد و هفتاد و هشت سال علی
 اختلاف الاقوال در گذشت و اوقات فترات امتداد یافت و الوالغرمی مرسل گشت که از میان القاسر
 مسحا اقتباس قلوب مرده از باب ضلالت راحیان مجدد و کرامیت نماید و بر شحات سخا بهایت قلوب
 پر فروه اصحاب غرائب را صفت نصارت عنایت فرماید شش سال طوائف امام مبنای و عبادت
 اصنام از حد اعتدال تجاوز نمود و الوالغرمی معبود حقیقی و حجاب مخفی شد تبلیس بلبل ابواب
 شرک و طغیان بر بر و عصیان بر کشود و در خلال این احوال نسیم عنایت ازلی از مهرب عاطفت
 لم یزلی و روزین آمد و صبح سعادت ابدی از طالع سیادت احمدی و میدن آغاز سنا و
 و نور نبوت کبر از افق ام القری طالع شد و آفتاب رسالت عظمی از افق سپهر طری الام
 گشت و حکم حرم بلکه شرق و غرب عالم بوج و فائض ابجد و حضرت فاطمه الزهرا
 صلی الله علیه و آله و سلم صفت اضاءت پذیرفت یعنی خواجه کائنات و واسطه ظهور
 سکنات محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم در سال چهل و دو و هم از حکومت نو فیران
 حاول تو لیمود و صاحب جابج الاصول و خسیعه آورده اند که در هشت صد و شصت

دو و سال از وفات اسکندر ردی گذشته بود و این خوزی و رکاب بنفیع از این مجازین
 محمد بن اسحق که از اکابر مؤرخان است نقل کرده اند که از زمان عیسی علیه السلام تا زمان پیغمبر
 صلی الله علیه و سلم شش صد سال بود و الله اعلم جمیع اهل سیر را ندانند که آن سرور و سال
 فیصل بعد از آن پنج پناه پنج روز یا چهار روز که نبوده اند و حضرت حق تعالی بزرگوار
 بلیه اصحاب فیصل را از که و ابالی آنجا دفع فرموده و فرموده است که قصه اصحاب فیصل و تولد
 پیغمبر صلی الله علیه و سلم هر دو در یک روز واقع شده و در جلالین آورده که واقعه اصحاب
 فیصل در عام تولد خواجه عالم بود و بعضی بر آنند که بعد از سی سال و نوزده بعضی بعد از چهل سال
 از واقعه قیل آن حضرت صلی الله علیه و سلم بوجود آمدند لیکن این هر دو نقل ضعیف است و
 قول اول صحیح و الله اعلم چنانکه در روایت الاحباب مستور است و بالتفاتی جمله علمای فن سیر
 مذت حمل آن حضرت صلی الله علیه و سلم ماه نهم و نه پیش و درین بدست پیچ و جمعی دالم
 بامنه ما و آن حضرت صلی الله علیه و سلم نهمیده و مشهور این است که در ماه ربیع الاول آن
 حضرت علیه السلام بوجود آمده و طائفه پیرانند که ولادت با سنادت آن حضرت در ماه رمضان بود
 که علوقی لطف محمد صلی الله علیه و سلم در خرم آینه و عرشیه عرته واقع شده و زمره را عقیده
 آن که در ایام نشرین بوده و هر یک ازین و در روایت متافعی قول است که تولد سید الانام در ماه
 ربیع الاول بوده باشد زیرا که جمیع علمای متقدمین و متأخرین متفق اند بر آنست که در آن ماه تمام
 تمام بی گم و بیش بوده لاجرم اعتقاد و بعضی آنست که پیغمبر آخر الزمان علیه الصلوٰه و السلام در ماه
 طاعت عالم آرا بجهانیاں نمود لیکن جمله علمای پیرانند که ماه ربیع الاول بود و در روایت الاحباب آورده
 که چون بر طبقی گویند که همه انما النبی زیاده فی الکفر لیصلی به الذین کفروا چنانچه عاها و بحسب
 عاها الایه کفار نسے میگردانند و تاخیر و تقدیم مابها می حرام می نمودند بآن و اسطرحج الینان
 در مشهور دیگر نیز غیر از ماه ذیحجه می شد پس تواند شد که در سال ولادت آنحضرت حج قربش
 در ماه جمادی الاخری واقع شده پس این تقدیر و از و هم ربیع الاول نه ماه تمام میشود که علوق لطف

منظره اگر دریا می‌جج واقعه شده باشد و هم اختلاف است علما را که آن ولادت همایون در کدام روز
 بود و از ماه چند یوم گذشته بود مشهور میان اکثر مورخان آنست که دوازده شبانه روز از ماه ربیع
 گذشته بود که منور و عالم فخر اولاد آدم بوجود آمد و نزد عیسی دوازدهم ماه مذکور است و بسیاری از
 علما تصحیح آن نموده اند که هشت شبانه روز از ماه مذکور گذشته بود و نزد عیسی ده روز نیز آمده
 و در مدارج النبوة گفته که قول اول اشهر و اکثر است و عمل اهل مکّه برین است در زیارت کردن ایشان
 موضع ولادت شریف را در این شب و خواندن مولود و آنچه از آداب و اوقاف آنست در شب
 دوازدهم کنند و اهل سمرقند نیز که روز ولادت خواجه کائنات روز دوشنبه بوده است و در
 روضه الاحیاء از ابوالمانع رزمیست که گفت اعرابی از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم
 سوال کرد از روز دوشنبه آنحضرت فرمود من و ران روز تولد خودم ام و ابتدا سعه و حی بر و
 روز دوشنبه بوده و از ابن عباس منقول است که گفت پیغمبر علیه السلام روز دوشنبه بوجود آمده
 و وحی بر او سیم روز دوشنبه نازل شده و وضع حجره الاسود در موضع خود روز دوشنبه فرموده
 و از که روز دوشنبه بیرون رفته بود و در روز دوشنبه در مدینه در آمده و وفات آنسور در
 روز دوشنبه واقعه شده اگر غیر آن در روز دوشنبه وفات آنسور واقع می شد آنروز را بکروه
 میبستند و بناست منسوب بیکر دهند و الله اعلم و وقت ولادت با سعادت سرور عالم بعد از طلوع
 صبح صادق تیریل طلوع آفتاب هنگام غفر بقیع بنی معبد و سکون نادان ترک که بجزیرت امانال رحمته قریب
 و مدارج النبوة از مواهب الدنیا نقل کرده که مولود پیغمبر آن همه علیهم السلام همین است و اکثر اخبار
 در وقت ولادت شریف طلوع فجر آمده و در شب نیز آمده و همین وقت طلوع فجر را بجهت
 قریب شب نیز می توان اعتبار کرد و در مواهب الدنیا از شیخ بدر الدین زرکشی نقل کرده
 که گفت صحیح آنست که ولادت در روز بود و آنکه تساقط کوکب و شهاب واقع شده بدان
 استمال بر لیل خوان کرد و زیرا که زمان نبوت ولادت زمان ظهور خوارق عادت است پس
 مؤانده که سقوط نجوم و رخا باشد و الله اعلم و اهل حساب را عقیده آنکه آنروز موافق پس

و یابست و ختم با خردن میان بود از شهر و میهمانان و یار و از ما بهای فرس و در آن وقت
از سلطنت انوشیروان عادل چهل و دو سال یاسی و چهار سال هشت ماه گذشت بود و از تاریخ
اسکن روز دهم هشت و دو سال و اعلم عند الکبیر المتعالی الامکان و لاوت پیغمبر
آخر الزمان علیه السلام با اتفاق و اسرار من سیر در کوه شریفه در شهری که میگفتند سر اسد شیب بنی بزم
بود و در کوه چو واقع شده و آنرا زلف المولد خوانند تولد فرمود و آن سر اسد شیب ارث بداد
سرور و سرسید و خواججه عالم آنرا بنقیل بن ابی طالب بخشید و اولاد عقیل بعد از فوت پدر
آن منزل را محمد بن یوسف که برادر حجاج شقیق بن مسعود و خاندان آن بقعه متبرکه که بنام
محمد بن یوسف ششمار یابست و محمد بن کورن خوانند را که مولد صاحب مقام محمود بود و داخل قصر خوش
که آنرا امینا میگفتند گردانید و چون دولت بنی امیه القضا یافت خیزان و از کوه کارون رشید
آنرا خواند از آن کوشک جدا کرد و سجدی ساخت ز زان و دلبانیت آنرا ستم و مضبوطا تا مسجد عباد
صالحین گرد و دوبا قامت حدود خمس در آن مقام فرخنده اسباجم قیام نمایند و از جمله کلیات
و تاریخ که در شیب میلا در شقیق روز معا و اتفاق افتاد و بعد و م شدن آب دریا چپ ساد و است
و جریان گشتن آب در وادی سما و و حال آنکه قبل از آن تاریخ بدت دید یعنی هزار سال منقطع
شد و آب در آن وادی کس ندیده بود و بهم کسیر و بطاق کسیری که مشتمل آن در
ساحت گیتی کس نشاخته بود و ظاهر شد و چهار روز لنگره ساقط گشت و بدان واسطه انوشیروان
ترسید و روز سه از روز با با خواص و ندای خود و در آن باب گفت و شنود و می نمود
که ناگاه خبر از جانب اعظم رسید که لشکر کج فارس که در مدت هزار سال خود ویران راه نیافته بود
نرم و مرده و چون تاریخ مروی که لشکر را ملاحظه کردند بازمان افتادن شرفا و ایوان
مطابق افتاد و چنین خبر مودم شدن دریا چپ ساد و فیضان آب در وادی سما و متعاقب
سید و مودرین مجلس بود و بدان سبب قاضی القضاة و جوس بر زبان آورده که من در آن
شعبه خوب دیدم که مشران تند سپان عربی را از و خواجه گورانیده در بلا و فارس متفرق

گروانیده اند و پیشانی خاطر انوشیروان از استماع این سخنان زیاده شد و از موبد موبدان پرسید که سبب این وقایع چه تواند بود و جواب داد که طاهریان عرب امری حادث گشته است که بدان سبب ملک بجم منفرم و مغلوب خواهد شد آنگاه کسرے نزد عثمان بن المنذر که از قبل و سه حکام عرب بود قاصدے فرستاد که کسے را از وانا سے عرب نزد بافرست که از عده جواب لیجے سوالات ما بیرون آید عثمان بن المنذر عبد المسیح ناسے را که در آن زمان قول او در میان اعراب موثوق بود و خواهرزاده سلیم کا بن بود نیز و کسرے فرستاد و انوشیروان و قالیع مذکور را یا عبد المسیح گفته از مدلولش پرسید عبد المسیح جواب داد که نمال بن شتر عالم است که امور مذکورہ برکہ ام و دالت میکند و در رفته الاحیاء بطور است که سلیم کا بنش بود از بنی ذبیب که مفصل دیران بود و قدرت بر قیام و قعود و نشست الادبیکه و غنیمت شد سے پر یاد گشته و بنشسته و در اعفاسے و سیکه استخوانے نبود مگر استخوان حج و سر با و دست و اصابع و سے گو یا سلیم بود از گوشت و چون میخواستند که دیرا جاسے نیز قیسے پیچیدند او را و سے بر دند و گویند و سے و سے در سینه او بود و دیرا سر و گردن نبود و اهل تاریخ گویند و سے ساکن جا میر بود و در ایام سیل عرم بوجود آمده و با گروه از دارا بار ستا بیردن رفت و در آن ایام که آنجماعت از آنجا متفرق شدند تا زمان ولادت پیغمبرنا صلی اللہ علیہ وآلہ و اصحابہ و سلم بنزلیست چنانچه عروسے بشصد سال یا شد و اللہ اعلم و گویند که چون خواستند که و سے کهانت کند و اخبار از غایب نماید او را سے جنبانیدند و چنانکه مشک و مرغ را سے جنبانید پس نفس بر و سے افتاد و از مغیبات خبر واد سے و از و تهب بن نیه منقول است که از سلیم پرسیدند که علم کهانت ترا از کجا حاصل شد گفت که مرا صاحبے است از جنبان که و سے استماع اخبار آسمان کرده و زمانیکه حضرت حق تعالی یا موسی علیہ السلام بکوه طور حکم میفرموده از آنجمله خبر با ما من

میگوید من با مردم میگویم انقیضه عبدالمسیح بجایم کسرے بجانب شام که مسکن
 خالشن بود توجه نمود و چون بمقصد رسید سبط را بکرات مروت گرفتار وید
 هر چند سلام و تحیت گفت جواب نشنید پس عبدالمسیح بیتی چند بربان آورد
 مضمون آنکه آیا کرده شده است تا استماع کنی ناید بهتر من و یا خود مرده است
 اے فاضل من که من از جمله خوشان تو ام بر اے استقار امارے عظیم
 که جمیع دران متحیر اند از راه دور بحضور آمده ام کعبه از ان سبط
 سر بر آورده و کلمه چند در غایت فصاحت بیتی از وقایع که در اطراف
 عالم روسته نموده بود مشعر بر ظهور صاحب مقام محمود بیان فرموده گفت بعد
 شرفا تیکه از ایوان کسری انوشیروان افتاده چارده کس دیگر از بنی ساسان
 از حبال دندان حکومت خواهند کرد آنگاه ملک بدیگران منتقل خواهد شد اے
 عیسیٰ المسیح وقتی که پیداشد تلاوت بیتی خواندن قرآن و مبعوث گردد صاحب صفاتی
 محمد مصطفیٰ صلی الله علیه و آله و اصحابه و سلم و روان شود و دخانه ساه و فقر
 رود و ریاض ساه و دهمیر و آشکن فارس و بابل مقام فرس تمام مقام سبط
 نماند بقیه حکومت و سلطنت عجم از ملوک بابل الخطایع یاید و سبط جهان گذران را
 و داغ نموده بجانب دارالقرارش تمام بدو علم کماست و سه در زمین شام نماند
 بعد از ان شده اید اموار عظیم تمام پدید آید و هر چه آید بپوشاید و دنیا بدو عید از ان
 هیچ آفرید از نوج ساسانیان نماند و چون سبط سخن بدینجا رسانید
 زیانش از حکم باز ایستاد و روح از بدنش مفارقت نمود و عبدالمسیح پو این بار نشسته
 سخن ان سبط را سر و عرض انوشیروان گردانید و کسرے خرم گشته گفت عارفان
 آن بود که ناگاه در زمان من حسا و شهر و سکه ناید مدت طویل سے باید که
 چارده کس از ما حکومت کنند و ندانست که سلطنت که کس از ایشان در غرض چهار سال

انظر من خواب یافت و اخوان این چهارده کس نبرد و جویین شهریار در زمان خلافت ادریس بن
 و النورین رضی الله عنه بعلی قره خواب استیافت چنانکه حق تعالی ملک بر و جوی که آخر ملک
 فرس بود بدست سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه فرمود و در آن روز که اسلام بکبر بخت و بعد از آن
 چند نوبت لشکر جمع کرد و محاربه نمود و بجانب خراسان رفت و در زمان خلافت امیر المؤمنین عثمان
 بن عفان رضی الله عنه اسبابانی او را در سال سی و یکم از حیرت و در مرگ بخت و السلام اعظم
 و از جمله حوادث شب ولادت آنست که بواسطه از قمر لیش ابی داشتند در بختانه که هر سال
 یک نوبت در اینجا به بخت گشته تخم کردند و در آن روز شتران را فروج میکردند و دعوت عام
 می نمودند و مشرب خمر استیصال می نمودند اتفاقاً شب ولادت حضرت مقدس نبوی باب
 عبد ایشان مطابق اتفاقاً و چون انجماعت و در آن شب به بختانه در آمدند و معیوب باطل خود را از
 محل خربیش بر رو افتاد و یافتند و از این صورت متعجب شده باز بر بخت اول نهادند و بعد از آن
 آن بت دیگر نگرفتند که کار اضطراری غلیم نموده بروض خود و بختش استوار ساختند و از
 چون آن بت آویازند شنیدند که قایلی میگفت متعجبی نزدی بمولود اخبارت بخوره و به جمیع
 محال الارض بالشرق و المغرب و خرت الا و ان طرأ و احدث قلوب الملک الارض و حیا الله بنوا و اقد و در شب ولادت
 آن حضرت بود و از وقایع غریبه که در آن ولادت با سعادت بطور پیوسته نقل است از امام
 و الله ما بعد الشهور علیه السلام که در حین وضع حمل آواز بزرگ و اعظمت شنیدیم و از آن
 بنایت ترسناک گشتم و چنان دیدیم که مرغ سفید جناح خود بر شکم من مالیده گشته
 و آن ترس بسبب آن س از من متفک شد و چون نگاه کردم قدحی شربت سفید حاضر
 دیدم چنان تصور نمودم که شیر است و بر من عطش است و لی گشته بود بیا شام دیدم از شربت شیرین
 تر یافتم بعد از آن نور عظیم از من بطور آمد و خانه و سر اسه من چنان نورانی گشت که
 بغیر از نور کس چیز بنظر من ورنیامد و زنان دیدم آنجا حاضر با قامتها کس بلند و طامتها کس
 زیبا که بدختران عبد مناف مانند بودند که بر من بر می آمدند و چشم من قیام می نمود و من و حیرت

طلاق تکبیر ایشان میکردم و تعجب نمی نمودم که اینها کیا تند و از کجا آمده اند پس یکے از ان بمن
 گفت که من اسید زن فرعونم و دیگرے گفتند که من مریم بنت عمران و این زبان دیگر چه چیز
 اند و آنحال بمن بغایت صعب بود و در خانه آواز حرکت می شنیدم و لیکن کس نمیدیدم و یکم
 ای کاشش عبدالمطلب حاضر بودی و قریباجی حریز دیدم طولانی و رعایت سفیدی از آسمان
 تا زمین رسید و نداے شنیدم که گفتند او را از چشم خلائق نگاهدارید و حجابته مرغان دیدم
 که پیش من آمدند مقدار اے ایشان از زرد و آجند ایشان از یاقوت و جمجمی مردمان دیدم
 که در هوا ایستاده بودند و در دست ایشان ابرقیناے نقره بود و عرق از من از غایت
 بهیبت و خشیت متقاطر میکشت و بر قطره که بچکاند از دے بوسے مشکباید و در رگها
 پرده از چشم من برداشته تا مشرق و مغرب زمین بر من کشف شد سلسله علم دیدم بر آفتاب
 یکے در شرقی و دیگرے در مغرب و سیوی بر بام کعبه گذاشته و در حوالی من زنان بسیار
 مجتنب میگشتند بودند و چون محمد مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم متولد شد نظر کردم سر بسید و مناد
 بود و چون که یکد واکند تبصرع و ابتهال از جناب کریم متعال جل و علا احوال می نماید و ستها
 بجانب آسمان پرواز داشت دیدم که ابر سفید از آسمان فرو آمد و او را در برگرفته از نظر من غایب
 گردانید بعد از ان نه اے شنیدم که محمد را بمشرق و مغرب و چهار حد و نما و دیگر همه عالم برآورد
 تا سر خلائق او را باسم وحدت و صفاتش بشناختند بعد از ان در مدت یک چشم زدن سحاب بجلی
 شد محمد صلی الله علیه و آله وسلم در صوفی سفید پیچیده دیدم که از شنیدر سفید تر بود و از حس بریزنا کر
 و آبرو دیگر اید عظیم تر از اول که از و کلام رجال می شنیدم و صبیحان سپان احساس میکردم
 و مناسومی میگفت که محمد را برگردانند جن استن برآورد و او را صفوت آدم و وقت نوح و خلقت
 ابراهیم و اسحاق و اسمعیل و جهمان و سحار و بشر اے یعقوب و صوت و ابجد و صبر ابوت و زهد
 سیاح و کریم عیسی از زانی و ابرو و بر و این خلق آدم و معرفت شقیث کوشیاعت نوح و خلقت
 ابراهیم و اسحاق و اسمعیل و جهمان و سحار و بشر اے یعقوب و

و شدت موسیٰ و صبر الیوب و طاعت یونس و جهاد یوشع و صوت داؤد و جلال ایتال
و وقار الیاس و عصمت یحییٰ و رب عبدیسیٰ اورا عطا بنا و ہید و زینت یک چشم
زین ابرمت کے گشتہ محمد صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم را باز یافتہ کہ حریر پارہ سفید و دروست
داشت و آب حیات ازان سے چکید و قالیے میگفت کہ محمد حبیب دنیا را تصرف نمود و تہمین
واقعہ را بطریق دیگر ہسم از جناب آمنہ والہ بزرگوار انس و ر روایت کردہ کہ چون
محمد علیہ السلام متولد گردید دستہا سے خود بر زمین نہادہ سر سومی آسمان گردو گویا
بزرگوار آمد و انگشتان خود را فرو گرفته بود و اشارت بآنگشت سبابہ میکرد چنانکہ
تسبیح میکنند و بر و استی آنگشت ابہام خود را سے بکشد و شبیر ازان بیرون سے آمد
و بعد ازان قبضہ از خاک برداشت و متوجہ بپایک کعبہ شد و بسجود رفت و باو سے
نور سے ہمراہ از زمین بیرون آمد کہ مقصود صحرای شام بان نور بدریم و بعد ازان
ابر پارہ سفید از آسمان فرود آمد و او را برداشت و از چشم من غایت گردانید و شنیدم
کہ مناد سے میگفت کہ وے را در شرق و غرب زمین گردانید و در موالید انبیا بدراید
کہ ہمہ او را با ششم و صفت و صورت بشناسند و دعا سے برکت نمودہ پر وے و مند
و اورا جامہ ملت حنیفہ بپوشانند و برید پر وے ابراہیم عرض کنند و در مقام دریابا بازید
تا اہل دریابا ششم و صورت و صفت بشناسند و ہرستیک نام وے و رجا را حاجی ست
کہ پیچ از شرک در پر وے زمین باقی نماند الا در زمان او محو شود و بعد از لحظہ وے را
باز آوردہ و صفوف سفید چنانکہ بیان کردہ شد پھچ و پر وے حریر پارہ سبز نہادہ
و کلید خیزد دست وے دادہ و ش نیدم کہ گویند میگفت کلید نبوت و کلید نصرت و کلید
خزائن محمد صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم قرار گرفت بعد ازان ابرا پارہ دیگر ظاہر شد
اعظم و نورانی از او سے و آواز سے مثل صییل اسپان و پیر مغان و آواز سخن گفتن
مردان ازان می شنیدم این ابرا پارہ نیز ویرا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بخود ضم کرد

و باز از نظر سن غایب گردانید و این غیبت زیادت از نوبت اولی برداشت و منادی
 میگفت بپرید محمد صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم را و از اطراف زمین بگردانید و بر تمام روحانیان
 انس و جن اورا عرض کنید و او را در ریاضے اخلاق انبیاء و رسل مغموم و سید بعد از ان
 او را باز آوردند حریر پاره پیچیده در دست داشت کہ قطرات آب زلال از آن حریر پاره
 میچکید و گویند میگفت پنج حج محمد علیہ السلام تمام دنیا را تصرف نمود و هیچ از اهل دنیا نماند
 الا کہ در قبضہ شیر و در آئین بطوح و رغبت باذن اللہ تعالیٰ ما شاء اللہ لا قوۃ
 الا باللہ بعد از آن سہ نظر دیدیم کہ روشے ایشان از حسن و جمال چون آفتاب
 مے تافت یکے را از ابر بقی نفوذ در دست چنانکہ بوسے مشک از فرزان میومید و دیگر
 طشتی از زمرد سبز داشت و آنرا چهار گوشہ بود و بہر یک گوشہ از آن یک در سفید شانہ
 گفتند این چهار حد دنیا است بر جانب کہ خوابی فرا گیر محمد صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم دست
 مبارک خود را در میان طشت نہا و نذر سیدہ کہ او کعبہ را فرو گرفت و او را قبلہ و مسکن
 او ساختیم و سوم نظر حریر پاره داشت و در دست چچین باز کرد و خاستے در آن بود
 صاحب طشت محمد صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم را برداشت و در طشت نشاندہ و از آن بقی
 آب بردے میرنختند تا او را بهفت بار شستند و بسویاسے او بوسہ دادند و در آن
 حریر پاره پیچید و او را بقماشے کہ گویا از مشک آفرید و بر بستند و بعد از آن صاحب
 حریر پاره ویرا ساعے در زیر جناح خود را آوردہ و از ابن عباس رضی اللہ عنہما نقل است
 کہ فرمود آن شخص رضوان خازن بہشت بود آئمہ گفت بعد از لحظہ دیدن از زیر پر خود
 بیرون کشید و در گوش او سخنان بسیار میگفت کہ من از آن پیچ در دنیا فتم پس میان ہر دو
 چشم وے را بوسید و گفت بشارت باد تراے محمد صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ علم ہم
 پیغمبران بتوارزائے داشتند و علم علم و لواے شجاعت تو از فرشتہ و با تو منافق
 نصیرت ہمراہ گردانیدند و بہت عظمت تو در دلباسے مردم افکندند کہ چپ کس نہ کرد تو

نشنود مگر آنکه دلش لرزان و ہراسان گردو و اگر چه ترانیدہ با شہر یا حبیب اللہ
 آئندہ گوید بجز این شخصے را دیدم کہ دیان برومان و سے علیہ الصلوٰۃ و السلام نژاد چنانکہ
 کہو تر سے بچ خیر را طعمہ و برو سے بوسے چیسے میدان و سن و روسے می نگرے ستم و
 سید یدم کہ محمد صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم اشارت میکرد و طالب زیادہ تر سے نمود و بجز این
 با او گفت اسے محمد بشارت با و ترا کہ مجموعہ اخلاق حسنہ بنوار زانی داشتند و روح نیکو
 رویش بالیدہ و سراور اشانہ کرد و سہرہ در چشم کشیدہ و از لظہر عاصب گردانیدہ و اندوہ
 بسیار بر خاطر من پیشانیافتہ متحیر شدم و گفتم قوم من کجا از گویا نیست شدہ اند چہ شب
 ست تا من درین مقام بالم وضع حمل گرفتارام و عجیب از قوم من نزد من حاضر نیست
 و در این اثنا محمد صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم را بہان شخص باز آورد و سوسے او را تہ ماہ می
 یافت و بوسے مشک از سوسے ششوم میگشت و شخص میگفت کہ اورا و مجموعہ لقاء از
 عرض کردم نزد آدم صفت بروم اورا بسینہ خود باز گرفت و برو سے دعا سے برکت
 کرد و گفت بشارت با و ترا سے محمد کہ سید فرزندان اولین و آخرین من خواہے بود
 و آن شخص این نوع سخنجان گفتہ محمد را بمن سیر و میرفت و باز میگشت و میگفت اسے
 عز و شرف و نیا بشارت با و ترا کہ بغیر و تثنی تثبیت کشنی بہر کس کہ دست در دامن تو زند
 و قرآن تو بر در زمرہ تو محشور گرد و در این بودم کہ ناگاہ عبدالمطلب در آمد و از پیالات
 علام کردم و اورا نیز واقعہ خیر رو سے نمودہ بود با من در میان آورد و از آنجا آنکہ
 منقول ست کہ در شب ولادت سرف و دودمان لوسے بن غالب عبدالمطلب و مسجد الحرام
 مناجات و رفع حاجات ہر گاہ و اہب العطایات مشغولے میکرد و ناگاہ دید کہ ارکان
 خانہ مقام ابراہیم علیہ السلام سجدہ کرد بحالت اصلی معاودت نمود و گفت اللہ اکبر خدا
 خیر الانام این زمان مرا از بلیدہ سے صنام پاک ساخت و ہبل کہ بزرگترین بتانست
 دیدم کہ بر رو سے افتادہ و نذر اسیدہ کہ آئندہ را پسے در وجود آمد و سخت حمت

بروے نازل گشت و طشتی از قوس آوردند کہ اور در انجا بشوید و محمد خلق را از
ظلمت ضلالت و غوایت بروشنای برایت خواهد آورد و هر کافه خلایق مبعوث گردند
ایفسرندگان گواید باشدید کہ منافق خراین با و از راسے و شتم پس روز ولادت در
عید خود سازید و ہر سال تا بقیامت بان روز تبرک جوید عبدالمطلب با آمنہ گفت کہ چون
این سخنان شنیدیم تیر بر من استیلا یافت ز باغم درد بان لال شد و تصور کردیم کہ مگر نصیب
حال را در خواب مے بینم دست جبر چشم خود مالیدیم خود را بیدار یافتیم و از باب بنی
شہید بجانب بیضا پیرون رفتیم صفار او دیدیم کہ مرتفع میشد و تنخصس میگشت و مرقہ در غم
بود و از اطراف ندایم رسانند کہ اسے سید قریش چه حالت است کہ ترا ترسمان و لہ زمان
مے بینم و قوت ندایم کہ جواب گویم انگاہ متوجہ خانہ توست ہم تا این فرزند را جند را
بنیم چون بدو شاق رسیدیم مرغے سفید دیدیم کہ بر در خانہ نوبود و مرا و ز در آردن خانہ
منع میکرد پس لحظہ ششم با خود گفتیم کہ ایانچہ مشاہدہ مے شود و در بیداریست یا در خواب
و از رایہ مشک کہ لفظ مرغے من مے نمود جرات برانکہ بخانہ تو دایم نمائند بود عاقبت
تجانی نمودہ در خانہ درآمد و ترا بدین حال دیدیم و منقول است کہ چون عبدالمطلب خانہ
آمنہ آید و حلقہ پرور زو آمنہ باز ضعیف جواب داد عبدالمطلب گفت زود در بکشای
کہ نزدیک است کہ زہرہ من منشق گردد و آمنہ تعجیل در باز کرد و عبدالمطلب اول در پیشانی
آمنہ کحل نور حضرت رسالت پناہ صلی اللہ علیہ و علی آلوہ اصحابہ وسلم بود و نگاہ
کرد آن نور و جسمہ آمنہ ندید ببطاقت منند چنانکہ خواست کہ جامہ بر تن خویش پارہ
کند انگاہ گفت وا غوثا ہ اسے آمنہ آن نور کجا رفت کہ اکنون آن نور منے
بینم آمنہ عرض کرد کہ وضع حمل نمودم و امور غریبہ مشاہدہ فرمودم عبدالمطلب گفت
فرزند ہر بیار تا بنیم آمنہ گفت کہ حالا اورا نتوانے دید زیرا کہ شخصی اورا در پشت
زہرہ سپرد ششمہ گفت کہ این طفل را سہ روز بھیج پس مناسے عبدالمطلب گفت

اور انتہی سے من پرسان والا تراویا خود را ہلاک میکنم چون آئندہ اصرار و مبالغہ
 عبدالمطلب را منشا بدہ کرد گفت کہ محمد در فلان خانہ است اگر مے توانی
 برو و او را بین عبدالمطلب تیغ بدست گرفتہ متوجہ آنخانہ شدہ شخصہ ہمیب و پیکہ با شمشیر سے
 کشیدہ قصد او نمود و گفت باز کرد تا مجموع ہلاک از زیارت فارغ نشوند کہے اور اسواند و پرورد
 بر عبدالمطلب طارے گشت و مراجعت نمود و خواست کہ قریش را از خیال اعوانہ ہرچون
 از خانہ بدو اندر زبانش از تکلم باز ماندہ و بقولے تا ہفت روز سخن گفتن نہ توانست و پرورد
 آنکہ چون چشم عبدالمطلب بر حال جہان آراے آن مولود مسعود عاقبت محمود واقع
 بہجت و سرور آنسرور را برداشت و پانہ کعبہ پرورد و مراستم شکر الہی بتقدیم رسانید
 رجب ہی گفت انگاہ حضرت رسالت پناہ را نزد آئندہ باز آورده در محافطتش وصیت فرمود
 و عثمان بن ابی العاص از مادر خود فاطمہ بنت عبدالمطلب را بیت میکنند کہ گفت من از
 ولادت حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم نزد آئندہ حاضر بودم نظر من بجانب آسمان افتاد
 و وقتی کہ آئندہ وضع حمل مے نمود ستارگان را دیدم کہ چنان ہیں بجانب ہنفل کرد کہ تصور
 من آن شد کہ بر زمین خواہند افتاد و بعد از وضع حمل از آئندہ نورے منتقل شد کہ تمام ہنسر
 را روشن ساخت بختیکہ غیر از نور مر اہیچ چیز محسوس نشد و صفیہ بنت عبدالمطلب بیت
 میکنند کہ در شب ولادت رسول مقبول صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم قابلہ مجہ بودم نوری در حین
 ولادت آنسرور بطور آس کہ بر نور چراغ غالب گشت و در آن شب شمش علامت
 بشادہ کردم یکے آنکہ چون بر زمین آمد سیدہ کرد و دوم آنکہ سر برداشت و زبان فصیح
 و عبارت صریح فرمود لا الہ الا اللہ انی محمد رسول اللہ سوم آنکہ خانہ از نور روشن دیدم چنانکہ
 گذشت چہارم آنکہ چون خواستم کہ اور البشویم آواز یافتہ بگوشتن من رسید کہ میگویی
 صفیہ تو خود را رحمت بدہ کہ ما اورا ششہ فرستادہ ایم چہم آنکہ ہم ختنہ کردہ بودیم ہم
 اہاف پریدہ ششم آنکہ خواستم کہ اورا در لفافہ چہم برنشت او خاتم نبوت را دیدم در میان

و دوشش او بروئے نوشتن لا اله الا الله محمد رسول الله و عبد الرحمن بن عوف از شفا مادر خود
 نقل نموده گفت شفا که من در آن شب قابله آمدم بودم و چون رسول الله بر دست من افتاد
 شنیدم که گویند میگفت بر حکم رب و از مشرق تا مغرب نورانی گشت بمشاهده بعضی
 از قصور شام را با آن روشنائی دیدم حسان بن ثابت روایت میکند که جبوری در مدینه
 صبحی فریاد کشید که طلح اللیل نجم احمد و من در آن زمان هفت ساله بودم چون آنحضرت بآن
 تشریف آورد تا رنج آن شب و شب ولادت حضرت مقدس نبوی علیه السلام را با خود
 حساب کردم موافق آمد و آیه منقول است که روز دوم از ولادت با سعادت آنحضرت
 یکبار از اخبار یهود و رکه بود و او را پیوست میگفتند بجمع قریش آمد پسیده که در شب گذشته
 بیچکس را در شما پیوسته منور گشته باشد جواب دادند که آنکس عبد المطلب است یوسف
 گفت آن مولود را بمن ناسپید و نامش و سب و ول فتاده یوسف را بنحانه آمدند بروند و آنحضرت
 را در قمامای پیچیده نزد او آوردند و در پیششها سببار کش نگریت و بین الکفتین آنحضرت
 را که تمام مهر نبوت بود ملاحظه کرد آنگاه بهیوشش کشته بر زمین پیتاد و قریش از مشاهیر
 انجبال منتخب گشته و همان چند کشته اند چون یهودی سجال جو باز آمد گفت امی معشر قریش
 شما بمن محمد بن سجد که این بنی صاحب البیت است که شما را هلاک سازد و نبوت از میان
 بنی اسرائیل تا ابد منقطع شد و این خبر در مکه معظمه اشتها ریافت و از جلد و قاریع آنشب
 اینکه هر جا که بتی بر روی زمین بود برود را قتل و ابلیس و جنود او محسوس گشتند از باب
 سیر نقل میکنند که شیاطین بشب ولادت سرور عالم از صعود با سمان ممنوع شدند و قبل از اینها
 صعود می نمودند و گفتگو می فرشتگان می شنیدند هرگاه بیکه جناب رسالت صلی الله
 علیه و آله و سلم عرصه جهان را از نور موفور السور خود منور فرمود شیاطین را و در صعود با سمان
 کردند ممنوع شدند و قبل از اینها ابلیس فریاد می کرد که ما این زمان صعود با سمان
 میکردیم امروز از صعود ممانعت نمودند ابلیس گفت در مشرق و مغرب عالم برود و تحسین نماید

انبیاء علیهم السلام نیز مختون بود و آنکه اندوخته ایشان جناب رسالت صلی الله علیه و آله وسلم
 بوده و از کتب الاجبار و سبب است که گفته می شود که کس از انبیا مختون پیدا نشدند اگر هم و شریف
 و از ریس هم و فرج هم و سام هم و لوط هم و یوسف هم و موسی هم و شعیب هم و سلیمان هم و یحیی و عیسی
 و محمد صلی الله علیه و آله وسلم و از محمد بن حبیب الدمشقی در سبب است که چهارده کس از رسولان مختون
 پیدا شدند اگر هم و شعیب هم و فرج هم و یوسف هم و لوط هم و شعیب هم و موسی هم و سلیمان هم و یحیی
 و عیسی و محمد بن یحیی و خطابه بن صفوان بن اصحاب الرس و محمد بن یحیی صلی الله علیه
 و آله وسلم چنانکه در حیوایه انبیا در سبب است و بعضی از متاخران اهل سیر آورده اند که
 حبیب بن هم و پراخته کرده و قتیله قطعه قلب مبارکش بجای آورده و در حال صغر و قیام است
 که عبدالمطلب در روز غنیم از ولادت آنحضرت و پراخته کرده و در دهان ساخته و آنکه در راجحه
 نام نهاد و صلی الله علیه و آله و اصحاب و علم فایده جلیله خان مردان عبارت است از بریدن
 پوستیکه حشفه را پوشیده میداد و نشان زنان عبارت است از قطع پوستیکه با علامت فرج بیاض
 و حکا اختلاط کرده و اندر اگر خزان واجب است یا سنت اکثر بر آنکه سنت است واجب
 نیست و چهار بعضی از نشانها مالک و ابو حنیفه رحمهم الله همین است و بعضی از اصحاب
 شافعی واجب گفته اند و حتی زنان و سمنون از الکلیه سمن برین رفته است و از شافعی واجب
 مطلق مروی است و حجت ابی حنیفه قوله علیه السلام الختان سنة للرجال و کبر للنفار و اوهام
 و شافعی سنت را حجت طریقه میگوید بر آنکه اخترا از شعار کفر واجب است و وقت ختنه بیشتر
 از او ان بلوغ است نه بعد آن زیرا که شرف عورت در این زمان واجب است پس گذارشته شود
 و واجب نیست شنی چنانکه عی و استادی می تاج المحققین و غیره تصدق است و اعلی القاد و بعضی
 عند علم الکتاب مولانا ولی الله خضر الله در کشف الاسرار فی خصال سید الابرار بر آن
 اندوخته فرموده و احد اعلی بالصواب و آیات و کرامات که در وقت ولادت آنحضرت صلی الله علیه
 و آله وسلم ظاهر گشته زباید بر آنکه است که در حد حصه و احصا در آید و آنچه مذکور شد پاره است

بحکم شتی نمود از طرف و ارغی الایدر که کلام التبریک کلام اکنون عثمان شهبز قلم به بیان طالع جناب رسالت
 صلی الله علیه و آله وسلم مسطرت میگردد و انهم فصل مفتوح و در ذکر طالع جناب رسالت
 و سرور کائنات علیه الصلوة والسلام استلیمات را صدان مراد تجسیم و عارفان و قایم تقسیم گشته
 که این مولود مسعود که از سبزه فطرت تمام بجا و خلقت که هر شب قضا و قدر و مقدر قوسه و قدر
 اطفال مصنوعات را در قاطع خلق و امر مقرر گردانیده و رقام ارتقام طوابع نجوم رقوم سعادت
 بر رسوم ارادت بر تقادیم صفات ایام و لایالی مرقوم ساخته بیچ مولود که بحسن طالع و مین قریح
 و طهارت اصل و انصاف نسل و ذکای طبیعت و صفات حیات و علم می نسب و متمم بحسب
 این قدر العین که نین و خلاصه عالمین علیه من الصلوة افضاها و من التجیات الکما مقدم کرم
 از مشیبه عدم نقیضه عالم وجود نهاده آرزو نازل احلا اب طبیعه و مراحل رقام طاهره بحکم
 محترم که بوجود و عالم نظم انبیاات بنور عصیان را بنور عرفان منور گردانیده بزرگان اهل نجوم
 طالع آنحضرت صلی الله علیه و آله و اصحاب و سلم را چنین استخراج کرده اند که در رستم درجه
 جد اتفاق افتاده و در اصل و مشتری در سیوم درجه عقرب بود اند و مریخ در مشرق
 درجه سرطان و قمر در میزان و زهره در حمل و در ثور و در ثور و در ثور و در ثور
 و عطارد در حمل مقام داشت و در اس و در جوزا و در ثور و در ثور و در ثور و در ثور
 روضه الاجاب منقول است که ابو مشتری یعنی که از زمره اهل نجوم ست طالع آنحضرت را در سبک
 درجه جدی استخراج کرده و در جای که زحل و مشتری و در عقرب و مریخ و در حسانه خود
 بجل و آفتاب نیز در حمل در شرف و زهره و در حوت و عطارد نیز در حوت و قمر نیز در اول اس
 و جوزا الشرف و در ثور و در ثور و در ثور و در ثور و در ثور و در ثور و در ثور و در ثور
 بر این است که اکثر کواکب در حدود خود محفوظ و در درجات شرف بانظار سعود از یکدیگر برون
 و از معایب و بال و نحوست محفوظ بوده اند پس بقول صاحب کبر الانساب و بقول ابو مشتری
 صورت زایچه آنسر در صلی الله علیه و آله و اصحابه و سلم این است که بقیه مسلم می آید

صورت زائجه بقول ابوالمعشر بلخی				صورت زائجه بقول الحسن بن الحسن الانساب			
قوس		دولوز حل		سجده ۱۲		سجده ۱۱	
نقشب	درب	جیدی	حوت	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳
درب	نقشب	درب	حوت	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴
درب	نقشب	درب	حوت	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
درب	نقشب	درب	حوت	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶
درب	نقشب	درب	حوت	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷
درب	نقشب	درب	حوت	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸
درب	نقشب	درب	حوت	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹
درب	نقشب	درب	حوت	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰
درب	نقشب	درب	حوت	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱
درب	نقشب	درب	حوت	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲
درب	نقشب	درب	حوت	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳
درب	نقشب	درب	حوت	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴
درب	نقشب	درب	حوت	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵
درب	نقشب	درب	حوت	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶
درب	نقشب	درب	حوت	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷
درب	نقشب	درب	حوت	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸
درب	نقشب	درب	حوت	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹
درب	نقشب	درب	حوت	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰
درب	نقشب	درب	حوت	۲۸	۲۹	۳۰	۳۱
درب	نقشب	درب	حوت	۲۹	۳۰	۳۱	۳۲
درب	نقشب	درب	حوت	۳۰	۳۱	۳۲	۳۳
درب	نقشب	درب	حوت	۳۱	۳۲	۳۳	۳۴
درب	نقشب	درب	حوت	۳۲	۳۳	۳۴	۳۵
درب	نقشب	درب	حوت	۳۳	۳۴	۳۵	۳۶
درب	نقشب	درب	حوت	۳۴	۳۵	۳۶	۳۷
درب	نقشب	درب	حوت	۳۵	۳۶	۳۷	۳۸
درب	نقشب	درب	حوت	۳۶	۳۷	۳۸	۳۹
درب	نقشب	درب	حوت	۳۷	۳۸	۳۹	۴۰
درب	نقشب	درب	حوت	۳۸	۳۹	۴۰	۴۱
درب	نقشب	درب	حوت	۳۹	۴۰	۴۱	۴۲
درب	نقشب	درب	حوت	۴۰	۴۱	۴۲	۴۳
درب	نقشب	درب	حوت	۴۱	۴۲	۴۳	۴۴
درب	نقشب	درب	حوت	۴۲	۴۳	۴۴	۴۵
درب	نقشب	درب	حوت	۴۳	۴۴	۴۵	۴۶
درب	نقشب	درب	حوت	۴۴	۴۵	۴۶	۴۷
درب	نقشب	درب	حوت	۴۵	۴۶	۴۷	۴۸
درب	نقشب	درب	حوت	۴۶	۴۷	۴۸	۴۹
درب	نقشب	درب	حوت	۴۷	۴۸	۴۹	۵۰
درب	نقشب	درب	حوت	۴۸	۴۹	۵۰	۵۱
درب	نقشب	درب	حوت	۴۹	۵۰	۵۱	۵۲
درب	نقشب	درب	حوت	۵۰	۵۱	۵۲	۵۳
درب	نقشب	درب	حوت	۵۱	۵۲	۵۳	۵۴
درب	نقشب	درب	حوت	۵۲	۵۳	۵۴	۵۵
درب	نقشب	درب	حوت	۵۳	۵۴	۵۵	۵۶
درب	نقشب	درب	حوت	۵۴	۵۵	۵۶	۵۷
درب	نقشب	درب	حوت	۵۵	۵۶	۵۷	۵۸
درب	نقشب	درب	حوت	۵۶	۵۷	۵۸	۵۹
درب	نقشب	درب	حوت	۵۷	۵۸	۵۹	۶۰
درب	نقشب	درب	حوت	۵۸	۵۹	۶۰	۶۱
درب	نقشب	درب	حوت	۵۹	۶۰	۶۱	۶۲
درب	نقشب	درب	حوت	۶۰	۶۱	۶۲	۶۳
درب	نقشب	درب	حوت	۶۱	۶۲	۶۳	۶۴
درب	نقشب	درب	حوت	۶۲	۶۳	۶۴	۶۵
درب	نقشب	درب	حوت	۶۳	۶۴	۶۵	۶۶
درب	نقشب	درب	حوت	۶۴	۶۵	۶۶	۶۷
درب	نقشب	درب	حوت	۶۵	۶۶	۶۷	۶۸
درب	نقشب	درب	حوت	۶۶	۶۷	۶۸	۶۹
درب	نقشب	درب	حوت	۶۷	۶۸	۶۹	۷۰
درب	نقشب	درب	حوت	۶۸	۶۹	۷۰	۷۱
درب	نقشب	درب	حوت	۶۹	۷۰	۷۱	۷۲
درب	نقشب	درب	حوت	۷۰	۷۱	۷۲	۷۳
درب	نقشب	درب	حوت	۷۱	۷۲	۷۳	۷۴
درب	نقشب	درب	حوت	۷۲	۷۳	۷۴	۷۵
درب	نقشب	درب	حوت	۷۳	۷۴	۷۵	۷۶
درب	نقشب	درب	حوت	۷۴	۷۵	۷۶	۷۷
درب	نقشب	درب	حوت	۷۵	۷۶	۷۷	۷۸
درب	نقشب	درب	حوت	۷۶	۷۷	۷۸	۷۹
درب	نقشب	درب	حوت	۷۷	۷۸	۷۹	۸۰
درب	نقشب	درب	حوت	۷۸	۷۹	۸۰	۸۱
درب	نقشب	درب	حوت	۷۹	۸۰	۸۱	۸۲
درب	نقشب	درب	حوت	۸۰	۸۱	۸۲	۸۳
درب	نقشب	درب	حوت	۸۱	۸۲	۸۳	۸۴
درب	نقشب	درب	حوت	۸۲	۸۳	۸۴	۸۵
درب	نقشب	درب	حوت	۸۳	۸۴	۸۵	۸۶
درب	نقشب	درب	حوت	۸۴	۸۵	۸۶	۸۷
درب	نقشب	درب	حوت	۸۵	۸۶	۸۷	۸۸
درب	نقشب	درب	حوت	۸۶	۸۷	۸۸	۸۹
درب	نقشب	درب	حوت	۸۷	۸۸	۸۹	۹۰
درب	نقشب	درب	حوت	۸۸	۸۹	۹۰	۹۱
درب	نقشب	درب	حوت	۸۹	۹۰	۹۱	۹۲
درب	نقشب	درب	حوت	۹۰	۹۱	۹۲	۹۳
درب	نقشب	درب	حوت	۹۱	۹۲	۹۳	۹۴
درب	نقشب	درب	حوت	۹۲	۹۳	۹۴	۹۵
درب	نقشب	درب	حوت	۹۳	۹۴	۹۵	۹۶
درب	نقشب	درب	حوت	۹۴	۹۵	۹۶	۹۷
درب	نقشب	درب	حوت	۹۵	۹۶	۹۷	۹۸
درب	نقشب	درب	حوت	۹۶	۹۷	۹۸	۹۹
درب	نقشب	درب	حوت	۹۷	۹۸	۹۹	۱۰۰

و خاصیت بیست و شش بقول ابوالمعشر بلخی در روضه الصفایین سطور است که خانه
اول تعلق بر تن و جان و زندگانی مولود دارد و خانه دوم مال و احوال و انصار
و خانه سوم بکلیه دولت و سفر نزدیک و احوال و احوال و سایر اقربا و خانه چهارم
بمعا و عواقب امور و ضیاع و عاقبت خانه پنجم بار داد و احبار و دیار و رسالت و مقام
و خانه ششم تعبیر و مرض چهار پایان خور و خانه هفتم بازواج و شرکا و خصمان
که در برابر آیند و خانه هشتم بزرگ و میراث و خوف و خطر و مالی غایب و خانه نهم بسفر دور
و علوم و فنیه خواب و خانه دهم بجز و شرک و سلطان و احوال مادر و خانه یازدهم ستم خانه
امید و دستان است و خانه دوازدهم خانه چهار پایان بزرگ و دشمنان که عداوت در و
کیا بدیند و زندگانی غرض از تفسیر این مقدرات آنکه بقول بعضی از بزرگان
که بعد تحقیق گفته اند که طالع فرزند حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم و ششم
در نه جدی اتفاق افتاده از طایق این پنج که بیانش شافی از کتاب نیست که فرق
بوضع و ادارت معلوم می شود که درین قومیش او باقیه گانار از قیامت و در انقلاب
از مرتبه عالی تر از ان ثابت و مستقیم باشد و بدون صاحب طالع یعنی از محل است

که نبوی سعادت و نبی و احسن و سست و برج عقرب که یازدهم
طالع همایون و اقشش مشیر یا آنکه از سیاب صوری و معنوی و سعادت و نبی و
آخر و سست بر چرخ و تنجیه و کافیت محمود و کز و سپهر ریح انتظار همیا و مهنگر و و تنجیه
این دو کوکب بتسویه در عاشر که از محل اطلال مولود و از فلک آلت ناطق بر آنکه از نشت
و حرمت در دنیا و آخرت بخلی وافر محفوظ ظاهر بهره و رشود و خورشید عالم افز و در حیل
که چهارم طالع است و شرف و مقام گرفته تا نیت مقامات علمی او بمساح عرب و عجم
رساند و وجود بهرام خون اشام بافتاب در موضع دلیل آنکه بر کس که در مقام مقدس
نبوی صلی الله علیه و آله و سلم پاست از حد خویش بیرون نهد از تیغ فقر سر افکنند
گرد و زبره زهره در حوت که بیت الشرف او است با عطار که بنجان نصاحت و بیست
را از خواص و تنایج او اند و رسوم طالع و ست در آن خوشش کرده بزمان فنیج و رسم و
آمده که بکلت این صاحب دولت است شرف ملت و ادیان خواهد بود و فقر که در وصول انا علویات
و سفلیات واسطه او است در اول میزان که برج عاشر است منزل اختیار کرده سبالی است
بر آنکه آثار دین و آئین او طول و عرض بسط و افروگیرد و در سس که ماده فالین است
وجود که شرف او است ششم برج طالع است که متعلق بخدم و عبید دارد آرام گرفته
تا طوایف عباد را از جهل و تنگناران او گرداند و ذنب که کم و کاست را نسبت مان کنند
در دوازدهم مسکن گردید تا از اعدا که صاحب شریعت خرد و ریح مسکون و یار
نگذارد و اندام علم و مخفی نماید که آنچه از طالع همایون این طینت پاک و منطاب بخطاب
لولا که ثبت افتاد سببه بر قول جماعتی است که احوال موجودات عرصه گیتی را منوط
و مربوط با و مضاع فلکی دانند و الا اهل تحقیق را عقیده آنست که آنرا که بود سابقه
لطف خداوند به کوکب سیم افلاک مکن کارگزاری به طوبی که خنوا سب از سر چشمه کوثر به
فارغ بود از تربیت با و مهابری به و صلی الله علی نبینا و سیدنا محمد و آله و سلم

فصل ششم در ذکر حلیه شریف حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
صلی الله علیه و آله و سلم علمای حدیث و فضلاء خیر و توصیف سربارک رسول مقبول
صلی الله علیه و آله و سلم آورده اند که در حدیث هند ابن ابی لهله وارد گشته که آنحضرت بزرگ
سربو و بزرگی سربو دلیل است بر وفور عقل و جود فکر و جود قوت و مانع و کثرت آن
که حامل جوهر عقل است و موی شریفش صلی الله علیه و آله و سلم جعد سیاه بود و دراز و نه
کوتاه و نرم و همیشه بود و جعد بفتح جیم و سکون عین مو یک و دو و سه و چهار و پنج و شش
و درازی موی شریف و سه علیه السلام میان گوش و دوش بود و در وایتی
تا زمره گوش و در وایتی تا دوش و در وایتی تا نزدیک دوش وارد گشته و گاه
بر اطراف سربو می را می زوی پشت و گاه به فرق میفرمود و فرق جدا کردن مو
بعضی از بعضی چنانکه میان آنها خط پیدا شود که آنرا مستغرق خوانند بعضی تارک سر
و فرق و شدل هر دو باز است و بعضی غریق را افضل دانند و در روایت انصاری
وارد گشته که چون آنحضرت یکم قد و مرم نمود چهار کیسو یافته بود و گذاشتن موی سرت
است آماجین شریف رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه
بواضع الجبین توصیف فرموده اینچنین فرخ پیشانی و در روایتی صلت الجبین وارد گشته
صلت پیشانی کشاده کذا فی الصراح از کعب بن مالک مروی است که چون چین در پیشانی
می افکند روشن میشد و می درخشید چنان معلوم میشد که گویا پاره قمر است و گفته اند که اثر
بخت و طالع و نورانیت و جبین ظاهر میگردد و سر نوشت که در شکم مادر می نویسد در جبین
جبین است آماجین شریف و می در حدیث امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه و واضح الجبین
مقرون اصحابین وارد گشته و قرن الضال موی ابروان است و در حدیث هند ابن
ابی لهله من غیر قرن و افقده و در میان این هر دو در حدیث اختلاف است و گفته اند
که صحیح من غیر قرن است و ظاهر القبران بسیار بنوعی سخت بهم پیچیده باشند

فرج هم نبود اتصال بود بهیچ کس چندی که بدان اطلاق افتراف عدم اقرار بود و صحیح افتد و در
 نظر شود و حیال نیز بچشمین درمی آید و احد اعلم و از پند بن ابی هاله و سیت که در میان
 دو ابرو سست است حضرت رگی بود که متلی میشد از خون و تپیکه غضب میفرمود و بابرکت میلد
 آنرا غضب و ظاهر میکرد آنرا غضب و تپیز و در حدیث ابن ابی هاله رضه وارد گشته که ابرج
 الحواجب در قماوس و صحاح راجع به سیکه ابرو بود و رازی مذکور است و بقراری
 یکمان ابرو تعبیر کرده اند آن چشم و حدقه مبارک رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در
 وصف او از امیر المومنین علیه السلام نقل است که جناب رسول خدا صلی الله علیه
 علیه و آله و اصحاب و سلم بزرگ چشم دراز ترکان بود و در روایتی وارد گشته که در سینه
 چنان مبارک سرخی بود و چشم شریف شکر گین بود یعنی در چشم سرمه نداشتیده بود اما
 معلوم میشد که گویا در چشم شریف سرمه کشیده است و از ابن عباس رضی الله
 عنه مروی است که آن حضرت صلی الله علیه و آله و اصحاب به و ذریا چه و سلم
 در تاریکی شب بلا حظه میفرمود چنانکه در روشنائی روز معاینه می نمود و در شفا سست
 قاضی عیاض مذکور است که آن حضرت در شریا یا زده گوکب پر و میزدید و نظر آن حضرت بر جانب
 زمین و راست بود از نظر بسوسه آسمان و اکثر شکر لیکن آن حضرت بگوشه چشم بود
 و چون التفات میفرمود و میدید بچپ و راست تمام تر میگشت و بعد زویدان
 نظر و گردانیدن گردن آنکفا میفرمود که از عادت سبکساران و شکبه نسبت و آنرا
 پیش رو پس پشت یکسان بود و آما اذن شریف و می علیه السلام هر چه در کتب
 صورت اذن شریف ذکر کرده اند مگر در جامع کبیر منقول است که آن حضرت صلی الله
 علیه و آله و سلم تمام الاذن بود و مروی است که آن حضرت فرمود که من آواز آسمان را
 می شنوم و سزاوارست آسمان را که آواز کند یک شهر جامی در آسمان نیست
 مگر فرشته جبهه خود را در سجده نهاده است و روایتی آنکه صاحب است یا قاضی اما الف

شریف آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در وقت او دارو گشتہ کہ بینی مبارک آنحضرت طولی
 و ارتفاع فی الجمله داشت و یک یک تامل میکردی پنداشت کہ مرتفع است بواسطہ بلندے نور
 بینی آنسرور علیہ السلام بلند بود و حال آنکہ بلند نبود و آن بلندے نور بود
 کہ کبیا نیبالا میدید و آثار شماره شریف آنحضرت برابر و هموار بودند و نہ پرگوششت
 و اما بنفید و نہ شقیقت و نہ از و نبود و فن شریف آنحضرت کہ مستلزم تذویر است
 و طول و جود بطول و فن می باشد آدامن شریف رسول کریم صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
 در صحیح مسلم از باب منقول است کہ رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرخ و بان بود و چون
 ہند این ابی ہالہ کہ وصاف آنحضرت بود و وصف کردہ است و مفلح الاسنان یعنی کشادہ
 و نہ انہما می پیش و از جناب مرتضوی کرم اللہ وجہہ مروی است کہ آنحضرت مبلغ اللہ
 بود و پنج ہاے محسودہ و جیم روشن و تابان و نہ انہما کے پیش و در حدیث ابن عباس
 رخ و ارد گشتہ کہ گفت آنحضرت کشادہ لب ہا بود چون تکلم میفرمود و دیدہ می شد کہ گویا
 نور از میان کشادگی و دندان پیش آنحضرت بر می آید و طبرانی در اوسط روایت نموده
 کہ لہا و مہر و بان آنحضرت حسن و الطیف از ہمہ آدمیان بود و در روایتی وارد گشتہ کہ
 دندان مبارک او در کمال خوبی بود و نہ یعنی سفید و براق و اطراف آن باریک بود و آنکیہ
 پیش آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در وصف ان در حدیث ہند ابن ابی ہالہ وارد
 گشتہ کہ رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کث اللحم بود یعنی ریش مبارکش انہو بود
 بسیار موی و مرقوم بود قاضی عیاض در شفا گفتہ کہ ریش مبارک آنحضرت صلی اللہ
 علیہ وآلہ وسلم انہو بود کہ پر میکرد سینہ رسول مقبول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم را و در
 طول سچ شریف قدری معین بنظر نمی آید لیکن در وظائف البنی مروی است کہ آنحضرت
 چہار انگشت بود طبعاً یعنی ہمین مقدار بود از نو سے خلقت کہ دراز و کم نمیشد و در تریزی
 مرویست کہ آنحضرت میگرفت از لہجہ خود و طول و عرض و ثنارت یعنی سبب را می پند

میفرمود آقا و خجسته شریف رسول مقبول صلی الله علیه و آله و سلم مراست جمال آئین و نظر
 انوار نامتناهی بود و در صحیحین از برادر غازی مروی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله
 و سلم خویزه و خوشخوی ترین مردمان بود و از ابی هریره منقول است که دیدیم من هیچ
 چیز را بهتر و خوشتر از پیغمبر خدا ندیده ام و حسن و قیامی قریحه اشیا بود و گفت چنان
 روشن و تابان بود که گویا آفتاب و در روزه مبارک و می صلی الله علیه و آله و سلم میکرد
 و از امیر المؤمنین ابوبکر الصدیق رضی الله عنه مروی است که فرمود روی مبارک رسول خدا صلی الله
 علیه و آله و سلم مانند ماه قمر بود و در حدیث بنده این ابی هاله آمد که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله
 و سلم عظیم و بزرگ و عظیم و عظیم بود و در نظر نگارگان روی مبارکش میخروشید مانند
 و خورشیدان ماه و شب چهارم و از بابر بن سمرقانی که گفت دیدیم من رسول خدا صلی الله
 علیه و آله و سلم را در شب و آفتاب که چادرش پرتو میداد و پیش نظر میکردم من پس
 آنحضرت و میبویسم سوگند بخدا که آنحضرت نزو من بهتر بود از قمر و آقا گردان شریف
 و می صلی الله علیه و سلم بنده این ابی هاله که وصاف نبی بود و صفت میکند که گویا بود گردان
 شریف و می صلی الله علیه و آله و سلم صورتی مصور از عاج در صفای چون نقره زین
 و لوحان و درخشندگی و معتدل الخلق بود و در جمیع صفات و متناسب الاعضاء بر اندام
 بود بی افزا و تقریب بسیار بلند بالا بود و در مواهب الهیه از ابی هریره منقول است
 که بود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سفید گویا سیم خالص ریخته شده است و آما منکبین
 شریفین جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و منکب بن باز و شان را گویند
 چنانکه در صراح گفته و در وصف ان و ارگشته که در میان هر و شان آنحضرت قرار
 نهند بود و تخته و اسب بود و منکب است و مراد از دست معتدل است و سینه
 کشاده و شکم با سینه تهرار بود و از سینه تا ناف خلی از موسی سیاه کشیده و سببان
 و شکم از ان خالی و از احمائی منقول است که گفت دیدیم شکم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم

گویند که طلاس با برسم نهاده شده یکدیگر بالای یکدیگر و هر دو ذراع و هر دو ساع و
 و ششها و بالا با سینه و ساق با موی دارد و ذراع از مرفق تا سر انگشت بیانه را گویند
 و تقیما کے شریف سفید بود و رنگ سایر بدن و کمر این را از خضالیس نبوی علیه السلام
 شمرده و قرطیبه گفته که در نقل شریف موی نبود و آیه شریف انجذاب علیه السلام که در
 توصیفش واقع شد که گویا نقره گداخته شده است یعنی پاک و صاف و سفید و هموار
 و در میان هر دو شان مبارک خاتم نبوت بود و آنحضرت خاتم النبیین بود و علیه السلام و در
 توصیف هر نبوت گفته اند که چیزیکه بود بر آمده از اجزای بدن شریف
 مقدار سیبینه بود و ترا بر گسترانان ششامه جسد شریف در لون و صفاء نورانیت که آنرا
 خاتم النبوة میگویند و در روایات وارد گشته که نور که بود که سیر خشید و در حدیث
 ترمذی مذکور است که شمرات مجتبیات یعنی موهبا بود و فراسم شده یعنی گوشت پاره
 که بر روی موهبا بود و در حدیث دیگر آمده که در لیش شریف گوشت پاره بود و بلند و در
 حدیث دیگر آمده که مانند مسشت بود که روی خالها بود و مانند آنها که در پوست می
 بر آید مثل شمشیر و اینهم صورت ظاهر و شکل است و در راجی العین و در سخت آن سر می
 عظیم بود زیرا که این خاتم النبوة ایاتی بود از آیات الهی سبحانه و تعالی که مخصوص آنحضرت
 بود و صلی الله علیه و آله و سلم و هیچ کس از پیشینان و دیگر را نبود و شیخ ابن حجر یک و شرح
 مشکوٰۃ گفته که در روایتی که توب بود و احد و حد لا شریک له توجه حیث گفت خاتم
 منقول و احد اعلم آداب شهابی شریف رسول مقبول صلی الله علیه و آله و سلم و در
 ترمذی و در وصف آن منقول است که در از بود و در استخوان آنسور علیه السلام بیست
 و دو استخوانیکه نزدیک است و استخوانیکه از جانب امهام و دم از جانب خضر و کشاده
 کف بود و بعضی فراخی و ستنامی آنحضرت را از سخاوت و جود و مرا گرفته اند و در روایتی
 مرویست که دو بازوی آنجذاب بطبر بودند و منقول است که کف و ستنامی آنحضرت

نعم و نازک بودند و روایت کرده است بابرانی از مستور بن شداد و از نویش که گفت
 من بخدمت آن سرور علی السلام حاضر شدم و دست مبارک او را مسح نمودم نرم تر
 از آبیشم و سردتر از برف بودند و در بخاری از انس بن مالک مرویست که گفت اسر
 که من من نکرده ام هیچ عریضه را که نرم تر باشد از کف مبارک رسول خدا صلی الله علیه و آله
 و سلم و در شفا مذکورست که آنحضرت طویل الاصل بود یعنی انگشتان اشجباب دراز بودند
 و اما قدح های شریف آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در نزد من منقولست که سطر
 و دراز بودند انگشتان دو پای شریف آنحضرت بی افراط و تفریط و در میان سبیل و
 از میوه نبشت که در من منقولست که گفت و دیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را پس
 فراموشش نکرده ام و درازی انگشت سبابه قد بین آنحضرت را از سایر اصابع و قمر
 است که خنصر و منبصر می علیه السلام از پایی متضام بود و بعضی گفته اند که سبابه و وسطی
 آنحضرت برابر بودند لیکن حدیث و مسند امام احمد حنبل متفید بر جلست و همچنین نزد
 بیہقی و احمد اعلم خصمان الاخصمین زیر قدش بر داشته بود از زمین و از این اشیر
 منقولست که آنحضرت موصفی از باطن قدم که در وقت رفتن زمین متصل نمی شود و مختص
 مبالغه او است و معنی مبالغه در این مقام آنست که از اعتدال بیرون باشد و در طرح
 بعضی باریکی گفت پانز کور نموده و چندان بچشم خام و کیه آنحضرت وارد و آب میریزد رخ نقل میکند
 که وقتی که آن سرور بر راه می رفت تمام قدم خود را بر زمین می نهاد و میزد و او را آنحضرت یعنی
 آنحضرت که از اعتدال بیرون باشد مسح القدین نرم بود و قدم مبارک او و هموار بود و
 از نبضت که بینو هما الماء روان میشد اب از او قدم او یعنی بواسطه نرمی و ملاسیت آن آب
 و را آنجا قرار نمی گرفت و زود سیلان می کرد و در پای که کثرت و شقاق باشد آب و را آنجا
 قرار میکرد و زود روان نمیشد و از عباد بن برید آمده که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم
 حسن البشر قد مار و ا ابن سعد بن حسن العقب یعنی بود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم

گم گشت پاشنه و نهوس بسین موله عند الجهور و سیر و سیر بالبحر یعنی پاشنه های برآمده
 رک و در و سیر الصراح نهوس مردم گم گشت یعنی کس را که در پاشنه او گشت اندک
 باشد و او را نهوس العقب بگویند و خفیم الکراویس و بزرگ بودند سر پاشنه استخوان
 متکبیرین و منقین و فی الصراح کردوش استخوانهاست مناضل که دو گانه باشد چون
 دو کف و زانو و خزان و سیر و ساقی آنحضرت باریک و لطیف بود و سبط و بر گشت پیوند
 و اندام علم و اما قاست زیاده آنحضرت نهالی بود از باغ قدس و سروی از کاستان
 الش نه کوتاه و نه وراز با وجود آن باریک و باریک بود و تباران و حدیث و ارگشت نه کم مکن
 بالظویل الباین یعنی بفرط و طول که از همه جدا و وراز باشد و با وجود تو سطر قاست چون
 در میان مردم ایستاده اند همه بلند و سیر فر از نموده و اگر دو مرد و در و عجب آنحضرت
 بود و سیر و بلند نموده و در مجلس نیز کتفین مبارک و عی بلند تر از همه بود و سیر علی الص
 علیه و علی آله و سلم و منقول است که آنحضرت را در آفتاب و مهتاب سایه نبود چنانکه تنه می در
 نواز الاصول از فوکان روایت کرده و عجب است از این بزرگان دیگر که ذکر کرده اند چنان
 را و نوز یکی از اسامی آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم است و نوز را سایه نمی باشد آنالون
 آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم روشن و تابان بود و اتفاق دارند جهور اصحاب خود
 الله علیه و آله و سلم بر بیاض لون شریف رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم
 و وصف کرده اند آنحضرت را با سپین و در روایتی ابی طیب الوجه و این احتمال دارد که
 صرا و وصف به بیاض است و راحت حضرت زاید برای بیان حسن و جمال و لذت بخشی
 و در روایتی ویدار جان افزای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم باشد و در روایتی و در
 گشته که آنحضرت گندم گون بود و در بعضی روایات منقول است که سرخ و سفید بود و او
 نور المجر و عجب مبارک که از بلوس سپردن می بود تابان و درخشان و سفید بود و تیز
 و سیاه چنانکه سایه مردم را می باشد و آفتاب و یوارا تاثیر و بریدن شریف و تیزان

آنحضرت نبود صلی الله علیه و آله وسلم و آماشی در رفتار و لری بامی آنحضرت صلی الله علیه و آله
 و سلم منقول است که وقتی که براه می رفت آنحضرت میل میفرمود بجنب پیش نهانند
 شکبان و از آسیر المؤمنین علی کرم الله وجهه منقول است که وقتی که آنحضرت براه می رفت میل
 می نمود بجنب پیش میل کردنی گویا فرمودی انداز و بلند می بسوسه لبیتی جناب هر تفضوی
 سیفر باید که ندیدیم پیش از رومی و ندر بدار زوی مثل او صلی الله علیه و آله وسلم و حسن
 و لطافت و ملاحظت و در روایتی وارد گشته که آنحضرت بر میداشت پامی بر زمین تمام
 و کشاده می زد گام و آسان و سبک می رفت بی سحرک و اضطراب و در حدیث دیگر وارد
 گشته که آنحضرت مستی می نمود مجتمع یعنی بقوت بی استرنا و سستی اعضا و از ابهر بر ترقه
 آمده که گفت ندیدیم من هیچ یکی را شتاب نرور راه رفتن از رسولی اصلی الله علیه و آله وسلم
 گویا نور زبیده می شنو زمین بر آس و علی السلام و بودیم با که در شفت می انداختیم نفسها
 خود را و می دویدیم تا همراهی تو اتم کرد با و می و آنحضرت پاک نمیداشت بی تکلف لب و خود
 می رفت و اضطراب نمی فرمود اصلا و این مشی اولی الغرم و اهل بهشت و شجاعت است شرف رفتار
 اگر ملک از حرشش ببیند آید برین فرمش کند بال و پر خود صلی الله علیه و آله وسلم و کافی
 آنحضرت بنعل رفتی و گام بی لعل و پیا و می رفت و گام سوار نیز عیشده صفا و در غرور
 و چون با اصحاب می رفت پیش پیش بر و ایشانرا و خود عقب می رفت و میفرمود و گاه
 و خالی داری نیست هر ابرامی فرشتگان و در سفر بعد از مجموع اصحاب رفتنی و ضعف را
 تقویت وادی و مانند گان را سوار فرمود می و گاه رولیفه خود ساختی صلی الله علیه و آله وسلم
 و کافی در صفات اعضای شریف رسولی اصلی الله علیه و آله وسلم توسط و اعتدال
 است که در آرسن و جمال و شهناسه فضل و کمال آنست که هیچ یکی از کونیا نیستند
 که مثل و معادل صفات خاتمه و خلقیه و علی السلام باشد فیهان من خلقه و حسن
 و اجمله و اتمه و المله سبحان الله من زبانا بسیرش هر کجا که می نگریم به کرشمه و اهریل

میگوید که جانیجاست بد صلی الله علیه و آله و اصحاب و سلم خلاصه کلام درین مقام بر
 اشانی فخر ناطقین و شایقین بیان حلیه شریف می نمایم که قد موزون السور بسیار بلند
 بنود و نیست به سم بنود بلکه اندکی بسوس بلند می مایل بود و سوس مبارک عظیم و بزرگ بود
 و صوی مبارکش بسیار بیان بود و در است هم نبود بلکه در میان هر دو بود و گاه همیکه
 امر آتش میزد و یا می تراشید بنود هیچ بگوشت میسر بود و چون آنرا که در از پیشد تا نزد گوش
 میسر بود و چون از آن نیز در از پیشد تا بگوشت میسر بود و چون از آن نیز در از پیشد تا بدو
 مشکب شریف میسر بود و یا بین المنکبین آنحضرت و ایست بود و نزدیک کتف الیسیر آنحضرت
 هر دو بود و گشتاده و پیشانی بود و آبرویش باریک و دراز بود و بینی گمان آید بود و میان و
 ابرو و شرفش اندک فاصله بود و میان دو ابرو و رگ بود که در وقت غضب از خون متلی
 و پرگشت و با و ام چشم و دراز چشم بود و سیاهی چشم مبارک بنایت سیاه و سفیدی آن
 بنایت سفید و در سفیدی آن رگها سیاه میسر بود و در بین بینی شریف بلند بود و بالای
 آن نور سیاه بود و بینی مبارک سب از نو بینی طولی و ارتفاع فی الجمله و پشت نه از نو
 بیرون و هر دو رخساره زیبا پیش سب و ابرو و در استخوان روی مبارک مرتفع نبود و کون
 و رنگ رو سیاه شریف او سرخ و سفید بود و آن کریم او بزرگ بود که پیش عرب محمود
 و محبوب و دندان شریف او سفید و پراق بود و اطراف آن باریک و میان و دندان
 پیشین و بین مبارکش فرج بود و در وقت تکلم از شمارا سیاه مبارک نور بیرون می آید و در
 مبارکش دراز نبود و گرد نبود فی الجمله در آن نژاد بود و از آفتاب و ماهتاب تابان
 و در خنده تر بود و ریش مبارک آنحضرت انبوه بود و دراز نبود و در سر و ریش آنحضرت
 تابست و سیاه نبود بلکه سفید و موسی سفید بود و استخوان و مشکب شریف
 او و استخوان کما بل و استخوان و در مرقی و استخوان و در زانوی او بزرگ بود و دندان
 مبارکش بنایت پاکیزگی و نورانی بود و در گوشش بنود بلکه سیاه بود و از سینه بکینه او

تاناف از موی خط کشیده و دراز بود و شکم و سینه مبارک او بهوار و با هم یکسان بود و از سینه
 و شکم او غیر شتر به موی نبود و دو ساعد و دو منکب عالی او موی نداشت و کشادگان
 بود و گشتان او دراز بود و آمانه از حد اعتدال بیرون و کف مبارک او نرم و تراز بود
 بود و ساقهای آنجناب عالی از وقتی بنور و انگشتان دست و پایی عالی سطح بودند و پاشنه
 مبارکش کم گوشت بود و زیر قدمش برداشته از زمین با اعتدال و پشت پایی مبارک آنجناب
 ااس بود و هیچ تکسر و شقاق نداشت حاصل کلام آنکه جمیع اعضای و جوارح آنحضرت
 صلی الله علیه و آله و سلم در غایت تناسب و کمال حسن و ملاحت بودند و نعم باقیل
 تا سر جمله لطیفی گوئی استوار ازل و طینت پاکست نه آب و گل زبان و دلی سرشت بهار و
 بنما تا لپاق ابرویت از ندرده طاعت اندیشان در مسجد بیت پرستان از گشت و آرزیدنا
 امام حسن رضی الله عنه مروی است که از حال خود سندی بن ابی بکر که وصفی علیه شریف
 جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بود سوال کردم و از کیفیت حلیه مبارک استیفا رکردم
 و سن آنرا و دیشتم که بیان کند برای من چیزی را از بیعت و شکل پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
 که یاد گیرم آنرا و فراموشش نکنم و بجامم چیزی از واپس شریف آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
 در من باشد و بدان موصوف با ششم پس گفت سندی بن ابی بکر که بود رسول خدا صلی الله
 علیه و آله و سلم غلیم و رفیق لایم و معتظم و در صد و عیون مردمان و سید خورشید روزه
 مبارک مانند خورشید ماه و شب چهارم الی آخر احدیث که شرح آن گذشت و قمر مود و سندی
 امام حسن رضی الله عنه که از سندی بن ابی بکر گفت که بیان کن برائے من صفت بخلق
 و سکوت و شکم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را و دیگر حالات آنجناب را پس گفت که رسول خدا
 صلی الله علیه و آله و سلم همیشه اندوهناک و ایم فکر بود و راحت و آسایش آنحضرت را نبود
 و شکم نمی نمود و بجا است و دراز بود و زانویش و ساق و آفتاب میگرد و سخن را و ششم می نمود
 آنرا باشد اقی یعنی سخن را تا هم و کمال و درست می بر آورد و نه شکسته و ناقص و نه بی غیر

بجوامع الکلم تخفیف بلاغت مختصر و مجتبه بسیار و تکلم مفید و بد بیان فاضل و مشغول و بود
 آنحضرت نرم طبیعت خوشخوئی در درشت سخن و تند خوئی و تغلیم میکرد و گفت را اگر چه
 کم می بود و نگویید و ستایش هیچ جزو فی نیفرود و هر چه مردم را بزرگ میداشت اگر چه اندک
 می بود و میفرمود که اگر مرا بیار چه گوشتند؟ ممالی ناپید بروم و اگر گزنی پارچه از نزد قبول کنم
 و از مهر دنیا و هر چه بدینا تعلقی میداشت خشم نمیگرفت و اگر از مهر دین خشم میگرفت چون
 و امنای مروارید عرق می برآورد و هیچ چیز خشم او را فر و نمیکرد الا که آن قضیه را تمام میکرد
 و هرگز از مهر نفس خود خشم نمیگرفت و انتقام نمیفرمود بلکه عفو میکرد و چون حوزم میشد
 چشم بر چشم می نهاد و چون غضب می نمود میگردد و نیز رو و پهلورا و بود اکثر ضحاک آنحضرت
 تبسم و پیدای شد و تبسم و ندان شریف مانند زلاله در صف و لطافت و آب تاب
 و از سیدنا امام حسین رضی الله عنه مرویست که از جناب مرتضوی کرم الله وجهه
 از مدخل و مخرج و محاسن و مشکل وی صلی الله علیه و آله و سلم سوال کردم که چون سوار
 علیه الصلوة والسلام در خانه تشریف می آورد چه کار میفرمود جناب مرتضوی کرم الله
 وجهه فرمود که بی اجازت حق تعالی اندرون خانه تشریف نمی آورد و چون در می آمد وقت
 را سه حصه می نمود یک حصه از آن برای عبادت حق تعالی که در آن وقت عبادت میکرد
 و حصه دیگر را برای اهل و عیال و ادای حقوق ایشان از مخالط و مباحثات و مباحثات
 و ایشان و حصه دیگر را برای نفس خود و ادای حق وی از استراحت و نوم و بیداری
 و مانند آن و حصه نفس خود را در میان خود و مردم مشترک میداشت و اهل فضل را در آن
 راه میداد پس خبر میدادند آنحضرت را خواص اصحاب بجا جات عامه و میر سلیمان و
 فواید محاسن شریف آنحضرت صلعم را بسوی عامه و ذخیره میفرمود و آنحضرت در نگاه
 تمیید داشت از مردم چیز را از فواید و مضایح و از سیرت شریف و مهارت کریم و
 صلی الله علیه و آله و سلم اشیاء را اختیار اهل فضل و علم و صلاح و شرف بود باذن یعنی اذن

میداد ایشان را باندرون و درآمدن و بجنون مجلس شریف مخصوص گردانیدن و
 قسمت کردن هر قدر فضل و مرتبت ایشان در دین بود و تشاغل سیف و بقیعنا سے
 حاجات مردم و تحصیل مقاصد اصحاب و ایشان را مشغول بیداشت در کاریکه صلاح حال
 ایشان در آن می بود و اوامر میکرد ایشان را البسوال نمودن از حضرت و سے و خبر دادن
 بچیزیکه باید و سز و تفرمود باید که برسانند آنچه می شنود آنکس که حاضرست از شما
 بکسیکه غایبست و تفرمود که برسانید حاجت جماعتی را که خود بمرض من رسانید
 نمی تواند و هر که میرساند بساطان حاجت کسی را که خود رسانید نمی تواند ثابت
 و از خدا تعالی قدم او را روز قیامت بر صراط و ذکر کرده غنیمت نزد آنحضرت بگرانچه
 احتیاجست بان در دنیا و دین و آنچه اصلاح کرده شود بدان حاجات و مذکور نمیشد
 در مجلس شریف وی آنچه لایعنیست و طالبان علم و خیر و برکت و رستمن آمدند
 و نصیب خود را سے یافتند و بیرون می آمدند از مجلس شریف و سے راه نمایند بر بخت
 علمی و ادبی که حاصل میشد ایشان را از حضرت صلی الله علیه و آله و سلم و نیز سیدنا
 جناب امام حسین رضی الله عنه میفرماید که از جناب مرتضوی کرم الله وجهه از کینیت
 بیرون آمدن رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سوال کردم جناب مرتضوی فرمودند
 که بود پیغمبر خدا علیه السلام که چون بیرون می آمدند بیداشت و نگاه میداشت زبان
 خود را بگردن و در سینه که فایده می داشت و سود میکرد و تالیف قلوب ایشان میکرد
 و مولف انقلوب با عطا و هسان بسیار میکرد و بزرگ میداشت بزرگان هر قوم را و والی میفرمود ایشان را که بر قوم
 را و حذر میکرد از مردم و پاس میداشت خود را از ایشان و نفس شریف را از اعدا محفوظ میداشت
 تا زبان نرسانند و این حفاظت پیش از نزول آیه کریمه و الله یعصمک من الناس بود
 و بآورد و حذر و احتیاس از هیچ یک طلاق و چه و کشاده روست و خوشخو سے
 باز نمیداشت و تفرمود و استفسار سے نمود اصحاب را و سے پرسید مردم را

از احوال بیکدیگر تا هر که نیک باشد بودی یکی کند و تحسین نماید و تقویت و تائید
 کند و اگر بد باشد اصلاح کند و تفتیح نماید و نهی کند از آن و از عادت شریف چنان بود
 که تفسیر بر سبک و حسن را و تفتیح بر سبک و قبیح را و خوار می نمود و از هر که بی تفتش و مبالغات
 نمیکرد و بفاعل آن و پاک نمیداشت از وی اگر چه عظیم القدر می بود بظاهر و آنحضرت
 معتدل و لایم در همه افعال بود و اوضاع شریف آنحضرت معتدل و هموار بود و متمکن
 و بر یک قرار بود و در کارها می نشست و بالابود و اختلاط و افراط و تفریط
 راه نمی یافت و غافل نمیشد از تعلیم و تادیب و تنزیب امت و همیشه در سیاست و تدبیر
 کار ایشان می بود از جهت ترس که مبادا غافل بشوند و از کار و بار بمانند و التزام
 عبادت شاقه نمی فرمود و بخیال آنکه فرض کرد اندیشه شود بر امت من و هر حال و هر کار را
 نزد آنحضرت علیهم السلام ساختگی و اداوه می بود مانند سایر اجزای حکم و آلات حرب
 و هر چه واقع میگشت بصلح آن طیار میداشت و تفسیر نمیداد و در حق و تجاوز نمی نمود
 از آن و همیشه در اقامت حق و اثبات آن بود و مسقر بان او جمله اخبار و ابرار بودند
 و فاضل و مقرب تر نزد آنحضرت از مردم کسی بود که ناصح تر و خیر خواه تر بخلق بود سیدنا
 جناب امام حسین میفرماید که باز از جناب مرتضوی از مجلس آنحضرت و آداب اوضاع
 و عیش نشینی کردن با مردم پرسیدم جناب مرتضوی فرمود که منی نشست و برخاست
 آنحضرت بگردن و کمر و پا می نمود و چون در مجلس تشریف آورد می نشست با آنجا که می رسید
 و قصد بالانشینی نمیداد و جای معین برایش نشستن خود نمیکرفت و امر می فرمود
 است را باین امر و نهی می نمود از قصد بالانشستن و بیدار و آنحضرت جمله اهل مجلس
 خود را نصیب از عنایت و توجه و التفات و گمان نمی بردند و منی نشست و برخاست
 که می نمود و باینکه از وی نزد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و با هر کس بر اندازد حال
 و بر قدر قابلیت و عنایت میفرمود که آنکس را می میگشت و خوشحال میکرد و بر کس

کہ جن شئی سے نمود یا حضرت یا حاجت سے آوروں و درختوں یا صبر سے فرمود و پیران
 تا آنکس بر نیگشت و بر نیچو است آنحضرت بر نیگشت و بر نیچو است و ہر کہ سوال سے
 نمود و درخواست حاجت سے بیکرو آنحضرت ر و منکر و اور اگر احیا یا پیر سے حاضر سے بود
 بسخن خوش و دلجو سے باز میگرو اند و مجلس آنحضرت علیہ السلام علم و حلم و حیا و صبر و
 امانت بود و بر و پیر سے آنحضرت آوازہ بالینہ میگردند و ذکر کردہ نمیشد بچند آنحضرت
 سخن ناشالستہ و نالایق و زلات اہل مجلس شایع و ظاہر گردانیدہ سے شد و حمد اہل
 مجلس متداول و متداولی و متوافق بود و تفاضل البیان در تقوی بود ہر کہ متقی تر بود
 فاضل تر بود و متواضع بود و پاکیزہ و توقیر میکردند کبیرا و در چشم می نمودند صغیرا و یکدیگر
 را نصیحت پر بر بہر گاری و نیکو کاری می نمودند و خاتمند ان را رعایت میکردند چون
 یکے سخن گفتند دیگران می شنیدند و قطع کلام او نمیکردند و ہر یک قبول میفرمود و الا
 از مسلمانان و سخت تر بود بر اسے کافران و مہربان بودند با یکدیگر و بعد اہل بی
 می گوید کہ یاد خدا بسیار میفرمود و سخن فراج کمتر سے نمود و نماز و راز میگرد و خشطہ کو تا
 میخواند اللہم صلی علیہ و علی الوہاب و سلم و حیوۃ اخیوان مسطور است کہ حنا بر تقوی
 رضی اللہ عنہ میفرماید کہ سوال کردم از رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم از سنت یا غریب
 معرفت الی راس ال من ست و حب او اساس من ست و شوق او کب من و ذکر
 او ائین من و حسن رفیق من و صدق شفیع من و طاعت حجت من یعنی پیشہ من
 و جہاد خلق من و خشکی بر و چشم من در صلوة است و بیان صفات دیگر جنات خیر البشر
 علیہ الخیر و التسلط علی الاجال نیکہ اما صفت پیر سے و حضاب از قتادہ مروی است
 کہ از انس رضی اللہ عنہ پرسیدم کہ رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم محاسن شریف را خضاب
 کردہ بود انس رضی اللہ عنہ گفت چون آنحضرت صبر اے آخرت رفت محاسن شریفش
 بہر حد خضاب نرسیدہ بود و مگر ہر دو بنا گوشش مبارک اندک اثر سفید می داشت

و در صحیح ترمذی از ابی رسته روایت است که پیر سے رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
 را سرخ ویدم یعنی رنگ فرمود و اختلاف است در میان علما کہ جناب رسول مقبول
 صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم خضاب کرده یا نہ اکثر بر آنند کہ خضاب فرمود و در تب محدثین
 همین است زیرا کہ پیر سے رسول مقبول صلی اللہ علیہ وسلم بمسح خضاب بر سین بود
 و در تمام لحیح شریف چهار روہ یا ہفتدہ یا ہینز وہ مو سے سفید بود و زیادہ ازین مروی گشتہ
 و اللہ اعلم اما صفت خوشبو سے از انس رضی اللہ عنہ روایت است کہ ہر گاہ رسول خدا صلی اللہ علیہ
 وآلہ وسلم رو سے مبارک بامے آورد و بوسے خوش از او معلوم میشد و ہم از انس رضی
 روایت میکنند کہ من هیچ بوسے خوش را نہ بویدم و نہ عنبر نہ مشک را خوشبو تر از بوسے
 پیغمبر خدا علیہ الصلوٰۃ والسلام و تجاری در تاریخ کبیر نقل میکند کہ بر کثر رسول خدا علیہ السلام
 بر اسب گذشتہ حتی الا کہ مردم را معلوم میشد و اسب را ہویہ میگید کہ از خوشبو سے او
 علیہ السلام خلق میشدند کہ آنجا گذشتہ است و از ام المومنین عایشہ صدیقہ رضی اللہ عنہا
 مرویست کہ گفت بود عرق در رو سے شریف آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ و صحابہ وسلم
 مثل بولور طیب از مشک از فروہر کہ یک مضافہ میکرد و از آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ
 وسلم تمام روز بوسے خوش از دست خود سے یافت و بر سر ہر طفلیکہ آنحضرت دست
 مبارک خود سے نہاد ممتاز و معروف میشد و در میان حیوان بوسے خوش و در بعضی
 احادیث وار گشتہ کہ گسرخ از عرق آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم پیدا شدہ
 و در روایتی وار گشتہ کہ گل سفید از عرق من پیدا شدہ است و در شب معراج
 و گل سرخ از عرق جبریل است و گل زر و از عرق براق و ہم مرویست کہ فرمود
 رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ بعد از رجوع من از معراج قطرہ از عرق من بر زمین
 افتاد و گل سرخ از ان روید ہر کہ خواہد بوسے مرابوید باید کہ گل سرخ را بوید و آب اول
 و بر از آنجانب علیہ السلام مروی است کہ چون آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم قضا سے

حاجت سے فرمودہ ہیں اگر افر سے پروا تو سے خوش از انجا فاتح بیگشت و مطلع غیش
 بیچ بشر برا چہ از آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بیرون سے آمد و آنا بول آنحضرت
 صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم را بسیار می از خدام مشاہدہ کردہ اند و اللہ اعلم با صفت خلق
 رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم از انش رضی اللہ عنہ مروی است کہ گفت وہ سال
 خدمت رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کردم و چونکہ کار ہائے سن چنان گئے اند کہ مراد
 آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم سے بود و با وجود آن نہ گز از سر مالک مرا سخن بخت
 فرمود و کاریکہ کردم گفت کہ چہ انگریزی و از عالیشانہ صدیقہ رض منقول است کہ رسول خدا
 صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ہر کہیست پیچیدہ کس نزوہ است الا در غزائے قرآن و اللہ اعلم
 با صفت تو و سخن از انش رض منقول است کہ رئی در راہ گزرنہ عرصہ کر و کہ یار رسول اللہ
 مرا کار بست ما تو آنحضرت فرمود کہ یا ام فلان و اورا بکشتی کہ داشت چواند و فرمود پر کیا
 از خواہی شنیدن آنرا بشنست و رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم پیش او نشست
 و صحبتیکہ داشت با تمام رسانید و اورا باطن باز کرد و اسیر و از ام المؤمنین عالیہ صدیقہ
 سوال کردند کہ رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در خا و خود چہ کار میفرمود و جواب داد
 چنانکہ و دیگر آن کہ گنیدہ آنحضرت نیز میفرمود و در حیاۃ الحیوان از جناب صدیقہ منقول است کہ گفت
 کہ وقتیکہ جناب رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در خانہ تشریف میداشت خدمت اہل و
 عیال میفرمود و پارچہ رے شست و پرست خود بود و پرست و خدمت میکرد و نفس
 خود را و غلبہ را میدوخت و در خانہ چاروب میداد و مشر راے بست و طعام بجاہم
 نوش میفرمود و آرد با آنجاے سرشت و بطناحت را از بازار بر داشتہ می آورد و آنحضرت پیوستہ
 خزانہ ایم الکفر بود و پرست آنحضرت رحمت نبود و از جریر بن عبد اللہ بخلی منقول است کہ رسول خدا صلی اللہ
 علیہ وآلہ وسلم مزاج بایاران میفرمود و بزرگی طفلان ایشان میکرد و بکناے نشانید و اگر در بالائے دین بیار
 سے بود و بیاد و کے تشریف سے بود و عند قبول میفرمود و اوصفت جویش صلی اللہ علیہ

وآلہ وسلم از ابن عباس رضی عنہما مروی است کہ گفت رسول خدا صلی اللہ علیہ وعلی آلہ وسلم
 سخی ترین مردمان بود و سخی ترین ہمسہ وقتہما در رمضان مے بود
 اما صفت شترش صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم از ابو سعید خدری رضی عنہ منقول است کہ رسول خدا
 صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم شتر کین ترازو و شیر ہ بود کہ در پردہ پرورده باشند ہر گاہیکہ
 چیرے را زشت میداشت مادرش مبارکش اثر آن مے یافتہ و از ام المومنین عایشہ
 صدیقہ مرویست کہ فرمود کہ من ہر گز غورۃ رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم را ندیدہ ام
 و مرویست کہ شترش چندان بود کہ ہر گز چشم بر روی کسے نمیکشود و اگر ناچار اورا
 چیزیکہ بکروہ میداشت و مے پاید گفت بکنایہ سیف فرمود و تہرج ارشاد و نمیکرد اما صفت
 شجاعت او صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم جناب مرقصوے فرمود کہ چون چنگ سخت میشد
 مالپس پشت رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ایستادیم اورا سپر خود بسیار ختم
 و دلیر ترین کسے می بود کہ در پہلو کسے اولیستادن مے توانست اما صفت نور و روے
 مبارک صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم از ام المومنین عایشہ صدیقہ رضی عنہا مرویست کہ شبہ
 بجاکام جامہ مید و ختم و سوزن از دست چسبت و چراغم خاموش گشت تا گاہ رسول خدا
 صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم تشریف آورد و ہمچو توے روے مبارکش سوزن یافتہ و ختم
 آشفتہ پر سید کہ چراغہ میکنی از با گزشتہ فرمود و اے برائکس کہ در قیامت مرا ندیدہ
 گفتہ یا رسول اللہ آنکدام کس خوشتر بود کہ از جمال عالم آراے تو محروم خواہد ماند فرمود
 بخیل پر سید کہ بخیل کیست فرمود آنکس کہ نام مرالشو و ورد و برین نفر سید
 و جناب مرقصوے روایت میدناید کہ رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمودہ کہ بخیل
 آنکس است کہ پیش او یاد من کردہ مشو و صلوة بر من فرماید صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم اما صفت
 از ام المومنین عایشہ صدیقہ رضی عنہا مرویست کہ فرمود ہر گز رسول خدا را ندیدہ ام کہ
 تمام زبان بچندہ باز فرمودہ باشند تا گام او میدیدم بکہ دندان ہشینی مے نمود و عیشہ

حارث گفت هیچکس ندیده ام که پیش رسول خدا تبسم بکند و مخصوص آنکه اکثر خنده او
 علیه السلام تبسم بود و تبسم مبارکی صحاک است و صحاک انبساط و وجه است و ظاهر
 شود و زندانها از سرور و اگر با او باشد و شنیده شود و از دور قهقهه گویند و الا صحاک
 ناسد و اگر اصلاً آواز نباشد آن تبسم است و شیخ ابن حجر گفته که آنچه ظاهر می شود
 از مجموع آنست که آنحضرت در معظم احوال و اکثر اوقات بر تبسم زیاده نمیکرد
 و تواند که گاهی زیاده بر آن نیز فرموده باشد و بحد صحاک رسانیده باشد و اما
 قهقهه فطری که از آنحضرت منقول نیست و از ابوهریره مروی است که چون صحاک
 سیفر نمود و یواریار و شش بشید و توروندانها بران ساقا و چنانکه از آفتاب افتد
 و آنحضرت همیشه بنسب الوجه و ایم البشمر بود و بگاسه آنحضرت نیز از جنس صحاک
 بود و از بلند سینه گشت و از چشم مبارک اشک میخفت و از سینه شریفش آواز
 مانتد و از دویک سسی که بجوشد و در روایتی مانند آواز اسپا شنیده می شد
 و نگار داشت پروردگار رسول مختار را از خمیازه که از اثر کسل است و در تار و پود
 سنجار است و معشفت الی شعیبه منقول است که خمیازه نکرد آنحضرت و نه تبسم پیغمبری
 هرگز و در حدیث وارد گشته که خمیازه کردن از شیطان است و عطسه از رحمان
 و خمیازه اگر غلبه آرد و بان بدست باید نوشتید یا لب زبیر بن بدنان باید گرفت
 و آنکه با سه یا سه آه گوید تعافیت شعیب است و آمده است که شیطان
 خنده میکند آنرا چون عطسه زد و آنحضرت عجب پوشید و سه مبارک خود را
 بدست پای چاه و کرده می نیشاند آرد و غار از تنه طعام آمانفت صوت شریف آنحضرت صلی الله علیه و آله
 احسن اسوات بود و رسول خدا خوش آوازترین مردان بود و پیکس خوش آواز تر
 و شیرین کلام تر از او می نبود و از انس منقول است که خدا بیچاره آنقدر تر
 است پنج پیغمبر را اگر خوش آواز و خوشتر و سه تا آنکه فرستاده پیغمبر شما را

خوشروے تر و خوش آواز تر از همه و میر سید آواز مبارک و سب سے مختلف
 بانجا ایک غیر سید آواز پچیس و اناصفت فصاحت زبان شریف و صلی اللہ علیہ
 وآلہ وسلم زیادہ تر نسبت کہ محاسب فکر و اندیشہ کرد و حضور اوصیاء و انبیا کثرت رسول خدا
 صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کمال بلیغ و فصیح بود کہ احدی در بلاغت و فصاحت مماثل
 آنجناب نبود و بخواب بود و آفریدگار عالم هیچ احدی را فصیح تر و شیرین زبانتر
 از رسول خدا صلی اللہ علیہ و علی آلہ وسلم نیا فرید چنانچه از امیر المؤمنین سیدنا
 فاروق اعظم مرویست کہ از رسول خدا پرسیدم کہ از میان بابیرون نیاید
 و در میان مردم نکستی اینہی فصاحت از کجا حاصل نمودی آنحضرت فرمود کہ لغت
 حضرت امیر موصول شد و پچیس جبریل علیہ السلام آواز و من آورد و من آنرا
 یاد گرفتہ ام اناصفت و قارنش صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم از خارجین زید مقبول است
 کہ گفت با و قارتر و با سکون تر و در بیان رسول خدا بود و در شستن ہاتھین و آرام
 بود و مکان نداشت کہ از دست و پای مبارکش چہی صادر شود و آب و سبزی و
 روایت میکنند کہ اکثر شستن رسول مقبول چنان بود کہ دست و و گانہ کہ و ساق
 و گانہ می پر آورد اناصفت اگر این آحضرت صلی اللہ علیہ و علی آلہ وسلم
 قفس میفرمود و اظهار او شوراب را روز چہم و در بعضی روایت در پنج شبہ و در
 کیفیت قلم اظهار چہی ثابت نشد مگر اینقدر را و روایت کہ ابتدا میفرمود و سپاہ
 دست راست و تنم می نمود و باہام آن و مفارقت نمیکرد و از آنحضرت مسواک و شانه
 و چہرہ او بان می نمود و شانه میفرمود و چہی شریف را نظر میفرمود و زینہ جمال
 شریف خود را و چون سر مبارک را شانه می نمود و موسی را راست پساخت آنوقت
 ہمسہ در اینہی نظر میکرد و فرقی نہ را بدان راست و درست می نمود چنانچہ از آنحضرت
 صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم سوال کردند کہ آرایش چہ میفرماید میفرمود کہ حق تعالی

از پند خود پندیده بسیار و که چون پیش برادران خود و از بهر ایشان نیکو و آراسته رود
 و الله اعلم اما صفت مباشرت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم با زواج مطهرات و در پیش
 از انس و مروجی است که آنحضرت در یک شب بر جای زمان خود میگشت و این یازده زن
 بوده اند که وی از انس پرسید که ایابصوخی صلی الله علیه و آله و سلم اینقدر طاقت داشت
 آنش گفت بودیم مگر در میان خود با می گفتیم که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم قوت
 شی مردوده شده است رواه النجاشی و در بعضی روایات قوت جهل مردان مردان
 بهشت وارد گشته و قمر و نیست که هر مردی از مردان جنت قوت صد کس باشد و در روایتی
 وارد گشته است که آنحضرت فرمود که جهل را بر آید من و یکا از طعام آور و پس خورم
 از آن و قوت جهل مرد و جماع داده شده ام و آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم از
 احتلام محفوظ بود از این عباس بن منقول است که گفت نخستین چیزی که پیشم بر گز و احتلام
 از شیطان است رواه الذہبی و قریبی گفته صحیح آنست که احتلام بر آنحضرت جاری نیست
 چنانچه احتلام از شیطان است و وی صلی الله علیه و آله و سلم از آن معصوم است و الله اعلم
 و صلی الله علیه و آله قدر حسن و جمال و در سبب الانساب از جناب مرتضوی کرم الله وجهه
 منقول است که من شنیدم از حضرت رسالتاب علیه السلام که فرمود آفریده شد
 سر من از بزرگترین کتابهاست خدا تعالی و آفریده شد رو من از مشک قدرت و آفریده
 شد چشمها من از سرم و آفریده شد پیر من از مشک قدرت و آفریده شد گوشها من
 از عنبر و آفریده شد لبها من از تسبیح و آفریده شد زبان من از نوک خداست تعالی
 و آفریده شد دندانها من از نور او تعالی و آفریده شد دامن از اخلاص و آفریده شد
 بازو من از قوت و آفریده شد دستها من از سخاوت و آفریده شد گوشت من از
 مشک محبت و آفریده شد خلق من از غسل قدرت و آفریده شد پشت من از نعل قدرت و آفریده
 شد سینه من از قوت قدرت و آفریده شد شکم من از عنبر آفریده شد مویها من از نبات قدرت و آفریده

است: انما ساء من از کائنات قدرت وافریده شد یا بواسطه سن از عبادت اللہ تعالیٰ دور شدن
الائم صل علی محمد و علی آل محمد بعد و کل ذرۃ مائۃ الف الف مرة فصل ۱۱۱ هم ذکر رزاع

جناب رسول مقبول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و وفات عبد المطلب و تکفل ابو طالب و شام

بر رسم تجارت رفتن حضرت خاتم النبیین علیہ الصلوٰۃ والسلام و بناؤن بنو ہاشم و شرف آوریان انبیا

مرصد لغوی و ناقلان آثار نبوی بیان سے سازند کہ از حجاب مروی است کہ من از ابن عباس

پرسیدم کہ طبر و حورش و جن و محاب و غیر ہم در رزاع جناب خاتم المرسلین علیہ السلام

بہم سزا عت نمودند گفت آری جمیع مخلوقات الہی با ہم نزاع کردند مگر انسان و سبب

آن بود کہ چون رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم تولد شد سداوی از آسمان نثار کرد کہ اسے

معاشر خلایق محمد بن عبد اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بعنایت الہی بر تو بر جهان انداخت

و آن نور عرشی فرشتہ غیر را سوز فرمود و خوشنالبستانی کہ اورا رضاع کند و چند ایدست کہ

اورا پروراند و اسے یارک مقامے کہ مسکن او گردد و لا جرم منازعت خلایق در رزاع

آن برگزیدہ خلایق بدین واسطہ بود و خطاب آمد کہ از نزاع ما زانید کہ حق تعالیٰ مرضیہ او را

از جہش الشفقہ ساختہ و این خلعت فاخر بر قدا انسان پرداختہ و بر و اسے آنکہ حوالہ

حلیہ سعیدہ ساختہ بمشہور علمائے سیر چنین آورده اند کہ اول کسی کہ رسول مقبول را شیر داد

ثویبہ کنیزک ابولہب بود و بشیر پس خود مسرج نام پسر جنت حمزہ بن عبد المطلب و ابوسلمہ بن

عبد الاسد خزرمی و عبد اللہ بن حبش اسدی برادر رضاعی حضرت مقدس نبوت گشتند و بر کہ

ثویبہ ایشان را نیز شیر خود سیر کردہ بود و جمیع از اہل سیر بران رفتہ اند کہ جناب خیر البشر را اول

مادر شریف او آمنہ یکمفانہ شیر خورانیدہ آنکہ ثویبہ مرضیہ آنجناب شد و بعد از بہ ماہ یا چہا

ماہ کہ ثویبہ باہر رزاع پر دست آن عظیمی علیٰ النصب حلیہ سعیدہ شد و بر بعضی روایات وارد

گشتہ کہ حزن آنجناب سہ روزہ شد ثویبہ بار رضاع اور منکر گشت و بدان عمل مبارک اقدام

مے نمود تا باوان رضاع حلیہ و اللہ اعلم و ابن ثویبہ کنیزک ابولہب است و مروی است

که چون ثویبه خیمه ولادت حضرت رسالت پناه پاپوسب رساند که در خانه پدر تو عبد الله فرزند
متولد گشت با بوی سر به تیج و شادان گشته ثویبه را آزاد کرد و امر نمود که در استیضه و بر حقیقت
با این شادی و سرور که ابولسب ولادت آنجناب نمود و در عذاب و سختی فرمود و در نوشته
از ابولسب عذاب برداشت چنانکه از عباس بن عبد المطلب روایت است که گفت: بعد از مرگ
ابولسب استیضه دیدم پرسیدم که حال تو چیست گفت: از این روزیکه شتی بیات من در عذاب مانده
افتاده و در ظلام امواج عذاب و عقوبت گرفتارام قمار نموده و نوشته که اعتقانی ثویبه در نشیبه
واقع شده تحقیقی در عقوبت من حاصل شده و مرا از میان دو انگشت سپاه و وسطی قطرات
آب می چشانند و در ساری النبوة مسطور است که اینجاست است اهل موالد را که در شریک پادشاه
آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم سرور کنند و بنیل احوال خویش سازند یعنی ابولسب که خانه بود
و قرآن بخواند و سکه نازل شده چون مسرور و سه میل و آنحضرت و بنیامین شیره جابیه و سه بخت
آنحضرت جزا داده شد تا سال مسلمان که ملو است بحجت و سرور و بنیل ال در طریق اوچ پادشاه
ولیکن باید که بر عتقها که عوام احداث کرده اند یعنی آلات محرم و منکرات مثالی باشد تا مویسب
حرمان از طریق اتباع نکرد و منقول است که بعد از آنکه چند گاه السنه و راتویه شیر داده حکیمه
سعدیه بنت عبد المطلبی ثویبه بدین دولت فایز گشت و کیفیت این واقعه چنان بود که عادت
اهل که وضو دیدن پیش بعضی از جهت فضل و عظمت و شوکت خود و بعضی بحجت شدت حرارت هوا
که در بعضی از جهت توهم و باس مکه و طایفه بحجت آنکه از واج تمامی اوقات خود را منصرف بخیر است
ایشان گردانند اطفال خود را بر صناعت داده با طراف تسبیل میفرستادند تا زبانه بگذرد
مار و طافت بواستصاف باشد پرورش یابند زیرا که طیب منو و عذوبت آب در فصاحت و بلاغت
داخل تمام دارد و هر سال و دو نوبت در فصل ربیع و خریف بنیاب آنکه فواید بسیار و عواید چشمه
از اشرف و اغنیای عرب بمستحقان میرسد از اطراف و حوالی مکه عورات بحرم آمدند
و اطفال اشرف و اکابر عرب را برسم حضرات و ارضاع بمنازل خود می بردند و بعد از آن

انجام ایام از مناج باز آورد و تسلیم آبا و اجداد می نمود و توبه و استغفار و سوره یوسف
 سید کائنات علیه التحته و الصلوٰۃ زمان قبیلہ بنی سعد بکہ کریم آمدہ از انجام حلیہ یا فصاح
 واجب الاتباع سرفراز گردیدہ آنحضرت را بمیان قبیلہ سعد برد و از حلیہ رو بہ بیت
 کہ گفت و قتیکہ با اتفاق لشوار بنی سعد متوجہ حریم حرم شریف شد من و شوہر کم دراز گوش
 ناخود داشتیم کہ در عایت نجاست مجال رفتار داشت و ناخود ضعیف مصحوب بانودہ قطع
 شہید می شدیم و در پیرو کے بتسبیح پذیرفت لا جرم از عقب کاروان افتاد و مخزن
 را مسافت می نمودیم و از اطراف وجوایب غریب مشاہدہ می نمودیم چنانچہ بر سر شہ
 کہ میگفتیم میگفت خوشا وقت بتان تو ای حلیہ کہ آن نور تابان شہرازان خواہد خورد
 لیکن بعد از زمان قبیلہ بکہ رسیدیم و آن زمان مطلقان متولان قریش را تا آن زمان گرفتہ بودند
 لا جرم لول و مخزن گشتہ از آمدن بشان شدیم و در آن اثنا شخصی را دیدیم کہ انوار بر روی
 پیرہ او و در شہر و نما میگردد کہ بحکیم باشد از زمان تنہی واد کہ هر صغہ گرفتہ باشد حلیہ گوید
 کہ بعد از اساع این سخن تفحص نام و نسب نمودم چون معلوم کردم کہ عبدالمطلب بن ہاشم
 است پس از رفتہ شرایط و لوازم بحیث بجا آوردیم و خودم را بروی عرض کردم پس سید
 کہ از کدام قبیلہ و چه نام داری جواب دادم از قبیلہ بنی سعد و نام من حلیہ است شہ
 نمودہ فرمود کہ خوش و خصلت نیکوست سعادت و علم آنگاہ گفت ای حلیہ را کو
 است یتیم محمد نام و او را بر حملہ زمان بنی سعد عرض کردم بحیث آنکہ پدر ندارد و قبول نمودند
 امید اندازم کہ تواز و سودمند شوی گفتیم ہر دم و از شوہر خود مشورت نایم فرمود پس
 مضائقہ واکہ اہی بر تو نیست و چون پیش شوہر رفتہ صورت واقعہ را در میان نهادیم
 و مبسر و رگشتہ گفت ای حلیہ بشنا بی آن کو در را قبول کن کہ بہاد و یکسرے فراگیر و مگر خواہر
 زاد من انفع شد بحیث بالغہ اواندک تر لیلی در غریب من راہ یافتہ آخر الامر خاطر بر
 گرفتن سید اوایل و او آخر حرم نمودہ بنجدیت عبدالمطلب رفتیم تا مرا بخاند آمدہ برو

چون در آنجا در آدم زنی دیدم که روئے او چون بدر منیر می تابفت در روئے
 من خندیدم و مرا حجه فرزند خویش در آورد و گوئی تنبظم و در آمد که بشنود این مانند
 غور شید انور بود و فریفته جمال با کمال او شده رکماے بدغم پر شیر گشت لیسان رست
 در دهان رسول مقبول نهادم بکبیر و چون لیسان چپ بروئے عرض کردم ملتفت نشد
 عبد اللہ بن عباس گوید که در آن زمان مقدس نبوت را صلوة اللہ علیہ و سلام اللہ علیہ ملو فی
 گردانیدند که یک لیسان بر او شریک داشت بگوشت حلیمه گوید که چون آنحضرت را
 بنحانہ پر دم منظر شوهر خود را آورد و دم شوهرم سر بسجده نهاد و گفت اے حلیمه گوئی که آوری
 که در میان نبی آدم از او بهر نذر آدام و بهشت روز در یک کمره توقف نمودیم و روز ششم
 چون غم مراجعت خانه کردیم خواستیم که بر دراز گوش سوار شویم و راز گوش من
 دست بر زمین زده و سر بجانب آسمان افراشته نشاط تمام متوجه کعبه گردیدیم و چشمه بار سر
 بر زمین نهادیم باز گشت و در رفتار از مرکب قافله صیقت گرفت و زمان نبی سعد متعجب
 گشته گفتند که این دراز گوش تو نیست که در وقت تو چمن بجانب که قوت رفتار نداشت
 گفتیم همان راز گوش است گفتند و این چه سر است و این دراز گوش بر اثنای غلیمه است
 و من شنیدم که دراز گوش در آن زمان گفت و اشد مرا ساس غلیمه است که زبده شده ام
 بعد از آنکه در محاضرات باک بودم و قوت گرفته ام اے زمان نبی سعد غافل مانده که بد که من حامل
 کیستم سید عرب و عجم و رسول خداوند عالم که بهار دنیا و آرایش حق اوست بر من
 سوار است القصه حلیمه از آثار سعادت و سرور و علامات سیادت بمرتبه در وقت
 از رضاع آن مهر سپهر پیغمبری چندان امور غریبه مشاهده نمود که شرح آن بگفتن و نوشتن
 راست نیاید و آثار بن مقدم ولد آدم آن مقدار چیر و برکت نصیب او کردند که قلم از تحریف
 شمه آن بجز و تصور اعتراف نمی نماید و از حلیمه مرویست که گفت همیشه رسول خدا را از لیسان
 رست شیر نوش میفرمود و هرگز التفات بجانب چپ نمی نمود و مانند اطفال خرد را

جامہ خور انہول و غالیط لوث ٹیساخت و ہر روز وقتے معین تقضاسے حاجت مے
پر دخت چون بکام سخن گفتن رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم رسید نو بے شنیدم کہ میفرمود
اللہ اکبر اللہ اکبر الحمد للہ رب العالمین در روایتی آئکہ حلیمہ گفت اول کلامیکہ کہ از خیر الانام
شنیدم این بود کہ در نیم شب میفرمود لا اله الا اللہ قدوس ساقی و سائمانست العیون والرحمن
لا تاحذہ سنہ و لانوم و در ادراج النبوة مسطور است کہ حلیمہ میگوید کہ محمد صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
بنوعی تشو و نمایاقت کہ نسبتے با کو دکان نمیداشت در روزے چنان بیدی کہ دیگرے برای
و در ماہی چنانکہ دیگرے در سابلے و بر روز نورے بروے چون آفتاب فرو مے آمدی
فوسے پوشیدی اورا و متجلی مے شد و آورده اند کہ ہر روز و جمع سفید و بر و است و روز
سفید جامہ مے آمد و دیگر بیان آو درے فتند و ناپید مے شدند و گریہ و بد خلقے نداشت
و ابتدا بر یمن میگرد و دست بر ہر چہ مے نهادی بسم اللہ میگفتی من از ہیبت و سے شوہرا
نزدیک نگذاشتی تا دو سال بروے تمام شد و بعضے ارباب سیر آورده اند کہ چون دو سال
از عمر خیر البشر گذشتہ حلیمہ آنحضرت را بخدمت آمدہ بیکہ بر دنیا بر آنکہ دل از دیدار
قایم الاہواران بر کنزیدہ بر ور و کارنخے توانست کند بار و دیگر بہرمانہ حرارت توانے
آنحضرت بلقیسیہ خویش آورد و این نوبت قضیہ شوق الصدر واقع شدہ چنانکہ در کتب
سیر مذکور است حلیمہ کو بد کہ اورا دو برادر رضاے بودند کہ بر روز جانب صحرارفتہ برے
غنام متغالی مے داشتند و چون آنجناب بہ سالہ شد با من گفت چگونہ است کہ برادران خود را
دور و رست نخبے بنیم گفتیم روز ما بچرا این غنام مشغول اند فرمود مرا از چہ سبب
ما ایشان نمیفرستے گفتیم البتہ میخوای کہ ما ایشان موافقت کنی فرمود آرسے روز دیگر صبح
سراور ایشانہ کردم و سرمد و حیرتہم مبارکش کشیدم و جامہ در برش پوشیدم و بخت دفع صابت
عین الکمال کردن بدی کہ مشغول بود ہر جزع میاے بر کہ دن مبارکش از نیم در حال او رکنده
بندراخت او گفت آنکہ نگاہیان من بہت با من بہت آنکجا ہا برادران بیرون رفتہ ایشان را

بحفاظت و سے وصیت کروم چون نیمہ روز شد بسیر خود را موسوم نر نیز دیدیم که با خطی
 بر چه تمام تر می آید و غرق بر وے نشسته فریاد میکرد که اے مادر محمد صلی الله علیه و آله
 و سلم راویاب که گمان من این است که بوسے توانی رسید گفتیم حال چیست گفت و و مر
 سبز پوش از هوا آمدند و او را از میان مادر ریخته و پیر کوه برده خوا بانیدند و شکم
 او را بشکافتند و هنوز بوسے مشغول اند حکیم گوید من و پدرش با عور اسے چند
 از قبیلہ سر اسیمہ بجانب مرعی و دیدیم و او را بر سر کوه ایستاده دیدیم که بجانب آسمان
 مینگریست شوهرم سوال کرد که اسے پس ترا چه شہ فرمود و تو شخص از هوا آمدند و طشتے
 زرین پر از آب برف نیاوردند و در خوا بانیدہ شکم مرا بشکافتند و عنین مرا تشریح کردند و نقطه
 سیاه از ان بیرون آوردند و اندرون مرا از آب برت شسته از نور آگنده کردند و دست
 بر شکم من بالیدند چنان شد که بود و قوسے در این باب ایست که سلیمه گفت چون از زیر صخره
 واقعہ را شنیدیم باین کیفیت که شخصی بجانب محمد صلی الله علیه و آله و سلم آمد و او را برن
 سینہ اش بشکافت من و شوهرم سر اسیمہ بر سر و سے و دیدیم چون بر سر او رسیدیم
 بر قلم جمل نشسته دیدیم که باطراف آسمان نگاه میکرد و نظرش چون برین افتاد و قوسے
 نمود و سر و چشم او را بریدیم و گفتیم جان من فدای تو باد ترا چه واقعہ دست داده جو ابرو
 با برادران خود ایستاده بودم ناگاہ دیدیم ستن بر من ظاهر شدند و بر و استیجے و و مر که با ستم
 سفید داشتند و در دست یکے ابرق از لقره بود و در دست دیگرے طشتے از زهر و سپر
 مرا از میان اخوان بیرون برده بر سر کوه خوا بانیدند و یکے از ان دو کس حمید مرا تا غایت بشکافت
 و هیچ الم و درد من نرسید بعد از ان دست بخون من در آورده احشاء مرا پیران کرد و با آب
 برف بشیست و بجای خود نهاد و دیگرے برخواست بار فیق خود گفت تو در شو که با نچه
 ما سر بودے قیام نمودے شخصی و دم برخواست و دست بر شکم زده دل مرا از محل
 خود برداشت و در نیمه ساخت و نقطه سودا که باطبع بخون بود از ان میان بیرون آورد و بنیبر

وگفت خط شیطانت انگاہ دل مرا از چیرے که همراه داشت پر کرد و سپهر گزین خیر سے
 ازان نرم تر و خوشبو تر ندیده بودم کی گفست که خواجہ عالم علیہ السلام فرمود مرا بدہ کس
 است موازنہ کردہ راج آدم و بابا یاقصدم دم وزن کردند راج آدم و بابا ہزار کس وزن
 کردند راج آدم یکے از ایشان بادگیر کے گفست کہ نگذار اگر اور اباجمع است موازنہ کنست
 راج آید انگاہ مرا گذاشتہ پدیدند و باسنان رفتند حلیہ گوید کہ چون محمد صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
 را بخاند آورم جمع باس گفتند کہ اور ابجاہنے باید سپرد کہ مسوس جن شدہ است محمد صلی اللہ
 علیہ وآلہ وسلم گفست من خود را صحیح و سالم مے نامم از انچہ تصور شماست و مرا بیچ واقعہ یفقان
 قوم میانہ کردند کہ اللہ اور ابجاہنے باید برو کہ داد کند کہ جن پس روے نمودہ است لاجرم محمد
 صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم را نزد یکے از کاهنان بردم اشارت کہ شرح حال مے نمودم کاہن گفست
 بگذار شرح حال خود این کودک گوید کہ بان اعلمتر است از تو چون محمد صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
 صورت واقعہ را فرسید کہ کاین از جایے پر چیست و اور اگر فتمہ بر سپہ خود منضم ساخت و فریاد
 بر آورد کہ ابجہ شمر عرب اور ابکشید و مرا نیز باوے بقتل اور بد کہ اگر بخد خود رسد عقلائے شمارا
 شبہ شمار و کیش شمار باطل گرداند و شمارا بخدائے خواند کہ عرفان بان ندہشتہ باشد و بد بنے
 دعوت کند کہ منکر شما باشد حلیہ گوید کہ چون این سخن ازوے شنیدیم محمد صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
 را از دستش کشیدیم و گفتم تو دیوانہ شدہ اگر دانستی کہ امثال اینجہ کلمات از تو صادر میشو و اورا
 نزد توئے آوردیم کہ پیدا کنی کہ ترا بکشند کہ ما محمد صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم را بخوابم گذاشت
 اور ابرگر فتمہ بمنزل خود رشتا فتمہ و بیچ خانہ از خانہاے بنی سعد غاندہ بود کہ بوے مشک
 ازان خارج میشد بعد از وقوع این امر عزیز پیر فرزندان و سایر خویشان بن گفتند کہ
 محمد صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم را بعد از طلب رسان قبل از انکہ اسیبہ باورہ یا بد چون
 غریب کہ قصیر یافت شعبانگاہ ندائے شنیدیم کہ خیر و برکت و آمان از دیار بی سعد
 بیرون مے رود و خوشحال بطی را کہ اسے محمد صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ چون تو کے درانجا

خواہد بود و اسے خیر البشیر چون بجائے مستقر تو گرد و اہل حرم از سوادش مصدق و محروم
 شوند و حلیہ گوید کہ بر مرکب سوار شد و محمد صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم را در پیش خود گرفت
 و یک لحظہ از او غافل نہ شد تو استقام برد کہ آواز ہائے عظیم از اطراف و جوار ہب میشنیدم
 چون بندواڑہ کہ رسیدیم از مرکب فرود آمدیم ہمت خضر و رستہ محمد صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
 را نیز فرود آوردیم و درین اثنا قطعہ ایرے سفید نازل شد و آواز ہائے عجیب شنیدیم
 چون از قضا سے حاجت فارغ شدیم ہر خیر نظر کردیم محمد صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم را بنیاد
 نالہ و افغان نمودیم کہ پیرو جان را برین رقت آرد در غلال این احوال سپر سے پیشین
 آبدہ گفت چہ حال دارے کہ اینچہمہ جزع میکنی صورت واقعہ با او در میان نہادیم و بخند
 ابراہیم سو گند یاد کردیم کہ اگر محمد را نہ بشنیم خود را از کوہ بنیاد زمیں گشت گریستن و بہ بیانیہ
 و رآئی و پیشین بہل تبصر کن تا فرزند ترا باز رسد گفت اسے پیرو قوت بگر نشنیدہ کہ در
 ولادت او بلات و غری چہ پدید عرسے نزدیک خرت و قدر سے تیافت لالت پیر گفت احوالت
 از غایت اضطراب نہ بیان میکنوں من در آیم و شفا ہست کنم تا گم شدہ تراقبول رساند
 پیر جابل نیز وہیل رفتہ بعد از تخیل کہ عادت معبودیت پرستان است گفت اینجور
 ستر یہ میگود کہ محمد بن عبدالمطلب اکرم کردہ ام اگر خواہی بوسے باز رساننی کہ از فقدان
 وے گریان است خون زان مغرور این سخن صدہ ریافت ہیل برو سے دریافتہ
 از جوف وے مسموع شد کہ مرا با محمد چکار است کہ سبب لاکت ما او خواہد بود و خدا
 عز و علا کہ معبود بحق است اوراضیاع لگزار و بت پرستان را بوسے کہ فوج اکبر با او است
 لے ہمہ را قبل رساند لگرسیکہ بمجاہت او فایز گرد و حلیہ گوید کہ آن پیر از بتیاد پیر
 آمدہ گفت ہرگز ان سبل مثل اینصورت شہادہ نکرده بودیم فرزند خود را طلب کن کہ
 اورا شائے عظیم سنت چون از وجدان محمد یابوس شدیم تا چارہ حقیقت حال اسرار
 عبدالمطلب گردانیدیم عبدالمطلب پیر سکوہ صفا رفتہ قریش را جمع آوردہ ایشان

و اما در سفر که هر چند طلبه از دست نشانی نداشتند بعد از حلال از حیدر طلبه بنت امیر
 در آمد و بهشت بار بار او را میخواند و از آن می شنید که محمد صلی الله علیه و آله و سلم خود را در کوه
 ضلح میگرداند عبدالمطلب گفت اے باقی محمد صلی الله علیه و آله و سلم کیاست چو ابرو
 که در وادی تنهام در زیر درخت نشسته است عبدالمطلب سلام پوشیده متوجه ایجاب
 شد و در بن نوفل در راه دو چار او شده با عبدالمطلب جست طلب محمد صلی الله علیه
 و آله و سلم موافقت نموده آنحضرت را در پاهای درخت نموز دیدند که نشسته است
 و او ایستاده آنکه سعید و ثقیف و عسیر بن نوفل حضرت ختمی پناه را در پاهای درخت نموز دیدند که نشسته
 است و او را قیام و او را بر کعبه چیده و از آنحضرت پرسید که چه کسی فرمود محمد بن عبدالمطلب را
 عمر و او را برگرفته بعد المطلب سائید چون چشم عبدالمطلب بحال خواجه کائنات روشن
 شد طلایه بسیار و شتر بشمار مستحقان رسانید و نصرت فراوان حکیمه از زنی داشت و مقصود
 المرام بمقام خود بن باز گردانید بایده است که در کیفیت شوق الصدرا که چندی بار فرستاده
 و این صورت که بعد از چند سالگی حلیمه آنحضرت را با آنکه سپرد و آیات متعده در گشت
 سیر مستور است و قولی انبیا که آنحضرت قبل از قیام و بعد از چهار سال در قبلیه بنی سعد
 بن کعبه و در چهار سالگی حلیمه او را نزد آمنه برد آمنه گفت که او را مصحوب خویش لقبیله
 نازیر که از هواسه که اندیشیده دارم حلیمه را این صورت موافق فراج افتاده و از بر کاتیک
 از زمین مقدم او مشاهده کرده بود با آمنه تصریر کرد و چون چهار ساله شد شوق بعید واقع شد حلیمه
 ثوبت و دیگر خجابت رسالت پناهی را همراه خود بکار آورده آن حکامینا را بعرض آمنه گردانید
 باز آنسرور را لقبیله خویش آورد و قریب یکسال دیگر تعبد او قیام نمود و گاه گاه آنحضرت
 از نظر او غایت میشد حلیمه از مشاهده آنحالت خائف شده سرور کائنات را بکه بود و در زبان
 عاقبت و کرامت با آمنه سیر و دور آنوقت بقول بعضی مورخان حسن شریف نبی آخر الزمان
 پنج سالگی رسیده بود و او را حارم گوید که حلیمه آنحضرت را در پنج سالگی بکه بود و در پنج سالگی

بنید یک از کاهنان او را دیده گفت ای شمر عرب بن سپهر اقل کنید که چون بخود رسد
 همه را منفرق کند و یکشنبه عید المطلب آنحضرت را از نظر خلق پنهان میداشت همه قریش از وی
 ترسان بودند و خذر میگردید و چون آمنه فوت دیگر دیده بدیدار آفتاب گرد کار احمد مختار
 روشن نموده ام ایمن را که کنیزک عبدالمطلب بود و بحسب ارثش تعلق بحضرت رسالت پناه
 داشت بحضانت آنحضرت مقرر فرموده و در سال ششم از ولادت خیرالیه آمنه آنحضرت را
 بر رتبه برتیا باحوال عبدالمطلب از بنی عدس بن نجار بود در ملاقات نماید در سنه یک از او را ناچار
 میگرفتند بکاه اوقات گذرانیدن بجانب مکه بازگشت و در مرحله ای آمنه مرخص شده به عالم بقا
 رحلت فرمود و هم در آن موضع مدفون شد و از یارب سیر تاقل آمد که چون در وقت مراجعت
 بکاه در موضع البواکه میان مکه و مدینه واقع است رسیدند آمنه خاتون بیمار شد رسول خدا صلی الله
 علیه و آله و سلم بر بالین وی نشست و بود و کاها بهوش شد و بعد بهوش شدن باز آمد و بر روی
 آنحضرت نظر کرده و سینه چند خواند که این دو شعر از آن است شمر بارگشت فیک یا غلامان هم
 را ابصر فی المناثم فانت سبوت الی الانام بین عنده و الجلال والا کرامتم پس از آن گفت
 بر زنده میفرمده است و بر نوکمه خواهد شد اگر میرم ذکر من زنده خواهد بود زیرا که پاکیزه نهاد
 زاده ام و نیکو کارم یادگارم گذاشته ام چون آمنه خاتون ازین عالم فانی انتقال نمود
 آواز نوحه جن می آمد که بروی میگرفتند و در عیون الاثر نقل می نمایند که رسول مقبول صلی الله
 علیه و آله و سلم وقت فوت آمنه خاتون شش ساله بود و قیل بیفت ساله و قیل هشت ساله بعد
 ام ایمن آنحضرت را بحریم حرم رسانیده و عید المطلب در صدد کفالت آنصبر را ایوان رسالت
 آمده بر قوت آمنه تاسف بسیار خود و آن در درج نبوت را خاطر چسبیده نموده از اولاد صلی
 گرامی تر میداشت و در سال هفتم از ولادت آنحضرت در میان قریش قحط غلامی عظیم
 موقوف بیوشت و زحمت بخت و در مدینه هاشمیوخ یافته ساعت بساعت می فرو و بالاخره
 پناهر خواست که رقیقه بیشت آسب اصغی بن هاشم دیده بود و منادید قریش از عبدالمطلب

التماس نمودند که بدعا سبب باران، اشتغال فرمایید عبدالمطلب شریف و دوستان خود و غالب
 را مصحوب خویش گردانید و باطایفه از ایشان قوم بحبل الوقیس شناخت و دست و دعا بدگاه
 ایزد سبحانه و تعالی برآورد و بپرکت و خود خاتم الانبیاء علیه الصلوٰۃ الطیبهما بجان لحظه غمام تمام
 الی قایم گشت و باران فراوان باریده نعل آمال قریشیان نصارت پیدا کرد و چون بن لفت
 حضرت بنوی بهشت سالکی رسید عبدالمطلب به طور بستر تا توانی نژاده در اوقات منزل
 بعد حضرت رسالت را حواله ابوطالب نمود بعد از قوت عبدالمطلب انقضای ایام زندگانی
 ابوطالب در تربیت و حمایت آنحضرت مساعی جمیله مندول داشت و همواره در باب
 حراست و محافطت اتمام نموده هرگز نفس تقصیر بر صفحه ضمیر نکاشت در روضه الاحباب
 مستور است که بعد از آنکه دوازده سال و دو ماه و دو روز از سن شریف آن نیر عالم افزون
 و گذشت ابوطالب از حجت نجات عازم ولایت شام گشت و میخواست که حضرت را در
 محرم حرم بگذارد و چون پرتو سه شعور آنحضرت برین غیبت افتاد و گمان برد که ابوطالب
 میخواهد که صبح مرافت را بشام مقارقت مبدل گرداند نزد او رفت و گفت ای حم مرابا مید که
 سبکداری و پذیر و ارم و نه داور ابوطالب از اجتماع این سخن رقت بی نهایت کرد و حضرت
 رسالت را در آن سفر همراه خویش گردانید و بعد طمراصل و قطع منازل چون بقریه کفر که
 از انجالتا بصری شش میل مسافت سینه رسید نزد آبدی بچیرانام نیکو سر انجام که از دیو
 باز در دیر سکه که در آن مقام بود بامید دیدار خیر الانام علیه الصلوٰۃ و السلام آرام گرفته انتظار
 مقدم شریفش سبک شد و آبدی کاروان قریش دفع گردید بر پام صومعه رفته دید که قطعه
 ابرو بر سر کار و انبان سایه انداخته و بموافقت ایشان حرکت می نماید بچیرا که انجالتا مشابه
 نمود و ناخود گشت ظاهر المطلب من در میان کاروان است و چون اهل کار و انبان نزدیک
 بقریه مذکور منزل گردید و ابوطالب با اتفاق سرور و دوستان غالب در پاس درخت فرو
 آمدند و آن قطعه ابرو مالای ایشان سایه گسترد و بر و استی شایخا س آن شجره بنشیند

گشت حضرت و نشر است پیرا و گمان را ہیبت نکور از مشاہدہ اینصورت بسر حدیقہ سید
از بالا سے دیر پیا بیان آمد سے الحال طحائے ترتیب وادہ کار و انیان را بخانه طلبید و ابوطالب
مستلوا بسا و منزل گذشتہ با سایہ ہمراہ بیان بر سر سفرہ بحیرہ ہیبت حاضر گشت و چون
بحیرہ او نشست کہ مقصود سے تشریف حضور ازانی نہاشت التماس نمود کہ آنحضرت را نیز مجلس
آوردند و وحیرہ انظر بر صفات احوال خیر البشر انداختہ آثار و علما تیکہ در کتب متقدمین مطالع
نمودہ بود و بعین الیقین مشاہدہ فرمود و بعد از تفرق همانان ابوطالب ابا حضرت مصطفی
نگاہ داشتہ دیگر دلائل و شواہد نبوت را معلوم کرد و نگاہ ابوطالب را گفت این جوہر گران بہا
خاتم الانبیاست و یہود شام و در سلک و شمنانش نظام دارند زہارا و راہبان و لایست
نیر سے و بسرعت ہرچہ تماشائے بظرف کہ مراجعت فرماے ابوطالب نصیحت را ہیبت را بسبب صفا
اصفا نمودہ امتحان خود را بر سر حسب الحدیث و بجا بنیام القریٰ باز گشت و در
حواشی قصیدہ پرودہ آوردہ اگرچہ مشہور است کہ سایہ کنندہ رسول مقبول ابرے بود مگر
خرشہ بود کہ سایہ سیکر و پیغامبر را و در نظام دم ابر پادہ سے نمود و در سال ہفتادہم از ولادت
سید عالم صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم زبیر بن عبد المطلب و یقولے عباس بن عبد المطلب آنحضرت
را ہمراہ خویش بمحکمات یمن بردند و در آشنائے راہ خوارق عادات ازان بہیچ سعادت مشاہدہ
فرمودہ در زمان صحت و عافیت مراجعت کردند و در سال ہشتم گاہے ملایکہ عظام بر حضرت
خبر الامام علیہ الصلوٰۃ و السلام ظاہر میشدند و دل بہایوشن را احتیاط سے نمودند و با یکدیگر کیفیت
کہ این دوست و لیکن ہنوز وقت ظهورش نیست و آنحضرت اینحالت را با ابوطالب گفتہ ابوطالب
اورانزدہ گاہے کہ دعوی طہابت سیکر و بر و کیفیت واقعہ را تقریر نمودہ طلب معالجہ فرمود و گاہے
بعضی از اعضاے خاتم الانبیاء را بنظر در آوردہ حرکات و سکناتش را مشاہدہ کردہ گفت آہ
ابوطالب خاطر شریف جمعہا کہ برادر زاوہ تو بیچ مرعہ ندارد و شیطان را پر و تسلط نیست
بلکہ ملایکہ کرام بر ظاہر سے شوند دل اورا ملاحظہ سے نمایند بہت بر صلوٰۃ نبوت لاجرم طوطا

اطمینان یافتند و چون من شریف خیر البشر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بہ نسبت برہمچاری و سید
بسیب سنگاری سپہ سالار و توانمند و نواب روزگار قلت مال و خستہ حال ترین اہل طالعہ شہ
و شملہ زمین محلی بامیدار بارانہار کردہ گفت شہزادہ ام کہ کار واسطہ از قریب میان ہما سب شام
روان سے شود خندہ بخت خولید بسبیل مضاربت چہرہ بزم سید بکہ شاخ و اوسو اہل آبادگر
سلیخ از وستانی و تیار رہا و سے شاید کہ نفی از ان مخر حصول پہنچ نہ نہ و پیش از آنکہ حضرت
رسالت علیہ السلام از حدیچہ این التماس ساز و کیفیت گفت و شنود نہ کو بہر حق و ہر سبب
و نہ و یک آنحضرت جعفر فرشتا و کہ چون غامض داشت و نہایت دیا شوق نور و ہوسہ تمام وار و
برادرانچہ بسیار تیار مال سید ہم بتوار زانی میدارم متاسد بہ ناکہ بہتر حضرت سفر شام مجاز شوق
و حضرت شہزادہ این سخن را با غم خود در میان نہاد و اہل طالعہ گفت این در فی سست
کہ وہا سبب حضرت از خزانہ کرم بہت باریت بتوار زانی داشتہ است بہر بہت بخت و ہوسہ کہ وہ بود
و ناخود و غلامی سید نام را علامہ خیر الامام علیہ السلام کرد و اشید و بہر واسطہ سبب از اہل طالعہ
تولیش را کہ ہوسہم بشہر کیرین شکم بود بچہ افت آنحضرت از فرمودہ سید و نہ بیک در اسف خوارتی
عادات مشاہدہ کرد و چون نزد یک بدید بچہ از این سید نہ و سپاس و نہ شوق شوق کہ وہ نہا سبب
نہ سطور نام کہ بعد از فوت بچہ اقامت مقامش گشتہ بود و از کتب سماوی معلوم و شوق کہ در سایہ
آن شجرہ نشینہ الا پیغمبری از بام ویرنزل آنحضرت و حضرت آخرت را دیدہ فی الحال فرود
ناشد نہ و نہ کرد آن شجرہ شہستان رسالت گشتہ و بچہ از علامہ بخت را تحقیق نمودہ و سید را
از حالت آنحضرت اعلام دادہ وصیت کرد کہ اور بشام شیر سے رانہ یار دشمن بسیار وارد
سبا و کسی قصد سے اندیشہ الفکہ بعد از ان ہر متاسد کہ خدیجہ فرستادہ بود و بر بصری بہا سے
تمام فروختہ شد و آنحضرت باتفاق رہنما رجعت فرمود و رہیم و نہ ہوا حی حرم رسید نہ و نہ
آن زمان خدیجہ کبری با چاہئے از نساء و عرہ نشستہ بود تا گاہ دیدہ بچہ از جانب شام سے آیند
و دود مرغ سفید بر بالا سے سر یک از ان مردمان پر ویر یافتہ سایہ کردہ اند خدیجہ از ہمعنی متعجب گشتہ

همان لحظه پیوسته بجهت رسیدن آنستخوان به منظور ارباب و کراماتی که از سید کائنات و غیره اهل عالم
 در آن سفر دیده بودند و بعضی از سادات و نجیبان و خدایان و بزرگان و اعیان و اموال و موضوع
 پیوسته است که از جهاتی که در تصرف خود و خیر البشر بوده فلع فرادان بحدود وصول شش تا بر آن
 محبت خلاصه موجودات علیها اکل التیمیات و در دل خدیجه جاست گرفته نگاه خاطر عاظم بر آن
 سید و اولاد او آخر قرار داده و عقد نکاح فیما بین خدیجه و آنحضرت منعقد گشت و مشروح
 این احوال در فصل از وایع مظهر است مرقوم خواهد شد و پیشوند پیوسته که در سال سی و پنجم از ولادت
 حضرت رسالت علیه السلام که بعد از ولادت آنحضرت در آنجا بود و ایام غریب و یکساله با نذر احم و حبیبه
 بود و مستحق نداشت باز کرده بتبشیر اساس تمهید بناسه آن پر و واقعه چون ارکان خانه که
 ارتفاع یافته وقت آن رسیده که حجر الاسود را در موضعش استوار گردانند اختلاف افتد و بسیار از بایل
 قریش و قریح انجامید چه هر قبیل را در احمیه است که آن شک متبرک را سبب از ایشان در مجلس
 متعبد و ساز و بید از قبل و قال نعم بر آن قرار گرفته که هر کس دل از بایسته بنی سبیه که بیک از آنها
 مسجد الحرام است در ایدران قضیه حکم باشد هر چه آفریده از حکم او تجاوز جاز نرود و در این
 اثباتانی میان بنی سبیه و احمیه التیمه و التما از آن در آورده قوم باند و هم بایوسن اطهار ابراهیم
 منوره گفتند اینک محمد امین رسید هر چه درین باب مقتضایه است که ثواب ناسه او باشد
 بایر که هیچکس از آن تجاوز ننماید و چون صورت نزاع بر ضمیمه آنحضرت روشن گشت و احم
 بایوسن گسترده حجر الاسود را در میان آن نهاد و از هر قبیل شش نفر را طلبیده و عتبه بنی ربهیع
 و ابو حنیفه بن المغیره و عدی بن قیس بخیرت نشاندند و با شارت آنحضرت بر کدام یک گزیده را
 گرفته بزان طریق حجر الاسود را بر داشتند و بناسه کار رسانیدند اما آنحضرت نبوت پناه بدست بیاورد
 آن شک متبرک را از میان برداشتند بموضع استوار گرد و چون دیوار خانه موازی بپست کنز ارتفاع
 یافت آنرا مستقیق ساخته مبنی بر شش ستون گردانیدند و حجر را که عبارت از خاکیست که پست
 از خانه بیرون گذاشتند و در کعبه بناسه کعبه معظمه از زبان آدم تا ایندم و مال و در آن حال

علمائے زری الاحرام در صفات خود بیان فرموده خلاصہ آن بقید قلم حکا کردہ آدم
 از بر اسے غفران زلت بزیارت ای مقام واجب الاحرام مامور گشت بیت المعمور را از بر
 اسے فرستاد و بیت المعمور بعد از جمع ہائے آسمان چہارم فرج گشت در کتب تاریخ بنظر رسیدہ کہ
 خانہ کعبہ دو کرت بنا شدہ اول ملائکہ زمین فرمودہ حضرت رب العالمین در محاذی بیت المعمور
 خانہ ساختند کہ ہر گاہ یکبار آسمان بیت المعمور را طواف کنند ملائکہ زمین و بیت الاحرام
 رسم طواف چہ ہا و روز و درت بنا سے بیت الاحرام بعد از بیت المعمور چہل سال بودہ و دوم
 بنا سے حضرت آدم است کہ بتعلیم حضرت جبریل آدم و حوا را بنیاد حضرت کردہ خانہ ساختند و
 فاعدا این تعمیر با زمان ملائکہ و دیگر ارباب بود و سوم بنا سے اولاد آدم است و ہر و ہیکے شہیت
 علیہ السلام تمام از سنگ و گل تقدیر عمارت نمودہ و آن در طوفان نوح منہ و گشتہ و بہرستہ علی
 سبج باز آمدہ رابعاً حضرت ابراہیم با فرزند ارحمہ خویشتن اسمعیل علیہ السلام بنا سے آنرا استحکام دادند
 و بعد از ان عمارت کرت خاصہ تجدید آن عمارت نمودند انکاہ کہ ششم قبیلہ جرہم عمارت ان
 فامر گشتند و آری عمارت کہ بعد از خلیل الرحمن مجدد و نشدہ بود بر طبق عمارت قدیمہ آنحضرت بود
 و گشت ہفتم بنا سے قس بن کلاب است و گشت ہشتم بنا سے قریش است و قریش در ان تعمیر پیدا و رفت
 چنانچہ خلیل را از خانہ بیرون گرفتند و آستانہ را بلند ساختند و دو در را بر یک در قرار دادند و در
 بنا سے قریش در سال سی و پنجم از ولادت آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بود و چون بنا سے
 قریش از حلال قواعد ابراہیم بود حضرت رسالت پناہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم روزے بجا آید
 صدیقہ فرمودہ لولا ان قومک حدثت عمدا لکفر لنقص الکعبۃ و روتہا علی قواعد ابراہیم
 و حقیقت لہا بابا شرقیا و بابا غربیا اما بعد از من چون بنا سے خانہ کعبہ مجد و سازند بکوست
 بابر قرار قواعد ابراہیم باز رفت و عایشہ صدیقہ فرمودہ کہ آنحضرت مرا بجا پر و حجر را بمن فرمود
 انما خدا رسالت ارش بود بنا بر استماع اینچہ بیت عبداللہ بن زبیر و پیام حکومت قریش در سال
 اربع و ستمین از ہجرت بنا سے قریش آمدند و ہا شہ چنانچہ و اچہ حضرت رسالت بود و کرت فر

و چون خواجه بن یوسف از قبل عبد الملک بن مروان بجیک عبد الله بن زبیر مکه رفت و
بر سر طاق یافت بامر عبد الملک بن مروان بناسه عبد الله بن زبیر را در سال رجب و حین
خراب کرده آنچه این زبیر داخل کرده بود بیرون نمود و باقی را چنانچه بود نگذاشت بدست و مکه
در زمان حضرت مقدس نبوت بود و گرت و هم بنا کرد و این بنا که هنوز باقی است بناسه حجاج است
و نقل است که چون در خلافت بهار و نالرشید رسید خواست که بناسه بنی مروان را براندازد و خانه
کعبه را بر حدیث رسول مقبول علیه الصلوٰۃ و السلام بطریقه عبد الله بن زبیر تعمیر کند و درین
باب امام مالک که امام عصر خود بود مشورت نمود امام مالک فرمود که ای ابو نعیم بگذار
خانه کعبه را تا تعمیر ملک نکرد و دیوار و بنای پیشانی امام مالک را بسمع رضا اصفاء نموده از سران
و اعیان و رکن گشت و رویت است که این بنا همچنین خراب ماند تا زمانیکه پیش از خراب کنند چنانچه
به وقت رسید که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود بخی الحیثه فیما یبوءه خرابا لا یعمره احد
ابرا و گویند که خانه کعبه میری مشکل واقع شده طو لشن بیست و چهار در عمه بوده و عرض
بیست و سه در عمه و از تقاضای بیست و هفت در عمه بود و در وازه اش بجانب مشرق
است و حجر الاسود که استیلام آن ز جای ناساک است بیست و یک در و یک در خانه موضوع
است و در عجائب السبلان از عبد الله بن عباس نقل است که هیچ چیز از بهشت برین بر زمین نیست
الا حجر الاسود و مقام مقام سنگی است که خلیل الرحمن بر وقتیکه مردمان را بکج میخواند بر آن ایستاد
و اثر عقی قدم او بهشت اصبح است و دیگر چاه زعفران است که ازین قدم حضرت اسمعیل علی
پیدا شد و آن چاه محازی در خانه است همچنانکه تشنه را سیراب می سازد و گرسنه را نیز
از جوع اطمینان می بخشد و مسجد الحرام که طو لشن را بعضی میصد و برخی ششصد و هفتاد
درع گفته اند و عرضش چهار صد و پنجاه درع و چهار صد و سی و چهار ستون دارد و خانه
کعبه در وسط مسجد واقع است و سب بن منه گوید که خدا استیضای با دم وحی فرستاد که منم
خدا یک مالک بلکه ام و اهل این همسایگان من اند و زوایا که همان من و این خانه را شهرت

به پیغمبری خواهم داد و از اولاد تو ابراهیم نام که آنرا عمارت کند و مراست که از عقب گیر
 آید آنرا معجزه دارند تا نبوت به پیغمبری رسد که از فرزندان تو محمد نام که خاتم پیغمبرانست و او را
 از جمیع ساکنان حرم و اولیای کعبه و آب و دهنرکان و حیوانات گشت مکان کنم و بشمار علم
 و در پیچیده کتب سیر و ارگشته که ولادت با سعادت حضرت فاطمه زهرا رخسار اقدس عزنا بیزین
 سال بوده است و امیر اعلم محصل درم در ذکر بعثت نزول وحی و عداوت کفار و نبوت
 ابوطالب و موت خدیجه و رفتن آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بجانب طائف و هجرت
 اصحاب بدر یا حبشه و بیعت عقبه اولی ثانیان عقد لالی آیتا رسید الایار و ناقلا نقول سلام
 آثار احمد مختار محمد صلی الله علیه و آله و سلم در مصنفات عالیقدر از خوش چین ابرو و قمر و نه
 ششم چو شد سن خیر البشیر می و هشت پد علامات بعثت نمود ارگشت به اول چیزیکه ازان
 آثار است که بر حضرت سید کائنات علیه افضل التحیات ظاهر شد و ابراهیم است بهست بود فیکان
 لایزی رویار الاجار است مثل فلق الصبح دیگر آنکه قریب بایام بعثت خیر البشیر بر سر حجر و شجر
 که میگرفت آنرا و از سبب همایونش می رسید اسلام علیک یا رسول الله و چون تنها میرفت
 میرفت پیشیند که او را شخصی ندانده میگفت یا محمد و هر چند که از عین و لیسار و شخاخ میفرمود که
 رانے دید و هم بر پیغمبر و خجی نذیر من غالی گشته بطرف می دید و هر ران آوان انوار آکی بجست
 بر سر ابرو دل روکشش پیشا بیافون که آثار با سواد است اندر از صیغه انوار من از آثار غیا
 نشان منے غایب و از قطع علایق و عدم اشتداد با خلاق هم آنحضرت بجای انجلیب که از کلبا
 و عقلاے عرب کلیدان محمد عشق بر بر زبان می آوردند القصص چون وقت انس بجانب قدس
 نزدیک رسید و هنگام مصاحبت با مقرران خلوت سرے لکوت جمال نمود خلوت و از او از و
 آنحضرت مستحسن و محبوب گشت چنانچه در غار کوه حرا که آنرا جبل ثور میگویند خلوت اختیار کرد و شبها
 و روزها در انظار عبادت میگذرانید و چند شبانه روز در غار دیگر و فکر اشتغال می نمود
 و بعد از آن که اشتیاق اهل و عیال بوصول بر کمال خود معلوم میکرد و بخانه باز می آمد

و روز سے چند ایامان سے بود باز خدیجه رضی اللہ عنہا از پر اس کے آنحضرت زواہ تربیت
 سے نمود تا آنحضرت باز بقا رتشریف میفرمود و آنرا آنست در طول چهار کمر و عرض
 در بعضی محل یک کمر و ثلث کمر و در بعضی جا سے کمتر و از ان منزل تا یک کمر و سبب سبب راه
 است واقع بر طرف چپ آنکس کہ از مسی حرام و بمنا آ و در درایج النبوة مذکور است کہ اختلاف
 کرده اند و انکہ عبادت و سے صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در ان خلوت بفکر بود یا بزرگتر مختار است
 کہ بزرگ بود قلبی و سانی و عمل میکرد و بشریعت ابراهیم علیہ السلام چنانست بیشتر نزد و سے صلی اللہ
 علیہ وآلہ وسلم شریعتی از شرایع انبیایا باستحسان عقل و تائید انقول میکنند آنچه در شرح
 شایع نبوی تصنیف بابا حاجی منقول است کہ در کیفیت عبادت آن سرور صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
 پیش از نبوت علما را اختلاف است بعضی میگویند کہ بیرون بر ابراهیم بود و بعضی میگویند کہ بیرون
 موسی و بعضی گفته اند کہ بیرون پیغمبر میسر میبود و بلکه عبادت او پیش از قبلی بود و بعضی توقف کردند
 در کیفیت آن و در درایج النبوة مرقوم است کہ در بعضی روایات وارد گشته کہ آنحضرت پیرال
 یکبار از مکہ بیرون سے آمد و یکماه در غار حرا خلوت سے نشست و چون ایام وحی نزول یک
 رسیده تمام و اکثرا در خلوت و عبادت تانا گهان و آمد بر و سے حتی و وارد گشت
 وحی و نازل شد قرآن و آریاب سیر آورد و اند کہ چون سال چهل از ولادت آنحضرت
 تمام گردید خداوند تعالیٰ او را بر سالت بجا فرام فرستاد و سے چون شریف بنی النوری
 چهل گشت در غار کوه حرام فرود آمد از آسمان جبریل ہذا رسانید پیغام رب الجلیل ہذا بتاج
 نبوت سرافراز شد ہذا وحی خداوند دم ساز شد ہذا قدم بر سر بر سالت نهاد ہذا با کلام و صوت
 زبان بر کشادہ علماء فن سپہ حضرت سید البشر علیہ الصلوٰۃ و الملک التحیۃ چنین فرمودہ
 اند کہ چون شریف آن حضرت لطیف بجل رسیدت شنش ماہ وحی و خواب با آنحضرت
 سے آمد بعد از آنکہ مشورستہ منابہ متقاضی شد شب شب یک شب نصف رمضان جبریل علیہ السلام
 بفرمان ملک جلیل جل جلالہ بسر منزل آنحضرت و در غار حرا تشریف حضور از انی فرمود

آما مکملہ ورمیان واقع نشدہ ماور روز و شنبہ ہفتہ سیم ماہ صیام انجاء التشریف دار و دران
 ساعت آن سرور علیہ السلام از برس قیلولہ تکبیر فرمودہ کہ جبریل علیہ السلام از خلف او در آمد
 و آنحضرت را متنبہ ساخت سید رسل علیہ السلام رست بنشست و از چپ در رست نظر کرد
 بمیکس با نرید باز نگاہ فرمود دیگر با جبریل علیہ السلام در آمد و گفت قم با زن امشد یا محمد آن سرور
 سر برداشت شخصہ دید بصورت مروی از پیش آنحضرت روان گردید خواجہ عالم علیہ السلام
 از عقب دے بیرون آمد چون آن شخص بمیان کوہ صفا و مروه رسید بکینا رب باید و چنان بزرگ شد
 کہ با سے و سے و زمین بود و سوسے و آسمان و پہا سے خویش بکشا و امشقی تا بمغرب
 احاطہ نمود و آنحضرت صورت غریب شادہ فرمود و طول و عرض باین طریق و شکل مایہا سے
 زد و با مایہا سے سیر پیشانی با جلا و صفا و رخسار و بغایت نورانی و دندانها سپید و براتی و سوسے
 سرخ رنگ مرغان و گردن ہوار یا قوت حمرا گردن و در میان دو چشم سوسے نوشتم لا الہ الا محمد
 و رسول اللہ و در بعضی روایات در وصف جبریل علیہ السلام چنین وارد گشتہ کہ مر او را ہشتاد و
 گیسوست محمد و چشم مبارکش لعل و نور و جو او در میان ملائکہ کرام بمرتبہ کہ گنبد آفتاب است
 در میان ظلام مر او را صد سجد و عظمت ہزار بال است و ہر بالی را چندین ہزار پر کہ خوردترین
 پر با از پر ہا سے او دنیا را از مشرق تا بمغرب پیوندد و تاجے ست بر سر مبارک آواز جواہر ہشت
 مکمل و مر او را از آریست از گرامت و ظرای از وقار و تہانہ از رحمت و قوت او مرتبہ کہ از ریشہ
 خوردترین از پر خوردترین از بال خوردترین خود چہار ہشتاد و تمان قوم لوط عم را از روسے آب
 سیر و آسمان بالا برد و آنجا بداشت تا بفرمان آکی جل و علے از آنجا گولسا کرد و منقول است
 کہ چون آیہ و اند لقل رسول کریم ذی قوۃ عند ذی العرش المکین فرود آمد رسول خدا اصلی اللہ علیہ
 و علی آلہ و سلم از جبریل سوال فرمود از جل قوت او پس جبریل گفت کہ برد شتم بہ قوم لوط را
 بہر و بال خود و بہر دم بہا لا تا شنیدند اہل آسمان از خرویش امتنان پس باز گردانیدم او را و گویند
 از گران آن باز او سے سوال کردند گفت نقل آن بر من آن مقدار نبود کہ پشہ بر اندام کسے نشیند

در عجایب المخلوقات حدیثی نقل کرده که رسول خدا صلی الله علیه و علی آله وسلم فرمود جبرئیل را
 که من میخواهم که ترا با نصورت که هستی به پیغمبر جبرئیل ۴ فرمود که طاقت نداری از رسول خدا صلی الله
 علیه و علی آله وسلم فرمود که سب طاعت دارم پس عده فرموده به پیغمبر که در بقیع در شب ماه که روشن
 باشد بیایم تا شمار اینهایم صورت اصلی خورشید را پس از جبرئیل در انقیاب بر صورت خود و برابر چشم
 رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم پس رسول خدا و او را بدید که آفاق را تمام فرموده پس رسول خدا صلی الله
 علیه و آله وسلم بهوش را ندید پس چون بهوش باز آمد جبرئیل ۴ بر صورت خود که بود و باز آمد پیغمبر فرمود
 گمان ندارم که از مخلوقات حق تعالی کسی بظلمت تنها باشد جبرئیل ۴ فرمود چون باشد که اگر اسم اخیل را
 پهنید و حال آنکه عرش پرورش است و آنکه هر دو پاسه او فرو رفته است تا آخر زمین بفتح و آنکه هر روز
 یک میشو و از بزرگی حق تعالی تا آنکه کوچک میشود همچون کنجشک کوچک و کعب الاحبار گفته
 که جبرئیل ۴ مثل لایک است و او را شش بال است در هر بال صد بال دیگر است و او را غیر از این
 بالها و بال دیگر است که آن دو بال را نمی کشاید اگر آنوقت که با مر خدا تعالی میخواهد که پاک کند قریه
 را پس واضح شد که جبرئیل ۴ دو بار بر صورت اصلی خود بر آن حضرت فرود آمده یکبار در غار جبرابار و یک
 بار در حدیثیکه در عجایب المخلوقات مذکور است و بقیع را خدا علم القصد چون پیغمبر صلی الله علیه
 و آله وسلم آن شکل سهیت پدیدار عظمت و حیاست رسیده و گفت من انت رحمت الله
 فانی لم ادر انظرا عظم منک خلقتا و لا احسن منک و جانیست که توست تو خدای بر تو رحمت کناد
 بدینیکه من هیچ چیز از تو بزرگتر و خوبتر هرگز ندیده ام جبرئیل ۴ جواب داد که انار روح الامین است
 جمیع انبیین و المرسلین از برای محمد یعنی من روح الامین ام بجانب جمیع انبیا و مرسلان بخوان اسے
 محمد خواب عالم فرمود چه خوانم و حال آنکه من خوانده نیستم پس جبرئیل ۴ از زیر پر خود نامه نوشته
 بیرون آورد از حریر بستی که بدو یا قوت منسوج بود و بر روی آن شعر در انداخت و فرمود
 بخوان آن حضرت فرمود من خوانده نیستم و دین نامه هم چیرے نوشته است یا هم جبرئیل ۴ پیغمبر را
 بخود عظم کرد و پیشتر چند آنکه بی طاقت شد و نزدیک بود که از بهوش رود و آنگاه دست از روی

بداشت و گفت بخوان حضرت فرمود که من خواننده نیستم دیگر باره جبریل در بر گرفت و
 بیفشرد و چنانکه طاقش طاق گردید و بعد بگذاشت و گفت بخوان حضرت فرمود که من خواننده
 نیستم بار سوم جبریل برگرفت و بیفشرد و پیش از آن طاق نداشت انگاه آنحضرت را بگذاشت
 و گفت اقرار باشم ربک الذی خلق خلق الانسان من علق اقراء و ربک الاکرم الذی علم بالقلم
 علم الانسان بالخطم سید کائنات علیه التحیة و التناویف باید که آنحضرت از جبریل شنیدم و در دل خویش
 کالنفیس فی الحجر مثبت یافت بعد از آن جبریل بر پاهای خود را بر زمین زد چشم آب پیداشت و وضو
 ساخت مثل بر مضغه و استنشاق در روعی دستها و پاهای هر یک را سه بار بشت و مسح کرد
 کرد آنحضرت را بدان طریق دلاله فرمود تا وضو بجا ساخت چون از وضو فارغ شد جبریل
 یک کف آب برداشت و بر روع مبارک پیغام بر پیشانند و پیش رفت و در کف نماز بگذارد
 و آنحضرت اقتدا فرمود و جبریل گفت اے محمد نماز بخنید ست بعد جبریل بر آسمان عروج نمود
 انگاه آنحضرت بخانه خدیجه تشریف آورد و لرزه بر اندام شریف پود و لبوا در آنحضرت بیلز
 و بود و گوشت پاره پاک در میان دوش و گردن سے باشد و آن در وقت ترس و هول میاید
 و چون ترسان و مضطرب الحال نیز و خدیجه در آمد فرمود زلتونی الی بیوتنا نید مرا ببوشانید
 مرا پس ببوشانید آنحضرت را و انداختند بر بدن مبارک او گلچیه و آب سرد و آنحضرت
 ریختند تا خوف و روع آنجناب تسکین یافت و بحال خود بر آمد و از خدیجه حال خود را بیان
 فرموده گفت من بر نفس خود ترسیدم تا در بلیه نیفتم خدیجه گفت معاذ الله که حضرت آبی از فیض
 نانتناهی در باره تو بغیر خیر نخواهد زیرا که تو صله رحم بجای آری و بار عیال سبکشی رشت سبکی
 و همانداری می نمای و یاری میدی مردمان را بر نواب و حوادث حق به باطل و جای سیدی
 یتیم را و راست میگوئی و امانت میکزاری و دشگیری میکنی و در ماندگان را و نیکوئی کننده
 با فقیران و غریبان و نیکوخواهی میکنی یا خلق و در روایت آمده که تو خور و خوش خلق
 و خوش آواز و خوش کرداری و خوش گفتاری و عالی عتی یعنی هر کز این صفات این احوال

دارد هرگز و در بدی تنقید و روسی ویرانی نه بیند و خدیجه بستخان سنجیده و دلایل سینه سید عالم
 را نشکین داد و آیین ولایت دارد بر کمال فراست و معرفت خدیجه بچقایق امور و صدق جمل
 نقل است که خدیجه چون آنحضرت را تسلیم داد و گفت اگر میخواهی این واقع را با سپهر غم خود رقه
 بن نفل عرض کنم و ورقه مروی بود که دین قریش و رسوم جاهلیت ترک کرده بود و موصوفه در
 دین نصرانیت و آمده کامل بود و انجیل را بعرابی کتابت کرده بود و بکتاب آسمانی و نابود و در آنوقت
 پیرو نبیا شده بود و گویند که این ورقه آهمن عبد الله و الد آنحضرت بود خدیجه پیش ورقه رفته
 گفت اسے سپهر غم من خبر ده مرا از جبرئیل ۴ ورقه گفت قدوس قدوس جبرئیل را درین دیار که
 که اهل آن بیباوت اضمنا م قیام سے دارند که یاد میکنند جبرئیل امین و رسول خداوندست جل و
 علما که وحی توسط او بر انبیا نازل سے شنود خدیجه گفت محمد میگید که جبرئیل برین فرو دامن
 و صورت حال چنانچه آران سرور شنیده بود تقریر کرد ورقه گفت سوگند بخدا که جبرئیل برین
 فرو آمده باشد خداوند تعالی خبر بسیار و برکت بنیما را باند یار از زانی دار و تحقیق که جبرئیل ۴
 تا موسی کبرست موسی و عیسی نازل سے شد انگاه ورقه از خدیجه گفت که محمد را نبی و من فرست
 تا کیفیت حال را به واسطه از و سے بشنوم و خدیجه القاس ورقه را بخاتم الانبیا علیه السلام رسانید
 آنحضرت نزد اورفت و حکایت نزول جبرئیل ۴ و اوردن آیات تنزیل را باز گفت و ورقه گفت ابشر یا
 محمد ختم البشر بر سبتیک من گواهی میدهم که تو آن پیغمبر که عیسی ۴ بقدر و م آن بشارت داده رود
 باشد که نامور شوی بقتال و جهاد کفار و اگر من انروز را در سے یافتم همراهی ترا نصرت سے نمودم
 و کاش انروز جوان و توانا سے بودم و کاش در میان انبیا سے بودم که قوم ترا ازین شهر اخرج کنند
 ما ترا و گاریمانیکرم و محضرت فرمود مرا بپروان خدا اندک در این شهر ورقه گفت آه سے هیچ
 بنی بر قوم خود مبعوث نشد الا که با و سے دشمنی نگردد و ویرانرا ننموده اند القاصه و زین بن نفل
 تصدیق رسالت آنحضرت کرده خاطر مایوسش را مطمئن گردانیده بعد از آن بانگ زمانے فوت
 شده بدریا تفتن آوان و دعوت حضرت رسالت علیه السلام فایز نشده و در طایف النبوة از مشکو

آسمان دنیا و رویت آنکه قرآن بیکبار از لوح محفوظ با آسمان دنیا فرو آمده و از آسمان دنیا
 بر حسب مصالح عباد و ختم پنجم در مدت بیست و سه سال نازل شده مقتضی این قول است و بعضی دیگر
 تاویل چنان کرده اند که شهر رمضان الذی انزل فی شأه القرآن و بعضی از بزرگان متأخرین در
 تطبیق بین روایتین چنین گفته اند که ابتدا سه وحی بر آنحضرت در خواب و راه رسید الا اول سال اول
 و یکم بوده و ابتدا سه وحی در بیداری و نزول قرآن در ماه رمضان همان سال بود و الله اعلم
 اما سوره اول بقول بعضی اقرار بود و در واسطه دیگر آنست که با ایها المدثر بود و واسطه دیگر
 آنست از حدیث خاتون که سوره فاتحه الکتاب بوده و بعضی از بزرگان متأخرین بین روایات
 بر تقدیر صحت و تالیفی چنین میگویند که اول آیه که نازل شد بر سبیل اطلاق سوره اقرار بود و سوره
 مدثر بعد از قدرت اول و نازل شده و اول سوره که جمیع اهل استماع آنحضرت کرد و پیش از آنکه از غار
 حرا بر آنحضرت ظاهر شود و سوره اقرار پس از سوره فاتحه الکتاب آورده بود و بعضی دیگر از
 علما میگویند که اولیت نزول اقرار مقتضی است و دیگر اضافی یعنی اول سوره که دلالت بر تبلیغ
 و انزال کند مفتوح و مدثر بوده و اول سوره از سوره قرآنی که کامل نازل شده فاتحه الکتاب بوده و الله
 اعلم و بعضی از علما گفته اند که فرود آمد جبرئیل بر محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بیست و چهار
 هزار بار و پیراوم و دوازده بار و پیرا در پس ۴ چهار بار و بر افرح پنج بار و پیرا و پیرا و پیرا
 چهل و دو بار و پیرا و پیرا علیه السلام چهار صد بار و بر عیسی ۴ ده بار چنانکه در موابلدینه
 منقول است و مرویت که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که از جبرئیل ۴ سوال کردم
 که آیا بعد از من در دنیا خدایی آمد جبرئیل ۴ گفت آری یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
 یکبار بعد از تو در دنیا نزول خواهد نمود و ده چیز را از دنیا خواهد برداشت یکی برکت را از
 زمین دوم رحمت را از قلوب خلائق سوم محبت را از بندگان چهارم همت را از مردمان
 پنجم حیا را از زنان ششم سخاوت را از اعیان هفتم صبر را از فقر هشتم عدل را از اشراف نهم عزت را
 از محرم ایمان دهم ایمان بقول با الله منافی یعنی این ده چیز را از دین بگمرب ایما بین

برداشته خواهند بود و این امر قریب بقیامت خواهد بود و الله اعلم و گفته اند که اول خبر یک چهارم
 شد از عبادت بعد از ایمان و توضیح در رکعت نماز بوده که خبر لیل هم آنحضرت را تعلیم نموده بود
 و مقاتل گفته است که نماز اول فرض و سه رکعت بود و در نغده دو رکعت و در عشی یکم حتی
 سبحان تعالی و سجد یک رکعت و بالعشی و الا بکار و در فتح الباری گفته که بود آنحضرت که نماز میگذارد
 پیش از قضیه اسر و پنجین اصحاب و سه و لیکن اختلاف کرده شده است که آیا پیش از شاقه
 خمس فرض بود از صلوة چپین پس بعضی گفته اند که فرض بود نماز پیش از طلوع الشمس قبل غروب
 و امام نووی گفته که اول پنج واجب شد بر آنحضرت انداز و دعوت بنوحید بود پس از آن فرض
 کرد حق تعالی قیام لیل را چنانکه در اول سوره منزل است پشتر نسخ کرد آنرا و آخرین سوره پشتر
 نسخ کرد همه را یا بجای همه صلوة خمس لیلیه الا سرا چنانکه در مدارج النبوة مسطور است گویند اول
 کسیکه نماز عشا خواند مؤمنی است و اول کسیکه نماز مغرب خواند عیسی است و اول کسیکه نماز عصر
 خواند یونس است و اول کسیکه نماز ظهر خواند ابراهیم است و اول کسیکه نماز فجر اواموده آدم
 است و اختلاف است علما را که اول کسیکه ایمان آورد و تصدیق رسالت جناب رسول کریم نمود
 کیست اکثر محققان و ائمه اثنی عشران گفته اند که خدیجه کبری اول سعادت مند است که با این
 موهبت عظمی نسر از گشته و از عید امتدین عباس در این باب روایتی وارد گشته و نزد
 فرقه بر روایت عمر بن عقیبه و ابو سعید خدری و حسان بن ثابت و اسماء بنت ابی بکر و خنیزم
 از تابعین و جماعه از صحابه بشیوه پیوسته که بدیشتر کسیکه بعد از انیت الهی و رسالت جناب ختمی
 پیای ایمان آورد ابو بکر صدیق بوده و موافق عقیده این فرقه از این عباس نیز روایتی
 هست و پیشتر زمره دیگر روایت ابو ذری غفاری و سلمان فارسی و مقداد بن اسود
 انصاری و جناب بن الارث و جابر بن عبد الله انصاری و زید بن ارقم و انس بن مالک
 رضی الله عنهم یحیی است رسیده که ایمان علی مرتضی کرم الله وجهه بر تمامی اصحاب سبقت وارد
 آمد و نیز منطبق اعتقاد خود از این عباس روایت یافته اند و صحیح نزد محققان

اهل شیر تواریخ آنست که اول خدیجه کبری بعد از او علی مرتضی بعد از آن زید بن حارثه آنگاه
 ابو بکر صدیق پس بلال حبشی بوده است رضی الله عنهم و در مجلد ثانی روضه الاحیاء سلوک است
 که بعضی از اجدادین میگویند که اقرب با احتیاط و ورع آنست که گویند اول یونس از نسوان
 خدیجه کبری و از صبیان علی مرتضی و از رجال حارثه و ابو بکر صدیق و از موالی از زید بن
 حارثه و از عبید بلال حبشی بوده است رضی الله عنهم و در میان بنی اویس خدیجه
 حقیقی است و باقی اضافی و الله اعلم بحقایق الامور بجهت پیوسته که در او ایل ایام نبوت
 جعفر بن ابی طالب و عثمان بن عفان و زبیر بن عوام و طلحه بن عبید الله و سعد بن ابی وقاص
 و عبد الرحمن بن عوف و ابی عبیده بن الحارث مسلمان شدند آنگاه ابو عبیده بن الجراح
 و ابو سلمه بن عبد الله خزرجی و عثمان بن ملهون و ارقم بن الارقم در سالک انبیاء حضرت
 خاتم صلی الله علیه و آله و سلم منظم گشتند و بعد از این جماعت عمار بن یاسر و مادرش
 سمیه و ام سلمه بنت امیه بن مغیره و خوله بنت حکیم و سعید بن زید و فاطمه بنت خطاب و حبیب
 رومی و جناب بنی رث و عبد الله بن مسعود و عاصم بن فهیره و خنیس بن خذافه و جمع دیگر
 از موان و زمان بدریچ ایمان آوردند و در تاریخ النبوة منقول است که این سوره گفته
 اول زبیر که ایمان آورد بعد خدیجه ام الفضل زوجه عباس و بنت ابی بکر رضی الله عنهم جمعین
 و آورده اند که قبل از نبوت شیاطین بر آسمان صعود می نمودند و هر یک در مقام معین قرار
 گرفته گوش بر آسمان میداشتند و از فرشتگان کلماتیکه مینویسند و از حوادث و نبوءی میشنیدند
 و یک کلمه حق را با چند سخن باطل مخلوط ساخته بخلین میرسانیدند و چون بپشت روز از پشت
 آن سرور گذشت شیاطین بشب ثاقب از صعود بر آسمان و از استراق سمع ممنون
 شدند و از بنی منضرب معزول گشتند و کاهتال زفن کمانت بی نصیب شدند از سران عو
 در گذشتند و منقول است که در او ایل حال آنحضرت عروم را بجنفیه دعوت اسلام میفرمود و از
 اطراف یک یک و دو دو می آمدند و ایمان می آوردند تا سه سال بدین نوع بگذشت بعد از آن

جبریل آمد و آیہ کریمہ فاصبح یا قوم واعرض عن المشرکین فرود آور دوئیے اسے محو اظہار
کرنا چاہا کہ وہ شہری بدان و آشکارا کن دعوت را و گردان روے خود از مشرکین پس
آنحضرت بطریق آشکارا امر خلائق را بجایا وہ دین قوم و شہارے شریعت مستقیم دلالت کرواں
مشرک عیادت اصنام نہی نمود و ہمداران ایام آیہ کریمہ وانذر عشیرتک الا قرین نازل کر دید
سید المرسلین دعوت و نذر از خویشاں نزدیک را مانند ابولسب و حمزہ و عباس و غیرہ پیش
رہا و ہمت عالی بہت گردانید و بصحت پیوستہ کہ چون این مذکور نازل گردید حضرت بکود صفا
پیر آمد و نذر کرد یا معشر قریش یانہی فریادی غالب یانہی لوے یانہی عدے بطون قریش را
یکیک میخواند قوم چوں آواز آنحضرت شنیدند گفتند محمد بکود صفاست و ما را اینخواند اقبال
نمودند و نزوے فرہم آمدند و گفتند مالک یا محمد و رواستہ آنکہ فرمود اسے کردہ قریش
اشتر و انفسکم من اللہ لا اغنی عنکم من اللہ شیا یا بنی عبد المطلب لا اغنی عنکم من اللہ
شیا یا عباس بن عبد المطلب لا اغنی عنکم من اللہ شیا یا صفیہ عتمہ رسول اللہ لا اغنی
عنکم من اللہ شیا یا فاطمہ بنت محمد سلی ناسبت من مالی لا اغنی عنکم من اللہ شیا انکاء
فرمود کہ اسے معشر قریش شما مار اور غ کوے میرا نید یا تصدیق قول من میکنید جملہ
گفتند آسے تو پیش با شتم بدو رخ نشدہ و راست نرا تو ندیدہ ایم حضرت فرمود
بدانید و آگاہ باشید کہ من شما را از عذاب شدید حضرت جباریم میکنم ابولسب کہ عم حضرت
بوو گفت ببالک لیجے ہلاکت با تو را و سایر ان قوم گفتند انرا جعنا لیجے برسے این جمع
کردہ را را پس حق تعالی سورہ قیامت پدیدار لے ابی لسب فرستاد بصحت پیوستہ کہ ما و امیکہ
خیر الانام علیہ الصلوٰۃ و السلام متعرض میان عیوب بتان قریش نبشہ آن طایفہ نیز دست
تعرض از و اس عرض آنحضرت کو تاہ میباشند و ہر گاہیکہ بر محافل ایشان میگذاشت
میگفتند کہ این لیسر عبد المطلب است کہ از آسمان خبر میدرد و دعوی میکند کہ ملائکہ ہاں
سخن میگویند و بعد از انکہ آیات قرآن بنی ہر بطالان او تان فرود آمد قریش بانی خرازاں

انہما بعد موت واستتر اگر روند دور ایذا و انزار سید ابرار و صحابہ عالمی مقدار لوازم سخی
و کوشش و اہتمام بجا آورند بیہودہ گویان زبان منہایت کشادہ مگر تعصب و ستیزہ
بر میان جان بستند و عیب جو یان خاک نامرادی در دیدہ مروت پاشیدہ دل آنحضرت
بسنگ جور و جناختند و آن بیت القصیدہ زمرہ انبیاء را شاعر خوانند و حلقہ المظہر
انجیاز انصیاء را ساحر گفتند ساعتی آن مرکز ابرہ عقل و خرد را بجنون منسوب کردہ لہاں
بے شرمی شعار خود ساختند و زمانے آن سرد فر مغبران صادق را کذب متهم داشتہ
لو اسے آزر سکافراختند و در پے ایذا سے آنحضرت شدند و چون قریش ضمانت و رعایت
ابو طالب سے نہ استخبثہ صفات علیہ افضل الصلوٰۃ و اکمل التحیات دانستند کہ چندان آذیت
بسببہ آن معنی توانست در سائیدہ لواحق شقاوت برافراختند ہر ایذا سے اصحاب پر و افکند
و اکثر صفتا سے صحابہ را گرفتہ بعد از ہما سے گوناگون تعذیب می نمودند و تکلیف میکردند کہ از
دین حق تیرا نمایند از انجیل پر و باد رعایا سے ہمینہ را جندان ایذا نمودند کہ سبعاوت
شہادت پر سپیدند و اول کسیک ازین است بدان درجہ علیہ فائز شدند ایشان بودند
و چون حرکات ناشائست اصحاب ضلال از حد اعتدال متجاوز گشت رسول خدا صلی اللہ
علیہ و آلہ وسلم صحابہ را رخصت فرمودہ کہ بجانب حبشہ ہجرت نمایند و در مدح و عیب سال
نخیم از بعثت یا زوہ مرو و چارزن پوشیدہ و نہان از میان سید و لان قریش سیران
رفتہ رویدار سید پیکران آوردند و حضرت عثمان بن عفان رزم و زوجہ و سے رقیہ بنت خیر الانام
علیہ السلام و زبیر بن العوام و عبد الرحمن بن عوف و عثمان بن طلحہ و ابو سلمہ بن عبد
مطلب و می از زوجہ و سے ام سلمہ رضی اللہ عنہم از انجیل بودند و اینجاعت بکشتی از دریا عبور
نمودہ بزبان صحت و عافیت بمقصد رسیدند و در جوار ملک حبشہ کہ موسوم با ضمیمہ بود قرار
گرفتہ از ایذا سے کفار نارغ کردند و در حاکم کتب تفاسیر مسطور است کہ بعد از رفتن مہاجرین
حبشہ ہر روز سے چند سورہ و انجیل نازل گشتہ آئمہ سپہ نبوت آیات آن سورہ را در

مجلس فریاد و از بلند قرائت منوره دوران حین البیس لعین فرست یافته در وقتیکه آیت افرتم
اللمات والفری و منات الثالث الاخره بر زبان وحی بیان آنحضرت میگردد منت این کلمه
مکوشش بت پرستان رسانید که ملک الغرائق السعیه و آن شفا خستن لتری و از استماع این
کلام عبد الصام فر خاک شده چون رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم بعد فراغ از تلاوت سوره
سجده کرد و جمیع مشرکان که حاضر بودند غیر ابوبکر بنی نضر و سید سبطه بنی نضر و ابی طالب که چون محمد خلیفه
نار ابر چهرین وحی یابد بخود تاثیر فیکر با او استنزا ننمایم و ابواب ایند بر رویش کشایم و جبریل
امین عم سید المرسلین را از القای شیطان واقف گردانیده انمیجی موجب لال خاطر التورشت
کریم نوازش پذیر حجت تسلی ضمیر آنحضرت این آیت فرستاد که و ما ارسلنا من قبلك من
رسول ولا نخی الا اذا تحسنت له الشیطان فی البینه فینسخ الله ما یلقی الشیطان ثم یحکم الله و الله
والله علیم حکیم و مشرکان از خیال خبر یافته باز گریخت بخیار البشر صلی الله علیه و آله وسلم
در مقام حصیان و طغیان آمدند لیکن چون خبر اظهار اطاعت ایشان بگوشش مهاجران جسته
رسیده بمقتضای کلمه حب الوطن من الایمان بجانب حریم حرم باز گشتند و بعد از وصول آنحضرت
واقع خبر یافته و تعزیر و تشنج مشرکان را بیشتر از پیشتر دیده و شنیده نوبت دیگر
عازم حبشه شدند و درین کثرت جعفر بن ابیطالب با جمعی کثیر از رجال و نسوان صحابه
با ایشان موافقت فرمودند و سنجاشه نسبت با جماعت طریق احسان سلوک داشته
از غایت حسد عمر بن عاص و عماره بن الولید و تروایتی عبد الله بن ابی ریحیه را قمریش
با تبرکات لایق نزد سنجاشی فرستاده التماس نمودند که مهاجران را بطرف حرم باز گردانند
و عمر بن عاص و غیره بعد طی مراحل و منازل بمحبشه رسیده بوسیله نواب سنجاشی که از قریشان
رفت و شناسنامه بوده عرض کردند که ما را ازین غم با هیچ فائده متصور نیست و مناسب چنان
می نماید که ایشان را باین سولان سپاریم تا بکه بزند سنجاشی این سخنان را ندید و بر زبان
گذاشت که بگزار طایفه را که التجا با او رده اند تسلیم خضم نمایم تا وقتیکه بر حقیقت حال طلاع

نیا بم آنگاه بانفقا و مجلس عظیم حکم داده با حضار مهاجران اشارت فرمود صحابه جعفر بن ابی طالب
 را مقتدا می نمود و مباحثه بدان مجلس شتافتند بعد از تقدیم لوازم تحیب و تسلیم بیعت لایق
 کیفیت بعثت حضرت رسالت و طغیان اهل صلاحت و تروال بات بیات الهی و حکوالتی آشکار
 سالکان سالک تباهی را بے تماشای معروض نجاشی گردانیده و فقرات آیت چندان کلام حضرت
 خداوند را مورثه تلاوت سورہ مریم کرد چون بدین آیت رسیدہ فکلوا و شربوا و قمری عینا
 نجاشی گریان شد و اسافقه که صحف انجیل در نظر داشتند چندان اشک افشانند که محاسن ایشان
 ترکشت نجاشی بر زبان آورد که ان هذا هو الحق بخدا سوگند که این کلام و انچه بر موسی و عیسی
 علیه السلام فرود آمده از یک مشکوٰه است آنگاه دوسه بعمر و عاص و رفیق او آورده گفت که و شد
 این جماعت را بشما انعام و نسبت بدیشان شرا نیز حمایت و حمایت بجای ارم جعفر و دیگر
 اصحاب از آن مجلس سرفراز و مستظرف و رسول قریش محرومان بر ایشان خاطر بیرون رفتند و عاص و
 دیگر بخدمت نجاشی شتافتند گفت که این طالیه عیسی را بعبودیت منسوب میدارند و نجاشی کثرت دیگر
 جعفر الطلیهه پرسید که شما در حق عیسی چه میگوئید جعفر گفت آن گویم که خدا سے نالفتہ ہو عید شد
 و رسول کلمہ القا الی مریم و روح منہ نجاشی خاشاکی از زمین برداشته گفت سیاه حال عیسی
 و انچه شما گفتند اینقدر فرق نیست مر با شما را و انکس را که شما از نزد دوسه آورده آید و من گواهی
 میدهم که رسول خداوند است پس شحفت و تبرک قریش را باز داده گفت چون خدا تعالی ملک بمن
 میرشوت از زانی و دہشتہ من نیز رشوت نگیرم و سخن اہل غرض و بارہ در جہان لسمع قبول
 نشوم آنگاه عمر و عاص غایب و خاسر بازگشتند جعفر ایمین و طہمین خاطر بارفتای خویش در این بار
 ستوطن شد و در کتب سیر مستور است کہ از جمله مهاجران حبشہ ہشتاد و چند مرد و یازدہ زن
 از قریش بودند و ہفت نفر از قبایل دیگر بعد از انکہ خیر البریہ علیہ الصلوٰۃ و السلام را کہ مبارک بدریہ طہیبہ
 ہجرت فرمودہ از رجال بنی و سکس از دشمنان ہفت نفر محبوس شد بدست و چہار کس نگیرد در قہر
 بدر بدان بدر سپردنوت ہوشتند و جعفر رہ بموافقت سپاہر مهاجران در سال ہفتم از ہجرت

متوجہ ملازمت حضرت رسالت علیہ السلام گردیدند و پس از مجمع خیر بدان سعادت عظمیٰ
 و عطیت کبریٰ رسیدند و انشاء علم و با اتفاق اہل سیر و ہر سال ششم از بعثت خیر البشر حضرت
 کہ عم آنحضرت بود و در سالک اہل اسلام انتظام یافت و بعضی میگویند کہ اسلام حمزہ و ابوالفضل
 پنجم بود و انشاء علم و در ہجرت سال پر تو انوار ایمان بر وجہات حلل امیر المومنین عمر بن
 الخطاب رم تافت و گویند کہ بعد از حمزہ بن عبد المطلب بسہ روز سیدنا عمر اسلام آورد
 نقل است کہ چون سیدنا عمر بشارت اسلام مشرف شد گفت یا رسول اللہ کافران لات و
 غری را آشکارا سے پرستد و تو دین حق تعالیٰ پنهان میداری انجین مناسب نیست
 دین خود را اظہار کن پس از امانت بیرون آمدند ابو بکر صدیق رم از طرف دست راست
 پیغمبر و حمزہ از جانب چپ و علی مرتضیٰ پیش از حمزہ و عمر پیش علی شمشیر حائل کردہ و سایر
 صحابہ در عقب حضرت در جانب کعبہ روان شدند و صدا دید قریب بر عمر رم حملہ کردند عمر نیز بر
 ایشان حملہ کرد و بان جماعت حرب و ضرب میگردان ایشان را و نواحی خانہ کعبہ دور گردانید
 و رسول خدا و در خانہ کعبہ درآمد و در کعبہ نماز با اصحاب بگذارد و دوران روز سی و نہ
 تن مسلمان بودند و عدو را بعین ما امیر المومنین عمر تمام شد و ایستاد بیا بنہی حسبک اللہ و متوجع
 من المومنین نازل شد و در ارج الکبنۃ مسطور است کہ در وقت زیارت فرید بنیہ طیبہ بروے
 رحمی اللہ عنہ سلام میدادند و میگویند اسلام علیک یا من کل اللہ بہ الاربعین و منقول است
 کہ چون کفار قریش دیدند کہ روز بروز اعلام اسلام روے در ارتفاع دارد و ایاب کفر و ظلام
 میل با انحطاط سے نماید مضطرب گشتہ ابو جہل بن ہشام و شعیبہ بن ابی ربیعہ و نظیرین الحارث
 و عاص بن دابل و عقیبہ بن ابی مطیعہ با جمعی دیگر از عظامے مشرکین بقصد قتل سید المرسلین
 کمر بستہ نزد ابوطالب رفتند و زمان کفیل بن سخنان کشادند کہ چون محمد ملت محدث در میان
 آوردہ و بنوشته بطنیہ و سب آلہ ما اوقات معروف میدارد و طیفہ آنکہ اورا بما تسلیم بناے
 ما بقتل رسائیم والا فین وانی کہ ہا تو در مقام حرب و قتال خواهیم آمد و پس از رفتن ایشان

ابو طالب سرور ال عالمی را طلب شد آنچه از قوم شنیده بود و بعرض آنحضرت رسانید و گفت
مناسب چنان می نماید که زبان از تقریر عیوب مستوران این گروه شمر یک کشیده داری تا محرم به تعالی
سیف و منان سریت کند رسول صلی الله علیه و آله و سلم از اسماء این کلمات گمان برد که ابو طالب
را فتور کرده و امر حمایت و رعایت پیران شده فرمود که ای عم انچه پس منگویم و میکنم بفرمان
حق تقاضا نموده است سرزنش مسرکان کنش و تحویل و تحدید بیگانه و غرضش مرا ازین
امر مانع نیاید اگر بقویت و مشیت مهمن قیام نهای تر بهتر خواهد بود و الانصرت آسمانی و عیانت
سبحانی کار هر کفایت خواهد نمود و انگاه پیر خواست تا از مجلس بیرون زد و ابو طالب را از
شنیدن کلام خبر الانام علیه الصلوة و السلام رفته تمام دست داد آن سرور را باز گردانید و
گفت ای سرور از او من بکار یک یا مورگشته قیام نمائید و سر انچه میگوید ترا فرموده اند استقبال
فرمائے تا من زنده باشم کسی از اعدا که تو کردی درین باب نتواند رسانید و ابو طالب درین
بار پشیمانی و خیر در سالک نظم کشیده چنانکه در کتب مسوده مستور است انگاه منی باشم و منی به طلب
را فراموش کرده در باب محفاظت حضرت رسالت از نشر اصحاب ضلالت از ایشان استمداد نمود و غیر
ابو طالب حاجی ابالی آن دو قبیلہ این معنی را قبول کرد و چونان القوم بجهت امر از مشورت و کافران
بنابر تعصب و حمیت که موافقت بر بیان نهند و ابو طالب در محرم سال یفتم از بعثت با اتفاق
آنحضرت حضرت رسالت را بشعیکه بنسب با و بود و آورده و چون کفار قریش جدو که ابو طالب
را در حفظ و حمایت رسول مشاهده کردند شمشیر حروت و رعایت صدمه رحم رسالت شفا و لبیکستان
و با یکدیگر عهد و پیمان بستند که یا منی باشم و منی المطلب طریقه مناکحت و متابعت و مخالفت هر چه
نموده و تا آنکه نکرار نکرار در ایشان منقطع عاید شود بلکه جهت افعال حضرت در طریق اہتمام
سلوک نمایند و درین باب عهد نامه نوشتند و از در خانه کعبه او بختند تا جرم کار بر اہل اسلام
بغایت دشوار شد چه برگاہ که یکی از ایشان بر سر انجام میزد آن شعب بیرون می آمد
اشرار کفار اینداسه بسیار بدو می رسانیدند اگر چه در موسم حج بحسب ظاهر متوجہ مزار ایشان نمیشدند

اما نمیکند استند که از اهل قاقله یا مقیمان بازار که طعام بان زمره حاجیه فرو شدند و کیدین بخیره
 و ابو جهم بن هشام از سایه اهل غلام در تفضیق اهل اسلام میگویند و ابو طالب و سان اوقات
 اطراف شعب را استوار کرده در محافظت سید ابرار اهتمام بسیار می نمود و در شب و روز
 لحظه از مراقبت حال آن آفتاب عالم افروز غافل و زایل نبود و چون قریب سه سال بر این منوال
 بگذشت و زبان مشقت بنهایت تنگنا گشت و امثال ارجیه را بران وثیقه گماشت تا هر حرف کفر یا
 حضرت حق عز اسمه در آن مکتوب بود بخورد و بر وی استی اسمی اینست را خورده سایر کلمات را
 گذاشت و ایضا هشام بن عمرو بن الحارث العاصمی زبیر بن ابی امیه مخزومی و مسلم بن عمار
 بن نوفل بن عبد مناف و ابو التجرس بن هشام و رمث الاسود بن المطالب بن عبد العزیز
 یا وجود کفر بر حال اهل اسلام ترجمه نمود و شبی با هم اتفاق کردند که الضعیفه فاطمه را فطعه کنند و
 صباح روز دیگر در محلی قریش اظهار نقض آن معاهده کرده ابو جهم و بعضی دیگر از جمله کفر بقدم
 منازعت پیش آمدند در آن اثنا ابو طالب مان مجلس تشریف آورده کیفیت استیلاء ارجیه
 را بران وثیقه کرده و هیچیک از حضرت خیر البشر شعله بود و تقیر فرمود که اگر آنچه محمد درین باب بمن
 گفته است موافق واقع باشد شما از من این معاهده و رگدزید و الابرازداد و ذوالشما بسیارم تا آنچه
 مدعا داشته باشید و باره او تقدیم رسانید و قریش این سخن را سخنی شمرده چون الضعیفه
 را باز کرد و نزد محو حبیب که در زبان وحی ترجمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گذشته بود
 واقع بود از آنجست انفعال تمام بحال قریش نشان راه یافت ابابو جهم و چنان در طریق عناد
 مسلوک بود و نگاه آن هیچ نفر که اسمی ایشان مذکور شد اشکاء کمین را پاره پاره ساختند
 و مسلح پوشیده بر شعب ابو طالب رفتند و حضرت رسالت مآب و اصحاب را از آن شعب بیرون
 آوردند تا در آن صحت و عافیت بمنزل خویش نزول عجلال نمود و ابو جهم در سال و هم
 از پیشرفت دست داد و همدین سال وفات ابو طالب اتفاق افتاد و سه بسال و هم عم خیر البشر
 که در حدیثش عمر برده است بمرگ است اهل و اولاد حیات به حال است و در دار دنیا شایسته

غلام سے سیر و زبانی تواریخ چنیں میرا و گروہ اند کہ چون میشت ماه و بست و دیگر و راز
 خروج شعب بگذشت ابو طالب فوات یافت و محمد بن قریظی لفته کہ چون ابو طالب
 بیمار شد قریش بعیات و سے آمدند اول ایشان را بنواخت و بعد از ان نبی صحت
 ایشان پرداخت و ایشان را الصلہ رحم و رعایت عامل و اعطا کے سائل و رات
 نمود و بعد از حدیث و او اسے امانت مبالغہ فرمودہ انگاہ گفت شمارا رعیت میکنم
 بمبالغت و معاونت محمد علیہ السلام کہ او آیین قریش است و صدیق عرب و او مامور
 آمد و است کہ دل قبول قول آن کرد و زبان بصدق ان گواہی دادہ بخدا سوگند
 کہ من چنان مے بینم کہ اشرف افاق و سادات و عظام و اکابر اطراف و کتاب و دعوت
 او را اجابت نمودہ اند و تصدیق قول و آورده و تمامی بلا و محراب جم و را مسلم گشته
 و زمام حل و عقد عالم بدست شد پیروز نہاوند و مقایح ابواب سعادت و جنب بہایت
 و سے نہاوند اسے بنی ہاشم با و نصرت جوید و بنس و مال سعادت او غایب و پرویت
 محمد بن اسحق مرویست کہ سید ابرار و در وقت مرض موت ابو طالب را فرمود کہ آے
 عم حق تعالی ترا جزا سے خبر کرامت کناد کہ در وقت صخر الکفالت نمود و در عین کبر
 رعایت و شفقت تقصیر فرمود و اکنون وقت آسنت کہ یارے و ہی مرا بگفتن کلمہ
 تاسم و رقیامت نزد حضرت خداوندی حل شانہ شفاعت تو تو انعم کرد ابو طالب پیر
 کہ آنکلمہ کدام است پیغامبر علیہ السلام فرمود لا اله الا الله و حده لا شریک له ابو طالب گفت
 بشیخو بیانم کہ شیخو اہ منی و انشد انکرویت آن منید استم کہ تترقیش سر ز نش نما مید
 بعد از من و بگوئید عم تو پیغمبر آئینہ چشم ترا بگفتن اینکلمہ روشن میساختم و رویت
 آنکہ حضرت فرمود کہ انعم من چون است کہ ہم را نصبت میکنی کہ سخن او بشنود و مبالغت
 او کنید و خود مخالفت میکنی گفت اسے پرادرزادہ من اگر در محالیت صحت مے بودم
 ترا نصیحت تو میکردم و سوگند بخدا کہ مرا کردہ نے آپ کہ گوئید ابو طالب در صحبت

مسلمان نشد اکنون از ترس مرگ مسلمان شد نگاه حال و سئ تغییر یافت بمردود و در اسلام
 ابوطالب اختلاف است نزد بعضی مسلمان شد و بمردود و بعضی مشرک مردود و لائل به
 در کتاب حدیث و سیر مسطور است و جناب عجمی و متافعی مولانا ولی الله رحمہ اللہ در
 تنبیہ الخافضین و مرآة المؤمنین افاوضے فرمایند کہ این قدر ثابت شد کہ ابوطالب با
 جناب بنوی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم محبت و افر می داشت او آنحضرت را بنی برحق نمیدانست
 و ہمیشہ محد و معاوان آنحضرت سے ماند و بعد وفات عبدالمطلب جدا آنحضرت ابوطالب
 متکفل آنحضرت شد و شریک بود در مہمات و سائر اعمال با قوم و قضا پر بیعت و طویلہ در
 مدح و ثنائے آنحضرت ترتیب نموده و بجهت آنحضرت از قوم لغت کرده انیسر آنحضرت
 گشتہ و گاہی از رفاقت و شرکت قدم بیرون ننہادہ و فرزند ارجمند خود علی رضی را
 ہمیشہ نامحضور سے خدمت آنحضرت سے بود و میگفت کہ آنچہ تعلیم میکنی حق و نیکو خاہد بود
 و بالجمہ تصدیق ابوطالب بحقیقت بنوہ آنحضرت البتہ از کتب تقاسیم و تواریح ثابت
 است اما اجراء کلمہ شہادت بر زبان ثابت و قطع نیست ہر چند کہ در بعضی روایات
 و اقشعہ پس نزدیک بیان عبارت از تصدیق قلبی است لا محالہ ابوطالب نزد او
 مسلمان و مومن است اما انانیکہ اقرار باللسان شرط کردہ اند و ایمان و سئ توقف
 نموده اند در خارج النبوة مسطور است کہ بعضی از علما گفته اند کہ کفر بہرچہ اربعہ است کفر انکار
 و کفر جہود و کفر نفاق و کفر عناد و انکار انکار است کہ خدا تعالی را بشناسد نہ بدل
 و نہ بزبان اقرار کند و کفر جہود است کہ حق تعالی را بدل بشناسد اما بزبان اقرار کند
 چنانچہ کفر ابلیس و کفر یہود بحضرت رسالت علیہ الصلوٰۃ والسلام و قال اللہ تعالیٰ فلما
 جابر ہم باقر فواہا کے حید و کفر نفاق است کہ بزبان اقرار کند بخدا کے اول تعالیٰ
 را بدل اعتقاد کند و کفر عناد است کہ بدل خدا تعالیٰ را بشناسد و نہ بزبان اقرار بخدا تعالیٰ
 کند و لیکن منقاد و تسلیم و سئ بگرد و همچون کفر ابوطالب زیرا کہ گفت شعرو لقد علمت ما من محمد

من خیر الادیان البریه دنیا بد و ثمر است که هر که متصف بیک از انواع اربع خواهد بود و تحت
 سعادت الهی خارج است و این است قول محمود اهل اخبار و الله اعلم و در کتاب طایب
 بروایت روضه الصفا هشتاد و چند سال بود و بر وایت مدارج النبوة هشتاد و هفت
 و سال و ثروت او با ثقیان اهل سیر در سال و هم از بعثت در نصف شوال رو نمود و نزد بعضی
 پیش از هجرت بیست سال و نزد بعضی چون چهل و نه سال و هشت ماه و یازده روز از سن
 مبارک آنحضرت بگذشت ابوطالب غم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ازین جهان در
 گذشت و بعد ازین واقعه با پادشاه روز بقول شهر و تقوای سنی و پیغمبر و ز قوت حدیث کبری
 رضی الله عنهما دست داده ازین دو نصیب غلطی که متعاقب بگذرید اتفاق افتاد و در بر
 و روایم بر احم بر جمیع النور حضرت قائم صلی الله علیه و آله و سلم استیلا یافت زیرا که او ش
 غوم و منزل بهوم آنحضرت خدیجه کبری بود و از بیماری و درد و اندوه و غزن انبوه
 آنحضرت از منزل مقدس کم بیرون می آمد تا بحجرت که آن سال را حضرت رسالت عام
 الحزن نام نهاد و حالات خدیجه کبری رضی الله عنها در فصل از و اج نوشته خواهد شد
 اتفاقاً الله تعالی و شکیوت بدو نعت که ابر از وفات ابوطالب اشرا کفار و راندا و احضار
 ابرار و بحر تبه مباحه نمود که آنحضرت در حریم بطیما ل اقامت نیافت لاجرم بحایط طایف
 شتافت و در روز یابنی روز و رانجا قیام فرموده و ساس قوم ثقیف را باسلام
 دعوت نموده حجرات ابرار ظاهر فرموده اما هیچکس از ان قبیله بوسه نکرد و بدین و آن سفها
 از ان قوم را بران داشتند که سگ بجای سول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و زیدین
 حارثه که در ملازمتش بوده اند اخذ کردند و با سحرش ساس آنحضرت مجروح و غمین
 ساختند و تنوی ز نور جبین رسول خدا بدیالفت یافت و فرزند شمع هدلی بدولی تیره دل
 مشرکان لیم بد که بودند در شهر طایف مقیم بودند و از یک بخت ظلمت سرشت بدجنبند و از ان شمع
 راه بهشت بد کسی را که شد کو چشم خرو بد نور بهایت گمانی پرد بد دل سخت کفار خدا را بد

نشد نرم از پیر تو سے آفتاب نہ چرخ خوش گفت و اناسے راز کنیں کہ در فخر نشن بود نقد سخن
کہ حاصل کند نیک بختی نیز در پسر را کہ مینا کند چشم کو بہ توان پاک کردن نگاہ آئینہ
ر لیکن مینا پدر سنگ آئینہ جو ز آن طالیفہ نزد خیر البشر بہ عیان گشت اطوار صحابہ شریف
عزم خاطرش را آنچست بر فرو برد ز طالت بطحا عزیمت نمود و چون آنحضرت علیہ الصلوۃ
و السلام بر او سی لیلین تخلص کہ نام موعنی است بر ساقی یکشب ز کمہ رسیدہ شب بخا
توقف فرمود و در وقتیکہ بر پی پیکر آن کو اکب جلوہ گری میکردند پیغمبر انس و جن صلوۃ اشد
علیہ و سلامہ در نماز ایستادہ و با آواز بلند قرائت سے نمود و در آن زمان ہفت نفر نامہ
نثار و حبیبان فیضین بر آن مقام رسیدہ او از قرائت قرآن شنیدہ ہما بخا ایستادند تا آنحضرت
از او اسے صلوۃ قرائت یافت انگاہ خود را بر خاتم الانبیام ظاہر ساختند و قبول دین
اسلام ہو فوق گشتند و بموجب اشارت حضرت رسالت فیضین مراجعت کردہ قوم خویش
را البشیر است بقیاد عورت نمودند بسیار سے اذان قوم دین قویم را پذیرفتند و آریل عمر
و علیہ آفرینش را دوست گرفتند و پیر از سہ ماہ از او انقسم لیلین تخلص فوسیہ کثیر از آنطالیفہ شعیب
چون آمدہ بلا زمت خواجہ کائنات حاضر شد و پیر و استیجہ دوازده ہزار قوم و استیجہ
ششصد ہزار و پنچ ہجرت ہل علم و در پیر ہر سلم جمعے کثیر و حوالی آنحضرت در آمدند و ہمہ
باسلام فایز شدند و عبد اللہ بن مسعود را کہ آن شب در ملازمت آنحضرت بود و ابو عبیدہ
غریبہ مشاہدہ نمودند قصہ روز دیگر خیر البشر علیہ السلام از بطن تاجہ بطرف مکہ و حرکت آمدہ
و رمیان را شنید کہ سفرا سے قریش و احبہ دارند کہ در سکو در طریق بے ادبی تقلید
کنار طالت کنند تا بران بر جیل جبراسا کن گشت و کنس نزد بعضی از روسا سے قوم فرستاد
و التماس حور نمودہ اکثر کفار دست زوہر سینہ التمس مقتدا سے انس و جان نہادند القصہ
بن عیسیٰ اینحضرت را قبول کردہ با قارب و عشا سیر سلاح کو شعیبہ آنحضرت علیہ السلام را
بکہ در آورد و وقتیکہ آنحضرت بکہ درآمد استیلام حجر اسود نمودہ و طواف حبابہ کعبہ بجا سے

آورود و رکعت نماز بگذارد و در همین سال در ماه شوال حضرت رسالت علیه السلام جناب
 عایشه صدیقہ بنت سیدنا ابی بکر الصدیق و سموہ بنت ربیعہ را در حبالہ نکاح حاکم داد و
 تفصیل بن اجمال در فصل زواج طاہرات آنحضرت بقید قلم خواہد آمد و در سال یازدهم
 از بعثت قصہ اسلام انصار بوقوع پیوست قرویست کہ رسول مقبول صلی اللہ علیہ وآلہ
 وسلم ہر سال در موسم حج کہ مردم از اطراف و قبایل بزیارت خانہ کعبہ می آمدند و خود را
 برایشان عرض میکردند و باسلام و دعوت میفرمودند سال یازدهم در موسم حج بموضع عقبہ
 ایستادہ بود کہ ناگاہ کردہ ہی از مدینہ از قبیلہ خروج با آنحضرت رسیدند پیر سید کہ شاہچہ کسانند
 گفتند ما از قبیلہ خریج ام از اہل مدینہ فرمود لحظہ نمائید تا ما با شما سخن گویم آنجماعت عرض کردند
 خوش باشد بنشینند و حضرت ایشان را دعوت ماسلام فرمود و قرآن بر آن قوم خواند و ایشان
 از یہود مدینہ شنیدہ بودند کہ زمان ظہور بعثت پیغمبر آخر الزمان نزدیک شدہ چون سخن آنحضرت
 علیہ السلام بشنیدند با یکدیگر گفتند بخدا سوگند کہ این رسول است کہ بیود میگویند فرصت و وقت نیست
 و ایندیو پوسے اسلام آرید تا کسے از اہل مدینہ بر شما سبقت نگیرد پس مسلمان شدند و ایشان شش
 کس بودند اسعد بن زرارہ از انجملہ بود و عوف بن حارث بن غفر و رافع بن مالک بن عوف و قطیبہ
 بن عامر بن حدیدہ و عقبہ بن عامر بن باحی و جابر بن عبد اللہ بن رباب آنجماعت موسی بن کثیر
 مرجعت نمودند و حکایت سرور کائنات علیہ الصلوٰۃ والسلام را با اہل مدینہ بیان کردند و مردم
 مدینہ را باسلام می خواندند و تحریص و ترغیب بر اسلام می نمودند و ذکر آنحضرت صلی اللہ علیہ
 وآلہ واصحابہ وسلم در اینجا نمیکردند و اللہ اعلم فیصلہ یازدهم در ذکر مہراج بقولے
 در سال یازدهم و بقولے در سال و دوازدهم از بعثت واقع شدہ راویان اخبار بنوہ و ناطقان
 آثار مصطفویہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در مہراج آنحضرت روایات متعدده و حکایات
 متعده ایراد نموده اند و در وقت انہم اختلاف عذہ اند و گویند حکمت در مہراج این بود کہ
 حق تعالی اجل جلالہ میخواست کہ اسامنا با نوار وجود محمد مصطفیٰ صلی اللہ علیہ وآلہ واصحابہ وسلم

روشن گرد و چنانکه زمین جای میسر ذات مبارکش روشن بود و اکثر علماء بر آنند که واقعه معراج
در شهر ربیع الاول سال دوازدهم از نبوت بوده و بعضی دیگر گویند که پیش از هجرت یکسال
و چهار ماه و درین تقدیر در شوال سال یازدهم بوده باشد و بقول در سبب و هشتم رجب بوده
و پیشتر محدثان بر این قول رفته اند و راستی آنکه در سبب هشتم ربیع الاخری و بر او است در
هشتم ماه مبارک رمضان در سال بعثت بوده و بعضی بر آنند که بعد از بعثت پنج سال نبوت
روسی واده و اکثر بر آنند که در شب دوشنبه بود و قریب به سبب و پیشتر از صحابه کبار حدیث
معراج را روایت کرده اند مثل امیر المؤمنین علی بن ابی طالب و عبداللہ بن مسعود و فضیلہ الیمانی و ابی
بن کعب و ابوسعید خدری و غیر جم که اسامی آن در کتب سیر و احادیث موجود است و اما بیان
واقعه معراج که از کدام موضع زمین آنحضرت را این سفر مبارک اتفاق افتاده نیز اختلاف است
آنست که حضرت رسول مقبول فرموده در مکہ بودم در خانه خود که سقف خانه ام شکافته شد
و جبرئیل آمد و فرمود و راستی آنکه فرمود در خانه امهائے بودم در روی مصلاست و لیکن
و در تفسیر اسباب خواب اشتغال می نمودم و اکثر محدثان قایل باین روایت اند و جمع میان
این طرق باین طریق میتوان بود که در شب حضرت بخانه امهائے بود و آنجا میام مروه و صفاست
و آن داخل حرم است و در آن آوان و کفالت ابو طالب پیغمبر علیه السلام در آنخانه می بود
و بانه شخصی آنخانه را بخود اضافه فرمود و گفت که در خانه خود بودم و چون آنحضرت را اول مسحه
حرام آوردند تا طواف بجای آورد بعد از آن غریمت بیت المقدس کرد و نسبت بحجر و بیت الحرام
آن فرموده باشد و الله اعلم و نیز علماء اختلاف است در آنکه معراج آنحضرت یکبارم پنج واقع شده
است پس در اصل معراج هیچیک از اختلاف نیست از اهل قبا و منکر اصل معراج آنحضرت کاوست
بجست انکار نص قرآن مجید که فرمود سبحان الذی اسری بعبدہ لکلا من المسجده الحرام الی المسجده
الاقصی و احادیث صحیحہ مشهوره که بعد تو اترو درین خصوص وارد گشته منکر معراج با همان باب اول
ضلالست منسوب بود و نیز در جمیع کتب معتبره تألیف مقام قاصد توفیق یومین باشد

اما احتمال فیکر واقع شده است در کیفیت معراج هست که هر چه در حدیث و تفسیر است باین
بر آنند که در خواب بود و بعضی گویند و بیداری بوده و بعضی گویند که بیداری را دیده اند و بعضی در محل
خود بوده و گویند چند در و پنج پنجاه بود و شیخ محدث و طبری گفته صحیح است که وجه و امری و
معراج هر دو در بیداری محسوس مبارک بود و بعضی بر آنند که معراج غیر الزمی نیست بلکه
به بیداری بود و خروج بر طبقات سموات بخواب و ظاهر آیت که هر چه سبحان الذی امر به
بیدارید بیاسن السجود الامام الی السجود الاقصی مودیان قول است و دلائل دیگر اقوال هم در کتب
سیر و تفسیر بیشتر و بسط نقل نموده اند و اکثر اکابر سلف و خلف بر این رفته اند که معراج حضرت
عظام الانبیا علیهم الصلوٰه و السلام به بیداری بوده و در و پنج پنجاه حضرت به رفته چند نفر در بعضی
از مشایخ زکریا بیت المقدس رفته و از آنجا با و بی سعادت عروج فرموده و توفیق آید که بیستم
دری فستولی فکان قیام تو حسین او را در می دید این معنی است و بعضی از علما گفته اند که حواس است
که گویند شاید معراج مستعده بوده یکبار معراج جسمانی بوده و دیگر بار روحانی چنانکه در
روضه الاحباب و معارج النبوة مستور است و الله اعلم و هم علما را اختلاف است در آن که
آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم شب معراج حضرت حق تعالی را چهل و پیره یا نه بعضی
بر آنند که ندره چنانکه از حضرت عایشه صدیقہ مروی است و از ابو ذر غفاری و این باب
روایات مختلف و اقصی شده بکروایت آنست که گفت پرسیدم از رسول خدا که چه در و گاه
خود را دیدی فرمود ای آراه و پاک و در و اسبیه آنکه بجز البش فرود رسول خدا است و او یک
در و اسبیه از ابو ذر غفاری آنست که پیغمبر در آن شب خمدی را بدل دید و چشمش نمید و جمیع از علما
بر آنند که آنحضرت در شب معراج حق جل جلاله را دید و این مزه بیک بن عباس و غیره بوده
است از حسن بصری منقول است که در و سوه سوه میخورد که محمد صلی الله علیه و آله و سلم دیده
است پروردگار خود را و لیکن اختلاف میان صحابه و تابعین در این است که آنحضرت در آن
چشم سرید و یا جل دیده است قاطب المستشر از علما می متاخرین بر این است که آنحضرت در آنجا و بیت

و نقادى و لائل و اخبار بر اينمى قطع كرده اند كه مراد از دين بدل و تحويل علم باشد تعالى است
 زير كه اين علم را حضرت راشادت و متحقق بوده است بلكه حق تعالى رويته در دل حضرت فرود
 مثل آن رويته كه در چشم نهاده تا چشم عاينت دل و دل بجاوت چشم بدلت مشاهده مشر
 گفته اند و انس بن مالك و عكرمه و حسن رضى الله عنهم منفيص نموده اند كه حضرت رسالت
 صلى الله عليه وآله وسلم حق تعالى را در شب معراج چشم و دیده و عكرمه از اين عباس رسالت كرده
 است كه حق عزوجل را بر بسم را بخلت برگزيده و خوشي را بكمالت و محمد صلى الله عليه وآله وسلم
 را بر ويت و شيخ سعيد در سير خود آورده كه همچو آنست كه حضرت رسالت را با روح و حب و بيدار
 با سمان برودند و حق عز شانه را چشم سر و پره و دل صاحب فتنه الاحباب تا بيدار اينمى ميگند
 چنانكه گفته كه مشفق بر آنست كه چشم سر و پره و شيخ المتكلمين نظامي كنجوي قدس سره از نيا فرموده است
 تشرى كرده چو رفت ز غايت پيرون : سرگر بيان طبعيت پيرون : بد بخت از غايت دشمن دله :
 آمده در منزل بيه منزل : بد بخت از اين برده مثالش گرفت : بد بخت از ان گوشه مثالش گرفت :
 رفت و دله رفتن پاكي بد بخت : بد بخت دلي خست : بد بخت بد بخت ز روى وصال :
 از در غم سرى جلال : بد بخت از اسرار احمد : بد بخت از تماشاي نظر باخت :
 مطلق از انجا كه پندير نيست : و بد خدا را كه خدا و پندير نيست : بد بخت از آن شاه مكا نه بود :
 رفتن آن راه ز با نه بود : سرگردان برده نظر گاه نيست : از جسته بيه جسته راه يافت :
 و بد محمد : بد بخت و كرده : بلكه بدين چشم سران چشم سر : بد بخت و خورشيد بلكه حق اينجست :
 چو آن بر دل را بخت : بد بخت بشارتده بياراسته : بد بخت خود را از خدا جدا :
 بختش از كنج تو اكر شده : بد بخت و سر شده : بد بخت و فتنه الاحباب مستور
 است كه چنين از ايمدين برانند كه درين مسئله توقف اولي است زيرا كه دليل درين باب
 و بنف و زبانتات وار و شذه ايا و احاديث كه استدلال طرفين متعارض و قابل تاويل
 است و اياي سر از عليات نيست كه در و انكشاف ليل غلظه ازان كرده اند و در كتب سيره و غيره

مستطورت که آنحضرت فرموده که شب دوشنبه بود از ماه ربيع الاول که در خانه اصفهانی بودیم
 در روزی که شعلی خود در تهیله سباب خواب قیام می نمودم که جبرئیل امین علیه السلام آمد گفت
 یا محمد بر چیز و پیردانهای از خانه بیرون آیدم و دیدم که ملکه ایستاده و دایه با دایه بود از دست
 خور و تر و از درازگوشش نیز گستر رویش مشابه روی آدمی و گوشتها را گوشتها را
 قبل و بال او مانند بال اسب و گردن و دنیا بش انسان گردن و دم شتر و سینه بش شتر
 است و قواش بقوله چون قواکم بقوه بر راسته مثل قواکم شتر و سمها را لبسم گا و مانند بوز
 و دو پر بران خود داشت چنانکه ساق خود بان می پوشید و چون آن پیران بگشادی از برق
 تا غیب بگریخته و از آن پیران باین آسمان زمین برید می چون آسمان و درگاه پیران گشته و در دست
 آنکه سیله بش از یاقوت سرخ آفریده بود و بختیش چون دره به خیار برق میداشت و قواش
 از زم و سبز و دمش از مرجان و سر و گردنش از یاقوت سرخ و این از اینها را بهشتی بر
 لبته و در کاب از یاقوت سرخ از روی آینه و بر پیشانی و سه نوشته لاله الا الله محمد رسول الله
 و ان برق جنان بیک رفتار بوده تا آنجا که چشم او کار میکرد و بگامی رفت و برق را
 برق از آن جهت گوید که سریع السیر است مانند برق لست در قایله شفق می بود و قمر سیر
 گردن خرام بر برقی جو نور بهر تیره گام به زانها و خاکش بهیشت به چهره به بهستان سر به بهشت
 بنوده ز زمین و لجا مش گره نه بنیداخته کس بسویش کند به که ناک حکم جهان آفرین
 گرفتار نشان جبرئیل امین به رسیدن نزدیک خبر الانام به که او دایه کا و زمین را نظام
 خراسان کن شب لیس سپهر به چهل سال از روی خود واه و هنر به پس بهرئیل
 امین رکابش و میکائیل عاتقش بگفتند و رسول رب العالمین سوار شد و جبرئیل
 جبرئیل و میکائیل و جمعه دیگر از فرشتگان متوجه مسجد اقصی گشت و بعد از وصول ارواح
 مشایخ ائمه از الصوره است حمدانی آنجا حاضر یافت با شارت جبرئیل امین رفت و در کعبه نماز
 کرد و در پیشان دایه که اقتدا با آنحضرت نمودند پس از نماز و اذان و اقامه نماز کرد و

جبرئیل ۳ آن پیغمبر عالی مقام را بطرح صغریه بیت المقدس و در ویاتی از صغریه تا آسمان پائین شد که چون آسمان
 هرگز چیز نرسیده بود و ملائکه از انجا عروج کنند و آنرا بخشش اینکه یک پای آن یا قوت سرخ
 و یک پای او از زمر و سبز و یک پای از طلا و دیگری از نقره کلید و روایتی که گویند که ملائکه الموت
 از بر سر قفسن روح از آن معراج فرو رفته آید و در وقت مرگ آن که دیده خبر میگیرد و در آنوقت
 آن معراج مرده شود و قصه معراج از انجا رسول فلک احتشام بر آید برین جهت فیروزه
 فام چون حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم با صبح روایات بر براق سواره ازین
 معراج بر آسمان برآمد و بر آستانه جبرئیل علیه السلام بر سر خولیش نشاند و بر آسمان اول از آن
 و حضرت فرمود چون بآسمان اول رسیدم جبرئیل علیه السلام در آسمان را بگرفت و آن در را
 باب الحفظه گویند و آن در میست از یکدانه یا قوت سرخ و قفل از زمر و آید بر و سه نماند
 جبرئیل فتح الباب نموده فرستاده اسمعیل نام که با و زاده هزار فرشته بران در موکل است
 پرسید که کیست جبرئیل ۳ جواب داد منم جبرئیل باز سوال کرد که با تو کیست گفت محمد صلی الله
 علیه و آله و سلم اسمعیل گفت اورا طلبیده اند روح الامین گفت آری من در کیش و گوشت
 مر حباب فتح الحی جبار بعد از آن در آسمان دنیا و آدم دیدم بنایت صافی گویا آبی است
 میخیزد گشته و بر و استیلا از زمر و سبز آفریده شده است نام و سه رفیعاً پانصد ساله را از حق
 او در این آسمان امور عجیب و غریب بسیار در نظر آنحضرت و آید که تفصیل آن در کتب
 مطلوبه پسین است و باین دستور حضرت رسول الثقلین صلی الله علیه و آله و سلم بر آنوقت
 جبرئیل ۳ طبقات سموات راسته فرموده و غریب و عجیب بسیار در هر طبقه ملاحظه نموده گویند
 آنحضرت فرمود که چون بآسمان دوم رسیدم این آسمان را بنوایت نورانی دیدم چنانکه چشمم
 در مطالعہ و سه چیز گشتی و در او سه آنکه فرموده اند از زمر و سبز آفریده اند و نام و سه قیصر
 است و چون در آسمان دوم گشودم دیدم که در سه پوده از زمر و آید بر و قفل بر و سه از
 نور و خازن و سه اسرافیل نام داشت و چون بآسمان سوم رسیدم اسما غنی دیدم

تابان در روشن زمر و زید سفید آفریده و در سے از نور و بدان در قفل ز نور زاده
 نام این آسمان ایلون ست و چون با آسمان چهارم رسیدیم این آسمان را از نقره خام
 یا نقره و بر و آیت از مر و اید ست بهفت زمین و سه آسمان در حیطه و سه چون
 حلقه می نمود و در بسیار است و نام و سه بود آیت از ایلون ست و مر این آسمان
 را در سے بود از نور و قفل بر و سه هسم از نور بود و نام خازن این در بر و آیت از نقره
 و بر و آیت مرصایل و بر و آیت مو بایل ست و چون با آسمان پنجم رسیدیم این آسمان را از یاقوت سرخ یا نقره
 چنان بزرگ بود که چهار آسمان و بهفت زمین در حیطه و سه چون حلقه و در بسیار
 و نام این آسمان افسانیقون ست و بر و آیت شکله اللطائف نام او و یقاسیه نام
 و در بان این آسمان سقطاییل ست و چون با آسمان ششم درآمد و دیدیم که از نور بود و
 و نام او عار و سه بود و نام خازنش روحایل ست و چون با آسمان هفتم رسیدیم غلظت هر
 آسمان تا بقصد ساله راه بود و از هر آسمان تا به اسمانی دیگر یا بقصد ساله راه این آسمان
 از جوهر سفید و بر و آیت از در سفید بود و بر و آیت از نور تابان و نام و سه اسحاقاییل و نام
 خازنش روحایل بود و آیت از علم و گوشت که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم
 فرمود که آدم را در آسمان اول و عیسی و یحیی را در آسمان دوم و یوسف را در فلک
 سوم و ادریس را در سهر چهارم و هارون را در آسمان پنجم و موسی را در آسمان ششم
 و ابراهیم را در فلک هفتم و دیدیم که بر بیت المعمور پشت خود را آلوده بوده هر یک از این
 انبیاء عالی مقام مراحم تجت و سلام ببقیم رسانیدند و پس از طی طبقات سموات
 سبعة بسدرة المنتهی رسیدیم و در تقاسیم از این عباس مذکور است که بسدرة المنتهی
 درختی ست ساق و سه از زر سرخ و شاخه و سه بجنه از مر و اید و بجنه از
 زمر و سبز و بجنه از یاقوت سرخ و از اصل و سه تا بشاخه و سه پنجاه هزار ساله
 راه است و برگه و سه مانند گوش فیل ست و نقره و می هر یک چون سبزه است جگر

و نور حق تعالی اندر خست را پوشیده و چندان فرشته بران درخت عالی نخت مشا بهره
 کردم که عدد ایشان جز علام الغیوب احاطت نتواند کرد و آنحضرت فرمود که این هم
 فرشتگان پیامند و بر من سلام کردند و هر بشارت دادند بر حمت الهی جل جلاله و هر یک
 من را تهلیل نمودند و من گفتند حق تعالی اسے پد رست ملک و ملک بلخی به جیت السنا
 و نعم النجی به آمدی و آیدت بس خوش است به دیدن ر و تو عجب دلکش است به
 خاک بهت بر سر تاج باد به هر شب عمرت شب معراج باد به و سدره المنتهی مقام جبریل
 است و آنچنان است که در میان اغضیان سدره المنتهی غیبی است از یکرازه زمر و
 سبزه و ارتفاع آن صد هزار ساله راه است و بر سر آن شاخ برگه است قست آن بهشت
 آسمان و بهشت زمین را بسو مشرو و بر وی آن برگه بساط از نور گسترده و بران بساط
 حر ابیانه یا قوت سخن برافراشته از ارتفاع آن بهشت و هزار ساله راه است و این مقام
 جبریل است صلوة الله و سلامه علیه و الله اعلم بقول است که فرمود رسول خدا صلی الله علیه
 و آله و سلم که در اصل سدره المنتهی چهار جوے و دریم دو جوے از ان ظاهر و دو جوے
 از ان پنهان از جبریل ۴ سوال کردم گفت آن دو جوے پنهان بهشت مے روند و این
 دو جوے ظاهر میل و فرات است که بدینا مے روند و هم فرمود که آنجا جوے مشاهد کردم
 که بر لبان جوے خیمه با از یا قوت و لولو و زبرجد بود و هرمان سبز بر لبان جوے
 دیدم که که وزنه ای ایشان بر مثال گردنهای شتران بنخته بود از جبریل علیه السلام
 پرسیدم که این چیست گفت این جوے کوثر است که حق تعالی بتو عطا فرموده قوله تعالی
 انا اعطتك الکوثر و این جوے پر ر و مے خیرانی از یا قوت و زمر و جریان و شست و خیرض
 سنگ نيزه را گویند و آب این جوے از شیر سفید تر بود و ظروف طلا بعد و ستارگان
 آسمان بر کناره آن جوے مناده و آب و شیر و خمر و عسل مصفای این چهار در یک جوے
 جاری است چنانکه هیچ با یکدیگر آمیخته نمیشود و هر دو کناره این جوے از زبرجد سبز بود

و سگزی برای وی از جواهر بود و گل و سبزه و گیاه و زعفران بود و نظرش از آن طرف بود و اشتیاق
 از آن آب هر ساعت بنوشتمیم از شش شیرین تر بود و از مشک خوشبو تر و نیز فرمود که در اصل
 سدره المنتهی چشمه آب روان دیدم و آن چشمه را اسمعیل نام است و از آن چشمه دو جویست
 منشعب دیدم یکی ازین جویست که تر بود و گشته از آن شنیدم و جوی دیگر نهر الرحمة که از
 نیز منظر لطیف و رحمت الهی بوده و روایتی آنست که بیت المعمور را در این مقام بنظر شریفین
 آن عصر طیفین علیه من الصلوة اکملها من التجیة اجماعا و در آواز و در تاج القصص معلوم است که حضرت
 رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که در شب معراج بر آسمان عقیق خانم دیدم از یاقوت سرخ
 و فرشته گان بجوای آن میگردد و دیدند از جبرئیل گفتیم این چیست گفت این بیت المعمور است بر بالای
 خانه کعبه هر روز هفتاد هزار فرشته زیارت اینخانه آیند تا روز قیامت و در نوبت هیچ
 یکی را از آن نرسد موبدان قول است آنچه در سیستان از عبد الله بن حارث منقول است
 که کعب اخبار نزد عبد الله بن عباس آمد عبد الله بن عباس گفت ای کعب بیایان کن که
 بیت المعمور چیست کعب گفت که بیت المعمور در آسمان است هر روز هفتاد هزار فرشته بر آنست
 زیارت بیت المعمور داخل می شوند و کرت دوم بر آن نهادند و داخل می شوند و داخل کرده خود را
 شد آنگاه قیامت قائم خواهد شد و در معارج النبوة از عبد الله بن عباس نقلی است
 منقول است که بیت المعمور در آسمان چهارم است و خانه ایست که یک دیوار او از یاقوت
 سرخ است و یک دیوار او از زمرد سبز است و یک دیوار او از سیم خام و دیوار چهارم او از
 در سفید و محراب او از یاقوت سرخ و در دروازه از زمرد سبز و در هیزر قندیل از ذهب احمر
 و یاقوت و گوهر در او و اینچه هر قندیل روشن تر از آفتاب و ستاره بر در آنخانه از سیم خام
 است بلند است او پانصد ساله راه از آن روز که این خانه مخلوق گشته باروز نفع صورت هر روز
 هفتاد هزار فرشته بدیاسه نور غوطه می زنند و بطوان اینخانه می آیند و تا قیامت بدیاسه
 بار نوبت نمیرسد و اینخانه قبله فرشتگان است و هر روز جمعه فرشتگان هفت آسمان آنجا حاضر

می شوند و نماز جمعه بگذرانند و نیز در محارج النبوة مسطور است که چون روز جمعه شود ملائکه ملازم
و کرو بیان عالم بالا به بیت المعمور جمع شوند جبرئیل علیه السلام بران مناره برآید که از سیم
خام باشد و بانگ نواز گوید و اسرافیل ۴ بر منبر برآید و خطابت کند و میکائیل ۵ امامت کند
فرشتگان بهشت آسمان نماز جمعه بگذرانند جبرئیل ۴ بر پاسه شیر و گوید اے مجمع فرشتگان
همه گواه باشید که ثواب افوان که گفته ام بموذنان است محمد بن عبدجبرئیل ۵ اسرافیل گوید که من
ثواب خطابت خود را بخطیبان است محمد بن جبرئیل ۵ گوید که ثواب امامت خود را با امامت کنندگان
است محمد بن جبرئیل ۵ فرشتگان همه آواز برآرند که ما ثواب جمعه خود را بنماز گذرانیم محمد بن جبرئیل ۵ فرشتگان
در رسد که ای فرشتگان بر اسماوات عزمه میکنید و حال آنکه خالق سخاوت منم که خداوند همیشه هر
عالم گواه باشید که گناه گذرانندگان نماز جمعه بخشیدم و از عذاب آخرت امین گردانیدم و بقیوت
پوسته که در نواحی سدره المنتهی منظر انور خیر البشیر در آورده اند سیکه پیر از خمر
و یکی پیر از شیر و یکی پیر از غسل و آنحضرت بشیر میل فرموده باشند جبرئیل گفت سیکه کوئی بطور
راستی وین اسلام را فر گرفته تو است تو بروین اسلام ثابت خواهند بود اگر خمر را می نوشید
است تو گمراه میشدند و اگر تبعل میل می نمودی حلاوت و نیای دینی ایشان را فرفیق میشا
و احد اعلم و بروایت اکثر علمای امت حضرت خیر البشر علیه التقیه و السلام در آن شب بهشت
خراسیه عجب و غرائب جنات و منازل و درجات بهشتیان مشاهده فرموده از سیه و
ریاض خلوت و تناول نموده همچنین در همان شب رسول عرب را بر درکات و وزخ و کیفیت غذا
و عذاب کفر و عصیان اطلاع حاصل شد و چون حضرت مصطفی علیه التقیه بمقامت امین ایزدستار
از سدره المنتهی در گذشت جبرئیل آنحضرت را بر خود تقدیم کرده از عتب روان گشت بان
حجاب زلفیت رسیدند آنگاه فرشته از در حجاب دستبیر و ن آورده آنحضرت را بر پشت
و جبرئیل یاز ای ستاده گفتیم احبب جبرئیل در چنین موضعی از من سخنانی گفت یا محمد و ما
له الامتنام معلوم یعنی نیست از ما که مقام معلوم است که از اسباب تجاوز تواند کرد و اگر

ازین موضع بیشتر میروم می سوزم آتش بجبت احترام تو با نی مقام رسیدم والا مقام
 معصومه من نزد سدره المنتهی سنت **ع** اگر یکسر موسی برتر پریم **ع** فرغ تجلی بسوز و پریم
 پس حضرت فرمود که من تنهاروان شدم و حجابها از ظلمت و نور قطع میگرددم تا از هفتاد هزار
 حجاب بگذشتم که غلط هر حجابی پانصد ساله راه و پانچین هر حجابی پانصد ساله راه بود آنگاه
 براق از رفتار بماند و رفعت سبزه ظاهر شد که ضیاء و نور و بر ضیاء و نور آفتاب غالب
 بود مرا بران رفعت نشانند و میرفتم تا بیایم عرش مجید رسیدم و بروایتی رفعت پیش من
 آمده و بر من سلام کرده و آن لیلی طی است از نور و بر و آیت از مر و اید سفید و غلغلہ تسبیح
 او و آواز تهلیل او در ملکوت پیچیده قدم بر فرق او نهادم بیکرکت اولساق عرش رسیدم
 آنحضرت فرمود که چون بساق عرش رسیدم بعد از آن حجابهای بسیار پیش آمد از جمله
 آن هفتاد و بر حجاب از نور بود و هفتاد و هزار حجاب نسیم و هفتاد و هزار از مر و سبز بود و هفتاد و هزار یاقوت و هفتاد و
 هزار از نور و سطره هر حجابی هزار ساله راه و سید ابرار علیه السلام فرمود که رفعت مرا
 ازین حجابها بگذرانید تا بعد از آن سپرده و از آن عرش رسیدم هفتاد و هزار پرده دیدم
 هر پرده را هفتاد و هزار ساله سطره را بر گردن هفتاد و هزار فرشته نهاده بزرگ هر فرشته
 چنانکه از کتف وی تا بکتف دیگر هفتاد و هزار ساله راه است و این پرده ها بکتف از مر و اید
 و بکتف از یاقوت و بکتف از جواهر دیگر و بر هر پرده فرشته ملازم که هر یک را ازین شصت و
 هفتاد هزار فرشته تبع وے و این رفعت مرا ازین پرده ها یک یک میگذرانید تا میان من
 و عرش یک پرده پیش نماند و رفعت را دیدم که از زیر قدم من تا پدید گشت صورتی بر آمد
 مثال سپه از یکدانه مر و اید سفید تسبیح میگفت و نور از دها نش میخیزت مراد هشت
 و می برو تا از آن پرده گذرانید و بفتنا عرش رسید چون بچای کبریا رسیدم
 آنگاه ناپدید گشت و دیگر مر که که حاصل تواند بود نماند و آن قضا بے بی استعدادی ماندم
 خطا بے شنیدم که از محمد عظیم گزین یک نگاه و حجاب کبریا در گزشت بود و بعد از آن خطا بے شنیدم

کہ اُن سنی ہر بار کہ باغی خطاب مخاطب میکشتم قدمی انداختم ہر گاہ چنداں کہ از زمین
تا باغیاست ترقی می نمودم ہزار نوبت خطاب اُن منی سے شنیدم و ہر خطابے کامی می نہاد
و انیقدار کہ از زمین تا باغیاست میکشتم سٹے میکروم تا از باغیاست بہ دنی رسیدم و بعد از ان
بدرجہ قدے ترقی یافتم و از باغیاست گاہ مکان قاب قوسین اودنی شتافتم و حرم ہر
فاوے الے عبدہ ماوہی کشتم ۵ چونکہ شت از مفتین آسمان پد درآمد بختو کہ لامکان
اودے شتائے الہی نمود و ز عصیان با عذر خواہی نمود و ز اعزاز و اکرام وید انچہ دید و نہایت
عظرائست شنید و در الشب کریم عطا بخش خواہیم سورہ بقرہ حضرت خیر الوری صلی اللہ
علیہ وآلہ وسلم پواسطہ عنایت فرمود و در شبا نروزے پنجاہ وقت نماز بر امت بلند و تشر
فرض نمود انگاہ حضرت رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم مغرب و سہر از بازگشت چون ہر وقت
جمہر میل عادر آسمان ششم موسے ع رسید کلیم اللہ رسید کہ بچہ پیچہ ما مور گشتہ آنحضرت
فرمود کہ در شبا نروزے پنجاہ وقت نماز بر امت کن فرض شد موسے ع گفت است انو سطا
اوامی ایطاعت ندارند و من پیش ازین ستمبر ہر موم کردہ ام مناسب آنکہ مراجعت نمودہ
طالب تخفیف کنے سید عالم صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بازگشت و طالب تخفیف شد حق تعالی
وہ وقت نماز اوضح نمودہ و چون رسول مقبول مقبول باز موسے ع کلیم اللہ رسید کلیم اللہ
حبت مسالت تخفیف کرد و بکیر آنحضرت را باز گردانیدہ وہ وقت دیگر تخفیف شد و ہمچنین
سید المرسلین سہ نوبت دیگر باستصواب جناب موسے ع آمد و شد فرمود تا پنجاہ وقت نماز
ہر پنج وقت نماز قرار گرفت و چون موسے ع حضرت خیر الانام را علیہا الصلوٰۃ والسلام گفت باز گرد
و از پور و کار خود طلب تخفیف ہائے آنحضرت گفت رجعت ربی حقے استحق منہ و کنے
ارضی واسلم بعد از ان آن گرم و منزل اسرے بلب طبع غیر امر حاجت فرمود و با گاہش گرم بود
و در معارج النبوة از عمار مرموے سبت کہ گفت رفتن و باز آمدن آنہر و در سہ ساعات
از ان مشہد بود و آرزو مہرب بن مینم و محمد بن اسحق منقول است کہ درت ایام المنفر

مبارک چهار ساعت بود و در روضه الاحباب مثل این روایت منقول است و الصراحت و مروت و استقامت
 که چون آنحضرت از بیت المقدس با جبرئیل بصحرائے ذی طوی که موضع بیت در مکه رسیدند آنحضرت
 با جبرئیل گفت که مرا و این معراج قریش تصدیق ننخواستند که در جبرئیل علیه السلام گفت باک نیست
 اگر قریش تصدیق نکنند ابو بکر اول بار تصدیق تو خواهد کرد و او تصدیق است بعد در قایله نشوئی

و اگر روز کین آفتاب منیر جز راه غیرت آفتاب نمودند از باب ایمان قبول سخت از علامات اقصی سول رسول قریش تو فوق صواب نگشتند از آن معجزه بهره ور مگر از جیکه فاسد شد از زهر ویر	برآمد بمحسراج چرخ اشیر خرامید غم به بیت الحرام نکردند تصدیق جمیع قبول و اگر از امارات تحت اشام نگفت از سوال با ایشان جواب بگورے پوشد چشم دل بتلا نیابد ز تریاک فاروق مبر	رسول عرب سب و رکائات بیان کرد احوال انشب تمام نمودند از روی جنگ و جدال که بودند از اهل بیت الحرام و لے اگر و ضلالت سیر نه بیند ز کمال الحجاز هر جلا نقل است از امانی بنت سلطان
--	--	--

که گفت محسراج پیغمبر خدا صلی الله علیه و علی آله و اصحابه وسلم در خانه مایه دستش با ناله
 کرده چون صبح شد فرمود اے امانی امشب مرا به بیت المقدس ببردند و از اینجا با آسمان
 رسانیدند و پیش از صبح باز آوردند امانی گفت که عرض کردم یا رسول الله صدقت پدر و مادر
 فدای تو باد و درخواست میکنم که این سخن غریب را پیش این شکران اظهار نکنی که نادر و نخبه نکرده
 و ترا به رخ منسوب خواهند داشت آنحضرت قسم داد فرمود که این قصه را از هیچکس پوشیده
 ندارم این عباس رض میگوید که آن حضرت صبح بمسجد حرام تشریف آورده و در حجره چوین
 و ملول نشست زیرا که تکذیب قریش و استهزاء مشرکان شیاطین میدانست که ناگاه
 ابو جیل درآمد و پیش آنحضرت نشست و با آنحضرت بر سبیل استهزاء گفت هیچ امری
 محذور پدید آمده نیست و استفسار ما سر غریبه نمود آنحضرت علیه السلام فرمود اے امشب بشهر
 کرده ام که کس آن سفر نکرده و خبری آورده ام که کس آن نوع خبر نیاورده گفت یکجا آن شهر و مردم را

کہ بہ بیت المقدس و آذر انجا ہر اطباق سبوت ترقی نمود گفت امشب رفتی و صبح در
 مکر بازار آمدی، آنحضرت فرمود ارسندہ ابو جہل گفت این سخن را پیش قوم ظالمین خواہی ساخت
 آنحضرت فرمود ارسندہ ابو جہل فریاد برآورد کہ اسے گروہ بنی کعب و اوسے بیامید مردم از اطراف
 و جانب جمع شدند ابو جہل گفت امی تمہا آنچہ پیش من گفتی رو بروی این جماعت ہم گوے آنحضرت
 فرمود کہ مرا امشب بہ بیت المقدس و با سہا متا بروند قوم بنی النجیب و انکار کردند بعضی دست
 بہ ہم سے زدند و بعضی از انکار غلو میکردند چرا کہ این امر نزد عقول ناقصہ ایشان از حبلہ محالات می نمود
 و مردم از اہل اسلام کہ ایمان انہما ضعیف بود از دین مرتد گشتند العباد و بالسر من و کاس ابو جہل از دنیا
 خراش پیش ابو بکر آمد و باوے گفت نمی روی پیش صاحب خود تا پیہنی کہ چہ میگید تصدیق پسید
 کہ چہ میگید ابو جہل گفت میگید یا کہ مراد و شش از کی بہ بیت المقدس بروند و حال آنکہ شب در میان
 قوم خود بود ابو بکر گفت وے التہ این سخن گفتہ و یقیناً این در سفیدہ ابو جہل گفت اسے التہ بقر
 این سخن گفتہ ابو بکر رفت گفت انجا سے تعجب نیست من اور اور اخبار آسمانی تصدیق می نمایم اگر گوید
 کہ از سفہ آسمان در گذر شستم و باز آمدیم من اور تصدیق خواہم کرد ابو جہل گفت من ہرچہ صاحب
 را تصدیق صاحب خود چو نتواند بیدہ ام او خود بین و عوسے میکند ابو بکر رض از پیش ابو جہل و در
 بیرون آمد و مسجد است آنحضرت آمد و گفت یا رسول اللہ مرا ان قوم از تو چہ برے آورده اند کہ تو فرمود
 کہ طرد و ش باہمان بروی فرمود گفتہ ام ابو بکر گفت مسجد آنحضرت فرمود ام ابو بکر فرمود و عہہ تصدیق میگفت چون تصدیق نکرد
 خدا نیکو چو پیل را بہر بار بار از آسمان فرو دند اند آ و روح را از زمین باہمان تواند پرواز نیاست کہ اول
 کسیکہ تصدیق نہ کرد چہ نمزد ابو بکر بود و اول کسیکہ انکار نمود ابو جہل بود و گویند از ان روز
 ابو بکر رضی اللہ عنہ تصدیق گشتند و امد اعلم و مستقل ست کہ در میان قریش جماعتی
 بودند کہ مسجد اقصی را دیدہ بودند بخت است آنحضرت حاضر گشتند کہ نشا نماے مسجد اقصی را
 بیان کنے آنحضرت ایستاد و وصف مسجد اقصی بیان فرمود و روانستہ آنکہ آنحضرت فرمود در ان
 حال نزاع ملاہ حسن بن برمن طاری شد کہ مثل آن بہرگز ملول نشدہ بود ہم چہ کہ در رفتن و آمدن

پر وادجال تفرج اطراف و جوانب و ملاحظه آیات و علامات بیت المقدس نمود فی الفور جبرئیل امین
 مسجد القیامی را برپا نمود و بیاورد و به نر و خانه عقیل در نظر من داشت ما را آنجا سیدیم و از من پرسید
 میگردید جواب میگفتم قریش گفتند در وصف مسجد قصی هیچ قصور و قصور نیست اما
 از حال قوافل ناکه در آن اطراف هستند هیچ خبری واری ما بگویم حضرت فرمود قافلہ نبی فلان را
 و روادیدم بطلب شتر گم شده مشغول بودند و من تشنه بودم از قرح ایشان که پر آب بود آب
 نوشیدم چون ایشان بیاوردستفارس را یعنی غامد که چون بطلب شتر باز آمدند در آن قرح آب
 نیافید بانه دیگرانیکه در قافلہ بنه فلان در دمی مره بگذشتیم دو نفر از آن قافلہ سر یک شتر
 سوار بودند و هر یک ایشان را مرکب من بر مید و سیک از آن دو افتاد و دست او شکست و دیگر
 قافلہ خاصه شمار اوریم گذشتیم و فلان با فلان بر شترهای خاکستری رنگ که دو غراره مخطط
 باز داشت پیش رو قافلہ بودند و موعد نزول ایشان وقت طلوع آفتاب است پس قریش
 بجانب شیبہ رفتند بامید آنکه شاید الحیز دروغ باشد انتظار طلوع آفتاب میکنند تا شاید
 که آفتاب برآمد و کاروان نیاید تا ایشان تکذیب سیدنا نام صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
 نمایند تا گاه گویند گفت و اللہ اینک آفتاب برآمد گویند و دیگر گفت و اللہ که شتران کاروان
 ظاهر شدند آن دو نفر با آن شتر خاکستری رنگ با دو غراره مخطط اینک پیش کاروان
 می آیند بعد از آن زایل کاروان تحقیق نشانها که آنحضرت فرموده بودند و نمودند و همچنان
 بود که حضرت گفته بود تا آنیکه شتران ایشان بیده بود و سیک افتاده و دستش شکسته
 گفتند که محمد راست میگوید و رجز بر مثال برق جاطف گذشت و کمان از دست ما افتاد
 برداشت باز باد او انفسه با وجود اینهمه شواهد قاطع این منکران بیان نیاوردند و گفتند ما را
 الاسحر مبین و اللہ اعلم و لیسقط قصه معراج و ما يتعلق بها در کتب سیر و احادیث موجود
 است درین رساله بحال اختصار و ایماز نوشته شد شعر پایان این دفتر حکایت چنان
 بصدر دفتر نمیکند حدیث در شتاقی؛ ولیکن ختم این حکایت بر ریشته چند از قصیده ان بلبل گند

میشوی امیر خسرو طوی روح الله و به اتفاق افتاد قصیده هر کس جزا خواهد فردوس نکش را
 و نیمه رسول شایسته بهر جزا را
 خوشبخت دولت او که اول شایسته عالم
 سنگ کوه گمشده هم مده هم صفار
 پیشکش کشیده خسته بختگاهش
 تا شمع بیت اقصی در پناه انبیا را
 گنبد کنان بر آتش چون کرد غم بالا
 با این کفایت غایت خاکم ده شمارا
 نعلین را اورا بر عرش کونکاه کن
 زمین گود با بایوان آن گود با شمارا
 از ساقی عنایت سبزه با کوشیده
 ز اغیار کرده پنهان محرم آشکارا
 تعویذ که خورشیدین نیست بیا که باشد
 بگذارم و نویسم با این پیش را

آنخواجسته رسولان کا ندرت حمایت
 صدایه ان شجاع است ارواح انبیا را
 جبرئیل در سیه با پرده بشارت
 کردند که دنا مدو هم گریز پارا
 بر شهنشاه رسولان چون باد بگذشته
 منحوق گشته نعلش نه گنبد عمارا
 از طینت طره خود داده عمارا
 چاهل که در نیا بر معنی استوارا
 الزوار عاریت از خود شست چشمش
 شربت که آن بگنج در جام الوهیا را
 زان نور داده بکست بر تاج ایشا
 حرز بلاه دوزخ این نفس مبتلا را
 یارب چو عظمی ارا هم بهر تو ستودم

خط کشیده کلکش بر طاقا معنی را
 چون خرم به باشد انبیا دعا را
 داده نوید قربت ذات مجتبی را
 در شام نیم شب شده خورشید نیم روز را
 بوسه نیست کرده آن وضع عمارا
 عیسی گفت که چه جان طشت از
 در خوان بر زلفت ادرین شمارا
 خاتش و قوس بسته ایوان کبریا را
 و انگاه گشت محرم آن ریت تقارا
 حرفی خوانده روشن بر پرتو الهی
 و انکه تاره خوانده باران بهمناره
 قلب است تقدیر این آفتاب لب خود را
 تو هم بمحطی بخش این صطفی ستارا

اللهم صل علی نبی الرحمة و شفیع الامه محمد و آله و اصحابه و ازواجه و سلم فصل و از و هم
 در ذکر بیعت عقیده ثانی و بیان مشورت کردن ایشان در باب امر رسیدن و هجرت آنسرور
 در زمان نصرت و تاسید ناکه الملک جبار و ذوالمنن و رسیدن آنحضرت بعد از منوره ناظران
 عقود لای اخبار و قصص و خازنان نفوذات و اشارات و اشغال الحصوص در موقوفات خود و بر وایات صحیح
 و عبارات فصیح چنین محرم و مقرر گردانیده اند که چون سال سی و دوم از بعثت برآمده اواده از لید
 حضرت خداوند جل شانہ تعالی بدین گرفته که اعلائے اعلام دین محمد صلی الله علیه و آله و سلم کند
 و نصرت حضرت احمد بنی نماید و اساس کفر و شرک را از مساحت عالم محو کند و اهل تراخا و مذکونا

گرداندا پند اسے انجمنی از انجا بود که آن سال حج کثیر از اہل مدینہ از آشنا و بیگانہ قریب پانصد
 و ہزار تھے سید صد نفر از اؤس و خریج از مسلمانان و کافران بجزم طوائف و زیارت بیت اللہ
 در موسم حج بکہ معظمہ آمدند و ہفتاد و ہزار و ہشتاد و ہزار و ہشتاد و ہزار از انجملہ اتفاق نمودند
 و با نسر در ملاقات کردند و حضرت وعدہ فرمودہ کہ در شب دوم از شبہا سے تشریف بقدر شرب
 عقیقہ حاضر شوند تا با ہم بیعت کنیم نشوئی پس از عرض اخلاص شرح نیاز نہ نمودند بیعت بان
 سرفراز نہ کہ وقت نشاء طرز بان کسل نہ نشاء نہ فرمان اورا بدل نہ جوہر ہجرت کند سید المرسلین
 توجہ نماید بہ شہرت زمین نہ حر است کنندش از اصحاب شتر نہ بیازند در راہ اوسیم و زرب نہ چون
 تو اعدا این بیعت کہ نور خان آنرا بیعت عقیقہ نانہ گوید استحکام نہ دریافت حضرت رسالت با شہادت
 چہرہ بل نہ نقیب از خریج و سہ نقیب از اؤس تعیین فرمود و گویند کہ چون آنحضرت از بیعت باز
 پر و خست شیطانی بر سر عقیقہ برآمدہ فریاد پیاورد کہ اسے اہل منی بدانید کہ مردم شیر با محمد بیعت
 کردہ اند و بر حرب شما اتفاق نمودہ اند و دیگر قریش ہمیان قافلہ مدینہ رفتہ گفتند کہ ایجماع
 حزن چنان مسموع شد کہ شہادتش صاحب با یعنی محمد آمدہ آید و داعیہ اندازید کہ اورا مدینہ برید و با
 او در جنگ با اتفاق نمایند و اللہ کہ ما را با یہی قبیلہ مجار بہ چنان دشوار نہ آید کہ با شہادت جمع از
 مشرکان شیرب کہ از ان ہم خبر نہ داشتند سو گند خوردند کہ این سخن غیر واقعی ست و بعد از ان قریش
 نزد عبداللہ بن ابی مسلول رفتند و صورت واقعہ بیعت را با او در میان نہادند و گوشت این
 امر خطیر ست و قوم ہمیشہ ست من باینکار اقدام نمودن نہی تواند قریش بن سخن از عبداللہ
 شنیدہ خواطر آنها اطمینان یافت چون انصار مدینہ باز گشتند و قریشیان بر حقیقت بیعت
 انصار مطلع گشتند لاجرم در ایذا و ضرار اتباع محمد مختار صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم پیشتر از
 پیشتر سبائے نمودند و دیگر اصحاب کرام را در کہ مجال توقف نہاند و جناب خیر البشر اصحاب را اجازت
 ہجرت داد و ایشان متعاقب بہ ہجرت سے نمودند از تنقیص و تشوش مشرکان قریش
 نجات یافتند انکا و تنسیب ہجرت جناب خاتم المرسلین قرار یافت چنانچہ در حدیث وارد گشتہ

که پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمود که هر که در خواب چنان نمود که جاسه هجرت تو بخاستان باشد
 میان دو سنگستان و در حدیث دیگر واروده که فرمود در خواب چنان دیدم که هجرت کردم از ک
 بزمین خاستان و گمان کردم که این زمین پیاپی باشد و آن خود مدینه منوره بوده است و منقول
 است که از مخصوصات حضرت ختمی پناهی صلی الله علیه وآله وسلم خبر علی مرتضی و ابوبکر صدیق در ک
 نموده بودند چه مجموع اصحاب به تیرب هجرت فرموده بودند و صدیق را نیز داعیه سفر مدینه بسیار
 شده بود از رسول مقبول حضرت طلب داشت آنحضرت اشارت بوقت او کرده فرمود که سید
 که مرا نیز اذن هجرت فرمائید لاجرم ابوبکر بهیه اسباب سفر پرداخت و دو شتر خرید که یکی از پسر
 آنحضرت چهار صد درم و بر و استی بهشت صد درم و دیگری بهشت خورش و شتران را علف
 سیدان را فریب شدند و انتظار عزیمت حضرت ختمی پناه میکشید و درین اثناء صدای قریش برقل
 رسول مقبول یکدل و یک جهت گشتن نقل است که اول کسی که از اصحاب رسول هجرت بمدینه نموده
 بن خیمه بوده بعد از آن ام مکتوم بعد از آن عمار یا سدی بلال و سعد بن ابی وقاص بعد از آن
 عمر بن خطاب است کس از اصحاب مدینه توجه نموده و در بعضی از کتب سیر منقول است
 که اول ابوسلمه بن عبدالاسد مخزومی بود که از حبشه یکم مراجعت کرده بسبب این مشرکان
 در انجمنه توانست بود چنانکه در روضه الاحباب مسطور است و جز آن ثابت گشته که همه اصحاب
 یحیانت بدرجه رفتند بگر سیدنا عمر بن الخطاب او چون قصد هجرت نمود شمشیر بر میان بست و گمان
 بدست گرفت و تیر بار داشت و در کعبه نهاده قریش در فتنه نشسته بودند سیدنا عمر را در آمد
 و هفت بار باطمینان تمام طواف بجا آورده در مقام ابراهیم دو رکعت نماز تبعیدیل ارکان و طهیان
 ادا کرد بعد از آن در میان اکابران قریش بایستاد و گفت ناخوش باد از کار آن طایفه که این
 سنگ پاره را خدا سے خود پندارند و گفت هر که از شما خواهد که مادر او فرزند خویش را بکشد و پسر
 خود را یتیم گذارد و زوجه خود را پیوه سازد و گوید پیش من حضرت امیر المومنین علی ابن ابی طالب
 میفرماید که من آنجا حاضر بودم همه صنادید قریش متحیر گشته و یکس را قوت و مجال حرکت نبود که

که پیش از دم زنده و عمر بخواند شمشیر برهنه آشکارا بسوی مدینه منوره متوجه شود و هجرت
 عمر را قبل از هجرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله وسلم پانزده روز بپوشد و قتل است
 که چون مشرکان قریش مشا بهره کردند که اهل اسلام را مانعی مانید مدینه منوره پیدا شده گمان
 بردند که رسول مقبول صلی الله علیه و آله وسلم بدان صوب هجرت خواهند فرمود و در آن روز
 مجتمع گشتند و در دفع خیر البریه قمر مشورت در میان گذاشتند و شیطان بعین بصورت پیری صایب
 تدبیر خود را در آن مجلس رسانید و چون قریشیان از وی پرسیدند که تو کیستی جواب داد که از اهل
 بخدا ام و موجب جمعیت شمارا دانسته آمده ام تا در باب همی که پیش گرفته اند لوازم ابد و بقیه
 رسالت نگاه قریش آغاز قتل و قتال نموده را که شخصی از ایشان بر حبس نبی آخر الزمان تدبیر
 دیگر را بر خاست سرور انس و جان قرار گرفت پیر بخدی در باب تخیلیه نمود و تدبیر دلائل گفته
 در ابطال آن که کشید و ابو جهم بن هشام گفت انشب و ادلی آنست که از هر قبیل شخصی چند علیه
 بر سر مجروح و زودیکبار تیغ بید ریخ و زود نهاده بقتلش رسانند تا خون او در قاتل پراکنده شود و
 چون بنی عبد مناف را قوت متادست با تمامت قبایل نباشد ناگاه بدست راضی شوند و تاریت
 او را بهم و تحمل من شوم و پیر بخدی این را که را تحسین و آفرین نمود و خواطر کفار بران قرار گرفته
 متفق شدند تا آن لحظه جبریل امین نازل گشته آیه کریمه و اذ یحکربک الذین کفروا لیشوکت لیتلوهک
 اذ یحکربک و یکربون و یکرب الله الذین لاکربین بر سید المرسلین خواند و میام رب العالمین
 رسانید که شب در مقام محمود با ستراحت پیران و روز دیگر متوجه مدینه گرد و چون لباس روزگار
 بپوشان قلوب با سر اقرار تاریک شد و سائے قریش مثل ابو جهم و ابوالاسب و امی بن خلف و غیرهم
 با فوج دیگر از کفار چنانچه قرار داده بودند بقصد قتل پیدا بران توفیق نمودند و حضرت خیر الانام
 امیر المؤمنین علی بن ابی طالب را طلبیده از واقعه حادثه آگاه گردانید و فرمود که انشب برو برو
 سبزه من بپوش و در خوابگاه من تکیه کن و دل قوی دار که مگر و سهی تو نخواهد رسید و عالمی
 بموجب فرموده عمل نموده آن برادر برادرش کشید و نفس نفیس را فداست مقدس

خیر البر سر کرده و فرارش حاصل آنحضرت تکبیر فرموده چون مشرکان بر در دولت خانه حل
 مقبول مفرام آمدند باستصواب ابولسب صلاح و ران و دیدند که آنشب سرور عرب و عجم را
 محافظت نمایند و چون صبح صادق طالع شود با تمام آنهم پر دازند تا بنی هاشم و بنی عبدالمطلب
 را معلوم شود که قبائل عرب به سیاحت جماعی بران لشکر اقدام نموده اند اما سید عالم صلی الله
 علیه و آله و سلم چنان امیر المومنین علی را قایم مقام خویش گردانید یعنی بر بستر خویش خوابانید و آنست
 و دایه در دم که نزد آنحضرت بود و هم را بجای مرتضی اسپر و تابصا حیا نشتر برساند و در عقب
 آنسرور بیدار آید و آنحضرت از حجره بپایان بیرون رفت قرأت سوره الیسین تا آنجا که
 وجبائمان بین میریم سداون خلفتم سداون فاعششیا بهم فم لا یبصر و آن آغاز نماز ده شنبه است
 خاک بر داشته بر سر آن بادیه پیاپان پاشید و از ایشان بسلاست بگذشت و مشرکان و قریش
 و سلی الله علیه و آله و سلم را ندیدند و از آنجا که بر سر هر کس که رسید در جنگ بدر بی افتاد
 شده با تش و در رخ پیوست و راحیا را معلوم مرقیت که در آن شب که علی مرتضی از غیبت
 دلیری و شجاعت بر بستر آن مهر سپهر پیغمبری آرام گرفت باری سبحانه و تالی بحیر پیل و میکایل
 وحی فرمود که من در میان شما عقد و اخاث نسیم و عمریک از شما را بچهره و بیکرے پیشتر مقدور
 گردانیدم بگویند که کدام یک از شما حیات برادر خود را بر حیات خود دوست میدارد و هر یک
 از ایشان عرض کردند که ما اینا بر حیات کسی بر زندگانی خود و نمیکنم زندگانی خویش دوست
 میدارم باز ندا رسید که چه مثل علی مرتضی نیستید که میان دو محمد عقد برادری بستیم و او جان
 گرانمایه خود را فدای نفس نفیس محمد کرده حیات او را بر حیات خود ترجیح کرد و اکنون بر زمین
 بروید و او را از مشرکان محافظت کنید و ایشان بر زمین حرم نزول نموده حیر پیل بر بالاس
 سر و میکایل در پیاپان پاس امیر المومنین علی مرتضی مقام کردند روح الامین گفت پنج پنج لک
 یا علی و من شلک مبارکبا و مبارکبا و ترا یا علی و کیست مثل تو که خدایتعالی مبارکبات نمود و تو
 بر ملائکه مقربین و گویند که آیه کریمه و من الناس من یشتري نفسه ابتغاء مرضات الله و الله رؤوف

بالعباد و در آن واقعه نازل گردید و در کتب سیر منقول است که چون آن سرور و خاک برین ارق
 تا پاک مشرکان قریش پاشیده از ایشان بگذشت پس از لحظه ابلیس بعین بصورت ایشان
 بدان عمر آید پرسید که سبب حجیت چیست گفت انظر الی محمد میکشتم که بیرون آید و بیرون
 قسم بر زبان آورد که گفت که محمد از خانه بیرون آمد بر شما غیور کرده و خاک بر سر شما ریخت
 استیجاب بشوقل بشنید چون شب هجده کفار قریش خانه نبوت کاشانه رسول کردگار را باستانه
 نمودند و مشرق بخرم سید مختار بودند ابلیس بعین همراه ایشان بود و الله تعالی خواب
 و غفلت را بر اینها گماشت تا آنکه خواب چهار افع ابلیس در بر بود و فاضل ساخت و گویند
 که بحر آتش ابلیس هرگز خفته بود و تا آنکه خواب چهار افع خفت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم
 از دو لیس بیرون آمد و اینها را خفته میدوید و نزد اینها اسلحه ملاخطه کرد و خاک بر سر ایشان
 ریخت و بسیار است بگذشت هرگاه بیک که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بیرون رفت اولاً
 ابلیس بیدار شد و کفار را بیدار ساخت و گفت که محمد بسلاست بر رفت و خاک بر سر شما
 ریخت پس مشرکان دست بر سر نهادند و فریاد خود را و بار بار یافتند و آن
 شکاف و احتیاط نموده امیر المومنین علی را دیده و گفتند نیک محمد بر منج خویش خفته است
 و بر دوش پاشیده آنگاه بغرم دست بردپاسه و در دولت سرانما و امیر المومنین
 بر فاست و مشرکان چون علی مرتضی را دیدند و استنند که آن شخص در قول خود و صادق بود
 از اینجانب پرسیدند که محمد کجاست جواب داد که مرا بجا غفلت مگوئل نگه کرده آید چه دانم کجاست
 شاید انید که شب را در طلب و بر روز سائیده آید و اهل ضلالت در عین خجالت مسائت
 شاه ولایت را مجوس گردانید با آخره با شارت ابولسب و دست از اینجانب
 باز داشت و بجستجوئے رسول مقبول شدند و روایت صحیح آن است که
 حضرت خاتم النبیین حجت العالمین شفیع المذنبین سید المرسلین احمد مجتبی امیر مصلط
 صلی الله علیه و آله و اصحابه اجمعین در آن شب مخفی بودند تا روزی دیگر که

آفتاب گرم شد طلیسان پر سرانوزانند اخته متوجہ خانہ صدیق رضی اللہ عنہ شد و از جناب
 عایشہ صدیقہ رضی اللہ عنہا روایت کہ گفت روزی در خانہ خود شستہ بودیم بوقت استوا کہ
 حرارت مفرط ہوا استیلا داشت صاحب مقام محمود و بحسان محمود بخانہ ما آمد و بایم
 را گفت مرا بہجت نامور کردہ اند امیر المومنین ابو بکر صدیق عرض کرد یا رسول اللہ صلی اللہ
 علیہ وآلہ وسلم ما ہمراہ باشم رسول خدا فرمود آرسے صدیق از غایت خوشدلی در گریہ
 درآمد و گفت یا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم دو شتر ترتیب کردہ ام کیے از ان
 دو قبول فرماے آنحضرت فرمودہ قبول کردیم بقیمت و روایتیے آنکہ گفت کہ شترے کہ
 از آن من نباشد اور اسواز نمیشوم ابو بکر گفت ہر نوع خاطر شریف بدان بایلست
 بقدریم رسان و از پیش گذشت کہ ہماے فترہ چارہ صد ورم و بروایت واقدی ہشت صد
 ورم ہو و بعد از ان عایشہ صدیقہ فرمود ورم کہ بتجمل ہر چہ تا مشیر تہیہ سباب سفر ایشان
 مشغول شدہ سفرہ بر طعام از نان و گوشت ترتیب کردیم بعد از ان کہ زاد سفر مرتب گشت
 بندے کہ سفرہ را بان محکم سازند نبود اشہانت ابو بکر کمرے دشت از میان بکشاو
 و آنرا دوشم ساخت بر نیچے سفرہ را استحکام داد و تہہ پیچھے دیگر بر میان بست و بروایتی
 آن کہ آن نیمہ دیگر را بر مطنہ ایشان بست و بدانجہت نلقب ہذا لہ النظا فتمین گشت
 بعد از ان عبداللہ بن ارفط اللہی را کہ در راہ ہرے یغایت ماہر بودہ اورا بطبیبند
 و جہت راہ ہری با جرت گرفتند و شتران دو گمانہ را با و سپردند مقرر بر آنکہ بعد از گذشتن
 سہ روز بشارتور آرد و عامر بن فہیرہ را تعین نمودند تا گو سفندے چند جہت ایشان صحرا
 مے چرانند و شب نزد ایشان مے آورد تا شیر مے آشامید و عبداللہ بن ابی بکر کہ چو بنی
 بودہ دانا و جلد و پہلوان و توانا اورا بفرمودند تا روز در میان قریش باشد و شب
 اخبار آنجا عت را بسید المرسلین رسانند بعد از ساختن این مہمات سیدنا ابو بکر رضی اللہ عنہ
 در خانہ نقدرہ دشت رعایتا للطریق با خود برگرفت آہما گفت کہ این پیچہ را ورم بود و در شب

دو شنبہ بہشت و بہشت صفہ از راہ در بچہ بیرون رفتند و متوجہ غار ثور شدند و سید عالم سر بسر قدم
راہ سے رفت و ابو بکر گاہے پیش آنحضرت میرفت و گاہے بقفا و گاہے بر عین و گاہے
بر سیارہ و عالم صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ازوے سوال کر دگفت کہ ہر گاہ از مریضہ اینوشتم
پیش میروم و بروقت کہ از مطلب یاد میکنم پس میروم تعینے گاہے کہ از کین گاہ با منی ترسم
کہ نیاید کہے مترصد در کین شستہ باشند پیش سے روم تا اگر مکر و ہوس باشند بن غاید و چون
از ان سے اندیشیم کہ شاید از عقب ما کہے بطلب ما آید پس سے روم و حجت اطمینان الگاہے
ایست و گاہے بچپ تزد و میکنم چون بحوالی کوہ ثور رسیدند نعلین رسول خدا صلی اللہ علیہ
و آلہ وسلم تنک بود بارہ شد و پاسے مبارک او مخرج گشت خون زان بچہ یقل است کہ در ان
راہ حجت آکہ پے کم شود آن دو رفیق صاحب توفیق بسر گشت پاپے مسافت میگردند
و آخر الامر راہنما سے اہل تحقیق ماندہ شدہ صدیق اکبر آنحضرت را بر پشت گرفت و بغار رسانیدہ
و بہر واسیہ برو دشش خویش گرفتہ بمقصد رسانید و حضرت را بر در غار بنشاند و گفت
یا رسول اللہ تو رفتی مرا سے تا من اول درایم کہ شب تاریک است و غار بام کوہ خالی از حشر است
نہے باشد القصہ ابو بکر صدیق در غار در آمد سوراخا سے بسیار در ان یافت جامہ کہ در بر و پشت پارہ
کرد و بہت مبارک خود و تاریکیہ تفحص یک یک سوراخ میگرد و بوصلہا سے جامہ خویش
مسند کرد و اندوہ در تفسیر تفسیر مسطور است کہ جامہ و سے برو سایر ملکی وہ بنایت گران بہا و تمام
سوراخا با این طریق مسدود ساخت مگر یک سوراخ کہ جامہ بان و فاکر و پاسے مبارک در ان
و شتر و آفتد انچہ دست میداد و در طریق خدمتگذاری پیش ہر دو آنگاہ خیر البشر را استدعا سے نمود
تا در غار نشیند و در آو و شب در انجا عنودند و گویند کہ در انغار مار سے از سالکا بسیار
انتظار مقدم شریف سید ابراہام میکشید زخمی ہر پاست نہ پاسے مبارک ابو بکر صدیق زوہ خناب
خود را حرکت نہاد و در و در الم آنجا ہر خیز ضبط کرد لیکن اشک بخت از دید مبارکش میرخت
و گویند در انوقت سر مبارک آنحضرت در کنار صدیق اکبر بود و حضرت خود ز خوب بود چون نظر

اشک بر خسا رسید بر ارفا و از خواب بیدار شد استفسار حوال فرمود ابو بکر گفت بارے
 ہر پائے من زخم زده است یا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم گویند آنحضرت از بار تکلم
 فرمود و سبب گستاخی از وی رسید بآ جواب داد کہ از سالہاے در اینجا می رست شریف
 درین غار بسر میکردم اگر این کار میکردم از شرف لازمت تو محروم می ماندم و میدانم کہ علم از زخم دعا تو
 تسکین ماند و آنحضرت اورا تصدیق نموده آب بن مبارک بر محل زخم انداخت بالفور شفا مبدل گشت
 بعد از آن کہ صبح بدید آنحضرت ابو بکر صدیق را بر نہ دید از کیفیت آن پرسید صدیق صورتحال
 معروض داشت حضرت در بارہ وی دعاے خیر فرمود و تاج القصص مسطور است کہ چون ابو بکر
 صدیق را در راہ دوست اتر خیمہ را و کینہ غار و غم و یار پیش آمد و او در این دیوار نشست غماز
 اینسا طے میفرمود و ذوقی و نشاطی می افروزد و لاجرم از عالم عینیش فراموشی نمود کہ خبر زہ
 ہزار عالم نموده بودند و آنچنان بود کہ جبریل امین از نزد حق تعالی در رسید و گفت کہ اے
 محمد ابو بکر اسلام بایرسان و بگوئے کہ پیش از وجود آدم بچہا نہ ہر سال روزی این سنگی
 قدرے آفریدہ ایم از مرورید سفید و در آن قندح از بر آشفای صدیق و تریاق
 نہ ہر افسر تہ ترتیب کردہ ایم و در خواجہ عالم علیہ الصلاۃ و السلام این جبر صدیق رسانید فی الحال
 السنک شکافت و قوی از و بیرون آمد شرابے در و از برف سرد تر و از غسل شیرین تر و از کافور
 خوشبو تر صدیق چون از آن بنوشید فی الحال شفا و صحت یافت و این واقعہ اور بارہ ابو بکر صدیق
 بدین شمار زیر کہ بروایت صحیحہ نبوت پیوستہ کہ چون آب دین آنسر و بر زخم صدیق رسید
 فی الحال صحت یافت و تو خود میدانی کہ آب وہاں آنسر و بر صد نہرا کہوثر تر جیج و اردوینہ
 مشقول بہت کہ چون ابو بکر صدیق از آن بنوشید از پیش دیدہ وی حجابے برداشتند
 چنان دید کہ گوشہ غار شکاف شد و از آنجا بنش دریاے پرید آمد کشتی در آن باہ و در آن
 کشتی جوئے و از آن طرف دریا بوستانے آنجوان آواز داد کہ ابو بکر نکدل بہاں اگر خواہی
 درین کشتی نشین تا بگذار منت و در آن بوستان در آئی تا عجایب و غریب صنایع پروردگار

جبل و علی مشاہدہ کنی صدیق فرمود چہ جاستے باغ و بوستان است جمال محوی را شناس
 راوسے میگوید کہ چون ابو بکر رض از غیبت بحضور آمدہ خواجہ عالم فرمود اسے ایہ کچھ
 کہ روسے منوہ تو میگویی من بگویم ابو بکر صدیق عرض کرد یا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
 تو بفرما کہ خواجہ عالم صلی اللہ علیہ وسلم فرمود اسے ابو بکر دریا حوض کوثر بود و آن کشتی محبت
 بود و آن جوان رضوان بود و آن بوستان مرقدا و بہشت بود اگر خواستی ترا ازین غار کشت
 سے پروانچہ نکارد پس را بروند و بروئے دیگر چین دار کشتہ کہ فرمود آنروز در غار کشتادہ بود
 اگر کفار ناہنجار قصد یا کنند از ناہنجار یا تو بیرون رویم و قدم در آن کشتی نہیم و از آن دریا
 عبور کردہ در سرابستان جنت فرود ایم و گوئید چون سید ابراہم در انغار قرار گرفت خداوند
 تعالی درخت ام غیلان کہ آنرا امغیلان میگویند بر در غار بر رویانید و خفت کونوز و حشہ الہام
 رسید کہ پروانغار آستانہ سازد و بچند ہند و عنکبوت را حکم پرودہ و لدی شدہ عنکبوت پرور
 آن غار پرودہ تنبید و آنحضرت با صدیق اکبر آن شب در انغار بگذراشیدند و از آسمانست ای کہ
 منقول است کہ چون غیر البشیر و پدرم حدیق اکبر از کہ بیرون رفتند روزہ گیر چون صدقت
 صدیق را یا رسول مقبول میداشتند جمع از قریش بمنزل آمدند و در را زوندن بیرون آمدیم
 مشرکان ازین پرسیدند کہ پدرت کجاست گفت منیداعم از میان ایشان ابو جہل طباغ
 چنان بروئے من زد کہ گوشتوارہ از گوشت من بیرون افتاد بعد از آن ابو جہل گفت
 تا در اعلی و اسفل مکہ نہاگردند کہ ہر کہ محمد یا ابو بکر را بیارد اورا صد شتر عطا کنم و چہین ہر کہ را
 بر سر ایشان برو صد شتر تسلیم نمایم جو اثنان قریش با شمشیر و چوب طبع مال ہر درگاہ و بیابان
 نہا و ندو ہم اہل طغیان قاپچہ گرفتہ بلا شش آنحضرت شدہ و قایم کہ موسوم یا یوگز بود
 باحتدادہ بسیار نشان پے یافتہ نزدیک بغار نور پر سید قریشیان را گفت کہ مطلوب شمارم
 غار و نگذشت مشرکان چہ ان اشیاء کوثر و پرودہ عنکبوت را دیدند قایم را گفتند کہ تو
 خرف شدہ شاید کہ پیش از میلاد محمد عنکبوت بر زمین غار نمیدہ نقل است کہ چون قایم

مشرکان را ولایت میکرد که مطلوب شما در این غار است و از اینجا تاجا و زکوره و در این
 باب مبالغه نمود و جاعته از کفار بر در غار بگذشتند کبوتران از آشیانه خود پرواز نمودند
 ایشان چون بیضه کبوتران و پرده عنکبوت دیدند گفتند اگر درین غار آورده بودی
 بیضهها شکسته شدی و تار عنکبوت گسسته گشتی حضرت خواجہ عالم علیہ السلام دانست که
 که حق تعالی او را بسبب تار عنکبوت از شر اعدائکما بدشت و بیضه کبوتری در حیطه حمایت
 در آورده و کبوتر و جاعه خیر کرد و گوشتی تا بامروز هر کبوتری که در حرم است حمله از نسل
 آن دو کبوتر اند که دعا سے خیر از حضرت در باره ایشان و رو یافته از برکت آن مقدار
 عمل از گرفتن و کشتن در حفظ آبی در آورده اند و تا بقیامت خلایق از شکار آنها ممنوع
 شدند و در شان عنکبوت فرمود که شکر سیست از لشکر طایفه خدا تعالی و نهی کرد و قتل
 آنها القصه مشرکان حیران و پریشان با گشتند و در اعلام النوری مذکور است که چون
 قریش بدر غار رسیدند فرشته بصورت آدمی آنجا بسوار ایشان بود و با ایشان گفت که
 محمد را درین غار مجوسید بلکه در شعاب و در غار هاسے که در این نواحی و حوالی است آنجا
 طلب کنید آنجا خلایق در اطراف جواب پرانده شدند و حضرت رسالت پناه صلی اللہ علیہ
 وآلہ وسلم با ابوبکر صدیق رضی اللہ عنہما از شر آن اشرا در حیطه حفظ و حمایت پرور و کار جل و علا
 مصطفیون و محفوظ ماند و ترجمه صواعق مخرقه موسوم سیرین قاطعه و رخت ترجمه است
 آن لاتنصروه فقد نصره الله اذا خرج الذین کفروا سے نوید اگر نصرت و یارے ندید
 پیغمبر را زود باشد که خدا تعالی یاری کند و دست قبل و فرنگزار و ادا چنانچه و راضی
 فرنگزار شسته پس تحقیق یارے کرد و ادا خدا تعالی زمانیکه قصد بیرون کردن او از که
 کردند کفار و خدا او را دستورے بیرون رفتن داد ثانی اشین اذ هاجی الغار و رجاله
 و قوم دو بود نصرت داد و وقتیکه هر دو پیغمبر رسول خدا صلی علیہ وسلم و ابوبکر و غار
 بودند و قفس پریناوسی چنین آورده که روز دیگر مشرکان بخص نخرت بیرون آمدند و بدینا

آوردند و خدایتعالی اورا از نظر ایشان پنهان ساخت که آوراند و ندانند و نیست که مشرکان بالا
 غار بودند که از ایشان تا آنحضرت حمل گشتن ترمانده بود ابو بکر غنماک و اندر و گمین گشته اشک
 از دیده ریختن گرفت آنحضرت سبب گریه استفسار نمود صدیق اکبر گفت یا رسول الله میترسم
 که بساوا آییجه بذات بابرکات شمارند اگر یک ازین کفار زیر قدم خود نگاه کند یا را عین رسول
 علیه السلام فرمود ما ظنک باشین الله ثلثا اسی ابو بکر گمان تو در باره آن دو کس که سیوم
 شما خدا باشد چیست چنانچه ازین قول خبر رسید او تعالی جل شانه بقول خود آذیقول لعلنا
 لا تخزن ان الله معنا و قتیکه پیغمبر علیه السلام گفت مریار خود را که ابو بکر است آندوه مخورید بیکه
 خدا با ما است نگامداشتن از دشمنان و تصرف دادن بر امانا فانزال الله سکینه علی پس
 فرستاد خدا بیتعالی من خود را که سبب سکون قلب است بر رسول مایه صاحب او و این
 قول ظاهر است زیرا که صدیق مضطرب بود بر حال رسول علیه السلام و ایده بچینود و لم و و ما و
 قوت داد پیغمبر خود را با شکر که ندیدند ایشان آنرا یعنی ملائکه را فرستاد و در فایز نگاهداشت
 او کند یا هر او ملائکه منزه است در روز بدر و اخراب و این تقدیر اینچله و ایده بچینود و معلوم است بر چله
 نصره الله انتی اجماع مسلمان بر این شده که مراد از صاحب در این است ابو بکر است و گفته اند که هر
 کسیکه منکر صحبت ابو بکر باشد کافرست و در کثان با پیغمبر است آورده که گفته اند هر کسیکه انکار صحبت ابو بکر کند
 بتحقیق کافرست زیرا که انکار از کلام الله کرده و باقی صحابه را اینحال نیست و هم در کثان آورده چون جبریل
 آمد و رسول ص را مکرر کرد از یکمیردن بر و در رسول م فرمود و من یخرج معی باس بیرون خواهد آمد جبریل
 گفتند ابو بکر با تو خواهد بود انتی و روایت کرد و اینچاهم از ابن عباس که پیغمبر در علیه فانزال الله علیه راجع ابو بکر
 است و ضمیر در ایده راجع است بر رسول م و انتشار ضمیر منافی مقصود نیست زیرا که ضمیر در هر یک راجع
 می شود بچیزیکه مناسب و لایق او است و جلالت و عظم ابن عباس حاکم است بر اینکه اگر رضی میافتی
 حکایت با معنی نکرده با آنکه مخالف ظاهر است چنانکه در صواعق مخترقه منقول است و شیخ فرید الدین عطار
 در باب نزول سکینه بر صدیق فرموده ۵۰ خوابه اول که اول یار است ۶۰ ثانی اشین از بهانی الغار است

چون سکینه حق شده منزل برگشت مشکما سے عالم حل برو دریا جل اندرین از ابن عباس نقل کرده که چون ابو بکر صدیق از فارابیون آمد حضرت مصطفیٰ اورا انگین و مخزون وید قمرود اسی ابو بکر حبیب که رنگ ترا شفیق سے بنیم ابو بکر گفت شب خواب کرده ام از ترس آنکه نباید گزند بذات پاک تو رسد حضرت مصطفیٰ فرمود خدا تعالی ترا عطا فرمود عنوان اکبر خویش ابو بکر صدیق پر سید عنوان اکبر حبیب یا رسول الله حضرت فرمود که حق تعالی از برای همه مومنان یکبار تجلی فرماید و خاصه از برای تو یکبار القصد مری است که آنحضرت سه شبانه روز در الفار قوت نمود و هر شب عبد الله بن ابی بکر در غار پیش ایشان بموجب قراری آمد و علی الصبح در میان قریش می بود و هر وقت که در میان قریش قرار داد و فعل ابو قحسبه پیوسته شب هنگام انحراف آنحضرت میگردد و بکر و کید ایشان اطلاع حاصل میشد و قاهر بن منیر که غلام ابو بکر بود گو سفندان میچرانید چون ساحتی از شب میگذشت گو سفندان بدر غار می آورد تا رسول مقبول و ابو بکر پیشتر گو سفندان شب میگذرانید تا سه شبانه روز برین سوال میگذشت بعد از آن خواب عالم علی ابو بکر صدیق غریب مدینه فرمودند در روضه الصفا سطو است که بیرون رفتن حضرت رسالت پناه علیه السلام و صدیق در سبت و هشتم صفر سه رجب عشر از بعثت بوده و طایفه برانند که در غره رجب الاول بعین سال واقع شده در سیفورت در روز شنبه و چشمنه رومی داده علی اختلاف القولین و جمهور اهل ایم در مؤلفات خود چنین ایراد کرده اند که چون آن دو رفیق شفیق سه شبانه روز در الفار بنزد در روز شنبه غره رجب الاول یا در شب و شنبه نیم اینها عامر بن منیر و عبد الله بن الرقیط نیامند و ششتر از ابو عود بیاروند سید انبیا صلی الله علیه و آله و سلم بر ناله جزع اسوار شد و ابو بکر از دین سر و سامان داشت و عامر و عبد الله بر شتری نشسته و راه سواحل پیش گرفته و در تاریکی شب ان شدند و تا که رگه در روز پنج منزل قرار نگرفتند آنگاه در صحرای بسیار تنگی رسیدند آنجا فرو آمدند و ابو بکر عمل خواب بر روی آتش و در سبت که آنحضرت با سایش مشغول شد و ابو بکر قدح شیر از شبانی که در آن شامی بر عی عتام ششتران ششتران از آنکه رسول مقبول از خواب بیدار شد نزد او آورد و آنحضرت شیر را به ششتر

و آنچه مافی نامد با بوبکر از زانی فرمود آنگاه ابوبکر عرض نمود که وقت رحلت است رسول مقبول و ابوبکر با آن و ورثین باز برپا نهانند و در هر حلقه قدیر بمنزل ام معبد عا که بنیت مخالفه خراج گذارند آنحضرت افتاده خیر الدین علیهم السلام آنجا منزل ساخت و دست مبارک بر پشت یک از غنائیم او که از غایت ضعف و پیری و ناتوانی از رفتار باز مانده بود و کشید و از قناره پستان آن کوسید شیر از آن در فوران آمده چنانچه تمامی حاضران از شیر سیر شدند و هر ظرفیک در آن خیمه بود پر شد و آن کوسفند بکثرت دست مبارک آنحضرت به شیر ده سال بنیست و ام معبد گوید که آن کوسفند که دست حق پرست حضرت پروریده بود و صبح و شام از امید و شیدیم در در زمان خلافت امیر المومنین عمر رضی و رعایم زبان بپاک شد نقل است که روز دیگر از رحلت آنسرور و ابوبکر صدیق از منزل ام معبد اهل مکه و حرم شنیدند که با تفت با و از بلند بیتی چند میخواند و در سیر گان زونی ان ابیات را پیرین پنج ترجمه نمود دست فتنوی

حدا بهترین نشان جزا بود
مادرین حنیفه موید شدند
کسے کور فیت محسود بود
چون نور محسود از ان و گشت
پیر سیدار معجزش کلان چه بود
ز رنج استخوانش بنگاه نجف
بهرس یک جرمه زان شیر داد
وز انجار با که در آن کوسفند

مر آن روز فیت مبارک نهاد
مرا و را نمودند راهی هدی
یفسر و زبختی موید بود
بنی کعبه خوش گوارنده باز
که در خیمه ام معبد نمود
بالی دست مبارک بدان
یسے شیر انگه بدان پیر داد
سعاد و ابوبکر از ان روایت

که در خیمه ام معبد شدند
از ایشان پذیرفت دین خدا
ز آل قحطی نجات میجو گشت
بزرگے زفر زندنی کو نهاد
که او داشت یک کوسفند ضعیف
روان گشت از شیر هم در زبان
جوا و از ده معجزش شد بلند
که از صحبت او عنان بر تافت

و بعضی این ابیات مناقصه سخنی می نمایند که صاحب روضه القلا حباب القل آن میکند چنانچه
سیف باید و فی کتاب مختصر مفر ابیاشم ثم با جرت بعد از یک هی و ز و جفا قاسما و کان الاله
یور خون بیوم و ذوال الحجل المبارک و مثل این در معارج النبوة مذکور است که بعد از در نه ام

بعد و ابو عبد شومر او بجناب حضرت رسالت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم آمد و بدو بولست
 اسلام مشرف شدند الحمد للہ علی ذلک و دیگر از وقایع آن سفر آنکه سراقه بن مالک مدحی بطبع شتر که
 قریش وعده کرده بودند بر اسب خویش ششست از عقب رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
 بشتافت و چون نزدیک با حضرت رسید پیشش بسرو آمد پیاده شد باز لام تقاول چیست
 و ما آنکه فانی کرده طبع او بود و روئے نمود باز متعاف آنسر و در سیر آمد و چنان تندر اند
 که او از قرأت حضرت رسالت شنیده و توبت و بکراست پیش بسرو آمد و او نیز جز بر انگیزت
 و تاخت میان او و رسول مقبول مقدار دویزه مسافت پیش نموده آنحضرت مناجات کرده
 گفت ای از ما شتر اقم را نقابت فرما مقارن آیند عاقبیم سپ سراقه در زمین فرو رفت
 سراقه نباده شد فریاد برآورد که یا محمد و عافراے که اسب من خلاص شود تا من باز گردم و بکرس
 که از عقب تو متوجه شود باز گردانیم بدعاے حضرت رسالت است او مطلق العنان گشته سراقه
 امان نامه از آنحضرت طلبیست مراجعت کرد و بسیار کس را که بطلب رسول مقبول می آمدند
 یاد گردانید و دیگر از وقایع آن سفر آنکه بریدہ بن الحنصیب سلمی یا ہنشا و نفر از قبیلہ خویش بطبع شتر آن
 که قریش وعده کرده بودند سر راہ حضرت رسالت پناہ صرگرفت در سیر کاژ روئے منقول است که
 چون رسول علیہ السلام بریدہ را دید پرسید کہ نام تو چیست جواب داد کہ بریدہ آنحضرت فرمود بر و
 امر ناسیہ نیکو باشد کار را باز سوال فرمود کہ از کدام قبیلہ بریدہ گفت از بنی اسلم رسول مقبول صلی اللہ
 علیہ وآلہ وسلم فرمود سلامت یافتیم و بار دیگر پرسید کہ بنی اسلم از کدام طایفہ جواب داد کہ از بنی سہم آنحضرت
 فرمود خرج سہمک یعنی بیرون انداز سہم تو بریدہ چون لطف گفتار و نور حسن او طلاق لسان
 و فصاحت بیان پیغمبر انس و جان را مشاہدہ نمود و سعادت اسلام فانی گشت و بہر کہ باوے
 بودند تمام تہنیرات اسلام مشرف شدند و دستار خود را از سر کشادہ بر سر نیزہ علم بستہ پیشش
 آنسر و روان گشت و مروست کہ در آن ہنگام زیر بیرین العوام و تبر و استی طلع بن عبد اللہ
 باجماعتی از تجار از جانب شام می آمدند و در آتنای راہ بار رسالت پناہ بلائی گشتند و ہر یک را

آن روز یوم ووشنبه بود از ماه ربیع الاول ولیکن اختلاف است که از ماه چند یوم گذشته بود یعنی اول ماه گفته اند و بعضی دوم و بعضی دوازدهم و اختیار متاخران آنست که نزول آنحضرت در حظه مدینه بروز دوشنبه دوازدهم شهر ربیع الاول چهارم تیر ماه از شهر فرس و نهم ایلول از ماه هرات روم سال نهم صد و سی و سوم از تاریخ اسکندر و می و سال چهاردهم از سبت آنحضرت بود و الله اعلم بالقصه چون مدینه منوره بمین مقدم شریف حضرت خیر البریه از سپهر کبود در گذشت همه قوم الضار جمع آمدند و چون پرویز گردش مع آمدند با وای اطاعت بر افراختند بی نصرتش جان ندها ساختند و آورده اند که حضرت صلی الله علیه و آله و اصحاب و سلم عنان مرکب خویش از جانب راست مدینه بگردانید و بحاجه قبا توجه فرمود و در قوم بنی عمر بن عوف بن کلثوم بن اسد دم و بر و ایست بن سعد بن خشمیه نزول نمود و چند روز در اینجا توقف کرد و اختلاف است که چند روز در بنی عمر بن عوف آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم میسر برده بقوله چهارده شبانه روز و بقوله چهار روز و بقوله پنج روز و بقوله بیست و دو روز و شیخ بن حجر در شرح صحیح بخاری در شرح قول اول نموده و الله اعلم چنانکه در روضه الاحباب مسطور است و مرویست که آنحضرت صلی الله علیه و آله و اصحاب و سلم هنگام توقف بحاجه قبا مسجد بنیاد کردند که آیه وافی بهایه المسجد اسس علی التقوی الی آخره ازان خبر رسید بد و آن اول قبه المیست که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و اصحاب و سلم در مدینه بنا ساخته آنجا نماز گزارد و نقل است که بعد توجه رسول مقبول از آنکه بدر بنیه امیر المومنین علی بن ابی طالب حسب فرموده آنجناب مدت سه روز در حریم حرم توقف نموده و در این خلافت را که نزد آنحضرت صلی الله علیه و آله و اصحاب و سلم بود و با صاحبانش رسانید آنگاه پیاده متوجه شیر شد و هنوز آنحضرت در قبا بود که علی رضی الله عنه بخدشت نشین شد و گویند در شب راه میرفت و روز محق میشد و تا به قندهم و نیز هم شهر ربیع الاول علی بن ابی رسید و انواع طلال کشید و با پیاسه مبارکش آید و اگر ده حضرت دست حق پرست برانج اختیار

بالبرود و خاصیت شفا فرمود و یا بفرمود بصیبت مبدل شد بلکه دیگر مدق الحار بن عم سید عالم و در پا
 کشید و اقامت اعظم و در جریب القلوب مستطورت کرد و خبر صحیح آمده که در روز قدم آمد آنحضرت
 ایوب کرم صلی الله علیه و آله و آفات و در یافت حال مردم مشغول بود و آنحضرت نشسته بود و صیبت و صکوت
 بر روی صلی الله علیه و آله و سلم نشسته بود چون آفتاب مقابل جمال جهان آرای آنحضرت
 آمد ایوب کرم صلی الله علیه و آله و سلم نشسته پیش استاده تا بران حضرت سایه کند و نیز در روایت
 است که بعضی مردم را بسبب نزوح جام و شتابک عموم خلایق اشتباه می افتاد که مگر پیغمبر خدا
 ایوب کرم صلی الله علیه و آله و سلم نشسته بود و نیز اشتباه می کرد مگر بود و نیز آنحضرت بر مبارک
 در پیش انگیزه خاموش نشسته بود ایوب کرم چون آنحضرت دریافت برخاست و روی خود
 گرفته ایستاد و بر اوست آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم سایه بکرونا موجب رفع اشتباه مردم
 گردید و الله اعلم فیصل سیم و هفتم در ذکر وقایع سال اول از هجرت علی سبیل الامی و اقصا
 علمای اخبار و فضلاء اخبار در وفات صحت قرین خود و خنجرین روایت کرده اند که رسول
 مقبول احوال از تمام نیای مسجد روز جمعه از آن محله قیام متوجه نفس مدینه گشت چون بمنزل
 بنی سالم بن عوف رسید در لیطین وادی که قریب بقیاس است وقت نماز جمعه در رسید از راه
 فرو و آمده بخواندن خطبه وادی نماز جمعه قیام و اقدام فرمود و این ول نماز جمعه بود که آنحضرت
 و زید بن طحینه گذارید و در حجاب القلوب مشغول است که سرور انبیا بعد از تشییع است و ایضا
 که معلوم شد روز جمعه بعد از ارتفاع شهر العجریست باطن مدینه ماسکینه خست اقامت پیش
 قیام الیضار از پیاده و سوار اختلاعه نموده و سلامها پوشیده و در کاب کرامت ماب
 آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم روان شد ندیدی عمر بن عوف که ساکنان منازل قیام بودند
 و بعد از خواندن آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم آمده عرض کردند که مباد اگر بلال بدانان غرت
 و حلال حضرت سید المرسلین از این منزل شسته باشد و موجب انتقال بموضع دیگر شده
 باشد فرمود من با مردم تقریر که کاله قری است یعنی مدینه معظمه در معارج النبوة مستطورت

کہ موضع مسجد سے بنا کر وہ اندرون باکونون باقی ست و بعد ازاں حضرت رسول مقبول از انجا
 نیز در حرکت آندہ از مشاہیر شہر ہر یک ز نام نائے خیر الانام رامیکہ رفت و بزبان نیاز میگفت
 یا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم منزل مرا بنسبت نزول ہمایون مسفت کرد ان تا مشراط
 اخلاص بتقدیم رسایتم و آنحضرت میفرمود کہ در آنستہ از گنجی کہ او را مورست و همچنین میرفت
 تا بنین کہ حالا مسجد مبارک مدینہ است رسیدہ تا دوران موضع بزانو در آمدہ ابو ایوب انصاری
 پیش و ویدہ گفت کہ یا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم وثاق من نزلو یکمین منازل است
 باین زمین اگر اچا رستہ فرما سکا جمال و انتقال ترا بہر بنجانہ ہرم کرم عافو و آگہ خانہ خانہ تست
 و رسول علیہ السلام اجازت داد ابو ایوب انصاری آنحضرت بجای آوردہ حضرت رسالت پناہ صلی اللہ
 صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم مدت ہفت ماہ در خانہ ابو ایوب انصاری بسر برد و راستی نیست
 کہ ناقہ رسول مقبول بر در خانہ ابو ایوب سببہ بر زمین نہادہ و جبریل عدنانزل شد و گفت
 اسے محمد اینخا فرو دآمی کہ ابو ایوب حق تعالی را تواضع نمود آنوقت کہ تو در مدینہ تزل کردی
 و مہرم خانہ خود را بیدار شدی آنجا تزل فرما کے ابو ایوب در دل خود گفت من مرد ضعیف و فقیر
 و رسول مہ از من عار دارد کہ بنجانہ من نزول فرماید چون او تواضع نمود و خود را از بیخنی دور وید
 تو بنجانہ کے نزول فرما کے آنحضرت بنجانہ ابو ایوب نزول فرمود و ہفت ماہ در سفلیات نخل
 بسر برد ابو ایوب باہل و عیال و عیالات و در راستی آنست کہ ابو ایوب عرض کرد کہ یا رسول
 اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم میخوام کہ تو بیال خانہ تشریف فرما کے و من بنجانہ کے اسفل بایتم
 و چون مبالغت ابو ایوب از حد در گذشت آنحضرت قبول فرمود و مدت یکماہ در بالا خانہ
 اقامت نمودہ تا جبریل فرمان آورد کہ مسجد و حرات خواجہ عالم علیہ السلام تعمیر ساز و آنحضرت
 بعد از ہفت ماہ کہ بزمینہ تشریف آوردہ بود و ندیدہ بنسبت مسجد و حرات خاصہ بزمینیکہ محل
 نزول ہمایون بود و خریدہ اشتغال فرمودند و گویند از زمین حتی دو بیتیم بود و سہیل سپین
 رافع بن عمر و آنحضرت بردہ انتقال ملاخریدہ بود و قیمت آن بابو بکر صدیق سیر و تسلیم ایشان

نمود و در بعضی از جوارب آن نمشا کر کے چند از کافران بود و در سختی چند از زانیہ بود و خراب ہم سے
 نمود با اشارت خواجہ عالم صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کو رہا رہنمائی کر دند و درخت خراب را بنید و خنند
 و خراب را با هموار ساختند و چون زمین ہموار و مسطح گردید طرح مسجد بفرموده حضرت رسالت پناہی فرستند
 و در وقت عمارت یاران از مهاجر و انصار سنگ و خشت میکشیدند و آنحضرت در خشت کشیدن
 ناایشان موافقت سے نمود و چون یاران اتمام آنحضرت در باب عمارت مسجد دیدند و مشاهده
 کردند کہ بنفس نفیس خود خشت میکشند بہتہ و اہتمام تمام بداد و اعانت و کارور آمدند و چون کار عمارت
 بہ پیشرفت رسید ام فرمود تا شاخہا سے خراب را و رقت و کشید و تنہ ہا سے و رختان راستون
 ساختند و بعضی از انہا در حمرا بیکار بر و در و قبلہ بجانب بیت المقدس معین شد و سہ دراز مسجد
 یکشا و ندیکہ آنکہ باب رحمتہ ملقب است و در و دیگر سے کہ پینا بر ازان و مسجد تشریف سے آوردند و
 دیگر و در و مسجد کہ عوام ازان و در سے آمدند و ازان ایام کہ مسجد بنور تمام نشدہ بود و در محل
 کہ وقت صلوٰۃ فراموشی اقامت بامت ہما نجا نمود و ازان مسجد ہم بمان طریقہ بود تا در ازان
 خلافت سیدنا عمر بن الخطاب رضی اللہ عنہ چون معوم بسیار جمع سے شدند خلیفہ ثانی رضی اللہ
 عنہ آنرا کشادہ گردانید و لیکن در مصالح عمارت تغیر نداد و بعدہ سیدنا عثمان بن عفان آن بنا را تغیر
 دادہ کشادہ تر گردانید و دیوار ہا سے آنرا از سنگ نقش و کج بساخت و ستون ہا سے آنرا نیز بجا
 مستقر شد ترتیب نمود و ستون آنرا از چوب سلج ساخت بعد ازان در زمان امارت ولید بن عبد
 الملک بن عبد العزیز آنرا کشادہ تر گردانید و خانہا سے از واج مظہرات رسول مقبول ص کہ متصل مسجد بودند
 داخل گردانید پس ازان ہمدی از خلفا سے عباسیہ آنرا عمارت کرد بعد ازان ہامون بن محمد بن محمد
 زیان ساخت و بناتے آنرا استحکام داد تا اکنون بنا سے ہامون است و اللہ اعلم و ہم در ای سال
 زید بن حارثہ و ابو رافع معہ پانصد و ہجہ و دو شتر بفرمان حضرت رسالت پناہی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
 از مدینہ مکہ رفتند تا نبات مکہ آنسور رقیہ و فاطمہ و ام کلثوم رضی اللہ عنہم را باز و جبہ شریفہ
 محترمہ او سووہ بنت ربیعہ بنیہ آوردند و عبد اللہ بن ابی بکر رضی اللہ عنہ نیز مار خویش ام روان

وخواهر آن خود اسماء عایشه صدیقیه را بدینیه آورد و گویند آنحضرت علیه الصلوٰۃ و السلام بیت
خاصه خویش مسکن متحمل بدیوار مسجد یا فرموده بود تبعه از تمام عمارت از منزل ابوالیوس
بابی و خیالی خود بجز مسمور نقل فرمود و در جوابی الاول همین سال سلمان فارسی مان
شد و در سلاک خدام خیر الانام علیه السلام انتظام یافت و در مقدار عمر او شمار اختلافات
است که بیشه چهار صد سال گفته اند و بعضی سه صد و پنجاه سال و یکچهارم است و در حیات او
از دو صد و پنجاه سال کم نگفته و در همین سال بعد از قدم آنحضرت بدینیه منور بیکام
فرغینیه با سه ناستیشین و نماز و دیگر و نماز خفتن که در رکعت بود مقرر و مفروض شد که چهار
رکعت گذارند و نماز بباد او و نماز شام بحال خود بمانده و سنت اذان درین سال در میان
آنج و منصب سوئی بر بلال مقرر شد و بعد ازین سال عبداللہ بن سلام که از جمله پیروان و پیغمبر
علم و دانش تیار تمام داشت با سلام در آمد عبداللہ بن سلام گفت که چون آنحضرت بدین
تشریف آورد مردم بلازمست آنجناب مبادرت می نمودند من نیز بموافقت ایشان
بخدمت آنحضرت شرف گشتم چون چشم من بر روی مبارک افتاد و انستم که روی
او بروی کذا بان نمی نماید و آنحضرت نصیحت میفرمود چون گوش بر نصیحت نهادم شنیدم
که آنحضرت میفرمود ایها الناس افشوا السلام و اطعموا الطعام و صلوا اللارحام و صلوا باللیل
و الناس نیامید بخلائیجته السلام بعد استماع نصیحت مراجعت نمودم و توبت دیگر
چون مجلس شریف آنسرور در خلوت شتافتیم و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم مسئله
سوال کردم که جواب آن ندانم الا رسولی آوالت است که جنت چیست که فرزند گاهی بیدر و گاهی با درشت
دارد و دوم آنست که اول طعامی که برابیده بهشت برای مومنان بکشند چه خواهد بود و سوم آنکه اول
علامت از علامات قیامت چه خواهد بود آنحضرت بجا جواب سوال پرداخت و فرمود که اگر نطفه زن بر نطفه
مرد پیشی گرفت فرزند بادر مشابہ خواهد بود و اگر نطفه مرد بر نطفه زن پیشی گرفت طفل بادر
مانند باشد و دیگر اول طعامیکه با بل جنت رسانند زیادتیا جگر نامایی باشد که اکنون زمین بر اوست

وگویند زیادتی حکم قطعاً نیست منفرد که از جگر او او سخته و تکلیف تر و شیرین تر از جگر با شربت جواب
سوال سوم آنکه سید احسن خلائق چنان روی نماید که آتش از مشرق پدید آید و بر منوال ایشان
که گوسفند می راند خلق را بجز صرع صمات را بجز آن عبدالعزیز سلام بخواب شنیدنی احمال
برزبان آورد و شهادت لاله الا الله و انک رسول الله و پسرین سال حضرت صلی الله
علیه و آله وسلم میان در باب و تار و سبکینه از امانی که و بدین عقد مواخات منعقد گردانید چهل و
چند نفر از مهاجران که و چهل و پنج نفر از انصار مدینه و بر دایته و گیر از هر صنف پنجاه مرد و با هر
و تعیین آنحضرت سلسله مواخات محکم گردانید و آنحضرت علی بن ابیطالب برادر خود خواند
و فرمود انب اخن فی الدنیا و الاخره و گویند که در آن باب کلماتی نوشتند که باید که میخواست
و مواسات نمایند و از یکدیگر میراث برند تا بعد از خروجه بدر ایام کرمیه و اولی الارحام بعضهم اولی
بعض فی کتاب الله نازل شد و میراث بیرون بعقد مواخات منسوخ شد و شیخ ابن حجر
در شرح صحیح بخاری آورده است نقلاً از ابن عبد البر که مواخات دیگر و راے این مواخات
بود و میان مهاجران پیش از آنکه انصار در زمره اصحاب در آیند پس معلوم شد که عقد
مواخات و ولوبت بوده و بعد از صلوات و پسرین سال بدعاے آنحضرت هوای مدینه
بحقیقه انتقال یافت آورده اند که چون مهاجران بدین آیدند هوای آنجا عفو نیست که
داشت ایشان را سازگار نیفتاد اکثر غریبا بیمار شدند حضرت رسالت پناه بران خستگان
ترحم فرموده و عاکر و ببرکت دعای آنحضرت حق تعالی غریبان را بخور را شفا فرست و فرمود
و هوای مدینه ساز و در صحیح گشت و عفو نیست و هوای آنجا بحقیقه انتقال یافت
و پسرین سال حضرت مقدس بنوی صلی الله علیه و آله و اصحاب و سلم با جناب عائشه صدیق
رضی الله عنهما زنان فرمود و بر دایته مشهوره زنان حضرت عائشه در سال اول از هجرت
در راه شوال روز چهارشنبه واقع شده بود و جناب صدیق اکبر و زنه ساله بود و در سال اول
از هجرت آنحضرت روز عاشوره بصیام اقدام فرموده و اصحاب را نیز بتبایعت فرمود

و سبب آن بود که پیروز روزه میداشتند و میگفتند که در روز عاشوره موسی علیه السلام از حضرت
 ظلم فرعون خلاص یافت و قبطیان در روز و نیل عرق کشند بشکر از این نعمت موسی علیه السلام باقی عمر این
 روز را روزه میداشتند جناب رسول مقبول فرمود که من با حای سنت برادر خود موسی علیه السلام حاج
 و اولی ام و بنادوی برافروزد تا اگر دیوان را بصوم آن روز ولالت نمود چون روز ماه صیام
 مقروض شد آن سال نه و ایتام که در باب صیام عاشوره بودند از در روضه الاحباب مسطور است
 که اتفاق است علما را بر آنکه روز روز عاشوره اکنون سنت است زیرا که پیغمبر صلی الله
 علیه و آله و سلم آن روز روزه میداشت و ام فرمود تا این روز را روزه دارند و در نصیلت
 روز این روز فرمود که کفارت گناهان کیسالمه میشود و عیال گفته آمد استحب است که روز
 یوم ناسع را بان صوم کنند زیرا که بعجت رسیده که حضرت فرمود در سال آخر عمر خویش که اگر بقیه
 روز نهم را روزه دارم و در سال آینده وفات یافتم و همان حکمت در صوم ناسع و عاشر
 آنست که تا شنبه پیروز و واقع نشود چه ایشان روز دهم را تنها روزه میدارند و بشما علم
 و از وقایع سال اول زبهرت آنکه گرگ از رگه گوسفندی در ریود و شبان از عقب دیده
 گو سفند از چنگال گرگ بیرون آورد و گرگ بزبان فصیح تر گفت چرا ز قیقه ای و تعالی بمن
 از انی داشته بود باز گرفته و شبان متعجب و خیره شده گفت که هرگز ازین عجیب نداری
 ندیده ام که گرگ تکلم کند گرگ گفت ازین عجیب تر آنست که مرید در میان این نجاران
 که واقع است میان و سنگستان شمار از گذشته و آینده خبر میداد و چو بان از پیروز
 بود نزد صاحب جموع علیه السلام رفت کیفیت واقعه را باز گفت آنحضرت شبان را تصدیق
 نموده فرمود که این صورت از جمله علامات قیامت است و همدین سال تولد عبد الله بن
 زبیر بود و در همین سال حضرت رسول مقبول بر قیام برادر پیش از قدم آنحضرت
 بیکاه در مدینه وفات یافته بود و در سلک نقباء مسلک بودند از گزارد و اینها سعد بن زکریا
 که او هم نقیب توئی از انصار بود و کلثوم بن العلام از مسلمانان مدینه و عثمان بن مظنون

داغ اجل را بلیک گفتند و پندیرین سال ولید بن مغیره و عاص بن وایل سهمی کید
 عمر بود و از حمله غلامی کفار بودند و در سفر سفر با هم مراقت نمودند و گویند که در این سال
 اول از هجرت یهود بنی قریظه و بنی نظیره و بنی قینقاع نزور رسول مقبول آمده گفتند
 یا محمد خلق را بچی چیز دعوت میکنی آنحضرت فرمود که بشهادت آن لا اله الا الله و آن محمد
 رسول الله انگاه اوصاف حمیده خود را بر وجهیکه در تورات مذکور بود و بیک تعداد فرمود
 یهود گفتند هر چه گفتی شنیدیم و با جوت آن آمده ایم که قواعد مصالحه را استحکام میدهم
 متفقون آنکه از نافع و ضرر بنور سدا ز ما چشم احسان ندارد و ضرر را بمن یا بش
 هیچکس را از اعدا و عدالت تو معاونت نمایم و هیچ یک را از احباب تو بوجهی از وجه
 تعرض نرسانیم تا آن زمانیکه با ما معلوم شود که هم تو و قوم تو یکی می آنجا د و سید عالم
 صلی الله علیه و آله و سلم متمسک ایشان را قبول نموده فرمود جهت بهر قبیله صلح نامه قلم آوردند
 و الله اعلم **فصل چهارم در ذکر وقایع سال دوم از هجرت بنی آخر الزمان و بیان**
 از وایح جناب فاطمه زهرا با علی مرتضی رض و شرح تمامی غزوات محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم
 و موسوم شدن سال دوم بسنه القتال باتفاق جمله مورخان و در سال دوم از هجرت و راه
 شعبان روزه ماه رمضان فرض گردید و صدقه فطر واجب گشته و حضرت خیر البریه صلی الله
 علیه و آله و سلم روز عید یحیی را میزد و نماز عید بجماعت ادا فرموده و نیز در سال دوم
 تحویل قبله بود علما سے حدیث و باهران فن سبیر رحمت الله میفرمایند که چون حضرت عیسی
 به هجرت فرمود و شانزده یا هفتده ماه بجانب بیت المقدس نماز میگذاشت و در روز آنحضرت
 با اصحاب در مسجد نبی سلمه نماز میبیشین گذارند و در رکوع و بیستم بودند که جبرئیل
 تشبیه آورد و آیه کریمه قدری نقل کرد و چاک فی السماء و الایه فرود آورد و خواجہ عالم صلی الله
 علیه و آله و سلم هم مذکور و بجانب کعبه آورد و مقتدران به موافقت کردند و مت از نا
 همچنان تمام کردند و آن مسجد نبی القبلین باعث گشت و گویند که تحویل قبله در شصت و هفت ماه

بیان بود در وقت الاحباب سطور است که روز و شب تقصیف رجب سال دوم
 بود از هجرت که جبریل آمد و آیه آورد که قدری تلبس و جهات الایه و آخرین سال
 دوم از هجرت در ماه رجب یا صفر عقد مبارک میان آن دو پندیده متبک منقذ گشته یک
 علی مرتضی و دیگر فاطمه قبول زهر ارضی الله عنهما و زفاف هم در آن ماه بود و لقب بعد از آن
 بود و در بیان این واقعه اهل سیر و احادیث در کتب خویش روایات تفصیل داده آورده اند
 مجمل و بعضی مفصل و ایراد تمامی اقوال موجب تطویل اجمالاً تحریر این واقعه میکنم ثبوت پیوسته
 که ترویج حضرت زهرا یا علی مرتضی بحکم خدا تعالی واقع شد چنانکه از اخبار رضی الله
 عنه مرویست که فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بدرستی که حکم کرد مرا خدا تعالی
 که نکاح کنم فاطمه زهرا را با علی مرتضی ازانی المواب و در جامع الاصول است قول است که ترویج
 جناب سیده در سال دوم از هجرت در ماه رمضان بود و زفاف در شهر ذیحجه واقع شده و بعضی
 گفته اند ترویج فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم در ماه رجب و نیز و بعضی در ماه صفر و بعضی
 گفته اند بعد غزوه احد و جناب عیسی آتازی مولای الله علیه و آله و ان و امرأة المؤمنین افاده
 سیف یارید که ترویج فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فاطمه زهرا را با علی بن ابی طالب که هم زاده بود
 افضلترین اصحاب خاتم ولایت بنوه در سنه ثانیه از هجرت در ماه رمضان المبارک بعد
 مراجعت از غزوه بدر و نیز و بعضی بعد غزوه احد چنانچه از ابو عمر و مرویست که عبد الله بن
 سماک جعفر الماشی میگفت که ترویج کرد رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فاطمه زهرا را با علی مرتضی بعد واقعه
 احد و در آنوقت سین شریف حضرت زهرا پانزده سال و پنجاه و پانزده روز بود و سن
 علی مرتضی آنروز نسیب و یکسال و پنج ماه پوره و از سیر گذر و من صاحب وضع
 نقل میکند که نکاح و زفاف هر دو در ماه ربیع الاول و نمود و در آن زمان سن شریف جناب
 سیده نیز و بعضی شانزده سال و نیز و بعضی هجده ساله بود و مرویست که قبل ازین وصلت و زفاف
 حضرت آنروز مسبارت نموده خیر البشار انواستگار است کرده آنحضرت فرمود

بیان کیفیت زفاف جناب سیده زهرا را با علی مرتضی

که در محرم فاطمه را انتظار وحی میکشتم بعد از آن عمر بن الخطاب از حضرت رسالت پناه علیه السلام
خوب نگاری نموده همان جواب استماع نمود که ابوبکر صدیق شنیده بود و از آنش بن مالک
مروست که گفت من نزد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم حاضر بودم که آثار وحی در بصره
همایون از ظاهر شد پس از لحظه وحی متجلی شده آنحضرت فرمود که ای انس هیچ میدانی که جبرئیل
بمن از خداوند عرش چه پیغام آورده انس گوید گفتم یا رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم ای ابو سلم
پدر و مادرم خداست که تو با وجه جبرئیل است آن فرمود که پیغام اینست که ان الله یامرک ان تزوج
فاطمه بن علی آنگاه فرمود ای انس برو و ابوبکر و عمر و عثمان و طلحه و زبیر و جماعه انصار را بگو
که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم شما را میخواند و من بمحبوب فرموده عمل نموده چون مجلس
سنگد گشت حضرت خواجه عالم صلی الله علیه وآله وسلم بعد از حمد و ثنا سے باری تعالی فرمود که
من بنایم بر جنابا حدیث جلشانه فاطمه زهرا را بر این بعلی مرتضی عاوم بر هر چهار صد شقیال
نفره و گفت ای علی قبول کردی و راضی شدی جناب مرتضی گفت قبول کردم و راضی شدم
پس آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم طبقه از خراگرفت و پراکنده کرد و در میان قوم و در اندراج
البیوت مستور است که از اینجا گفته اند تو سه از فقها که مستحب است پراکنده کردن شکر و با و ام و زنیست
عقد نکاح و خوار است از امام بهام جعفر صادق رضی الله عنه روایت میکند که روزی خیر الانام
علیه الصلوٰه و السلام در خانه ام سلمه نشستند بود که فرشته که بیست سوشت و در هر ستری هزار زبان
بود و تسبیح و تقدیس پروردگار را او میکرد و از با یکدیگر با و دیگرے مشابستند و تسبیح
تبدو از هفت طبقه آسمان و هفت طبقه زمین و آنحضرت گمان برد که جبرئیل است گفت یا جبرئیل
برگز یا اینصورت نزد من نیامده بودی آن فرشته گفت که من جبرئیل نیستم نام من صر صائیل است
خدا تعالی مرا بسوخته تو فرستاده است که تا نزدی کنی نور را با نور آنحضرت پیرسیدان هر دو نور
کدام اند گفت فاطمه دختر خود را با علی پس آنحضرت تزوج فرمود فاطمه را با علی بگو ای صر صائیل و
جبرئیل و میکائیل و در آن اثنا نظر خیر البشر بر میان بود و گفت صر صائیل افتاده بر اینجا نوست و دید

که از اولا الله محمد رسول الله علی بن ابی طالب یقیم الحجة آنحضرت از صریح استفسار فرمود که چنانچه
 است که این کلمه در میان کتفین تو مکتوب شده جواب داد که قبل از آن فریشت عالم بدو از
 هزار سال و نیم خوار ز سر از ابن عباس روایت میکند که گفت ابن عباس شبیکه فاطمه زهرا سبط
 علی مرتضی فرستاده نموده آنحضرت پیش و سه جبرئیل و میکائیل از بسیار و هفتاد هزار فرشته
 از پس پشت او که شیع میگردانند و الله تعالی را و تقدیس نمودند تا آنکه فجر طلوع گشت چنانچه در
 مرآة المؤمنین نقل کرده از خوار ز سر از علی مرتضی روایت کرده که میفرمود رسول خدا صلی الله
 علیه وآله وسلم که نزد من فرشته آمد و گفت اسے محمد صلی الله علیه وآله وسلم بدرستی که حق تعالی پر تو
 درود و سلام بگوید و میفرماید که تزویج کن فاطمه را با علی بشارت باد ترا یا اباجحسن که از روزگار
 در سپهر خضر فاطمه را در سالک از دواج تو کشید و حکم فرمود شیخ طوبی را که زینت نماید بیا قوت
 و مرجان و بهر اهل آسمان خوش و شادمان شدند و قریب است که پیدا شود ازین هر دو و پس که
 آنها سر و ارجوانان بهشت باشند و با آنها جنت و اهل جنت رینت یا بند بشارت باد ترا اسے محمد
 که تو بهترین اولین و آخرین هستی پس ترویج فرمود رسول خدا فاطمه را با علی و بتبوت پیوسته نیز از
 نقل ثقات مروی شد که چون علی مرتضی سیده النساء را خطبه فرمود رسول خدا گفت یا علی مهر او چنان
 جواب داد یا رسول الله در دست من چیزی نیست آنحضرت پرسید که زره تو کجاست گفت موجود است
 رسول خدا فرمود که آنرا صدق سنا و آن زره را علی مرتضی بچهار صد مثقال بدست امیر المؤمنین عثمان
 فروخت و بعد از بعضی در اہم سیدنا عثمان گفت یا اباجحسن کی نسبت اولی بالذراع منک و انت اولی
 بالذراع من جناب مرتضوی فرمود آری پس ذراع را عثمان بر رسم ہدیہ باز دادہ امیر المؤمنین
 علی در اہم و ذراع را بنظر نور مصطفوی صلی الله علیه وآله وسلم آورده کیفیت واقعه را بیان فرمود
 و آنحضرت در حق عثمان دعا فرمود کہ دیک قبضہ از ان زره بصدیق اکبر و او گفت ازین از جهت
 دختر من انچه مناسب خانه او باشد خریدم و سکمان فارسی و بلال را ہمراہ او گردانید و او بکبریت
 از ان وجہ کہ شصت و سہم بود و دو جامہ برد و دو تہمانے از کتان و چهار بالمش و دو دایہ

وچا در کمان و تکیه و قدس و آشیائے و تسبیح و مشک و مشرب و امثال آن از خیر نیات خاندان
 خردمند فرمود و باقی در اہم را حضرت خیر البریہ علیہ السلام نزد ام سلمہ فرستاد و از آنجملہ وہ درم بویسم
 و دیگر در اہم بسیار بایحتاج مصروف گردانید و روایتی آنکہ از ان چهار صد درہم و دو دانگ پیوسے
 خوش حرفت کردید و تقیید را بدیگر ضروریات و بعد از انعقاد نکاح بدوسہ ماہ میان آفتاب اوچ ولایت
 و زہرہ برج رسالت زفاف بوقوع آمدہ و در شیبکہ ایشان را بیکدیگر سے سپردند حضرت رسول
 مقبول پس از او سے نماز و خفتن کوڑہ آب برداشتہ بچلہ و آب و دو ختر و آرد آب و بان مبارک
 در کوڑہ انداختہ معوذتین و ادعیہ قرات فرمودہ مقداری آب از کوڑہ بر سر فاطمہ زہرا و بستان
 او پاشید و قدر سے دیگر بر سر علی مرتضیٰ و میان ہر دو کتف او ریختہ فرمود خداوند این ہر دو تن از من اند
 و من از ایشان خداوند چنانکہ دو گر و گوسفند از من پلید سے و پاک ساختہ مرا پاک گردان این ہر دو
 را انگاہ فرمود و بر خیزند و بجاسے خود روید و گفت خداوند ایونزدہ و الف و ہ و در میان ایشان
 و برکت کن و در ایشان و فریت ایشان و پیرون آرازی ایشان و برکت بسیار پاک بخشی گوئید ہر گاہیک
 نکاح فرمود فاطمہ را و فرستاد بچانہ علی ہمراہ او نمودہ چادر و تکیہ از چرم کہ اندرون او بالبت خرمابہ و دو یک
 آب یا و پیا کہ آب خوردن و و ابر تیر این بود چہار فاطمہ رضی اللہ عنہا و بعضیہ میگویند کہ چہا فاطمہ
 زہرا رضی اللہ عنہا بود کہ از رسول مقبول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بکتف مبارک خود نماز بچانہ علی
 مرتضیٰ بردہ بود و پوریا صدیق اکبر بکتف خود گرفتہ بود و کاسہ چوبین اسامہ بن زبیر ست خود
 گرفتہ بود و بالبت از یوست پیش بود کہ در ان بجاسے پشہ برگ خرما گرفتہ انداختہ بود و از آن
 فاروق اعظم برداشتہ بود و تسواک بدست خود حضرت فاطمہ زہرا گرفتہ بود و یک پیر آہن نو و یک
 پیر آہن کمنہ با ہفت پیوند ہمراہ خود بردہ بود و نیز این نورادر راہ بسایل بخشیدہ بود و صحاب
 ۱۳ میگویند کہ شاہزادی دین و دنیا باین تواضع بچانہ مشہور خود میرود و حضرت رسول
 فرمودند ہذا ثمن میوت کثیر و معارج النبوتہ از سبعیات منقول است کہ چون فاطمہ زہرا از چہا
 و بہم صدق کہ بہاسے کوڑہ بود و واقف شد با حضرت رسالت عرضہ کہ وہ کہ نیات جملہ مردم را

صدیق و مهربان و دینار باشد و دختر ثمار نیز ازین جنس صدیق باشد پس فرق چه باشد از
حق تعالی درخواست فرماید تا صدیق مرا شفاعت است تو گرداندر آیت است که طلبین
و یافور با حاجت رسید و قطعه حریری جبرئیل علیه السلام آوردند مکتوب مضمونش آنکه حق تعالی مهر فاطمه
زهره را از شفاعت امت عاصی پذیرد بر گوارا و گردانید و گویند که جناب سید النساء رفته را
بیترنگه سید شت تا آخر عمر و چون وقت از شمال قریب رسید وصیت فرمود که این نامه را از
جدا نداشتند و باین در قبر نهاد که چون فردا بر خیزم این نامه را بحت خویش گردانیده است مای
پذیرد خود را شفاعت رسانم و الله اعلم و در بعضی از کتب سیر مر ویست که سعد بن معاذ
گویند که فرشتا و بعضی از انصار خند صباخ آورد بر سر هم دیده آوردند که طعام عروسی فاطمه زهره
از آن مرتب شد و نقله اختیار حسین ابراد کرده اند که بعد ازین سال من مجاهد و قتال اندا آورده اند
که در سال دوم از هجرت آنحضرت باین طبع نسخ فرمان لکم و نیکم ولی بدین باذن اللہ تعالی ان
باینهم ظلموا و ان الله علیهم بقدر تیدیل یا نت و قابل کلمه انابی بالسیف کمر طفر اثر افتد
المشترکین بر میان همت بست و عنان عزیمت بحرب کفار تانت سال دوم بدین عباد
بیرا فرخت ریاات عز و جهاد و کمر بست بر قتل اعدای دین و چون گفتند خدا اقلوا المشرکین
و با صلح اهل سیر چنان ورود یافته که هر لشکر که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بنفس نفیس خود
در آن حاضر بوده آنرا عز و غزوات گویند و در هر سپاهیکه خود حاضر نبوده بلکه جمعی از یاران خود
بر سر دشمنی فرستاده آنرا لجهت و سر بر خوانند و مجموع غزوات آنست و در نزد بعضی از اهل سیر
نوزده و یقوله بست و یک و یقوله بست و چهار و یقوله بست و هفت بود و در بستان منقول
است که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم سی و شش عز و فرمود همیزده عز و بذات خاص
خود فرموده و همیزده عز و سر بر بوده اند که خود بنفس نفیس شریف نبوده لشکر را فرستاده و نیز
مر ویست که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم چهل عز و فرموده و زیان ازین نیز گفته اند و ظاهر
منشأ است اختلاف از عدم تنقیح رواقه بوده در استحضار تمامی غزوات هر کس از آنچ ضبط داشته

خبر داده و می پشاید بجهت قرب بعضی عزوات و مناسبست یعنی بعضی و در سوره را حکم یک غزوه
 داده اند مثل طایف و حنین و اُحزاب و بنو قریظه و اتفاق سنت اهل سیر را که در نه غزوه مقاتله و
 و مقاتله و محاربه با کفار واقع شده مثل بدر و احد و اُحزاب و بنو قریظه و بنو المصطلق و خیبر
 و فتح مکه و حنین و طایف و بنی نضله و شمش سر به زبانه و یا کم بر سر و شمنان فرستاده و در تقییم
 و تأخیر عزوات و سربا یا اختلاف سنت در میان علمای اخبار که اول غزوه و اول سربا کدام
 بوده محمد بن اسحق باطایفه بر آن رفته که اول غزوه بسید المرسلین صلی الله علیه و آله و سلم
 غزوه ابوالوده و بر سر کشته اند که اول غزوه عسیره بوده و اسخنان شیخ ابن حجر در شرح
 صحیح بخاری ترجمه قول اول معلوم می شود و همچنین فرقه گان برده اند که اول سربا خیر البریه
 علیه السلام ارسال حمزه بن عبدالمطلب است بسربا راه قافله قریش و زمره اعتقا و وارنده که اول سربا
 سربا ابو عبیده بن الحارث بوده و الله اعلم و تفصیل عزوات و عنایم بروایت از باب سربا
 و اختصار بقید قلم آورده می شود در رسال دوم غزوه و دان که نام مکانی است بوقوع بیست
 چنین روایت می کند که چون خبر بجناب رسول مقبول صلی الله علیه و آله و سلم رسید که جمعی از قریش
 جنت می آید که بیرون آمده اند آنحضرت علیه السلام با جملة اصحاب زیدینه در موضع و دان
 تشریف آورده از آنجا عبیده بن حارث را با شخصیت نفر از اهل بهجرت فرستاد و ابو عبیده
 را در آن سفر با کفار قریش ملاقات افتاد و نیز بجانب یکدیگر انداختند و بت پرستان از اهل ایلان
 متوجه گشته قرار نمودند و سواست بر اندازی میان اینها قتال واقع نشد و از آنجا غزوه بواط
 که ناحیه بهوی است واقع گشت چنانچه منقول است که سید المرسلین ما و بیست کس از مهاجران
 بقصد قافله قریش از مدینه توجّه فرموده بمنزل بواط رفت و آنجا از کفار ملاقات دست دهد
 مراجعت فرمود و از آنجا غزوه عسیره بوده است مرویست که حضرت خواجہ عالم با صد و پنجاه
 کس با و عسیره نفر از مهاجران بقصد کاروان قریش که ابو سفیان رئیس ایشان بودند بجانب
 شام می رفت تا منزل عسیره که موضعی است تشریف بردند و چند روز توقف نمودند و در یافتند که قافله

غزوه و دان

غزوه بواط

غزوه عسیره

و جملة كفار بنی حان مابد او كفار حاضر شدند و بودند و از صنادق قریش نه صد پنجاه نفر و بن سحر که
 مجتمع بودند و در لشکر اهل اسلام سه صد و سیصد و ده کس از مومنان که آنها افضل غلایق اند حاضر
 بودند و هفتاد نفر از مومنان بنی حیان با عانت خواجیه عالم علیه السلام حاضر شدند و هزار فرشته
 از آسمان فرود آمدند و بر او ایستادند و فرشته همراه حضرت جبرئیل امین و همین قدرت معنیت
 حضرت میکائیل و همین مقدار حضرت اسرافیل از آسمان فرود آمدند و با مشرکان مقابل
 کردند و در آن روز ملائکه دستار با سه سرخ و در و بر سر داشتند و بر اسبان ابلق سوار بودند
 از سیدنا علی بن ابی طالب مرویست که فرمود که در روز بدر با وی صحبت در و زیدن آمد که بگو
 آن هرگز مشاهده نکردم بعد از آن بادی دیگر با آن معنویت و کس از آن بادی دیگر هم با آن اقبال
 این سه تنند با و که متعاقب می آمدند اول جبرئیل امین و هزار فرشته آمد و با رسول خدا صلی الله علیه
 و آله و سلم در مقدمه لشکر مومنان صف بر کشیدند و میکائیل با هزار سوار دیگر خوشن پوش و همیشه
 لشکر اسلام متوقف گشتند و ابو بکر در میانه بود و اسرافیل با هزار سوار دیگر از حصار کلمکی در میسر
 نزول کرد و من در میسر و لشکر بودم پس علی مرتضی کرم الله وجهه میفرماید که هرگاه کسیکه زیست داد
 خدا تعالی دشمنان را روز بدر چنان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مرا بر اسب خود سوار نمود
 من بر عقب خویش افتادم و تجمه استوار شدم بر اسب و نیزه می دادم بر دشمنان دین حتی که
 خضاب کردم از خون دشمنان و اشاره فرمود علی مرتضی بجات بغل خویش و رو می عن
 حسن البصری رحمه الله علیه انه اذا قرأ سورة الانفال كان يقال طوبى لجيش فاید هم رسول الله
 صلی الله علیه و آله و سلم و جاسوس هم این الله و مبارکهم الله و جبراهیم طاعة الله و در دم
 ملائکه الله و توابعهم رضوان الله و از جمله غزوات سال دوم غزوه ذات السویق بوده است
 نقل است که ابوسفیان بعد از واقعه بدر ر کرده بود که روغن بر سر خالد و یازدهان صحبت
 نکرد تا انتقام از خیر الانام نکشد و چون کس خضیه بنو احمی مدینه رسید و در خانه بهود و
 پوشیده اقامت نموده سحر از آنجا بیرون آمده و کس را از اصحاب رسول مقبول گشت

واقع شد لشکر کفار بخار هر ميت يافت مسلمانان با خد عینت مشغول شدند بکینا که کفار
 تفاوت شمار بر مسلمانان تا خنجر چنانچه بر نهادند و کفار و مسلمانان شمشیر شدند جمعی کثیر برخی کم و نیز لشکر
 اسلام در هر یک هم گشت باز مسلمانان شمشیر گشته بدین کفار و با خمار که هر ميت چيست بستند
 و او را شجاعت و مردانگی دادند بر و ايت معتبره و از کشته که در معرکه احد جناب خیر البشر
 نبی بنی نفیس سپاه امر قتال گردیدند و در آن روز از دست پر و قضا بدندان کفر و سرور
 انبیا بدین سنگ خورد و شکسته شد از عقد و رعل و مرجان پدید آمد حق تعالی
 بموجب وعدة خویش نصرت بابل اسلام ارزانی فرموده لشکر کفار منزم شد و سیدنا حمزه
 بن عبد المطلب که غم جناب سید المرسلین بود درین معرکه از دست و جانی جرحه شهادت
 نوشید و بین زوجه ابوسنیان بموجب وعدة خود جگر سیدنا حمزه را بخاک کوبید که چون روز
 احد جنگ سخت شد و کفار علیه نمودند و شکایا بجانب سید ابرار علیه الصلوة و السلام افتادند
 بر و ايتی را سید الاحجار عتیبه بن ابی وقاص و بر و ايتی عبد الله بن قیس لهون خندان
 سنگ بطرف جناب رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم انداخت که رخسار مبارک مجروح
 شد و دندان شریف شهید گشت و حلقه با سید خود بر جبین نازنین سید المرسلین علیه الصلوة
 و السلام نشست و بر و ايتی بواسطه ضرب شمشیر بیکه این قیس با جناب رسالت پناه از صدمه
 آن سید ابرار علیه الصلوة و السلام در کوی افتاد و از چشم مردم پنهان گشت و شیطان
 فریاد برآورد که در قتل محمد و انجی شایع شده موجب حزن و تفرق اهل اسلام و سبب
 تفرج ارباب ضلال شد و اصحاب پریشان و پراکنده گردید و بعضی بجبال و بعضی
 بخا پراست و دیگر رفتند الا چهارده کس از مهاجر و انصار ثابت قدمی نموده پیروان گردیدند
 شمع رسالت جای نایمی کردند و حاضر ماندند و اول کسی که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم را
 در انکوشناخت کعب بن مالک انصاری بود و او آواز برآورد که نذر رسول الله حیا
 سواک علیکم علیه الصلوة و السلام فرمود که خاموش باش و چون مسلمانان از زندگانی

جناب خواجہ کائنات علیہ الصلوٰۃ والسلام خبر یافتند از اطراف و جوانب بلارنسٹ
 شناسند و طلحہ بن عبداللہ بدان کو در آمدہ پشت خم نمود تا آنحضرت پاس مبارک نشیبت
 او نہادہ و علی مرتضیٰ دست بہایون حضرت رسالت پناہ را گرفت تا از انجا بیرون آمد لقصہ
 چون قتال بل ضلال نہایت انجا سید حضرت خیر البریہ علیہ الصلوٰۃ والسلام با جمعی از صحابہ
 کہ فراہم گشتہ بودند لشعب حد در آمد و بعد این فضلای ابوسفیان و اتباع او را داعیہ رجوع
 بکہ پیدا شدہ ابوسفیان نزد یک لشعب آمدہ فریاد بر کشید کہ محمد در میان قومست مانی
 و با شارت حضرت اصحاب جواب ندادند باز ابوسفیان آواز بر آورد کہ ای پسر ابو قحافہ
 ز نہ است یانی و هیچکس بجواب زبان نکشاد ثبوت دیگر گفت ای ابی سہ خطاب چہ حال دارو
 و این بار تیر بار شد نبوی اصحاب ساکت بودہ جواب ندادند ابوسفیان رو بہ جمع خود آوردہ
 گفت ای نجاشہ کہ نام پر دم گشتہ کشتہ اند محمد بن الخطاب از استماع این مقال بی تحمل شدہ باواز
 پانزد گفت آئین خدا این کسانیکہ نام پر دم ہمہ زندہ اند ابوسفیان گفت کہ وعدہ میان
 ما و شما سال آیندہ منزل بدرست سیدنا علی یا دیگر می از اہل اسلام بموجب فرمودہ نبوی
 علیہ الصلوٰۃ والسلام زبان بقبول کشادہ ابوسفیان بطرف مکہ روان شد و در آخر همان
 روز حضرت مقدس نبوی صمدیہ مراجعت فرمودہ و افتاد اعلام و ہمدین سال غزوہ حمیر
 الاسد و وادہ سبب آن بود کہ روز دوم از واقعہ احد یکشنبہ بود و خبر مدینہ منورہ رسید
 کہ ابوسفیان با متعابعان خویش از مراجعت بجانب مکہ پیشمان شدہ باز بخیل
 قتال غریبت مدینہ نمودہ بنا بران جناب سید المرسلین صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم باہمان
 جماعت کہ در احد ہر آدمکب ہمایون بودند بعزم قتال عداوتوجہ فرمودہ تا بمنزل حمرا الاسد
 تشریف بردہ و سعیدہ بن ابی سعید خزاعی کہ دران وقت بکہ قبت با ابوسفیان ملاقات نمود
 ایشان را از حرب مسلمانان ترسانید و شوکت اسلام بیان نمودہ کفار باستماع
 انجیہ تجمعی تمام رو بہکہ نہادند و چون خبر مراجعت کفار با سید ابراہار علیہ الصلوٰۃ والسلام

و بعد از آن
 حضرت امیر المؤمنین

رسید در زمان صحت و سلامت تا فیت بدرینه طایفه شاف و اشترا علم و تدبرین سال
آنحضرت علیه افضل الصلوة خصمه بنت قدوه اصحاب عمر بن الخطاب را در سلسله ایوات
المومنین اندراج فرمود و بعد ازین سال سوم از هجرت ترویج امیر المومنین عثمان بن عفان
بود که آنحضرت ام کلثوم را که دختر آنجناب بود با آن بکر محب و حیا و عرفان عثمان بن عفان
با کج فرموده در راه جدی الاخری زفاف واقع شده بر آن سبب بندهای نورین بقلب گشت
و بعد ازین سال سید عالم زینب بنت جحش را بحاله عقد خویش شید و بعد ازین سال سبط
رسول فایده بتول ریخته مشهور و ابی ولی حسن بن علی در ثلث نصف شهر رمضان در مدینه طایفه
شهر شد چون پنهان علیه الصلوة و السلام بر احوال و قوف یافته بخانه حضرت فاطمه زهرا الشریف
آور و حسن بن علی را در کنار گرفت و با پنهان در گوش گفت و در هفتقم هر دو سکه استر شد
سوییش را برابر نقره موازنه ساخت و بعد از او و عقیقه تزیین فرمود و حجب مسمی گردانید
و فضائیش بسیار و شمایلش پیشمارست و که وقایع سال چهارم از هجرت و این سال را
سنه ثمریه گویند و در سنه انضیر درین سال بوقوع آمده و سبب عزت آن بود که عمر بن ابی جحش
چون از قید عاصم بن مالک خلاصی یافته بدین مراجعت نمود و را اثناسی راه بدر و مشرک
از بنی کلاب رسید که در آن آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بودند و عمر و از آنان ایشان
خبر داشت آن بر و را بگشت و بنی کلاب براس طلب و بیت مقتولان خویش بجدت
آنحضرت علیه الصلوة و السلام آمدند و آنحضرت با داس و بیت ایشان اتهام فرمود و بقیه بنی
التجاسم و زیر که هم سوگندان بنی کلاب بودند و از آنحضرت هم عهد و موافق و مشتد و حضرت
جمع از اصحاب مثل ابو بکر و عمر و عثمان و علی و زبیر و سعد و معاذ رضی الله عنهم را همراه گرفته
بمیان بنی النضیر تشریف برد تا بنی النضیر در دینت آن دو مقتول عانت نمایند چون آنحضرت
در میان قوم درآمدند بنی النضیر اندامی النضیر فرمود بنی النضیر قاصد قتل آنحضرت شوند
جبریل آمد و داد و انداده باطله بنی النضیر آنحضرت را مطلع فرمود و آنحضرت از میان ایشان

نکات

در این کتاب از امام حسن بن علی

بیرون شد و در مدینه تشریف آورد و لشکر جمع نموده بنی النضیر را محاصره کرد و آشجار
 ایشان را بر آتشید و خانه های ایشان را خراب ساخت چون یهودانیمه الم شهابه کردند
 بر این و خوف بر ایشان مستولی گردید و بحضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم نیام
 فرستادند که ما را بگزار تا از دیار تو بیرون رویم حضرت فرمود اسلحه خود بیاورید و بیاورید
 اسوال که چهار رایان شمار دارند با خود بر نیزه و بر این راضی شدند و ششصد نفر بار کردند
 بطرف شام طرح حاقم افکندند و مجموع اسوال و حیات ایشان از ضیاع و عفار منقرلات
 و محصولات ایشان بجز زمان حضرت نبوی صلی الله علیه و آله و سلم قرار یافت و گویند اسلحه
 بنی النضیر بنجاه زره و بنجاه خود و شش صد و چهل شتر بود که بقبضه اهل اسلام درآمد و بدین
 سال غزوه ذات الرقاع بوقوع پوست و بقیه گویند که سبب تسمیه این غزوه بذات الرقاع
 آنست که قریب مسکن اهل عناد و شقاق کوهی بود لون بالوان مختلفه بر مثال جامه صرغ متلون
 یعنی قطعه از اجزای آن سرخ و قطعه سفید و قطعه زرد داشت و قوسه از آله موسی اشعری
 مرویست که گفت من با جمعی از باران خویش در آن سفر بودیم و با یهاسکایم خروج شده و قتل
 بدان بجهت بودیم تا بدان آن غزوه را ذات الرقاع گفتند و اقوال دیگر در وجه تسمیه این غزوه
 هم در کتب سیر مرقوم است و آنحضرت در آن موضع نماز خوف گزاردند و اول نماز خوف آن بود
 که گزارده شد و همدین سال غزوه بدر الموحود که آنرا غزوه بدر الصغری نیز گویند و اقصی
 و بیان سخن آنست که چون روز احد ابو سفیان با مسلمانان گفت بود که سال آئیده موعده ملاقات ما
 و شما بدر است تا روقی اعظم بموجب فرموده حضرت رسالت پناه جواب داد که آری اگر خدا
 خواسته باشد چون زمان وعده نزدیک رسیده رسول مقبول صلی الله علیه و آله و سلم با هزار و
 پانصد کس از مهاجر و انصاری و اسیه هفتاد و کس متاع تجارت گرفته بجانب بدر توجیه فرموده
 ابو سفیان با و هزار کس از کعبه بیرون آمده چون میان مشرکان مکه عسرت و در چه کمال داشت
 از آن غریبست ایشان شده مراجعت نمودند ای اسلام هشتاد و دو نفر در وقت گردید و استقامت

غزوه ذات الرقاع

غزوه بدر الصغری

خبر غزوہ

تجارت را بهما کے تمام فروخته بدینہ مراحت فرمودند و ہمدین سال غزوہ حج است
 و حج نام آبی است از آبہا کے بذیل و سبیل بن غزوہ آن بود کہ جناب رسول مقبول
 علیہ اسلام نزدین فرما صحنہ بن ثابت و دیگر صحابہ را کہ مجموعہ وہ کس بودند و نزول یعنی ہفت
 کس یا ستر عا کے سفیان بن خالد ہدی بر اسے برایت القوم فرستاد چون مسلمانان
 نزدیک آئے کہ حج نام داشت رسیدند کہ وہ بی شکوہ مشرکان بر مسلمانان ہجوم آورده
 ہمدرا گشتند و خیب و یک کس دیگر از زہد گرفتار کردہ بکمر مظلوم ہر دو ہر و کس را در کشتند
 و از مسلمانان احدی از دست مشرکان نجات نیافت الا یک کس کہ کفار محبوب کس کردہ بودند
 تا آنکہ مدقید و اسے اجل را بیک گفت و ہمدین سال غزوہ ہر مہینہ بودہ است سبیل بن
 غزوہ چنین بیان میکنند کہ ابوہریرہ از ہمدین سالک را و اعلی است الا شفعہ میگفتند از جناب رسول اللہ
 استدعا نمود کہ شخصی را بر اسے ارشاد ہدایت اہل نجد یا مومنین را بدینا و پناہ و جواران
 بود و گذارم کہ ہمچو کس تعجب بایشان رسانند آنحضرت ہفتاد کس را از اصحاب ہدایت حساب
 کہ اکثر ایشان از انصار و بعضی از مہاجران بودند مقرر فرمود و ہمدین عمر و سادہ
 ما را نشان ایشان تعیین فرمود چون انجماء بعد طے مراحل بمنزل میر رسیدند عاصم بن طفیل
 برادر زادہ عاصم بن مالک از قوم مسلمانان واقف شدہ از بی عامر استیادخواست تا کہ بر
 اصحاب رسول رود بی عامر بسبب جوار عاصم بن مالک از جنک سر باز زدہ انکار نمود و گفتند کہ
 بالقص جوار ابوہریرہ مالک بن مسکیم عاصم بن طفیل بنی سلیم و عقیقہ و غل و زکوان را با خود ووافی و
 ہمدستان شود و حجہ کثیر بنک مسلمانان آورده ایشان احاطہ نمود ہر رجبہ شہادت رساند
 القصد جہ ہفتاد کس شہید شدند الا ہمدین امنیہ ضمری و سعد بن و قاص کہ شہیدان را بچراگاہ
 بردہ بودند چون این دو کس را حال شہید شدن رفتاے خویش مطلع شدند بعدینہ علیہ السلام ہمدین
 و کیفیت واقعہ تعجب از کس نبوی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم رسانیدند آنحضرت ہر وقت ہمدین
 ہدایت انبیا و سف خرودہ در نشان عاصم بن طفیل دعا کے ہر فرمودہ و ہمدین الا اصحاب

خبر غزوہ

تذکرہ سیدنا امام حسین رضی اللہ عنہ در این سال و هم وقایع شد غزوہ فومہ الجندل

مسطور است کہ خبر آنجا آمد راجع بپیل علیہ السلام باحضرت رسانید بسیار لرزان شده یکماه خبر و پیرو
چهار روز در قوت قافز صبح پر زغل و زکوان و سایه قبایل نقشین فرمود و بعد برین سال تولد
ریحانه رسول و نور دیده بقول سیدنا امام حسین رضی اللہ عنہ بوده اوست و بعد برین سال
وفات عید الفتن بن عثمان سبط حضرت رسالت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بود و بعد برین سال
زینب بنت خزیمہ زوجه مطهره جناب مصطفوی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بریاض رضوان خرامید
و بعد برین سال فاطمہ بنت اسدین با ششم که والدہ سیدنا علی مرتضی بود از بیعت عالم انشغال فرمود و بعد برین
سال آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ام سلمه را بکاخ خود در آورد و در کمال مہمانت و مہینہ بنظر
گردانید و بعد برین سال بقول بسیاری که از بزرگان و بیکایت تخریج خبر فرود آمد و رسول مقبول
صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بفرمود تا در بازار با سے مدینه نراند که بداند و آگاه باشد بدین رسته
در استی که خبر حرام شد هر که در حین ندر است مادی بشرب خمر مشغول بوده همه یکبار دست مشرب
و بیعتی دست و دمان آلوده را بشستند و در هر خانه که خبر بود همه بر کفند چنانچه شراب مانند
آب در بازارها و کوچه ها روان شد و بقول در سال ششم و نهم و بیعتی در سال هفتم شراب حرام شد
و الله اعلم ذکر و قایم سال پنجم از هجرت و این سال را سنده لال خوانند و غزوه
فومہ الجندل و برین سال بوقوع بیعت فومہ الجندل پنجم ذال حجه صاحب تحقیق نوشته
نام موضوعی است که از آنجا تا کوفه مر حله است و تا دمشق نیز مر حله است و در معارج النبوة
مسطور است کہ نام کوفی است و ایضا گویند کہ قلعه ایست اساس آن بر سنگ نهاده و محصول
آن موضع خرما و جو است و بسبب این غزوه آن بود کہ بمساج علیہ خیر البر علیہ السلام رسید کہ حاکم
موضع مذکور اکید بن عبد الملک را بفرستے بوده و در تحت طاعت قیصر بنصره بر و لشکر
جمع کرده غریمت مدینه دار و بنا بران نبی آخر الزمان علیہ الصلوٰۃ و السلام با هزار نفر علم توهم
برافراخت و در اثنا سے راه مراعی و مواشی مخالفان بدست مسلمانان افتاده چون خبر پوش
اہل فومہ الجندل رسید متفرق شدند و حضرت رسالت پناه مروز سے چند روز فومہ الجندل

عزیز و عزیز

عزیز و عزیز

صلی التمامت انداخت و سرایا با طراف و جوانب فرستاد و در زمان فتح و تمامیکه بدرنید کرد
 مراجعت فرمود و درین سال غزوه خندق که آنرا غزوه اعراب نیز گویند بر وقوع پیوست و حسب
 این غزوه چنین نقل کرده اند که اهل مکه و جمیع اعراب که قریب به هفتاد هزار بودند بدین امداد و تا
 سبقت و در روز مدینه بطریق احوال و در کرب و محنت رسالت بخیال آنکه شاید بیشتر کین و در غفلت و بهیچ
 در آید بحضرت خندق تکم فرمود و جنگ معصب بین المسلمین و کفار دست داد چون دست مبارک
 شت اختلاف الاقوال پیوست و نه روز گذشت بدعای جناب ختمی نپناه حضرت مرسل الیه
 جبل شانه باد صبارا فرستاد و تا زلزله در شک کفار شقاوت شتار انداخت و سنگ
 تفرقه در میان ایشان افکند و ابغایت سر و شد و با وی صعب و ریدان گرفت چنانکه
 و عیب و در اهل عدا و پیدا شده که غیر از فرارند بیری و دیگر نیندیشید چنانچه از تعالی
 ازان خبر رسید یا ایها الذین امنوا اذکرا انما الله الی قوله و روا ان الذین کفروا الایه القبه
 اعراب و و لفر از نهادند و اهل سیر در این معرکه سه کس از شعبان کفار را ضرب و ذلقت
 حیدر کرار بدوزخ شتافتند یکی عمرو بن عبدود و دیگر کس نوفل بن عبد الله سیومی
 عثمان بن عینه و شمش نصر از انصار رسید ابرار عنان بکاتب ریاض چنان تا افتند سجد
 استماعه بن معاذ بوده است و اسمی دیگران در کتب سیر منقول است و چون جنود اعراب
 انهم ازم یافتند حضرت خیر البشر منصرف و منظم بنفس مدینه پیغمبر احبست فرمود و چهارمین سال
 غزوه بنی قریظ و وقوع یافت سبب این غزوه آن بود که در میان رسول مقبول صلی الله علیه و آله
 و سلم و بنی قریظ عهده بود چون جنود اعراب بدیده رسید بنی قریظ نقض عهد کردند هر گاه یکبار از تعالی
 جانش اعراب را منصرف فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم تشریف آورد بنی قریظ
 را محاصره نمود چون مدت محاصره طول کشید بنی قریظ عاجز و مضطر گشته بر حضرت مقدس نبوی
 فرود آمدند و گفتند که هر چه سعد بن معاذ در باره پایان حکم نماید ازان تجاوز ننمایم سعد بن معاذ گفت حکم
 میکنم که هر ان ایشان را بکشد و در میان کوهان ایشان اسلامان برده گیرند و اموال ایشان را بکشد و بکشد

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود تا رجالی بنی قریظ را قتل کردند و زنان و کودکان
ایشان را بربندی گرفتند و اموال این جماعت را ضبط نمودند و در زندگونی که علی مرتضی اویسر بن ابی موسی
فرموده آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم پیغمبر کاشیده از صبح تا شام گردنهای ایشان میزدند
چون شب شد روشنی طلب فرموده بقیصر را نیز گشتند گویند بر او استی چهارصد و پنجاه کس را کردند
زندان و بر او استی زیاده از این و حی بن اخطب و عیوب بن اسد که از مشاهیر این جماعه بودند بقتل
رسیدند و بر او استی شش صد کس بودند و نزد جماعتی هفت صد و با عتقا و کربان نه صد
بودند و آیهما درین سال ای پیغمبر فرو آمد و الله اعلم ذکر و قایم سال ششم از
پیغمبری در این سال راسته الاستیاس گویند و غزوه بنی لحيان درین سال بوده و سبب
این غزوه آن بود که چون واقعه عاصم بن ثابت و خبیب بن عدی بطور پیوسته و شمع اقدس
نبوی رسید پیوسته ازین خبر ملول می بودند و همواره از هزار فرصت نموده میخواست تا از بنی
لحيان انتقامی بگیرند و در سال ششم سپید ابرار را دو صد سوار از مهاجر و انصار متوجه
بنی لحيان گشتند و کافران بر بنفست آنحضرت اطلاع یافتند و فرار برقرار اختیار کردند و رسول
مقبول صلی الله علیه و آله و سلم بموضع شهادت عاصم و رفیقانش رسید و دیگر روز توقف
فرموده مراجعت نمودند و مدت سفر چهارده شبانروز بود و همدرین سال غزوه ذمی فزوه
که آنرا عمر اسه غایب نیز گویند واقع گشت و غایب بنی عدی است که از مدینه تا آنجا دو روز و میل
است بطرف شام و ذمی فزوه نام چشمه آب است که در آنجا چراگاه شتران آنحضرت صلی الله
علیه و آله و سلم بوده بقتل است که هنگام طلوع فجر عبد الرحمن بن عسبه بن حصین با جمل سوار
از غطفان بنی فزوه آمده شتران را گشته بهشت شتر نشیر و آنحضرت صلی الله علیه و آله
و سلم را بشارت برد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم با شمع ایخرازدین تشریف آورد
و ابوتنا و انصاری با جماعه صحابه بتأقیب اعراب کرده و شتران را باز آورده آنحضرت
علیه السلام مراجعت بدین طبع فرموده و همدرین سال غزوه بنی مطلق که آنرا غزوه

غزوه بنی لحيان

غزوه ذمی فزوه

مرتجع نیز گویند و قیاس یافت و مرتجع نام جاهی است که بنی مضطلق بر سر آن چاه نزول سکیر و
 و آن آبی است از بنی خزاعه میان که و مدینه از ناحیه قدیر تا یاسر و مضطلق لقب خزیمه
 بن سعد بن عمرو بن نمیر بن امیه بن حارث است که از قبیل بنی خزاعه بود و کلبه از بنی خزاعه
 را بوسه منسوب میدارند القصه بسبع حضرت رسالت پناه رسید که پیشوای بنی مضطلق حارث
 بن ابی ضرار لشکر جز از فرایم کشیده بابل اسلام و اعیه مجار به دار و راجع آمد آنحضرت
 صلی الله علیه و آله و سلم کار سازی سیاه نصرت و ستگاه نموده متوجه آمد که دین گشته
 چون حارث بن ضرار از توجبه سید ابرار صلی الله علیه و آله و سلم خبر یافته پاهای در میدان
 مقابل نهاد و نیز آن قتال استعمال یافته بواسطه امداد و لایکه عظام رعبه و خوف برضای
 اهل کفر و ظلام استیلا یافت و مسلمانان بقتل و نصرت محظوظ شده و ده نفر از بنی مضطلق بقتل
 آورند و بقیه القوم با سپهر افتاده اموال و جهات ایشان غنیمت گشت و بهره بست حارث
 بن ابی ضرار که در زمره بندیان آمده بود بعد اسلام در سلاک سایر اعمات المؤمنین نظام
 یافت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم او را بجو بریه نام نهاده و بهمدین سفر جناب عائشه
 صدیقہ رضی الله عنها بشرف مصاحبت اشهر و مشرف بود و حدیث آنکس جناب حدیث
 شایع گشت و بعد از وصول حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم در مدینه طیبه آنجا که
 مشایخ بطلان این بتان بود فرو آمد و جمعیکه بنیخاندان ایشان صادر گشته بود بتغذیه
 شرعی سود نشاند و بهمدین سال بواسطه قلت بارید که و کثرت محبت حضرت رسالت پناه اسلام
 و التحیت با اصحاب سعادت استساب بصحرای فته بعد از او سه و در رکعت نماز و عاصی باران
 که و نمناں لخطر رشحات صحاب عنایت رب الارباب فالین گشت و مدت هفت شبانه روز
 باران فراوان بارید و بهمدین سال بقول جمهور اهل سیر و اخبار حج خانه کعبه فرض شد و
 اینجا عت بزیارات دعوی خویش دلیل اقامت کرده اند که آیه و انما الحج والعمرة لله
 و رسالت ششم فرو داده و هر اواز اتمام اقامت است و اکل و زمره برانکه و رسالت پنجم

حج فرض گردید و ایراد تفصیل کلام فریقین مناسب مشاهده هر دو این سال مریوبان والدو جناب پادشاه
 صدقیه وفات یافت و پند دین سال غزو و حد سیه و قشند و سبب این غزو اهل سیه بنی نعل که در شهر
 و سیه قشند این سال بخراب مشاهد فرمود که با آن بزیارت که به قشند آفریده عمر گذارد و کلبه خانه
 بدست خویش گرفت و بعضی از یاران ستراشید و بعضی موحد و عرفات توقف فرمود و چون ستر
 نبوت شجاری و واقعه را با یاران تقریر کرد و به پیشتر شد و به سبب این سفر عمل فرمود و ستر
 بدست قشند خویش سوار شد و روز و شب اول ذی قعدة از مدینه بیرون آمد و شتران بدی را چو
 به بغداد و دور رسید و هر که از اصحاب دینی همراه داشت اندک با آن حضرت نموده استوار و قشند کرد و از
 ذوالحلیفه نشدید یک گفتن آنرا کرد و به سیه و ستر و الله یک لایشرک یک لایک لایک ان الحمد لله و الله یک لایک
 لایشرک یک و درین سفر هزار و چهار صد یار و پانصد و سبب با یارانش صد کس در کاب هدایت
 انشاء با حضرت مرید و از زوجات مطهرات ام سلمه و درین سفر اختصاص داشت چون رسول مقبول
 بمنزل عثمان رسید استماع فرمود که قریش بدانند ایشان از توبه حضرت و توفیق یافته لشکر که تیر جمع آورد
 بموضع مدینه آمده اند و آمده و اند که اهل اسلام را از گذاردن عمر بالغ آیند حضرت از آنجا که فرمود
 در حدیه بشهر لغضا و روزه و حدیه نام حاجی سید الفقه مشرکان حجاز و آن بسم دریافت حال لشکر
 معین کردند چون مشرکان دریافتند که حضرت سید را از مدینه و تشریف آورده و آمده و بکند و از
 عثمان بن عفان را با و کس دیگر بیارت نزد صنادید قریش فرستاد و پیغام داد که به گذاردن عمر
 آمده ام مشرکان آنحضرت را از گذاردن عمر بالغ اند و عثمان بن عفان با یارانش نزد خود نگه داشتند و در اسلام
 شیطان خیر بن عثمان بن عفان مع هر با لشکر شایع گردانید آنحضرت هم با شمع اینجاست سرشته فرمود
 از یاران و آن بخت را عثمان از مشرکان کنیز و در پاره دخت سمر و صحابا هدایت انساب را طلب بود و بخت
 نمایند و آن بخت را عثمان بن عفان خواستند زیرا که حق تعالی ازین بخت ایشان
 در قرآن مجید خبر فرمود که بعد از آنکه عثمان بن عفان ازین بخت انبیا و چون ازین بخت فانی شد و علم
 اگر و بیک عثمان فرستاده اند آنحضرت دست راست خود را فرمود که این بخت عثمان است و بخت خود گرفت

این دست من دست بر دست راست خود نهاده از قبل عثمان با خود بیعت کرد و آخر الامر مشرکان
 با آنحضرت صلوات الله علیه و آله و سلم در میان خود را که در لشکر اسلام بودند گرفتند و عثمان بن عفان را مع
 سحر ابراهیم بن ابی سحر فرستاد و آنحضرت فرمود تا اگر از دست ایشان بگریختن فرموده و بجایم بتقلید کنی
 ای اسلام بنجر شتران پروا نهند و بعضی سر ترا بشیند و بعضی سوی سر چینه انداختند و قریب بیست
 روز در حدیثه اقامت فرموده بعد از آن غریمت بسوی مدینه طایفه طفت گردانید و هارین
 سال آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم ارسال رسل با یک اطراف فرمود و جمعی برانند که این
 قضیه در محرم سال بیستم واقع گشت و تا قتلان اخبار این قضیه را چنین نقل کرده اند که آنحضرت
 بشش کس از بزرگان اطراف شش نامه نوشتند و هر یک را از ان مکتوبات بدست یک
 از اهل اصحاب خویش داده فرمود که رو بمقصد دارند مکتوب نجاشی بادشاه حبشه را عمرو
 بن اسید الضمیری تسلیم فرمود و نامه هر قل حاکم روم بدیهه کلبی و مکتوب فرمان فرمای عجم خسرو
 پرویز را ابید الشتر بن عذافه بهی و نامه مقوقس و الی اسکندریه را ابی طالب بن ابی بلتعنه
 و مکتوب حارث بن ابی سمره غسانی که بادشاه شام بود بشجاع بن وهب اسدی
 و نامه همنوره جعفری را که و الی یامه بود بسلیط بن عمر و عامری داود سبحان بن ابی بادشاهان
 فرستاد و بر او ای مکتوب بهفتیم بهنذر بن ساوی که حاکم بحرین بود و بجای حضرت فرمود و فرستاد
 چنانکه رسولان هر اسلالت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم نزد آن سلاطین جستم این
 رسانیدند حاصل الکلام از ملوک و حکام که نکاتیب یا اسامی ایشان سمت اختصاص یافت
 نجاشی و همنور بن اسلام در آمدند و باقی بقول صحیح و در رک نماز گفت پانصد و یک و فی الجمله
 سال بیستم از هجرت و این سال را ستمه الاستقلال گویند و غزوه خیبر این سال واقع
 گشت بنیان مختصر این غزوه نقل اخبار سید ابرار صلی الله علیه و آله و سلم چنین نقل میکنند
 که چون حضرت مقدر بنوی علی الصلوة والسلام از مدینه مراجعت فرموده بعد از آنکه
 روز چید و مدینه طایفه توقف نموده بار و اسامی اصحاب و القصار و کبراء اصحاب بخیرا را برانند

اسلام بنجر شتران

سحر ابراهیم

که بتیبه اسباب لشکر و ترتیب مهمات حرب بامیود اشتغال نمایند القصد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بعزیمت فتح خیبر با هزار و چهار صد مرد از شجاعان دلاور از مدینه طیبه نهضت فرمود و بعد از مسافت و مساکب از راه وادی حرمه بمیان قلاع خیبر درآمد چون چشمش بران افتاد جمله اصحاب را بتوقف امر کرد و دست بدعا برد آورد بعد از آن رسول مقبول بمنزل که موسوم بمنزل بود نزول فرمود و میبود را با وجود حرم و احتیاط برورد و لشکر ظفر آمد و اطلاع شد چون صباح غریمت فزارع خویش نمودند ناگاه چشم ایشان بر سپاه نصرت نشان افتاد گفتند این محرم است صلی الله علیه و آله و سلم بالشکر می منقسم به پنج قسم که آنقدره و جنابین و قلب و ساقه است باز گشته بقلاع خویش درآمد چون رسول مقبول صلی الله علیه و آله و سلم میبود را بران منوال دید و فرموده الله اکبر و خیبر بان قلاع خود را مضبوط ساخته دست بانداختن تیر و سنگ بگشادند و آوران سحره غر او حصار در باب محاصره سعی نموده هر روز او شجاعت و مردانگی دادند و قلاع مشحون میباشند ششوی گرفتند آن لشکر تنفق

حصار طاه و دیگر حصن شق	اگر قلعه صعب مفتوح شد	بسی کس ز کفار عجز و شق شد
پس از فتح این قلعه امی متین	سپاه رسول شجاعت تیزین	نمودند قصد حصار قموص
بسیه صعب دیدند کار قموص	که آن قلعه بود در غمت پناه	بزدی برو پیک اندیشه راه

آوردند اند که در آن آوان که مسلمانان بمحاصره حصار قموص اشتغال می نمودند حضرت راضی خا من گشته بود صحبت آن بهارک بنش نفیس خود حاضر نمیشد تا آنکه هر روز ایت نصرت انبیت را با یکی از اعیان مهاجر و انصار را اختیار فرموده باو میداد و بچنگ میفرستاد و چون قلعه قموص از قلاع دیگر به استحکام زیادت بود فتح آن میسر نمیشد حضرت صلی الله علیه و آله و سلم را اصحاب و سلم با خطه انضال فرمود ال عظیمین الراية غدا رجا اگر از غیر فراریج اسد و رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم علم تفضی را طلب فرموده آنجناب عارفانه استوای چشمه را نشنیدند جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم لعاب دهن

مبارک خویش در حشمان علی مرتضی رحمت در حال علمت روز را ایل گشت و چشمان آنجناب ترو
 تازه بهتر از حالت اول شد بعد از آن در باره علی مرتضی دعا فرموده بقیه چون علی مرتضی از آن رفته صحت یافا و خوشتر
 باطنایت فرمود و زره و خوراد روی پوشانید و ذوالفقار بر بیانش بست و فرمود و بر و الفقا
 مکن تا آنکه خدا بقیه ای نسخ بتوار زانی فرماید جناب مرتضوی تو بقیه ای تو چون بختا تو بقیه
 خناب بر توده از سنگ ریزه که قریب بدر حصار قنوص بود و فرمود و اول کسی که از حصار بفرست کارزار
 بیرون آمد حارث یهودی بود از ضرب ذوالفقار بدو زخم پناه گرفت بعد از مرگ برادرش که در وقت
 مشهور و معروف بود بیرون آمد و او بهلولانی بالا بلند تو منور بود و در آن روز زره پوشیده
 بود و زره و شمشیر حایل نموده و دستار بر سر بسته بالای آن خود نموده و نشان او سه من وزن
 داشت بدست گرفته چون بمیدان آمد مبارز طلبیده شاه شجاعت پناه بمقابله او در آمد و حسب حمله
 بیشتر از کرده جناب حیدر کرار پیشدستی فرموده ذوالفقار چنان بر سر ناکارش فرو آورده
 که از سر و خود و عمامه گزشته اثر زخمش بدندانها پیش رسیده و بعضی تا لثه و کس نرسید
 گفته اند انگاه نمیران قتال اشتغال یافته چون مهنت کس از دست شاه مردان شیر مردان
 قرار گرفتند سایر اعدا پشت بر سر کرده و او را و قلع او و روز حیدر کرار ایشان را تعاقب نموده و در آن
 اثنا بجزب یک از مخالفان سپهر از دست شاه مردان برفتاد و دیگر که اگر رفته قلع که گشت
 آنحضرت رضی الله عنه و قلع را گرفته بجهانید تا مات انحصار چنان بجهنیز که صفیه و قهری بن خطاب
 از تحت بنیت داور و بے او مجروح شد و در پی پیغمبر بقیه از روایت هشت
 صد من وزن داشت و برخی سه هزار من گفته اند آنقصه در حصار را بکند و سپهر خود
 ساخت چون اهل حصار قنوص و سایر مردم قلاع چنین امر غریب و عجیب از امیر المومنین
 حیدر کرار مشاهده کردند از قلعها فغان و الا مان بایوان کیوان رسانیدند و شاه مردان
 بعد از استبازه از پیغمبر آخر الزمان ایشان را امان داده و شرط با که هر مردی
 یک شتر و از طعام برداشته از آن دیار بیرون رود و نفوذ و امتعه و اسلحه و سایر اموال

با اهل اسلام گذارند و هیچ چیز پشیده نداشتند و چون خبر فتح بسمع بنی ایون آمدند و علیه الصلاة
 و السلام رسید بنحایت مسرور و فرحان گشت چون حیدر که از عزم کنایه قرار داده بخوابیده بود
 توجیه فرموده حضرت بهجت تشریفات با استقبال او از خیمه بیرون آمد و علی را در کنار گرفت و
 در پیشین پیوسته و گردید که در حصار قیوم که والی آن کنایه بن ابی الحقیق بود و صد بوشن
 و چهار صد شمشیر و هزار نیزه و پانصد کمان یافتند و آتانات و اسلحه فراوان جمع کردند و بخیرانه
 اطعمه از اموال خمس جدا کردند و گوشتی که در محاربه خیمه پانزده کس از مسلمانان شمشیر شدند و
 نود و سه کس از یهود و روح رفتند و قلاع در قبض اهل اسلام درآمد و آنحضرت صلی الله
 علیه و آله و سلم منت بر جان یهود نهاده از سر قتل ایشان و گذشت و حکم فرمود که لقمه
 محصول را در بیت المال سپارند و نصف دیگر بجهت اجرت خویش گرفته باشند و بعد ازین
 سال از بنی بنی حارث یهودیه طعام مسوم برسم ضیافت آنحضرت حاضر شد و یک لقمه از آن
 آنحضرت صلوات تناول فرموده با صحاب از خوردنش مانعت فرموده گفت که این طعام مسوم
 است نباید خورد و بعد ازین آوان آورده اند که چون حضرت نبوت پناه صلی الله علیه و آله
 و سلم نزد یک نجیب رسید مجیبه بن مسعود را بجانب فدک که از اقصای قلاع بنی یهود
 فرستاد تا اهل آن موضع را دعوت کند مجیبه را بخارفته سکناسه آموش را دعوت اسلام کرد
 او لا آن کرده از قبول اسلام ایامی که در هر گاه یک خبر فتح می رسیدند با آنحضرت بموضع آمدند
 و صلح بر این وجه مقرر شد که یهود فدک ضیاع و غنای خویش را منافع سازند و نصف از آن
 حضرت صلی الله علیه و آله و سلم باشد و نیمه از آن ایشان و گذرا چون امیر المؤمنین محمد بن
 خطاب رضی الله عنه در ایام خلافت خویش با جلای ایشان حکم فرمود و مقیمان فدک
 فرستاد تا نصف زمینیکه تعیین بدان جماعت داشت براهی که در و مبلغ پنجاه هزار درهم قیمت
 زمین بود فرمود که از بیت المال تسلیم ایشان نمودند و بعد ازین سال در حین فتح خیبر حضرت
 بنی ابی طالب با سهائیت عبس زوجه خود با رفافت فرقه اشتر که مقدم ایشان ابو موسی

اشتری بود و از آنکه بحضرت هجرت کرده بودند رسیدند جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم
 نصیب ایشان از غنایم خیمه بیرون کرده و این خاصه ایشان بود و دهمین سال رجوع آنجا
 بود و از براس سیدنا علی مرتضی رضی الله عنه و قصه این عجزه در کتب حدیث مذکور است و
 هجرتین سال غزوه پیرو وادی القری بود و مشغول است که چون پیرو وادی القریه از آنجا
 رسول خدا صلی الله علیه و آله و اصحابه و سلم خبر یافتند بمطاهرت بعضی از مشرکان عرب
 بار آورده جنگ از منازل خویش بیرون آمدند و اهل اسلام نیز بتبوی صفوف پرداخته ابواب
 جنگ و جهاد را بگشادند و در آن روز یاکه بازده نفر از جهودان بقتل آمدند غالب از
 مغلوب متمیز نشد صبح روز دوم خوف در عیب بحال اهل اسلام راه یافته بود و مشرکان
 شنیدند گفتند وافر و غنیته متکاثره بدست سپاه اهل اسلام افتاد و حضرت صلی الله علیه
 و آله و اصحابه و سلم قرین فتح و ظفر بهرینه شتافته سرایا باطراف و جوانب دیار فرستاد و دهمین
 سال حضرت صلی الله علیه و آله و سلم تنبیه عمره القضا از مدینه منوره بیرون آمد چنانچه
 اهل سیر وایت میکنند که آنحضرت صلی الله علیه و آله و اصحابه و سلم بادوازده هزار کس
 او ماجر و انصار بجانب مکه مشرفه و مغظمه توجه فرموده ابوذر عقیلی رضی الله عنه راه
 مدینه بخلاف تعیین نموده در آن سفر حد اسب چنیت و سلمه بی نهایت و شصت
 بافتاد و شتر حبت بدی همراه بود و ضبط اسبان چنیت را بحجرت سلیمه تقویین نموده
 تمام محافظت اسلحه و زینشیرین سجد باز گذاشت و رسول خدا صلی الله علیه و آله و اصحابه و سلم
 چون بحرم حرم رسید مشرکان بقتل حمال رفتند و بمو جیکه در کتب سیه دستور است
 آنحضرت صلی الله علیه و آله و اصحابه و سلم بکه در آمده و آداسه عمره بجای آورده روز
 توقف نموده بیرون بنت حارث بلالیه را که خواهر زوجه عباس بود داخل اعامت المؤمنین است
 انگاه بصوب مدینه طیبه علم غریبت افزاشت و الله اعلم بالصواب و در وقایع سال ششم هجرت
 و بیان فتح مکه و دیگر غزوات که درین سال واقع شده و این سال را سیمین گویند از باب سیر وایت میکنند

در این کتاب از آنکه بحضرت هجرت کرده بودند رسیدند جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم
 نصیب ایشان از غنایم خیمه بیرون کرده و این خاصه ایشان بود و دهمین سال رجوع آنجا
 بود و از براس سیدنا علی مرتضی رضی الله عنه و قصه این عجزه در کتب حدیث مذکور است و
 هجرتین سال غزوه پیرو وادی القری بود و مشغول است که چون پیرو وادی القریه از آنجا
 رسول خدا صلی الله علیه و آله و اصحابه و سلم خبر یافتند بمطاهرت بعضی از مشرکان عرب
 بار آورده جنگ از منازل خویش بیرون آمدند و اهل اسلام نیز بتبوی صفوف پرداخته ابواب
 جنگ و جهاد را بگشادند و در آن روز یاکه بازده نفر از جهودان بقتل آمدند غالب از
 مغلوب متمیز نشد صبح روز دوم خوف در عیب بحال اهل اسلام راه یافته بود و مشرکان
 شنیدند گفتند وافر و غنیته متکاثره بدست سپاه اهل اسلام افتاد و حضرت صلی الله علیه
 و آله و اصحابه و سلم قرین فتح و ظفر بهرینه شتافته سرایا باطراف و جوانب دیار فرستاد و دهمین
 سال حضرت صلی الله علیه و آله و سلم تنبیه عمره القضا از مدینه منوره بیرون آمد چنانچه
 اهل سیر وایت میکنند که آنحضرت صلی الله علیه و آله و اصحابه و سلم بادوازده هزار کس
 او ماجر و انصار بجانب مکه مشرفه و مغظمه توجه فرموده ابوذر عقیلی رضی الله عنه راه
 مدینه بخلاف تعیین نموده در آن سفر حد اسب چنیت و سلمه بی نهایت و شصت
 بافتاد و شتر حبت بدی همراه بود و ضبط اسبان چنیت را بحجرت سلیمه تقویین نموده
 تمام محافظت اسلحه و زینشیرین سجد باز گذاشت و رسول خدا صلی الله علیه و آله و اصحابه و سلم
 چون بحرم حرم رسید مشرکان بقتل حمال رفتند و بمو جیکه در کتب سیه دستور است
 آنحضرت صلی الله علیه و آله و اصحابه و سلم بکه در آمده و آداسه عمره بجای آورده روز
 توقف نموده بیرون بنت حارث بلالیه را که خواهر زوجه عباس بود داخل اعامت المؤمنین است
 انگاه بصوب مدینه طیبه علم غریبت افزاشت و الله اعلم بالصواب و در وقایع سال ششم هجرت
 و بیان فتح مکه و دیگر غزوات که درین سال واقع شده و این سال را سیمین گویند از باب سیر وایت میکنند

این سال خالد بن ولید و عمرو بن عاص و عثمان بن طلحه بن ابی طلحه در مدینه بملازمست آن هر سه
 نبوت صلی الله علیه و آله وسلم رسیده زبان بکلمه طیبه گویا کرده اند و بعد ازین سال سر به موت نموده و
 گشت و موت بقول این حجر در صحیح صحیح بخاری که قریب بیست از قراسی بقتل ازین شام و از بخاری
 تائیدت المقدس و در حمله است و آند که گوید که سبیل رسال سپاه با آن موضع آن بود که حضرت
 مقدس نبوی صلی الله علیه و آله وسلم مکتوب بخاری بن خمیر از و س و اذ تانزد و ساکن بصری
 هر دو حارث بن ازیطه مراحل و قطع منازل بموت رسیده و در آن مقام بفرمان شریک که از
 امرای قبیله نموده که گشت و بنیبر بسم اشرف خیر الدین علی الصلوٰه و السلام رسیده زیدین حارثه
 را بر سر هزار کس از خراج و انصار امیر ساخته فرموده که جنگ مخالفان شام اقدام نماید و صایح
 چند فرموده آن قصه زیدین حارثه با لشکر هدایت اثر بصوب مقصد قصد نموده شتر حبیل از پشت
 سپاه اسلام مطلع شده سدوس برادر خود را با نیجاه هزار نفر از پیشین فرستاده سدوس
 در وادی القری رسیده و رحین محارب بقتل رسیده و سرجیل با شتماع انجیر از قبیله روم استعداد
 نموده قبیله حجه کثیر فرستاده و شتر حبیل دیگر قبایل عرب را با خود و موافق ساخته بمحارب اهل اسلام
 پرداخته و صحرا سیه موت ملاقی فریقین واقع شد زیدین حارثه علم برگرفت و پاس در میدان
 جنگ ثابت نموده با کفار مقابل نموده شربت شهادت نوشید انگاه حسب وصیت سید کائنات
 صلی الله علیه و آله وسلم جعفر رضی الله عنه با خدایت پرداخته و سیه کفار آورد و علیه بر دشمنان
 نموده بعد قطع هر دو دست جعفر بن ابی طالب لوار ابرو و بازو سیه خویش نگاه داشته بنخم
 روستی از پا در آمده بروضه رضوان خراسیده کسیر زان عبد الله بن راحه حسب فرموده آنحضرت
 صلی الله علیه و آله وسلم لوار ابرو داشت و بمیدان قتال اقدام نموده شهادت یافت اهل اسلام
 بموجب فرموده خیر الانام علیه الصلوٰه و السلام با اتفاق بعد که خالد بن ولید را با بارت تعیین کردند
 خالدان روز تاشب در میدان حرب مشغول محارب بمانده روز دیگر او ضاع لشکر تغیر داده و مخالفان
 تصور نمودند که اهل اسلام را ابداد رسیده از نجات اند بنگاشته بگریختند و مسلمانان در ضا

غزوہ اوس و خزیمہ

صحت و نصرت متوجہ رہیں گے۔ ہر پین سال غزوہ ذات السلاسل ہو تو غزوہ یست
سبب این غزوہ اہل سپہ جہنم روایت کیکن کہ چون بمساجع علیہ نبیہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
رسید کہ سبقت انہم شہر اہل بنی فہامہ و اعینہ و از نہ کہ طرفیہ از اطراف بلاد اسلام با تا سخت گشتند آنحضرت
عمر و بن العاص را با سہ ہفت نفر از عہدہ انصار مبعوث فرما فرمود چون عمر و بن العاص
تا پ سلاسل رسید دریافت کہ اعداد اعدا زیادہ از لشکر اسلام ست نیا یلان از حضرت متقدس
نبی سے علی اللہ علیہ وآلہ وسلم استخدا نمود و حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ابو عبیدہ بن الحارث
با و محمد کس بن عمرو بن العاص فرستادہ بپارسیان ابو عبیدہ بن الحارث عمر و بن العاص
بمنازل اہل ظلم شافتمہ و ست ہفارت و تاراج برآوردند و مواسی بسیار غنیمت گرفتہ بچسواں
مفتقد و بیدینہ طیبہ مراجعت نمودند و باتفاق علما سے فن و سپہ رہبان سال النوار فتح کیا و مطلع
تا نیات سبحانی را فتنہ توقبات ربانی بر وجاہل حوال فرخندہ مال سالکان طریقی مسلمانان ہست
و بیان این اہمال آنکہ جناب رسالت پناہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم با و از وہ ہزار کس از عہدہ و قضا
بجزیت فتح کیا از مدینہ منورہ بیرون آمدہ چون بمنزل ذوالحلیفہ رسید عباس بن عبد المطلب
از جانب کہ تشریف آوردہ ملازم کاب سعادت انشاء شد و متارن اینحال ابو سفیان بن
الحارث بن عبد المطلب و عبد اللہ بن ابی امیہ کہ ان یکہ پیغمبر عز این یکہ پیغمبر محمد رسول
مقبول بودند پیشیل نامل ہایون سرفراز شدہ ایمان آوردند پیغمبر آخر الزمان بپارسی
مرحلہ دیگر بپارسیان کہ بر چہار فرسخی کہ است نزول اجلال فرمودہ و را نجا توقف نمود
فرمود کہ آتش بسیار برافروختند و دران شب عباس رضی اللہ عنہ از استیصال قریش
اندیشدہ بقصد آنکہ ایشان را تہنئہ نماید کہ بکوب ہایون آیند بہت خویش را با فی حاصل سازند
برداشتہ خاصہ خیر البشر علی اللہ علیہ وآلہ وسلم سوار شدہ تا موضع آراک عنان باز نکشیدہ
و دران منزل با ابوسفیان و سید دیگر از قریشیان کہ تجسس از کہ بیرون آمدہ بودند باز خوردہ
با ایشان گفت حال چیست و متوجہ کہ حرم حریم کہ بیت و ابوسفیان چارہ چوئی گشتہ نیا یلان

روایت خویش گردانیده بجانب معسکر نظر افتاد مرا جفت کرد و عجب را ایشان بر درخیمه پش و
 اصحاب عمر بن الخطاب رضی الله عنه افتاده چون فاروقی اعظم بر ابوسفیان نظر انداخت
 گفت ای و دشمن خدا الحمد لله که بر تو درست یافتیم و شششیرت تعجیل تمام شتافت و عباس ابوسفیان
 زانبر و حضرت رسول مقبول صلی الله علیه و آله وسلم رسانیده و مشارک اینحال عمر بن الخطاب نیز
 رسیده فیما بین عباس و عمر بن الخطاب و باره قتل ابوسفیان قیل و قال بسیار شد آخر الامر
 شب هنگام عباس ابوسفیان را بنجیمه خود باز آورده صبح بازا و را بنجد دست سید ابرار آورده
 آنحضرت ابوسفیان را با سلام دعوت فرموده و عباس را و ابقریب فاروقی رسانیده ابوسفیان
 طوعا و کرها کلمه توحید بر زبان رانده بعد عباس رضی الله عنه گفت یا رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم
 ابوسفیان مردی جاهل و پست است او را بنایتی مخصوص گردان آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم
 فرمود من و مثل و ارباب سفیان فمؤمن و من اتقی اسلام فمؤمن و من اعلق بابه فمؤمن
 و من دخل المسجد الحرام فمؤمن پس ابوسفیان با جازت حضرت صلی الله علیه و آله وسلم بطرف مکه
 یادگشته خبر آن اهل مکه رسانیده و حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله وسلم بذمی طوی
 رسیده فرمان داد که زیرین العوام رضی الله عنه را از علایک که در آمد را تنبیه بزرگشش بود و در
 همچون نقیب بکنند و خالد بن الولید بانی اسلام و غفارا را سفل مکه و آید و لو اسے خود او و تنهای
 بیوت بزند و ابو عبیده بن الحارث را با جمیع که سلاح نداشتند از راه بطن و ادعی و انه ساخت
 و بنفس نفیس با طایفه از خواص اصحاب از طریق آواخر فوج فرموده از موقف نبوت فرمان
 واجب الاذعان صدور یافت که هیچکس از اهل اسلام یا بواب کفر و ظلام مقاتله نکند لیکن اگر جمعی
 از اشرار سفها در مقام قتال آیند لشکر ظفر یکدیگر بدفع ایشان قیام نماید و در آن رؤس بر زبان سعید بن
 عباد گذشت الیوم یوم الحجه یعنی امروز روز جنگ و ستیز است ابوسفیان این سخن شنیدنی بحال
 بجلالت حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم شتافت و آنچه سعد گفته بود بعرض رسانید رسول فرمود که امر فرمود
 مرجه است فی روز الحجه و امیر المؤمنین علی بن ابی طالب را فرمود که عالم از سعید بن عباد و بستاند و نگاردارد و بر او اینک

بفرزند او قنبر و در نقل است که عکرمه بن ایجمل و صفوان بن ابی امیه و سبیل بن عمر و باطلانیه
از ولید بن ابی بکر و بنی الحارث و طبقه از بنی لیل چون از توحیه خالد بن الولید خبر یافتند به سبیل
مقاله استقال نموده بر سر راه خالد گرفتند و در موضع جدیدی فرقی بین متلاطمی گشته بنیاد و محاربه
کردند و جنگ عظیم واقع شد و جنگاکنان قریب بدر مسجد الحرام رسیدند و پشت کنسل نایاب
طغیان از ضرب تیغ غازیان بدو رخ شتافتند و بقیه السیف سلاح انداخته است برست برافروخته
و از مسلمانان و کس شربت شهادت چشیدند و رسول حسین همچون در موضع حجیون سر دین گزیده
شسته زره و بر پویند و خود بر سر پادشاه نهاد و با کابر مهاجر و انصار بمسجد الحرام افتاد و زبان
معجزه بیان بکسی بیگمان نشان گشاده بیت افتد اطراف نموده لواحق خانه از لوث اهنام پاک
ساخت و جیل را که اعظم اهنام تزیین بود جناب ولایت اب مرتضوی نفرموده حضرت علی القلی
علیه و آله و سلم بر خاک مذلت انداخت در روضه الاحباب مستقر است که گویند فتح مکه در سیزدهم
ماه مبارک رمضان واقع شده و جمعی برانند که در بیستم ماه مذکور آن فتح دست و او در سید عالم
علیه الصلوٰه و السلام بقیه آناه و شش روز از ماه شوال در مکه توقف نموده و درین توقف قضاایا
رو نمود و تفصیل آن در کتب سیر موجود است از آنجا که سید عالم خالد بن ولید را با سی سوار بموضع
تخله فرستاد تا بتخانه غرسه احزاب گردانند و پدیده اندام برهنه و کالیده موخا از ششیر آینه بطرف
او تاجه تیغ نیز آن زن را و بنم ساخت چون از آنجا معاوت نمود و صورت حال معروف حضرت
رسالت علییه الصلوٰه و السلام گردانید حضرت فرمودند که آن غرسه بود و دیگر در بلاد شما پرستش
عمری نماند و تخمین عمر و خاصه بوجوب فرموده حضرت م روسی بجهت بیجان سوار آورد و بیان قلیله
هزبل رفت آن بت را شکست و پدران او آن بموجب حکم سیدالساوات هر سیدین بهشت ملی است
سوار بموجب مثل رفته بتخانه انات را که در زمان حالیت محبوبه او بن و خنجر و غسان بود و بر
نمود و در آن موضع زنه میاه برهنه زده لیده موید که از آنجا بیرون آمد و دست برهنه میزد و فرموده میکرد
سعد بکفر ششیر او را بکشت و از آنجا قلیله از ایام توقف که سر سید لیلیه بوده و کشت آن و ششیر

چنین مقبول است که سید ابرار رحمہ خالدين وليد را با سہ صد و پنجاہ سوار و مہاجر و انصار بنو سہلیم بن حنیہ
 یلملم بن قیس بنی خزیمہ فرستاد تا ایشان را با سلام دعوت کنند و حال آنکہ ایشان در زمان حجابیت
 عوف بدر عبد الرحمن و فاکہ بن مغیرہ عم خالد را گشتہ بودند انقصہ چون خالد بنو خزیمہ نزد یک رسید
 ایشان رعایہ الحرم سلاح پوشیدہ با استقبال شتافتند و بعد از ملاقات از خالد اطہار سلام نمودند
 خالد گفت بچہ حجت سلاح پوشیدہ در برابر من آمدید گفتند کہ در میان ما و طایفہ از عرب عداوت نیست
 با کمان برویم کہ اگر از ان قبیلہ آید و این عذر در محل قبول بنمایند خالد گفت اسلحہ خود را از خود دور کنید
 و ایشان بموجب فرمودہ خالد عمل نمودند بعد از ان خالد فرمود تا دستہای یکدیگر برکتف بستند و سر یکدیگر
 از اسیران را بیکدیگر اریاران خود سپرد و گفت ہر کس از اصحاب سپہر خود را بقل رساند بنو سہلیم سیر
 بکنانہ خود را گشتند تا ما حاجر و انصار دست از قتل آن فقیران کشیدہ و شتند و یکدیگر از اسیران بلاوت
 خاتم پیغمبر ان علیہ الصلوٰۃ و السلام شافہ کیفیت حال عرضہ داشت کہ دیندار بر علیہ الصلوٰۃ و السلام
 دو بار یا سہ بار بر زبان آورده اللهم انی ابرار ما صنع الیک خالد انکاء مالی خطیبہ بہرہ امیر المؤمنین
 علی کرم اللہ وجہہ بخت ویت قتل و عوف اموال تلف شدہ بنی خزیمہ بالیشان فرستادہ اسبہو
 کہ از خالد بن الولید صادر شدہ بود و تراکش نماید و بر جراحت ان بیچارگان مرہی ندرسد و
 علی بن ابی طالب بموجب فرمودہ عمل نمودہ بنی خزیمہ را خشت و گردانیدہ و رسول مقبول صلی اللہ
 علیہ وآلہ و اصحابہ وسلم بعد از مراجعت سیدنا علی بن ابی طالب از تملک و استماع ارضاء
 خواطر بنی خزیمہ بعد از شفاعت صاحبان خون و درخواست اصحاب از خالد عفو فرمودہ بہر
 رضا آمد و ارباب سیرا خبر نبوی و اصحاب آثار صطفوی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در کتب خود
 مرقوم خامہ صحت اندر گردانیدہ اند کہ چون جہر فتح مکہ در اطراف دیار عرب انتشار یافت اکثر قبائل
 سرپرستانت حضرت رسالت علیہ الصلوٰۃ و السلام نہادند مگر بنی ہوازن و سبت تقیف کہ
 بر مخالفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ و اصحابہ وسلم اتفاق نمودہ مالک بن عوفہ انصری را
 کہ در عتق ان شباب بود و بصفات جود و سخاوت از بود و با نیالت موسوم گردانیدہ و قبول

صاحب روضه الصف و معارج النبوة سے ہزار ہوں ہزار روئے الا حباب مذکور شدہ چار ہزار
کس فراہم آورده با عیال و اطفال و جہات و اموال متوجہ ہوا دی جنین شد و در بین الصمد کہ
سبزی صد شخصت سالہ و نایتیا با صاحب رای و تدبیر تفروداشت مصحوب گردانیدند چون
با و طاس رسیدند و دید او از گریہ اطفال و افتخار زنان و اصوات حیوانات شنیده پرسید
کہ اینچہ آواز است جواب دادند کہ لشکر یان بموجب فرمان مالک بن عوف اہل و عیال و استعدا
خود را ہمراہ گردانیدہ تادرجنگ سستی تہانید و دید این رای را حلا شمرہ با مالک ملاقات کردہ
گفت اورون مال و عیال مناسب بحال رجال نیست زیرا کہ اگر زمان مقتضی گزیر باشت مردم
منہزم کہ و در صد و انہزام باشند سچ چیز اورا از ان مالغ نیاید لایق آنکہ نسوان و کودکان و غنما
و احمال را باز گردانی تا اگر سستی روی نماید عیال و اطفال بہت مخالفان اسیر نگردند و اسوا
در تصرف مردم نباید مالک باین سخن التفات نکردہ و براہ مناد و در خیر و شرم شدہ از مرافقت
باز ایستادہ القصہ چون خبر اتفاق ہوا زن و شقیث بسبح شریف حضرت مصطفی صلی اللہ
علیہ و آلہ وسلم رسید عثمان بن اسید را در مکہ بخلافت تعین فرمودہ باد و از وہ ہزار کس
کہ وہ ہزار شکر خاصہ بود و و ہزار از طلقای مکہ و تقبلی ما شانزدہ ہزار سیاہ و در عشرہ اول
از سوال بجانب کفار نہضت فرمود و نقل است کہ چون جنود ظفر و رود از مکہ بیرون رفتہ نظر یکی
از اصحاب ہدایت انتساب بران کثرت و شوکت افتادہ ہر زبان گذشت کہ تا امر و بسبب
کثرت سیاہ مغلوب نخواہیم شد و بوا سئلہ صد و این سخن در ابتداء شکر اسلام شکست یافت
وایت بقدر نصر کم اندر فی موطن کثیرہ و یوم جنین اذا اعجبکم کہ شکر کم غلظ عنکم شیار الایہ و ربان
اینچہ فرمودند القصہ چون آن لشکر اسلام ہوا دی مذکور رسید بجهت تنگی گذر گاہ سیاہ اہل اسلام
فوج فوج از طرق متعددہ ہوا دی جنین در آمدند و بکینا گاہ مخالفان کہ در کمین گاہ ہا نشستہ بودند
بیکبار بر مسلمانان حملہ کردند و تیر باران نمودند شکر اسلام منہزم گردید و اول طاغیہ کہ منہزم
شد بنی سلیم بودند کہ خالد بن الولید امیر ایشان بود و اکثر ایشان سلاح نہ داشتند و تو و

که در اسلام درآمده بود و متابعت خال نمودند که پیش از معدودی چند پیش آنحضرت صلی الله علیه
 و آله وسلم نمانده بودند چون سید عالم علیه الصلوة والسلام انهم از اهل اسلام را مشاهده فرمودند و از
 بلند ایشان را بصبر و ثبات دلالت فرموده میگفت یا انصار یا انصار رسول الله و در سوختن
 و از غایت و مهشت بیکس باز نمی گریست و آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم در آن روز بر آستر
 میخاسته سوار بود و بجانب کفار نمیب واده بر زبان وحی ترجمان میگذاشتند که انا البنی لا کذب انا ابن
 عبد المطلب و ابوسفیان بن الحارث عنان اشتر را گرفته و عباس بن عبد المطلب از جانب
 راست دست در رکاب فلک فرسای آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم زده از حمله مانع می آمدند که آورده
 اند که چون سلمان در صبح روز چنین متفرق شدند حضرت مقدس نبوی صلی الله علیه و آله وسلم
 عباس که آواز بلند داشت فرمود باران را ندان بدین وجه که یا معشر الانصار یا اصحاب السمره
 یا اصحاب سوره البقره و عباس بموجب فرموده آواز بر کشید اصحاب که ندا می دادند
 اجتماع نمودند از اطراف و جوانب لبیک گویدان بخدمت سید عالم علیه الصلوة والسلام شتافتند
 و آنسر و علیه الصلوة والسلام را بتلاست یافتند و قریب صد کس از انصار و غیر ایشان جمع آمدند
 و بر شترکان حمله آوردند و آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم فرمود که حالا تنور حرب گرم شد انگاه شسته
 از خاک برگرفته و شامیت لوجه گفته بجانب مخالفان انداخت بسیج چپشی نمانده که قدری از آن خاک
 بچشمش نرسیده بعد از آن بر طبق آیه کریمه شتم انزل الله سکنه علی رسول و علی المؤمنین انزل جنودا
 لم یروها بآیات شکر ساهمی که بروایت جمیع مضمون پنجم از فرشته بر اسپان ابلق سوار بودند و جامها
 سفید و زبر داشتند و با کفار مقاتله میکردند نیم ظهیر و حضرت بر اعلام هدایت علام حضرت خیر الانام
 علیه الصلوة والسلام وزیده چهار کس از سپاه اسلام بفرشتهاوت رسیدند و دستها و کس از مخالفان
 راه و وزخ پیشش گرفتند و بر آن و ثقیف با قح و جبر روی از معرکه بر تافتند و در آن روز از مال
 عتایم شش هزار برده و بیست و چهار هزار شتر و چهار هزار اوقیه نقره و زیاده از هجده هزار گوسفند و بیست
 از باب اسلام و اصحاب پیغمبر علیه الصلوة والسلام افتاد آورده اند که گر بخیگان معرکه ضعیف

بسته قسم شده طایفه مالک بن عوف بطرف حصار طایف رفتند و در سبب بجانب بطریق شکار گشتند
و جماعتی بجهت صیانت مالیکه در او طاکوس داشتند با بجانب شکار گشتند و حضرت رسالت
صلی الله علیه و آله و سلم ابو عامر اشعری را با جماعتی که زبیر بن العوام را بموسى اشعری
برادر زاده ابو عامر را نمایان بودند در عقب گنجیگان بطرف او طاکوس فرستادند لشکر
اسلام بعد از منازل بجا الفان رسیدند بقتال و جدال اشتغال نمودند و ابو عامر که امیران لشکر
بوده بفرستادند فایز گشت و ابو موسی از ضربت اسلحه آلان طعن و ضربت جمعی حمله نمودند
و لشکر کافران را سوزان کردند و درید بن القم که سر و او شترکان بودند از ضرب تیغ زبیر بن العوام
رو به پیچیم نهاد و این فتح بخیلم علاوه فتوحات کشته سپاه طغر قرین با صد زیب و آبیین
بیا بوس سید المرسلین و آخرین مبارزت نمودند و بعد از آن تمام مالک بن عوف حضرت
مقدس نبوی صلی الله علیه و آله و سلم فرمان داد که غنائم را در موضع جنرا جمع کنند تا بوقت فرستادن
انقسام باید و زام حبل غنائم و سپایا در قبضه اختیار عبا و بن بشیر انصاری نهاد و بعد ازین
آوان غزوه طایف بود قریب آمد و سبب آن بود که چون مالک بن عوف با جماعتی از مشرکان
تقیقت و پیروان از سر که چنین گریخته بجانب طایف رفتند و قبل از محاربه و انترام با استعداد
قلعه داری و استحکام بروج و باره و غیر فلک پرداخته قوت یکساله آماده ساخته بودند و چون
بحصار رسیدند در وازه بار بستند و داخل و مخارج را مضبوط کردند و امیدوار بودند که
نمانند چون کیفیت واقعه معلوم آنحضرت علیه الصلوٰه و السلام گشت عزیمت فتح القلمه
مستقیم گردانید و رایت فتح آیت لیلی بن ابی طالب کرم الله وجهه و اوده ابو عبیده بن الجراح
را یا خالد بن الولید را با هزار مرد قریب از آنکه مقدمه لشکر ساخت و بنفس نفیس بمباران مشغول
ایشان در جلوه آورد بعد از وصول بطایف کفار چهار دیوار حصار را پناه کرده آغاز انداختن
تیر و سنگ نمودند مسلمانان نیز بنیاد حرب و بیکار فرموده جمعی کثیر زخم دار شدند و چون
تیر اهل حصار بشکرگاه حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم رسید بفرموده آنکه بمباران

در حصار
بجانب
شکار

در حصار

در آن محل رفیع که انون مسجدی با کف سست بودند آنحضرت اصحاب هدایت انساب را قطع
 نیکوئیات ایشان امر فرمود چون مردم حصار ازین واقع خبردار شدند زبان تبصرع وزاری
 پرکشادند که خدا و از بره که رعایت رحم فرماید تا لشکریان از قطع این درختان بایستد
 حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود ای اعدا فدا الله حسیم و دردت محاصره که بقولے پیروز
 روز بود و بر روی اینچہ چهل روز جنگی که عظیم واقع شد و بسیار سے از اصحاب هدایت انساب
 مجروح شدند و چنانچہ دوازده نفر از اصحاب شریعت شهید شدند و عبدالمطلب بنی بر
 از انچه بود در آن قصه و امتداد ایام محاصره پیر خمیر انور خیر البشر صلی الله علیه و آله و سلم
 روشن شد که در آن ایام فتح قلعه طائف تقسیم بدر نیست از آنجا که فرمود در منزل حبرانه
 شریف آورده عتابم حسین را تقسیم نمود و مثلاً ما سے آمل رحمتی از ابل که را که تو سلم شد
 بود و در جنت النبی قلب ایشان از عتاب ما سے بے انتما سے خویش گرانبار گردانید ایشان
 و ماجر و انصار بنابر و نور و ثوق و اعتمادیکه بر جانب ایشان داشت چیرے کمتر عنایت
 فرمود و انصار را سمیعی اندوهنداک شده زبان شکایت کشور و در چون سخنان شکایت انصار
 بسیمع بیا یون حضرت مقدس نبی صلی الله علیه و آله و سلم رسید و فرمان داد تا یکبار انصار
 پیشه شمع شوند و غیر از انصار که با ایشان نباشد آنگاه جناب رسالت پناه صلی الله علیه و آله
 و سلم پادشیر خدا علی مرتضی ابدانچا شریف پیروزه بخاطر حرے انصار زبان معجز بیان بکشاد و قلوب
 ایشان را بسخنان مرحمت نشان تنلی داد و فرمود که انصار خاصه من و صاحب من اند اگر تمام
 مردم بر اصرار پیوسته بود و انصار بر اسی من ملوک طریق انصار اختیار نایم انصار را شنید این سخنان
 رقت کرده چندان که گشتند که محاسن ایشان ترکشتند و شکر خدای عزوجل بجا آورد و بیکال
 فرموده بشیرند خدا و رسول خدا و در بیعتا و نقل است که چون انچه از موازن و در جوار
 با و آگاه بودت بر اسی من حضرت رسالت سرور از تشرید اسلام بقیه قوم خویشین حضرت علی علیه
 و اسلام را آگاهی داده گفتند یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ما را اصلی و عشیره نیست

و بلا مشی که بار سیره بر راسه سیر تو مخفی و پوشیده نیست اکنون برافتن و رحمت در اینجا که
حق تعالی بر تو منت و رحمت فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم ایشان را میان اسوال
و سیایا مخفی گردانید و توازن اخلاص و سیران را اختیار کردند و سید عالم علیه الصلوٰه و السلام
بعد از اجتماع حاکم و انصار کیفیت التمس ایشان را بر زبان وحی ترجمان آورده فرموده است که
ایشان آنچه متعلق به بنی هاشم است من بایشان مسلم و هشتم اکنون اگر شما نیز از حصص خود
در میگزدید منت خواند بود و الا بفرصت بمن و بهیروز از هر جا غنیمت که رسد و عرض یک برده
سختش شتر بشمار تمام صحابه عظام چون اهتمام حضرت خیر الانام علیه الصلوٰه و السلام را در این
امر مشاهده کردند رقم اطلاق بر تاجه سیایا که بنی توازن کشیدند و در خلال این احوال حضرت
نبوی صلی الله علیه و آله و سلم از گروه بنی توازن استنصار و ستمبار مالک بن عوف فرموده
بنی توازن گفتند که دس و حصار طایف است فرمود که اگر نبرد آید و مسلمان شود اهل و عیال
و مواشی و اسوال او را با و باز دهم و صد شتر و یک دوسه بخشم بنی توازن انحر را مالک بن عوف
رسانیدند و آنچه و سرور شدند در سبزه زیبای پارس سول مقبول مسلم استعدا یافته بحلیه یان علی
گشتند و حضرت مسلم بن عوف نیز که در آن روز مالک ابوی شایم فرمود و مالک بر قوم خوش خنده و بزرگوار و شهنشاه
انصاران ارزانی داشت بعد از آن بنی توازن از زمان و روز از دهم و یقینده سه نمان قبولی است و دهم
و بر اویت و نمنه الا عباد و از روز از روز یقینده و نمان از بهیبت باقی بود از حجاز و احرام عمره بسته
بلکه مستطیر و آمده بنما ساسانی قیام فرموده آمارت که را بقتاب بن اسید بن عوف بن خود و معاوی
جبل و ابو موسی اشعری را بهجت تعلیم قرآن و تعلیم قواعدا بیان کرد که بگشت بعد از آن سید کائنات
علیه افضل الصلوٰه و افضل التحیات از یکم بیرون آمده بمنزل سر الظهران التشریف ارزانی داشتند
بقیه که از غنیمت مانده بود آنچه بگشت فرمود و در آخر وقت غنیمه یاد را و ایل و کوچ و بار بار فرمود
مراجعت فرمود و الله اعلم و بعد از این سال زینب بنت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
انتقال نمود و تولد سیدنا ابراهیم از راهی و طایفه بنی نبال بوده است و بعد از این سال طایفه بنی نبال که

بلیه را عقد کرد و در دین سال بقول اکثر از اهل سیر و بقوسه در سال هشتم آنجا منبر واقع شد
و در وقت منبر ساختن دو درختین است و اختلاف بسیار واقع است و در کتب سیر ذکر دو تن
قصه سخون خوانده و اما پیش از زمان حضرت جناب رسالت صلی الله علیه و آله و سلم و در وقت فرمودن
آنحضرت سخون جناب را در کتب سیر و احادیث مسطور است ملاحظه بفرمایید و ذکر دو تن
سال نهم از هجرت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم و بیان غزوه بنوک و
این سال را برات خوانند و آورده اند که در ماه صرم سده شصت حضرت صلی الله علیه و آله و سلم
عمال جبت اخذ زکوة مقرر فرموده بودند تا بقیل که بجایه اسلام حاکم گشته بودند و زکوة
اموال جمع کرده بدین بسیارند چنانچه بریده بن الحنظل را بمیان بنی غفار و اسلام فرستاد و
عباد بن بشیر را بنی سلیم و خضر بنی نام زد کرد و عمر بن عاص را بقره و ضحاک بن سفیان را
بنی کلاب و بشیر بن سفیان را بنی کعبه فرستاد و در آن آوان کبشیر بنو کعب را و ریاضت
ایشان بر سر آبی پانزدهم مجتمع بودند بشیر و اشیر را و رشید را آورده پراخ زکوة اقدام
نموده و از غایت خست و دنایت آن اموال در نظر ایشان بسیار آمد بانی کعب گفتند که خید
مال نموده بچ صلی الله علیه و آله و سلم چرا باید داد بنوک کعب گفتند که با جماعتی که متابعت کرده ایم
و بدین اودر آمده ایم و در دین ولایت او ادا می زکوة از جمله احوالات است و بتو تمیم است
بیت و شمشیر برده گفتند بخدا سوگند که عامل صدقات یکس شتر از بیجا بیرون نتواند برد و با بشیر
گفتند که در این شتران گروهی بشیر چون صورتحال بدین منوال دید قرار بر قرار اختیار
کرده جناح استیصال عازم مدینه منوره گشت و چون باو اک مجلس بمالون سرفراز نشد آنچه
از بنی تمیم مشاهده او گشته بود معروض را به حضرت مقدس نبوی صلی الله علیه و آله و سلم
گروانید و عیین بن حصین فرازی بانجا سوار بتا و پست بنی تمیم امور گرفته بمیان آنجا
تاحت و اموال ایشان را غارت نموده یا زده زن و سی کوک اسیر ساخته مدینه آورد
و بنو تمیم طالب سیاه اسه خویش متوجه مدینه منوره گشتند و بعد وصول و وقتیکه رسول

در حجره عالیشان صد بقیه رفته بودم و دستراحت اشتغال و داشت بمسجد شریف نبوی
 در آمدند و چون ایشان را معلوم نبود که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در کدام حجره نشسته
 میزدند بدین هر حجره که می رسیدند فریاد می زدند که یا محمد بیرون ای هر چند پل و صاحب یکبارگی
 ایشان می پرداختند بجای غیر سید تا آنکه سرور عالم صلی الله علیه و آله و سلم از خواب بیدار
 نشد بمسجد شریفین آورد و چون از او ای غازی پیشین فارغ شد بنو تمیم آغاز مفاخرت و
 مباحثات کرده خطیب بلخ خواندند و اشعار فصیح الشاکر و نند و باشارت بهایون حضرت نبوی
 صلی الله علیه و آله و سلم تا بنبت بن قیس انصاری در برابر خطیب بنو تمیم خطبه متضمن بهایون
 مفاخر و باثر انصار و صاحب را در و حسان بن ثابت باز نداء مصطفوی صلی الله علیه و آله و سلم
 کلمه حنیف در سبک نظم بحواب شاعر بنو تمیم کشید که موجب تحسین و آفرین گردید و بعد از آن
 اعیان بنو تمیم تعظیم شان و فصاحت بیان محمدیان قایل و مغرور شده کلمه توحید بر زبان
 راندند و آنحضرت باطلاق اسیران القوام حکم نموده و ایشان را بوطایا فرستاد و ساخته
 رخصت سعادت از زانی فرمود و بهارین سال بموجب ارشاد سید ابرار صلی الله علیه و آله و سلم
 حیدر کرار با صد و پنجاه سوار بتخریب تخیانه فلسن میان قبیل طے شتافت و آن تخیانه را ویران
 کرده عدی بن حاتم بخوف بطرف شام گریخت و خواهرش بار ده پیشمار و اموال بسیار
 بدست حیدر کرار افتاده آنجناب شمس غنایم پر داخته و خمر خاتم طائی را داخل سیاه
 گردانید و همراه خود بدینه آورد و رسول مقبول صلی الله علیه و آله و سلم آن عجز را بموجب
 خواستش و بطن بایوت باز فرستاد چون خواهر بار در ملاقات نمود و از عنایات حرمت
 سید کائنات علیه الصلوٰه و السلام آگاه گردانید عدی بن حاتم بدینه و رسال و هم این جهت
 بلازمست آنحضرت رسید و مسلمان شد و بهارین سال قصه ای را واقع شده نقل مست که
 خاطر اثر سید المرسلین از اجماع المؤمنین بالاستیافته قسم یاد کرد که در دست یکبارگی با ایشان
 ملاقات نفرماید و در سبیل بن سوگندار باب سپهر و جود متعده گفته اند که این را در این مختصر

و در این مختصر

متنوع روح الکتب بسبب اقسام و سیرت و آیات اوایل سوره تحریم در آن یام نازل
 شد و آنحضرت بعد از بخت و نذر و آنکه احداث مومنین را از شرف مضامینت خود محروم
 ساخته بود و بار دیگر طریق التفات مسلک فرموده و اول آنجمله جناب صدیقیه رفته متفقد
 احوال و پرده اخت جناب صدیقیه پیرسید یا رسول الله سوگند خورده بودی که دست یکماه
 پیش از این است که از آن تاریخ تا امروز بخت و نذر و نذر پیش نگذاشته حضرت فرمود که گاهی
 چنان است که بایستی بخت و نذر روزی باشد و بعد از آن سال ربیعیم عابدیه که بخت و نذر
 کرده بود و وقوع پیوست و این قضیه در کتب سیر فرمود است و از معطلات و قالیج این
 سال غزوه تبوک است و این آخرین غزوات رسول مقبول صلی الله علیه و آله و سلم بود
 در متاراج البتة مسطور است که تبوک موضعی است که در میان حجره و ناحیه شام واقع شده
 و کعبه گویند که نام حصین است از حصون و زمره برانند که چشم است و چون سیر لشکر
 اسلام در آن سفر باخجانه شد این غزوه بخت آن ستمی بخت که شد و این غزوه را غزوه
 فاضله نیز گویند چه تعبیر از منافقان درین غزوه فضیلت گشته و تعبیر حبش العسره نیز گویند
 و وجه تسمیه آن بخت و آن که مشقت و محاجت بسیار با اهل اسلام در این غزوه عاید شد
 لکن اخبار مصطفوی صلی الله علیه و آله و سلم چنین روایت میکنند که کار و اسلحه از شام
 بدین آید و آواز در انداختند که حاکم روم لشکری فرستاد و زوده قصد بدین و اردن و نازلان
 سید عالم غایت الطرف فرموده و جابرو انصار را بنبیه سباب سفر امر فرمود و از دیگر
 قبایل استمداد نمود و چون در آن آوان در میان عرب قحط و عسرت درجه کمال شد
 هوا و زمینیت حرارت بود و اصحاب در اول حال ارتکاب آن غزوه را کاره بودند و میخواستند
 که در سایه اشجار بسیر برده از حلاوت انما مخطوط میشوند و آیه که میباید ایاها الذین آمنوا مالکم
 اذ اقبلکم انقرو فی سبیل الله انما قلتم الی الارض و درین باب نازل شد پس آن زمان مجاهدان
 دین بگوشتن بلع آغاز بر پا و جهاد نمودند از موقف نبوت فرمان واجب الانفاقان

شرف نقاد یافت که بمولان صحابه نظر امساکین را بیشتر و زروسایر بایحتاج سفر معاونت
 نمایند و اصحاب در آن باب طریق سخاوت و جوازدی مسلوک و ششم چنانچه سعید ابوبکر
 صدیق از سر تمامی اموال برخاست و قاروق اعظم نصفه از اموال خود را در نظر انور
 آنسر و آورو و ذوالنورین و صد شتر با سه صد شتر جهاز بسته ترتیب کرد و بقوله هزار
 شقال طلا بر آن افزوده صرف آن لشکر نمود و گویند که در غزوه تبوک سی هزار مرد و در و
 داندک آن لشکر را عثمان رضی تجیز نمود و عبدالرحمن بن عوف چهل و قبیله طلا با چهار هزار درهم
 نقره مصرف داشت و علی بن القیس بن فیکر اغنیا اموال خدا ساختند و هرگاه یک لشکر اهل اسلام
 مرتب کمال گشت آنسر و علی مرتضی را اوریدند گذشتند تا احوال اموات سلیمان بن خدیجه را شنیدند و رسول
 مقبول در راه مبارک رجب از مدینه بیرون رفتند و ثقیفه الوداع قیام فرموده و را نمودند
 بحر من لشکر بایون فرمان داد و بقوله سی هزار کس در شمار آمدند و بعضی هشتاد و هزار و گویند
 صد هزار نیز گفته اند گویند که از آنجا ده هزار اسب سوار بودند و دوازده هزار شتر موجود بودند
 آنجناب بعقد و ترتیب رایات و ثقیفه الوداع پرداخته لواکے اعظم را با ابوبکر صدیق و ابود
 علمی و دیگر بزرگان احوام تقویین فرمود و لواکے اوس و رایات خنجر با سید بن حبیب و ابودیان
 انصاری تسلیم نمود و خالد بن ولید و مقداد لشکر و انید و تمیمه را بوجو و طلحه بن عبد الله و سیر
 را بعبد الرحمن بن عوف ترتیب داد و چون لشکر اسلام بعد از قطع منازل و طے مراحل به تبوک
 رسید به فرمان حضرت بنوی صلی الله علیه و آله و سلم در آن موضع و راه توقف نموده از
 رخ راه و محنت رفتن شام و گناه بیاسودند و در خیال این احوال تحقیق نبوست که آنجا و درین
 مسجوع شده بود از خبر تو جه قیصر بجانب و یا اسلام اصلی ندارد و از قیصر و لشکر روم ش
 صادر نشده بود و آنگاه حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم با اعیان و مشرف و حاج
 و انصار در باب رفتن ولایت شام و روم محاربه با والی آن مرز بوم مشورت فرموده از میان
 اصحاب عمر بن خطاب گفت یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اگر بدین باب ماموری عثمان

عزیمت را بجانب مخطوف فرماے کہ تا ہم ملازم رکاب فلک فرسائیم فرمود کہ اگر مامور ہے ہو
 مشورت مخفی نمودم فاروق اعظم غرضہ داد کہ یا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
 بادشاہ روم را لشکر بسیار و سپاہ جبار را و اب حرب و آلات طعن و ضرب و زطلت
 سلطنت مجتمع است کہ بکسی تسلطان در انمیان نیست و تو اس سال قریب با ایشان رسیدے
 و آوازہ بیت و شوکت تو در ان دیار شیوع یافتہ و خوف و رعب بر خمار رومیان
 استیلا پذیرفت اگر اس سال یا گذشتہ بار دیگر مقصد علی بن مرثوے انسب و آوے
 ہے نماید و چون رھے فاروق اعظم قرون بصواب بود حضرت مقدس نبوی غسان
 مراجعت بجانب مقرر شد و کرامت شیطانی کہ داند مقبول است کہ حضرت رسالت پناہ صلی اللہ
 علیہ وآلہ وسلم در انوقت کہ در تنگ بنجیم بود خالد بن ولید را فرمود کہ با چار صد و ہشت ہوا
 بجانب الکبیر بن عبد الملک کہ حاکم قومۃ الجندل بود برو و خالد بن نجار رسیدہ بموصی کہ رسول
 صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در وقت رخعت باوے فرمودہ بود اکید را با برادرش حسان
 و با برادرش از ملازمان او در بیرون قلعہ یافت کہ لشکار کا و کو ہے اشتغال سے نمود
 آنجا عت را لشکار و در میان گرفتہ حسان بقتل آمد و اکید گرفتار شدہ باقی از ایشان بچھا
 کہ بخینند و برادر دیگر اکید کہ مصداق نام و انشت بضبط قلعہ پر و اختہ خالد اکید گفت کہ ترا
 بجان امان دادہ نزد رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم سے بر ہم بشرط آنکہ اشارت نماے
 ناؤ قلعہ بختیانید و وزیر لشکر و ہشت صد اسپ و بر و اسبہ ہشت صد برہ و جہاں صد نیز
 تسلیم نماؤ و ایالت قومۃ الجندل بدستور تو مقرر باشد اکید را بن مصالحہ قبول نمودہ برادر
 پیغام فرستاد تا و قلعہ بکشاید و شہیاے ز کورہ را سر انجام کردہ ہر دو برادر در مصاحبہ خالد
 روانہ شدند و سعادت ملازمت شریف حضرت رسالت پناہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم را دریافتہ
 لہتم جز یہ گشتہ نزد الجندل شتا فتد و رویت مستضعف و تلخیص معازی آنکہ ہر دو برادر
 بدولت اسلام فائز گشتند و بیعت ایمان استماع یافتند و اللہ اعلم و معراج مابرو و و قضا

متکاثره و مرغزوه بنوک بظهور پیوسته تفصیل آن در کتب سیر موجود و مشهور است که رسول مقبول
صلی الله علیه و آله و سلم از غزوه بنوک مراجعت خضر موده قریب بمدرینه در منزل ذی
آدان که از اینجا تا مدینه یکروزه راه است رسیده و منافقان در خواست قدم بمسجد نبوی
و مدینه مسجد بقلب مسجد ضرابه بود با حضرت صلعم عداوت داشت و آنحضرت صلعم از منزل ذی آدان
که جبرئیل علیه السلام تشبیه آفریده از کنون منافقان اطلاع فرمود آنحضرت صلی الله علیه
و آله و سلم بتجرب سید ضرابه که منافقان مدینه با شارت ابو عامر رابن خزرجی نصرانی جهت ضراب
مسلمانان بنا کرده بود و فرمان داد و معبدین عامر حسب الحکم تقدیم رسانیده آسائسل آن
نفاق آبا و ائمه نرم و معدوم ساخت و بعد ازین سال از اطراف و جوانب و یا رغرت فوج فوج
از اسراف و اعیان قبایل بدرینه طیبه می آمدند و بشرف ملازمت جناب حشمتی پناه علیه السلام
مشرف گشته تحفه و بدایا بعرض میرسانیدند و احکام اسلام آموخته بمیسان کنیزانش باز می گشتند
و کثرت آمد و شد ایشال نیز مردم بجای رسید که آن سال رسنه الوغ و نام نهادند و بعد ازین
سال در او آخر شوال یا اوایل ذوالقعدة عبدالله بن سلول منافق وفات یافت و بعد ازین
سال نجاشیه با دشا حبه داعی اجل را بیک گفته و الله اعلم و بعد ازین سال سوره برات
نازل شد و جناب رسول مقبول صلی الله علیه و آله و سلم ابو کبر صدیق و علی مرتضی رضی الله عنهما
را مع جمل آیت سوره برات بجانب مکه معظمه فرستاد و تا خلائق را مناسب اسجج تعلیم نمایند و قافله
سفر کان را حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم اعلام فرمود از نزول سوره برات
و تشریح این قصه در کتب تفاسیر و احادیث و سیر موجود است و ذکر وقایع سال دهم
از هجرت سید البشر صلی الله علیه و آله و سلم و آیین سال رسنه حج الوداع گویند منقول است
که جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم درین سال خالد بن ولید را با جمعی به بنی الحارث
بن کعب فرستاد و خالد بموجب ارشاد نبوی صلی الله علیه و آله و سلم در میان آنقوم رفت
و آنقوم ایمان آوردند و چند کسان همراه خالد لبشر ملازمت آنحضرت علیه الصلوٰه و السلام

قصیدہ ہر ایک از میان انھما کے بجز ان واقعہ شد

[illegible]

و دعوت فرموده آنجا هست آنستخوان را ضامن خود و لاجرم ابن عم رسول مقبول صلی الله علیه و آله و سلم صفت تمام آن گشته از جانبین طالب نام و ملک بمیدان نشاندند و از کفار قریب بیست کس کشته شدند بقیه السیف رو بست و بپایان آوردند آنگاه امیر المومنین علی با و کمر پیش رفت آنجا دعوت را با سلام و التماس نمود ایشان زبان بگشاید توحید گوید و اندیشه از ممل خلیش آنچرخ حق الله بود و جدا کردند و از این بن فزاد منقول است که گفت چون بنوا حنیم رسیدم اثر لشکر خالفان را دیدیم علی مرتضی بعد از ادای سه صلوٰه صفت کارزار برآید و در میدان آمده نوشته رسول مقبول صلی الله علیه و آله و سلم بر آن قوم خواند و ایشان را بقبول است اسلام و دعوت کرد و بیکبار قبیل بپایان از جمله ارباب یمن شرف اسلام در یافتند و علی مرتضی مکتوب بحضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم نوشته صورتی حال مغرض داشت آنسر و از این خبر تسبیح و سحر گشته سجده لشکر جناب الله سر آمدی بجا آورده و با اتفاق جمله اهل سیه بنو امیر المومنین درین بود که جناب رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم عزیمت گذارون حج فرمود و بجانب مدینه رفتند و الله اعلم و بعد ازین سال حج انواع واقع شدند و فیصل این اجمال آنکه چون جناب رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم بزیارت بیت الله زاد شد شرفا عزیمت محرم فرمود و بقبا ایل عرب که شرف اسلام در یافتند بودند پیغام فرستاد که هر کس که از عجم حج داشته باشد باید که بیا لایق شود و چون این پیغام بمسایع قریب و بعید رسید خلق بسیار از اطراف و جواب بلاد مدینه طیبه مجتمع شدند رسول مقبول صلی الله علیه و آله و سلم بیست و شصت روز و شب در ایامی روز شنبه آنحضرت صلعم غسل فرموده و فرق هایون را نشان نموده در سوئے مشک بوئے روغن الیده و بدن شریف را آنحضرت مطیبات و از ثباب محیط محو گشته ازار و در سوئے پوشیده از حجه هایون بیرون آمده در مسجد ندینه چهار رکعت گزارده بطرف و ناخلفه روان شدند نماز عصر را در منزل آنحضرت ادا کرد و قریب پانصد نفر را بجهت خلیش خرید فرموده و بیکه را از آنجا بدست مبارک شعار و تقلید فرمود

بنایت بن جناب اسلمی سپرد و جمیع اصوات مسلمین و حضرت فاطمه زهرا رضی اللہ عنہم
در ہر وجہ ششم ہمارا بود و روایت است کہ در آن سفر صد و چار ہزار کس و بقوسے
صد و بیست چار ہزار کس ملازم رکاب حضرت رسالت پناہ صلی اللہ علیہ وآلہ و اصحابہ وسلم
بودند و چون تازو گیر و فروا الخلیفہ بگزارد و بر ناقہ قصوی سوار شدہ احرام بیست و زبان تیس
کشود و از عمار بر عارضی بست کہ چون بذوالخلیفہ رسیدیم محمد بن ابی بکر از اینانست ہمیشہ شولہ
شدر و اسما با حضرت پیغام فرستاد کہ من بانی فاس چہ کنم آنحضرت علیہ الصلوٰۃ و السلام فرمود کہ
غسل کن و بجامہ بربندہ عورت خود بخیزے حکم بہ بند و بر احرام خویش ثابت باش و تلبیہ
بجا آراقصہ بعد از قطع منازل وسطہ مراحل شنب یکشنبہ چہارم ذوالحجہ دومی طوسی نزول
اجلال فرمودہ آنحضرت علیہ الصلوٰۃ و السلام صبح یکشنبہ دران منزل با و اسے نماز بآباد
قیام نمودہ از اطراف اعلیٰ عکہ درآمد و مسجد الحرام تشریف بردہ شرف زیارت رکن و مقام ابراہیم
بجاسے آوردہ استیلام حوالا سو و نمودہ طواف ثمانہ کعبہ بجا آوردہ بعد از طواف روسے مبارک
بمقام ابراہیم آورد و در میان کوه صفا و مروہ چنانچہ مسجد و بیست سی فرسودہ آنگاہ فرمان داد
کہ ہر کس قرابانی ہمارا ندارد احرام بیرون آید و حلال گردد و روز تریہ در حین توجہ ہما احرام
نہج بند و آنکہ ہدی ہمارا داشتہ باشند بر احرام خود باقی ماند تا روز نحر و چون فاطمہ زہرا و بعضے از
مومنین ہدی ہمارا نہ داشتند از احرام بیرون آسند و همچنین طایفہ از اصحاب کہ قرابانی ہمارا نہ داشتند
حلال شدند و درین اثنا علی مرتضیٰ از جانب میں رسیدند و شترے بنیت ہدی جناب رسول مقبول
صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ہمارا داشتند نظر انور رسانیدند آگسٹ و پرسید کہ چون احرام بستے
چہ نیفت کردی جواب داد یا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم گفتیم یا خدا یا بھان نیت احرام
بستم کہ رسول تو احرام بستیم علیہ الصلوٰۃ و السلام فرمود کہ من احرام بستے ام و قرابانی ہما
آوردہ تو نیز بر احرام خویش ثابت باش و در قرابانی شریک من شوق نقل است کہ حضرت رسول
صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم از یکشنبہ یا پنجشنبہ ہشتم ذوالحجہ کہ چہار روز باشد توقف فرمود و در روز

پنجشنبه یا سه شنبه آن روز که توجیه بجانب منا نموده و در آن موضع آرام گرفته نماز ظهر و
 عصر و مغرب و عشا بگذارد و شب همانجا بستر برده با و اس نماز بامداد قیام نمود و بعد از
 طلوع آفتاب متوجه عرفات شد و در خیمه که با مرآت حضرت در عرفات زده بودند نزول فرمود
 و رانجا چندان توقف کرد که آفتاب از وسط السماء انحراف نموده آنگاه بزانه قصه
 سوار گردید و بطن وادی آمد و همچنان سوار خطبه و رغایت فصاحت و بلاغت شتلم
 بعضی از احکام شریعت و محتوی بر اصناف موعظه و نصیحت بر زبان وحی بیان جاری
 گردانیده پس نماز پیشین و پسین بگذارد آنگاه رو بقبله دعا آورده و ران باب سبالله
 فرموده و در این و زایت ایوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام
 وینا نازل گردید چون آفتاب غروب نمود آنحضرت از عرفات بمنزل شتافته نماز شام
 و خفتن را ادا فرمود و آن شب در آنجا توقف نموده نماز صبح را در اول وقت بگذارد
 و پیش از طلوع خورشید روان شد چون بجهت عقبه رسید بیست عدد سنگریزه بندخت
 و درین روز بر منا خطبه بلوغ خوانده بعد از آن بقبر با نگاه شتافته از جمله شتران قربانی که
 آنچه علی مرتضی از یمن آورده بود بعد از اس میرسد شصت و سه اس را بعد و سالک
 عمر خویش از دست مبارک خود فرمان فرموده بقیه را علی مرتضی نحر نمود آنگاه حضرت رسول
 مقبول صلی الله علیه و آله و سلم موسی مبارک را تراشیده موسی مبارک را میان اصحاب
 و ازواج تقسیم فرمود و گفت که از جمله شتران قربانی قطعه گوشت در وی انداخته بختند
 و از آن گوشت و شور با س آن باتفاق علی مرتضی تناول نمود و پس از آن سواره
 بکامه معظمه رفت و پیش از نماز ظهر همچنان سوار طواف خانه کرد و باقی روز شنبه و شب روز
 یکشنبه در وزد و شنبه در منا اقامت فرمود و در آخر روز سه که آخر ایام تشریق بود
 بموضع ابط تشریف برده و شب چهارشنبه آنجا توقف نمود و چهارشنبه باز بکامه معظمه رفت و
 پیش از طلوع صبح طواف و ذراع نموده از طرف اسفل که بیرون خراسیه متوجه

ندیده طبع شده طے سافت میفرمود و چون نهد بر خیم که از نواحی حقیقه است رسیده در آن
 مرحله نزول فرموده نماز شبین گذارده روئے باصحاب آورده فرموده که آنست
 اولی بالمومنین من انتم من کنت مولاه فعلی اولاد آورده اند که پیشتر اصحاب تابعه که
 احرار المومنین نیز علی مرتضی را درین امر قنیت بجا آورده و مروی است که آنحضرت
 از آنجا کوچ فرموده یکشب در ذوالحلیفه بقیعت نموده بجانب مدینه روان شد و چون چشم
 مبارکش بر سواد مدینه افتاده فرمود لا اله الا الله و صلواتی که ملک و اله الحمد و علی
 کل شئی قدیر تایید و عابدون و ساجدون و ثوابا مدون و صدق الله و عده و نصر عبد
 و یرحم الاحزاب و حده و درین سال و فود از اطراف و کثافت در مدینه منوره آمدند و
 بشرف اسلام مشرف شدند و تقضی الرام عتبان مراجعت بمسکن خویش معطوف ساختند
 و تشریح کتب سیر مندرج است فصل پانزدهم در ذکر وقایع سال یازدهم
 از هجرت و لحوق مرض الموت بآنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم متبصران نصوص
 اخبار نبوی و مستخرجان قصص و آثار مصطفوی صلی الله علیه و آله و سلم در مولفان صحت
 و ثار خیال بمرین گردانیده اند که چون رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از حجه الوداع مراجعت
 فرموده خطبه ثبوت را از شعاع الوارز روشن ساخت پس بگویم همایون بر لب تر باری شاه
 روزی چند صاحب فراغت بود و خبر این عارفه که غیر از مرض موت آنحضرت صلی الله
 علیه و آله و سلم است در اطراف و یاز عرب منتشر شده بود و یکنان بدعوی نبوت زبان
 کشاوند از حاکم و ان سلیله کذاب و طایفه بن خولید سید سکه و اسود بن کعب و آن ن شجاع
 نیمه نیت حارث بود و عزم اینجاعت در زمان خلافت ابی المومنین ابوبکر صدیق رضی الله
 عنه بقیصل انجامید و بکثیر احوال خویش رسیدند کتب سیر از آن خبر میدهند که از ذکر مال
 کایندها عتقان قلم پیازد کیفیت انتقال آنسر و علیه الصلوة و السلام معطوف ساخته
 از باب سیر چنین روایت کرده اند که روز و دو شنبه است و ششم ماه صفر سال یازدهم

از هجرت سید البشر حضرت مقدس نبوی علیہ الصلوٰۃ و السلام ابو بکر صدیق و عمر
 فاروق و ذوالنورین مکیه اعیان مهاجر و اشراف انصار را رضی اللہ عنہم تہنیت حساب
 سفر امر فرمود و اسامہ بن زید را امیر لشکر مقرر فرمود و فرمود کہ لشکر بروم بر نذر تا بنواحی انبی کہ
 متقل زمین خارش بود و بر وند و شکار کشیدن انتقام بتقدیم رسانیدہ مر حجت نمایند و
 در روز چهارم دست و پنجم ماہ صفر آنسر و علیہ الصلوٰۃ و السلام را تب و در و عظیم
 روئے نمود و در روز پنجم سالح بعین ماہ صفر با وجود بزرگی مزاج انور لوائے بدست
 مبارک خویش جہت اسامہ ترتیب نموده فرمود و خذ بسم اللہ و فی سبیل اللہ قتال من
 کفر باللہ و اسامہ لوا را گرفته نیز بہ بن انخصیب تسلیم نمود تا صاحب لوا او باشند و اسامہ
 در موضع جوف لشکر گاہ ساخت با این نیت کہ پس از اجتماع مہر و مہر و برآہ آور و در این
 بسبع ہمایون نبوی رسید کہ امارت اسامہ بن زید بر خاطر بعضی یاران گران آمدہ کہ غلام زادہ را
 بر مهاجرین اولین و انصار تابعین حاکم گردانید ازین جہت با وجود سحر و
 تب و در و صراع بجمعی تشہیف آورد و بہ منبر برآمدہ بعد از حمد و ثنائے باری تعالی
 فرمود کہ ایہا الناس این چہ سخن است کہ در بارہ امارت اسامہ از شما بمن رسیدہ اگر شما
 امروز طعن در امارت اسامہ میکنید پیش ازین در امر امارت زید پدروئے ہم طعن
 کردہ آید بخدا سوگند کہ زید پدروئے قابل امارت بود و بہشش اسامہ نیز صلاحیت این
 امر دارد و در حق رسد و صیت من قبول کنید و ہاوسے احسان بجا آورید کہ آواز جملہ اخبار
 شماست آنگاہ از منبر فرود آمدہ بحجہ ہمایون شرافت و مردانیکہ نامور باین امر بود و
 فوج فوج ہلاکت آنحضرت علیہ الصلوٰۃ و السلام رقتہ شرايط و داع بجا آوردہ ہا
 مے ہوشمند و گویند این واقعہ در روز شنبہ و ہم ماہ ربیع الاول بود و در آن روز مرض آنحضرت
 علیہ السلام از روز ہاے دیگر بیشتر بود و روزیازہم ماہ مذکور اسامہ از لشکر گاہ بعزم
 و داع آنحضرت علیہ السلام بیرون آمدہ بر بالین مبارکش حاضر شد دست و مہر و

مبارکش را بوسه میداد و مرض چنان اشتداد و یافته بود که قوت تکلم در پشت او سست
 مبارک بجانب آسمان برآورد و بر آسمان فروخته آورد و آسمان میگویی که چنان شد
 که حق من دعا میفرماید پس از آن آسمان از جبهه شریف بیرون آمده ببلشکه گاهت در روز یکشنبه
 آسمان داعیه کوچ داشت ام امین با و آسمان خبر فرستاد که مرض رسول مقبول صلی الله
 علیه و آله و سلم در شتاد است و حالت نزع طاریست آسمان با جمیع انجیر و حشرات
 مراجعت انطاف داده و اشارت اصحاب نیز بازگشتند و بر در حجره شریف رسول مقبول
 صلی الله علیه و آله و سلم حاضر شدند چنانچه پیریه بن انصیب لوار آورد و بر در حجره همایون
 بنزد در معارج النبوة و دیگر کتب سیر از عبد الله مسعود رضی الله عنه مرویست
 که گفت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم پیش از وفات خویش بیکاه مارا اند
 قوت خود خبر داد و آنچه بود که خواص اصحاب را بخانه ام المومنین عایشه صدیقہ رضی
 طلب فرمود چون نظر همایونش بر افتاد و در گریه شد و آن گریه از غایت حم و شفقت
 بود و در شان او صورت الم و فراق آنحضرت بر آنگاه ادعیه صالحه و وصایای ضربه
 بر زبان فیض ترجمان گذرانیده از انتقال خویش تنبه نمود و گفتم یا رسول الله صلی الله علیه
 آله و سلم اجل تو که خواهد آمد و وقت رحلت تو که خواهد رسید فرمود هنگام فراق ترا
 است و وقت بازگشتن است بخدا و سدره المنتهی و جنت الماوی و رفیق اعلی یا رفیق
 یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم غسل ترا که دهد فرمود از مردان اهل بیت من بحسب
 قرابت قرابت باز پرسیدیم یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در کدام جای ترا کفن کند فرمود
 در این حاکم که پوشیده ام و یا اگر خواهیید جامه های مصری و حله یمنی یا جامه سفید یا زعفرانی
 کردیم که یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم غازی بر تو که گذارد و در گریه افتادیم و آنحضرت در گریه
 ناموافق نمود آنگاه فرمود صبر کنید و خیر و فرج نکند رحمت خداست تعالی بر شما باد و لکنایان
 شمار ایام را و شمارا باید که مرا بشوئید و در کفن پیچیده بر کنار قبر من نبوید اندرین خانه

بعد از آن همه بیرون روید و زمانی مرا تنها بگذراید اول کسی که برین نماز خواهد کرد و دست
 من جبرئیل خواهد بود پس یکایک پس سرفیل و جبرئیل با کمر و سه از ملائکه و در
 روایتی آنکه فرمود اول من صلی علی ربه بیست و یک بار اول کسی که برین نزل رحمت
 خاص فرماید حضرت پروردگار من باشد جل جلاله پس جبرئیل نماز گذارد و بان ترتیب که
 مذکور شد بعد از آن شام فوج فوج در آمدند و برین نماز گذارد و بگریه و نوحه و غیره یاد چرا
 متناوبی کنند و می باید که ابتداء نماز برین مردان اهل بیت من کنند بعد از آن نهوان
 عترت من پس صبا آن بعد از آن و دیگر یاران و مرتبه دیگر سوال کردند که ترا دفن که کند فرمود
 اهل بیت من با کمر و سه اینوه از ملائکه و حال آنکه شما ایشان را نه بنید و ایشان شمار را
 بنید و پس حاضران را و اول فرموده گفت که سلام من بر شما باشد با جماعت که از ملائکه
 من که غایب اند و هر کس که پیوسته ملت من کند تا روز قیامت و بعد ازین گفت و
 شنود پرور و سه چند حضرت رسالت پناه علیه الصلوٰۃ و السلام بنا بر استغفار از پروردگار
 اهل گورستان بقیع و شداد است بعد از آن که گشته چنانچه آنحضرت علیه الصلوٰۃ و السلام
 بدان موجب بتقدیم رسانید و اکثر مورخان ناقل اند که آنرا که مرض غایب البینین
 علیه الصلوٰۃ و السلام در زمان نبوت و حسناتون بودند و بسیار از واج مطهرات آنجا
 جمع گشته آنحضرت در سه نوبت فرمود که این غذا بیخه فرما که چنانچه می بود و اوقات مؤمنین
 را از تکرار این کلام چنان معلوم کردید که خداوند عاظم رسول رب العالمین صلی الله علیه
 و آله و سلم بایل بالسنّت که در ایام مرض در حجره عایشه صدیقہ باشد برین موجب اتفاق
 نموده و بر روایتی آنکه فرمود هر گاه که اسے از واج مرا سزد و روایتی که می توانی از آنجا
 شما و در آن نموده رعایت قسم بجا آریم اگر خواهم یا از دست و پیر یا در خانه عایشه را بشم
 و مرا در آنجا بیمار داری کنید و بر روایتی آنکه سید النساء فاطمه زهرا رضی الله عنها با اعمات مؤمنین
 گفت که خواجه کائنات علیه الصلوٰۃ و السلام را مشقت خواهد رسید که در وقت مرض

ہر روز بخانہ کیے از شما آمد و شد نماید شما ہر یکے اتفاق کنید و ایشان بخانہ عابدیہ صلیقہ
 راضی شدند و در رسیدن کاروانی از ایام ہمام حجت صادق رضا نقل نموده است کہ حضرت
 رسالت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم را در اوقات مرض ہر جامہ خواہا بندہ بر سید اشتند و
 نبوت بخانہ اہبات المؤمنین سے بروند و علی کل تقدیر حضرت از خانہ میروند و خاتون ہر روز
 آمد و دست برویش عباس و برویش عباس و برویش فضل بن عباس و دستے دیگر برویش
 جناب مرتضیٰ زناوہ یا ہر یکے مبارکش در زمین میکشید یا بخانہ عابدیہ صلیقہ رضی اللہ عنہ
 تشریف آوردہ پہلو بر بسزنا توانی زناوہ و تھے در غایت حرقت طاری گشتہ مرض روز
 بروز نہمت شرایید میگرفت و قوی جسمانی ضعیف شدہ ساعت بساعت صحت بدن
 صفت تضاعف سے پذیرفت و عبداللہ بن مسعود و رضی روایت میکند کہ من نزد حضرت
 صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم حاضر شد و تب داشت و دست پر و سے زنا دم بمر تبہ جرات
 بریدن مبارکش مستول گشتہ بود کہ دستم تحمل آن گہا گشتہ نمود گفتم یا رسول اللہ
 صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم از واجہ محمد والہ واصحابہ وسلم تب غایت حرقت بہت
 فرمود کہ تب من چندان است کہ برابرے میکند با تب دو کس از شما گفتم یا رسول اللہ
 صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ترا دو اجرا باشد فرمود آری سو گند بخدا کہ نفس من درید
 قدرت اوست کہ پیچکس نباشد کہ ایند اسے از مرض و غیران بوسے ملحق شود والا کہ
 گناہان ویرا خدا تعالیٰ از بوسے برتراند چنانکہ برگ از درخت برید و در معارج اللہ
 مسطور است کہ جبریل علیہ السلام در ان مرض از نزد حضرت حق تعالیٰ آمد و گفت یا محمد
 بدستیک برود کار تو سلام فرستادہ ہر ترا و میگوید اگر میخواہی ترا شفا دہم و ازین من
 بر ما تم و اگر خواہی بدارتقا بریم و بر حمت و مغفرت خود مشرف گردانم حضرت
 رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ واصحابہ وسلم در جواب گفت اسے
 جبریل علیہ السلام من امر خود را تفویض بحضرت خداوند کردہ ام جل و علالتا بہر چہ خواہد ہا من

پیش برو و اختلاف است در میان مورخین کہ مدت مرض آنحضرت چند یوم بوده اگر کسی
براند کہ سیزده یوم و تو کسی آنکہ چارہ روز و نزو یعنی دوازده روز و دیگر کسی ہشتم
کہ وہ روز بوده است و درین روز ہاقضا یا سے چند پیش گشتند از آنجملہ آنکہ در نسخ
جمہور اہل سیر مذکور است کہ در حین اشتداد مرض حضرت رسالت سید النساء فاطمہ زہرا
رضی اللہ عنہا را بلال بید و چون آنحضرت را چند روز نور العین رسول الشقیین نزو و اسرور
آمد فرمود کہ مر حیا یا غثی و بر پہلو سے خوشی بجاسے وادہ بعد از تقدیم لوازم خلوت
و اطہار مر اسلم ملاطفت بطریقہ اختفا و مسارہ باویہ سخنے گفت فاطمہ زہرا در گریہ شد
باز با ویہ سخنے پوشیدہ فرمود حضرت زہرا زین سجن مسرور و خندان گردید و عایشہ زہرا
کہ راوی این است میفرماید کہ با فاطمہ زہرا گفتیم کہ بیچ غمی را بشادی و بیچ گریہ را بخند
بخشین متعارف شد بیدہ ام ایسا سبب چیست فاطمہ زہرا فرمود کہ ہفتاسے روز پیغمبر زبان کشا
و چون رسول مقبول از درفتا بجام بقارعت فرود باز حضرت زہرا پرسیدیم کہ آن رخشان
چہ بود کہ آنروز رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم با تو گفت جواب داد آنحضرت چنین فرمود کہ
ہر سال جب پیل عربکبار نزو من آمدہ بتبرئیل قرآن سے پرواخت و اسسال ہر پیل نوبت
قرآن خواند ظاہر اجل و عود من نزد یک است من ازین سخن در گریہ شدم و در نوبت
و دم فرمود اول کسیکہ از اہل بیت من بمن تلحق شود تو یا شعی آدم من ازین بشارت خندان
گشتم و تصریح دیگر قضا یا در کتب سیر جاسے خود مسطور است و تا در شبیرین براہ مسرور
گوید کہ در مرقن موت بر بالین رسول علیہ الصلوٰۃ والسلام حاضر شدم بتہ محرق داشت
گفتم یا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ہر گنجین تب بچکیں راندیدہ ام فرمود ہر است
کہ اجز من مضاعف است آنگاہ فرمود اسے ام الباب خلق در باب مرض من چہ سیکوید گفتم
کہ مرم عقیدہ کردہ اند کہ رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم را مرض ذات الحبب مازن
شدہ است فرمود کہ لایق عطف و احسان خدا سے عزوجل نیست کہ آن رحمت رسول

خویش گمارد چه آن علت از بهانه اشیا طین می باشد و شیاطین برین استیلا و دست
ندارد و لیکن این مرض از اثر کشت زهر آلودست که در خیر پسر تو نوازل گردیدیم هر چند
الم و رنج آن برین تازه میگردد و اکنون القطار رشته حیات ست و گویا درین حکمت
انبو که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم را از مرتبه شهادت نصیب باشد بقفل ست که
روزه امیر المؤمنین علی بن ابی طالب از نزد آنحضرت صلی الله علیه و آله و صحابه و سلم
بیرون آید اصحاب از حال مرض آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم استفسار کردند
جناب مرتضوی جواب داد که کجا افتد بر وجه احسن است عباس دست علی را گرفته است
ماوگفت بعد از سه روز دیگر رسول مقبول صلی الله علیه و آله و سلم بجوارحت آنگی انتقال
میفرد باید چه من علامتی که در چنین فرزندان عبدالمطلب میدانم و نمی شناسم که آنعلماست
مرگ ست و آن نشانه در چنین آنحضرت پیدا آمد بیاتان نزد آنحضرت رویم و از امر خلافت
استفسار سازیم که پس از آن سرور خلافت بکه مفوض خواهد بود اگر از ما باشد فیما و اگر از
دیگری باشد التماس نمایم تا ما را با و بسیارش کند علی منع نموده گفت اگر چنانچه حالا با
در این جمع مدخل ندید و هر که خلافت بماند و بخدا گوید که من هرگز از آنحضرت این سوال
نکنم و دنیا نطلبم و آنحضرت در ایام مرض و صیای در حق مهاجر و انصار و دیگر قبایل عرب فرمود
چنانچه سعد بن خبیر از ابن عباس روایت میکند که آنحضرت فرمود که وصیت میکنم شما را بیکه آنکه
اهل شریک را از خزایه عرب خراج نماید دوم آنکه وفود اعراب را که نزد شما آیند بجزایز و صلوات
پرسیداری بیکوید که وصیت میکنم را فراموشش کردیم ربیان نکرده و بصحت بپوسته که حضرت
رسالت صلی الله علیه و آله و سلم در ایام مرض دو نوبت بر منبر تشریف برده بعد از او
محمد و ثنائی باری تعالی بصفحت خلافت اشتغال نمود و کت اول در باب سفارش و رعایت
جانب انصار سخنان بسیار فرمودند و در ثوب دوم حجت ادب و حقوق کلمات معجزات
بر زبان فصاحت بیان چارگی گردانید بلکه آنچه معنی از خیر قوت بقفل رسانید شریفی گفت

که سه روز و سه شب تو یار رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم می دادی آنحضرت خوشتر گزید و سه روز که تسلیم نمودی و گفت
 که در ایام محرم سید المرسلین صلی الله علیه و آله و سلم نماز مکتوبه مسجد شسته بجا آوردی اما در آخر اوقات
 سه روز از تجربه بیرون نیامده و در آن ایام بموجب ارشاد فیض بنیاد اسیر المؤمنین ابوبکر صدیق
 رضی الله عنه خلافت بود و بر وایتی بنفذه وقت نماز بجماعت از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم فوت
 شده بود بعضی گویند که ابتدای آن نمازهاست فائیه بجماعت نماز عشا بود که بلال بر دوش حضرت
 رسالت صلی الله علیه و آله و سلم ایستاده و در صلوة یار رسول الله و آنحضرت بواسطه استیلائی مرضی فوت
 که بیرون آید فرمود که بگویند تا ابوبکر با مردم نماز گذارد شخصی بلال را گفت که حکم حضرت نبوی علیه السلام
 و اسلام چنان نفاذ یافته که ابوبکر امامست قوم بجا آورد بلال گریان بازگشت و دست بر سر نهاد
 میگفت واخوتاه والا فطلاح رجاه والا نکسار ظمراه چه بودی که مرا دور من تراوی و چون ترا مرا
 چه بودی که پیش ازین مرده می بودم و این حال را بر من مشاهده نمیکردم بلال نیز صدیق رفته
 گفت حضرت علی الصلوٰة و السلام چنین اشارت فرموده اند که تو با مردم نماز گزاری و با هست
 است پروازی ابوبکر برخاست تا نماز شروع کند چون نظرش بر محراب افتاد امکان
 را از وجود با وجود رسول الثقلین صلی الله علیه و آله و سلم خالی دید ضبط حال خود را نتوانست
 نمود گریه بروی ستونی گشت و حیدان بگریست که مضطرب و بیوش شد شش روز نماز
 خستم ابروی تو باید آمده حالتی رفت که حراب بفریاد آمد چون غلغله نشید اصحاب سمع
 همایون سید الابرار علیه الصلوٰة و السلام رسید از جگر گوشه خود فاطمه زهرا را پیوسته که اینچنین
 فریاد است جواب داد که یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یاران تو اند که از اندوه فراق تو فالان
 و گریانند آنحضرت علی ابن ابیطالب عباس بن عبد المطلب اطلسه شده و تحمیه بر ایشان
 انداخته بمسجد رفت و نماز بگذارد و بعد از فراغ گفت ایها الناس شما در پناه و حفظ خدا سید
 جل و علا و خدا می تبارک تعالی خلیفه من است بر شما باید که پیوسته نگاری و خوف حضرت مبارک
 را لازم دارید و اطاعت و فرمانبرداری خداوند تعالی بجا آرید و من از دار فانی مفارقت نمودم

و ثبت است پیوسته که روز و شنبه آخر عمر جناب رسول کریم علیه الصلوة و التسليم ابو بکر صدیق با کمال
 و نیاز و فخر مشغول بود که رسول مقبول صلی الله علیه و آله و سلم پروردگس تحکیم کرده تا با بر حجه تشریف
 آورد و پرده را پرده داشت و نظر بپاران کرد و مصروف ایشان مشاهد فرمود و بواستطاعت آن فرزان
 و شادان شاد و شاد بود چون ابو بکر نزد آن رسول التقلین صلی الله علیه و آله و سلم آگاه
 اگر و دانست که آنحضرت از برای او ای کار تشریف آورده است حواست تا پس آید نصف
 پیروز و جناب رسالت آب بایست مبارک اشاره کرد که کار تمام کنید و پرده چهره را فرو گذاشت
 و آن روز وفات یافت و مرگ پیست که سه روز پیش از وفات آن سرور علیه الصلوة و السلام
 جبرئیل بن نازل شده گفت ای محمد صلی الله علیه و آله و قد ریانه و اصحاب و سلم پروردگار
 تو را سلام میرساند می پرسد که خود را بر چه جهان و چگونه است یا فی الحال آنکه او انا را است بگفت
 حال تو را تو لیکن اراده این روی این پرستش آنست که بشرفت که است ترانه یاده گرداند از آنچه
 فرمود است و عیادت مرا لین در میان است تو صفت شود و جناب مندر پس نبوی صلی الله علیه و آله
 و سلم فرمود که ای روح الامین خود را گرد و عالم و خزون فی یایم و روز و دم و سوم جبرئیل این
 صفت آنکه و پروردگار پرستش و بختش که نیست غرض رسالت پناهی از چایب آفریننده آسمان
 و زمین سیکر و در معارج النيرة و رفته الاحباب و غزوة مسطریست که روز سوم عزرائیل علیه السلام
 با فرشته دیگر موسوم با تمیل که بر پشت او بر از کس و بر دوش بر صدر او فرشته حاکم است همراه جبرئیل
 بر پا و پروردگار یون بر قدم انتظار بایستار که از آن که جبرئیل از عیادت آنحضرت فارغ شد
 معروض انداشت که کمال محبت بر و را بستاوه و از نور ستوری می طلبید تا در ابد و پیش از تولد
 هیچ احدی این معالجه پیش نبرد و این از تویم خواهر بر و حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود
 ای جبرئیل او را از حضرت و تا و در این آید بعد از آنکه کمال محبت فرخست و راند و سلام کرد
 آنگاه گفت ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم نذا و غرض مرا بخت تو فرستاده و مرا امر کرده
 که از فرمان تو سر نهی کنم اگر حضرت فرامی روج منظر را قبض کنم و لعالم علوی برم و الا حجت نایم

رسول مقبول صلی الله علیه و آله وسلم بجانب جبرئیل عذرا کرد تا چو فرماید روح الامین فرمود که حق گفتا
 مشتاق تقاضاست رسول الله عز و ازل را فرمود که با هر یک فرموده اند مستغول گرد و جبرئیل
 با آنحضرت دوا کرده گفت ای احمد علیک السلام من بعد ازین در حقیقت بخت گذاردن روحی
 و رسانیدن پیغام حق عز و ازل بر زمین نخواهم آمد و مقتضای و مطلوب من تو بودی یا رسول الله
 سفر برای تو بودیم سفر برای تو جویم سخن برای تو گویم خمشش برای تو باشم در نوشته اند خداوند سبحان
 مسطور است که جناب لایست با سید المومنین علی بن ابیطالب میفرماید که پیغمبر خدا صلی الله علیه
 و آله وسلم در منزل سورت و همیشه فرمود و چون از ان فارس میشد ما گفتیم یا رسول الله صلی الله
 علیه و آله وسلم این رحمت بود که کنندگان را ناید فرمود از ای اے علی دامن ازین عالم نیکه
 آوده است انگاه تکیه کرد و خطبه چشم چشم نهاد چون بیدار شد گفت ای جبرئیل مراد باب
 و بوعده که کرده و فاکن بعد از ان مرا پیش خود طلبیده سر خود را بر کنار من نهاد و وزنگ خدا
 بهایوش متخیر گشت و چنین بزمیش در عرق شد فاطمه زهره که این حال مشاهده کرد و از بیطی
 بر حسیب دوست حسن و حسین گرفته افغان بر آورد که یا ابتاه بعد ازین بر خال و خنجر تو فاطمه
 زهره انظر محنت که اندازد و در تیار فرزندان تو حسن و حسین که پرواز و و متعدد تربیت علی
 که شود و بچاینت طبقات اتم که از اطراف افاق بیابند که اهتمام کنی یا ابتاه با خن فدا تو
 باد و ای بر من که بعد ازین گفتار شیرین ترا گوش من نشنود و چشم من رخسار رنگین ترا
 بنید حضرت مقدس نبوی صلی الله علیه و آله وسلم چون نوحه و زاری فاطمه زهره را شنید
 دیده بکشد و او را نزد خود خواند و دست مبارک بر سینۀ فرزندان چند نهاد و فرمود که با خود یا
 فاطمه را صبری که است فرمای تبع فرمود ای فاطمه بشارت باد مر ترا که پیش از همه تو بمن لایق
 خواهی شد ای نور دیدن من پیر تو را کشاکش مرگ است فاطمه فریاد و زاری و نوحه و بیقرار
 از سر گرفت علی مرتضی میفرماید که گفتیم اے فاطمه خاموش باش و مکی بر جرات رسول علیه
 السلاوة و السلام باش آنکه در فرمود که ای علی بگذار که آب چشمم نویسم بر پدر خود و بر و بعد از ان و دیده ها

نخست به هم نهاد و فاطمه با حسن حسین گفت برخیزید و پیش پدر مهربان خویش بیایید که شمار اعلیای
 مخصوص گردانند که موجب آرام دل شما شود آن وقت قره العیون بتول و سحر و سینه رسول نزوح
 بزرگوار آمدند حسن گفت ای پدر مصابرت بر خفا رفت تو چگونه توان نمود و از خاطر پریشان نزد
 توان کشود و بعد از تو بهر اسم مهربانی من و برادر من و مادر من و پدرم که پروا ندو و با ازواج و اصحاب
 بدان مکارم اخلاق که تراست که زندگانی کنی احبات مومنین که بر بالین آنحضرت حاضر بودند
 ناله و فغیر با وج فلک بشیر رسانیدند بطن ابن ابیطالب سیر یافت که من نیز زبیل فتنه گریان شدم
 و طایفه اصحاب که بر در حجه شریف ملازم بودند چون او از گریه و نوحه از اندرون خانه شنیدند
 فریاد و تشدید بر کشیدند که یا محمداه من لا شک بعدک یا رسول بعد از تو غمخواری اهل سلام
 که کند و زاری آغاز نمودند گفتند اعلی در را یکشای که یکینوست و دیگر روست فرخنده رسول خدا
 را به بنیم و نظر بر جمال جهان ارای او افکنم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ناله و افغان اصحاب
 شنیدند فرمود که ای سبط و زبیر روی یاران من باز کن چون در یکشایم اشرف مهاجر و عیان
 انصار و آمدند و آنحضرت علیه الصلوة و السلام ایقان را بجهت و نیکوی وصیت کرده فرمود که شما
 زمین احم و خلاصه عالم آید اگر چه ظهور شما در جهان بعد از همه احم اتفاق افتاده اما دخول شما در
 پیش از همه خواهد بود و بر اقامت فرائض کنی ثابت و راسخ باشید و قرآن را امام خود سازید
 و از احکام شرع غافل نشوید انگاه فرمود اللهم بلغت بعد از ان چشمها مبارک به هم نهاد
 و قطرات عرق بر روی مبارکش پدید آمد من اشارت باصحاب کردم تا بیرون آمدند و عاقبت
 صدایه نیز التماس وصیت کرده فرمود که ای عایشه بر شما باد که در کنج خانهای خویش نشینید
 و دست و رعوۃ الوثقی و صیانت زنت و از نامحرمان مصیون و مستور دارید چنانچه حق است
 میفرماید و قرن بیوتکن و این سخن گفته چنان گریست که از آب دیده آنحضرت صلی الله علیه
 و سلم آتش و کانون سینه بهمان اشتعال یافته آم سله گوید که چون مجموع جرائم تو بمغفور
 است این گریه از برای چیست فرمود انا بکیت رحمة لامتی یعنی گریه من جز برای رحمت و

براست کہ آیا بعد از من حال ایشان بجا خواهد بود بعد از ان فاطمہ زہرا علیہا السلام یا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در روز قیامت اگر تفسیر روز محشر ترا بجا یابم آن سرور فرمود کہ برو رحمت در زیر لپای محمد مراد ربانی در آن زمان کہ من از رحمت رحمت استغفار جریتم است مشغول باشم گفت یا اباہ اگر آنجا نیابم کجا طلبم فرمود کہ در پیش جوش کوثر و آنوقت کہ باب داود شد تنگال می نمایم گفت یا اباہ اگر در اینجا نیابم کجا طلبم فرمود کہ نزدیک صراط و حالیکہ بتضرع ایستاده باشم و طلب سلامت است بکنم گفت اگر در اینجا نیز نہ بینم ترا کجا جویم فرمود در پیش میزان کہ بدعاے قتل موازن است سپردا می گفت اگر در آن محل نیز ملاقات دست نہ دہد چہ کنم فرمود کہ بر کنار دوزخ کہ اینجا ایستاده باشم تا شتر آن را از است خود منب کنم فاطمہ زہرا علیہا السلام شافان و فرخان گشت بعد از ان چشمها برہم نہادہ تا صبح عقد ثریا از ماہ حسین او طالع می شد و چون صبح صادق بدید و از ابن عباس مرویست کہ گفت کہ در روز وفات رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم حق عز و جل عزرائیل عہد احکم کرد کہ از طایف خضر اشجا کہ ان دنیا نزول فرمای و نزد حبیب من محمد صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بروی و اجتناب نمائی از آنکہ بی اجازت بروی در آنکہ روح پر فتوح اورا بی رخصت قبض کنی اگر رخصت نہ دہد بروی مراجعت نمائی ملک الموت با ہزار ہزار فرشتہ از انصار خویش ہمہ بر سپان ابلق سوار جامہای مشنوج بجا او برود و با قوت پوشیدہ روی توجہ بجهت سہرای دنیا نہادند و بعد از قطع مسافت عزرائیل بر صورت اعرا بے برود حجرہ بہایون رسول مقبول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم رسیدہ بایستادہ گفت السلام علیکم یا اہل بیت النبوت و معدن الرسالہ رخصت میفرمایید کہ در ایتم رحمت خدا باد بر شاہ و ران چین فاطمہ زہرا کہ بر بالین حضرت نشستہ بود جواب داد کہ رسول خدا سبحان خود مشغول است و آنکہ ملاقات با او منیسر نیست بار دیگر ملک الموت رخصت طلبید و جواب اول شنید در توبتہ نمائتہ او از خود را چنان بلند برداشت و اجازت طلبید کہ ہر یکہ در منزل متہ من نبوی الیہ از حیثیت آواز بر خویش تن بلرزید و در این اثنا حضرت رسالت علیہ الصلوٰۃ والسلام کہ

بیوش شده بود بحال خود باز آمد و چشمها را مبارک باز کرده استفسار نموده که چه حالت است صورت
 واقع را معروض داشتند و فرمود که ای فاطمه و انستی که پاک سخن میگوئی جواب داد و الله و رسول
 اعلم فرمود که این ملک الموت است بازم اللذات و قاطع آرزو با و شنوات و مفرق جماعات
 و بیوه کفنده زنان و یتیم کننده فرزندان جناب فاطمه که این حدیث استماع نموده گفت یا
 بنیاده خیریت الدینیة آنگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم دست فاطمه زهرا گرفته بسینه مبارک
 خود سپانیده و زمانی منتهی چشمها را بر خویش نکشید و چنانچه حاضران تصور کردند که مرغ خوش
 برکنار عرش پرواز نمود فاطمه سر بر پیش گوش آنسر و برده گفت یا ابتاه و هیچ جواب نشدید
 گفت جان من خدا را تو با و بجانب من نظر کن و با من یک سخن بگو می حضرت مقدس نبوی
 چشمها را مبارک بگشاید و فرمود که ای دختر من گرچه وزاری را موقوف نهی که حمله عرش برجا
 تو میگیرند و حضرت پرست فرخنده قطرات عبرت از رخسار فرزندان حنجد خویش پاک میکرد
 و در تسکین خاطر و تسلی او کوشش میفرمود و بشارت میداد و آرزو برای او خیر از حق تعالی طلب
 می نمود و گفت ای فرزندان چون روح مرا فتن کنند بگوئی انالله وانا الیه راجعون ای فاطمه زهرا
 که یکسره رسد در برابران عووض خواهد یافت فاطمه گفت و اگر بآباء رسول مقبول صلی الله علیه و آله
 وسلم فرمود که بعد از این بر پدر تو هیچ کرب و غم نخواهد بود پس عاقله صدق پیش رفته التماس
 وصیت نمود حضرت در رالت فرمود وصیت همان است که دمی روز ترا گفته بودم باید که بموجب
 آن عمل نمایی و حصه نرو یک رفته بدستور صدقیه بازگست پس فاطمه زهرا گفت پسیران
 خویش را ببار و حضرت سیدة النساء امام حسن و امام حسین را نیز و خیر الانام صلی الله علیه
 و آله وسلم برده ایشان زبان اسلام کشاوند و برابر بنشستند و چون جبر بر گوار خود را بران
 حال دیدند آغاز گریه و فغان کردند هر کس که در آنخانه بود بر در و دیوار ایشان زار زار بگریست حضرت
 امام حسن روی خود بر رخسار خاتم الانبیاء علیه الصلوٰة والسلام نهاده و امام حسین بر خویش
 بسینه آنسر و گذاشته و آنحضرت نظر شفقت و رحمت در ایشان نگریسته بود و را میسید

و بهر نیکو در باب تکریم و تعظیم و احترام و محبت و مودت ایشان و صایا بقدری رسانید بعد از آن جناب
 مقدس نبوی امیر المؤمنین علی را نزد خود طلب فرمود علی ساند و قریب بفراسن آنحضرت بنشست
 و رسول مقبول صلی الله علیه و آله و سلم سران بلندتر بر داشته جناب مرتضوی در زیر آنحضرت در آمده
 سرخسته منتظر را بر بازو سے خویش نهاد و آنحضرت فرمود که اے علی مسلح کن اطفالن میهودی و زرمه
 من است ز منار و مہرازان بہری سازی آئی علی اول کسیکہ بر لب حوض کوثر بمن رسد تو با منی
 امیر المؤمنین علی فرمود کہ خیر الانام علیہ الصلوٰۃ والسلام این سخن میگفت و آب وہان مبارکشن
 میرسد کہ ناگاہ حال خجسته بالش تعمیر یافت و من تحمل مشاہدہ آن نداشتم عباس را گفتیم در باب
 مراجعہ اس نزد یک اکمل با اتفاق یکدیگر خیر البشر را خواہانیم و در مدارج النبوة مسطور است
 کہ روایت کردہ است عا کشہ صدیقہ کہ آنحضرت در کنار من و منینہ من تکیہ کردہ بود و ناگاہ عبد اللہ
 بن ابی بکر در رسید و دوست وی مسواک تر بود پس در از کرد آنحضرت نظر خود را پیوستہ
 مسواک پس داشتیم کہ دوست میدار و وی صلیم مسواک را و او را بدان حاجت است پس گفتیم
 من بجنرت کہ ابا بگیرم برای تو این مسواک را پس شارت کرد و لب مبارک خود کہ آری بگیر پس
 من گرفتیم و ناچاریم نرم کردم من آن مسواک را پس دادم بدست وی پس مسواک کرد و نیکو
 تر و بہتر از آنچه مسواک میکرد و بہتر از دامن پس لفتا و دست وی با افتاد و مسواک از دست و
 پس جمع کرد و حق تعالی بہان ریق من و ریق سے م در آخر روز از دنیا و اول روز از آخرت و
 صدیقہ رضہ بر این فخر میکرد و بر سایر ازواج بنی آخر الزمان کہ قبض روح آنحضرت در کنار من شدہ است
 و مشہور نیز ہمین است و این حدیث را محدثان تصحیح نمودہ اند و روایت سابق کہ سر مبارک آنحضرت
 وقت آخر در کنار علم مرتفعہ بود و ظاہر است کہ علی مرتضی آمد و بر بالین آنحضرت بنشست و سر
 مبارک آنحضرت بر بازو سے خود نهاد و ظاہر نمی شود کہ آخر عید ہمین است و معایر تیکہ در این ہر دو
 معلوم است کہ سر مبارک بر بازو نهاد و یا بر کنار نهاد و ہل است اختلاف در لفظ روایت است یعنی
 بر بازو نهاد و روایت کردہ اند و بعضی در کنار نهاد پس گویا عا کشہ محبت قرب زنان و فات آخر نام کرد

که سر مبارک بر بالین نهاد و برخواست در حالیکه می‌نمود و از دیر و سوسه خود و اندام و رتیب السیر از جابر بن عبد الله انصاری رخصه و نسبت که حسب الاخبار و زبان خلافت امیر المومنین عمن الخطاب رخصه باینیه اندوه از سوسه پرسید که آخر سخنی که بنی آخر الزمان با بنی شکم گشت کدام بود فاروق اعظم جواب داد که از مرتضی سوال کن و حسب آن سخن را از علی پرسید جواب شنید که در محلی که اکثر و بر سینه من تکیه کرده بود و سر او بر دوش من نهاد و فرمود که الصلوة الصلوة کعب گفت بلی آخر من وصیت انبیا این باشد و گویند که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم جبل بنده در مرض موت از او منوچهره ملک الموت را حضرت اجازت داد تا در اید غزرائیل ع و آمد و گفت السلام علیک ایها الخیر و خدای عز و جل ترا سلام میرساند و مرا فرمود که بیدستور تو قبض روح تو کنم حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که ای ملک الموت در قبض روح من چندان تعجیل کن تا بر او دم جبرئیل نیاید آری ملک الموت جبرئیل را کجا گذاشتی گفت در آسمان دنیا فرشتگان او را عزا پرستی می‌نمودند و این گفت و شنود و بودند که جبرئیل و آمد و بر بالین حضرت صلی الله علیه و آله و سلم نشست حضرت با او گفت که ای دوست من در چنین وقت مرا تنها گذاشتی روح الامین گفت ای محمد بشارت بادا ترا که چیز می‌آورده ام از برای تو که مرغوب و مطلوب و طبع نیست آنسر و پرسید با جبرئیل چه بشارت آورده گفت یا رسول الله آتش و وزخ را فرو نشانیده اند و کسبا طین حبت را آراستند و او را و حور عین خود را آراستند و فرشتگان صف بر کشیده انتظار قدم روح تو می‌برند حضرت فرمود که همه اینها نیکوست آه از چیز نیکه جا من با بنی بیستج و مسرور شود خبر و جبرئیل گفت بشارت حرام است بر مجموع انبیاء ام ای شان تا و قتی که تو است تو را بنیاد را ایند حضرت فرمود که بشارت مرا زیاده گردان جبرئیل گفت حق تعالی چیز می‌چند تو را است فرمود که هیچ یک از انبیا را از انی نباشد نه حوض کوثر و مقام محمود و شفاعت است و فرماید قیامت چندان از است تو متوجه خواهد بخشید که تو خوشنود گردی حضرت فرمود که اکنون دل خوش شد و چشم من روشن گشت و روایتی آنکه چون سید المرسلین علیه الصلوة والسلام از امر است خود سوال فرمود

[illegible]

بالانوار شش شسته بود و در آن زمان دست در قیج پر آب که پیش آنحضرت صلی الله علیه و آله
 و سلم نهاده بود و میگردد و بر حسین حسین می بالید و میفرمود اللهم اعنی علی سكرات الموت و در زمان
 آنکه میفرمود لا اله الا الله ان للموت سكرات و در آن حالت بجانب سقف خانه میبود و دست خود
 بر دشته میگفت الرفیق الاعلی که ناگاه دست حق پرست او بایان رسید و به عالم بقارفت و در دنیا
 و اوست که ملک الموت روح آنکه در در حضور جبرئیل قبض نمود و با علی عیسی بر دوش میگفت و انحرأ
 یا رسول رب العالمین و حمله نشینان تنق عصمت و مستورات شبستان طهارت که آن حالت
 مشاهده نمودند و گریه و زاری و ناله و بیقراری آغاز کردند حضرت زهرا علیها و علی
 ایها الصفت الف من الصلوة و التحیة آه و ناله و سر یاد و و او یلاه از دل سوزان و سینه
 فروزان بر کشیده میگفت و انتباه دعوت حق را اجابت نموده و آیتها بجهنت
 الف و س نزل فرموده و آیتها خبر مرگ ترا بجزیرگیل که گوید و آیتها بعد از
 توحی بر که نزل نماید و جبرئیل اسیر می یابی خواهد آمد با حسن و یار روح فاطمه را بار و منجم
 صلی الله علیه و آله و اصحاب و سلم رساند با خدا یا مرید از رسول مقبول خویش فرین کردن
 با حسن و یار از ثواب شعیب خویش بلیغ نصیب بداد و در روز قیامت از شفاعت
 او محرم گذار و گویند حضرت زهرا رضی الله عنها را بعد از جناب مقدس نبوی بر گریسته
 خندان زید و تا آنکه ازین عالم فانی بر آید و ابوالحسن را قامت انداخت چنانکه
 از انام بهام می باقر رضی الله عنه مر و لیست و عایشه صدیق رضی الله عنها فریاد کشید که
 درین ازان پیغمبر که فقر بر خفت او در دیشی بر تو انگری اختیار کرد و حیث ازان و دین
 پرور که یکشب تمام از جسم جرائم و انام امت خویش در بستر راحت نخفت و همواره
 بقدم ثبات و قرار در مقام اجتناب از مجاری نفس استقامت و زید فرار
 نمود و هرگز بیده التفات بجانب منیات نظر نکرده و غبار
 شامت و ضلالت از اید او اضرار اهل کف و منال بر حساسیه

برحاشیہ ضمیر شیریں نبشت و ابواب بر و حسان و فضل و ائمان بر و سے ابواب
فقر و جلال نسبت و ندان در آسائے اولنگ و شمنان سنگین دل شکسته شد و بیانی
او بعضا بجزاوت روزگار بسته گشت و شکم مبارکش دور و متعاقب از زمان جوین سحر
نشد و جمله شوطنان عالم بالا و مختلفان طاراعلی درین مصیبت عظمی از شیوه صبر و تحمل برجا
گشت با اہل بیت ان تر سپهر پیغمبری شکارک بودند و طبقات انسان و پر سے درین
تخریب کبری با اصحاب ان آفتاب افق سوری سوافق بودند و شد و در قالیہ ششوی

اوست حضرت زین العابدین گریسته	صبر و جان کن گشته روح روان گریسته	اوسان سحر بود بر بایان زار زار
ماه و مهر آسمان چرخ جهان گریسته	منه بیدل بل جهان بهر تو نام گریسته	سور عین در عین و در جلال گریسته
حقان آید و بر سر کزانش	جبرئیل اندر فلک با قدر سیان گریسته	چون بر آورد و در فغان گریسته
چشمم بدم بر دل پر و شان گریسته	کونکان چون قالد و تو جو جان گریسته	در عزرا تو مکان لامکان گریسته
و جبین این رفار و غم گریسته	کز سبک صدر و بر کن گریسته	و عین خاکسان بهر تو نام گریسته
بلکه رضوان نیر و باغ جهان گریسته	بلکه ذرات جهان عرش و قوس مجرب گریسته	اندرین نام باشک حقان گریسته
آرم و نوح و خلیل و سک و عیسی هم	در عزرا این رسول انس جان گریسته	اہل بیت مذم که گریان گریسته
رنگ خار و بر دل بر و روان گریسته	بجا اندازد که بشاغم ز دیو چون گریسته	اندرین نام که ذرات جهان گریسته

ثبوت پیوسته که چون سید ابرار این عالم انتقال فرمود آنحضرت را بجا و حره پوشیدند و ثبوت
فرشتگان این جا و را انداخته بودند و در آنوقت بعضی صحابه از غم و بی طاقتی انکار موت
آنحضرت نمودند و گفتند که رسول و ذات نبی است مگر او را صفت چون صفت موسی واقع شده
و یا یوحنا دیدار رفته چنانکه موسی رفته بود و سیدنا عمر فاروق از آنجمله بود و بعضی سر ستم
و میخشدند چنانچه زبان بعضی از تکلم باز مانده و بعضی را عقل سلوب گشته از ادراک و
احساس ماعقل گشت گویند سیدنا عثمان بن عفان از ان قبیله بود که زمانش منطبق مباد
سے نمود و زخم و در کشش بمقالید احساس ابواب استنباس می کشود و بعضی جا مانده شد

طاقت چندین داشتند چنانکه سیدنا علی مرتضیٰ از آنجمله بود و در آن حجاب بچکیس تاب نداشت
 عباس و ابوبکر صدیق بنویسند که در وقت انتقال آن سرور ابوبکر صدیق در محله خویش بود
 چون ازین واقعه بایده خبر یافت بشیخیل تمام سوار شد و روزه بجزه حضرت عایشه صدیقہ
 نهاد و در راه فریاد کنان میگفت و آنحضرت را فطاع نظر راه و میگفت تا در مسجد رسول
 مقبول صلی الله علیه و آله وسلم در آمد مردم را بر پیشان حال دیده بچکیس التفات نکرد
 و چنانچه حضرت عایشه صدیقہ فرستاد و از روزه مبارک آنحضرت برداشت و بوسه بر
 پیشانی نورانی آنحضرت داد و در واسطه آمده که دهن خود را بر دهن مبارک آنحضرت
 نهاد و بوسه کرد و مرکب را گفت و انبیاء انگاه سر بر آورد و دیگر پیغمبر و دیگر پیشانی
 را تسبیح نموده گفت و الا صغیاء و بعد از آن سر بر آورد و دیگر پیست و بار دیگر پیشانی مبارک
 بوسه کرد و خلیلا انگاه ساعد و رابو سعید دیگر پیست و گفت پدرم و مادرم
 فدای تو باد و طبت حیا و طبت مستی خوش بودی و پاکیزه هم در وقت حیات دهم
 در مات و تو از آن بزرگتری که ازیرا س تو بگزیند و اگر ز نام اختیار پرست با بودی نفس خود را
 فدای تو بگزینم و ما گزیند است که تو بار از گزیند نمی کرده بر هیبت و اگر نه چندان بر تو
 میگفتیم که از چشمها س نا چشمها روان میشد بار خدایا و میرا از اسلام رسان و یا محمدا
 ما را از پروردگار خود یا و کن انگاه از منزل مقدس نبوی بیرون آورده سر و مان را
 تسکین قسلی داده آهالی مدینه و اصحاب رسول صلی الله علیه و آله وسلم دل بر قوت
 آنحضرت نهادند و استرجاع نموده زبان بگشاید و انالله را چون کشاد و تعازان
 ابوبکر صدیق تحریرت و تسلیمت اهل بیت بجا آورده کار سازی غسل و تحمیر و تکفین گفت
 که تعلق بشما دار و بدان قیام نمائید آورده آمد که چون امر غسل و تکفین تعلق باهل بیت
 بنوت گرفت عباس فرمود و او هر چه جایون را بر مردم بنگان بستند و خواستند که غسل بشیر
 شوند تا گاه شخصی از بیرون حجره آواز داد که آنحضرت را غسل دهند زیرا که آنحضرت طاهر و مطهر

احتیاج بغسل ندارد و هر چند شخص نموده باشد تا قبل از آنکه پیرانند یعنی گشتند که همچنان مایه کرد
 علی مرتضی و عباس و حمزه رسول هم گشتند چگونه ترک سنت کنیم با و از آنکه حقیقت آنرا نمیدانیم که اگر گشت
 بعد از آن آواز دیگری شنیدند که آنحضرت را غسل و بید که تا قبل از آنکه شیطان بود و من
 خضرم بعد از آن علی و عباس و فضل و قثم و آلان عباس و اسامه و سقران مولای آنحضرت
 برده از بر دیوانی بستند و آنروز را بر در گشتند و آنروز پیران بر در و آنحضرت احتیاجات کردند
 در آنکه آنحضرت را چون بسیار اموات از لباس محروم سازند و بر پینه غسل دهند و یا خود در حمام
 غسل دهند حق تعالی بر ایشان خواب را مسلط کرد و آنگاه با تفسی از گوشه حجره آید و آید که
 رسول خدا را بر پینه نکنند و در جامه آنحضرت را غسل دهند پس پیران شدند و آنحضرت را
 لباس غسل دادند و بر آیت و اقدس اوئس بن خوبی انتشاری بموجب اصرار انصار
 دستور یافته در غسل آنحضرت هم حاضر گشتند اما در آن غسل بدخل نداشتند و بصیفت
 پیوسته که آنروز را بر در و آنحضرت را بر در و آنحضرت را بر در و آنحضرت را بر در و آنحضرت را بر در
 بود و پاسه بسیار گشتن بجانب مغرب و علی کرم الله وجهه و آنحضرت را بر در و آنحضرت را بر در و آنحضرت را بر در
 بر سینه خویش نهاده و خرقه و دست پیچیده و آنروز را پیران بر پایش بر پایش در آورده
 فضل بن عباس پیران بر پایش بر پایش بر پایش بر پایش بر پایش بر پایش بر پایش بر پایش بر پایش
 بر سبیل سبیل حیدر و بار گشتن را سه شصت و اسامه بن وید و سقران آب میبخشند
 و عباس و قثم ذات مشرق را آنروز از پیلو که بر پیلو که دیگر میگذاشتند و در این امر
 از غیبی عانت می نمودند و چون امیرالمومنین علی دست بر شکم آنحضرت نهاد و وسیع چیز
 بیرون نیامد و گفت صلی الله علیه و آله لقد طبت حیا و میتا و مر و نیست که اول مرتبه آنحضرت
 صلی الله علیه و آله و سلم را باب خالص غسل دادند و بعد از آنکه باب برگ کنار و بیوم
 مرتبه باب کافور در روضه الاحیاء مسطریه بست که سه نوبت آب و ورق کنار و باب
 خالص آنحضرت را غسل دادند و غسل بست که بعد از اتمام امر غسل خیزد و آنروز آب بر گشتند و ششم

و سفاکة فان الرسول علیه السلام جمع آورده بودند آنرا علی مرتضی با شایسته و آنرا موجب از ما و علم
 و فضل جناب مرتضوی گشت و چون از غسل فراغت یافتند پیر این و نیم تنه پیش کشیدند
 که در آنحضرت علیه السلام بودند و پیشتر در آنجا از آن جناب بر جسد مبارکش ریختند و کافور و
 مشک بر سجده گاه و مفاسل شریفش پاشیدند گویند که آن جناب را جبرئیل علیه السلام
 از بهشت آورده بود و در سینه جامه سفید که از پنبه سحری برشته بافته بودند و سجد
 نام و بی است درین و در وایتی در و قطع از آن و یک بر دیانی کفن نمودند و آن
 سجد چادر بود که در آنحضرت را پیچیده بودند بغیر آنکه هیچ دوخت باشد و در تنه و لباس
 و اللغات امام نووی منقول است که کفن داده شد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم
 در سه پارچه سفید که در آن قمیص و عمامه بنوعی چنانکه از صحیحین ثابت شده است و بعد از
 فراغ از آن امور حضرت صلی الله علیه و سلم را بر سر بر خوابانیدند چنانچه وصیت فرموده بود
 که در تنه و در آنجا که گذاشتند تا لایکه فوج فوج بر آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم نماز
 گذاردند و از امیر المومنین علی بن ابی طالب مرویست که گفت فوت حضرت رسالت
 علیه السلام روز و شب و واقع شده و روز سه شنبه از جانب آسمان آواز شنیدم که در آنجا
 گروه مسلمانان و بر پیغمبر خود نماز گذارید آنجا که بجهان ترتیب که در حدیث عبداللہ بن مسعود
 سابق ذکر یافت اول عترت بزرگوار و بعد اصحاب عالیقدر پس از آن زبان بستر
 از آن صیان بزرگ جلال بر آنحضرت نماز گذارید و گویند اول سیدنا عباس و علی و
 بنو هاشم بان دولت سرفراز آمدند و از امیر المومنین علی بن ابی طالب منقول است
 که فرمود در نماز جنازه رسول خدا علیه السلام هیچکس را دست نکند چه آنحضرت در ایام
 حیات مہم در مقام امامت شایسته و بعضی فقہائے اسلام گفته اند که از جمله خصوصیات
 رسول مقبول صلی الله علیه و آله و سلم یکی آن بود که بر فرس نماز بجا احت گذاردند و در میان
 اصحاب قتلا واقع شد که رسول مقبول را کجا دفن کنند بعضی گفتند که بکعبه باید برد و بر

میگفتند که بیت المقدس که قبور انبیاء همه آنجا است باید بروی و گریه میگفتند که مناسب
 چنان است که مدفن خلیف او مسجد باشد و بعضی میگفتند که در گورستان انبیاء دفن نماید
 پس این اختلاف را سیدنا ابوبکر صدیق رضی الله عنه فرمود و گفت شنیده ام از رسول خدا
 صلی الله علیه و آله و سلم که فرمود دفن کرده نشوید هیچ پیغمبر الا در آنجا که روح او را قبض کنند
 و روایتی است که امیر المومنین علی بن ابی طالب رضی الله عنه فرمود که در گورستان زمین هیچ بقعه گرامی تر نزد
 خدا تعالی نیست که از قبعه که روح پیغمبر او را در آن قبعه قبض کرده باشند و قول اول صحیح
 پس فراموش آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم برداشته و موضع قبر معین نمودند و آن اختلاف
 نمودند اصحاب که لحظ کنند ناشق و از اصحاب یک لحظه نکرد و دیگر کسی شق پس اتفاق نمودند
 بر آنکه هر که پیشتر بیاید کار خود کند پس لحظه کردند و بیاید و در خانه عایشه صدقه را
 واقع شد گویند شب چهارم شب یا سحر بود که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
 را بر کنار قبر نهادند و از اطراف ناگهین قبر آنحضرت را در آورد و بر سیدنا علی و عباس رضی
 و عقیل بن ابیطالب اُسامه و سقران و ثقیف و فضل و قثم و ثقیف و عبد الرحمن بن عوف
 نیز در قبر آنحضرت در آوردند و قطیف حجره که در روز خیمه پیغمبر صلی الله علیه و آله و اصحاب سلم
 رسیده بود در قبر آنحضرت و گفت دیگر بعد از آنرا نبوت و روزی بعضی از علما این
 جمله از مخصوصات آنحضرت بود در روضه الاحباب مسطور است که روایتی است که آنسر و فرموده
 بود که قطیف مرا فراموش من سازند در قبر بدیست که خداوند تعالی زمین را بر حسب انبیا مسطر
 نمیکند پس این خشت خام بر لحظه آنحضرت نهادند و حسب ائمه آنحضرت را در دفن ساختند
 گویند آخر کسی که از قبر آنسر و پیرون آمد امیر المومنین علی بود و بعضی قثم را گفته اند و روایتی
 غیر من شعبه بود و این روایت نزد اکثر محققان محدثان چندان اعتبار ندارد و الله اعلم
 انگاه خاک بر قبر خیمه البشر ریخته آن مرقی انور را مسطر و بر روایتی است که ساختم و بقعه
 یک شهر از زمین بلند گردانیدند و آب بر آن پاشیدند انگاه جمله مخصوصان از دفن آنحضرت

باز گشتند و اول بدر و ولایت سر فاطمہ زہرا آردہ شدہ ابط تعزیت بجا آوردند و نقدہ ابیون
 رسول مقبول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم از ایشان سوال فرمود کہ پیغمبر خود را دفن کردید جواب
 دادند کہ آری پس فرمود کہ چون از دل خود در حقیقت یافتند کہ خاک بر آنحضرت پاشیدید
 نہ آخر او بنی المرجمہ بودند گفتند آید خضر رسول خدا ص خاطر بازی از این صورت ملول و محزون بود
 ارا حکم ربانی را تدبیر سے نیست و قضا سے آسمانی را تغیری ہے آری سے سر انجام دنیا سے عذار
 این است و عاقبت کار عالم ناپایدار و حقیقہ فرق انام را ہتمام از قصور بقبور منتقل بیکر کردید

چنین است آئین پر خاگردان	بقا سے جہان کے ہو جاوے	چرخ شہید تابد بواج کمال
بہان پنج پادکاش زوال	بہاگم کہ افروخت شمع بقا	کہ نہشت اندا و انیسیم فنا
نمائے درین بلخ کو کشتہ شد	کہ از آردہ دہرا بداندید	گلے در ہمار جہان کو شکفت
کہ یاد خزانہ نشن گلین نہشت	چنین یادوار ہم ز اہل اسیر	کہ آن پیشوا سے تمام شد
سپہر شہرت مہر اوج کرم	رسول عرب مقتدا سے عجم	نزدیک رفتن ز دار فنا
مہیان بقا و بقا سے خدا	محیر شد اول ملک باقی گزید	ز دنیا پرید و بقیہ رسید
بیآری اخیر و مند عالی فراو	تو ہم اقتدا کن بخیر حسب	بجو ملک فانی ز بہر مقام
منہ دل برین حرج فہرہ فام	اساس را قامت بجای فلک	کہ آنجا نیاشت و فنا ہے سخن

در کشف الاسرار ہے حصا یحییٰ سید الاپارند کو دست کہ در صیحیح بخار سے از ابوبکر بن عباس
 سے آرد کہ بے دید قبر آنحضرت را سنم و حاکم از طریق قاسم بن محمد بن ابی بکر زندہ آورده
 کہ گفت قاسم در آدم من بر عالیشان رفو و کفتم ہے نادر من پر وہ بردار برک من از قبر
 رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم پس بر وہ پر داشت از سرہ قبر نہ بلند و نہ بنین سپیدہ
 و سنگ نہ ہا ہی سبز بران چہیدہ و اختلاف کردہ آند علماء و را آنکہ کہ ام کے ازین دو طریق
 افضل است و طریق جامع اولیٰ و انسب است در کتاب دلائل النبوة مسطور است کہ چون
 حضرت از دار فانی بسرے جاو دانی نقل فرمود روز روشن تاریک شد چنانچہ فرمود

یکدیگر را شسته و پدیدند و هر چند کف دست در برابر چشم می آید و روزی تا آن زمان که از دین آنحضرت
صلی الله علیه و آله و سلم فراغت یافتند صلی الله علیه و آله و سلم و در تیر و ازواجه و اصحاب و مسلمین
مبارک اکثر کثیر گویند که چهره اهل سیر بر آنند که واقعاً مالک وفات جناب صلی الله علیه و آله و سلم
روز دوازدهم ربیع الاول روز دوشنبه واقع شد و قول ثانی آنکه انتقال خیر البشر علیه السلام
در دوم ماه مذکور واقع گشت و حجتی از علمای حدیث ترجیح این قول نمون اند و
مآیشت صدیق را گویند که سیم که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم کے مدفون شد تا سحرگاه دوشنبه
که آواز شنیدیم که خاک در قبر ریخته و در روضه الصفا مذکور است که امام جعفر صادق از والد ماجد
خبر روایت میکنند که دفن آنحضرت در شب چهارشنبه واقع شد از عباس بن مسلم نقل است که رسول الله روز
دوشنبه متولد شد و روز دوشنبه بیعت گشت و روز دوشنبه از مکه هجرت فرمود و روز دوشنبه مدینه رسید و روز دوشنبه
وفات یافت و روز دوشنبه حجر الاسود مرتفع شد و شهر بن حوشب و ابن مسعود که حضرت م مدت شصت
و سه سال زندگانی یافت و از ابن عباس روایت میرود که رسول خدا در چهل سالگی بیعت شد و بعد از آن سی و سه سال
در مکه با حرعده استغاث نمود و از مکه مدینه هجرت فرمود و ده سال در مدینه رحلت یافت و مدت
و شصت و سه سال بود که ازین عالم انتقال فرمود و بقول آنکه شصت و پنج سال میافت و بقوله
سی و شصت سال زندگانی که در دنیا بخیزد انس بن مالک مروی است که گفت آنحضرت چهل سال بود
که بیعت شد و ده سال در مکه بود و ده سال در مدینه بسر برد و بعد از شصت سالگی انتقال کرد و اما
بخاری که امام احمد حدیث است گفت اکثر روایات بر قول اول از امام احمد نیز تصحیح و ترجیح بروایت
قول اول نموده است و الله اعلم در حقیقه الحیوان منقول است که شخصی که اولاً قائم شد با مر این است
جناب رسالت صلی الله علیه و آله و سلم است که خداوند عالمیان آنجناب را بر خلافت رسولان آفرید
در حجتی برای جهانیان مقرر کرده پس آنجناب رسالت را بوجه حسن بامت رسانیده و کوشش ببلغ
وسی در راه حق چنانکه باید و چند آنکه شاید بعل آورد و امت را نصیحت نمود و خدا سے یکانه را عبادت
فرمود و تا اینکه ازین عالم فدا بر یقین نزد رب مجد و علا صغیر و نمود و بود آنحضرت بهترین خلق و بزرگ

رسولان و نبی رحمت و انام برہنہ گاران و حامل لواہی حمد و صاحب شفاعت و مقام محمود و صاحب
 شرف و کونکہ جاسے و درو بخار و زسا و روز قیامت است و جناب آدم و دیگر انبیاء و مرسلین روز
 قیامت زیر علم او خواہند بود و انین و جہ است آنجناب بہترین انبیاء و است او بہترین امم سابقہ
 و اصحاب بہترین مردان بعد انبیاء و طریقہ او بہترین طرق باضیہ بود و براسے آنجناب معجزات
 ظاہر و مخفیہ عظیم و عقل کامل و بزرگ و نسب او بزرگ و بہتر از ہر نسب و جمال خوش و بزرگی و زیادہ
 از حد و شجاعت تمام و حکم زاید و علم کہ نفع و اربا شد و عمل کہ جانب پروردگار صعود کند و قبول باشد
 و در گذرد و وجود یعنی سخا و عطا چنانکہ زیادہ اذان و در شش و دیگر یا منستہ نشو ویر نیزہ کا یک نظر
 بود و بود آنحضرت افصح خلایق و کاملترین خلق و بہر حقیقت کہ از صفات حسنہ فاضل کردہ شود و بود
 آنجناب عاری و خالی از زناہم و نقایص چنانکہ شاعری گفتہ لم یخلق الرحمن مثل محمد ابراہیم علیہ السلام
 بنخلیق و صلی اللہ علیہ و آلہ و صحابہ وسلم **فصل شانزہم** در ذکر تعداد ازواج مطہرات
 جناب سید کائنات صلی اللہ علیہ و آلہ و ازواجہ وسلم راویان اجنابہ جنین روایت کردہ اند کہ
 بقول صاحب وقتہ الاحباب آنسر و صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم را و از و زن بود کہ با ایشان
 رفیق فرمود از آنجملہ یازدہ متفق علیہ است و سیکہ مختلف فیہ کہ زوجہ بود یا سہ یا چنانچہ اشارت
 بان خواہد رفت و بالتفاق اہل سید اول متکوہ آنجناب علیہ السلام خدیجہ کبریٰ است و بہت
 تولید بن اسد بن عبد العزی بن قصى بن کلاب نسب ابا کے کرام العصفی باب در قصى بن نسب
 حضرت رسالت اب الفضال سے ماند و خدیجہ اقرب ازواج مطہرات است از روسے حسب و نسب
 سید ابوبار و آنحضرت از اولاد قصى غیر از خدیجہ و ام حبیبہ و دیگر سے را آنحضرت کنیت و سہ اسم
 ہند است و لقبش طاہرہ و نام خدیجہ فاطمہ بنت زایدہ بن الاصم از عامر بن لوی سے بودہ است و سہ
 اول عبد العقیق بن عابد بن عبد اللہ مخزومی بود و از و سے بسیر سے و دختر سے آورد و بسیر از و
 عقیق ابوالوہب بن النباش بن زرارہ ششمیہ او را آنحضرت و اسم ابوبالہ بقولے الک و بقولے زرارہ
 و بقولے زمرہ و بقولے ہند بود و خدیجہ را از ابوبالہ و فرزند پیدا شد و ہند و رسول خدا

بعد از آنکه خدیجه بانکاح خود را آورد و پدر را پرورش تربیت میفرمود و خدیجه زینب صاحب عقل کامل
 و خرم و کفایت و نعم و فراست و گیاست بود و اثرات النساء که قریش بود مالی وافر داشت و جمیع
 اشراف قریش حریص و مایل بر نکاح و سے بودند و خطبه کرده بودند و خدیجه کبری را قبول نکردند زیرا که
 بعد از خروب اهل مال بقا کے عمر ابوالمختار فدا شد خدیجه کبری در عذاب و دیکه آفتاب از آسمان
 فرمود آمد و در خانه من در آمد و نورانی خانه من بیرون آمد تمامی جوانان که از آن روز منور شده اینها را بر سر عزم خود
 و در قرین نعل عرض کرد و زیرا که تو معجز بودی و رفته گفت تعبیر این رویا نسبت به غیر آخر الزمان می آید تو خواب بودی و در
 نکاح در آورد و خدیجه بان نام و نسب مولد رسول عرب و عجم نقیض نمود و رفته گفت از آنکه خواب بود و از تعبیر قریش از این خواب
 و دانش محمد خواب بود پس خدیجه بان بر آن پیوسته اظهار طلع آن آفتاب سپهر نبوت می کشید و آله و اوصیای آنجا می نمود
 تا وقتیکه بساعات مناکحتش نمایند و دیگر گویند روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بخانه
 ابو طالب عم خود و تشییع میداشتند و طعام تناول میفرمود و ابو طالب و عاقله عمه آنسر و غایب بودند
 و سلام در آداب و حسن سیرت آنجناب ملاحظه میکردند و با هم میگفتند که اکنون محمد صلی الله علیه
 و آله و سلم جوان شد بر اے میان قدرت و دوست رس نیست که نکاح او نمائیم چرا که در میان و چرخیم
 عالم گفتند ای برادر خدیجه کبری رضای من و رضای من و رضای من مبارک است هر کس که با او عاقله و توسل
 نماید برکت و رحمتش او باشد و بالفعل خدیجه رضای او داده دارد که کاروان بجانب شام فرستید و خدیجه
 اجیر گیر و باشد که محمد بن مطلق شود و از آن جهت صورت ترویج او نظر نماید درین باب از آنحضرت
 علیه الصلوٰه و السلام مشوره نمودند آنجناب اقبال نمود هرگاه هیچکس از غیر خدیجه رضای او را قبول خود
 خور و نامل نمود گفت شاید این تعبیر خواب من است آنچه که در تو من نفل بسبب عظم گفتند که نبی آخر الزمان
 از عزت خواب بود و این عربی است و یک و تشریف و دانش محمد است و حسن خلق عظیم و در پس نیست
 این محمد که پیغمبر خدا عز و جلیم نمود خدیجه رضای او با آنحضرت نکاح نمود و لیکن از شمت خوف میکرد
 و گفت اکنون اجیر گیرم و در حقیقت خود اجیر عشق آنجناب گردید و آنقصه عاقله بخانه خدیجه رفت و او را
 با چرخ گفتن آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم اخبار نمود و قول صحیح این است که آنحضرت علیه الصلوٰه و السلام

قول عم و عمه خویش قبول نفرمود بلکه ارشاد کرد که من مقصد نمیدارم که نفس خود را در تعب و جهار
برای حصول دنیا اندازم و گریه نمود و در دل خود گفت که اگر ابو بن من جدا شود امید زنده بمانم
برگزین شفت راضی نمی شد و از خانه حاکم عمه خویش بیرون آمده پس در راه کاسه
رفیع و قفزی عظیم دیده از عمارت شهر تعجب فرموده استفسار نمود که این مکان کدام کس است گفتند
مکان خدیجه بنت حوایه است و القاتل و انوقت خدیجه خاتون در مکان خود که مشرب برادر بود
نشسته بود چون نظر خدیجه خاتون بر آنحضرت علیه الصلوٰه و السلام افتاد نشاندند باینکه از برادر بن
نویسند و بدو را آنحضرت معاینه نمود و حایه آنجناب علیه الصلوٰه و السلام را که از رفته استماع
کرده بود و نیز حمایه امات را در ذات بایکات آنجناب علیه الصلوٰه و السلام دریافت خادمه خود را بخدمت
آنجناب فرستاد که استفسار نماید از آنحضرت علیه الصلوٰه و السلام که تو کیستی و از کجاست و نام تو نام
پدر و خدیجه چیست چنان کثیر که بجنور الرز علیهم الصلوٰه و السلام حاضر گشت مستفسر حالات شد
آنجناب فرمود من قریشی و یکم نام و نامم حمزه بن عبدالمطلب است و اعمام من حمز
و عباس اند چون کثیر که را از خدیجه خاتون و راقبت از کنون خاطرشش بود و خواستش او را
بجانب آنحضرت علیه الصلوٰه و السلام بخوبی میرانستند و خبر استماع جواب بخدمت خدیجه خاتون
ست یافتند چنانکه بخدمت راجعه واد حشمه بیهوش با حصار بنی حشر علیه الصلوٰه و السلام حکم فرمود
کثیر که بار آمد و آنجناب را همراه خویش بجنور خدیجه خاتون برد چون آنحضرت فریب خدیجه رضی
رسید خدیجه خاتون برخواست و سلام بجا آورد و حضرت را بنشاند و خود و بر و سه
آنحضرت را بنشاند و بخود تامل نظر بر پیشرو بایستاد و انداختند حایه امات را بوجوب گفته و در بن
نویس که در حلیه بنی آخر الزمان و صورت و سیرت و تواضع و حیاشتمیده بود و در حضرت خیر البشر
صلی الله علیه و آله و سلم ایستاد بعد از آن از حضرت پرسید که تو از کدام شهر هستی و اسم تو نام پدر
بزرگوارش چیست و از کدام قبیله و از کدام بطن هستی آنجناب ارشاد کرد و مذکر شهر من که قبیل من
عرب و نامم محمد و نام پدرم عبدالمطلب و از قبیل قریش و از بطن بنی هاشم بن عبدمناف هستم

خدیجه خاتون باستماع این سخنان شادمان گشت باز پرسید که سکونت کجا دارم
 حضرت فرمودند و در جیل چرا باز خدیجه خاتون استنسا کرد که کدام کس تو را رنجاند
 بهر آنکه حضرت فرمود و قتی که گریه بر من غلبه میکند بجان من آیم و میخورم باز خدیجه خاتون
 گفت که از چه سبب باز چماق خود و سر خود می شوی و من بپوش لباس ترا که آنرا آنحضرت
 فرمود هر کس را که والدین نباشند درین حال او باشد باز خدیجه گفت که تو از قریشی باشی من
 از اهل شهران و در آن و بر آن تو اعمام از انصاریان و از اهل مکه و مدینه و از اهل یمن و از اهل
 فرمود که نزد من چه ترس از دنیا نیست که لباس و سر خود را بشویم خدیجه خاتون از این
 سخنان آنجناب بگریست گفت میسر برادر رضاعی من است و آنچه از اموال و خزاین
 نزد من است جمله باز سپردن و داده ام اکنون او را ده تجارت دارد و بجانب شام خواهد
 رفت تو هم همراه او بجانب شام حرکت فرما تا او را ده تجارت بدهد و او را ده تجارت
 بهمین مقدار میسر بجانب شام سفر خواهد فرمود و اجرت تو را ده تجارت بدهد و او را ده تجارت
 و با هر زنی که خواهی در آن زمان نکاح نمائ و میسر را مطیع و متقا و تو خواهی نمود که هیچ تو
 بدون اجازت تو نخواهد کرد زیرا که من از مردمان صفت امانت نوشنیده ام که در حق
 تو سبکی نیند که این من است آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که من این مشقت و جهاد
 بنا بر حصول دنیا اختیار نمیکنم بعهده حضرت علیه الصلوٰه و السلام از نزد خدیجه خاتون بازخواست
 و راه خانه خویش گرفت در ول خدیجه استحکام و وثوق شد که تحقیق این همان نبی آخر الزمان
 بوده است که در قبر بن نوفل از آن خبر داده و تعبیر نموده است بعد از آن خدیجه خاتون از
 عاقله عمر آنجناب عرض نمود که من بهر اجیر را با جرت ده و نیار مقرر کرده ام و محمد صلی الله
 علیه و آله و سلم را به پنجاه و نیار اجیر کردم فائده استماع این سخن مسرور و متعجب بخانه خویش
 مراجعت نموده از گفت و شنود خدیجه رفت با ابوطالب اخبار نمود و ابوطالب از آنحضرت
 علیه الصلوٰه و السلام گفت که چنانچه خدیجه خاتون بایر رفت و با آنچه امر نماید بر آن کار بند

باید شد آنحضرت علیه الصلوٰۃ والسلام بر در خدیجہ خاتون نشین آنروز مشہور و
 محزون بنشست و گریه شدید فرمود قطرات اشک از چشمان مبارکش بر رخسار پاک
 آسمان بر بکاسے بنی آفرینان گریه میکردند و قتیکہ کاروان عزیمت روانی نمود و مسیر غمت
 آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم حاضر شد عرض کرد یا محمد لباس صوف زیب بدن فرما
 و باج کمال بر سر نهی و عنان کاروان بگیر و غریمت سفر شام نمائے جناب رسول خدا صلی اللہ
 علیہ وآلہ وسلم مطابق التماس مسافر کار بند شد و راه دیار شام پیش گرفت و آنجناب علیہ الصلوٰۃ
 و السلام گریان بود و مسافر مرد که گنجاست والدین عبداللہ و کجاست والدین آمنہ کہ حال فرزند
 خود را می دیدند افسوس از حال بنیم و در غمت که مرا می شناسند نمیدانم کہ زنده بود خود
 مرا جت می نمایند یا در غربت ملاک می شوم پس گنجیب گریه و نوحا جان رسول کریم در ملاک نام
 بجا افتاد جناب باری عز و مجد ابر پاره سفیر را حاضر فرمود تا بر فرق بنایون نشین در راه سایه بلند
 و خدیجہ خاتون بمسیر و صحبت کرده بود کہ و قتیکہ از شہر یکہ بیرون شوی محمد الباس ناخوہ و پشیمان
 و پریشان سرخ سوار کنی پس بمسیر و صحبت فرمودہ خدیجہ خاتون بجا آمد و در وہ جناب خیر الانام را بر شتر سرخ سوار نمودہ
 لباس فاخرہ زیب قامت ہماران کردہ حضرت را بر شتر خوابید و او بر سایہ بدر مبارکش سایہ افکن گشتہ و باد نسیم
 وزین گرفت ہر گاہیکہ کاروان بمسیرہ با آنحضرت در شام رسیدند اللہ تعالیٰ برکت قرآن و ان
 ربیع و شراے مال کاروان رسول مقبول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم نازل فرمود و آب
 بمناقع کثیر و فروخت شد بعد از ان عزیمت صراحت کہ نمودند کاروان روانہ شد آنحضرت کہ یکہ
 کاروان قریب یکہ رسید و راہ سرد و بوقوع ہفت روزہ باقی بود مسیر و گفت شخصی را
 نرو خدیجہ خاتون باید فرستاد تا خوشخبری سلامتی قائلہ یا اور رساند از رسول خدا صلی اللہ
 علیہ وآلہ وسلم گفت اسے محمد صلی اللہ علیہ وآلہ و اصحابہ وسلم اگر تر البقرہ لیسیم بنا بر رسانید
 خبر یا قدرت داری برانیکہ بروے و خبر سلامتی قائلہ برسانی حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
 فرمود آری بے بداین قدرت و ارحم الراحمین گفت کہ محمد ہر گز بر این اصرار نہ کند تا رسید کہ

در مدینه تشریف بخش مرین و او برها و کوچه ها سفر نموده است و از راه بخوبی مآب نیست میسر کلام
 ابو جبریل الهی نموده ناله را طلب ساخت و او را با تمام پارتها به حریر میارست و بنای سبک
 خدا صلی الله علیه و آله و سلم بر آن ناله سوار نموده کتابت به بخند کچه خاتون مایه مننون نوشته که
 اے سیده نسا عرب و قریش بسیار در تجارت از تجارت سنین با ضیبه بکرت محمد صلی الله علیه
 و آله و سلم نفعت تمام حاصل گشته و نیز نوشت یا سیده انه هو الذی ترید به بلا شک و تاراج کتابت
 راه و روز و رنگی آنجناب علیه الصلوٰه و السلام تحریر کرده پس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم
 نامه میسر را گرفت بر آن شتر سوار شده راه که پیش گرفت و از نظر مردان پنهان گشت
 درین هنگام ابلیس لعین گفت که این وقت مکاری و خدایت من است و ابلیس ز نام ناله را بگیرد
 و از راه بروی حق تعالی بجزیر الیمین وحی فرموده که اے جبرئیل ابلیس را بگیر و او را تحت الشری
 نگه دار و قید کن تا آنکه حبیب من بکمر رسد و آفتاب زمین را در زیر قدم محمد مصطفی صلی الله علیه
 و آله و سلم بکشد و اے اسرافیل از جانب یمین و اے میکائیل از جانب یسار محمد صلی الله علیه
 و آله و سلم را حفاظت نمایند و اے سبحان بر سر حبیب من سایه افکن باش و جناب باری عز
 و جلال خورشید و ماه را مسدود فرمود و در همان ساعت حق تعالی آنحضرت را بکمر رسانید
 و آنرا تا در وقت درود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم خدیجه کبری را در مکان خورشید نشسته
 بجانب شام نگاه میکرد و سوار بی از و روی که می آید و بر سرش سایه دار است کنیزگان بسیار
 که در جوانی خدیجه خاتون حاضر بودند از آنها گفت ای شما این سوار را که می آید می شناسید و من
 گواهی میدهم و میگویم که محمد صلی الله علیه و آله و سلم که می آید یکی از کنیزگان عرض نمود که
 مشایخ و بزرگواران است اگر مطلوب تو باشد ما را آنچه انعام خواهی بخشید خدیجه فرمود که اگر این کس محمد
 بقدم و سینه شما را آزاد کردیم و این آنرا ناله رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بر در خانه خدیجه
 که احط من الصبار رسید بقدر خدیجه خاتون استقبال و بزرگداشت جناب خیر الانام نمود و
 مسرور و شادمان گشته کنیزگان بزرگوار را آزاد فرمود آنحضرت علیه الصلوٰه و السلام خط میسر

بخندید و خدیجه خاتون عرض کرد که ناله و آنچه بران است من نبوت بخشیدم بعد از آن خط
 ملافت نمود و هرگاه یکبار اشاره نوشته میسر خط افتاد و بخندید بسیار فرخناک و طربان شد و در خط
 بر تاراج شد و گفت اسرار صلی الله علیه و آله و سلم گرام روز از من میسر روانه شد بودی
 حضرت علییه الصلوٰۃ و السلام فرمود امر و زور بچین ساعت با استماع این کلام خدیجه خاتون
 را بسیار تعجب شد و جواب خط تحریر کرد که حضرت علییه الصلوٰۃ و السلام میسر و گفت که همین وقت
 مراجعت فرما که من میسر و یاد رفت و حضرت علییه الصلوٰۃ و السلام بجهت اسرار استماع این کلام روان
 شد و چون کاروان داخل شد و خط خدیجه خاتون پیسر و از باب کاروان را استماع بسیار
 گشت و از اجل نام و پیشه ان گشت و هرگاه یکبار کاروان داخل شد آن حضرت علییه الصلوٰۃ و السلام
 همراه میسر بحضور خدیجه کبری رفت و بعد از آن از خدیجه خاتون رخصت گرفته بخانه حمزه عیسی علیه السلام
 تشریف آورد و در روزی چند و آنجا اقامت گرفت و استراحت نمود و پیسر و این ایام مرسل و حبیب
 آن حضرت علییه الصلوٰۃ و السلام بود و حاضر خدمت میگشت که بنید خدیجه خاتون در آنش حشمت خواهر اسلام
 فقره اول آدم سوخت روزی در مقام رفت آنجناب علییه الصلوٰۃ و السلام میگفت و در اول خود
 میگفت و در شش ران با نینفون ملاست میسر و آنکه این خدیجه و قتیله و استی که تحقیق محمدی مرسل
 است و در خواب دیدی که آفتاب از آسمان در آغوشش من ترویل کرد و در قریب نازل تعبیر نمود
 که آن آفتاب نبی آخر الزمان و خاتم الانبیاء و المرسلین و امام و پیشوای ائمه است و آفتاب و
 ماهتاب و عرضش و کرسی و آدم و عالم و آسمانها و زمینها و آنچه در میان اینهاست از نور محمدی صلی
 علیه و آله و سلم خلق شده اند و خدا تعالی بشرف و کرامت بجناب قبل از ولادت آن حضرت خلقت
 الافلاک لولای محمد صلی الله علیه و آله و سلم لما انظرت الارض بیته خبر داده و در قریب نازل از من گفته بود
 که این خدیجه ایابن خواب را تو دیده گفتم آری در قه گفت که مبارک کند ترا خدا تعالی این خدیجه
 بنزدیکه این خواب بنید زنج او نبی آخر الزمان باشد و بر اسرار او شرف و کرامت تا روز
 قیامت خواهد بود و آنچه خدیجه تو بعد استماع این کلام از ورقه حلیه و صورت و رنگ و خاصان فیض

وخلق او در سفر و حضر استفسار نمودی و زنده انچه ازین باب معلوم داشت بتو بیان کرد تو چو را اینها
در مزاج نفسی تو رفت و تا خبری نمائے و شفقت و جستجوے خود را حاصل میکنی چنانچه خبری که خاتون
درین اندیشه و تفکیر بود که ناگاه و جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم بخانه خدیجه خاتون
تشریف آورد و سلام کرد و خدیجه خاتون بسیار تعظیم و تکریم نمود و از دیدار مسرت آثاره بجنبه شادمان
بیشتر گشته گفت یا محمد بنشین آحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بنشست و کلام در میان آورد
و در اثنا سے گفتگو و خبر خاتون سبب تشریف آوردی از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم پرسید
جناب سرور عالم علیه الصلوٰۃ و السلام فرمود که عم و عمه من اراده دارند که عقد من نمایند مرا نزد تو
فرستاد و اندک آن تو طلب اجرت نمایم و در میان کنج حاج صرف سازم ابن بفرمود و سر از حیا فرو گزید
خدیجه خاتون گفت یا محمد اجرت تو قایل هست بدان من هیچ نخواهد شد اگر تو امر تو هیچ خود را بآبرو من
تفویض فرماے من کنج تو یکم باز نیک از اخوان عرب و عجم باشد و در حسن و جمال و کثرت مال
بهتر و نیک و نظیر خود ندارد و آن زن را باو نشانان عرب و عجم خوشگاری می نمایند لیکن او قبول
نمیکند اگر مرخصی تو باشد من کوشش بلعین در تو هیچ تو با او نمایم و عقد تو بسته و هم گردا و سیب
بوده است که قبل ازین شوهرے و دیگر نیست با این عیبها و اقبال قبول فرماے و کے کبیر تو خواهد بود
آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم باستماع اینکلام از پیش خدیجه خاتون برخاست و هیچ جواب نداد
و در خانه هم و عید خویش یعنی ابی طالب و عاتکه تشریف آورد و معنوم و محزون بنشست و باو طالب
و عاتکه از انجناب سبب حزن و احوال استفسار نمودند آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم ارشاد کرد
که خدیجه از من ریشخند نموده و قصه تمامها بیان فرمود و عاتکه عمه الزهرا علیه الصلوٰۃ و السلام فرمود که
موصون اوصاف کزانی در این شهر من جز خدیجه دیگرے نیست و عاتکه برخاست و گفت انچه بگوید
گفته اگر در واقع صحیح و درست است ملا با او نراعی نیست و نزد خدیجه آمده گفت ای خدیجه ترا مال رسد
است تراے مایان هم حسب و نسب است چرا از محمد صلی الله علیه و آله و سلم ریشخند میاے نمای
خدیجه خاتون معافرت نمود و گفت که ام کس را یا را و محال است که در انساب شما یا از شما

استند انما ذو لیکن من ذات خود را بر محمد مصطفیٰ اصلی الله علیه وسلم عرض کرده بودم اگر اود مرا قبول فرماید خود را باز و واج او میدهم و اگر قبول نکند تا زندگی خود من با احدی تزییح نکنم و عاقله را مال فراوان از زانی نموده عاقله فرحان و شادان گشته پرسید که ای ازمین امر عم تو و کیفیت و اطلاق دارد و حدیجه عرض نمود که اود را هنوز آگاهایی نیست اے عاقله از ابو طالب برادر خود و غیر اے که عم ما را طلب سازد و وضیافت کند و خطبه من نماید عاقله بخانه آمده از جمله گفتگوی بابی طالب اخبار نمود ابو طالب بچهره استماع کیفیت برخواست و سنانان جنیان برپا نمود و عم حدیجه اصبع شرافت اعراب بجمانی طلب ساخت بعد از افتتاح صحبت ابو طالب خطبه نمود عم حدیجه گفت که من قبول کردم الا و بچخصوص مشوره از حدیجه بنمایم و استرضای اے او کسیرم این گفت و نذر و خبریچ رفت و با هم مشوره نمود حدیجه کبری گفت ای عم من چه گونه خطبه محمد صلی الله علیه و سلم را رو کنم که او موصوفت لصفیات امانت و حسب و اصالت بوده عم حدیجه گفت آری اے چنین است که تو منیگوئی بگدا و مال ندارد و حدیجه رضی الله عندها گفت آگاه باشش ای عم من یاد کن خواب مرا که دیدم بودم که آفتاب در آغوشش من افتاده و ازین رو یا رتبه بن نوفل را خبر کرده بودم که محمد صلی الله علیه و سلم مال ندارد و نزد من مال کثیر به عدد و موجود است مرا احتیاج مال نیست چرا که محمد صلی الله علیه و سلم آخر الزمان و خاتم المرسلین است و حلیه او رتبه انچه از من بیان کرده و نویسانیده بود همه مطابق است و نزد من ثابت و محقق است که بلاشک او بنی آخر الزمان است زیرا که من و پیغمبر و خبریچ نموده ام و معجزه آنیکه در اثنای راه هنگام سفر شام از او ظاهر شده اند و لالت صریح بر بنویش دارند نمی گویم که کراتش را تشریح نمایم و قتیکه عم حدیجه صفات آنجناب علیه الصلوٰه و السلام شنید گفت بیشک ابن صفات بنی آخر الزمان است پس عم حدیجه بسیار مسرور و شادان گشته گفت ای حدیجه او مال ندارد حدیجه رو بچویش گفت که اگر او مال ندارد مرا چه و اے مال او نیست من مال بشمار دارم و مقصود سرم و صل محمد صلی الله علیه و سلم است من ترا وکیل کردم ای عم من بتزییح خود با محمد صلی الله علیه و سلم پس عم حدیجه نزد ابو طالب رفت و عقد نکاح نسبت ابو طالب و رتبه بن نوفل برادر عم خود

خدیجه در آن محفل خطبه بلین و فصیح بر زبان خوانده خدیجه را بحسب آنکس خیر الوری علیه الصلوٰۃ و السلام
 کشید ندیر گاهیکه عقد نکاح انعقاد یافت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پیش ابو بکر صدیق رضی
 الله عنہ آورده گفت البصیق چهارمین تا بر خانه خدیجه قدم نهاده ابو بکر صدیق خدیجه را
 بسجده اطاعت و حیا را ابو بکر صدیق رضی الله عنه و عثمان بن عفان را نشرو علیها الصلوٰۃ و السلام آورد و
 عرض نمود یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اینها را زینب قامت فرماید آنحضرت بموجب
 اتمام صدیق یوشید و ابابکر صدیق و ابوطالب و حمزه و بعضی از اعمام دیگر و رؤسای
 معتبر خانه خدیجه تشریف برده و خدیجه با تمام رقوم سینه عالم صلی الله علیه و آله و سلم بر در خانه
 خویش ایستاده بود و بکشد غلام که در دست هر یک از آنها یک طبق پیراز و رو یا قوت و زبجر
 بود بجانب دست راست خدیجه خاتون ایستاده بودند و هر دست چپ خدیجه خاتون یکصد کوزه
 که در دست هر یک از آنها طبقها پیراز نقره و طلا بود ایستاده بودند و تکیه جناب رسول خدا صلی الله
 علیه و آله و سلم با ابو بکر و بنی اعمام خویش بنجانه خدیجه قدم نهاده و خدیجه را بنجایان کنیزگان
 حکم کرد که وظایف مذکوره بر سر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و دیگر بر هیان آنجناب تیار نمایند
 و در مکان عالیشان بهمارا بنشانید و حکم کرد که دسترخوان پر تکلف پیش آنرا بکشند و طعمه
 لکده حاضر سازند بعد از آنکه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و عا که عمه آنجناب را
 لباسها سے فاخر موافق عظم شان عطا کرده و ابوطالب را یک شتر مع جل مرصع از رو یا قوت
 و بهمین قسم عا که را از زانی نموده و حضرت فرمود و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم عورت
 اکابر اهل مکه و عا که عمه آنجناب بنجانه خدیجه باقی ماندند پس کنیزگان و دیگر عورت خانه خدیجه بخدمت
 آنسرور علیه الصلوٰۃ و السلام حاضر شده حضرت را همراه خویش نزد خدیجه آورده مقابل او نشاندند
 و بر سر آنجناب علیه الصلوٰۃ و السلام و خدیجه کبری مشک و عنبر و در و مرجان و ورق نقره و طلا تار
 نمود و بموجب امر خدیجه کبری رقص کردند و در روز گویا انشب مثل شب قدر و شب برات
 بود و تا نصف شب صحبت رقص و غنا آراسته بود بعد از آن خدیجه را یک از عورتا

که در مجلس نکاح رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم حاضر بودند بموجب مراتب آنها با هم
فاخره و زیور مرصع از در و یا قوت موافق پسند آنها عطا کرده چنانچه جمله زنان
از خشش و عطا به خدیجه کبری رضی الله عنهما شدند و از کنیزگان خود گفت که بشکرا نه این
ترویج شما چهار آزاد کردم و آنچه از مال من نزد شما از قسم نقره و طلا و در و یا قوت بوده
است بشما بخشیدم و نکاح کنیزگان با غلامان خود نموده شوهران آنها را نیز آزاد فرموده
و آنچه نزد آنها بود و بعضی خیر مقدم جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بخشید جناب
رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در رؤسای که از کثرت بخشش و سخاوت خدیجه کبری متعجب
و متعجب شده بنامها سه خلیفه هر اچست نمودند و با هم میگفتند که هرگز مثل این نکاح در دنیا
بخشیم خود دیده ایم و نه بگویند خود شنیده ایم القصه بعد از اچست همانان آنجناب و خدیجه
کبری بر بستر استراحت تشریف بردند و از غلبه قوم خود استبداد را هم نمایند جناب رسول خدا
صلی الله علیه و آله و سلم پشت خود بجانب روضه خدیجه رضی الله عنهما نموده و هیچ کلام نکرده و از فرمود
و همین ششم روز گذشته خدیجه کبری رضی الله عنهما از شرف هیچ عرض نمودند نتوانست هرگاه هیچ
سده روز پس از التفاتی آنحضرت علیه الصلوة و السلام ملاحظه نموده خدیجه بشکرا گفت یا محمد بنابر
نوع و زوجه هر چه و آنچه میشود ایامی یار من عیبه از عیوب ملاحظه نمائید و یار من
عقبت من یای از کدام سبب پشت بجانب روضه من میفرمائید و با من الفتنت نمی شوی
و با من هم بستر نمی فرمائی حضرت فرمود ای خدیجه تو میان مصنوع و مخلوق را سجده میکنی و من
خالق آسمان و زمین و پروردگار عالم را سجده میکنم و تو بیاد و عزت ایمان داری و من
از آنها ببری ام و من ایمان بخداوند عالم دارم بر ملت ابراهیم خلیل الله و بر ولایت او و
تو کافره هستی و دین دولت تو باطل است چگونه روضه خود بجانب روضه تو کنم و جب خود را
با چند تو لخص سازم باستماع این کلام خدیجه خاتون برخاست و گفت ای محمد اکنون از
لا اله الا الله و دیگر احضام پیر از شدم و دین ترا قبول نمودم و ملت ترا دین و ملت بر تو

[illegible]

دنیا است و زوجه است و آو را مثل حورالعین در دنیا یافتی و این از فضل و کرم پروردگار
 بر تو بعد از آنکه همه اعراض کردند که در عرض این نیستی که خدا ایتعالی بتو ازانی فرموده بر اے
 برادران او خوشیشان خود دنیا فست فرماست حضرت فرمود آه همه اعراض کردند که ضیافت
 خواهی نمود حضرت علیه الصلوٰۃ و السلام فرمود که شما بخوبی میدانید که هیچ چیز در دنیا بکس خود ندارد
 و در مال خدیکه مراست نیست و نه در آن تفرق من نه ایم و شرم دارم که از خدیکه چیز سے طلب سازم
 و لاکن ضیافت شما کافی و روانی خواهد نمود انشاء اللہ تعالیٰ شما خندیدند و بر خود مستند و حضرت
 علیه الصلوٰۃ و السلام جمله آخره و خوشیشان بعد از آنکه از حضرت از زانی داشت و خدیکه خاتون از پس
 پرده جمله گفتگو را سے شنید از آنجا برخواست و در مکانه دیگر بنشست و گریستن آغاز کرد
 چون رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم خدیکه را گریان دید سب گریست و گفتا فرمود عرض کرد که چرا
 فکر میکنی که تو زانی اعراض خویش فرمودی که از مال دنیا در یک من پنج نیست و در مال خدیکه بر اے من خسته
 و تفرقه نیست و شرم دارم که از او چیزی سے طلب سازم یا محمد صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم من و هر چه
 در مالک من است از دنیا از قسم نقره و طلا و دُر و یاقوت و زبرجد و اموال صام منست تا طلق و ضیاع
 و غفار و قصور و عبید چله را بنویشدیم و بهیچ نمودم و در یک تو گردانیدم قبول کن و دیگر آزاد هر چه
 خواهی در آن تفرق نما که اکنون ملک نیست این بگفت و برخواست و بحضور جناب سرور عالم
 علیه الصلوٰۃ و السلام مثل کنیزکان بالیتا و عرض نمود یا محمد از دوازده سال در طلب و جستجو سے تو
 بودم هرگاه بیکه ترا یافتم و دستم آنرا که در قبرین تو فلان زن من گفته بود اکنون مانند نزد من دنیا و دنیا
 قدر سے و منتر سے رضا من رضا سے نیست و جز تو و خداوند تعالیٰ دیگر برادر دنیا و آخرت نیست و این
 چنانکه از سیمتی خدا ایتعالی بر بنی خود در کلام مجید منست مے هنر و میسر یابد و و جدک عایلک فاعنی اے
 اخنک یا محمد و مال خدیکه القصه جناب رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمود یا خدیکه دنیا و دنیا
 از رو که خلق شده بمخوض و مطرود پروردگار و لعنت کرد و دوست و هر که دوست و دانیها
 او نیز بمخوض پروردگار است این خدیکه دنیا و فیما نزد من مانند جیفه بوده است اگر تو جمله مال خود را

در ملک من ساختی و مرا به بنودی مراد آن احتیاست هر که از اجزای عالم غایم زبیر اگر دنیا
 و باقیست دشمن من و دشمن خدا و دشمن جلال انبیا بوده است خدیجه عرض نمود یا محمد علیه الصلوٰۃ
 و السلام البکیه نزد تو ماند حیثه است آن مال نزد من بهم آلاں مثل حیثه است براس خدائمان
 آنرا و حکم مرا با خراج آن مال زینب چشم خود و چشم من همین وقت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم
 مردی را نزد منی باشم فرستاده طلب آنرا را چون جمله بنی باشم بجاست شریف حاضر شدند حضرت
 علیه الصلوٰۃ و السلام فرمود که خدیجه جلد مال خود را بمن بپس نموده در ملک من و آورد پس
 آن مال را من در راه خدا وقف نمودم بگیرد ازین مال هر چه خواهد پس مردان و خزاین خدیجه
 رفته نقره و طلا و هر چه خوشتر آنها بود گرفتند و قتیلا این خبر مال که رسید چو چو چو مردان آمدند
 و هر چه خواستند از خزاین خدیجه رفتند و مردان اطراف که نیز باستماع این خبر گرویده بخانه
 خدیجه خاتون رسیدند و مال را خزاین گرفتند تا چهارده روز در باس خزاین گذاشته بود و از هم
 تا شام مردان الی همه پروند تا آنکه در خزاین و در ملک رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم
 انقدر بهم مانده بود که وقت شب چراغ بنماند روشن میفرمود خلق کثیر ازین عطا و بخشش تو که در غنی
 گردید و الله اعلم در روایتی وارد گشت که خدیجه کبری نفیس بنت منبه را و اسطین از دواج زیده
 بود و در مواتب لرین منقول است که خدیجه پدر خدیجه در وقت طحاح زنده بود و صاحب وضه الاجاب
 انکاران میکند که در آن روز پدر خدیجه در قید حیات بنمود و عم و س که عمر بن اسد است بود و
 معاریج النبوة مسطور است که خدیجه کبیرگان خود را فرمود که زن زود و رقص کردند و گفت یا محمد
 عم خود را بگو که تا از شتران تو یک را بخیر کند و مردم را طعام دهد و در همان روز قات واقع شد
 و پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم با این وصلت شادمان شدند و میان آنحضرت و خدیجه کبری الفت
 بیغایت و محبت بے نهایت واقع شده بود و خدیجه کبری که اعتقاد اجل بشوآن بود از کمال خلاص
 و دوستداری جمیع اموال و جهات خود را بنحیکه ذکر کرده شد تفصیل سید کائنات گردانید و آنحضرت
 پیوسته با او در مقام خاطر داری و دلجویی بوده و در مدت مصاحبت او معنون کلمه کریمه

و عاشق و مہین بالمعروف نظر بر رسائیدہ تاجیک کبریٰ زندہ بود آنحضرت علیہ الصلوٰۃ والسلام
بلا حلفہ خاطرش زن و دیگر ابغض دنیا ورودہ و در زمان کہ انوار عنایت سید کائنات بر وجاہ
احوش تاخت عمرش بست و پنج سالہ بود و بر واسطیہ بست و ہفت سالہ و بقول اصح چیل سالہ و عمرش
جناب رسالت تاب صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بست و پنج سالہ بود و عمر خدیجہ کبریٰ برویت روضۃ الاجا
بست شترابہ بود و بقولی چہا صد شقال طلا و در مواہب لربنہ از بعضی روایت نقل کردہ کہ عمر خدیجہ
کبریٰ رنہ و وزوہ اوقیہ و نش و اوقیہ نام چیل درہم است پس باین روایت پانصد درہم باشند
نش نصف اوقیہ باشند و جمع میان روایات ثلثہ بر تقدیر صحت باین طور حاصل مے شود کہ مجموع
امور مذکور در مہر بودہ و ہر یک از روایات انچہ بدور رسیدہ نقل بخودہ باشد با آنکہ ہماے بست شترابہ
در آن زمان پانصد درہم یا چہار صد شقال طلا بودہ باشد و رواۃ ابن جنی را نقل کردہ باشند پس حساب بر غرض
توہم باخیر متوجہ می شود چہ توفیق میان ذات ثلثہ و متفقہ میگو و کہ پانصد درہم کہ عبارت از صد و پنجاہ شقال
نقد است و در ہما متوازی چہار صد شقال بودہ باشد و الا این توضیح باخیر مجموعہ اصلاح پذیر نیست و اللہ اعلم
اولاد خیر العباد علیہ الصلوٰۃ والسلام از خدیجہ بنہ تو کہ نمود و گردید ابراہیم کہ از ناری قبیلہ وجود آمد و مناقب بکفایت
خدیجہ کبریٰ بسیار و فضایل و کمالات و بشمار و او اول کسی است کہ بہ نبوت آن سرور ایمان آورد و جماعہ اہل خود
رہنما و مہر نمود و دوست میداشت او را رسول خدام چنانکہ بعد از وفات و چون مذکور اوست شد
آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم چہنما ہنناک میکرد و او را شناسے نمود و حسن میفرمود و خلاصہ ہم
و حبیب السیر مستطورت کہ روزے حبیبیل علیہ السلام نزد حضرت خیر الانا علیہ الصلوٰۃ والسلام آمدہ گفت
رسول اللہ ازین خدیجہ است کہ مے آید و براے تو طبقے پر از طعام یا اوام مے آرد و اور ازین روگا
او ازین پیام برسان و بشارت دہد ویرا بخاندہ در بہشت از یک لولو و محبت کہ در اینجا بیج خصوصت و نجیہ
نمود و چون حضرت مصطفیٰ علیہ الصلوٰۃ والسلام پیغام ایزد تعالیٰ و حبیبیل خدیجہ کبریٰ رسانید گفت
ان اللہ ہو السلام و نبیہ السلام و علی حبیبیل علیہ السلام فاین کلمات بلاغت نظام دلالت میکند
بر کمال و نور و عظمت و طہارت خدیجہ کبریٰ زیرا کہ جوہر است ذہین و الشہد کہ سلام را بر حق تعالیٰ

نمی توان کرد چنانچه بر برادر حسین کند از آنجست گفت ان الله هو السلام و در خلاصه السیر منقول است
 که روایت میکند که آدم علیه السلام فرود آمد من سید البشر خاتم بود بر و قیامت گمروی از دینیت
 من و پیغمبر کے از پیغمبران که نام او محمد است بر من تفصیلات داده شده است بدو امر یکی آنکه
 زوجه او مدوکار او بود برای او در تقویت دین او و مراد ازین خدیجه کبری است و زوجه من
 مدوکار من بود در عصیان یعنی در خوراندن گندم مدوکار شد دیگر آنکه اعانت نمود او را بر مدوکار
 بر شیطان او که اسلام آورد و شیطان من کفر و زید و وفات خدیجه کبری بر روایت اشهر
 واضح و راه رمضان سال دهم از بعثت بوقوع انجاسید و رسول مقبول صلی الله علیه و آله
 و سلم بقریش در آمدن او را مدفون ساخت و دعای خیر بر وی فرمود و نماز جنازه تا آن زمان فرض
 نشده بود و در قفسش مقبره چون است و مدته عمرش بقول مشهور شصت سال و تبروایت و دیگر
 شصت و پنج سال و قول ثانی را صاحب روضه الاحباب نقل نموده و آنحضرت صلی الله علیه
 و آله و سلم نبوت خدیجه کبری بسیار بلول و محزون شد و الله اعلم زوجه و هم آنحضرت صلی الله علیه
 و آله و سلم سوده نبوت ربیع بن قیس بن عبد الشمس بن عبد و بن نصر بن مالک بن حنبل بن
 عامر بن لوی بن غالب الفرشیته العامریه است و نسب سوده بالنسب آنحضرت علیه الصلوٰۃ
 و السلام در لوی القصالی می یابد و کمینیت وی ام الامه و بود و مادرش هموس بن قیس بن مخزوم
 بن زید بن لبید بن خداهش بود و سوده در اوایل بعثت مسلمان شده بود و اول در عقد پسرم
 خویش سکران بن عمرو بن عبد الشمس بود و از وی پسری داشت عبد الرحمن در زمان خلافت
 امیر المومنین عریضی المدینه در حرب حلولا شهادت یافت و سکران و سوده در سبک مهاجران
 همیشه انتظام یافتند در حبیب السیر مستطوریست که بعد از مدتی که ازان بلده بکمه معاودت کردند سوده
 شبی در واقعه مشاهده نمود که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بجانب وی آمده پای بر گردن
 نهاد و اینجواب را با شومر خویش گفت سکران جواب داد اگر راست میگوئی من خواتم مرد
 و محب صلی الله علیه و آله و سلم ترا خواهم خواست و قبل از فوت سکران در سال دهم از بعثت جناب

رسول مقبول صلی الله علیه و آله وسلم در ماه سوال قبل از ترویج عایشه صدیقہ رضی اللہ عنہا روایت صحیحہ در حدیث
 خویش در آورده و در وی چهار صد و بیستم نفره بود و گویند که وی رضی اللہ عنہا طول قامتی آهسته
 بنایت مفروض داشت چون سوده را کبر سن این سوده در سال هشتم از هجرت النبوی علیہ الصلوٰۃ والسلام
 اراده طلاق او کرده سوده بعضی رسانید که مرطابق مدینه من نوبت خود را بپایانیده صدیقہ بخشیدیم و مرا
 آرزوی شہوت انقطاع یافته آما سحر اہم کہ روز قیامت در زمرہ ازواج تو محشور شوم آنحضرت
 علیہ الصلوٰۃ والسلام از ان قصد تجاوز فرمود و علمای سیریب نزول ایکہ کریمہ دان امرہ وفات
 من بعلمها نشوزا و احراضا تا آخر این قصہ نوشته اند و این خنسیہ را از فضیلت سوده خاتون رضی
 شمرده اند و سوده خاتون اول زنی است کہ آنحضرت علیہ الصلوٰۃ والسلام بعد از وفات خدیجہ رضی
 با وی زفاف فرمود و وفات وی در آخر ایام خلافت امیر المؤمنین عمر بن الخطاب رضی اللہ عنہ
 اتفاق افتاد و بر وایتی در سنہ اربع و خمسين در ماه شوال در زمان حکومت معاویہ بن ابی سفیان
 از دنیا انتقال نمود و قول اول اشہر است و وقایعی تثنیب قول اول نموده است بنا بر روایت
 اول سوده اول کسی است از زنان کہ برای او نقش ترتیب نمودند و بنا بر قول ثانی نقش برای
 زنیست نسبت حبش ساختند و قبر سوده خاتون در مدینہ است و العلم عند اللہ منکوحہ موسوم آنحضرت
 صلی اللہ علیہ و آله وسلم ام المؤمنین عایشہ صدیقہ رضی اللہ عنہا نسبت ابی بکر الصديق رضی اللہ عنہ
 عنہ بن ابی قحافہ بود و کنیت صدیقہ رضی اللہ عنہا بود و در روضۃ الاحباب مسطور است کہ عایشہ
 گفت یا رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آله وسلم حصہ زنان کنیت دارند پس کنیت من چه باشد فرمود
 شکنے شونام خواہم زاده خویش عبد اللہ بن زبیر رضی اللہ عنہ را براج النبوة مسطور است کہ ترا یکہ عایشہ رضی
 ولدی را و روایت کرده اند کہ انداخت سقطہ را کنفہیہ بام عبد اللہ باعتبار آنست و یافت نشدہ است
 این روایت انتہی و یاد صدیقہ ام روان بود و بنت عمیر بن عامر از بنہ کمانہ و جناب خاتم الانبیاء
 صلی اللہ علیہ و آله وسلم بعد از انتقال خدیجہ کبری رضی اللہ عنہا صدیقہ رضی اللہ عنہا را وقتیکہ شش سالہ بود پیش از
 ہجرت بستہ سال در ماه شوال بمقتد خود در آورده و در مدینہ در سال دوم از ہجرت در ماه شوال و در

در سال اول از هجرت هنگامیکه عمر شریفش نه سال بود زفات فرمود و مهر صدقیه رضی بر او ایست
 متاعی بود که به پنجاه درم می ارزید و تقوے پانصد درم بود و بر وائی چهار صد درم بود و حضرت
 علیه الصلوٰۃ و السلام آنرا قرض کرد و تسلیم نمود و مری بست که چون خدیجه خاتون رضی الله عنها
 از دنیا رحلت فرمود جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم منوم و محزون می ماند روزی جبرئیل
 علیه السلام خدمت شریفش رسید آورد و بر دوشی از ادراق حنبت تصویر جناب عایشه صدیقہ رضی الله
 عنها آورد و معاینه کرانده التماس نمود که یا حمید خداوند کریم بر تو سلام میفرماید و میگوید که من ترویج
 تو با این بکر که تصویرش این است بالای آسمان کرده ام تو بالای زمین با او کجای فرامی جناب رسول خدا
 صلی الله علیه و آله وسلم والا یعنی مشاطه را طلب فرمود آن تصویر را بجا حفظه او در آویزده ارشاد
 کرد که ای شعیب این را می شناسی مشاطه گفت آری من شناسم این تصویر دختر ابوبکر صدیق است
 و نام من عایشه است آنحضرت بمحرو استماع این سخن ابوبکر صدیق را طلب فرموده گفت ای ابوبکر
 عایشه دختر خود را با من ترویج نمائے زیرا که حق تعالی بالا سے آسمان ترویج عایشه با من نموده مرا
 حکم کرد که با او کجایم ابوبکر صدیق رضی عنہ عرض نمود که یا رسول الله صلی الله علیه و آله و اوصحابه و سلم
 او خود سال است و قابلیت خدمتگذاری تو و خانداری ندارد و شسته باشد هرگاه بیک خداوند تعالی با من عقد
 بسته تو هم ترویج او با من نمای ابوبکر صدیق رضی الله عنه بغور کجای جناب صدیقہ رضی الله عنها
 کرده بخانه خویش مراجعت نمود و طبعی پر از خراب و بران و بیمار با سے سرخ و سفید اضافه نموده از
 عایشه صدیقہ فرمود که این را بگیر و بخدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم رسانی و بگوئے که
 پدرم سوال تو قبول نمود و نمیداند که آیا صاحب خدمت تو دارد یا نه جناب عایشه رضی الله عنها
 طبق را برداشت و بخانه رسول مقبول صلی الله علیه و آله وسلم آورد و آنجناب را در دولتسلطانها
 نشسته یافت انطبق را بحضور رسول مقبول صلی الله علیه و آله وسلم بنهاد و پیغام پدر بزرگوار خویش
 بفرمودن رسانید رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود که ای عایشه قریب من بیا و سه بار

ایکامه را که از فرمود چون عایشه صدیقه فخریه آنجناب علیه الصلوٰه والسلام روست آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم دست مبارک خود را در از فرموده گوشه چادرش را گرفته بخود کشید جناب صدیقه بنظر تنبیه جناب حضرت عایشه السلام دیده گفت مردمان ترا بصفت امانت و دیانت یاد می نمایند و این امر از علامت خیانت است و دامن خود را از دست آنجناب علیه الصلوٰه والسلام باز نشد از خانه بیرون رفت و بخدمت بدر بزرگوار خویش آمد صدیق رضی الله عنه گفت ای عایشه رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم را چگونه یافتی عرض کرد که از من سوال نفرمائی و قتیکه پیغام ترا رسانیدم از من گفت ای عایشه نزدیک من بیازند که او رفتم بعد از آن فرمود نزد من بیازان تر نزدیک او رفتم بعد باز فرموده که پیش من پیش او رفتم گوشه چادر مرا گرفته بجانب خود کشید ازین امر غضبناک شدم و چنین چنین گفتم و دامن خود را از دستش باز کشیدم و از خانه بیرون آمدم آنگاه بیکر صدیق رضی الله عنه گفتم ای نور دین من گمان بدو فلن فاسد نسبت با آنحضرت نمایم بیکر رضی الله عنه کجاء ثواب رسول الله است آنجناب صدیق را از استماع این کلام از شرم سر خود را فرود افکند و در تدریج الغبوة مسطویست که بود عایشه صدیقه رضی الله عنها که دوست میباشست کجاء و راه شوال بخلاف آنکه در جابلیت مردمان مکرده میباشند اندر او میگفت که کجاء و زفاف من در ماه شوال شده است و گرام یکی از زمان محبوبتر بود نزد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم از من و از پنجایا بدو است که کجاء بین العیدین تر و بعضی مکرده و نزد بعضی مثبت سنت بدلیل آنکه جناب رسالت آب صلی الله علیه وآله وسلم با عایشه صدیقه و سوده بنت زبیه و ام سلمه رضی الله عنهم کجاء فرمود در ماه شوال و باز بنیت حبش رضی الله عنها در ماه ذیقعد عهده بست و قتیقه ابواللیث روایت میکند از جناب عایشه که فرمود کجاء کرد با من رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم در شوال و زفاف فرمود با من در شوال و در احیاء العلوم منقول است که مستحب است آنکه عقد کنند در مسجد و در شهر شوال پس کجاء بین العیدین سنت است و قول اول ضعیف است و مقوله ایل بدعت و الله اعلم و جناب رسالت آب صلی الله علیه وآله وسلم هیچ کبر را بجز عایشه صدیقه رضی الله عنها تزیین نکرده است و دوستان از واج بود نزد رسول

مقبول صلی الله علیه و آله وسلم چنانچه منقول است که از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله وسلم
پرسیدند که دوستترین آدمیان نزد یک تو کیست فرمود که عایشه گفتند که از مردان گفت بدو
و رفتند می منقول است که تیر تیر علیه السلام خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم تشریف آورد
و تصور جناب صدیقہ مبارکہ چیرہ بر سر داشتند و از خطه رسوله خدا صلی الله علیه و آله وسلم در آورده و
گفت که این زوجه توست و دنیا و در آخرت و اختلاف است و اگر افضل بنابر این چنانچه که
که ام است اکثر روایت بر آنست که عایشه صدیقہ افضلترین زنان است و در علم و فضل و وقار و
حسن و جمال و قدرت نه سال عایشه صدیقہ رضی الله عنہا با رسول مقبول صلی الله علیه
و آله وسلم صحبت و معاشرت نمود و وقتیکه انور صلی الله علیه و آله وسلم انتقال فرمود و عمر
صدیقہ میرزا سال بود و روی رضی الله عنہا بجزید عقل و فطانت از سایر اہل بیت
ابتیاز تمام داشت و از مفتیان و فقہاء و علما و فحما و بلغات صحابہ رضی الله عنہم بود حتی کہ بعضی
از سلف منقول است کہ ربع حکام شرعی از وی در معلوم شد و در حدیث صحیح دارد است کہ فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم
تا منی و یکم عن ام المومنین و از عروہ بن زبیر روایت است کہ گفت ندیم من پیچ احدی را بمعانی قرآن و فرائد و حکم
حلال و حرام و شعر عرب و علم نسب اہل اسلام از عایشه رضی الله عنہا ندیدم در وقتہ الاحباب مطہر است و در حبیب السیر صدیقہ
منقول است کہ گفت مرادہ فضیلت و حریت داده اند بر ما پیش از آنکه بدو چیز اولی نماند بکری بخوار من بشیر
مناحت آنحضرت شریف نگشت دوم آنکہ پدر و مادر هیچ یک از اہل بیت موسنین در راه خدا
معا فی سیرت نکرده اند غیر از پدر و مادر من سوّم آنکہ در باب طهارت ذیل و عفت من آیات
نازل شده چهارم آنکہ پیش از آنکہ پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم مرا بعقد در آورده و تیر تیر
مرا در حریر پار و بانحضرت علیه الصلوٰۃ والسلام نمود و گفت این را بر زوجیت قبول کن پیچ آنکہ
من و رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم از کیفیت آب غسل میکردم و هیچ ندیدیم و دیگر این شرف میسر
نبود ششم آنکہ آنحضرت علیه الصلوٰۃ والسلام نماز میکرد و من بخلاف زمان دیگر در پیش
من از آن مصلحتی می بودم ششم آنکہ در جامہ خواب و چپک از آن واج طہاہرات و حجب

نازلی نمیشد کرد و جامه خواب من ششم آنکه روح مسلمة خیر البشر در میان سینه و شش من قبض کردند
 ششم آنکه آنحضرت در روز لوبت من وفات یافت و بهم آنکه در خانه من مدفون گشت و در
 روضه الاحباب مطهر است که چون عایشه صدیقه از دنیا نقل کرده فرمودار خانه وی میرانده ام
 مسلمة کبیر که خود را فرستاد تا از وسع خیر می گیر و کنیزک باز آمد و خبر وفات رسانید ام مسلمة
 گریان شد و گفت رحمت حق تعالی بر وسع با و در دست من او میان بود به پیغمبر علیه السلام بعد از پدر
 خود و جناب صدیقه سخی ترین او میان بود و آن غریبه بن ربیع مروی است که گفت دیدم عایشه را که
 بهشتا و برادر در هم بر آه خداوند بخود و گوشتی پیر این خود را و صله زن بود و فضائل و مناقب
 جناب وی بسیار و پیشمار و کتب احادیث از آن مملو است و خبر میدهند و وفات جناب صدیقه
 در سنه سیصد و هشتاد و چهارم ماه صیام سه شان و خمیسین از هجرت اتفاق افتاد و بقولی در سنه سبع
 و خمیسین بود و قول اول از واقعی منقول است و گویند که جناب صدیقه بموضع طبعی از دنیا بوالعالم
 آخرت در زمان حکومت معاویه بن ابی سفیان نقل فرموده و در آن زمان در مدینه مروان بن حکم از
 جانب معاویه خلیفه بود و در آن زمان عمر شریفش شصت و شش سال بود و بعد از آن شب
 او را برداشته و اکثر اهالی مدینه در جنازه و سینه حاضر شدند و آب و بر سر جنازه و سینه گذارند
 و قاسم بن محمد بن ابی بکر صدیق و عبداللہ بن عبدالرحمن بن صدیق اکبر در قبر شریفش در آمدند و در
 بقیع دفن ساختند و از جناب عایشه روایت که یا رسول خدا من گفتم که بر اسے من اجازت فرمائی
 که بعد وفات مرا بچلو می تو دفن کنی آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم فرمود که ترا آنجا بچلو نه دفن کنند که
 نیست آنجا که موضعی قبر من و قبر ابوبکر و عمر و قبر عیسی بن مریم صلوٰۃ اللہ الرحمن چنانکه در شواهد النبوة
 مسطور است و وجه چهارم رسول مقبول صلی اللہ علیہ وسلم حفص بنت
 عمر بن الخطاب رضی اللہ عنہا و آورو س زبیب بنت مطعون بن حبیب بن وہب
 بن خدا بود و تولد آنجناب پیش از ولادت به پنج سال دست داد و در ایل حال بنکاح خنیس
 بن خدا و بن قیس سہمی بود و خنیس از حواریان حبشه و از حضار معرکه بدر بود و بعد از واقعه

بدر و یثرب و بعد از تحفیه احد غنیمت و فوات یافت و بعد از آن قتلایام عدت ام المومنین حضرت
 در ماه شعبان در سال سیوم از هجرت و یثرب و در سال دوم جناب رسالت آپ بعد از خود را آورد
 و در ایشان چهار صد و بیست و دو گویند که حضرت خاتون رزم در میان اہل بیت مومنین بنید خومی شہرت
 داشتند باین جهت خاطر خاطر آنحضرت ص از طول شد و عیش بجای رسید کہ پیغمبر ص خواست
 کہ اورا طلاق دهد و بر آیت آنحضرت و بی طلاق و ادخیر بکشد باین نازل شد و گفت کہ خدا تعالی
 میفرماید کہ رجعت کنید زیرا کہ حضرت بسیار روزه دارد نماز گذارست و در پیشش بزمه زبان
 تو داخل خواهد بود حضرت ص بر فوق حکم ربانی مراجعت نمود و این منقبت عظمی در فضائل ام المومنین
 حضرت شہادت افتاد و بر وایت آنحضرت بحجت مہربانی بر امیر المومنین ع بر رجعت فرمودند
 و العلم عند الله و عقید صاحب گزیده فوت ام المومنین حضرت خاتون خلافت امیر المومنین و نورین
 رزم در سہ بیست و هفت از هجرت اتفاق افتاد و بر وایت معارج النبوة در سال چهل و بیست و نوزد
 بعضی وفات ام المومنین حضرت در زمانیکہ سیدنا امام حسن با عاویہ مصالحہ فرموده در سنہ احدی
 و اربعین و بعضی در سبع و عشرين نیز گفته اند و بر وایت روضۃ الاحیاء در ایام حکومت معاویہ
 بن ابی سفیان در سال چهل و بیست و هفت یا پنجاه از هجرت وفات یافت و مروان بن حکم
 کہ از جانب معاویہ در آن زمان حاکم مدینہ بود نماز جنازہ گذارد و ہمراہ جنازہ و سہ رفت و جنازہ
 و سہ را بروشت و در بیض و دفن نمود و مدت عشرت نیش شصت سال بود و زوجہ پنجم
 خواجہ کائنات علیہ افضل الصلوٰۃ و التحیات زینب بیت خیمہ بن الحارث
 بن عبد اشد بن عمرو بن عند مناف بن بلال بن عامر بن صعصعہ بود و او در اوایل حال بعثت
 طفیل بن الحارث بن عبد المطلب بود و طفیل اورا طلاق داد و بقرے برادرش عبیدہ بن الحارث
 بروایت عبد اشد بن جحش سدی اورا بخوانست چون زوج ثانی او بکمان جادوانی انتقال نمود
 در ماه رمضان در سال سیوم از هجرت زینب را رسول مقبول صلی الله علیہ و آلہ و سلم جوشش
 در آورد و بہر دو از او قیہ و سیتہ درم نقر و بر وایت چہار صد و بیست و دو قش بود و ہشت ماه

بخانه آنجناب و تقوی سید او زنده ماند و راه بریج الکاخره در سنه چهارم از هجرت وفات یافت و در
 تسع مدفون شد و ام المصطفی کینت دوست بخت آنکه طعام در دستان بسیار تقدیم میرساند
 دوستی خواهر بار میبونه بود و در زوجه ششم جناب رسول مقبول صلی الله علیه
 و آله و سلم ام سلمه بنت ابی اوسیه بنده نام داشت و آنکی امیه را خدایه نام بود و او تنیده
 این عروزی جمیل و زوجه ششم بن امیه بن عبد الله بن عمر بن خزم بن قلیله بن مره بن ابی
 بن غالب از بنی خزیمه و او ام سلمه نام که نام عمه حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم بود و دختر عبدالمطلب
 و ام سلمه اول حال بیگانه ابو سلمه بن عبد الله بن عبد المطلب بود و او را ابو سلمه بن
 رسول مقبول بود و بنت عبدالمطلب و ام سلمه را از ابو سلمه چهار فرزند بود و آنکه در غیب و عمره و در
 و ام سلمه و ابو سلمه از مهاجران همیشه بودند و چون از آنجا بدر شدند و در جنگ احد ابو سلمه را
 جراحه رسید پس از چندگاه وفات یافت و سید کائنات علیه الصلوٰه و السلام ام سلمه را در شهر مدینه
 نمود و در شوال سال چهارم از هجرت عقد مناکحت منعقد گشت و حرام سلمه بر و اسیت متاعی بود که
 پدر در می از زیور و اسیت آنکه حضرت فرمود آنچه که لیلان خواهر تو داده ام چیزی کم نکم از ام سلمه
 پرسید که آن چه بود گفت یک دست آتش و یک سبزه باران گشت که بایست خرابی کرده بود و زو خانه
 زینب بنت خزیمه که در آن ایام وفات یافت با فیه بود و اسه مسکن او تقرر یافت و عمر کسیر ام سلمه که بر
 باو می رسید بود و او را در خود با زینب بخت و او ام سلمه را در ملائمت سید الانبیاء علیه الصلوٰه و السلام
 منزه عظیم پیرا شده بود و فالتش و او اول زمان بزمین معاویه بعد شهادت سیدنا اکرم بنی
 و در سنه شصت و دو و بر و اسیت و در سنه شصین و دو و بر و اسیت و در سال شصت و یک بقوله و فالتش
 و راه رمضان یا شعبان در سنه پنجاه و سه از هجرت و اقبش و ابو هریره هر دو که ناز خواندند
 بقیع مدفون گشت و آخرت نیز از ارباب صابرات سید کائنات صلی الله علیه و آله و سلم
 که ثوبت شد ام سلمه بود و در میانش را شصت و چهار سال گفته اند و بقولی هشتاد و چهار سال
 عمر گفته و اندام زوجه ششم آنکه در غیب ام سلمه زینب بنت جحش بن رباب

بن محمد بن حسیب بن مزین کشیز در وان بن اسد بن خرمید بن مدر که از اناجدا و رسول مقبول صلی الله علیه و آله و سلم بودی پیوست و مادرش اسمیه بنت عبدالمطلب که حمیه رسول مقبول است و نام و س اول بره یزد حضرت آنرا بنر بنیب مبدل فرمود و کنیت او ام حکم است و آورده اند که اول زینب در نکاح زید بن حارثه بود و زید بعد از یکسال پانزده سال زینب را طلاق داده حضرت او را در راه ذلقیده و رسالتی از هجرت بقتل خویش در آورد و گویند که در اول حال رسول علیه السلام زینب را بر اس زید بن حارثه خواستگاری نمود و بنیب و پدرش عبدالمطلب زینب را ازین موصلت انکار و ابا که و نذر گفتند که زید آزاد کرد و کنیت زید را میخواندیم و حال آنکه آنحضرت زید را پیش از ظهور نبوت خرید و آزاد کرده بفرزند خود قبول نموده بود و چون آیه که بر سره واکان المؤمنین و المؤمنات از انقضی الله و رسوله امر ان یکون لهم الحجیر من انهم من عبی الله و رسوله فقد خلت ضلالا میینا و در این باب نازل گشت ایشان بدان موصلت خداوند انگاه آنحضرت زینب را بقتل زید در آورد و با ستم مهر و دینار از سرخ و شنبخت و در هم نقره و قشع و چادری و پیراهنی و پنجاه من گندم و سی ساع خزان و زینب روانه فرمود و چون زینب صاحب جمال و دختر عم رسول مقبول بود و در وقت وندی بسیار داشت از زید ناسازگار سه پیداشده چنانچه بعد مدت یکسال زید پیش حضرت رسالت مآب علیه السلام از زینب شکایت نموده گفت یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم دختر عمه ترا طلاق بیدیم آنحضرت با وجود آنکه بحسب وحی سماوی دانسته بود که زینب در زمره امهات المؤمنین داخل خواهد شد زید را فرمود زن خود را نگاه دار و از پروردگار خود بهترس چند روز دیگر زید باز زینب بمهر برده بالاخره زینب را طلاق داد و چون عدت زینب منقضی گردید رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در ذلقیده سال پنجم از هجرت زید را فرمود که برو و زینب را برای من خواستگاری کن زید بمهر چهل رطل و عمل نمود و زینب گفت این سخن را جواب نتوانم گفت تا و تنبیه بپروردگار خود و مشورت فایم پس بگوشه رفت و بدرگاه خداوند کریم عرض بپا کرد و در مقام مناجات گفت که اللهم ان رسولک تخلفنی فان کنت اهلآله قریبتی منه و عانے او بدرجه اجابت رسیده این آیه که بر سره فلان قضی زید منما و طرا و جنا کما لیکلایکون علی المؤمنین حرج فی ازواج

او عیالهم اذا اقتضوا سننهم وطرانازل شد آنحضرت بے افزن بخانه زینب تشرفیت آورد و زینب
 بزبان راند که یا رسول الله بے خطبه و بیگواه آنحضرت فرمود که الله المزوج و جبریل المشاهد و طعام
 و لیمه ترتیب نمود و هر دم از زبان و گوشت سیر گردانید و در همان روز ایت حجاب نازل گردید و گوید
 که چون وفاتش نزدیک رسید گفت من کفن خود را حیا و آلوده ساخته ام شاید امیر المومنین عمر بن الخطاب
 بر اے من کفن بفرستد یک کفن را بر اے من تصدق نمایند گویند امیر المومنین عمر بن الخطاب پنج جامه از
 خزانه بنت المال بر اے ام المومنین زینب بیا بر کفن بفرستاد و حمیه خواهر من ام المومنین زینب را
 در آن کفن نمود و آنچه خود حیا کرده بود تصدق ساخت و چون ام المومنین زینب وفات یافت
 امیر المومنین عمر فرمود تا نذاکه و نذاکه اهل مدینه بنماز جنازه ناور خود حاضر شوند و امیر المومنین عمر بر سر
 نماز گذارد و در بیع دفون ساخت و اسماء بن زید و محمد بن عبداللہ بن جحش بر او زاده و سکه
 بن طلحه بن عبداللہ خواهر زن او بر قبر او را و آورو و دفن ساختند و مشهور است که در سال
 بیستم از هجرت بعد از آنکه ان عمر کے پنجاه و سه سال گذشت بود وفات یافت و زینب و سکه و سکه
 از هجرت انتقال نمود و در سرور الخ و ن مسطور است که وے اولین از ولج آنحضرت صلی الله علیه
 و آله و سلم در وفات بعد از آنحضرت بود و اولین کسی است که بر او شسته شد بر نفس و مراد از غسل است
 که بر جنازه چوب چند مضبوط ساخته بشکل گهواره می سازند تا باستر باشد و الله اعلم و چه بیستم
 جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم جویره بنت الحارث بن ابی
 هرار بن حبیب بن عامر بن مالک بن خزیمه بن خراجه و سکه اول نکاح بسمه عم خویش و وانشون
 ماضی بن صفوان بود و او در غزه مرتجع مقتول شد و در اثناے مراجعت از آن غزه حضرت
 جویره را و راه شعبان سال پنجم از هجرت و نرو بیضی و رسال ششم از هجرت در عقد خود را آورد
 و اول تام جویره بتره بود حضرت آن اسم را جویره تغیر فرمود و در شش چهار صد و هجدهم مقرر نمود
 در رواست که جویره در غزه مطلق اسیر شده بود و در حصه ثابت بن قیس افتاده او مکانش
 ساخت جویره بخندست جناب رسول مقبول آمد تا چیرے از مبلغ کتابت سوال کند جویره بسیار

و شیرین و صاحب حسن و جمال بود که هر که او را بدین می فریخته می شدی آنحضرت فرمود ایاکم بهتر
 ازین یعنی اداکم مال کثرت از جانب تو و برینست خواهی ترا بخرم برین امری شد آنحضرت ایام
 او ساخته و بنا کرد و در آن زمان عمر پوره نسبت سال بود و وفات پوره در راه ربيع الاول
 در سال پنجاه و پنجاه و شش از هجرت در مدینه واقع شد و شصت و پنجاه بود که از دنیا نقل فرمود
 مروان بن حکم از قبل معاویه در مدینه حاکم بود و در آن زمان که از او واقعه اعظم و وجه مهم آنحضرت
 ام حبیب بنت ابوسفیان بن حرب بن امیه بن عبدالمطلب بن عبدمناف و نام و سکه در بزم و بقری بنی نضیر
 صفیه بن ابی العباس بن امیه بن عبدالمطلب بن عبدالمطلب بن عثمان بن عفان بوده و ام حبیب را وکیل
 خود رسول اسلام ایوان آورده و بجانب حبشه هجرت کرده و در جباله کجاء عبدالمطلب بن حبش اسدی بسر می برد
 و او را از عبدالمطلب و خسر حاصل کرد و در حبش تمام زبان سبب گشت و می ام حبیب که دید و عبدالمطلب
 او را تمام زندگانی مرگشته دین نصرانیت اختیار کرده و در حبشه در خلافت و گمراهی جان باک
 سپرد و در سال ششم از هجرت جناب رسالت صلی الله علیه و آله و سلم نامه بنحاشی نوشت که ام حبیب را
 برای من بخانه و بنحاشی مطابق مضمون آن مکتوب نام حبیب پیغام نموده گفت که کسی را وکیل خود ساز
 و ام حبیب ازین بشارت فرحان و شادان گشته خالد بن حبیب بن عاص را بر و آیت سعد بن و قاص
 وکیل خود کرد و انید بنحاشی مجلسی ساخت و حبیب بن ابی طالب و جمعی دیگر از اهل اسلام که در حبشه بودند فراهم
 کرده ام حبیب را بوقالت پیغام صلی الله علیه و آله و سلم عقد بست و خود خطبه بلع بخواند و چهارصد
 مثقال طلا و برایتی چهار هزار درم کامین ساخت و آید و انیم بکشد نگاه هرا آنچه مقرر شده بود
 نقد بخالد بن سعید داد و نزد ام حبیب فرستاد تا بمهاجرات و کار ساز می صرف نماید و زنان بنحاشی پوهای
 خوش بخت ام حبیب مرتب ساختند و ام حبیب را با مشر حبیل بن حسن و جمعی از مهاجران حبشه
 بملازمت رسول مقبول صلی الله علیه و آله و سلم مدینه فرستاد و مکتوب با رسول علیه السلام نوشت و
 پیرایه و سر او را و روایت آنکه جنتی نوزده ساه برسم و بر او ان کرد و بعد از نزول در مدینه طیب
 در سال هفتم از هجرت ام حبیب بشهرت مصاحبت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم مشرف گشت

و از نجاشی شکر یافت و در وقت الاحیاء مسطور است که قوی هست که و در مدینه آوردند
 و عثمان بن عفان رضا و از مدینه با حضرت و در سال هفتم از هجرت و گویند و قتی که ام حبیبیه
 رسید سی و چند ساله بود و در اربع النبوة مسطور است که ام حبیبیه پاکیزه ذات و حمیده صفات و
 مجتو و عالی همت بود و لقبش صحیح و ذات ام حبیب در زمان معاویه در سنه چهل و دو و یا چهل و چهار از
 هجرت و مدینه و فاش شد و مروان بن حکم بر جنازه وی نماز کرد و در سقیع و فن گ و در قوسه آنکه
 و نالتش و رشام اتفاق افتاد و الله اعلم و وجه و رسم جناب خیر البریه صلی الله علیه و آله
 صفیه بنت حنی بن اخطیب بن سعید بن ثعلبه بن زبئی اسرائیل از سبط حضرت یارون بن عمران
 علیه السلام از قبیل بنی نضر بود و مادرش هره بنت شموال نام داشت و صفیه در اهل حال زوجه
 سلام بن مشکم بود و میان ایشان مفارقت و دست و او پیر بازان کثانه بن سبیح بن ابی الحقیق غنقه
 خویش در آور و کثانه و غنقه خیزد و قتل سید صفیه و اهل سیاه کرد و بدو جنا ب خیر البریه علیه السلام
 و اسلام او را از او گداند و بقدر خویش در آور و و عثمان او را اصد اقتش کرد و اند و صفیه بسیار حلیه
 و عاقله بود و حسن و جمال بسیار داشت و قتی که بمصاحبت و ملاکت حضرت رسالت در آور و پیش
 هفده ساله و لقبش نه نه ساله بود و در منزل مهاجران و قریه قریه بود و رسول مقبول بفرمود
 تا در آن محل فرو آمد و نطق با بران انداختند و شراب و روغن و قروت در آنجا ریختند و جگانه
 راست کردند و در و رویمه عروسی صفیه از آن باران را طعام نمود و در وقت الاحیاء مسطور است
 که رسول مقبول صلی الله علیه و آله و سلم نوینی بر صفیه در آوردید که و میگردید چید که گریه تم سبب
 چیست گفت بمن رسیده است عایشه و حضرت زینب و امی گفتند و گویند یا بهتر ازیم از صفیه بار حضرت
 قرابت هست یا پیغمبر و از و اجماعیم آئین و در علیه الصلوة و السلام فرمود چرا نمگوی ایشان را که
 شما چگونه بهتر از من باشید و حال آنکه بدین من بارون و هم من یومنی و شوهر من محمد علیه السلام است
 و بعقیده صاحب گزیده دست بسته و نشین از نیال امثال نمود و صاحب رفته الاحیاء همین قول را
 احتیاء نموده و لقبش در سال پنجاه و پروایتی بسته آئین و مسکن و لقبش پنجاه و بیج از هجرت و فاش

بعد از آنکه حضرت صلی الله علیه و آله و سلم دنده بود و غیر ندیکه کبریا و درین بخت خرد و سواهی اینها
نهی ازین و دیگر بودند که آنحضرت بعضی از ایشان را بنگاح در آورده زنان بایشان واقع نموده
و از بعضی از آنها خواستگاری نموده و نکاح با آنها اتفاق نیفتاده و از آنجمله فاطمه بنت صحران کلابیه
بود که آنحضرت علیها الصلوٰه و السلام او را بنگاح در آورده و چون ایام تحیر تامل شد و سه را میخیز ساخت
و را آنکه در صحبت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم باشد یا نیا را اختیار کند و سه و نیا را اختیار کرد پس
آنحضرت او را جدا فرمود و بعد از آن لشک شتر التفاء سپرد و گفت که من بد بختم که نیا را اختیار نمودم
و از آنجمله اشرفان خواهر و حبیبه کلی هست که آنحضرت بخت خواست و او را در جمل آنجمله اسما بنت
صلیب سلیمه بود که بنده چون حضرت خواستگاری نمود و آن خبر بود که رسید از شادی پدر و برادری
است که صریح از نبی سلیم خبر و پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم آمد و عرض کرد که یا رسول الله صلی الله علیه
و آله و سلم در نظر نیست صاحب جمال و نیکو خصال لایق صحبت تو آنحضرت خواستگاری فرمود و آنکه
گفت که صفت دیگر هم دارد که گاهی مرضی و عیالی و زحمتی بود که لایق نشده است آنحضرت فرمود او را
نزد یک خدا پیغمبر نیست و ترک خطبه فرمود و از آنجمله لیلیه بنت کعب و لیلیه بنت واد و لیلیه بود
چون آنسور خلوت کرد و داغ سفید بران و سه ناله حمله نموده مشتغول شدند و فرمود جامه خویش پوش
و بابل و قبیله خود را بخت شود و از آنجمله اسما بنت نعمان بن ابی الجون الکندی بود و او را در ده اند که بدرش
پیشوا قبیلہ کنده بود و بخت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم حاضر شده ایمان آورد و گفت یا رسول الله
صلی الله علیه و آله و سلم دختر سه دارم از جمله زنان عرب بی شوهر مانده و در خجست انداز که بشرف فرات
تو مشرف کرد و حضرت دیدار از پدرش خجست او و دانه او تیه و نیم نفر مرش مقرر فرمود چون
اسما بدیده آمد آوازه حسن و جمال و سه در مدینه شهرت یافت آجات المومنین بسیار رشک بردند و او را
از جباط و محبت نمودند و سه ام المومنین عایشه با ام المومنین خنصره رفعت گفت که تو او را بخت جنابند
و من موی سرش را شانه میکنم آنگاه یک از آن دو بان خواهری را گفتند که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
دوست میدارد و زنی را که چون خلوت کند با او و بگوید اعوذ بالله منك چون آنسور با او بخانه آمد

ز خلوت فرمود و بر کنار خویش نشاند و خواست تا تقبیل کند آن سقیل گفت اعمو فریاد شد منک حضرت از
 نزد و به چسبید و فرمود بر خیز و با اهل خود ملحق شو و ابو رشید ساعدی را فرمود تا او را تقبیل و در ساند
 بعد از آن آنسر و را خبر گرداند که اموات المؤمنین چنان امر و حق و سعه نمودند آنحضرت صلی الله علیه و آله
 و سلم فرمود انهن صواحب یوسف و کیون چنین عظیم و از آنجمله ایلی بنت جلیم بود گویند روزی حضرت صلی الله
 علیه و آله و سلم پشت با قناب کرده نشسته بود ایلی مذکوره از قناب آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
 در آمد و پیشی به پشت نازنین و سعه صلی الله علیه و آله و سلم ز آنسر و فرمود و کیست این اکهار الذنب
 یعنی بخور و او را که گفت منم ایلی بنت جلیم و در این پدر خویش بر شمر و گفت آمده ام که نفس خود را
 بر تو عرض کنم فرمود ترا بر من بر اینست خود بخوار شوم پس ایلی نزد قوم خویش باز گشت و از حال خود خبر داد
 گردانید گفتند خوب نکردی تو زنی غیر دینی و آنحضرت زنان بسیار دارد و در شک خواجهی بر دوستان خود
 شنید که وی بقره رود و بر تو دعای بد کند و دعایش مستجاب شود بر تو طالب فسخ نکاح کن ایلی باز گشت
 و طالب فسخ گردید آنحضرت آن نکاح را بر آن داشت لیکن نشد و دیگر کرد و فرزند آن او را حاصل گشتند
 بر سر و در بوستان مدینه غسل میکرد و ناگاه که بر و سچست و او را پاره پاره کرد و از آنجا که خود را کار
 نموده و نکاح نشد آسمانی بنت ابوطالب بود و در زمان جاهلیت حضرت اجمالی را از ابی طالب خواستگار
 نمود و به پدر بن ابی و به نیز خلیفه کرد و ابوطالب اجمالی را به میبهره داد آنسر و فرمود اسعه من فقر
 خود را به میبهره بر نه وادی ابوطالب گفت ای برادر زاده من مرا با ایشان مصاحبت واقع شده و دختر
 ایشان خواسته بودم لایق بحال گیریم آنست که مکافات گیریم بکند و خاطر از جانب تو جمع است که از صلح
 مایه و نخواستی رفت بعد از آن اجمالی مسلمان شد و اسلام بیان او و به پیرو جدا سعه از خست نگاه
 رسول مقبول صلی الله علیه و آله و سلم و میرا خطیب فرمود اجمالی گفت یا رسول الله صلی الله علیه
 و آله و سلم بخدا سوگند که من ترا در زمان جاهلیت دوست میداشتم و در اسلام چگونه دوست ندارم
 و آنکه که تو از چشمم و گوشم و من و دقیری بمن و من عورت ام که کودکان و عیالان دارم و حق ترسم
 از آنکه اگر به پایت حال ایشان شد با شتم حق خدمت تو از من غوث شود و اگر چنانچه شمر و سعه

بخدمت ترقیام نایم رعایت ایشان توانم نمود و صالح خواهند نمود و شرم میدارم از آنکه چون
خواهی که در جاسه خواب من در لیسے طفلی رایتے تکیه کرده و دیگری شیرے خود و حضرت فرمود خیر سار
رکنی لابل لسان قریشی اختصار علی ولده و ارعاه علی زوج فی ذات ید و از انجمله اسمائت شریک
سلیمیه گویند نفس خود را با خواهر کاکات علیہ فضل التبیات بخشید و دولت عقد و زیادت و از انجمله
حمزه بنت حارث بن علفانیه بود و گویند که جناب رسول مقبول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم از پدر وی
خطبه فرمود پدرش گفت اورا مرعی هست و حال نگیریم مرضی داشت چون بجانه آمد و داغ میزد
یافت روزی که اسماء باقی زنان که حضرت رسالت خواستگار می فرموده فایده معتدیه متصور نیست
و قطییل لا ابا بل سمیة لآخریم بود که اینها اختصار نمود و شد و صلی اللہ علیہ رسول و نبی محمد و علی آل
و اصحابه و ازواجه و سلم فیصل منفقہ ہستم در بیان انفراد و سراری آنحضرت صلی اللہ علیہ و آلہ
علما کے کرام و محی شان عظام و بیستغات صحت قرین خویش آورده اند کہ سراری آنحضرت صلی اللہ
علیہ وآلہ وسلم چهار پو و زرا اول بار بہ قطیلبنت شمعون قبیل بود کہ مقوس صاحب مصر و مالک سکنیہ
بر اسے حضرت پرستم ہند و پیشکش فرستاد و وے کیز کے سفید پوست و صاحب جمال بود و مسلمان شد
و حضرت خیر البرہہ علیہ السلام و سے را برسم تسبیحی نگاہ میداشت و بکلیک مکرر و روسے
تصرف میفرمود و با وے صحبت داشت و در مدارج النبوة مسطور است کہ عایشہ رضیہ و سے رشک
سے بود و سیدنا ابراہیم از وے بوجود آمد و نیز در سببہ اورا خانه ساختند کہ الآن اخبار امیر المومنین
میگویند آنحضرت نزد او انجاء یافت و در سال شانز و ہجتم از ہجرت در زمان خلافت امیر المومنین
عمر بن الخطاب رضی اللہ عنہ و فایہ یافت و در نتیجہ مد فون گردید و اللہ اعلم و و ہم ریحانہ بنت
زید بن عمرو قبیل بنت شمعون و سے از سہایای بنی النضیر و قبوسے از بنی قریظہ بود و حضرت و بر از زبان
قیدمان بکشت خاصہ خود اختیار فرمودہ و خیر ساخت میان دین اسلام و دینیکہ داشت ریحانہ مسلمان
شدہ آنحضرت بلکہ بیکین در و تصرف نمود و و واسیتے آنکہ در محرم سال ششم از ہجرت آنحضرت
اورا آزاد فرمود و بوقت خویش و را آورد و و تقدی این قول را صحیح دانستہ و ابن عبدالبر و غیرہ

ریخته اند را از جمله سراسر سبب شمرده اند و ترجیح این قول نموده اند و قائلند نقوس در سال ختم الوداع
 بوده و بر دایسته در زمان خلافت امیر المومنین عمر فاروق بوده و الاول هو الاصح و الله اعلم
 و مدفنش کورستان بقیع بوده است معلوم کنیم که جمیع که از سبب حضرت رسول خدا صلی الله
 علیه و آله و سلم رسیده بود چهارم کنیم که زینب بنت جحش بانس و رختشیده بود در مدینه
 و حبیب السیر این چهار نفر را در سراسر شمرده و از قول روایتی که از ابواب نیز مفهوم همین می شود که
 آنحضرت را چهار سیریه بودند و تفصل مذکوره دیگر کیفیت ایشان تحریر نموده و نیز خندان
 قاضی از ذکر آن متصور نبوده خامه مشکین عمامه نیز رقم تحفیف بر ذکر ایشان کشیده
 و عثمان بیان را بصوب تحریر احوال اولاد امجاد و خیر العباد علیه السلام و الله اعلم
 معارف گردانیده اند حمید مجید **فصل پنجم** در ذکر اولاد امجاد و خیر العباد صلی الله
 علیه و آله و سلم ارباب تاریخ و اهل سیرناقل اند که جمله اولاد خیر البشر علیه السلام و الله اعلم
 و سلم از خدیجه کبری رضی الله عنهما نبوت خوید بوده غیر از سیدنا ابراهیم که از ماریه قبطیه
 بود و آنرا در واقع آنست که حضرت را سه بسیر و چهار و ختر بوده و قاسم و عبد الله از ابراهیم
 و طاهر و طیب لقب عبد الله است که سبطه آنکه در زمان اسلام متولد شده و سبطه گویند طاهر
 و طیب و سبط دیگر بوده اند چنانچه بر این قول امیران آنحضرت سید ابو ذر باشند و الله اعلم
 اما سیدنا قاسم پیش از نبوت در مکه معظمه از خدیجه کبری متولد شده و اکبر اولاد آنحضرت
 بود و بر این سبب کنیت آنحضرت ابو القاسم بود و دو سال نبوت بعد بجهان مجاوران نبوت
 در مدینة النبوة مستقر گشت و وفات وی پیش از نبوت است و در مکه و مدینه و حبیب السیر
 منقول است که وی اول کسی است از اولاد زرفیه که در مکه انتقال نمود و سیدنا عبد الله
 که لقب طیب طاهر است بعد از نبوت از خدیجه کبری در مکه بود و آمد در ایام طفولیت انتقال
 نمود سیدنا ابراهیم در مدینه منوره از ماریه قبطیه در فنی الحجه سال هشتم از هجرت بود و
 آمد و قاضی او سلمی آزاد کرده رسول نه ام شوهر خود ابو رافع را خرد و گردانید که ماریه کسبه آورد

ابو رافع بجناب رسالتاب علیه الصلوة و السلام بشارت رسانید آنسرو زنده بجلد و بی تخمیر
 بوی بخشید و بعد از آن شب آنسرو را بر ابراهیم نام نهاد و جبریل امین آمد و گفت اسلام علیک ابراهیم
 حضرت با بن سبب فرحان و شادان شد و روز هفتم از ولادت سیدنا ابراهیم رسول مقبول
 گو سفندی برای او عقیقه نمود و موسی سرش زرشید بقدر وزن موسی او نفره صدق فرمود
 و حکم کرد تا موسی سرش را دفن کردند و دایمی در روز هفتم نام نهاد و قول اول صحیح است
 و ام سیف زن ابوسیف آهنگر بار ضاع سیدنا ابراهیم مقرر گشت و ثبوت پیوسته که حضرت
 بدین میدان ابراهیم بخانه ابوسیف آهنگر تشریف میداد و سیدنا ابراهیم بقول هفتاد و روز
 و بقول هفت ماه و هجرت ابی یک و نیم سال زندگانی نمود و نزد بعضی هم محرم و نزد بعضی
 و هم ربیع الاول در سال دهم از هجرت از دنیا عالم انتقال نمود و سیدنا ابراهیم را دایره غسل داد
 و قولی آنکه فضل بن عباس آنهم را تقدیم رسانید و عبد الرحمن بن عوف بر دی آب
 میریخت و حضرت سالتاب در غسلش حاضر بود و بروایت صحیح آنکه رسول مقبول بر سر
 نماز گذارد و چهار تکبیرین قول جمهور عام است و همین صحیح است و در مقبره بقیع مدفون ساخته
 و بر سر قبر وی نشست تا او را دفن کردند و فضل بن عباس و اسامه بن زید بقیعش در آمدند و
 چون از دفن فراغت یافتند بر سر ساختن صورت قبر بروختند و آب بر آن ریختند و اول
 مرقه که در اسلام آب بر آن پاشیدند قبر سیدنا ابراهیم بود و بنفس نقیص خود رسول مقبول هنگامی بود
 و بر قبر سیدنا ابراهیم نهاد و نشان باشد در روضه الاحیاء از صحاح نقل نموده که پیغمبر فرمود
 پس من مدت رضاع را تمام نکرد و از دنیا رفت بدستیکه وی را هم صغی و بروایتی دو مریضه
 در پشت خوابید بود تا تکمیل یام رضاع او کند و گویند که در روز وفات سیدنا ابراهیم آفتاب بر
 مردم گفتند آفتاب بجهت موت ابراهیم شگفت گشت این سخن بسبع شریف آنحضرت رسید
 بر آمد و فرمود که آفتاب و ماهتاب ویتان از آیات قدرت حق سبحانه تعالی و بجهت مردن من این سخن
 آفریده گرفته میشوند و هرگاه چنین واقع شود نماید شما نماز گذاردن و دعا کردن و صدقه دادن و شفاعت

اما ثبات اسم و در علیه الصلوة و السلام اولاً کبر الشان لقبول صحیح زینب
 بطن خدیجه کبری بود و ولادت او قبل بعثت در سال ششم ام از واقعه قبل و مولد رسولی را
 بود و وی را ابوسعید خالشی ابوالعاص بن ربیع بن عبدالمطلب بن عبدالمطلب بن عبدالمطلب
 در سلسله زواج کشیدند و ابوالعاص در جنگ بدر اسیر گشته زینب قلاوه را که خدیجه بنموی
 داده بود به دست فدای شوهر خود از کعبه بدرینه ارسال داشت چون چشم رسول مقبول بران
 کردن بند افتاده از خدیجه بنمویا و کرد و بسیار رقت فرمود و آنرا باز فرستاده ابوالعاص را
 رسانید و اما باری گفت که چون بکعبه می باید که زینب را بدرینه نفرستد که اسلام او و کفر تو بکار
 جدای انداخته ابوالعاص ابن امر قبول نمود و حسب الوعد به تقدیم رسانیده و بعد از
 چند گاه حسب اسلام در دل ابوالعاص افتاده بدرینه آمده مشرف باسلام شد و بر دست
 حضرت زینب ابوی بھان نکاح اول سپرد نمود و لقبی که بخدیجه فرمود نام مادر ابوالعاص
 بهند ثبت خوید بود که همیشه یعنی خدیجه کبری است و زینب از ابوالعاص پس علی نام و دختر
 موسوم با مامه بوجود آمد چنانچه علی بن ابوالعاص را آنسر و علیه الصلوة و السلام روز
 فتح مکہ ردیف خویش ساخته بان بلده علییه در آمد و او قریب ببلوغ رسیده جهان قانی را
 و دل عکزد آما به را حضرت رسالتا بسیار دوست میداشت و بعد از وفات زینب نام
 نزد خاله خود فاطمه زهرا رضی اللہ عنہا بود و بعد از وفات جناب فاطمه زهرا امیر المؤمنین
 علی کرم اللہ وجہه بموجب وصیت آنجناب نامہ را بنکاح خود در آورد و بعد از وفات امیر المؤمنین
 علی امامت بنکاح میفرودن نوفل در آمد و از وکسے پسرسے موسوم به یحیی ابو جواد در مدینه
 منقول است که آنحضرت بسیار دوست میداشت ابوالعاص را و عنایت شفقت می نمود و بوی آن
 وفات زینب در حیات رسول مقبول و در سال ششم از هجرت واقع شد و از برادرزاده ابوی زینب
 بنمودند و اول تابوتیکه در اسلام ساخته شد آن بود و سوده و ام سلمه و ام ایمن و ام عطیہ الفداء
 و بر غسل دادند و بجهت پیوسته که جناب رسول مقبول ایشان فرموده سه بار پنج بار بجهت بار

بشنودید باب سدر و در بار آخر باب کافور بشنودید و ابتدا البکند از طرف ریهت و موضع رضوی بخور
 کافور مالید و چون از غسل فارغ شوید مرا خبر کنید و چون فارغ شدند اطلاع کردند حضرت لنگ خود را
 عنایت کرد که شکاری سازید یعنی درون کفن بپوشانید تا حاصل شود برکت و در ماریج نشسته مذکور
 است که در اینجا استجاب تکرست با تارها بحین و آم غطیه بگوید با فیتیم مویها را و راسته بخشش و
 انداختیم آنرا پس پشت او و بعد از غسل و کفین و تجوید نماز و دفن کردند و حضرت البقره زینب در آمد
 و او را دفن فرمود و در سجد الانساب سبطیست که زینب رحمة بجاه سالگی از دنیا عالم نقل کرد و در مدینه
 مدفون شد این قول حالی از تردیست و الله اعلم و هم رقیه رفته در سال سی و سه از وفات قبل
 و مولد بنی علیه السلام از بطن خدیجه کبری بوجود آمد و وی رضی الله عنها صاحب حسن رافع و جمال
 رایتی بود و چون بس بلوغ رسید حضرت امیر از ظهور نبوت رقیه را تعقیب بن ابی لهب عقد فرمود
 قبل از آنکه زفاف و انعقد سوره ثبت در شان ابی لهب از لگشت ابی لهب علیه السلام خود را گفت من تو را نمی‌دانم
 اگر دختر محمد را طلاق نمیدی چنانچه عتبه طلاق داد و زبیر بن ابی سفیان نه بایست بکشتا و آنحضرت
 در حق عتبه دست بدعا برد آورده فرمود اللهم سلط علیه کلابک و عتبه در آن نزدیکی
 بجانب شام برسم تجارت بر فاقست بدوی رفت چون بمنزل رزق انزول کردند و در شام
 شیرین بسیر و قشرب رسید و او را البقره جنم رسانید بعد از آن پیغمبر آخر الزمان علیه الصلوٰه و السلام رقیه را
 پاسبان المؤمنین عثمان بن عفان رفته داد و دلالی فکر کرده است که تزویج رقیه با عثمان در جا پلید بود
 و دیگر آن نقل نموده اند که بعد از اسلام تزویج شده بود و نورین با رقیه بجانب حبشه هجرت نمود
 و در هر دو هجرت حضرت ام در شان وی فرمود که ایشان اول کسی است که هاجرت کردند بسوی
 خدا و تعالی بعد از او در هجرت اولی رقیه حامله بود و حمل ساقط شد بعد از آن امیر المؤمنین عثمان
 بن عفان را از رقیه زینت محمد صلی الله علیه و آله و سلم پسری بوجود آمد موسوم بعبد الله و در سال
 اسلام وی را بابو عبد الله کنی ساختند آن پسر دو ساله یا شش ساله شد و نزد من متولد
 چشم دی روین بسبب در سال چهارم از هجرت وفات یافت و فرزند دیگر از رقیه رضی الله عنها

بوجود نیامده و وفات رقیه در سال دوم از هجرت واقع شد هنگامیکه حضرت بنو هبر تشریف
 برده بود و بدین مراجعت کرده بود و از ابن عباس منقول است که گفت چون رقیه وفات یافت پیغمبر
 صلی الله علیه و آله و سلم فرمود الحقی لبسلفنا ابی عثمان بن ملحون و فرمود زنان را اگر کسی عمر بن خطاب
 رضی الله عنه آمد و نیاز یا نه ایشان را میزد که چه امیکه سید رسول مقبول صلی الله علیه و آله و سلم دست
 عمر را گرفت و گفت بگذار ایشان را تا بگذرد آنگاه فرمود که بکنید مگر از نوح گری بر خیزد پاشید که هر چه
 از دل چشم است اثر رحمت حق است هر چه از دست و زبان است از شیطان است و فاطمه زهرا رضی الله
 عنها بر سر قبر رقیه پیروی رسول صلی الله علیه و آله و سلم نشسته بود و گریه میکرد و رسول مقبول صلی الله
 علیه و آله و سلم بگوید بشه را می خود شک پاک میکرد و در روضه الاجاب مستور است که آنچه بصیحت رسیده
 و بیشتر یافته شده از اکثر روایات آنست که حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در وقت وفات رقیه حاضر
 نبود پس فلن غالب آنست که قصه مرگ و نیاز ابن عباس در وفات زینب یا ام کلثوم بوده و یکی آن روایت
 و هم کرده رقیه نیز شسته باشد و اگر در شان رقیه ثبوت پیوسته گوئیم که احتمال دارد که بعد از قدوم از
 غزوه بدر آنسر در بر سر قبر رقیه آمده و امور مذکورده واقع شده باشند و حضرت رقیه در مدینه منوره مدتی
 گذشت و چهار انساب مرقوم است که در وقت وفات عمر رقیه چهل سال بود و الله اعلم سوم ام کلثوم
 از بطن خدیجه کبری تولد شده و نام شریفش آمنه بود و او را در اول حال با عیینه بن ابی لهب همراه در عتبه کج
 کرده بودند و عیینه نیز بموجب گفته پدر و متابعت برادر قبل از وفات ام کلثوم رهن را طلاق داده پس از وفات
 رقیه در سال سوم از هجرت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم با امیر المومنین عثمان بن عفان در مساک
 از وای کشید و در کثیف الاسرار مستطرد است که بروایسته آنکه حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود
 این جبریل علیه السلام است ایستاده و خبر میدهد مرا که حق تعالی امر کرده است که تزویج کنم ترا و او را
 و در ترجمه صواحق محترم نیز وایت خلیف زابن عباس این مساک را از عیینه رهن منقول است که فرمود و بنو هذرا
 صلی الله علیه و آله و سلم که بتحقیق خدایت تعالی وحی کرده پسوس من که تزویج کنم و دختر یعنی رقیه دام
 کلثوم را بثمان درهم در کتاب مذکور بر وایت عسا که از سیدنا علی ابن ابیطالب منقول است که

از رسول علیه الصلوٰۃ و السلام شنیدم که عثمان را فرمود که اگر چهل دختر مرا می بود تو هیچ می کردی
 با تو یک را با دیگر می آید که از آن ماتی بچه ماند و لقبی ام کلثوم را از امیر المؤمنین و المؤمنین و از فرزندان
 نشد و نزد بعضی فرزندان پیدا شد و در عصر من وفات یافتند و وفات ام کلثوم در سال نهم از هجرت
 واقع شد و اسم اینست حمیس و صفیه بنت عبد المطلب ام عطیه الشاریه و پیرا غسل دادند و آنحضرت
 صلی الله علیه و آله و سلم بر جنازه و سه نماز گذارد و بر سر قبرش نشست و اشکها از هر دو چشم مبارک و
 روان می افتاد و در وقت الاحیاء مسئله است که چون جنازه و سه را بر سر قبر نهادند حاضران را حضرت فرمود
 ای منکم رجل لا یقارب زوجة الیاسیه یعنی ای ایست در میان شما کسی که می آید است نکرده است باز من خود
 امشب پس ابوطالب الفارسی گفت یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم من امشب بقاربیت نکرده ام
 او را فرمود تا در قبر و سه و پیرا دفن کردند و چون ام کلثوم را بقبر در آوردند جناب رسالت صلی الله
 علیه و آله و سلم فرمود منها خلقناکم و منها نعیدکم و منها نخرجکم تازه آخری پس گفت بسم الله و فی سبیل الله
 و علی الله رسول الله و فرمود که در زحای حشت ما را بگرداند که ازین عمر نفی هست می رسد که احیاناً موجب تسلی
 خاطر زندگان میگردد و قبرش نقش در مدینه منوره بوده است و مرایست که آنحضرت صلی الله علیه و آله
 و سلم بزمان وحی ترجان آورده که اگر ده دختر سید اشتم همه را بثمان سید ام کی را بعد دیگر و اعلم
 عند الله چهارم سیده النساء فاطمه زهرا رضی الله عنها از طفل حدیجه کبری بود و کنیت آنجناب
 ام محمد و القاب شریفش مبارک و عا به و زاکیه و راضیه و مرضیه و بتول است و باتفاق جمیع
 افاضل و تمامی اکابر فضلا عزیز ترین فرزندان پیغمبر آخر الزمان بود و از سایه اخوات و اخوان
 بشر خداست و محاسن صفات و علو مرتبت و سمو مشقت ممتاز و مستثنی و دو ولادت با سعادتش
 در سال سی و نهم از واقعه فیل به پنج سال قبل از نبوت و نزد بعضی در سال نبوت و در بعضی در
 پنج سال از نبوت گذشته بود که جناب سیده النساء مقوله کرده و قول ابو عمر و این است که ولادت
 آنجناب در سال چهل و یک از مولد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم واقع شده و کوچکترین فرزندان
 رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بقول صحیح آنجناب بود و نزد بعضی رقیه و نزد بعضی ام کلثوم

تجارب استیجاب گفته که درین باب روایات مضطرب اند و صحیح ترین روایات آنست
که اکبر اینسانیت است و دوم رفیع موسوم اسم کلشوم و چهارم فاطمه زهرا رضی الله عنهما نیز
هر چهار وقت از بنین خدیجه که بر علی رضی الله عنهما بود آمدند و دوسه سیدة النساء العالمین و سیدة النساء الاولیاء
است و بسبب شرفیه شریفه فاطمه است که حق تعالی بار داشت او را و حجاب او را از آتش و درخ
دستورالزجت انقطاع و سوزن ساز زبان خود و زشتی و دین و حسن و جمال و انقطاع و سوزن ساز
مانوسمی الله سبحانه و زهر از جغت زهرت و بخت کمال و جمال و سوزن ساز و شریف ترین مردمان
بر رسول اصلی الله علیه و آله و سلم در راه و روش و صورت و سیرت و سخن کردن و حضرت زهرا
محبوب ترین آدمیان بود و نزد رسول خدا اصلی الله علیه و آله و سلم چنانچه از عایشه صدیقہ رضی الله عنہا
که از آدمیان کدام کس دوست تربیه بود پیش رسول خدا اصلی الله علیه و آله و سلم گفت فاطمه زهرا
باز سوال کرد که از مردان کدام کس قمر و شمر و سوزن ساز و تزویج فرمود رسول خدا اصلی الله علیه
و آله و سلم فاطمه زهرا را با علی مرتضی در سینه نایه و راه رفیعان بعد از هرا جغت از غرور و بد و کینه
احد گفته اند فاطمه تزویج با محمد خدا و خدیج رب الهی بود چنانچه در صحیفات منقول است که وقتی که جناب
سیدة النساء از مرتبه صاحبیه حد فضا نیست رسید رسول خدا اصلی الله علیه و آله و سلم بسبب انکسار
خدیجه که بری زنده نبود که کدام کس اسباب تزویج وی رضی الله عنهما را میخواستند و خود و خود بود چنانکه
تشریف آورد و گفت ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم پدر و کار تو سلام بر تو میفرستد و میفرماید که
و باره فاطمه زهرا مغموم نباید بود و زیرا که او دوست تر است نزد من از تو و تزویج او را بمن سپاری
که من او را تزویج خواهم نمود و با کسیکه نزد من دوست تر است رسول خدا اصلی الله علیه و آله و سلم باستان
این سخن سجد و شکر ادا فرموده و جبرئیل مراجعت نمود و باز بر وجه جبرئیل بحضور رسول خدا اصلی الله علیه
و آله و سلم تشریف آورد و طعنه در دست داشت و میگفت ای نبی تشریف آور و در همراه ایشان هزار
فرستگان و گداز طعنه نمودند پیش رسول خدا اصلی الله علیه و آله و سلم الطعنه را بر آنها و در رسول خدا
از جبرئیل استفسار فرمود که این چیست جبرئیل گفت که حق تعالی جلشانه میفرماید که من عتد فاطمه زهرا

علی مرتضیٰ بستم و این لباس بهشت و انوار جنت مست لباس را برپوشانید و انوار را تقیه کنید رسول
 مقبول سر بسجود نهاد و بعد از آن فرمود اے جبرئیل بچیزیکه من راضی شدم فاطمه زهرا نیز راضی شد
 من دوست میدارم که این هدایا و عطاها را از ما دور دار بقا محبت شوندند و در وارتا و لیکن اسی جبرئیل
 را خبر ده از کیفیت تزویج فاطمه که بر آسمان چگونه واقع شده است جبرئیل گفت که ای محمد خداوند کرم
 حکم فرمود که ابواب بهشت بگشایند پس بگشادند و ابواب در و رخ را بگشایند پس بنید ساختند
 بعد از آن الله تعالی بقدرت خویش عرش و کرسی و شجره طوبی و سدرة المنتهی را از زمین منسوخ
 و به آسمان و در آن امر نمود که در هر قطر جنت خیمه و غرقه نصب کنند و در هر غرقه حجله بپاشند و در آن
 مجلس عروسی فاطمه زهرا بپایانید و لما نگام آسمان را از مقرین و روحانین و کبر و دین حکم شد که زیر شجر
 طوبی قرار گیرند و بعد از آن الله تعالی نور جنت فرستاد و بهر دو جنت زید و اشجار جنت کافور و مشک و عنبر و طلا گاه
 پاشید باز الله تعالی حکم فرمود بطیور جنت که غنای نمایند و حور العین رقص میبازند و اشجار جنت زیور
 و جامها و جواهر بر حور العین نثار کرده و غلمان و دلران تفریق نمودند انگاه الله جلشانه ندا فرمود
 و بر خود نشا با گفته فرمود که تزویج نمودم فاطمه زهرا را با علی ابن ابی طالب و فرمود که اے جبرئیل
 تو از جانب علی خلیفه باشی و من از جانب رسول خلیفه هستم پیش و حج کرد الله تعالی و قبول نمودم
 من از جانب علی بن ابی طالب این بود کیفیت عقد نکاح فاطمه با علی بر آسمان حالا عقد کن
 تو اے محمد فاطمه را با علی برو سه زمین پس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم علی ابن ابی طالب
 را از دین تزویج خبر داد و فاطمه زهرا و جمیع صحابه را و در مسجد طالب فرموده تا نکاح علی با فاطمه بموجب حکم
 رسالت از وی و النساء نماید و برین اثنا جبرئیل باز نقشه آفرید و گفت حق تعالی علی را میفرماید که
 خلیفه سجد اند علی مرتضیٰ خطبه بلخ فصح که در کتب معتبره منقول است بخواند بعد از آن فرمود ای عبد الله
 و این است اراضی جالی الله الخا طالب و فاطمه خیر النساء العالمین و قد نزلت من الصادق الزبایه
 در بهم عاجله خیر حاجت پیش از و جهتم یا رسول الله علی من مضمی من المسلمین فقال النبی صلی الله علیه و آله
 یسلم قد رزقت فاطمه منک علی و زواجک و زحمتک و اچارک قال علی قبلتها من الله و منک یا رسول الله

المختصر النجیہ در تاریخ ولادت و ترویج ذکر کردہ اندقتاً ضامی کنند کہ وی رضی عنہ ترویج و رسم پانزدہ سالگی بودہ باشد زبر و است اہل بیت نہ سالہ بود و بقولے چاروہ سالہ زبر و است بہست سالہ بود و تشریح ترویج جناب زہرا باعلی مرتضی رضی اللہ عنہا در فیل حالات سنہ دوم از ہجرت بیان کردہ ام و مستقول بہست کہ چون فاطمہ زہرا نزد خیر الانام علیہ الصلوٰۃ والسلام در آمدی آنحضرت از جای خود برخاستی و اورا ابو سیدے و بر جای خود بنشاندی و چون حضرت رسالت پناہ بخانہ وے رفتی فاطمہ زہرا نیز ہمین طریقہ باندہ بزرگوار خویش عمل نمودے و از ثوبان مولای رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم روایت کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم چون بسفر میرفت آخر کسی را کہ وداع میکرد فاطمہ زہرا بودے و چون مراجعت میفرمود با اول کسی کہ از اہل بیت خود ملاقات می فرمود قبول رض بودے آنجا کہ بچہ از ولج تشریف می برد و در وفات حضرت فاطمہ زہرا نیز اختلاف است و شیعہ گفته کہ بعد از شش ماہ از انتقال رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم حضرت زہرا وفات یافت و بعضی بعد سہ ماہ گفته اند و بقول عمر ابن دینار وفات حضرت زہرا بعد رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بہشت ماہ بودہ است و این بریدہ گفته کہ زندہ ماند فاطمہ زہرا بعد پد بزرگوار خویش ہفتاد و روز و بقولے چہل روز و بر و استیست و نہ روز و بقولے سی و پنج روز و بقولے بہست و چار روز و نہ روز بعضی بعد بہشت روز و بقولے ہفتاد و پنج روز و قول والی صحت است کہ وفات حضرت زہرا در شب شنبہ بیوم ماہ رمضان بعد انتقال رسول اللہ و جان بہشت ماہ اتفاق افتادہ کہما صحیح البخاری و مرویست کہ حضرت زہرا در مرض موت خود در آن روز گذار دنیا نقل فرمودہ علی مرتضی ہمینی از خانہ رفتہ بود و سلمی از او کردہ حضرت صلتی را طلبیدہ فرمود بر اسے من مقدار می آب میا ساز کہ غسل کنم سلمی گوید کہ زہرا در بعد از تربیت آب غسل نمود کہ ہرگز پد ان خوبے کسی را ندیدہ ام کہ غسل نمودہ باشد پس چاہاے پاک خود را طلب بہشت و بوشید آنجا کہ فرمود کہ فراسخن مرا و میان خانہ انداز و آنرا بموجب فرمودہ عمل نمودم فاطمہ زہرا بہر ان فراسخن تکیہ کردہ بر پلوسے است و بقولے دست راست در زیر روی خود خاواہ گفت ای سلمی من ہمین لحظہ از دار فاسلہ انتقال سے ناہم غسل نمودم

باید که بحکیم مراد برهنه نسا رو این گفت و انتقال فرمود بعد از لحظه امیر المؤمنین علی بن ابی طالب
 و کیفیت حال را دانسته فطرت عبرت از صحاب و دیده اشکبار فرو بارید و در روضه الاحباب طوالت
 که این واقعه را به همین طریق محمد بن سعد کاتب و اقدمی در طبقات خویش نقل نموده است و اگر تیسعت
 رسد از مخصوصات حضرت زهرا رضی الله عنها باید دانست چه که مخالف حکم فقهاست و این امام
 جنبل اجم در مسند خود نقل نموده ولیکن مشهور اینست که چون وفات یافت بموجب وصت او اسما
 بنت عمیس او را غسل داد و جناب حسین آب برای وی می آوردند و می ریختند و بر فوت او بزرگوار
 میگیشتند و از امام محمد باقر رضی الله عنه منقول است که هرگز ندید کسی فاطمه زهرا را خندان از وقتیکه
 رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم انتقال فرمود تا آنکه در دنیا عالم فانی بملک جبار و ذاتی نشرینت برآمد
 وفات غسل دادند آنجناب را علی مرتضی و اسما بنت عمیس و نماز گذارد و بر جنازه حضرت زهرا القبول
 بخاشی بن ابی طالب و قبول و ولای عباس و در قبر شریف حضرت زهرا علی بن ابی طالب نقل
 بن عباس در آورند و دفن نمود و جناب مرتضوی حضرت زهرا را بموجب وصیت او وقت شب و سوا
 کسانیکه مذکور شدند و دیگر از اصحاب رسول مقبول بر جنازه حضرت زهرا حاضر نبود و گویند در دیگر
 ابو بکر صدیق و عمر فاروق رخو دیگر اصحاب الله بر علی مرتضی شکایت کردند که ما چرا خبر نگردی تا شرف
 نماز بروی حاصل میگردد علی کرم الله وجهه بزرگوار که بنا بر وصیت و سه کردیم که انقضای و چون دنیا بزم
 مراد شب دفن کنی تا چشم ما حرم بر جنازه من نبیند مشهور میان مردم و مذکور در روضه الاحباب غیره
 اینست و بر روایت ابوسعید السمان ثابت می شود که سیدنا ابو بکر الصدیق بوقت نماز جنازه حاضر شد
 و سیدنا علی او را امام ساخت چنانکه در ریاض النضره از مالک بن جعفر بن محمد و او از پدر بزرگوار نقل
 و جدا مجد خود علی بن الحسین رخو روایت میفرماید که هر گاه یک جناب سیده النساء فاطمه زهرا و میان
 مقرب و عشایر انتقال فرمود ابو بکر صدیق و عثمان و عبد الرحمن بن عوف حاضر شدند و قتیکه جنازه
 رحمت اندازد آنجناب برای خواندن نماز آورند و نهادند علی مرتضی فرمود که ای ابو بکر پیش شو و ای
 فرما ابو بکر صدیق گفت ای ابو الحسن من پیش شوم و طاعتی که تو حاضر باشی من مریض از مرده ام ای ابو بکر

پیشتر بنوعین بنجامی که نیم تنی گذارد کسی نماز بر فاطمه زهرا سواهی تو کس ابو بکر صدیق پیش آمد و نماز خواند بر
چنانچه در حقیقت اندازه چنانچه قبول روزه و دفن کرده شد و وقت شب چنانکه روایت نموده بصری داین
سمان در کتاب الحوائق و در بعض روایت وارد گشته که سیدنا ابو بکر صدیق است فرمود و نماز بخوان خوان
پس چنانکه بزرگوار و اعظم و محمل و دفن حضرت زهرا نیز اختتام است بعضی بر آنند که مرقد ظاهرش در بقیع است
و در قبه عباس که آنجا سایه اهل بیت نبوة آسوده اند و نیز در بعضی قبر شریف او در خانه او است که متصل
مسجد نبوی بود و آنجا داخل مسجد شریف نبوی شده است در زمان بنو امیه هرگاه یکسره نبوی را
زیاده کردند و جنازه حضرت زهرا را از خانه بیرون نبردند و الاکان زیارت و سوره هم در اینجا متعارف
است و بقوسه قبر وی در مسجد است و بقیع که بوی منسوب است در حقیقت قبه عباس یا بل شرق گفته اند
که آن معروف به بیت الخیر است و مستوی در مروج الذهب است آرد که در موضع قبور حضرت امام حسن
و امام حسین العابدین و امام محمد باقر و امام جعفر صادق رضی الله عنهم سنگی یافتند بر او نوشته بود زهرا قبر
فاطمه بنت رسول الله سیده النساء العالمین و قبر الحسن بن علی و علی بن الحسین و محمد باقر بن علی و جعفر
بن محمد رضی الله عنهم و کلمه را بر این سنگ در سینه سید جدوسی و بود و در قفسه و دفن امام المسلمین حسن بن
علی آمده است که وی روزه و وصیت کرده بود که اگر مردم نگذارند که مرا در پهلوسه جد من رسول خدا صلی الله
علیه و آله و سلم سپارند پس در بقیع پیش او من فاطمه زهرا روزه و دفن کنید و با آنکه حقار و در قبرش نیست
این مکان است و الله اعلم و در مدارج النبوة منقول است که امام عزالی در زیارت بقیع ذکر مسجد
مذکور کرده چنانکه از رون و روزه و وصیت نموده است و نیز در کتاب مذکور دستور است که قول اول
صحیح و موافق اخبار و آثار است و در عمر شریف حضرت زهرا نیز اختتام است بعضی گفته اند وقت
انتقال بن شریف است و هشت سال و شش ماه بود و نیز در بعضی است و سه سال و بعضی بر آنند
که هشت و چهار سال عمر شریف حضرت فاطمه زهرا بود که انتقال فرمود و کما ذهب الیه بی و در کشف الاسرار
فی حقایق سیدالابرار دستور است که سن مبارک فاطمه زهرا حسن و وفات سی سال بود و بر و است
سی و پنج سال و الله اعلم و فضایل و مناقب و آثار حضرت زهرا را نیز زیاده از آن است که همگان بدانند

در کتب حدیث مثل صحاح مسته و غیره منقول و مذکور اند اینجا که گنجایش ندارد که شمه از آن تقدیر در
 از دنیا علیه عثمان شدید قلمر البسوی و در تفسیرهای حضرت رسالت اکبر صلی الله علیه و آله و سلم معطوف
 میگردد و فصل نوزدهم در تعداد و تفسیرهای جناب سید المرسلین صلی الله علیه و آله و سلم در کتب
 معتبره تاریخ و حدیث مذکور است که علی و امام احمد از زینب بنت رسول خدا چنانچه در ذکر حال زینب
 بیان اینها گذشت عید الله از این بزرگوار است رسول مقبول صلی الله علیه و آله و سلم بوجود او و بزرگواران
 یافت و در تفسیر این حوزیه مسطور است که حضرت فاطمه زهرا چهار فرزند داشت امام حسن و امام حسین
 و زینب و کثوم زینب بنت فاطمه زهرا زنده اباعبدالله بن جعفر طیار در مسکن زواج کشیدند و از
 او دو پسر بوجود آمدند عبدالله و عون که در مسکن که گرامی نهادند یافتند امام کثوم بنت فاطمه زهرا را
 اعظم عمن الخطاب زنده در زمان خلافت خود بجای آنکه در آن روز و آن روز که بسوم برید بوجود آمد
 و بعد از فوت فاروق اعظم عون بن جعفر او را بخوانست و چون عون نیز فوت شد محمد بن جعفر بن کثوم
 رغبت نمود و محمد را از امام کثوم و دختره بوجود آورد و محمد چون بعالم بقا انتقال کرد عبدالله بن جعفر امام کثوم
 را بعد خود در آن روز و فوت او در خانه عبدالله بود و چون آنجا رسید و بر وایت محمد بن اسحق و لیث بن سحر
 جناب سید را و فرزند دیگر بود زینب و ثقیه و این هر دو در حضرت حسن و قات یافتند و در روز فتنه الاحباب
 و عارح النبوة مسطور است که از زینب و امام کثوم مطلقا نسل باقی نماند پس در بیت طاهر حضرت
 خاتم الانبیا انحصار باشد و اولاد امجاد و امیر المؤمنین سیدنا امام حسن و امام حسین رضی الله عنهما و سلم
 منقول است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که اولاد من از شش علامت شناخته می شود
 اول از علم و دوم از حلم سوم بشجاعت چهارم بسفاوت پنجم بتقوی و ششم بقدرت است و فرمود رسول خدا
 صلی الله علیه و آله و سلم ابوالفضل بخاری گفت سوال کردم از امام همام فخر الامیه آیا شناخته می شود
 اولاد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در میان مردمان اجملاست یعنی صحیح باشد بان علامت بیاد
 آنها و نسب آنها شناخته می شود پس ام فرمود که برای شناخت اولاد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم
 علامت است اول آن حسن خلقی با مردمان دوم شمر عیب مردمان سوم غش نبخوردن با مردمان

چهارم عقو از مردمان پیغم فاعل و مفعول بحرام نمی شوند و دلیل علامت اول قول ابو تعالی
است و اینک علی خلق عظیم و اگر باشد براسه او بدر خلفه صحیح نخواهد شد نسب او بار رسول خدا
صلی الله علیه و آله و سلم بالا جماع و همچنین کسیکه نامبر کند عیوب مردمان را نسب او بار رسول خدا
صلی الله علیه و آله و سلم صحیح نخواهد شد بالا جماع و علی القیاس کسیکه براسه او غضب باشد
و جاری کند غضب خویش را نسب او صحیح نیست بار رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بالا جماع
و همچنین نسبت کسیکه فاعل و مفعول باشد بحرام نسب او صحیح نیست بار رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم
بالا جماع پس تکرار در بیان و غمازی و همه این نیستند از صفات اولاد رسول خدا صلی الله علیه
و آله و سلم و شخصی که موصوف بصفات مذکوره باشد نسب او صحیح نیست بار رسول خدا صلی الله علیه و آله
و سلم گفت امام و استن ابن سلمه و جبست بر مهت محمد صلی الله علیه و آله و سلم بر آن اینکه در آخر زمان
اکثر مردمان خواهند بود که خود را در اولاد آنجناب علیه الصلوٰه و السلام خواهند گفت و تویهای
سرخ خود را در آن خواهند داشت مثل علویان پس وقتی که بیاید در آن صفات مذکوره در آنها نباشند
کنید سیادت او شان را و تعظیم آنها واجبست بر مردمان و اگر صفات مذکوره در آنها نباشند
سیادت آنها ثابت نیست و تعظیم آنها بر مردمان واجب نیست و وقوع این سلمه در آخر زمان
خواهد بود و مردمان از آنها غافل خواهند بود و الله اعلم و مناقب و آثار هر دو جگر گوشه
بتول و فرزندان رسول صلی الله علیه و آله و سلم لا تعد و لا تحصى در کتب احادیث مرقوم و مذکور درین
مقام بزرگ تاریخ ولادت و وفات اکتفا فرموده اند و آثار اهل بیت نبوی چنین روایت کرده اند
سیدنا و امامنا بر گزیده خداست و خواجه نوح پیغم محمد مصطفی علیه السلام حقه حقیقه علی مرتضی
قرطالعین فاطمه زهرا حسن بن علی رضی الله عنهما ولادت با سعادت و سه پانزدهم ماه
رضوان و نوزدهم پانزدهم ماه شعبان و بروایت صحیح بعد گذشتن پنج روز از شهر شعبان سال سوم
از هجرت و در نیمه منوره و قوع یافت و هر گاه که آن امام همام بوجود آمد رسول خدا صلی الله علیه و آله
و در گوش دست افغان گفت و در گوش چپ اقامت گفت و عقیده فرمود و بروایت امام محمد باقر رضا

که در مشکوٰۃ نقل است یک گویند حقیقه نمود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و یوزن سوی شش نشین فرمود
 تصدیق فرمود و در شش بگیرد و با بعضی درم بود و بر ویت نسائی دو گویند در حقیقه فرج فرمود
 و در روز هفتم از ولادت فتنه نمود و در رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و از بطن مریست که چون آن
 مولود مسعود تولد نمود و جناب سید المرسلین علیه الصلوٰۃ و السلام پرسید که این فرزند را چه نام کرده اید
 عرض کردند که حرب پس آن جناب نام آن و از آنرا در آنجس تغییر داد و مریست که جبرئیل امین بحضور آن
 صلی الله علیه و آله و سلم شریف آورد و قطعه حریر پشت که بر آن نام وی حسن نوشته بود و هدیه آورد و شاه
 ترین مردان بود و بر سر خود صلی الله علیه و آله و سلم در صورت و سیرت و از امیر المؤمنین علی بن ابیطالب
 مریست که فرمود حسن مشابه ترین است به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از سر تا سینه و راه الترنیدی و در
 بخاری از سیدنا ابوبکر الصدیق مریست که فرمود که حسن مشابه است به رسول خدا و ابی مشابه نیست
 و القاب شریفش سید و نقی و طیب و زکی و سبط و ولی و غیر ذلک و نیز بلقب بکریم و حلیم و زاہر بود و
 صاحب وقار و سکنیه بود و قضا کل آن امام بهام بحب می هست که فلم زبان و زبان قلم از تحریر قلم آن
 قاهر است و آنحضرت یکی از اهل بیت است که آنکه تطهیر در شان ایشان نازل گردیده و سبکی اذن است
 که روز مبادی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ایشان را در کنار خود گرفته فرموده اللهم عجلا و اهل بیتی
 و یکی از آن است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بر آن محبت و مودت ایشان ترغیب فرموده و بر آن
 بغض و عداوت ایشان ترهیب نموده گفت من جنگ کننده ام با کسی که جنگ کند با ایشان و من
 صلح کننده ام با کسی که صلح کند با ایشان و در مواهب و جماعت صغیر از جناب عایشه صدیقہ منقول
 است که کان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یصلی و الحسن و الحسین یلغیان و یقعدان علی ظهره
 و آن امام بهام بعد از وفات پدر بزرگوار خویش علی مرتضی بومیت و بر سریر خلافت
 نشست و شش ماه خلافت کرد و به تیمم الخلافة ثلاثون سنه و در بعضی روایات با جماع اهل عل و عهد
 بمباویت اهل کوفه خلافت اختیار نموده خطبہ بلخی بخبر برآمده خواند و مردان را بر راه راست
 هدایت فرمود و اول کسی که قدم اخلاص در راه مباویت او نهاد قیس بن سعد عباده انصاری بود

بعد از آن دیگران نیز بیعت کردند و به چهلنزار کس بیعت آوردند و سید عذر این واقعه در سنه اربعین در الحجة
 بست و دوم مادر عثمان بود و بعد از شاه با معاویه بن ابی سفیان صلح فرمود و خلق خلافت نمود و
 معجزه نبویه ظاهر شد در حق او چنانچه در حدیث صحیح واقع است که فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله
 و سلم انی بذاسید و لعل الشدان یصلح به بین فیسین عظیمین من المسلمین رواه البخاری یعنی این پسر
 من سوار است و زود باشد که این دو تالی اصلاح کند بواسطه و میانه دو گروه عظیم از مسلمانان
 و قرار از صلح خلق خلافت است و در مفتاح النجاست قول است که هرگاه همیکه خبر شدادت سید ناعلی
 و بیعت حسن بن علی بسوی معاویه بسید مع لشکر خود بجانب عراق آمد و امام حسن رضی الله عنه غیر
 مع عسکر خود حرکت فرمود و مردمان از رفاقت جناب شان سستی نمودند و گریز کردند و قریب
 چهلنزار کس هم کتاب انجناب که یعنی از محبان او و بعضی از محبان پدر بزرگوار او و گریه و انرا محاب
 حرم و طبع در غنایم و بعضی از آنها اصحاب غیرت تابع سرداران خود شدند و بعضی از آنها
 از ازل بودند و تنبیه لافاتی طرفین واقع شد و معاویه نزدیک رسید مردمان از عساکر سیدنا امام حسن
 رضی الله عنه جدا شدند و بعضی معاویه بعضی نالایقان از لشکر امام بهام پوشیده بجاویه نوشتند
 و همان شدند که آن امام بهام سپردا و سازند و حکم اطاعت معاویه در گردن خود نهادند چون انجبر
 شریف امام بهام رسید و باحوال و اقوال یاران خود واقف گردید و راضی بمصلحت گشت و ایچنان
 دو کلام در میان آمد و شد نمودند و صلح قرار دادند امام بهام بعد از آن صلح نمود و خلق خلافت فرمود
 امیر سلطنت معاویه سپرد و در ماه ربیع الاول سه چهل و یک هجری و تمام شد با او ایام خلافت نبویه
 که در حدیث وارد گشته روستی عن احمد ابی داود و الترمذی و ابن حبان فی صحیحهم عن سعید بن مسعود قال قال النبی
 صلی الله علیه و آله و سلم الخلافة ثلاثون سنة ثم یکون ملکاً عضواً نقل است که چون آن امام بهام بمقابلیه
 حاکم شام با چهلنزار کس از کوفه بیرون آمد به پسر عبد الرحمن بن زید فرمود قیس بن سعد را با
 او از ده هر سواران از مقدمه لشکر تعیین فرموده چون بسا با مدین رسیدند در اینجا توفیق واقع
 شدند تا چهار پایان آسوده شدند و از توقف امام بهام جمعی از لشکریان چنان فهم کردند که داعیه

حرب نذر دو باره بامیفرمود که مرا با کسی منازگه نیست امن و سلامت مسلمانان نزد من دست حضرت
 از تفرقه و پریشانی مردم و قتل و تشویش خلق بدین سبب سپاه برومی بشوریدند و بسراپرده و سکه
 در آمدند هر چه یافتند غارت کردند حتی که نسا طی از زیر پایش کشیدند و روانه گردان مبارک وی
 بیرون آوردند آنحضرت سوار شده بودند این نهاد و در انشای راه جراح بن تعقیله مدی در کین
 نشسته بود و بیرون تاخت و خیز به بران مبارک آنحضرت زد که تا با تنخوان رسید و عبید بن
 فضل طائی نخبه از دست جراح بیرون کرد و پاره پاره ساخت آنجناب در قعر بعضی بدین نزل
 فرمود چرا جان حاضر شدند و به حال چه پرداختند بعد حصول شفا امام حسن چون بیوفائی کو فیان که
 با پدر بزرگوارش کرده بودند و نیز آنچه با و ستم نمودند ملاحظه فرموده با والی شام صلح نمود و تبعیت
 سلطنت کرد و او سلطنت بر معاویه قرار گرفت و بعد مصالحه آن امام بهام بدین مرجعت فرمود و قریب
 ده سال در آن بلاد مستقیم سپهر برده و در اوایل ستمه خسیان از هجرت سید المرسلین با یاسه نیرید بیدار
 یوسالمت ایونیه نام زنی که دلاله بود و بنحائه باشندگان بر نیه آمد و شد میدشت جبهه و نیت اشعت
 آنجناب را بر تو چیست نیرید و حصول جاه و حکومت و سلطنت فریفته آباءه ساخت که آن امام بهام را
 زهر خوراند و نیردیت نیرید در آید و مالک مالک و مال گرد و جده بطبع دنیا و بیسوده الماس زو و بی
 زهر مایل هر سله مروان آنحضرت را در خرمای خوراند آنحضرت تا چهل و زیج را که کشید در و نیردیت
 بشب اوایل ریح الاول و بقوسه بست و نهم صید ستمه مذکوره ازین محبت سر اسه فانی رحلت نمود
 بقدر و سحر اعلیٰ منزل گردید و در پیچک و جده خود فاطمه نیت اسد در فون شد و قدرا شارب بعضی تحقیق
 رجوان بن الرواحیه و در تاسیخ الخلفاء جلال الدین سیوطی مذکور است که بود وفات آنجناب در سن چهل و نه
 و نیا جرت در نیردیت پنجم ماه ریح الاول سن پنجاه و نیردیت سن پنجاه و یک و نیردیت نیت و نهم صفر
 وفات آنجناب رضی الله عنه بوده است در صواعق محرقة و استیجاب و غیرها منقول است که حضرت
 امام حسین سیدنا امام حسن را در جنت البقیع به پیلوس حضرت زهرا دفن کردند و عمر شریف آن
 امام همام در وقت وفات نیردیت پنجم چهل و هفت سال بود و نیردیت چهل و نیردیت سال و بی

چهل سال و شش ماه و چند روز گفته اند و قول اول شهرست زیرا که از امام جعفر صادق رضی الله عنه
 مرویست که چون امام حسن از دنیا رفت عمر شریفش چهل و هفت سال بود و در سال پنجاه از حیرت
 شربت شهادت از بس شید و یخیزد از جگر میخیزد و چهل سال از نگاشتن نمود و مختار صاحب استیعاب
 همین است و گفته که بعضی عمر شریف او را چهل و پنج سال گفته اند و بعضی چهل و نه سال و نوزده روز گفته
 و این طلحه شهادت آن امام همام در تخم جمیع ماه ربیع الاول سنه چهل و نه از بهر بیان کرده و مندر علم
 و در فضل الخطاب مرقوم است که شش با آن امام همام راز هر دو اند و پیچیدار کار زنگنه و پاشنه کشم کار کرد و سیدنا
 حسین بن علی باین وی آمده گفت ای برادر زکدام کس ز بر داده است ما را خبر کن کار تو را خبر شود
 با او خصوصیت کنم گفت ای برادر پدر را علی مرتضی و مادر هم فاطمه زهرا و چون محمد طوسی و جواد هم خود
 کبری غماز نبودند و از اهل بیت ما غمنایده است و نباید اگر خدا ای عزوجل را بقیامت پیام تو را کس را
 که مر از بر داده است بمن بخشد و بر پشت نروم هر چند سیدنا امام حسین جد و چند فرمود که خبر و هر که را
 کس زهر خورانیده آنحضرت خبر نماد و فرمود اندل فقه النکان الذی انطن به والا فلا فیصل بی و انه بری
 و حیوة النحیوان از این نکان منقول است که هر گاه یک سیدنا امام حسن بیار گشت مروان بن حکم
 خبر عدالت آنجناب بخاوی بن ابوسفیان نوشت معاویه بخوشش تحریع نمود و انحال منی خبر کرده پاشی
 و تنبیه خبر وفات آنجناب بخاوی رسید که گفت و اهل شام بموشت منداویه که گفتند فاخته
 بنت قریظ به خاوی گفت شک کند خاوی تعالی ایشان ترا چه خبر تکیه گفتی معاویه گفت حسن بن علی
 وفات یافت فاخته گفت ایابر موت این فاطمه تکیه میگوئی معاویه گفت و الله که میگفتم این شهادت است
 حسن و لکن قیاس من راحت یافت و مرویست که چون وقت رحلت حسن بن علی نزدیک رسید
 کسی را نزد عایشه صدیقیه فرستاد که اگر روک از او دهد او را در حجره بملومی خبر دے سرور اینیا
 صلی الله علیه و آله وسلم دفن کنند جناب صدیقیه بطیب خاطر قبول فرمود و گفت چنین باشد
 و در آنجا جای یک قبر است از آن اواباشد بنو امیه چون این خبر شنیدند سلاح پوشیده بچاک بر آمدند
 و بنوشتم نیز بر آمدند و بستند جنگ شدند چون سیدنا حسن رضی الله عنه شنید که کار اقبال میکند

نظر به صفات ذاتیه خود که اصلاح و رفع فساد و اشته فرمود که اگر کار تا با اینجا می کشد من را شوق
 مرا در بقیع به پهلوی باد من دفن کنید و در روست دیگر آمده است که هم در وقت حلت سیدنا امام
 فرمود که مرا در پهلوی جدید من دفن کنید اگر این قوم از ان مانع آیند با ایشان الحاح و نزاع کن
 و مرا در بقیع دفن کن و در آخر جهان شد که وی رضی الله عنه خبر داده بود پس در آن که حاکم مدینه
 بود چنگ برخواست و گفت بزرگوارم که حسن بن علی را در حجره پیغمبر دفن کنید و عثمان بر او توبه
 باشد ابو هریره و اصحاب دیگر که در آن زمان در مدینه منظمه بودند می گفتند و الله این ظلم
 صریح است که حسن را شش گند از دفن در پهلوی جدا و بعد از ان در ملازمیت سیدنا امام حسین را بدند
 و گفتند که آخر چه ترا برادر تو وصیت کرده بود که اگر کار بسیر حد قتال رسید مرا بمقبره مسلمانان دفن کن
 و با قوم نزل کن آخر با الحاح ایشان او را بمقبره بقیع دفن کردند و در حبیب السیر مذکور است که
 در آن آن که خبر فوت امام حسن را به سید ابن عباس در آن خطه بود و روزی مجلس معاویه بر ختمه
 ابن هند نرمان شامت گفت یا ابا العباس شنیده که حسن بن علی را عالم آخرت آورده عید باشد
 بعد از تکلم یکباره سراج گفت ای معاویه حضرت که در آن جهان از برکت تو مقرر شده برگ حسن سدا
 نخواهد شد و تو در عالم فانی بر سر کافرانی باقی نخواهی بود و با که اهل بیت مصطفی ایم بمصنعه این
 ششم تر که گرفتار شده ایم از تو قتل ما را ازین نویب فرجی روزی که کنایه نگاه ابن عباس بر ختم
 بیرون رفت معاویه از سرعت جواب بدو فریاد صواب تعجب نموده گفت منی بچرخ خویش حاضر جواب
 تر و عاقل تر از عید الله بن عباس کسی ندیده ام و منقول است که بعد وفات امام همام حسن بن علی
 رضی الله عنه تمام وان بخیاال عو قیب امور که باز سر بسته فاش نشود و جود را با بخار روانه شام کرد چون
 جوده نزد بزرگسیر و در خواست انقای و عده نمود بزرگ گفت تو یا امام حسن چه وفا کردی که با ما خفا
 کردی از مجلس خویش بیرون نمودی که با هم که معاویه را کیفیت جده مطلع گردید فرمود تا جوده را بر دم سپ
 بسته میزد و تشهیر میکرد و در خسر الدنیا و الاخره گردید و این بر باور رفت و دنیا میسر نشد هر که
 دین را بر دنیا میسر دنی از دست داد و پیشگی محروم ماند از دولت دنیا و دین را با خسر دنیا و باقیان

امام علی بن ابی طالب و نیز انچه در باب دوزخ و علم و کثرت حلم و مکارم اخلاق و محاسن آداب وجود و سخاوت
 آن امام انام در کتب سلف و خات ستمت تشریح یافته زیاده از آنست که استغناء توان نمود و چنانکه
 دیگر خیر توان کرد اندر آنجا و قلم پیش ازین طریقی الطاب نمی پیاید و اولاد امجاد آنجناب بر حسب بعضی پانزده
 بسیر بودند و پنج دختر ابی طالب ازین طریقی الطاب زید بن و ابوبکر و عمر و قاسم و عید الله بزرگ حسین بن عبد الرحمن بن ابراهیم
 و عبد الله بن صفوان بن عقیل و محمد و یعقوب و جعفر و طلحه و اسحق و اما دختران آنجناب هم حسن و فاطمه و والده امام
 محمد باقر زن و ام عبد الله و ام الحیر و ام سلمه و در مصحح النجاشی منقولست که اهل اخبار اختلاف کرده اند
 در بناد اولاد آنجناب پنج تا یا نوزده و متفق علیه چهار اند و با اتفاق علما از زید بن حسن و حسن بن
 حسن که ملقب بحسن ششمی بوده نسل آنجناب باقی مانده و از فرزندان و کیعقیب نماند و الله اعلم سیدنا
 و مقتدرانا و امامنا سید الشهدا و اهل صفای محبوب رسول خدا که گشته حقیقه علی مرتضی زو زکاته
 فاطمه زهرا حسین شهید که بلا علی جد و بنیاد علیه الصلوٰه و السلام تو بدان امام همام پنجم ماه شعبان
 سنه چهارم از هجرت در مدینه منوره اتفاق افتاد علی الریح الروایات در مدارج النبوة چهارم ماه شعبان نقل
 کرده و جناب زهره احاطه شد و بار گرفت بحسین شهید که بلا بعد از ولادت سیدنا حسن مجتبی به پنجاه شب بقو
 روز پنجم شب و دوازدهم رمضان و بر و آتی آخر ریح الاول سنه ثلاث از هجرت و الاول اصح و جناب حضرت
 از پدر بزرگوار خویش روایت میفرماید که نبود در میان حسن و حسین در تفاوت بکریک طهر یعنی پانزده روز
 و در مدارج النبوة مستطوریست که نبود در زهره را انچه نمی باشد زمان را از حیض و نفاس و الله اعلم که شده
 است بحور اذنبت و حبیب السیر مستطوریست که بر و آتی جمعی از ارباب اخبار مثل مصنف متقی و موفی ریح الما بار
 و غیره از فضیله ای که باریت حمل آن امام بزرگوارشش ماه بوده و تخیر از حسین بن علی مرتضی یحیی بن زکریا
 بیست و نهمی شش ماه متولد شده که زلیت باشد و بر گاهیکه آن امام شهید تولد شد رسول خدا و در گوش است
 آن امام مظلوم از آن داد و در گوش چپ قامت فرموده و خنده نمود و روز یستم از ولادت با سالتش و عقیقه
 نمود و از و یک گوسفند و پیر و دو گوسفند و از فاطمه زهره فرمود که وزن کن موی سر او را و هموزن آن
 نقره بقره الصدق کن و قابله را یک را از آن گوسفند عقیقه ده و آنجناب مشایخ بود و پدر بزرگوار و خاندان

خوشتر و دوست که مشایبه بود و در سر تاناف با علی مرتضی و از تاناف تا پاسی بجز مصطفی نه و اما حسن
 از بالا مشایبه بجز از زیر پا علی مرتضی بود و با چله این هر دو گوهر و سبج چال و دو اختر برج کمال ظاهر بود
 جامع کمالات مصطفوی و حادی کمالات مرتضوی بود و در حسیب الشیخ شهاب النبوة مسطور است که
 آنجناب چنانی داشت که چون در خانه تباریک بنشینستی از بیاض غدار و برق خنجر نایض الانوارش
 بوسه راه بروندی و در ستن ترمذی از یعلی بن قره مروی است که گفت شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله
 علیه و آله و سلم که فرمود حسین از من است و من از حسین ام خداست و دوست دارد و کسی که دوست
 دارد حسین را دوستی است از اسباط و رقبایه تشنوی میرحم حسین است و حسن هم چنان از
 میرحم پیشانی هر گز سیر تاناف از دلا آن قره امین علی و آن میوه باغ نبی آن یکله میشتی و آن یکله ام مقدس
 آن روز شنبه در دیوان اسیر در کرب آن خسته در تپان کشته شیع جننا از دست طغیان شتوان از شتوان آن کرب
 آن یکله سیر در دیوان یک شهید کربا در تجاری از این خبر روایت است که کسی مشایبه ترمز رسول خدا
 صلی الله علیه و آله و سلم بود از حسین رضی الله عنه و از سلمان فارسی مرویست که فرمود رسول خدا
 صلی الله علیه و آله و سلم چنانکه نام نهاد و در آن اسیران خود را بشیر و بشیر بن نام نهاد و هم این را بجهنم حسین
 و این سعه از عمر و آواز ابن سلیمان روایت میکند که حسن و حسین دو نام اند از نامهای اهل جنت و در
 ایام جاوید کسی باین هر دو اسم و عرب منوم نشود و کفایت وی از ابی عبد الله لقب شریفین
 سید و طیب و زکی و سبط است و رشید و ولی و مبارک و تابع لقرنات الله و الدلیل علی اودت الله بود
 است و مناقب و آثار و فضایل آنجناب لا اله الا الله و لا اله الا الله است که کائنات بشیری بخیر و در احاطه آن نمیشود
 با تجلیات بابرکات آنجناب در اوصاف جمیع عدم انظیر بود و کان لانا علما عابدان از ابراهیم و از اشیان
 فضیلتی بلیغاً جمیع صفات اکمال البشیریه کجده و ایدیه و اخیر و جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم
 در دوستی و محبت آنجناب ترغیب نموده و از بعضی و عدالت آنجناب ترهیب نموده و فرمود و در
 لمن جاز هم و سالم لمن سالمهم رواه الترمذی و هم از شاد نبوی است الحسن و حسین سید شباب
 اهل الجنة رواه الترمذی و در مدارج النبوة مسطور است که این فرمود از علی روایت میکند که فرمود رسول خدا

و قتی که سوال کنید خایر سوال کنید برای من وسیله را گفتند یا رسول الله که سکونت میکند تا نوروز
 فرمود علی و فاطمه حسن و حسین و ابن حاتم از حدیث علی کرم الله وجهه آورده که بر منبر کوفه میفرمود
 ایما الناس و در پشت دوم و در پیداست یکی سفید و دیگری زرد و مقام محمود از هر دو برتر است و در
 پشتها دوازده فرات و در پشت از وی سه میل است و اسم آن وسیله است و آن از برای محمد و اهل بیت
 اوست و در واریز روانندان است و آن برای ابراهیم و اهل بیت اوست علی بنیاد و علیه السلام
 دو سترین مردمان بود آن جناب نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در قافه السلیل جنبی مذکور است
 که رسول الثقلین امام حسین را بران راست و ابراهیم نیز نزد خود ابراهیم را چپ نشانیده بچشم
 اشفاق و پیرین الطاف بر دور امید بهر نیل افزوده آمد و پنجم رسانید که حق تعالی این مرد را
 برای توحید کنی را ازان و واقفیار کن سپید ابرار بنی خنجر بنظر مبارک آورده که اگر حسین را
 واقع ناگزیر پیش آید از منافرت آن فرزند و لبند و یکچ الم و اندوه بر او علی که بسر عم من ست و بر زهر
 بکشاید و اگر ابراهیم رحلت کند این غم تنها نصیب من باشد من آن را تحمل توانم کرد و بار آن را دانستم
 برواقت پس فوت ابراهیم اختیار نمود و بعد از سه روز فرزند و لبند رسول خدا صلی الله علیه
 و آله و سلم رحلت نمود و آن جناب هرگاه که حسین را در کنار می گفت ایها و من حبا من فدیته
 یا بنی ابراهیم میفرمود و وسیله النجات مذکور است که در بعض کتب بنظر رسیده که حضرت
 امام حسین گفت که ششتر چگونه آواز میکند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بر آن فاطمه را بگریه
 جل و علاه و مرتبه او اقصی فرمود و خبر نیل نازل شد و گفت که اگر بار سوم خواهی فرمود و آتش و فرخ
 سر و خراب شد اما و تنگی شعر اخبار شهادت آن امام مظلوم و در کشت بسیار و سباهی خود منتقل
 درین عباله بکر شهادت آن امام مظلوم اتفاق داده می شود و گویند نیز در پلید از امام هم بوجوب
 عداوت داشت یکی آن که امام باجم و رایم حکومت امیر معاویه و هم در زمان سلطنت نیز در بیعت
 او را با و انکار فرمود و هم زن مطلقه عبد الله بن زبیر که نیز بد خطبه او کرده بود و زنده کور با جناب امام
 حسین کج نمود و تشویر این اجمال آنکه نقل اخبار و آثار و مصنفات خویش چنین روایت میکند که چون

امام همام سید امام حسن و قات یافت معاویه خواست که یزید پسر خود شش را در لیعهد نماید و سلطنت
 و ملک سپهری کند درین باب مشورت با اهل ششام کرد و همه قبول نمودند و بیعت کردند و معاویه
 از دمشق بر ای حج آمد و هر چند رفت و از اهل حرمین ششامین طلب بیعت کرد و اهل ایشان آبا کردند
 آخر الامر ناچار شدند بیعت نمودند و خلا چهار کس صحابه ناما امام حسین و عبد الرحمن ابن ابوبکر و عبد الله
 بن عمر و عبد الله بن زبیر معاویه تعظیم و اعزاز ایشان بسیار کرد و محسن سلوک و ارمثال ششامین
 آمد تا بیعت قبول کردند و میگویند که محضرت امام حسین تکلیف بیعت و رحنیات خود نداده بود و در وقت
 این امر نکرده بود و هرگاه که معاویه و ائمه که عبد الرحمن بن ابوبکر و عبد الله بن عمر و عبد الله بن زبیر
 هرگز بیعت نکرده اند و ایشان را در خلوت طلبیده بعد از ایش پیش آمد عبد الله بن ابوبکر گفت که سنت
 رسول خدا اختیار کن و یا قتل ابوبکر و عمر را رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم انتقال خود
 کسی را خلیفه خود ساخت مروان را بطور خود گذاشت و مروان ابوبکر افضل خود و بار خلیفه ساختند
 چون زمان وفاتش در رسید پسر خود و از برادران خویش کسی را والی ساخت بقصر خود
 اخیر الناس عمر بن خطاب را خلیفه نمود اما عمر بن خطاب نظر کرد و قابل خلافت شش کس را یافت
 و خلافت را میان ایشان شور می گذاشت پس مروان اختیار کردند یکی را ازین شش کس
 نویسنده ازین طریق اختیار کن معاویه باستماع این سخن خاموش گردیده زود دیگران کرده گفت
 شاه کس چه میگوید جواب دادند که ما همان میگوئیم که عبد الرحمن گفت معاویه گفت که فدای منبر
 جواب این کلام خدا هم داد و وقت موعود بنهر برآمد و شجاعت و غیره او صفات و احوال یزید بیان کردند
 اهل ششام هم بیعت کردند بعد ازین گفت که این ستم کس نیز بیعت کردند و اشاره بجانب عبد الرحمن
 بن ابوبکر و عبد الله بن زبیر و عبد الله بن عمر نمود آن وقت ایشان مجال سخن گفتن نیافتند که و مرزند
 ساختند و اندک اهل حجاز باستماع تقریر معاویه بیعت نپذیرفتند و هر یک که میخواستند که و دید این ستم
 گفتند که ما هرگز بیعت نکرده ایم مروان با دیگران ندو در همان شب معاویه بشام رفت و این و بعد ازین
 پنجاه از بیعت بود و چنانچه صاحب مفتاح النخب و مصنف مابیت با ششامین هفتاد کرده و در خارج ششام

تا کہ دست کی در سینه چپاؤ از حرکت جلاویز اہل شام را طلب کرد و راستہ خانہ جمعیت نیر علیہ خود
 نمود و اہل شام بر آن خیمہ بیعت کردند و پادشاہ اہل کسی است کہ نسبت خود را ولیعہد خلافت نمود و وز رنگی
 خود بعد از آن بگردان کہ از قبل او جاگم مذہب بود نہ نوشت کہ بر اسے نیر علیہ جمعیت از اہل مذہب گیر و ولاجرم
 و زمان خطبہ خواند و گفت کہ امیر المؤمنین صلوات اللہ علیہ و علیٰ آلہ و سلم ویدر آنجا یکجا بیعت کند بر شما پس خود نیر علیہ را بر سر تخت ابلی کہر و
 عمر رضی اللہ عنہما و عبد الرحمن بن ابوبکر از استخار انیکلام برخواست و گفت بگذر بر سر تخت کسری و قیصر
 زیرا کہ ابلی کہر و عمر خلافت را و را و لا خود و یا نکرد اندیند و نہ از اہل جمعیت خود کہ سہ را مقرر نمودند و قتیکہ عادیہ
 و در سینه چپاؤ و یک بر سر سجہ آمد و بر اسے بسر خود بیعت گرفت و عبد اللہ بن عمر را طلب کرد و گفت
 اسبہ ابن عمر بن رسید و اسست کہ نو فرقت و خلافت را دشمن داری و پیوستہ طالب سلامت جانمیت
 سبے باشی و پیوایی کہ روز سہ لشبہ شبے را بر دز آری و در تخت او افر و نوایی حاکی و اخل نباشی و طینہ انگ
 کرد و خلافت کردی و در فساد و زناست البین سنی ثمانیہ عبد اللہ بن عمر نہ بعد استماع تقریر معاویہ خواہش
 زبان بکشاد کہ پیش از تو خلفا بودند و پس از ان الیہان بہتر از پسرتو بودند و آنہا در پسراں خود دیدارند انچہ تو
 در پسرتو دے بینی وادشان اختیار کردند بر اسے مسلمانان انچہ اینہا اختیار کردند تو تو علمے تر ساسے برابرکہ
 پارہ میکنی و نشیب بارے عصای مسلمانان را و حال آنکہ من چنین نیستم بلکہ من مردی ام از مسلمانان کا کہ
 جملہ مسلمانان بر امر سے جمع شوند منم کیے از ایشانم معاویہ گفت رحم کند ترا خدا تعالی و ابن عمر از مجلس
 برخاست و بیرون رفت معاویہ عبد الرحمن بن ابی بکر را طلب کرد و گفت کہ بیعت بر بند بیا ان اور عبد الرحمن
 بن ابی بکر گفت قسم بخدا تو می خواہی کہ در امر پسرتو من وکیل شوم بچہ اسوگند کہ این امر نخواہم
 کرد و قسم خداے را کہ این امر را شورے در میان مسلمانان مصلحت منیم و ہر آنیہ پیشنامہ کیدی
 و مکر سے را بر تو این بگفت و از مجلس بیرون آمد پس ازین معاویہ عبد اللہ بن زبیر را طلب ساختہ
 و گفت اسے ابن زبیر تو نیستی مگر وہاہ تر سندہ کہ از سوراخی داخل سے شود و از سوراخ دیگر
 بیرون سے آید و تو اٹا و کردی بجانب این مرد و کسان و در سوراخ بینی ایشان و مید سے و
 ایشان را خلافت را اینہا می ایشان برداشتے ابن زبیر گفت اسے معاویہ تو امارات را مالک شدے اولان خود را

از ان خلع کنی بجزه بسبر خود را تا نیم ساری تا او را بخت کم دور این وقت بخت پس تر با بخت نوحی بخوابم
 کرد و ازین هر دو کس از شما که اطاعت نمایم و ممکن نیست که دو حاکم در یک وقت باشند زیرا بخت
 نخواهم نمود این گفت هر بخت نمود و معاویه بالاسی منیر برآمد و بعد از حمد و ثناء حضرت اقدس سر
 و نعت نبوی گفت که من گفتگو سے جرومان بگراهی می یابم و گمان میکنم که یکره مان که بن ابوبکر و ابن عمر
 و ابن زبیر بخت نبرد خواهند کرد و حال آنکه ایشان بخت نبرد کردند و اطاعت قبول نمودند اهل شام
 قسم نمیدادند اما این راضی نیستیم تا آنکه اینها در حضور مایان آشکارا بخت نبرد نمایند و الا که در نماه ایشان
 خواهیم زد و معاویه گفت سبحان الله مردمان چقدر شتابی میکنند که شربسوسه قریس رسانند و
 این گفتگو از شما بعد از هر روز که خواهد شنید و از منبر فرو آورده مردمان گفتند که ابن ابوبکر و ابن عمر
 و ابن زبیر بخت کردند و این اشخاص بقسم میگفتند که مایان بگر بخت نکرده ایم مردمان بخواستن میگفتند
 که اگر معاویه همان وقت کوچ نمود و لشام رفت و او را در سینه پنجاه دیباک و لیجند خویش
 گردانید و ابن امیر ارم و مان نکرده میداشتند و چون آبا و اجداد جناب امام از بخت معلوم نبرد کردند و در راه
 درول و سه پیداشد و دم آنکه عبد الله بن زبیر زنده داشت که در ان عصر حسن و جمال و نشان
 نمیدادند و خبر خوب او بنیر پدید رسیده بود و نادر و شش و البته محبت او شده و پیوسته
 با خیال او بزبان حال میگفت شهر بخیر عاشق خیال تویم به لاجرم طالع وصال تویم به القدر انواع
 حیلها ساختند و تدبیر یار و اختند تا این رسیدن زن منکه خویش را بختی طلاق داد و از
 شام و کالت نام زبیر با ابو موسی اشعری رسید که مطلقه ابن زبیر را بر آن داد و بخواه ابو موسی
 اشعری روزی که کالت زبیر بسوسه آن خاتون میرفت و در راه عبد الله بن عمر بوسه رسید
 پرسید که یکجا میردی گفت بسوسه مطلقه ابن زبیر میروم تا او را خواستگاری کنم و در خطبه و کالتی
 و اضافی وارم ندانم تا کدام را قبول خواهد کرد و عبد الله پرسید که و کالت از ان کیست و سخن
 اصالت چیست گفت اصالت از ان من اگر قبول کند و و کالت از ان زبیر اگر پسندد و در خطبه
 ابن عمر گفت بو کالت من هم سخنی بگو اگر قبول افتد بعتد من در اگر گفت چنین کنم و در راه امام حسن

به ابو موسی اشعری رسید و به صورت حال اطلاع یافته فرمود که منجم ترا و کالت میدهم تا بهجت من
 عقد کنی القعه پیش زن آمد و بعد از سهیم تخت و پیشش ابو موسی را گفت چهار کس شود و غیب اند
 و من آن دوام تا بهر کدام را که پسندی و در نهادی ترا بشنود و در آورم پسید آن چهار کس کدام اند گفت
 اول منی که قبول کنی و دوم بنده سوم عبید و شبنم عمر چهارم حسین بن علی خاتون گفت من زنی جوانم و مال
 بسیار دارم و تو مردی بسیار خورده و من جوان نورسید میان من و تو نیکاستی نیست و تو پاست طبع
 از میان بردار و بی عرض شتو تا با تو مشاورت نماید ابو موسی اشعری را گفت آنچه در باره من گفتی درست
 گفتی و شکو فرمودی من سودا از سر بیرون کردم زن گفت این زنان مرا را بهی بنما و بگو که کز این
 هر سه کدام سزاوارتر اند ابو موسی گفت عواقب مورا ایشان با تو بگویم مگر کدام را اختیار کنی تو وانی
 گفت بگو ابو موسی گفت اگر ملک و سلطنت میخواستی و بجایه و جلال میل داری و مظلوم تو استیجای
 لذات و مباحثات هستی بزرگوار قبول کن و اگر جوانی زاهد و عمر دمی با حسن و جمال و متقی بستی جوئی عبد الله
 بن عمر است و اگر در دنیا حسن خلق و لطافت و نیلگی و در آخرت نجات از سیران و وصول بدرجات
 جنان و منشیینه فاطمه زهرا و سایر اهل بیت در روضه ضحوان اینک امام حسین که من از رسول خدا
 صلی الله علیه و آله و اصحابه و سلم شنیده ام که فرمود هر زیکه در جبال کنگر حسین در آید و مساجد
 او در یاد باش و در رخ بر حرام گردد و اگر خواهی که عروس فاطمه زهرا و خدیجه کبری باشی خادم حرم
 امام حسین شو خاتون زمانی سر و پیش انگند و فکر کرد و گفت ال وجاه دنیا فانی است و آنچه
 خدایتعالی مرا عطا کرده تا آخر عمر من پس است و اگر جوانی و جمال است اینها به پیر و بیماری زایل
 شود اما خدمت اهل بیت موجب خالق و الیقین الی ذی و سعادت و سرمدی است پس ابو موسی را خدمت
 و کالت او را با امام حسین را عقد بست و آن نیک سخت دنیا و آخرت ملازمت شایسته کونین
 و اختیار کرد و شعر هر بنده که خدمت او اختیار کرد و او را خدای در در جهان بختیار کرد و چون آنخبر
 بشام رفت عداوت امام در دل بنده پدید آمده شد و گفت تا چندین مکر و حیل کرد و میخواست آن زن را
 جباله این زبیر را بدو آورد امام حسین را و او را عقد کرده حرمت مادرانگاه داشت که سر ملاکت

امام حسین بر میان جان بسته انظار متوقع و وقت داشت چون در سینه شمشیر و بقول بچایه و نه
 معاویه از پنجهان فانی انتقال نمود و نیز بدو افتخار استخفاف پدر خویش خلیفه شد و ابل شام بجهت نزد
 کرد و بعد از قاصدی بچنانب بدیده نموده فرستاد و بدلیل آنجا زیشت که از جناب امام حسین بجهت گیر و
 و عامل آنجا و آرزوان بر وایتی مروان بن حکم و بر وایتی ولید بن عقبه بود و در روزی در غنیمت مردان حضرت
 امام حسین را طلبیده بربحیت بیزید بلید اگر که نمود و در بعضی روایات آمده که در آنوقت امام بهام فرمود
 که معلوم می شود که معاویه و مروان گفت چگونه در یافعی فرمود که اگر کسی زنده می بود مرا اگر اهرام
 برحیت نمیکرد آجرا لامروان آنحضرت را بر موت معاویه مطلع گردانید و بعد بربحیت بیزید فرمود
 امام حسین فرمود و امر روز مشورت با بنی هاشم کنیم فرمود و جواب بگویم و شب بلبسته سیست و بنام رجب
 متوجه یک مشت میشد و در بعضی روایات عبد الله بن زبیر را هم اگر اهرام بربحیت بیزید نموده بهر و گفتند که ای
 نیست ما را که تنفی بجهت کنیم و اعلیٰ رسول الله را شما داخیه خواهد شد بدو نوع خواهد داد و بخانه خود را تشریف
 آوردند و حضرت امام حسین و عبد الله بن زبیر در شبی که دوشب از راه رجب باقی مانده بود از مدینه
 بیرون آمدند و سوم شعبان در که داخل شدند امام بهام شهر شعبان و رمضان و شوال و ذی قعد
 و چند روز از ماه و الحجی در که اقامت فرمود و نیز در عرفة بعد از آنکه منظم بر آورد در بعضی روایات در همین
 ماه قبل از او اسرار هم حج متوجه کوفه شد و بعضی چشتم و یکجمله و بعضی نه ششم و یکجمله گفتند
 و همان روز مسلم بن عقیل در کوفه شهید شده بود و عبد الله بن زبیر خود و رکه مانده و امام بهام را
 نیز از رفتن منع کرد و اگر آنجناب را اهل کوفه نکاشت بسیار و برسل بشمار نوشته بود و در که ارا بجهت
 بیزید ظالم و ناجر قبول و منظور نیست اگر امام بر حق اینجا تشریف شریف از زانی فراید گردن اطاعت
 پیش آن فرزند رسول خدا خواهم نهاد و جان خود را فدای آن محبوب سید امام خواهم ساخت
 جناب امام حسین مسلم بن عقیل بن ابی طالب را که پسر عم او بود و اولاد و ائمه نمود مسلم بکوفه رسید
 بجنایه مختار بن ابی عبید فرود آمد و خلق کثیر و جم غفیه بجهت جناب امام حسین بر مسلم بن عقیل نمودند
 و بشیر بن نهان که حاکم کوفه آنجا شب بیزید و بر این امر مطلع گشت و مردم را ازین اهرام منع آمد و در کوفه

و مسلم بن یزید حضرت سید و عماره بن ولید بن عقیله ازین اجرائید پذیرا خبری که بر بنی امیه بنی امیه از حکومت
 کوفه معزول نمود و بجایش عبید الله بن زبیر را مقرر ساخت و سرانجام حرم امام همام منصوص بر راس
 او نمود و عبید الله بن زبیر از بصره عازم کوفه گردیده هرگاه سبکیه فریب کوفه را میدیاس خود را تغییر نمود و شب
 هنگام از جانب باویر بطرز اهل حجاز داخل کوفه شدند و روان بکمان انیکه جناب امام همام تشریف صعد آورد
 استقبال کردند و در تاسی که شب نشناختند و میگفتند سلام علیک یا بن رسول الله و پیش پیش میفرستند
 و زبان بکلمه حبیب باک یا بن رسول الله قدست خیر مقدم میکشوند چون این زیاده انجیل مشاهده کرد و در آن
 کوفه از قدم جناب امام خوش و شادان میباشند سکوت و رزید و هر چه کلام میکرد و جواب سلام با صد
 احترام و تائید اراکه کوفه داخل گشت وقت صبح مردم کوفه را بجمعی جمع نمود و فرمان یزید پادشاه
 نظر خود بر حکومت کوفه با و از پادشاه و مردم را تهدید و تحذیرت نموده که کسی انیکه بیعت جناب امام بدست
 مسلم بن عقیل کرده بود و متفرق شدند و آن پنجاه را بادی و بصره نشاندند و فرمود و با خنده مسلم
 بن عقیل بکلام حظه این حال و بیوفای اهل کوفه مخفی گردیده آخر الامر این زیاده بصره فرستاده شد
 از بهجت مسلم بن عقیل را مع محمد و ابی اسحاق بنسیران او گشت و عین روز جناب امام از کلمه عظیم عازم کوفه
 شده بود و مروی است که هرگاه سبکیه روان کوفه بدست مسلم بن عقیل بیعت جناب امام نمودند مسلم بن عقیل
 عربینه مشعر بیعت اهل کوفه را جمیع مردم بجهت امام روان ساخت جناب امام بکلام حظه آن عازم کوفه
 شدند هر چند در زمان امارت معاویه بنی امیه بنسیران مسلم بن عقیل بیعت کرد جناب امام حسین نظر بر پیوستن
 این قوم که سابق باید بر بزرگوار و برادر دارد کرده بودند اما انکار میفرمود و اصل با صراحت استبداد ایشان
 انشای منیفر مود این بار چون الحاح و بجا بیعت و سماجیت این قوم از حد در گذشت و بظاهر استعداد
 و استقامت ایشان را بر انشال امر دین و اطاعت امام المومنین از خود و موافقت شدید و تمام
 مغایله که می نوشتند ثابت شد و التماس مسلم بن عقیل باعث و ثبوت گردیده که لا جرم جناب امام بحکم
 ظاهر شریعت بر اسباب امام محبت متوجه گردید اما منعم و مهران بود که بنی بخت سبکیش میگذاشت که
 اقامت فرماید و گاهی اراده سفر نمیکند چنان تقدیر غالب میسر بود از کلمه روانه شد و عبید الله بن

عباس آمد و عرض کرد که نسخ این را داده باید کرد و عبد الله بن عمر نیز عرضه داد که آن امام بهام از مکه
 تشریف نبرد زیرا که چون رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم را حق تعالی مجرب گردانید میان دنیا و آخرت
 رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم آخرت را اختیار کرد و تو فرزند رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم
 هستی بدینا محتاجی رسید حضرت امام قبول فرمود و عبد الله بن عمر آنحضرت را بمحالفه و گریه و زاری
 و بختیاری بسیار و آه و ناله پیشمار و دلخوار نمود و گفت خالب آمد بر من امام حسین و عرض من قبول
 نمودم است مرا دیدم و راوردید و راورد و خیر تے و آنچه کو بیان بوفامی باید رنادر و برادر علی است
 امام و امام مقام نموده اند معاینه کردیم و من ترسم که حضرت امام چه خواهند کرد و حجاب برین عبد الله و ابوسعید
 خدری و ابوالواقدیشی و غیر هم نیز مانع آمدند یک پذیرا گشت و اراده بجانب کوفه مصمم ساخت عبد الله
 بن عباس گفت قسم بخدا که ما نمی توانیم که ترا خواهند گشت میان زنان و فرزندان و دختران تو
 چنانکه عثمان رضی الله عنه گشته شد جناب امام حسین قبول فرمود عبد الله بن عباس گریه کرد و گفت
 خنک کردی چشمان عبد الله بن زبیر را که ترا مستوره داده و خود در یک گشت و امام حسین بعد
 او اسب حج یا قبل از او اسب حج علی اختلاف الروایة روانه عراق گشت متورکاب علی بن ابی طالب و عیال
 و زنان و اطفال و سه پوزنطه مراحل و قطع منازل می نمود و در اثنا سه راه خبر قتل سلیم بن عقیل و تفرق
 جماعت سبع شریف امام رسید خواست که مراجعت فرماید که از اولاد عقیل عرض کرد که بخدا سوگند تا خدا این
 خود نخواهم کشید مراجعت نخواهم کرد و حضرت امام فرمود لا یخیر فی الحیوة بعدکم و باز بطرف عراق روانه
 گردید و منزل کوفه مسافت داشت که حرمین پدید نیامد و فرستاده این زیاده امام لاتی
 گشت و ستر راه امام شد و اسب عا بهجت برید بر دست ابن زیاد و نمود جناب امام فرمود که من دون
 طلب اهل کوفه دین شهر نیامده ام و خطو لا و قاصد شما نزد من پلے در پلے رسیدند تا آخریت این شهر
 کردم اگر شما بر بهجت خود با و بر قول خود و بمضمون مکاتبت خویش ثابت آمد من در شهر شما
 داخل شوم و الا هر گز و از جای که آمده ام باز گشت نمایم حرمین نیز بر عرضه داد که بخدا سوگند من نمی
 و واقف نیستم ازین باجر اگر من هر سه حرمین را ازین زیاد امام تر پیش از و خواهم برد و نخواهم گذشت

و آنقدر نوشانی نیک که اگر مجلس آن نرا می نوشیدند کفایت میکرد اینهمه سیر نمی شد و شکایت تشنگی بر مشهور
می نمود تا آنکه شکمش بترقید و بجهنم شتافت در ترجمه طبری منقول است که وقتی که سیدنا امام حسین
و کربلا رسید جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را با جامه طلا که در خواب دید که تشریف آوردن
باسن معانقه فرموده ارشاد کرد که ای سید من خوب میدانم که این دشمنان بیدین در پی قتل تو
هستند و ترا قتل کنند و غلّه دشمنان تو بر و زیاده است از شفاعت بن محمد و خواهرند از و قریب است
که خدا بیتیالی ترا در چهره شهادت عطا فرماید و بهشت برای تو آراسته شده است و والدین تو در بهشت
منتظر بقای تو هستند و جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم این گفت و دست مبارک خود برین می نهاد
ارشاد کرد اللهم اعط الحسین صبرا و اجر اچون سیدنا امام حسین از خواب بیدار گشت و پرسید که ای
خواب خود را بیان فرمود اهل بیت با استماع آن گریه و زاری نموده زبان بگشاید و انا لله ارجو الله
القصه هر گاه همیکه التشنج می رب و مقاتله شعله زو از لشکر امام بهام می بود و گیره جام شهادت می چسبید
قریب پنجاه کس از لشکر امام بهام شهید شدند امام بهام غصه زو و فرمود امان میخست یقینا لو جد الله
امان و اب یذب عن حرم رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یعنی ای فریاد رسی نیست که بفریاد من
پرسه خدا برید ای کسی نمی کند و نیست که فریاد کند از حرم رسول خدا صلی الله علیه و سلم و این فریاد و استغاثه جناب امام
بهام از بی استقامتی و بی صبری بوده بلکه بنا بر اتمام حجت بود و بهم برآید و دریافت این امر که از مدعیان
اسلام کسی انبوقت از غیرت اسلام ترک رفاقت لشکر اعدای دین نمی نماید و خوابان شفاعت رسول خدا
صلی الله علیه و آله و سلم بوم قیامت می شود آخر الامر با استماع این کلام حربین یزید و یاسی اسب سواره از
اعداد گذشته بجهت امام بهام حاضر گشت و عرض داد که باین رسول الله صلی الله علیه و سلم و این کس که حکم این زباده
بر تو خروج کرد و سدره راه تو شد و اکنون از زمره دوستان و محبان توام شاهد این سبب بقیامت
بشفاعت جد بزرگوار تو فایز شوم و با اعدای امام بهام جنگ کرد تا آنکه رو بروی امام بهام شهید
شد و چون امام بهام تن تنها ماند و روز دهم محرم آنحضرت بر اعدای خویش حمله فرمود و بسیار را از
بها و دران لشکر اعدا بجهنم فرستاد و تسفها و مقاسه لشکر اعدا و در میان آنحضرت و حرم محترم جایل شدند

بود دید اینحال جناب امام فرمود که از اهل خود را از بجزکت منع کنی پس منع نمودند و مردمان بسیار
 بر آن جناب حمله آوردند و بپیر و نیزه و شمشیر آن جناب را محجرج صاعقه چنانکه ضعیف و ناتوان گردید
 از اسب بر زمین افتاد و امام جعفر صادق ع روی ست کاسی بزدنم و بر آیتی سی و چهار جراحت ببدن
 مبارکش رسیده بود و چون عمر و سعد آگاه گردید که آن جناب از پشت اسب بر روی زمین افتاد و حکم داد
 بنزدان خود که از اسب بفرود آید و میر مبارکش را بر پیر و خوشب صباقی فرود آید و شمشیر خود را برگردان
 بهام زد و از بجزکت عمر و سعد و غضب آمد و نظرف دست راست خود و نظر کرد و میزدی گفت که انفسوس ای
 ترا و برود حسین از این ریخ خلاص کن خوبی بن یزید اصبحی از اسب خود فرود آمد و بر مبارکش از این
 جدا ساخت و تن مبارک را بر پهنه کردند و در حرم محترم آن جناب در آمدند و گرفتار نمودند و منقبولست که
 و قتی که سیدنا علی اکبر شربت شهادت نوشید سیدنا سجاد که در معرکه کربلا بپار و نهایت زار و مزار بود و بجز منت
 والد ماجد خویش عرض کرد که اجازت سیدان فرماید که روی بر من آن جناب شهید شود و از اعدا سه وین مبارکت
 نماید آنحضرت فرمود که حالیا تو یادگار رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و بقیه آل عبا مانده اگر تو نیز شهید
 شوی نسل رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم با کمال قتل خواهد شد صبر باید فرمود که ترا بسیار کار پیش اند و گویند
 که دوازده کس را از بنی هاشم و اولاد امجاد آن امام مظلوم و دختران آنحضرت را دور که از زنان در سراق
 عصمت بودند اسیر کردند بعد عمر و سعد و شمر و بنی الجوشن سوران را حکم کرد تا نعش اطهر را از شمع اسپان
 پامال کردند الله اعلم جمیع و اختلاف نموده اند و تا تل آن جناب نزد بعضی شمر و بنی الجوشن بود و بعضی
 گفته اند زنسان بن النخعی بود و بر و استیته خوبی بن یزید اصبحی بود و بعضی گفته اند که شمر شمشیر بر روی
 مبارک زد و زنسان بن الن نیزه زد و آنحضرت را از اسب نروانداخت و خون بن یزید اصبحی فرود آمد
 و بر اقدس را برید و میراد خود داد و بر سر راه جناب امام از اهل بیت او در کربلا بر آیتی هشتاد و دو
 تن بودند که شهید شدند و سوانه حضرت امام زین العابدین میچکس را از فرزندان امام مظلوم نگذاشتند
 و از حسن بصری منقولست که شانزده کس را اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که بر روی
 زمین نظیر و شبیه خود داشتند همراه امام شهید خاتم شهادت نوشیدند و در پی تعاب از این حقیقه مر ویت

امیر اعبید القدر بن زیاد بن نزل ثامی کے یعنی بیعت پر نذر و ست پیدائش کے و اگر ازین ایاداری امامہ
قتال شوشے حسین قتال را اختیار کرد و قریب بلالوح آفتاب بر امام حسین تاختیم و از ہر جانب محاصرہ
کردیم از ہر دو جانب شمشیر کا حکم کر دیرہ مانی بر اسے حسین نازدہ ماتد کیہ تزان کہ از شانین پناہ بچوید
و نہ بایند حسین و بجز ایانش از ما چاہد نیافتد و را باندک فرصتے کار اینما باتمام رسانیدیم و سیاہ ایشان
از سرخ و رو باسن اغشیہ بچاک و خون در خمارہ پای از نین ایشان ہر روح خون آلود ساختیم و سوا کے ہوا
کسی افسوس کنندہ بر ایشان و بچہ تودہ ہا سہ کے یکسا بیایان زایران ایشان و سوا کے نگما کے بیان
کردہ ایشان بنور زنی چکیں باقی نگاہ شہیدیم کہ تہیہ جنا سترش از تن جدا کردیم اینک حسین بیدار
این کلمات آید یہ کہ شہید گفت افسوس بر شما باد کہ میں از اطاعت شما بدون قتل حسین راضی بودم ہر
ہر جا بہشت خدا باد و تسم بخدا کے پاک کہ اگر میں افسر شامی بودم ہر آئندہ حسین جھوٹا کہ ہم باز بجانب
سراقہ میں متوجہ نہ دے کہ گفت بر حکماء اللہ یا ابا عبد اللہ و بچہ ندیان اہل بیت را داخل ہرم سرے خویش
کرد و صبح شام امام علی بن الحسین رضی عنہ و بچہ و جنا ستر از حیوۃ الحیوان در تاراج انگیس و مقول است بعضی
گویند کہ ان بدبخت از شہادت جناب امام مظلوم خوف نہ و گردید و چوب خیزان بہشت ناپاکش بود ہر
ہما یوں سے زود آشعار فرمایند کہ شہید علی بر کفر ہوئے و خوائندہ از کمال اعتبار و نشاط پر خود می بالید کہ
استبشار و فرح انبساط از اعبیدہ حال آن حسرت ان ہاں سے تا بید و میگفت کہ اسے ابو عبد اللہ و کلام
بنو کہ سترت و کمر تان این بدبخت و سروریش تو از خشتاب محتو نا باشد بعد از ان امام زمین ابو ہریرہ را
با سیران اہل بیت و سرور سے شہداء و ان مدینہ متورہ منورہ و ابن جوزی گفت کہ عجب بیستہ از ابنی ہار
انچہ با اہل بیت و امام شہید منورہ و کتب حضرت از خندان پرید و پلیدی و بچہ بزدن دند انہا سے بسیار کہ
ہر روز شش اولاد و اوجہ و رسول خدا علی القلیہ و اکہ و سلم را مثل امیران بر کجا و ہاے خور و کما و حسن
بر شتران بستہ بردہ و نہ نان غنیمت میرہند و بچہ اسرا بران سوار بودند و چیز این جوڑے حالات
تہیہ و کردہ و شہداء کہ شہداء و کتب و کتب کہ میرہا بید سر مبارک را بعد اہل بیت فوت ہر نیز فرستادہ
و متفرق شدہ بود و گفت ابن جوزی کہ این حرکات مقصود میرہا بید فضیلت اہل بیت و خاندان نبوت

در سبیل الله سفره الاوائل منقول است که اول راس حمل فی الاسلام قال راس الحسین ورضا
قال دل راس نرفع علی خشه راس الحسین ورضا وکلامه تفننا زانی در شرح مقاصد گفته و اما ما خبر
بعد الصواب بن الظلم علی اهل بیت النبی صلی الله علیه و آله و سلم فمن النظر و حکمت لا مجال للاختلاف و من
الاشانه بحیث لا اشیاء علی الاراد و یکاد یفقد رطلها و یوکی الاذن و السما و یهدم محال الجبال و یهتلق
بیت سوره علیه علی کثر المشهور و مراد بهر بلاغه الله علی من با ستر و رحنی و سحر و جناب الاخره است
واللهی و الصا قال فی شرح العقاید النسفیة و الحق بان رضا یرید بقتل الحسین و استشهاده بذاک آیه
ال بیت النبی هم ما تواتر معناه و ان کان نقاصه احاد فحق لا یترک فی شأنه بل فی ایامه لعنه الله
علیه و علی القاره و اعوانه و در خلاصه الشریعیه آورده که بعضی گفته اند که لعن بر بزرگوار است زیرا که
در آنوقت که حکم بقتل امام حسین رضی الله عنه کرد و کافر شد پس بزدی لعن بر او باشد و شهادت
ان امام مظلوم روز عاشوره یوم جمعه بعد زوال آفتاب نهمه شصت و یک و بیستم بود و وقت شهادت
عمر شصت و پنج سال و شش سال و پنجاه و پنج روز بود و علی ارجح الروایات و نزد بعضی پانزده شش سال
پنجاه و شصت روز بود و در وقت ارتحال پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم شش سال و خنده ماه عمر
داشت و در زمان شهادت پدر بزرگوار خود سی و شش سال عمر بود و نزدیک بعضی گفته اند سی و شش
بود و شش آفتاب مع سایر شهدا در کربلا دفن کرده شدند و آن سرزمین از مضامین کوفه و مشهور لطیف
است و مشهور مبارکش مشهور و معروف و یزید و یحییان سن الکافات و در صفت التلمی مستور است که
بعضی گویند که مشهور مبارک امام مظلوم ابی عبد الله الحسین در عسقلان است و آن مقام زیارت گاه فاضل
و عام است و بعضی محدثان آورده اند که مبارک آن حضرت را بعد از هلاک نیرید بیلید در خزان او یافتند
و تکفین کرده در دمشق نزد باب الفرائس دفن کردند و قریب دیگر نیز درین باب آمده است و نیز
درایت است که نیرید بن معاویه سر مبارک حضرت امام حسین بن علی مرتضی را پیش عمرو بن سعید بن
و قاص که از جانب آن پادشاه عامل مدینه منوره بود فرستاد و دوستی نکشیدن کرد و در بقیع نزدیک بقیع را
بزرگوارین تابستان قاهره بزرگوار رضی الله عنه دفن کرد و چنانکه در تاریخ و فاء الوفا امام مسموم دے

در سبیل الله سفره الاوائل منقول است که اول راس حمل فی الاسلام قال راس الحسین ورضا
قال دل راس نرفع علی خشه راس الحسین ورضا وکلامه تفننا زانی در شرح مقاصد گفته و اما ما خبر
بعد الصواب بن الظلم علی اهل بیت النبی صلی الله علیه و آله و سلم فمن النظر و حکمت لا مجال للاختلاف و من
الاشانه بحیث لا اشیاء علی الاراد و یکاد یفقد رطلها و یوکی الاذن و السما و یهدم محال الجبال و یهتلق
بیت سوره علیه علی کثر المشهور و مراد بهر بلاغه الله علی من با ستر و رحنی و سحر و جناب الاخره است
واللهی و الصا قال فی شرح العقاید النسفیة و الحق بان رضا یرید بقتل الحسین و استشهاده بذاک آیه
ال بیت النبی هم ما تواتر معناه و ان کان نقاصه احاد فحق لا یترک فی شأنه بل فی ایامه لعنه الله
علیه و علی القاره و اعوانه و در خلاصه الشریعیه آورده که بعضی گفته اند که لعن بر بزرگوار است زیرا که
در آنوقت که حکم بقتل امام حسین رضی الله عنه کرد و کافر شد پس بزدی لعن بر او باشد و شهادت
ان امام مظلوم روز عاشوره یوم جمعه بعد زوال آفتاب نهمه شصت و یک و بیستم بود و وقت شهادت
عمر شصت و پنج سال و شش سال و پنجاه و پنج روز بود و علی ارجح الروایات و نزد بعضی پانزده شش سال
پنجاه و شصت روز بود و در وقت ارتحال پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم شش سال و خنده ماه عمر
داشت و در زمان شهادت پدر بزرگوار خود سی و شش سال عمر بود و نزدیک بعضی گفته اند سی و شش
بود و شش آفتاب مع سایر شهدا در کربلا دفن کرده شدند و آن سرزمین از مضامین کوفه و مشهور لطیف
است و مشهور مبارکش مشهور و معروف و یزید و یحییان سن الکافات و در صفت التلمی مستور است که
بعضی گویند که مشهور مبارک امام مظلوم ابی عبد الله الحسین در عسقلان است و آن مقام زیارت گاه فاضل
و عام است و بعضی محدثان آورده اند که مبارک آن حضرت را بعد از هلاک نیرید بیلید در خزان او یافتند
و تکفین کرده در دمشق نزد باب الفرائس دفن کردند و قریب دیگر نیز درین باب آمده است و نیز
درایت است که نیرید بن معاویه سر مبارک حضرت امام حسین بن علی مرتضی را پیش عمرو بن سعید بن
و قاص که از جانب آن پادشاه عامل مدینه منوره بود فرستاد و دوستی نکشیدن کرد و در بقیع نزدیک بقیع را
بزرگوارین تابستان قاهره بزرگوار رضی الله عنه دفن کرد و چنانکه در تاریخ و فاء الوفا امام مسموم دے

و در جذب القلوب شیخ محمدت و بهلوی و ابام یافعی و در مرافه الجنان قتل کرده و منقول است که بعد شهادت
 آن صلی الله علیه و آله این سجد و قاص بگوید که روزی که بر ایام خود در میانیک از لشکر یا نشی و صلح چشم شده بود و در نتیجه و کفین نمود و دفن
 ساخت و آن شقی از آن پروای شدیدی که بر آن ناکرده روز دوم بجانب کوفه روانه شد و منقول است که آن سه روز و شب
 که بر آن گریه و کفر می فرموده ماند و روز سوم سنانان حاضر که قریب است قریب که با خبر شهادت جناب امام شنیده و در منزل
 حاضر گشته حیم منبار که جناب ایدام را در یک قبر و شهادت بنی با ششم را در قبر علی بن ابی طالب و مبارک جناب
 سید الشهدا و ربانی شهادت از اجداد گانه دفن کردند و ائمه علم حقیقه الحال و بعد شهادت آن امام همام کلمات
 پیش از و خرق عادات بسیار بنظر آمد چنانچه روز و شهادت آثار قیامت نمودار گشت و از آسمان خون
 بارید و زمین پر خون گردید و آفتاب کسوف افتاد گشت و آفتاب بنگ سرخ طلوع کرد و بهین حالت غروب
 نمود و ستاره ها در چشم برهمنم بودند و بر زمین می افتادند از آن عالم از عبد الملک و آواز ابراهیم نقل کرده
 که گفت از روزیکه دنیا خلق شده آسمان بر کسی گریه نکرد و مگر بر دو کس از عبد الملک سیدنا یاسر و اوست آسمان
 که گریه کند بر من گفت این مقام آن مومن است یعنی حائیکه علی و صد و می کنند و بقای که از آسمان میرسد آن
 مقام بر آن گریه کرد بر آن که صد و عمل و مقهور می شود و عبد الملک گفت که میدانی که گریه آسمان چیست گفت
 که گفت سرخ می شود آسمان مانند گل سرخ و مانند چرم سرخ و قتی که کجین که که با علی بن ابی طالب شهادت شد
 آسمان سرخ گردیده و مقطر خون گشته و روزیکه حسین بن علی گشته شد سرخ گشت کنار با آسمان
 تا چار ناه و گریه فلک سرخی کنار با آسمان است چنانکه در و منثور منقول است و در آیه ثابت یاسر مذکور
 است که هرگاه کسی سیدنا امام حسین رضی الله عنه شنید شد که بگوید و بنام من روز و آفتاب بر دوار را
 مانند آن با سرخ رنگ بود و ستاره و بال بعضی بعضی را می زدند و قتل امام حسین روز عاشورا بود و
 و شکفت گشت آفتاب و سرخ گردید کنار با آسمان تا شش ماه بعد عمل سیدنا امام حسین پس از آن
 آفتاب و میر می شد گفته اند که هر سنگی را در بیت المقدس درین ده روز و شهادت سیدنا خون تازه می یافتند و در
 در شان آن امام مظلوم کلام مذموم بر زبان آورد و گوید از آسمان حکم از در میان بر و آفتاب که دنیا را
 چنان از زایل گردید و در هیچ مسلم در تفسیر آیه که میگوید علیهم السلام و لا یرضی الله عنهم و لا یرضی الله عنهم

شهری شد آسمان که گریست و گریه از سرخی از دست و در صواحق خرقه از این سعد عروسی است گفت
 در بستیکه سرخی آسمان قبل از شهادت امام حسین دیده نمی شد و گفت این جوی که حکمت و در سرخی
 آسمان آنست که در تکیه مانان را غصه به آید چو دیان سرخ میگردد و حق تعالی جلش از رحمت
 پاک است از طراغ غصب خود بقرآن آن امام مظلوم ظاهر نمود بسرخ منان کناره آسمان بسبب
 بزرگی گناه او نشان و در تفسیر تعلیمی استاده مذکور است که گفت آو که خون بارید و شترجم دوم قتل
 امام حسین و در سینه امام احمد بن حنبل عروسی است که بدستیکه هر کس که بر قتل امام حسین گریست تمام
 در چهارم جز و در آو و با قطره با از چشم خود انداخت خداوند تعالی او را اجابت دهد و در جنت و گریه
 جانیان درین مشیت عظمی گریه کردند القصد هر که در منزل که با شتریک لشکر احد بوده و امام مظلوم غلظ
 و بی وفاست عذره و در قتل او با شتر و در و از موالیان نیز دید بود و غلب دنیا و حقیقی اگر قرار شتر و شتر دنیا
 و الاخره که دیده از ترحه عروسی است که کسانیکه در قتل سیدنا امام حسین شریک و در که با امام بوده
 باقی نمانند گزاف که در دنیا عقاب و عذاب کرده شدند یا قتل یا کور و چشم یا بسیاری رویا و زوال
 لاک و در دست قلیل و در آن شک نیست که نیز بدید از ملک و مال خود و هیچ متعین نیست و در تکیه
 بعد شهادت سیدنا امام حسین زندان ماند و علی بن القیاس بن زیاد به بنی هاشم و بن سعد و شمر و
 الجوش و قاصی اشجار و اندک مدت قتل شدند و بعد حشران و و بال بهادر البوار و قتل علی حبیب عبید
 الاناظر بن از کتب معتبره نقل میکنم در صواحق خرقه عروسی است که عبد الملک بن عمر گفت که من دار الاماره
 که در نزد این زیاده و نعم دیدم که در وان کرد و پیش او و جمع اند و سر سیدنا امام حسین جانب راست او در شتر
 نهاده است بعد در ایام در دار الاماره نزد خمار و آدم و یحیی که سر این زیاده و بیرون مختار زیاده
 است و در وان خمار از کس از ان در هان و سرکان نزد و صاحب بن زبیر و آدم و یحیی که سر خمار بن
 صاحب بن زبیر نهاده است و خلافت کرد و پیش او و جمع است بعد و در دار الاماره که فرزند عبد الملک
 بن مروان در آدم و یحیی که در وان کرد و پیش عبد الملک حاضر اند و در صاحب بن زبیر و یحیی
 عبد الملک نهاده من بن باخیر از عبد الملک بن مروان گفتم و خبر دار کرد و انهم عبد الملک بن

مردان گفت که اکنون اندک است تا سیزدهم امینیا و بعد حکم کرو که دارالاماره منهدم سازند
 و نیز در کتابی معتبر دیده ایم و قتیکه سوارین زیاد بد نهاد پیش مختار نهاده بود و مردان جمع
 بودند که و مختار شورش را از حاضرین مجلس برخاست که آمد آمد مردمان متفرق گشتند دیدند که
 مار سه نسیاه سه آید خوف بر مردمان طاری شد و مار آمد و در سوراخ بینی ابن زیاد بد نهاد
 و آمد و از سوراخ دیگر بیرون آمد سه بار این حرکت نمود و از نظر مردمان غایب گشت و در
 اشامه فی الشراط السامیه منقول است که آنکه که کرمه انما السور علی الذین یظلمون الناس و یتشعرون فی
 الارض فسادا و اولئک لهم عذاب للهم انما السور علی الذین یظلمون الناس و یتشعرون فی
 و حیوة الیوان منقول است که چهار کس بعد از موت تکلم نموده اند اول یحیی بن زکریا علیه السلام
 و قتیکه زنج کرده شد و حبیب بخار با قوم خود گفت هایت قومی عیلمون و جعفر طیار بعد شهادت گفت
 و الا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل اللہ الابی و سیدنا امام حسین رضی اللہ عنه بعد شهادت و قتیکه
 سربارک بر نیزه بود و فرمود و سیدنا امام حسین رضی اللہ عنه بعد شهادت و قتیکه
 است که و قتیکه نیزه بر پلید از قتل سیدنا امام حسین و تنگ حرمت اهل بیت نبوی فارغ شدند از
 غرور و نخوت شقاوت و قسادت او و زبرد ز زیاد و شد و ز ناول و اطت و سود و از تکاب برادر
 با خواهر و غیره نسیات در عهد خویش رواج داد و مسلم بن عقیله را بابت هزار کس بنایم تحریمت بدین
 منوره همین ساخت مسلم بن عقیله در بدین منوره رفته تمامی شهر را غارت نمود و خانه ام سلمه زخمی
 رسول خدام را تا راج نمود و تا سه روز در تاخت و تاراج مشغول ماند و از حایه صاحب و جاهت
 و قاتر و از عوام الناس ده هزار کس را شمشیر نمود و اطفال آنها را بکشت ساخت و زنان آنها را
 بر لشکر خویش بنایم که دانیس و در مسجد نبوی صیحاب را بکشت چنانچه صیحاب بر منبر پیغمبر مسجد
 پیشاب و سرگین کردند و تا سه روز تا زانو از ان در مسجد نبوی نشسته و تمامی اهل مدینه قرار کردند
 سبیلین مسیب خود را و دیوانه قرار داده و در مسجد نبوی افتاد و دیوانه و بیایا که از اعمال قبیحه
 و مستکبره در بدین منوره و مسجد شریف نمودند که زبان اهل اسلام از بیانش آزاره می نماید و بعد

فرج نیز پدید آمد که به منظمه رفته محاصره کرد و از منجینش که به معظمه پناهگسار نمود که سخن مردم که به لشکر می
 پرگشت دستون مسجد حرام شکست و لباس خانه که به رادر آتش سوختند و سپرده در دوازده خانه
 را در تئور سوزان انداختند و چید روز بیت الله علیه لباس ماند و ساکنان بیت الله در کمال
 اذیت مبتلا ماندند با کجمله نیز پدید بخت سه سال و هفت ماه و نهمین سال و هفت ماه و نهمین سال و هفت ماه و نهمین سال
 سوخت و چهار روز یک در کعبه منظمه بدعتا کرده بود و همان روز تقدار و اح با لک سپرد و حیوة و چون
 مرویست که نیز پدید در سن سی و نه سال مر و در مقبره کباب اصفی دفن کرده شد و مدت حکومتش سه سال
 و نه ماه بود در کشف الاسرار مسطور است که جناب سالتکاب از جای امورات که در زبان نیز بدین محاوره
 واقع گشته خبر داد و فرموده بود که اول کسی که بعد از منست من باشد نیز بدین محاوره خواهد بود و در بابی
 در مسند خود را بود و در عقار می روایت نموده که گفت شنیده ام از رسول خدا که میفرمود اول کسی که بعد از من
 است مرخصی باشد از بنو سیکه از ریزید گویند و تاریخ اخلافا مذکور است از خراج اوقات و بنی سیکه
 الی آخر قال دل من کس از انقبیه از بنی سیکه از ریزید گویند و تاریخ اخلافا مذکور است از خراج اوقات و بنی سیکه
 بر حاکمیت این جزئی سه پسر و دو دختر و بر ویت این اخضر شش اولاد بود و چهار پسر و دو دختر و دو
 ابن طلحه و طبرک شش پسر و دو دختر و بر ویت این اخضر شش اولاد بود و چهار پسر و دو دختر و دو
 نسل بنات این جناب نسل فاطمه بنت حسین باقی است و آفریدگار عالم از نسل علی بن حسین اولاد
 بسیار پیدا ساخته شرق و غرب عالم را از اولاد امجاد این جناب ملو ساخت حتی که شهرهای عالم است
 که اولاد این جناب در آن پسر نباشد و در حبیب اسیر مسطور است که امام حسین شش پسر داشت علی بن
 حسین الاصفی که مادرش شاه زنان بنی سیکه بود و جعفر بن حسین که مادرش ابی طالب بود و علی بن حسین که مادرش
 بنت ابی مره غزوین مسعود الثقفی بود و در کربلا شهید شد و جعفر بن حسین که مادرش ابی طالب بود و علی بن حسین که مادرش
 قضا عیه بود و در زمان حیات پدر با جمل طبعی ازین عالم انتقال نمود و عبد الله بن حسین
 که در حالت طفولیت از خشم تیرگی از معاندین کربلا شهید گشت و سکینه بنت حسین که اولاد
 او در باب بنت امیر القمین کلا اسیر است و مادر عبد الله بن حسین نیز در باب بوده و فاطمه

بنت الحسین که از اہم استحقاق بن علی بن ابی طالب بود و در روایات دیگر در این باب نیز مذکور
 و فاطمہ بنت حسین انجایت زاهد و فاضل بود بازدواج ابوالوارث علی بن عبد اللہ بن علی بن ابی طالب
 رضا داد و همش هزار درم بود و در سنہ یکصد و دہ ہجری انتقال فرمود لکن سکنینہ بنت حسین بحال ظاہر
 و کمال باطنی و حسن خلق و جود طبع موصوف بود بنابران او را عقیدہ قریبش میگفتند و اول در عہد مصعب
 بن زبیر بود و چون مصعب از بیاعلم انتقال کرد و عبد اللہ بن امیر المومنین عثمان او را بخوابست و پس از فوت
 عبد اللہ زید بن عمر بن عثمان رہنم صاحب آن سیدہ خادہ مشرف گشت اما بعد از چہ گاہ در سنہ
 یکصد و ہفتاد و ہجری در مدینہ منورہ یا در مکہ معظمہ از بیچمان فانی بملک جاودانی انتقال نمود و گویند کہ پدید
 یا وجودیکہ با نزدیکی گزشتہ بدار البوار رخت اقامت انداختہ از کسی حققی نماندہ و قطع منسل گشت و متوفی
 قول و تعالی جانشان کرد و بدان شایک ہوا البتہ لایعنی صلواتی و سلامی الی جناب نبیک اکہ الاطہار و جعلہم
 فی قلبی اہم البتہ سبباً لا جاری من النافصل بستم در بیان اہمای کنیزکان رسول السن و جان علی السلام
 نزد ارباب سیر و اعتماد آن اختلاف است بر ویت و فتنہ الاحباب نہ زن بودہ و ہر دایت سرور و المخر ویت
 زن و بقول بجز الاسلام سببیت و چہ ازین بودہ اند درین عہد بزرگ ساجی استراکت و فتنہ اہم رافع زید البرافع
 مولی رسول اللہ و خواہد رسول خدا علیہ الصلوٰۃ والسلام بود و در و فتنہ الاحباب سلمی و ام رافع واقع شدہ گویند
 مولادہ صفیہ بنت عبد المطلب را بعد از شہداء اند غیر سلمی ام رافع فارسیہ قطیبیہ ذکر وی در سراسر این مختصر
 مسلم کہ گشتہ ام ایلم بن رسول خدا سلمی اللہ علیہ وسلم و شیرین خواہد فارسیہ قطیبیہ کہ ہر دو را مقبول
 ملک اسکندر یہ فرستادہ ایلم بن شیرین را بجمان بن ثابت بن جشید و از طلحہ عبد الرحمن بن جمان تولد
 گشت رضوی در اصحاب نہاد و ست کہ رضوی مولادہ رسول خدا بود و ابو موسی گفتہ کہ ذکر کردہ است و ہر دو
 و دیگر از احوال وی بیان نکردہ ایمہ در مسابغہ کہ کہ ابو عمر گفتہ کہ وی خدمت کرد و رسول خدا را رجم
 بالتصغیر و المہام مولادہ رسول خدا چنانکہ ابن سعد ذکر کردہ سایہ در ہما بنقلست کہ وی از مولادہ رسول اللہ
 ام ضمیرہ مولادہ رسول خدا زوجہ البضمیرہ و ضمیرہ پسرش است امتہ اللہ بنت زینبہ رضی اللہ عنہا
 را کہ سر مودہ و تشدید شہادہ تا آخر و صفیہ ہر دو خادہ ام حضرت بودند حضرتہ مرایت از سلمی ام رافع

گفت که خدمت کردم رسول خدا صلی الله علیه و سلم من و خنفره و رضوی و میمون بنبت سعد و ازاد فرمود که
 همه را ماریه حیده ششی بن صالح خادم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است اہم عجبکس تختانیہ و مجتہد
 رقیہ بنت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و خادمہ آنجناب بود علیہ الصلوٰۃ و السلام خوالہ حیدہ حفص
 چنانکہ در مواہب لدنیہ و در فضیلت الاحباب ذکر نموده میمون بنبت سعد مولاد رسول الله و خادمہ وی ام
 زرعیمہ علیہ در عراج النبوة سلوین کہ از اہل کنت کہ در بیہ افتادند مذکور است و ادبہ العالم اہم امین حبشہ کہ پیش
 برکہ است مولاد آنحضرت بود کہ از والدہ ماجدہ وی عبید اللہ بن عبیدمطلب بمیراث رسید و بود و کتبہ گفتند
 کہ از آمنہ مادر بزرگوار جناب سید ابراہیم علیہ الصلوٰۃ و السلام رسیدہ بود و آنجناب وقتیکہ با خدیجہ کبری تزوج
 فرمود و از آزاد نمود و ام ایمن را البعید بن خمر و از بنی حارث تزویج فرمود و از طبلان را امین ابو جواد
 بنابر ان کنیت او ام ایمن گشت و بعد وفات عبید ام ایمن را آنحضرت بازید بن حارثہ عقد بست ام ایمن
 بن زید از بلطنش کولہ شد و آنحضرت در حق او میفرمود امی بعد امی و وفات یافت ام امین بعد از شہادت
 امیر المومنین عمر رضی اللہ عنہ بدست روزگار ایام خلافت امیر مومنان عثمان بن عفان رضی اللہ عنہ
 صاحب بحر الانساب القدا و جاریہ خیر البریہ صلی الله علیه و آله و اصحابہ و سلم بست و چار شمرده
 اسما کے آہذا ذکر کردہ دیگر حالات آنہا فرو گذار شستہ بناؤ علیہ فقیر نیز اسما را تحریر سے نماید
 اول ماریہ قبلیہ رضویہ غنیمت میامیہ ترکیہ کلخی خضرہ در بیہ مطلوبہ مشار بہ رقیہ مومیہ
 سلمہ کلیمہ مرویہ مقصودہ ماریہ حیدہ ششی بن صالح خادمہ صالحہ مستورہ ریجاء
 امیمہ مرضیہ مرعاش را اللہ اعلم فصل بست و یکم و رد ذکر موائے
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم و علی آله و اصحابہ
 و سلم صاحب نصاب و آژودہ کس را در موائے شمرده و در دیگر
 کتب زیادہ الذین گفتہ اند چنانکہ در روضۃ الاحباب اسامی موائے آنحضرت
 صلی الله علیه و آله و اصحابہ و سلم پنجاہ و نہ بیان کردہ بدین تفصیل زید
 بن الحارث کنیت او ابو اسامہ است و بیش شش مے شود

بعمر بن سبا بن شجیب بن محمد بن ابی اسامه صاحب رسول خدا و مولی وی صلی الله علیه و آله و سلم
 از سابقین اولین است و مادر وی سعید بنت ثعلبه از بنی معن بن طه بوده است و ابو اسامه ثعلبی
 هشت ساله بود و حکیم بن خرام بن خویله براسه خدیجه خاتون عمه خود چهارمده در هم خریده بود و
 خدیجه خاتون زید را بر رسول مقبول صلی الله علیه و آله و سلم سپرد و آنحضرت او را پسرخوانده خود و زود
 چنانچه زید بن عمر خوانده می شد تا آنکه این کریمه نازل شد و عویم لایم هم بود قسط عنه الله بخیر و
 این ابی کریمه زید بن حارث میگفتند و وی اول کسی است که اسلام آورد و از ذکر و توفی و آنحضرت
 کناح کرد زید را با نام امین که سوره الفاتحه و اسماء الطیثش بوجود آمده و او را زید یا نبیست
 جیش ترویج کرده بود چون زید را طلاق داد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم با هم امین بن عبد الله
 و در غزه بدر واحد و خندق و خدیجه و خنجر حاضر بود و زید رضی الله عنه از تیر اندزان نامی بود و
 استقامت کرد و زید را رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هنگامیکه براسه تیره در شمع بیرون آورد
 و امیر گردانید و بهشت سر به و در قرآن مجید نام پیچید که از صفایه سوگزی پندگوش شده است
 چنانکه در قول و سعه تعالی قلما قضی زید منها و طرا و جنابا و زید ششید شد پویم موته که در آن
 روز امیر لشکر بود و عمر وی پنجاه و پنج سال بود اسامه بن زید بن حارثه فطیال اول بسیار است
 و بس است از فضیلت وی که او را حب رسول میگفتند و آن حضرت امام حسن را و او را در کنا
 میگرفت و میگفت که خداوند اسن دوست میدارم و کس را بس دوست دارد تو ایشان را
 و فرمود کسیکه دوست دارد خدا و رسول خدا را باید که دوست و اسامه را و در وقت وفات آنحضرت
 نوزده ساله بود و بعضی هشت ساله نیز گفته اند و مدت عمرش هفتاد و پنج سال بود و در سنه وفاتش
 اختلاف است ابن عبد البر گفته که اصح نزوم آنست که وفاتش در سنه اربع و خمسين در امارت
 معاویه بود و بعضی بعد قتل امیر مومنان عثمان را گفته اند و بعضی بعد شهادت امیر المومنین علی کرم الله
 وجهه گفته اند چنانکه در مدارج النبوة مسطور است **ثویان بن جعد** و بعضی موده و سکون جمیم
 و ضم وال او سعه موی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بود و کنیت او ابو عبد الله و زود بعضی

ابو عبد الرحمن واول اصح است از سزا است که موضعی است میان مکه و یمن و بعضی گفته اند
 که از حیر است و رقیه آورده بودند پس سول خدا صلی الله علیه و آله و سلم او را خریده و آزاد کرده
 همیشه در سفر و حضر در خدمت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بود تا از دنیا رفت و بعد از رسول الله
 بشام رفت و از آنجا در مدینه آمد بعد از آن بحمص رفته و در آنجا سر می بنام نموده و فاقس و در سنه پنجاه
 و چهار هجرت بود ابو کبسه مولى رسول خدا بود و در جمله مشاهیر حاضر شد این بشام گفته که وی از
 فاقس است و غیر وی گفته که از مولیان که بود و نزد بعضی از مولیان رض رسول است و در رسول خدا
 صلعم خرید نموده از او فرمود و اسم دی سلیم است و نزد ابن حسان اوس و نزد بعضی سلمه و در نزد
 امیر المؤمنین عمر بن خطاب شد و نزد وی وفات یافت و در سنه سب و سه از هجرت است
 بالهمزة والنون والسين المهملة مفتوحات مولى رسول مقبول صلی الله علیه و آله و سلم بود
 و بعضی الواو گفته اند و ابو سمرج و ابو سرح نیز گفته اند و معقنب ابن زبیری گفته که کلبا نس
 ابو سرح است و او از ولد سمره بود و اقدی گفته که انس و زخروه احد حاضر شد و بعد
 رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم زنده ماند و بعضی گفته اند که آن در زمان خلافت امیر المؤمنین
 ابو بکر صدیق وفات یافت و مرگست که بود و آنکه سیکر و برای پیغمبر یعنی مردم که نمی آمدند
 و استبدان می نمودند حضرت می فرمود او را که اذن کند و الله اعلم خبائیک و اصحاب مذکور است صالح
 که ملقب بشفران است مولى آنحضرت بود که عبد الرحمن بن عوف بر سم بدید و او بود و نزد بعضی
 آنحضرت او را خریده و آزاد کرده بود و بعد غره بدر و بعضی گفته اند که در سیرت بدر با آنحضرت با اطمینان
 رسیده بود و ذکره النعمی راجح مولى رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و غلام سیاه رنگ بود
 و استبدان میکرد و بر حضرت و او را مقرر فرموده بود و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم
 بجای یسار بعد قتل یسار که عربین کردند و در بادیه که قیام می نمود بر نفل آنحضرت و کا
 اذان هم میگفت برای آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم کنانی المذارج یسار کشته شد و میان غاب
 که ایشان را غنایان گشتند و این اشقیای هر دو دست و رویا کسار قطع کرده بود و در غارها و در زمان خلیفه

آنحضرت با ایشان مانند ایشان که بسیار کرده بودند فرمود رضی الله عنه کذا فی المدارج ابو رافع
 سلم مولی آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم و نام او سلم یا ثابت یا زید یا ابراهیم یا هر
 بود و جرم کرده است بخاری یا نیکسلم نام داشت و مشهور بکنت است و الله اعلم ابو موثقه
 یضیم دفع او و سکون تا و کسر یا مولی رسول خدا بود از مولدین مرثیه رسول خدا
 او را خیر فرموده از او کرده در استیجاب همین قدر ذکر کرده در اصحاب منقول است
 که ابو موثقه را ابو موسی میگفتند و این قول مختار و اقدی است مولی رسول خدا صلی الله
 علیه و آله وسلم که بود از مولدین مرثیه و در غرره مرثیه حاضر شده بود و از مره کسانی بوده
 است که جل عاتقه صدیقه را میکشیدند و الله اعلم ابو الهی رافع نام در اصحاب منقول
 است که رافع مولی بنی صلی الله علیه و آله وسلم بود و کنیت او ابو الهی رافع است
 و کسر یا ضعیفه بود و در عجم بکسر میگویند سکون دال و فتح عین جمله غلام سیاه بود که
 رفاعه بن زید بن وهب جذامی بخداست رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم ابراهیم بود
 و اختلاف است در آنکه آیا از او کرد رسول خدا او را یابنده مردی گفته اند بنده سیاه
 غیر بر عجم بود و قتل شد بخیر و الله اعلم رفاعه بکسر این زید جذامی یضیم جیم منسوب
 است جذام ابو قبیلانچه از کتب معلوم میشود و نیست که رفاعه مدیست که عجم را بخداست
 آنحضرت فرستاده چنانکه گذشت و اما آنکه مولی آنحضرت است ظاهر نمیکرد و
 صاحب استیجاب رفاعه بن زید بن وهب جذامی را در صحابه ذکر کرده و گفته که قدم
 آورد نزد آنحضرت در صلح حدیبیه در جامعه از قوم خود اسلام آورد و رسول خدا
 لواء عقد فرمود و ابراهیم و سلم با آنحضرت غلام سیاه مدعیم نام کذا فی المدارج و الله اعلم
 زید بلال بن لیث است در استیجاب گفته زید مولی رسول خدا بود و روایت کرد حدیث
 در ستفاد و در اصحاب گفته زید مولی رسول خدا صلی الله علیه و سلم بود و زید بن بول
 بالموحد و ابو موسی ذکر نموده که اسلم پدر زید بول است بخداست و ابن شاپر گفته که زید و زید

نشسته بود آنحضرت در غزوه بنی ثعلبه بروی کدو فرموده و او را آزاد نمود و در بعضی کتب
اسماء الرجال بطلان مجوزة بجای مال و قصه و الله اعلم عبید بن عبد القهار مکنو آنحضرت
بود و او را عبید الله بن عبد القهار نیز گفته اند و بنا بر گفته که رسول خدا را مولاتی بود که در انبیا نشسته
سفینه یوزن مکنه ابو عبد الرحمن مولاتی رسول خدا بود و بعضی گفته اند مولاتی ام المومنین بود و از
نمود او را باین شرط که خدمت آنحضرت کند و سفینه لقب است و در ستم و اختلاف است همان بایدها
بار و ان بعضی را یا کیسان یا مروح از نولدین ابو اسبست و بعضی از انبای فارس گفته اند و لقب
اول سفینه است که در سفر همراه آنجناب بود و هر که از قوم پیروان بار عاجز می آمد بار خود را بر پشت
او می نهاد چنانچه بار و بسیار شد پس آنحضرت او را البسفینه مشبه فرمود و این لقب بر او باقی ماند و چون
از نام وی استفسار میکردند میگفت که نام من همانست که آنحضرت بر من نهاد و نتیجتاً هم که سوا آن
نام من باشد و الله اعلم یا لور قبیلگی مجوزة معصومه و سکون و او در آخر از جمله دین آنحضرت
که این هم باریه قطبیه و در رسول مقبول است مقوس او را همراه ماریه اجد کرده بود و با او بر ابدال
میم و بغیر راه با یونیز خوانند و اقدریا ابو و اقدرا صاحب مسطور است که ابو و اقدرا مولاتی رسول خدا
بود و در استیعاب اقدرا آورده بی لفظ کنیت و شام و در استیعاب مسطور است که هشام
مولی رسول خدا صلوات الله علیه و آله و سلم ابو ضمیر و بغیر ضا و محو و فتح میم و سکون یا سعد نام است
و نیز و بعضی نام او روح و فتح را بن سعد و فتح سین و سکون و زن و فتح دال و محو یا روح
ابن شیرزاد ضمیری و در استیعاب می آرد که ابو ضمیر مولاتی آنحضرت بود و از فی که خدا تعالی بر آن
حضرت کرده بود و بعضی گفته اند که اسم وی ابو ضمیر حمیری است ابو حمیر حمیری نیز گفته اند و الاول اصح و آزاد
کرد او را رسول خدا و برای وی کتابی نوشته بود که او وصیت کرد به او که این کتاب را در دست او را
است و در احصای مسطور است که ابو ضمیر حمیری و ابو ضمیر بود و گفته اند که این بی ضمیر غیر از ابو ضمیر
مولی سیدنا علی کرم الله وجهه است و الله اعلم چنین نبیین ابو عبد الله مولاتی ابن عباس است و آنحضرت
را حضرت میگرد و رسول خدا ام ابو یاس عم خوش خنده و الله اعلم ابو حنیف و بن مصلحین و بن نجیب

عربی نام او حماد بود و در استیجاب گفته که ابو عیسی بن موسی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است
 و او را صحبت است و روایت است و قاسم بن حمزه گفت ویدم ابو عیسی خادم رسول خدا صلی الله
 علیه و آله و سلم را که خطاب میکرد و سروریش خود را و میگوید که هم ابو عیسی با هم است و در احباب گفته
 که ابو عیسی بن موسی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گفت مشهور است و اسم او حماد است و الله اعلم
 رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم را احباب گفته که ابو عیسی بن موسی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در نزد کسان
 است که نامهای ایشان شناخته شده است و الله اعلم اسم من عیسی بن موسی بن رافع بن موسی
 رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است با اخلا فیکه ده نام است و اسم او حماد است که نام او سلم است
 و در روضه الاحباب اسم من عیسی گفته و در مدارج النبوة در تحقیق اسم من عیسی بن رافع اختلاف بسیار
 نقل کرده است اشباح و حماد بن عیسی گفته اند موسی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم مذکور فی موالیه
 آنکه بعضی گفته و سکون لون فتح جیم و بین قلم غلام سیاه بود که میگفت شتران رسول خدا صلی الله
 علیه و آله و سلم بغایت خوش آواز بود و از آنس بن ثابت رهنموی است که بود بر این مالک که حدیث میکند
 بر اسم مردان و آنکه حدیث میکند بر اسم زنان و در استیجاب گفته که آنکه غلام سیاه بود میزند و میگفت شتران
 سواری انسان را مظهرات را در حال حج الوداع و حدیث میکند و بود حسن الحداد و شتران نیز میزند و در حدیث
 سجده اوست و در احباب آورده و واقع شده است در حدیث و آنکه بنی الاشیع گفته اند که شتران رسول خدا
 و لغت کرده است وی صلی الله علیه و آله و سلم شتران را و گفته که بیرون کنید ایشان را از خانه های خود
 پس بیرون آوردن کرم الله وجهه آنکه را و بیرون آورد عمر رضی الله عنه فلان را این است خلاصه
 مدارج النبوة و الله اعلم با و اسم بیاض و محمد و ذال محمد بلفظ مصیبه مشهور و در احباب گفته با و اسم موسی
 بنی صلی الله علیه و آله و سلم کرده است بغوی و در موالی بنی علیهم السلام و بعیت کرده است او را
 این ع که حاتم ذکر و در کتب تافه نشده و در احباب گفته است حاتم بن خیر منسوب و روح با فتنه
 آنرا کذابان و روایت کرده است ابو اسحق اسلمی و ابو موسی که در حدیث شتران سفیان بن یحضر
 که میگفت شنیدم حاتم را که میگفت خرمه را رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به پیروزه و زیبار

و آزا کرد و یو دم من باوے تا چهل سال و گفت ستمی بود و نفر سیگنت آمد بر و سے یعنی حاتم
 شمس و پنج سال شیخ میگوید که بر غم و باشد که حاجتم که زندگان کرده تا اس باستین و این حال
 است این حکایت خالی از غرائب بنت و مقصودش بهم ظاهرست چنانکه در مدارج النبوة از اصحاب
 نقل کرده و الله اعلم بهر بر لفظ ماه تمام ابو عبد الله مولی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
 اعمین قدر در مدارج النبوة مسطور است ز و یفتح در استیجاب و یفتح مولی رسول الله صلی الله
 علیه و آله و سلم لا اعلم له رواثیه بریدین لولا یفتح بایرون سکر سے ظاهر تجارت روضه الاحیاء
 آنست که این زید بن ابی العزیز زید جلال بن بسیار است و از کتب اسما و الرجال معلوم می شود
 که زید جلال بن بسیار است و در آنجا گفته زید بن لولا یفتح موصوفه مولی رسول الله صلی الله
 علیه و آله و سلم بود و پدر او را آنحضرت در جرد و غر و پس آزا کرد و او را آنحضرت نقل حارثه
 چنانکه در مدارج النبوة مسطور است مستحید بن زید در اصحاب آورده که سعید مولی رسول الله
 صلی الله علیه و آله و سلم و قیل اسم هران و قیل طهمان و قیل عمرو قیل یاج تالمست و یکم
 قول در نام و سے ذکر کرده اند و گفته اسل و سے فارس است پس خرید او را و آزا کرد و اسم سلم
 و شتر را که در خدمت آنحضرت باشد کذا فی المدارج سعید بن کندی هم در مدارج مسطور است
 که از و سے ذکر نیافتیم چرا که در استیجاب سعید آورده و یے نسب و گفت که سعید مولی
 رسول خدا صلی الله علیه و آله و اصحاب و سلم سلمان بن زار سی مولی رسول الله صلی الله
 علیه و آله و سلم از نجاشی صحابه و افراد عیاد شد است اگر از سلمان حی پرسیدند که پدر تو کیست
 و نسب تو چیست سعید موی نسب من اسلام و پدر من اسلام و انا سلمان بن الاسلام اصل
 سلمان از فارس را خبر میرست و آنچه گفته اند از اصحابان و و سے از قومی بود که پرستش
 سپان ابلیس سے محمود و سلمان در طلب و تلاش و بین حق برآمده و عیار بگشت تا شاره
 جمال سید المرسلین نمود و سلمان شد و در جایها سے مستعد و فرخنده شد تا آخر بهرست بودی
 و نیزه افتاد و آنحضرت ابراهیم فرمود و آزا نمود و در غم و سه اتوال است بقولی مستعد و

عمر داشت و نزد اکثر و صد و پنجاه سال و گفته اند که عیسی بنی اسرائیل را در یافتن بود و الله اعلم
 و در قاتلش در سن سی و چهل یا سی و شش سال از بهر ت و از خزان امیر موسی بن عثمان بن
 عثمان رضی الله عنه و گفته اند که بنید و در عهد خلافت امیر المومنین عمر رضی الله عنه و الا و الله و سلم
 صاحب مضامین و شایسته از احباب رسول مقبول صلی الله علیه و آله و سلم است و رسول خدا فرمود
 سلمان من امن ابل ایدیت و انما قال علیه الصلوة و السلام السابق اریحہ انما سابق العرب و سلمان
 سابق الفرس و بلال سابق الحبشه و صہیب سابق الروم رضی الله عنهم و یکے از انست که جنت
 مشرق با ایشان است علی و عمار و سلمان رضی الله عنهم ششمین در مدارج النبوة از استیواب
 نقل کرده که سمعون بن زید بن حاتم القرظی از بنی قریظہ ابوریحانہ حلیف الانصاری و بعضی گفته اند
 مولی رسول خدا و گویند که و سکندر در سجانه است پس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بشهر
 بکثرت است و بود و سکندر از قتل اسے زها و در نزد حبیب آورد که سمعون بعضی بعین معجزه گفته اند
 و در اصل گفته سمعون و بعضین و هملتین نیز و بعضی و حمله نیز و ابوریحانہ بشهر بکثرت از رسد و
 بعضی انصاری گفته و بعضی قریشی نیز گفته اند و ابن عباس که گفته الاول صحیح عثمان بن عفان
 و سکون التثانی و در اصحاب مذکور است که عثمان مولی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
 و ذکر کرده است او را ابن السکن و فضاله بنفتح فامولی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم از اهل
 یمن بود و جعفر بن شعیب نقل کرده که و سکندر در سجانه است پس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم
 است او را در موالی آنحضرت و ذکر کرده است محمد بن سعدان و اقدی و گفت نزول کرد و شام
 بعین قدر معلوم است از احوال و سکندر چنانکه در مدارج النبوة مستور است که سبب تصفیة تصفیہ
 و اصحاب گفته کریب مولی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بود و محمد بن عبد الرحمن و محمد
 و دیگر و گویند که نام او نامیه بود و پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم نام او را تفسیر و ابی سعید و
 و استیواب و اصحاب محمد بسیار ذکر کرده و منسوب و یکی غیر منسوب نیز ذکر کرده و او را گفته مولی رسول
 صلی الله علیه و آله و سلم و ذکر کرده است اما که در تاریخ منشأ پوری کتابیکه قدوم آورد و در زمان

و از پیسرا و درویش است آورده که گفت بود که نام پدر من بنامیه بود و مجوسی پس شنید ذکر رسول الله
 علیه و آله و سلم و بخت او را پس بیرون آمد بجای رست و قدوم آورد و مدینه را پس سلمان مشد و نام
 کرد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم او را محمد پس رجوع کرد و بار خود و مسلمان و پیوسته میشد اطراف را
 مولی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و بود منزل او در صحرای کوره است آنرا ابو موسی از طریق
 حاکم و دیگر محمد بن عبد الرحمن ذکر کرده و گفت محمد بن عبد الرحمن مولی رسول الله صلی الله علیه
 و آله و سلم ذکر کرده اند او را سبطین و عیدان صرعی و باوردی و در صحابه و وجه مولی گفتن ظاهر شد
 مگر آنکه مجوسی بود و در بطن افتاد و پاشا پس آن حضرت آنرا ذکر کرده باشد و الله اعلم چنانکه در مراجع معتبره
 مسطور است نافع و در استیعاب از ابو سائیت منقول است که نافع مولی رسول الله صلی الله علیه و آله
 و سلم بود و پیسرا بنون و موحده پسر صبیح و بعضی بیرون خطی گفته اند و در استیعاب مذکور
 است که من او را بنی شناسم زیاد و براین که بعضی از ایشان ذکر کرده اند او را و مولی حضرت
 رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم و گفته اند که آن حضرت خریدن موطور را و آنرا کرده و در صحابه
 از صاحب الجوه نقل کرده که گفت و سه از مولدین مرا بوده نه یک بنون و با بیرون شریک
 و راهبیه نه یک بنی الاسود مولی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و در حدیث عائشه صدیق آمده
 که گفت چون بمیش شد آن حضرت در عرض الموت و ابو بکر صدیق با مردم در نماز ایستاد پس بوقت
 آمد و خواست که بیرون آید پیسرا مسجد غلام میبای او را گرفت که باریا بود از کلام اصحابیه منضم
 می شود که مرا و بان بنده سیاه بنی نه یک بنی الاسود است و الله اعلم که ازانی المراج فیض بنون
 و قابی صبیح تصغیر ابو بکر بنی صبیح با و سکون کاف در آخر اسم و سه تصبیح بن الحارث بن کله و بختات
 و مال مهمل تقنی و نزد تصبیح بن اسیر و صبیح و سکون سین حله و ضم را بحار و غلام و بعضی
 گفته اند که اسم او مسروح بن کلن و بعضی گفته غلام حارث بن کله تقنی بود و پسر خوانده او
 و مادر این بکره سمیه امه حارث بود و و سه مادر زیاد بن ابی سفیان بود که زن او کرده بود و بوسه
 او را به حیالیت و غلاب آمد و برو سه کنیت او و در وجه مکتبه او گفته اند که و قتی که آن حضرت صلی الله

علیہ وآلہ وسلم قلمہ طالیث را محاصرہ فرمود این نصیحت اسلام آورد و بشوق لقا کے آنحضرت خود را
 در چرخ چاہ کر فتنہ پائیان انداخت و آنحضرت اور ابو بکرہ کنیت فرمود و باین کنیت مشہور شد
 و بکرہ چرخ چاہ را گویند و دوسے خود را مولی رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم خواند و جہلمانان
 سے گفت کہ من پر اور دینی شما ام و من مولی رسول خدا ام و اگر مرا نسبت بہ پدر من کنید پس من
 نصیحت بن مسروح ام و بدو دوسے از فضلا سے صحابہ و خیاریان نشان و نزول کر و بصرہ و اولاد شد
 اور اور بصرہ و گوشت گرفت روز چل و پیسج جانب میل کر و قتال با پیسج فریق نمود و وفات یافت
 ابو بکرہ در بصرہ و در سنہ چهل و نہ و نہ و بعضی در سنہ پنجاہ و یک و یا پنجاہ و دو و وصیت کر و کہ نماز کند
 بر جنازہ دوسے ابو ہریرہ اسلمی رضی اللہ عنہ چنانچہ آنکہ در مدارج مذکور است پھر حضرت ابو کیسان
 را اصحابہ گفتہ کیسان مولی البنی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و قتال نہ ہر مزدنی الاستیجاب کیسان
 مولی البنی و قتال ائمہ ہر مزد کنیت او ابابکیسان است و اختلاف است در اسم او بعضی گفتہ اند
 کیسان و نہ و بعضی ہران بعضی گفتہ اند کہ ان الہمان اند علم در وان نصیحت و او و سکون را فی الاصحاب و ہر ان
 مولی البنی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ذکر کردہ است از بشیخ و صحابہ و اخراج کر و دہ است از بکرہ
 از ابن عباس گفت افتاد مولی بنی از شاخ خرم و در پس گفت رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
 بکرہ ہر دوسے را از زمین و دوسے و پدید آمد او را میرا شد او را پس یافتند و دوسے را و او را و امیران
 و دوسے کہ اسے المدایج ابو ہریرہ بن شد بر طیبہ تصغیر و بنی تصغیر نیز ذکر کردہ است ابن خورسہ
 در تہذیب و وصفت کردہ است او را باین کہ مولی البنی علیہ السلام و این بنی ابواثیلہ و بکرہ است کہ انیم
 او را را شد است و آورد اند کہ نام او در جایہ اہلیت ظالم بود پس گفت رسول خدا و را است
 را شد و را شد و کسل نذر اشتر بن حفص بن عمر بن عبد الرحمن بن عوف و را شد بن عبد ربہ سلمی
 و در اصحابہ گفتہ کہ را شد بن عبد ربہ را نام غوث بود آنحضرت او را را شد نام کر و ہر دو کنیت
 ابو اثیلہ کہ او را مولی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم گفتہ و نام ذکر کردہ اند و ذکر کردہ شد
 اینئمہ در اصحابہ و سہیابین نام باین کنیت پہنچ مذکور نیست کہ از فی المدایج و را شد علم ابو صفیہ

فی الاصابہ ابو صفیہ مولیٰ البیہقی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ابو البیانہ فی الاصابہ ابو البیانہ مولیٰ
 البیہقی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و تخریج ابن خبیب در کتاب خود آورده که نام او محرم بود و بلاد ری
 ذکر کرده که از توقیر یمنه است و و سب مکاتب بود و از او اسے بدل کتابت عاجز آمده و خریدار
 رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و آزاد فرمود و ابن ابو البیانہ سوا کے آن ابو النانہ بن عبد اللہ
 است کہ نام او رناعه است کہ خود را بستون سبی بر بستہ ابو لقیطیله فی الاصابہ ابو لقیطیله مولیٰ
 رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بود و بنده حبشہ یا نوبے و تا زمان عمر بن زید ماند و صاحب ہستیاب
 گفته کہ ذکر کرده اند بعضی از اہل سیر از مولیٰ و من حی شنائسم او را شیخ میگوید ذکر کرده است
 او را محمد بن خبیب در کتاب خود و محمد بن کثیف است جعفر مستعقزی کہ بود کہ میگرفت و بوان در خلافت
 عمر رضی اللہ عنہ کذا فی المارج فو کہ ان نیز از مولیٰ آنحضرت است چنانکہ در ہستیاب و اصحابہ
 ذکر کرده اند کہ وہ بکسر کاف و فی بعض الروایۃ بفتحها ہودہ بن علی یامی او را پیشکش فرستادہ
 بود و آنحضرت آزاد فرمود و اللہ اعلم و اہل سیر زیادہ از بن موالی آنحضرت شمرده اند و در اینجا
 اکتفا بجلاصہ روضۃ الاحباب و مارج الفہرۃ نموده عنان شہد نیز قلم را اند کہ خدام جناب خیرالام
 علیہ الصلوٰۃ والسلام معشوف گردانیدم **فصل سبت و وسم** در بیان تعداد خدام جناب
 سید الانام علیہ الصلوٰۃ والسلام در روضۃ الاحباب مسطور است در کتب سیر از خادمان خیر البشر
سبت و ہفت مرد و یازدہ زن بنظر در آمدہ اشہر و الزم خادمان آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
 از مردان **اثنس بن مالک بن النضر** بخاری خرچی است کہ نیت او ابو جہرہ بفتح جیم و جیم
 و سکون میم و زائے مدت وہ سال آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم را خدمت کرد و در سفر و حضر
 حاضر خدمت مشہر بیت ماندہ و در مقامی مشاہد حاضر بود و و سب آخر موالی است کہ در بصرہ
 وفات یافت در سن ثلاث و تسعین یا احدى یا ثنین و تسعین و عمرش از صد سال تجاوز کردہ
 بود و بکسر و شش نمزندا و ملک او بوجہ آمدند ہذا و ذکر و باقی اثاث و وفات یافت در زمان
 و یحیی بن عبد الملک بن مروان و غسل و ادا و احمد بن سیر بن کہ از موالی و سب بود و بر جنازہ دے

از اولادش صد و بیست کس حاضر شدند و وفات کردند و او را می‌بای جمعی و حلیه صاحب
 منافع و مناقب بوده است رضی الله عنه عید الشکر بن مسعود که صاحب نعلین و سونک
 و مشکا و عصای النور و صلی الله علیه و آله و سلم بود بر مجلس که جناب رسول مقبول صلی الله
 علیه و آله و سلم تشریف فرامی شدند این مسعود نعلین مبارک را از پائے شریف بیرون میگرد و در این
 خود نگاه می داشت و چون میخواست نعلین در پائے و سکه علیه الصلوة و السلام میگرد و مناقب
 و مناقب او رضی الله عنه بسیار است و وفات یافت در مدینه و کتبش بگونه گفته اند و در سندها شنیدیم
 تا ثلث و ثمانین و عمر شریفش شصت و نه سال بود امین بن امین صاحب منظره
 رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بود و شهادت شد روز جنگ حنین ریحانه بن کعب سلمی
 که آب وضو رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را ترتیب میکرد و از اصحاب صفه بود و حجت
 قدیم داشت و ملازمت می نمود و در سفر و سفر و توفی فی ثلث و ستین و الله اعلم عقوبه بن عامر
 که شتر آنحضرت را در اسفار میکشید و وفات یافت در مدینه در سه شمان و نجسین مسعود موی
 امیر المومنین ابوبکر صدیق رضی الله عنه و بعضی صحابه گفته اند و سعد اصح و اشهر سنه و او را
 صحبت است و بود و سکه که خدمت میکرد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را و از اهل بیهر شمار
 کرده می شود و اسلم بن شریک صاحب راحله رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بود
 ابو ذر غفاری نام و سکه چند بن جناده است از اعیان اصحاب و زباده ایشان بود
 و اسلام آورد و بکمر راجا و خاصه گاهی الاسلام و احادیث کثیره صحیح در مناقب ابو ذر رضی الله عنه
 در کتب حدیث مذکور است و در زمان خلافت امیر المومنین عثمان بن عفان برنده یمن را و سکون
 موحده و زوال محیه که موصوفی است بر سه مرحله از مدینه سکونت کرد و در آنجا وفات یافت و در سندها
 و ثمانین و ثمانین و در اصحاب گفته و علیه الا کثرت و تا نگذازد بر و سکه عید الشکر بن مسعود
 حین مراجعت از کوفه و گریه کرد و سکه گریه و از دگت انجی و خلیلی عایش و حده و آت و حده و
 بیست و حده طوبی له و بعد از او از ره روز این مسعود هم را پیشان انتقال نمود و در مدینه و اسلام

و حاجر مولی ام سلمه گفت خدمت کردم پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم را و شما کرده می شود و از این من
 نفی هم بن ابی ریحان بن کعب استی از و سحر و بیست که گفت بودم من که خدمت میکردم رسول خدا
 صلی الله علیه و آله و سلم را ابو الحارث اعمولای آنحضرت و خادم آنجناب است صلی الله علیه و آله
 و سلم نامش بلال بن الحارث مشهور است بکفایت و نزول کرد و حصص را و بعضی گفته اند بلال بن الحارث
 نقل کرده است این را عیسی و تاریخ حمص کذا فی الدراج ابو اسحق بفتح سین مجهول و سکون یح
 و کسر حاء مجهول و قیل بفتح هاء و اسم وی ایاد است مولی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و خادم
 و سکه بود چنانکه در احادیث نقل شده و میگویند که و سکه کشته شد و معلوم شد که چه شد این چنانکه کسان را
 در خدمت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم صاحب مواهب لدنیه شما کرده است بلال هوزن
 رضی الله عنه فضایل و مناقب بسیار است و در دمشق وفات یافت و بنده عشرين و قیل تخمان
 و عشرين و بیض و شون سه و قیل سی و ن و خدمت نفقات آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم حواله
 او بود و در حمص یکسری هم و سکون یح و فتح بیستم ثانی و گویند و زخمی موجوده بجای میم خواهر زاده
 نجاشی بود و چنانکه در روایت الاحباب مسطور است و در کتبیتاب گفته که او برادر زاده نجاشی بود
 بود و صاحب قاموس شیر برادر زاده نجاشی گفته و در کاشف نیز یحیی بن آ و رده و گفته که در آنجست
 است و نزول کرد و پشام و وفات یافت پشام و در جامع الاصول و ذخیر الکبیر هم و سکون
 النجاشی و فتح الباء الموحدة این را نجاشی خادم ابی صلی الله علیه و آله و سلم و قیل و در حمص
 یا میم بدل الباء بعد فی الشامین و حدیثیه است پس معلوم شد که قول صاحب روضه الاحباب
 خواهر زاده نجاشی از سر و ست و الله اعلم کذا فی الدراج بکیر بن شد اخ یثی
 نکیر بن موحده نصیفة نقیفة و شد اخ بشین مجر و تشدید ال و خا و مجر چنانکه در روضه الاحباب
 مسطور است در آحابه گفته بکیر بن سداخ و گفته نکیر بن سیکو بنید و بود از جمله کسانی که خدمت
 میکرد و پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم شریک و اسد بن مالک اسدی
 و ثحابه بن عبد الرحمن انصاری و جز بن مالک بفتح جیم و سکون ز و و نزو

[illegible]

نام او ذکر کرده اند تا در سماء الرجال یافته شود و خداوند اعلم ایاز زمان در روضه الاحباب
یازده آورده که خدمت رسول مقبول صلی الله علیه و آله وسلم نیکو دنام ایمن حبشیه
نام او برکت است و والده اسماء بن زید چنانکه سابقا ذکر شد در فضل کنیزگان خواجه جبره حفص
چنانکه در مواهب لدنیه و روضه الاحباب ذکر کرده سلمی احم رافع زوج ابورافع بری اولی اند
صلی الله علیه و آله وسلم صحابی است از موالات آنحضرت و خادمه است صلی الله علیه و آله وسلم
میپوشید بنیت مسخر مولاه و خادمه رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم احم عیاش
خادمه رسول مقبول صلی الله علیه و آله وسلم چنانکه سابقا گذشت امته الشریفت زربیه
ایفتم نامی و سکون را و کسر موحده و تشدید مثناه تا در آخر دیگر حدیثیه هر و خادمه آنحضرت
صلی الله علیه و آله وسلم اند خضره و زربیه احم علیه و ماریه احم الرباب خادمه ابی بنی
صلی الله علیه و علی آله و صحابه و سلم از سلمی احم رافع خرو بیست که گفت خدمت کردم
رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم را من و خضره و رضوی و میمونه بنت سعد و از او که آنحضرت
بعد ایشان را و ظاهر است که این زربیه امته الله ذکر کرده است و الله اعلم فارسیه حیده شنی بن
صالح این نیز خادمه رسول است صلی الله علیه و آله وسلم و ذکر اینها سابقا گذشت و اینجا ذکر کرد
از مردان و زنان در خدمت آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم بقید قلم آورده اند و در حقیقت
همه صحابه خادمان درگاه و حاضران گاه و بیگاه بوده اند رسول مقبول صلی الله علیه و آله وسلم
هر کس بر خدمتی که میخواست میفرمود و لیکن بعضی متعین بودند و خدمت تمام معین داشتند
چنانکه در مواهب لدنیه ذکر است که سیدنا علی بن ابی طالب و زبیر بن العوام و محمد بن سلمه
و چند کسان دیگر از اصحاب بودند که گردن زدن کاfran که از اعظم امور است در دین اسلام
پایشان میفرمود و برآل گماشته نفقات بود و منقلب دوی خاتم شریف نگاه میداشت
و قیس بن عباد صاحب شرط و کوتوال معین بود و الله اعلم فضل نسبت و رسوم
و ذکر اسمای اعمام و عجات جناب رسالت صلی الله علیه و آله وسلم در روضه الاحباب

شد آرد که عبدالمطلب را میزده سپهر و شمش و خنجر بودند و بعضی میگویند که ده سپهر داشت و بعضی
 یازده گفته اند و اما اعمام آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم مدعای دنیای از ذخایر استغنی
 فی منافذ ذوالقربی می آرد که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم را دوازده هم بودند که پسران
 عبدالمطلب اند عبد الله که پدر بزرگوار آنحضرت است حارث و ابوطالب و اسم و
 عبد مناف است و زبیر که بنت اد ابوالحارث بود و حمزه و ابولهب و اسم و ی عبدالمزنی
 است عقیق اقی بفتح غین محمد و سکون تحتانی و مقوم بفتح قاف و واد مشدود و ضرا
 که ستر ضا و مجر عباس و قثم بفتح قاف و فتح مثابه و عبد الکعبه و حجل بتقدیم جیم یعنی شمشیر
 سطر و دار قطنی بتقدیم خا گفته مجنی قید و خطا و نام او را میوه گفته اند و نیز بعضی پسران عبدالمطلب
 یازده بوده اند و استقام کرده اند مقوم را و کتب برانند که مقوم و عبد الکعبه یک بوده اند و بعضی قنار
 پسران عبدالمطلب ده شمار کرده اند و عقیق اقی و حجل را استقام نموده اند و بعضی گفته اند و قثم را استقام
 کرده اند کذا فی المذارج و کلام درین مقام بسیار است و ان شاء الله اعلم اما است آنحضرت صلی الله
 علیه و آله و سلم و خنجران عبدالمطلب هفت اند ام حکیم و عبد الله و الد آنحضرت و ابوطالب
 و زبیر و عبد الکعبه و یحیی و امیمه و رومی و بره و عاکله از یک مادر اند که نام او قاطمه
 بود بنت عمرو بن عابد بن عمران بن مخزوم و صفیه و حمزه و مقوم و حجل از یک بطن که نام والده
 ایشان امله بنت عبد مناف بن زهره است و عباس و ضرار و قثم از یک مادر که موسوم بنشید بنون
 و مثله بر صعبه تغیر بنت جناب بن کلب بوده و حارث و ابولهب و یحیی برادر و خواهر اعیالی تر اند
 مادر حارث صفیه بنت حنیف بتقدیم جیم و فتح نون و سکون تحتانی و کسیر و ال و یادر آخر و او را بنو
 لیبی بفتح لام و تشدید موحده مفتوحه بنت باجر بود و از اعمام آنحضرت هم جز حمزه و عباس
 مسلمان نشده اند و ابوطالب و ابولهب زبان اسلام را دریافته اند اما توفیق نیافتند و جمیع
 علما بر این رفته اند و صاحب جامع الاصول آورده که زعم اهل بیت آنست که ابوطالب مسلمان
 و دنیا رفته و ان شاء الله اعلم بصححه کذا فی روضه الاحباب و المذارج و از حجات جناب رسالت نبیانه

صفیه که مادر زبیر بن العوام است مسلمان شده با اتفاق و او را از جمله مهاجرات شمرده اند و در
 بقیع دفن کرده شد و اما اروی و عاتکه در اسلام اینها اختلاف است و ابو جعفر عقیلی باسلام
 ایشان رفته و ایشان را در رزمه صحابه شمار کرده و اما این اسحق گفته که مسلمان نشده مگر صفیه
 و امشدا علم و مناقب سیدنا حمزه و عباس رضی الله عنهما است اما حمزه کنیت او ابو عماره و سیدنا
 لقب او است و اسلام آورد در سنه ثانیة البعث و نزد بعضی در سنه سادسه مکه روز قبل از اسلام
 امیر المؤمنین عمر بن الخطاب رضی الله عنهما را پیش از آنکه آنحضرت براسه مسلمانان عقد فرموده را بیت حمزه بود
 و اول سریه که بعثت فرمود سریه و سه بود و آنحضرت فرمود که بهترین اعیان من حمزه است و گفته
 شهادت حمزه و شهادت ابراهیم و او در غزوه احد مشهور و معروف است و قاتل سیدنا حمزه و حشی نام
 داشت که بعد شهادت سیدنا حمزه اسلام آورد و بنزد و جاپوشیان جگر سیدنا حمزه بعد قتالش بجایید
 و ایضا که در خوش نمود و عمر شریفش روز شهادت بنجاه و نه سال بود و از رسول خدا صلی الله علیه
 و آله و سلم کمان بود چهار سال و در بعضی کتب دو سال گفته و دفن کرده شد حمزه و خواهر زن او
 او عبد الله بن حبش در قبر واحد چنانکه در مواهب لدنیة مستور است و بعضی از علماء عقیده آنکه نام او
 علیه الصلوة و السلام بر حمزه نازل گردید و جنازه هر یک از شما را که می آوردند به پهلوی حمزه
 نهاده یا او را صلی الله علیه و آله و سلم چنانچه هفتاد و گشت بر حمزه نازل گردیده شد و قوی آنکه آنحضرت
 بر شما را احد نازل گردید و معتبران ساقی ترجیح این قول نموده اند و با اتفاق ارباب اخبار
 شما را این آنکه بشویند و برهما بموضع دفن فرمودند و العلم عند الله اما عباس بن عبد
 کنیت او ابو الفضل است بسبب فضل که اکبر اولاد او است و بزرگتر از این عباس بود که نام
 او عبد الله است و نام مادر عباس شیله بنت حبیب بن کلب بود گویند که سه اول
 عربیه ایست که بیعت الحرام را و پیاد هفتاد و گشت پوشانید و سیدنا عباس رضی الله عنهما را در لیل اقامت
 و سلیم بود و گویند او شست چنانکه آورده اند که قاضی عروص بدوش ابن عباس میر سید و ابن
 عباس بدوش عباس و عباس بدوش عبد المطلب و بعضی در وصف و معتدل نیز نوشته اند

و نظام آن است که در آن مستقرال نظام بود و تواتر که اعتدال و رجوع اعتدال و جزا و ایشانه
 و الله اعلم کذا فی الدار و ولادت و سب قبل از عام الفیل نبیه سال و اسن بود و از آن حضرت
 صلی الله علیه و آله و سلم بدو سال یا سه سال و ده و هجری یعنی الله عنه رئیس و قریب بود و بوی
 نفوذ بود و عمارت مسجد الحرام و بنا بر آنست که تعمیر مسجد و خیر داری آن و او باشد و منصب
 ستائیت مسجد حرام نیز بدست کفایت و سب بود و سیدنا عباس رزم اصغر اعمام آن حضرت صلی الله
 علیه و آله و سلم بود و اسلام نه آ و روزی از اعمام آن حضرت مگر عباس و حقه و چنانکه سابقا گذشت
 و گفته اند که عباس رزم اسلام خود را پوشیده میداشت و با بیشتر کان یک جبراد و نهرا از یک سیر و
 آمد و روزی در مسلمان شد و چون آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بفتح مکه برآمد و سب
 رخصی الله عنه نیز از مکه بجهت مکه و دور آنرا می راه از آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم ملازم است
 بود و رخصی گفته اند که اسلام آورد و عباس پیش از فتح خیبر و پنهان داشت اسلام خود را
 و آنرا مکه و اسلام خود را و روز فتح مکه و حاضر شد و رحین و ولایت و بیک و گویند که پیش
 از بدر نیز مسلمان بود و در کتاب انصاف ایل آورده که ابوراخ چون بشارت داد آن حضرت
 صلی الله علیه و آله و سلم را با اسلام عباس آن حضرت م آزاد کرد و ابوراخ را و بود آن حضرت صلی الله
 علیه و آله و سلم که انحر از و اکرام و تعلیم می نمود و عباس ابجد از اسلام و آن حضرت فرمود
 او را که بود و خن ثرین و حمران ترین مردم و فرمود که عباس عم من و صنف پدر من
 است هر کجا که او را بختی ایند که مرا و متاقب و فضایل سیدنا عباس بسیار است
 و در کتب حدیث منقول است و وفات یافت سیدنا عباس و خلافت امیر مومنان علی
 بن عثمان رضی الله عنه پیش از منقل و بی بدو سال و ده و هجری و از دم یا چهار و هجری
 از حبی یا در رمضان سنه سی و دو یا سی و سه و هجری هشتاد و دو سال یا هشتاد و سه سال
 بود و سی و دو سال ازان و با اسلام بسیر فرمود و در بقیع دفن کرده شد رضی الله عنه
 فصل بیست و چهارم در ذکر تقدیر وضع و اخوان رضا علیه جناب رسالت صلعم

جمله از باب سیر ناقص اند که اول ثوبیه کثیر ابولیب مرصعه بود و این ثوبیه آنست که چون
حضرت متولد شدند بشارت بابولیب رسانید و ابولیب او را آزاد کرد و ثوبیه آنحضرت
صلی الله علیه و آله و سلم را شیر داد و غرو لیست کرد و زرد و شنبه عذاب از ابولیب برداشته
می شود و اسلام ثوبیه مختلف فیه است این سدر را و در صحایب است شمر و کذا فی روضه الاحباب
و در کتب تاریخ مسطور است پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم اکرام میفرمود و ثوبیه را از رویه
برای و صله و کسوت بکنه انعام میفرستاد و ثوبیه بعد از خروج آنحضرت صلی الله علیه و آله
و سلم با خدیجه کبری بخدمت شریف حاضر میشد و خدیجه کبری رضی الله عنها اعزاز و اکرام و
می نمود و ثوبیه بعد فتح خیبر در سال هفتم از بهجت از پنجهان نقل کرد و چون خبر و فالش
بحضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم رسید آنحضرت تحزن و تاسف بسیار فرمود و پرسید
که از قرا تبه الا آن او کسی مانند است ابواب حق گزاری مسدود کرد و انهم گفتند کسی نیست
و در روضه الاحباب آمده که آنحضرت چون در غره فتح بکنه تشریف آورد و پرسید که از
خویشان وی کسی هست بچکس را نیافتند و در روضه الصفا و فاته ثوبیه در سال فتح
حنین نوشته و الله اعلم و هم حلیمه سعدیه بنت ذویب و نام او ابو ذویب است
سحر بن بکر بود و حلیمه سعدیه شریف و کریم قوم خویش بود و بعد ثوبیه آنحضرت صلی الله علیه
و آله و سلم را شیر داد و ابل تاریخ آورده اند که حلیمه بعد از آنکه خدیجه کبری بشارت فراموش
حضرت مشرف شد که آمد و با آنسر و ملاقات نمود و از قحطی و آوارگی خویش شکایت کرد و سید عالم
صلی الله علیه و آله و سلم حال او را بخت کبریا بیان فرمود و جناب خدیجه کبری چهل گرفتند
و یک شتر حلیمه بخشد و او لقبیه خویش بازگشت نمود و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
نهایت اعزاز و اکرام حلیمه میفرمود و اسلام حلیمه نیز مختلف فیه است و در روضه الاحباب
از بعضی متاخران من سیر آورده که ابن حبان الصحیح حدیث کرده است که دال است
بر اسلام و صاحب استیعاب او را از صحایب است شمر و در بقیع قبه ایست خورده که آنرا

قبه حلیمه سعدیه میگوید زیارت میکنند و اما اخوان و اخوات رضاعی آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم حمزه عم آنسور علیه الصلوٰه و السلام ابو سلمه بن حمزه انشد زوج ام سلمه مادر او پیره بنت عبد المطلب عمه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بود شہر واد ایشان را و آنحضرت علیه الصلوٰه و السلام را ثویبه جابرہ ابولہب بشیر مسروح بن ثویبه پسرخود و ثنات چهار سال و ابو سفیان بن الحارث ابن عم رسول مقبول و نیز برادر و زنی آنحضرت ست شہر واد او را و آنحضرت را حلیمه سعدیه و حمله اولاد حلیمه سعدیه اخوه و اخوات رضاعیه آنحضرت ۲ بوده اند و اہم اکین حبشیمہ کہ نامش برکت ست حالش سابق گذشت و بعد انتقال منہ مادر بزرگوار آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم ام اکین حضانت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم سے نمود و چنانکہ آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در حق او فرمود ای بعد اسے و یتیم و بنت حلیمہ سعدیہ نیز حضانت آنحضرت با حلیمہ مادر خود میکرد و انشد اعلم فصل ہست و پنجم و رد ذکر حارسان حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم علامہ لغت گفته اند کہ حرس و حراست پاس شوین ست و نگاہبانی کردن حارس پاسبان و روضۃ الاحباب و خلاصہ السیرت کس را از حارسان آنسور و صلی الله علیه و آله و سلم شمرده اول ایشان سعد معاذ انصاری اشہلی اوسی از بچہ صاحب و اکابر ایشان است اسلام آورد بدینہ میان عقبہ اولی و ثانیہ نیز دست معیت بن عمیر و خانہ ایشان اول خانہ است از انصار کہ اسلام آوردہ شد و سے مقدم و متاع و شریف بیان قوم خود بود و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم اورا البید الانصار التیمیہ فرمود و حاضر شد در غزوہ بدر و احد و با آنحضرت در روز احد ثابت ماند و خراست نمود و آنحضرت را در روز بدر و قتیکہ عریشی ہر اسے آنحضرت ساخته بودند و آنحضرت در عریش بخواب رفت و سعد بن نہاد حراست آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم میکرد و تیری در کھل او روز خندق رسید و بعد از یکاہ وفات یافت ابو بکر الصديق نیز در روز بدر عریشی کہ بر اسے آنحضرت ساخته بودند تیغ بر ہتہ آمیختہ بر سر مبارک آنحضرت

ایستاد بود تا میحک از مشرکان بر سر دست صلی الله علیه و آله و سلم بر سر چنانکه ابن السماک
 در کتاب الموافقة ذکر کرده و عجب که در روز غزوة الاحزاب ذکر جناب صدیق و خراسان کرد
 و در تاریخ النبوة ذکر کرده که عریش خانه که در بوستان با از حوب و یک سازند و در سایه و سکه
 اسایش نمایند و اکثر از یک و چوب خراسان سازند و در بنایه العریش کل الاستیقل به آمده است
 و سعد بن معاذ با جمعی از انصار و یسرون عریش بودند و حراست و محافظت آنحضرت میکردند
 و ابوبکر صدیق همراه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم اندرون عریش بود چنانکه در روز غزوة تبوک
 مسطور است فی این جمیل در حیوة الحیوان منقول است که توحید و کتاب بهایه از ابوبکر
 الحاکم ذکر کرده و صناعت و پیشه بر قوم بیان نموده و صناعت قریش بن بطریق نوشته که سیدنا
 ابوبکر بن الصدیق پیشه نزاری میکرد و سیدنا عثمان بن عفان و طلحه و عبد الرحمن بن عوف نیز
 همین پیشه می نمودند و سیدنا عمر بن الخطاب دلالی میفرمود و میان ابیج و مشتری و سعد بن
 ابی وقاص را پیشه را تیرگر بود و ولید بن مغیره حدادی میکرد و عقیبه بن ابی معیط پیشه
 خناری داشته و ابوسفیان بن حرب بن نیت و اوام میفرودخت و عبد الله بن جندب بن پیشه
 نخاسی کنیزکان میکرد یعنی در بازار کنیزکان را میفرودخت و تضرع در حرب عواد بود و پیشه
 عواد میساخت و سکه نواخت آنرا و حکم بن عاص خنساء بود یعنی بر راحی میکرد و خنکس دیگر نیز
 این پیشه می نمودند و اندر جریش بن عمرو و خنک بن قیس غری و ابن سیرین و عاص بن دالی
 پیشه بنیطاری میکرد یعنی علاج شتران می نمود و عمرو بن عاص خنار بود و همین پیشه اوام میساخت
 بود و زبیر بن العوام پیشه خیاطی می نمود و عثمان بن طلحه که کنیز خانه که حسب سیر و سکه
 جناب رسول مقبول صلی الله علیه و آله و سلم نزد خود داشت و قیس بن محرز این را کس
 نیز خیاطی می نمودند و ابوبکر بن دینار و راق بود و جناب ابن ابی صفیه با عثمائی میفرمود
 و عقیبه بن مسلم که فتح بلاد عجم و او را از انمر کرده بود پیشه جالی داشت و سفیان بن عتبیه
 پیشه معلمی داشته و چند کس دیگر نیز این پیشه داشتند و خنک بن مزاحم و عطا بن ابی بلح

بکیت شاعر و حجاج بن یوسف ثقفی و عبد الحمید بن یحیی صاحب سبیل و عبد الله و قاسم
 و کسائی اینها نیز همیشه معاً می نمودند این بود صناعت شرفا که قنصی در علم و تاریخ و جغرافیا
 و ریاست که جافا و اندلسی گفته که سانیکه در زبان خود فرو بود و نظیر خود را شند اسمای آنها که خود
 گفته که ابو بکر صدیق و علم شریف عمر فاروق در توده با هر اند و عثمان بن عثمان در حیا و علی و زید و ابا
 بن کعب و قراد و وزیر بن ثانیست در قران و ابو عبیده خراج در امانت و ابن عباس در علم تفسیر
 و ابو بکر در حدیث و خاکی بن ولید و شیباعت و حسن البصری در علم تاریخ و واهب بن ابی بنیه در علم
 قصبه بن ابن سیرین در علم تفسیر و تافیع و علم قراد و ابو حنیفه در علم فقه و ابن اسحق در علم معانی
 و مقاتل در علم تاریخ و دکنی در علم قنصی قران و تحلیل در علم عروض و فضیل بن عیاض در حدیث و
 و سبیور در علم خود را که در علم حدیث و شافعی در علم فقه حدیث و ابو عبیده در علم شعر و ابی
 و علی بن اندیجی در علم طایف و کتبی ابن معین در علم رجال و ابو تمام در علم شعر و احمد بن حنبل در علم
 حدیث و صاحب بخاری در علم نقد حدیث و جلی در علم تصوف و محمد بن نصر المروزی در علم
 اختلاف و حیامی و ابو نصر الی و اشعری در کلام و محمد بن زکریا الزاری در علم طب و ابو یوسف و علم
 نجوم و ابی یحیی کرانی در علم تعبیر و ابن میانه در علم خطیب و ابو الفرج اصبهانی در جغرافیا و ابو القاسم
 الطبرانی و علم سیرت و ابن جرم و نظامی و ابو الحسن کبری و کرکب و حریری در مقامات و ابن اسحق
 در علم تفسیر و مسعودی و ابن سیرین در علم شعر و موسیقی و علم غنا و موسیقی و ابی یحیی خلیف بن ابی
 در ریاضت قراد و علی بن بلال در خط و عطار سلمی در غوث و قاضی الفاضل در علم انشا و ابی یحیی
 در علم تواریخ و شمس در طبع و محمد و علم غنا و ابی یحیی در علم فقه و انشا و علم محمد بن مسلم
 انصاری انشائی که از شمس صاحب بود و در حیا و مشاهد حاضر شد که در غره بود که از شمس
 او را در شمس که شمس اول کسی که از حیا به بجه شمس که در شمس او بود است و در جنگ صفین و جیل و غیر
 نشد و از شمس با هر پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم گوشه گرفت و ده پیشش و در شمس
 و اسلام او قدیم است که بر دست معشیت بن عمر آ در ده بود و او را دوی نیز اسلام آوردند

و محمد بن مسلمہ جناب رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم را روز احد ہر است نمود و ذات
 سند است اوسبج و اربعین و ہوا بن سبج و سبعین و اللہ اعلم و کوان بن عصب را اللہ
 بن قیس ابن را در مواہب لدنیہ ذکر کردہ و در روضۃ الاحباب مسطور است کہ محمد بن
 مسلمہ و کوان بن عبد اللہ بن قیس حارثی آنحضرت بودند و را احد اما سابقاً در قصد احد
 گفتہ کہ چارہ کس از اصحاب پیش آنحضرت باقی ماندند ہفت از ہما چہ ہفت از انصار و ہر دو
 فرقة را شہیدہ و در آخر گفتہ کہ گویند محمد بن مسلمہ نیز از انجملہ بودند و کوان بن عبد اللہ بن قیس
 اصلاً نکرده و نیز در شجاع و اصحاب و کوان بن عبد قیس گفتہ نہ ذکر ان بن عبد اللہ بن قیس
 گفتہ و دے شہید غزوہ احد است و در شجاع گفتہ کہ حاضر شدہ عقبہ اولی و ثانیہ را بعد از ان
 بیرون آمدہ از دینہ بسوے رسول خدا و بود با او در مکہ و میگفتند او را ہما جری انصار و شہید ہوا
 و قبل احد شہید او در ہر دو کتب ذکر حراست و نیست مگر آنکہ ذکر ان بن عبد اللہ بن قیس
 کہ حارث بود آنحضرت را دیگر باشد یا فتنہ نشو و اللہ اعلم کذا فی المہاجر زہیر بن الحوام
 بن خویلد بن اسد بن عبد العزی بن قیس بن کلاب الاسدی القرشی و نسب وی ہنسب
 شریف رسول مقبول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در قصبی الصاقی مے باید و تا در وے نیست عبد
 حمہ رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و ام المؤمنین خدیجہ کبری بنت خویلد حمہ زہیر و اسمائت
 ابی بکر صدیق زوجہ وے بود و نیست وی ابو عبد اللہ است و اسلام آورد و بہر ام المؤمنین
 ابی بکر بن الصدیق در زمانیکہ شانزدہ سالہ بود و سبجہ گویند بہت و پنج سالہ بودند و را خطاہ
 و وارزدہ سال و بہت سال نیز روایت کردہ و ہجرت کرد و بجانب حبشہ و حاضر شد بدر را
 و مشاہدہ را کہ بعد از وے بوقوع آمد و با آنحضرت روز احد ثابت ماند و روز خندق رسول خدا
 حراست کرد و وے یکی از ان دو کس است کہ بشارت داد و پیغمبر خدا ایشان بہشت و یکی
 از ان شش کس است کہ شورے گذشت امیر المؤمنین عمر رضی اللہ عنہ خلافت را در میان
 ایشان و او رضی اللہ عنہ در از قامت خفیف اللحم سمر کثیر الشعر بود چون سوار میشد خط میکرد

یا یامی او بر زمین و بر غلام داشت که خراج میدادند و او را در لشکر میگردانیدند و خراج را در
 خانه چیزی از آن خراج و دین او در دوشی اول کسی است که در راه خدا شمشیر کشید گفت رسول خدا
 بر پیغمبر احوار است و حواری من از من است من زیر است و در روایتی از پیغمبر را باطلی فرموده است
 کحل نبی حواری و انما حواری و حواری رجب و محب و محاسن را گویند چنانکه عیسی علیه السلام را حواری
 بود اند و شمشیر روز جمل ستم است و لشکر و پیر و عمر و ستم شدت و چهار سال و دوشیز کرد
 شد بودی السباح بعد از آن عجز و نقل که شد و در عن ایحایه رسول شد و سعد بن ابی وقاص
 و نام ابی وقاص مالک است و وی با آن عجز و بیشتر و آخر ایشان است و در موت و یکی از ستم شوی
 و رویت کرده است از آن حضرت بسیار و وی اول کسی است که نیز انداخت در راه خدا شمشیر و کسی که
 فتح کرد و عراق را و از جانب پیر المومنین عمر بن الخطاب و ابی کوفه شد و کوفه را پناهنده و کوفه از
 بلاد اسلامی است که در زمان خلافت عمر بن کوفه شد و وی از مشهور بحجاب است بود این است
 دعای آن حضرت بود که فرمود اللهم تعجب سعدا اذا دعاک و اسلام آورد و بعد از آن دعا را یا نوزده
 سالگی بردست خلیفه پیغمبر صدیق اکبر و در حجاب مشاهیر شد و در موت وی در این و مالک و عجم
 فتح گشت و بنیاد و اکاسره منهدم گشت و مناقب و فضائل وی بسیار است و ترقی از این پیر است
 میکند که پیش از سید نبی است رسول خدا پس فرمود آن حضرت این خال من است پس گو که بناید آمدن آن خال
 خواندن آن حضرت سعد را با اعتبار است که وی از اولاد عبد مناف بن زهره است و آنند مادر شریف آنجا
 صلوات بر او و اولاد او است و هنوز هم از احوال آن حضرت بوده اند و نسب و رزم با نسب رسول خدا و در کلاب
 بن مره اتصال می یابد و منسوب میشود بزهره بن کلاب و او را راقرشی زهری میگویند و منسوب
 وی با نسب عبد الرحمن بن عوف در زهره می پیوندد و از وی رزم و نسب است که میگفت که از رسول خدا
 عرض کردم که من کدام کس ام یا رسول الله آن حضرت فرمود تو سعد بن ابی وقاص بن مالک بن مره
 بن عبد مناف بن زهره هستی بر کسی که خلافت این گوید پس بر آن نسبت خداست چنانکه از ابن عباس در
 ریاض النضر نقل کرده و نام مادرش برویت بنجر الانساب حمید بن سفيان بن عبد الشمس بود چنانچه

ابن قتیبه و از قتیبه و غیره انکه گفته و در بعضی نسخ نیز نوشته است اصحاب آدم قتلش را خبر الحسد بود
و منقول است که در اوایل اسلام صحابه از مشرکان پنهان در کوه نازیک و در نازکا که بعد از آنجا
که در جماعت صحابه نازیک و مشرکان مسلمانان را عیب کردند و نوشت بقدرال بر یک حد مرده
را از مشرکان با شیخون که شتر ز و و سرش شکست آید اول خونی بود که در کوه نازیک شتر ز و
مرست صحابه بن یزید قاص جنابک سالت تاب در جنب ننگ که ده اند که آنحضرت شری خواجیه زیاده و
بیدار بود و فرمود که کاشکی مروی سلاح از اصحاب من مرا با سیانی کند تا نگاه او را سلاح شتر ز و
سعد گفت منم یا رسول الله و چرا منم بابت او آنحضرت او را دعا فرمود و روی از منم گوشه
گرفت و شتر یک نشتر گفت که با شتم بن عتبه که خال معاویه بود و با سعد بن ابی وقاص قتل شد
از جانب او گفت اینجا منم از شتر است که تو را این مرا حق میداد سعد گفت که من اینجا هم یک شتر که اگر منم
یوی و من را کار گرفته و اگر منم کافر کار کند و و قات یافت سعد بنی الله و در حق خود که
و عقیق و شتر و از منم بر مسافت و میل واقع است مردمان برگردنهای خود و بر دوش
بدریمه آوردند و در بقیع دفن کرده شدند و رسته جس و ششین و قبل نشان و ششین و کمر
شتر نشین بقاد و چند سال بود و پس بهشتا و دو و سال گفته و بران قول که گفته اند که و
خبر و غر بود از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم بابت سال می شاید که این ثمانین و یکصد و
شصت و نه اقیل و این اعلم که از آن المداج و اسامی او را و شریک و بر و جبر الا سبب و جبر الا سبب
و آنحضرت محمد الرحمن و در خزان پیش رو بود و الله اعلم عباده بن پیش رو یزید عیسی و شتر ز و
موجوده و بشیر که برده و سکون ششین و جبر الفارعی اشملی اسلام آورد و بر دست معیت
بن عقیبه قبل از اسلام حد بن معاویه و در جمله مشاهیر حاضر شد و خدمت رسول خدا صلی الله علیه
و آله و سلم بسیار سکیر و حر است می نمود و شترهای خندق و در موهیب که نیکو است که
حر است میگرد و پیغمبر جز از اصحاب بن بشیر چون نازل شد آنچه که بریده و الله عیسی که بن ابیاس
ترک کرد آنرا از فضلای صحابه بود و صاحب با شتر است در بین و در عمر بنیاده و پنج سال روز

یما شهید شد ابو ایوب الانصاری الخزرجی البخاری المدنی و هو خالده بن زید
 بن کایب بن ثعلبه بن عبد عوف بن حاتم بن مالک بن البخار بن ثعلبه بن عمرو بن الخزرج که
 بنی اخیال عبد المطلب بن هاشم جد امجد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بود و خرنج بن حارث
 بن ثعلبه بن عمرو بن عامر بن امر القیس بن ثعلبه بن یزید بن اد بن لاذ بن امرت بن نبیت بن ملک
 بن زید بن کلمان بن سبا بن شحیب بن یعرب بن قحطان بن مبرو البنی بن شایخ بن ارفخشه
 بن سام بن نوح بن کمل بن منوشاخ بن ادریس بن نردون بن هابیل بن قینیان بن النوش
 بن شعیث بن آدم علیهما السلام و تاریخ و فاء الوفا علی امام مسمومی منقول است که از باب
 تاریخ را در نسب قحطان اختلاف است اکثری بر آنند که او عامر بن شایخ بن ارفخشه بن
 سام بن نوح علیه السلام است و بعضی بر آنند که او از اولاد مبرو است و نزد بعضی از خود مبرو است
 و بعضی گویند که بر او زاده مبرو روز سیر بر یکبار گفته که قحطان از اولاد سمحیل است و ابن قحطان
 بن اهریس بن تیم بن نبیت بن قیزار بن اسمعیل علیه السلام است و غیر و تاریخ مذکور مسطور است
 که اعم الانصار بقول کلبی قبیلہ نبی عمرو بن حقیق و عمرو بن جهمز او نبی الارثم بن عمرو بن شعیث
 بن عمرو و مرثیاء و نزد بعضی نبی کامل بن عذره از قضاعه بوده است و از باب تحقیق قول
 زبیر بن بکار از شریح و او میگوید که انصار از اولاد اسمعیل علیه السلام اند زیرا که رسول خدا
 صلی الله علیه و آله و سلم فرموده که الانصار کحجه من الحاتی و ابی ایوب رضی الله عنه مناقب
 و فضایل بسیار و او نزدیک فرمودن جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بعد
 از هجرت بخانه و سکه و اقامت نمودن آنحضرت در آنجا تا بناهای مسجد و مشهور است ابو
 ایوب بصاحب محل رسول الله صلی الله علیه و آله و اصحاب و سلم و حاضر شد ابو ایوب
 در عقبه و بدر و احد و خندق و بیجه الرضوان و جمیع مشاهد فاضله ابا رسول خدا صلی الله
 علیه و آله و اصحاب و سلم و در هیچ غزوه شرکت نکرد و حجت است بنور ابی ایوب رسول خدا
 صلی الله علیه و آله و سلم را در شب عروسه صفیه در غزوه خیبر که ارشد مبرو و عوف و ملائکه

تمام داشت و استخلاف کرد و او را علی مرتضی در وقت خروج خود بسوی عراق و این آفت
گفته که ابو ایوب و جنگ جمل و صفین با علی مرتضی حاضر شد و بود و صاحب مناقب و مناقب و
صحابی جلیله و پیغمبر رسول مقبول بود و عرضست که ابو ایوب با پیغمبر علیه السلام قرابت
قریب داشت و تاریخ هفت اقلیم و در ذیل فکر بدین منوره زاد و پدر شرفا مستطیر است
که ابو ایوب انصاری از رؤسای آن بزرگوار و مقدس بود و حضرت در سال اول از هجرت هفت
ماه بخانه وی بسر برد و انصار از بزرگان و لشکریان و یاران و اعیان و اعیان جهان بود و ابو ایوب
و حضرت و امانت بسیار نسبت بقرابت رسالت است بفرموده آمده و نیز فرمودی است که با ششمین بن عبد
مناف سلمی نسبت عمر بن ابی سفيان و بخاری را و از کجارج خود آورد و در عهد المطلب از لطف حق تعالی بود
آمده بنی شام بنی انوار ال محمد المطلب و از امجد سید عالم علیه السلام بوده اند و وفات یافت
ابو ایوب و قسطنطین از ارض روم در سنه شصت و یک و یا در سنه شصت و دو یا شصت و سه و یا شصت و چهار
در زمان امارت معاویه بن ابی سفیان زبیر است یزید و چون معاویه یزید را واسطه
و ابی شکر و قسطنطین میفرستد که واسطه ابو ایوب گفت چه شد مار که بر با جوانان اسیر
گروانید و شریک و چون در آن غرور شهید شد یزید بن معاویه بعبادت او آمد
و گفت و حیث کن هم ابو ایوب و صحت فرمود که چون بمیرم کفن و سپید مرا بجهده
حکم کن مردمان را که سوار شوند و در زمین حد و سیر کنند تا آنکه محل یابند و دفن کنند
یزید بن معاویه و صیت او را بجا آورد و حکم کرد و یزید مردمان را که بر تبر ابو ایوب
اسپان برانید تا اثر می از قبر می باقی نماند ظاهرا این امر از برای آن کرده باشد
تا انصار دست دراز نکند و تمسک قبرش نشانند یا این امر از جمله خباثت
و شنای اعمال و بوده باشد زیرا که عداوت سابقه با وی رضی الله عنه داشت و در
خلاصه السیر طریقت که در غراری روم ابو ایوب شریف رشت و در قسطنطین مدفون
گشت و یزید بن معاویه بنا بر عداوت اسپهبد قبرش براند تا آنکه محو کرد و آمل

[illegible]

طبع باز آورده و بار ایشان فرستاده و سدری را که در طول فرسنگ و فرسنگ
 بقدر لقمه ان کبر عادی و بر و استی سباین شش بر یکد سبیل تا سه ولایت بن
 بسته بود و در سبب شکست بخار یک آورده اند سنگی را که پیاده مردم پر قوت قوت گردید
 او را شش طبعی ازان سدری سبک و اولاد کلمان بن سبا اکا بر روسای بنین بودند
 از میان ایشان عمرو بن عامر را اسما رئیس تر و بزرگتر بود و بکثرت اموال
 و اولاد بر همه فائق و سر آمده و زوجه او که طبعش خمیر به نام داشت کامنه بود پیش
 از وقوع واقعه نقیب سدر بعضی آثار و علامات که معرفت آن مخصوص اهل
 کمانت و معرفت با شتر در یافته ازان جمال خبر داده بود و تخم و بمقتضای اخبار
 او و طبیعت خرمج ازین دیار سببم گردانید لیکن چون بر آمدن او از میان اقوام
 بے سببی که معلوم ایشان گردید و مستبعد و مستحکم بود و حیل و راین باب انگیزت
 تا به سانه جلای وطن گردید و بیتی داشت که سالها در طلال ترسیت او برورش یافته
 بود و او را در خلوت بطریق موافقت گفت که چون روسای قبیله حاضر باشند
 با من در سخن منازعت کنی و اگر از من نسبت بتو بپایستد تو برابر آن زیاده از
 حد اعتدال روی تا مرا در اختیار جلای وطن عذر می صریح در میان مردم
 پیدا شود از برای توطیه و تمهید این خیال طرح ضیافت در میان افکنده روسای
 قبیله را و عورت نمود و در ایشان میجاوردت بمقتضای مواضعی که با آن میتم داشت
 سخن می گفت و میتم در برابر آن سخنت تر ازان آورده و طباخ بر روی می زد و عذر مجلس
 برخواست و گفت و گیر مرا در این دیار مجال اقامت تنگ آمد میتم که سالها پرورش او کردم
 با من چنین در آمد و دیگران خود چه کنند تا همه عروص و عطار که در ملک و بود بعضی بازارا تبلیع و راکه
 و اهل قبیله بکثرت و فراوانی و شامت این یافتند و مردم همه اسباب او را در حال
 بخت و پند و خمش و با سبزه و پسر که همه اولاد و سدری و خمیر به بودند با طایفه

با طایفه دیگر از اولاد املان بن سبا برآمدند و از عذاب عرق و هلاک سبیل عر هم نجات یافتند بانی همه
 از سکنه اندام عرق طوفان کفران گشتند و مانا که سبب نجات او و هر که با او بودان باشند که
 چون وجود انصاری حضرت سید محمد باقر صلی الله علیه و آله و سلم از ایشان تقییر یافتند و لا یرحم
 بحکم آن تنبیر و اندیشه حکمت باله الهی اقتضای بقا و سلامت ایشان کرد و بعد از آن که عمر و
 بن عامر و بدیع بن نهاده صفت هر یکی از بناد با اولاد خود در میان بناده تا هر یک موانع
 خواست و بیل طبیعت خود اختیار بلدی از بناد کرد و اکبر اولاد او ثعلب بن عمر که پدر او سوس و
 خرج سنت اختیار و یار حجاز نمود و چون اولاد او بسیار شدند و سوس و قوجی بجان شرب
 آورده در میان پیرو که آید یار در آن روزگار با من و مستقر ایشان بودند و بول نصرت
 وصول فرمودند و بعد مراد با ام ایشان را با پیرو صورت تعامل و تجارت بهم و پیوست
 و اوس و خرج را نیز شتر و گاو و دست و او را شتر و قریله و نصیر که از قبایل پیرو بودند
 یا ایشان رسم شتم نذرینی و غالب حریفی در میان آورده و در مقام نهیب و غضب موال ایشان
 شدند را بلاء عهد و حلف که در میان بودند از هم گسسته شدند و ظلم و تعدی پیرو و با ایشان بنات
 کشید که پنج سال اوس و خرج تاب و برود تم پیرو دنیا و در ستم با پیرو و که هم از قوم ایشان بودند و در آن نفع
 و انتشار روی بجانب در باب شام آورده پاس بر سر بر سلطنت آن مقام نهاد و پیرو و ابو جسیله
 لشکر کی عظیم بجانب مدینه آورده و رسم انتقام و انصار اوس و خرج از قبایل پیرو بجا آورد
 تا پیرو استبداد و استقلال در عالی و سافل مدینه متوطن گشتند و اموال و اطام و متاع
 پیرو در دست غلبه و اقتدار ایشان آمده از رحمت نزاع و جدال پیرو فارغ البال گشته
 با یکدیگر متفق نسبت اخوت مدنی بطریق اتفاق و التیام میگذاشتند تا هرگاه کسی که از غلبه
 مشارکت و مناقشت خلاقی در میان اوس و خرج نیز در میان آمده تا بر نزاع و جدال
 مشغول گشت تا صد و بیست سال آتش جنگ و جدال ایشان گشته نشد تا آن روز
 ظهور دولت محمدی و استیلا بر کل عالم و پیرو باوراک سعادت اسلام و التیام

حکمر توحید علاقه محبت و اثبات باطن و وجه و او کد طرق ثبوت و رسوخ یافت چنانچه ابی کریمه بابا ابی الدین
 آمنوا ذکر و النعمه اللہ علیکم اذ کتم اعداؤکم الف بین قلوبکم الایہ اذان معنی خبر مسید بہ و تبدیل عدوت
 اوس و خیر ج بخت سیکے از خواص زبان اعجاز نشان حضرت خاتم الانبیاست صلی اللہ علیہ
 وسلم این است کیفیت سکونت انصارین و ارالابرار بر وجهیکہ معروف و مشہور است و ہذا
 و روایت نامہ نوشتن شیخ متضمن سلام خود و سپردن بشامول یہود کے کہ خدمت حضرت
 صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم رساند و اگر خود زبان ظہور نبی آخر الزمان عتیام اولاد خود را بطن ابطین
 وصیت کند و سیر و سازد کہ بخدمت آن سرور رساند چنانچہ ان نامہ بعد مرور ہزار و پینجاہ
 و ستہ سال تا بابو ایوب انصاری کہ از اولادش در پشت لبست و یکم بود رسیدہ و ابوالیوب
 حسب وصیت آن نامہ را بخدمت رسالت پناہ علیہ الصلوٰۃ والسلام رسانید اکثر
 ارباب سیر مانند صاحب تاریخ ہفت اقلیم و مصنف درج الذر و در تفسیر حسینی و صاحب
 روضۃ الصفا و غیر ہم در تصانیف خود ہا درج ساختہ اند و ابوالیوب انصاری را در اولاد و شامول
 یہودی ذکر کردہ اند اما اہل تحقیق در مولفات و مصنفات خود ابوالیوب انصاری رضی اللہ عنہ را در اولاد
 شامول یہودی نہ نوشتہ اند چنانچہ ابام نووس علیہ الرحمہ در کتاب تہذیب الاسما
 واللغات و صاحب الساب سمعانی و دیگر علما کے کرام کہ باہر الشاہ اند اسب ابوالیوب را
 در کتب خود نہ بچیکہ درج رسالہ کردہ ام نوشتہ اند و شیخ محدث دہلوی و در جذب القلوب افادہ
 میفرماید کہ از غریب اخبار انکہ بعضی از مورخان آورہ اند کہ چون شیخ بہ لشیر حاکم مشرق
 بر آمدہ و را و بحدینہ افتادیکہ از سپہان خود از برین مقام تجلافت نشانندہ متوجہ شام و عراق
 شدہ اہل مدینہ سپہ را بر رسم و عا وید محمدی کشند شیخ بقصد ان مقام سپہ خود باز بہ اہل مدینہ
 آمدہ و اوقیال و ادواسپ او در معرکہ جب گشتہ شد سو گند خود کہ تا این بلدہ را خراب نکند
 قدم پیشتر نہند بعضی از اخبار یہودی پیش آمدند و گفتند کہ این بلدہ محفوظ حفظ الہی است بچاہی
 او را خراب نہ تواند کرد و ادواسپ خود اوصاف و خوت او را خواندہ ایم و نام او طیبہ است و

دارالہجرت پنجہ آخر الزمان صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ از اولاد اسمعیل علیہ السلام باشند تو در خیال خرابی
 او بپاشش و ازین سخن باز کرد و تیغ با شمع این کلمات از خیالی کہ بسته بود باند و با جماعہ از خجاء
 سینود متوجہ میں نشد و بہ شمع اخبار اخبار استیاسی یافت محمد بن اسحاق سے آرد کہ تیغ خاند
 براے بنی آخر الزمان بنا کرد و باو سے چہار صد از علمای توریت بودند کہ تبرک مراقت و گفتہ
 عقد مراقت بر آقامت مدینہ بآرزوئے ادراک سعادت صحبت بنی آخر الزمان صلی اللہ علیہ
 وآلہ وسلم بر بستند تیغ براے ہر یک از ایشان خانہ بنا کرد و چہار بیخشید و اموال جزیلہ داد و
 کتابی نوشت کہ دروے شہادت اسلام خود ثبت نمائیں کتاب را محتوم ساختہ بکلاسترین
 اینجاست تفویض نمود و وصیت کرد کہ اگر وے بنی آخر الزمان را در مادیان کتاب را
 بخندست او برساند و کہ نہ با و لا و او لا و خود دید و سرے براے خاتم الانبیاء عمودہ تا در وقت
 قدوم مہمنت لزوم نزول فرماید و تولیت این سرانیکہ از علماء او کہ ابوالیوب انصاری کہ آنست
 صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در وقت قدوم مدینہ منظرہ در خانہ وے نزول فرمود از اولاد اوست
 و از اہل مدینہ انہانیکہ نصرت و اعانت آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کردند مہ از اولاد انہا
 بودند اند گویند کہ آن کتاب از ان قدوم برکت لزوم آنحضرت در دست ابوالیوب بود و با آنحضرت
 رسانید و انہا علم و تفسیر حینی در سورہ دخان در تحت آیہ کہ تمہ آہم خیرم قوم تیغ الایہ مگر
 کہ تیغ بسیار از شرق تا غرب عالم بکشت و حیرہ بنا کرد و سمرقند نیز بقول اشہر او ساخت و
 روایتی از ابن عباس رضی اللہ عنہ ہست کہ او پیغمبر بود و در حدیث آردہ است کہ خدیج
 کہ او پیغمبر بودہ یا غیر پیغمبر و از عایشہ رضہ منقول است کہ شام نہ ہدیت تیغ را کہ اسلام آوردہ است
 و انداختی سبحانہ تعالی قوم او را مذمت کردندہ او را گویند کہ چون نام تیغ را ابوالیوب انصاری
 رضی اللہ عنہ بموقف عرض رسانید حضرت رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم سہ نوہیت فرمودہ
 کہ مرخا بالآخ الصالح و در روایتیہ آگاہ ابوالیوب آن مکتوب را بمجور استماع خبر قدوم آنحضرت
 بجانب مدینہ منورہ زاد اندیش فراصحب ابی لیلی بخندست حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم

فرستاد و ابی یحیی در قبیل بنی سلیم با حضرت ملاقات نموده آنکتاب را از پیوده غیب بر آورد
 بحضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله وسلم تسلیم نمود آنحضرت بعد از اظنه تبرکات فرمود مرحبا
 بالاربع الصالح و الله اعلم و حصل چون شمس مولف این عجله شتهی بالوالوب انصاری می شود
 مناسب است که ذکر آنرا خود را ابوالوب انصاری بنویسد آمدن بزرگان خویش از مدینه مشوره بجانب
 هندوستان مبع رساله نایب بن طریق محمد احسان امد بن مولوی نعیم امد بن مولوی حبیب امد
 بن مولوی محسن امد بن قدوة العارفین مرشدنا و مولانا امد الحق بن ملا محمد سعید بن مولانا
 کتاب الدین الشہید السامانی بن مولوی عبدالحلیم بن مولوی عبد الکریم بن شیخ الاسلام
 مولوی احمد بن مولوی محمد حافظ الدین بن شیخ فضل الله بن شیخ حمی الدین بن شرف الدین
 عزت الدین بن شیخ نظام الدین بن قطب العالم شیخ خواجه علماء الدین الانصاری الهروی
 بن خواجه محمد بن اسحق بن خواجه واو دین خواجه عزیز الدین بن خواجه جمال الدین بن
 خواجه دست محمد بن خواجه غیاث الدین بن بکر مغیر الدین بن بکر حبیب الدین بن بکر شمس الدین بن خواجه
 جمال الدین بن خواجه بکر الدین بن خواجه سلطان محمد بن خواجه نظام الدین بن خواجه
 شهاب الدین محمود بن خواجه خوش بن ابوبکر بن جابر مقرب باری بن خواجه ابوالحسن
 عبد الله الانصاری بن ابی منصور محمد بن علی بن جعفر بن ابو معاذ بن محمد بن احمد بن علی
 بن جعفر بن ابی منصور مست الانصاری تابعی بن ابوالوب انصاری من اصحاب رسول الله
 صلی الله علیه و آله و اصحابه و سلم المشهور لصاحب رجل رسول الله علیه و آله وسلم و تنبأ مدین کان
 با از مدینه مشوره را و افسر شرفا مینوستان آرباب تاریخ چنین تحریر کرده اند که هر گاه یکجا
 خلافتنا سیدنا محمد بن الخطاب سعید بن ابی وقاص را سیر گردگی افواج مسلمین برای جهاو
 بجمعه روانه فرمود ابی منصور مست الانصاری بن ابوالوب انصاری زیر رایت سعد بن ابی وقاص
 رضی الله عنه عازم ملک عجم گشته و نیز بعضی مورخین در سنه سی و هفت هجری در زمان خلافت
 امیر موستان عثمان بن عفان رضی الله عنه جمعیت احتف بن قیس که از طرف عبدالمدین عامر برادر خاله

سلطان سلاطین
 قاضی حاکم
 قاضی قضاة
 معاونت ابوبکر
 است صاحب
 علی سادات
 وقت حجت
 از کتب معتبره
 در تاریخ
 الانساری
 در تاریخ

امیر مومنان عثمان بن عفان را که بصره و امیر نراسان گشته بود ابی منصور است الفخاری بجز اسکان
 آمده سکونت و توطن اختیار ساخت تا به پنج پلشت یعنی تا ابی منصور بن جعفر در پنج
 و نراسان بصره و بعد از ان ابی منصور که مروی استی و از اولیای کبار اثر را بدو به بیت باشند
 حمزه عقیلی که در پنج قطبها بوقت بود داشت و از اتفاقات و وقت ابی منصور از شهر پنج بجز است کرده
 بهدار اختلاف هرگاه آمده سکونت گزیده به ناکحت پروا خسته جناب و اسب العطایا پسری حاوی
 علوم ظاهر می و باضی سالک سالک طریقت و حقیقت شیخ الاسلام ابی اسمعیل خواججه
 الفخاری الملقب به پیر برات قدس سره در ماه شعبان سنه سه صد و نود و شش هجری
 عنایت فرموده بیدار و لاوت با سعادت شان ابی منصور و الدیاب ایشان یکدیگر و دیگر در هر
 بصره بوده بشوق و دلورده دیدار و زیارت پیر خود باز غریمت پنج نموده بخدمت پیر خود فایز شده
 بقیه عمر و اینجا گذرانیده در سنه سه صد و نود و هفت هجری داعی الی البیضاء است گفته و خواججه
 عبدالعزیز الفخاری که در بلای سیتی اسیر گردیده بود بخانه ابی عاصم نامی بزرگی که از خاندان
 جعفر فاسد جناب شان در هرات بود پرورش یافته و وجه عاصم صبیح نور احسب است و
 خضره در صغر سن باز دواج حضرت عبدالعزیز الفخاری بروی در آورد و دیگر حال است
 کشف و ذکر است خواججه عبدالعزیز الفخاری بشرح و بسط در نقحات الانس ملا عبدالرحمن جامی
 قدس سره نقل کرده شیخ الاسلام و پیر برات از القاب شریفه است و سنه چهار صد و هشتاد
 و نه هجری بحسب المادوی خراسیده قبرش در هرات زیارتگاه عالم ست بزار و تیرک و اولاد و احباب
 شان اشرا بعد نسل و بطنا بعد طین با صد فضل و بهر و ارشاد و بانه را اعزاز و اکرام و در هرات بصره
 تا اینکه فلک تفرقه اندازد در سنه شش صد و نوزده هجری چنگیز خان که قتال عالم و در ظلم و ستم شهره آفاق
 و ضرب المثل است بر هرات مسلط گردانیده دست جور و جفائیش نسبت ساکنان هرات و زار گردیده چنانچه
 در هفت روز یک که در و شش رکب مسلمانان کشید ساخته و ان را دیگر اولاد و احباب حضرت خواججه عبدالعزیز
 قدس سره از وطن مایون هجرت کرده خداوند که در که ام که ام شهر متفرق گشته طرح اقامت انداخته و بعد از آن

ملا علیرالدین جدا که در شب نوزدهم حضرت خواجه عبداللہ انصاری سے پہنچو در درسدہ مفتقد
 و بہت و سہ خواہ بہت و چہار ہجری مع ملا مسعود و اور حقیقتی خود بہت بہندوستان بدلی
 تشریف آورده سکونت اختیار کرد و ان ہنگام غازی الملک غیاث الدین تلیق او شاہ و رہندوستان
 فرمانروا بود با سلطان المشایخ نظام الدین اولیا رحمہ اللہ تعالیٰ خلافت و ہشت و با خواہ قاضی
 رکن الدین چغتری بمقتضی حرمست سماع کفر غیر جناب شان تو شہید بہر علما جزین ساختہ خواہست کہ
 ملا علیرالدین انصاری کہ تازہ وارد از علمائے نامدار ولایت مست دستخط کنند چہ کہ ملا را در ولایت
 سلطان المشایخ شک و ریب نہ بود از اتفاق را سہ علما اختلاف فرمودہ مقرر دوازہ دست با و شاہد ہستی
 نزدیکہ محقق گشتہ بعد رفع مناس و حصول اطمینان بخدمت سلطان المشایخ حاضر شدہ سہ ذول اہلانات
 سہ پابان گشت بعد از ان ملا محمد علیرالدین از دہلی غریبت و پارسہ ترقی فرمودہ در سواد قصبہ سہا لہ کہ
 در ان زمان شہر سہ بود با وان مسکن شہر فابجا اقامت فرمود و در ایام سہ سالہ باشتیاق ملاقات
 برادر خود ملا مسعود کہ در قصبہ بانی بت سکونت داشت و ہمراہ ملا علیرالدین از ولایت آمدہ بود رخت پھر
 بہرست نوبت ملاقات برادران رسیدہ بود کہ در قصبہ شیخ پور بر نہا و متعلقہ سہا لہ پور انتقال فرمودہ پھر شہر
 بہونجا مشہور و معروف است اولاً و اجاوش بعد جات پذیر بزرگوار بہرہا لی سکونت پذیر ماندہ پیرس و تدریس
 استعمال داشتند تا آنکہ جمال الدین محمد اکبر بادشاہ اراخی وافر متعلقہ قصبہ سہا لہی براسہ صورت مدرسہ
 بنام نہا و ملا محمد حافظ کہ یکے از بنابر ملا علیرالدین مرحوم بودہ معاف و مرفوع القلم فرمودہ معافی مذکور
 با افاض سلطنت شاہ عالم بادشاہ بجال ماندہ و ہنوز نشان مدرسہ ملا قطب الدین شہید بطور یادگار باقی
 است و در زمان سلطنت اورنگ زیب عالمگیر بادشاہ شیوخ عثمانی و گدازادگان روضہ گاؤن کہ خود را
 ساوات روضہ گاؤن سیکورید و در محل از نسل گدای خہول لجال بودہ و خان زادگان قصبہ یتیمی پوجیم
 ملا قطب الدین را با غرض انصافی و سہو شیطانی در سہ کپڑا و یکہ و چہار ہجری شہید ساختند و
 خانہ انش زده تمامی اثاث البیت و کتب نماز صد سالہ تصنیفات ملا و شہید پاک بسختی خاک
 بادشاہ بچہر استماع خبر شہادت ملا قطب الدین افواج قاہرہ براسہ قلع و قمع مفسدان و قاتلان نامور

فرموده روانه ساخت آنچه اعتنا نداشتند از ایشان نیز شنیده و مقبوله و شنیده گشته محض و اولاد و اولاد
 حاضر شده و حضور جرایم خواستند از آنجا که در عفو لذتی است که در انتقام نیست قلی عقیقه بر جرایم
 جرایم شان کشیدند و از عتاب سلطانانی خلاصی و بایندند از آن باز اولاد و اولاد شنیدند که چهار نفر نزد
 رشید عالم با عمل مولوی محمد احمد و مولوی محمد سعید و مولوی محمد نظام الدین و مولوی
 محمد رضا قدس اسرار هم که بر او از آن حقیقتی بودند از فتنه ستمالی هجرت کرده در شهر کاشان
 بمکان فرنگی محل که از خطیبات شده و از کاندیز عالمگیر است طرح اقامت افکندند و تا حال
 که است که اجماعی است نسلاً بعد نسل و بطناً بعد بطن سکونت دارند خداوند کریم علیه و افضل
 ظاهری و باطنی عطا فرموده کثرت اولاد بخشید بر یک از ایشان عالم نامور و با فضل و متبحر گردید
 کس علم و فضل خود و راجع سکون زده خلقی کثیر و جمعی عقیقه از هر شهر و بلاد و چند است ایشان
 شتافته کتاب علم نموده عالم و فقیه گشت و علم و فضل تا اکنون در اولاد آنها پیوست و دیگر حالات اولاد و احوال و اولاد
 مولوی رضی الدین محمود فتحپوری در رساله اخضار الانساب و جناب عمی و استاذی
 و استاذ العلماء فخر الفضا مولوی ولی الله عقیقه السلامه در رساله اخضار اربعه بشرح و بسط
 تحریر فرموده اند فقیر حال محل نقلی ساخت و الله اعلم بلال که خادم بارگاه و مقرب
 گاه و بیگاه بود و روادای القری حراست آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم نمود و در مواهب
 لایقیه گفته که مغیره بن شعبه هارسل آنحضرت بود و صلی الله علیه و آله و اصحاب و سلم در روز
 حیات شمشیر کشیده بر سر مبارک ایستاده بودند که ای الدارح و الله اعلم افضل
 بست و ششم و روزی که کتاب حضرت خاتم المرسلین علیه السلام
 و در ارج النبوة مسطور است که آنحضرت صلی الله علیه و آله و اصحاب و سلم را کاتبان بودند
 که بعضی کاتبان و می بودند و بعضی نامها بلوک و احرار می نوشتند و بعضی احوال صدقات
 و بعضی معاملات و شری و و جز آن و در رفته الاحباب آورده که مقبره حسین بود که عثمان
 بن عفان و علی ابن ابی طالب و جی می نوشتند و اگر ایشان غایب بودند بی بی کنع

الله تعالى جل شانہ و عظم نوالہ در جنت عدن طلوع فرمود و ارشاد کرد که قسم بجزت و جلال بنور است
 که در تو داخل نخواهد شد مگر آنکس که دوست دارد این مولود را و هر دلیست که سیدنا ابوبکر صدیق رضی
 و رب العالمین موسوم بعبد العبد بود و نزد بعضی عبد رب الکعبه نام داشت و رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم
 موسوم فرمود بعبد الله قبل بالحق بسبب آزادی وی از انفس و زخ و دوجه و یک نیز گفته اند و در
 از لاله الحفا مسطور است که سیر بر سنا بر گفته است انما کنی ابوبکر عقیفاً لانه لم یکن فی نسب منی ابواب
 که کنایه فی الاستیعاب و نزد بعضی عبد الله نیز نام قدیم آنجناب است و صواب است که این نام
 و لقب هر دو اسلامی است و اتفاق کرده است امت بر تشمیه و لقب صدیق از جهت میادرت او پیشتر
 رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم و ملازمت وی رضی الله عنه بر صدق در جمیع احوال و در و است
 کرن است از قطنی و حاکم از ابی یحیی که آنجا نمونم و ام کرد که چند بار شنیدیم علی مرتضی را که در کرم الله
 وجهه که میفرمود بر منبر که خدا تعالی تشمیه فرمود ابوبکر را بر زبان پیغمبر خود و بعد از آن چنانکه در تاریخ
 مسطور است و بعضی از اهل تحقیق بر آنند که آن محمدن صدق و صفاء و توفیق را باین سبب صدیق خوانند
 که ظاهر و باطن او صدق و راستی مستقیم بود و آن صدق من لحم غیر باطن با هر در من ظاهر و باطن
 الصدیق هو الصادق قولاً و فعلاً و بنیه و عقداً و بعضی عرفا گفته اند که صدیق کسی است که بیزل
 کند گوین را در روی حق تعالی مانند ابوبکر صدیق که چون رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم
 در جمیع حیش سر از روی برسد که با الثیق لنفسک یعنی بر اے نفس خود چه گذاشتی و چه بر
 گفت الله و رسوله و مقول است که چون سیدنا ابوبکر رضی الله عنه بدولت اسلام مستعد گشت
 چهل هزار درم بقصد داشت چکه را در راه خدا تعالی و رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم صرف نمود
 لاجرم زبان معجز بیان نبوی قد قدرتش انخلعت النفتی الال حد و قائل النفعی الال ابی ابوبکر بنی
 و کام جایش را بمرعده ان من الناس علی فی صحیته و ذات ید ابوبکر نمونم ساخت در وقت از دنیا
 مذکور است که جبریل علیه السلام آمد و گفت از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم که خداوند تعالی میگفته
 که از صاحب خود یعنی ابوبکر پیوسته که از ما راضی هست یا نه چون رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم

پیغام ملک العلام نبوی رسانید گفت من مکینه بنده ایم بروگما ۵ او من چه کس باشم که او رضای من
پیرسد و چون من برسدن در کمال رضایم از روزه بعد از آن حضرت خداوند تعالی خبر داد که اگر او بگفت
که من راضی نیستم تمام انبیاء را میسر ستادم که رخصت او میکردند و در آن روز الحاق مرویت که روزه
صدیق اکبر پیش آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم آمد و جبرئیل با آنحضرت علیه الصلوٰه و السلام
نشسته بود پس جبرئیل گفت یا محمد ایما ملاحظه میکنی ابو بکر را که حجاب پوشیده و آنرا از خمار بر سیه بسته
رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود که آنجبرئیل ابو بکر جمله مال خود را قبل از فتح بر من نثار کرد
جبرئیل گفت که جناب صدیق میفرماید که سلام ببار او برسان و میفرماید که بگو از ابو بکر ایما تو درین فقر
از من راضی هستی یا ناراض چون ابو بکر صدیق این سخن شنید گفت آیا پروردگار من بر من بیخوش
که دیده حال آنکه من از پروردگار خود راضی ام و این کلمه را سه بار تکرار نمود و در کتب سیر منقول است
که ابو بکر صدیق در جایبیت در میان قریش جایی کعبه و مالی کثیر داشته و از روسای اهل مشاوری
انقوم بود و در علم انساب و علم تعمیر خواب و علم عرض و قافیہ نام بر دو و از اوان بخت تا زمان وفات
آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم در سفر و حضر کثیر از روزه علیه الصلوٰه و السلام خلف نمود و اول کسیکه
در حضور پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم خطبه خواند و کنار او دعوت اسلام نمود و اول کسیکه او را خلیفه
رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم میگفتند و اول کسیکه وصیت بخلافت کرد و اول میر که در احوال
و اول مرد که از احراز مسلمان شد و اول کسیکه تصدیق معراج نمود و اول کسیکه در اسلام برسد
خلافت نشست و اول کسیکه از قریش و زبان حیات پر خود تخلیف گشت و اول کسیکه از این
است سوره را بنا کرد و اول کسیکه برای رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بذل نفس خود نمود و اول
کسیکه از این امت سسر از خاک پر دارد و اول کسیکه از ایهی است داخل بهشت شود سیدنا
ابو بکر صدیق است رضی الله عنه و جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم صدیق اکبر را در وصفت
رحمت در اوقت تشبیه فرمود ببلایا که گرام بیکاییل علیه السلام و از پیغمبران بابا ابراهیم علیه السلام
و آبن سسار ابراهیم بنحی را بیت کرده که ابو بکر را از انوار نور نامیدند بواسطه خلافت و عمر بانی

او بر خالقی و این عساکر از پیج بن الش رویت میکنند که در کتب سابقه نوشته است که مثل
 ابو بکر مثل باران است و هر مناسکیه واقع شود منقعت می رسد و گفت نظر کردم در حجاب دنیا
 علیه السلام و نیافتیم هیچ پیغمبری که هر او را صاحب باشد مثل ابو بکر و این عساکر از ابن حسین
 روایت کرده است که در رویت آورده بعد از انبیا کسی افضل از ابی بکر متولد نشده است و در
 ارتداد و حرب ابو بکر رضایا که مقام کی از انبیا شده یعنی ثواب عمل او در آن روز قریب ثواب پیغمبری
 بود و صدیق اکبر در حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فتوی داد و انشور فتوی نوی
 بمقرر داشت و جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پنج کس چنان وثوق و اعتماد داشت
 و اسویر که بر ابو بکر داشت و پنج کس را با آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم خصوصیت و اتحاف چنان
 بنود که جناب صدیق را ابو بکر از آن فاروق اعظم را او حجت و ایمه داشت صدیق اکبر با پیغمبر
 مصافات او در خلوت و جلوت حاضر ماندن و در بر نشسته و در شریک آنحضرت بودند و اعتماد
 و توقیر آنحضرت علیه السلام نسبت با صدیق اکبر زیاده از آن است که درین اوراق گنجد
 و از ابن عمر رضی الله عنه مرویست که فرمود روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بیرون آمد
 و در مسجد کعبه ایستاد و در آوای ابو بکر بجانب دست راست و عمر بجانب دست چپ و پیغمبر صلی الله
 علیه و آله و سلم بودند و آنحضرت دست ببرد و اگر فرمود که همین صورت روز قیامت مبعوث
 خواهیم شد چنانکه ترمذی روایت کرده و از سعید بن مسیب مرویست که گفت ابو بکر صدیق بزرگ
 رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بود و مشهور میفرمود جناب رسالت ابی علیه الصلوة و السلام در
 جمیع امورات خود از صدیق اکبر رضی الله عنه و از حماد بن ابی سعید را ابو بکر رضی الله عنه که انصیب
 پیغمبر می از افراد سابقه و باقیه از جمله انبیا و انجمن است اند اول آنکه در نماز بیفتی سید ایوب
 بود و دوم روزی در عترت شش هزاره رسول قبول صلی الله علیه و آله و سلم بود و سوم آنکه در چکر
 آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بعد وفات جفاقیه و فتنه چهارم آنکه در مرتبه پیغمبر خدا
 صلی الله علیه و آله و سلم را پیوسته در نماز امامت فرموده و در روضه الصفا مستقر است

نصیحت پیوسته که ابو بکر رضی الله عنه از اهل بیت است مجری صلی الله علیه وآله و صحابه و سلم
 بود و در ایام خلافت خویش پیامد شپین پوشیده و لباسی از عظمای عزت و ولوک بهمن با
 حایای قیمتی و بجا میآید زیر لب پیش او می آمدند و چون لباس زهر و تقوی و تواضع و وقار
 او را مشاهده می نمودند ترک مجلس و تکلف خویش کرده و به تکلفی تشبیه و سکه رحمتی الله عزت میگردیدند
 در حیوة المحیوان منقول است کان رضى الله عنه کبیر الشان زاهد افاض شفا اما ما حلیت و قورا
 ثوبا کما صابر اگر و فاعده حکیم التظیر فی الصحایه در کنیز العرفان صریح است که تحقیق جناب رسول خدا
 صلی الله علیه وآله و سلم علی مرتضی را وصیت فرمود که یا علی بر اے ابو بکر دوست خالص و بر اے
 عمر دوست بزرگ دارنده و بر اے عثمان رفیق یاشنه زیرا که من شب مشراج از خدا استیقای رسول
 کردم که بعد از من خلافت بر اے تو باشد خداوند کریم با و انکار فرموده مگر بر اے اینها و گفت ختم کردم
 نبوتش بر تو خلافت را بر علی ختم نموده ام و در نه نه الاسرار از ابن عباس رضی الله عنه منقول است که گفت
 فرمود رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم هرگاه کسی مرا در شب مشراج بر سر سمان بردند و بر سر
 پروردگار خود بایستادم و بر لب لغزت فرمود یا احمد لعل الارض نار ابر که نام کسی که شمشیر عرض کردم که ابو بکر
 صدیق گذار شد ام پروردگار جمل همه فرمود که او دوست ترین بندگان من است نزدیک من بعد
 از تو سلام من با و رسان چنانکه در اخبار الدول و آثار الاول مر قوم است و از قطنی و خطیب و ابن
 عباس که از علی مرتضی کرم الله وجهه روایت میکنند که فرمود جناب مرتضوی که فرمود رسول خدا صلی الله
 علیه وآله و سلم از من که از خدا تعالی سوار در خواست کردم که ترا مقدم وار پس ابا کرد و راضی نشد
 که بر تقدیم ابو بکر رضی الله عنه و طرانی از معاوی رضی الله عنه روایت می نماید که فرمود رسول خدا صلی الله
 که در خواب دیدم که مردی یک پله ترازو نهاد اندامت مراد پله دیگر من در وزن برابر بر ایدم ما امت ما از ابو بکر و یک
 پله ترازو نهاد و امت مراد یا دیگر نه پله در برابر آید و یک پله ترازو نهاد و امت مراد پله دیگر در برابر آید
 باء قان را و یک پله ترازو نهاد و امت مراد پله دیگر در برابر آید و یک پله ترازو نهاد این حدیث
 طریقی دارد و بجماعت حضرت علی مرتضی روایت میکنند طریقی از ابو ذر رضی الله عنه قال قال رسول الله

افتد و ابواللین من بعدی الی بکر و عمر قاسم جلیل شد الحمد و من تمسک بهما افتد تمسک بهما و ابوالحسن
 الانعام ایا و شوق است که روز چنین جنات سخت شد جدا به خدمت رسول خدا صلی الله علیه
 و سلم حاضر شد و گفت یا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم جنات سخت شده است و از غیر کن
 که گزاشی ترین اصحاب کیست که اگر امر به واقع شود و من را بپایانم و اگر شود و او را بر گزینم رسول خدا
 صلی الله علیه و آله و سلم فرمود اینک ابو بکر صدیق و زبیر و قایم مقام من خواهد بود و بعد از آن عمر بن الخطاب
 دوست من است بر منی سخن بگو یا از زبان من عثمان بن عفان از من است و من از دست
 و علی برادر من است و صاحب من روز قیامت و رحمة الهی و ان در دست که روز یکشنبه یا سه شنبه
 صلی الله علیه و آله و سلم انتقال فرمود یا چراغ جملة مسلمانیان سپید تا ابو بکر صدیق رضی الله عنه و انوار
 خلیفه شد و سقیفه بنی ساعده بیعت برخاست و می نمود و ندو گویند که در ایام خلافت خویش جناب
 صدیق اکبر لشکر اسلام بر کس قتل اهل ارتداد تعیین فرموده بود و بعد از آن که قتل و قتل اهل ارتداد و
 فرج اسلام تبسخر لک حجیم پس هر که می شنید این حارقه نشین کرد و هم فرج اسلام را چنانچه در روز
 و شام تبیین چهار امیر مقرر فرمود و هر یک را با نارت نامزد نمود و محمد و عاص را با احمد از راه
 راه به فلسطین و ابو عبیده و زید بن ابی سنیان را به دمشق و سر جمیل بن حسنه را به اردن مقرر کردند
 چنانچه فتح نمایان با اهل اسلام حاصل گشت و در ایام خلافت دست رضی الله عنه از بحر تری ایامی
 کجوا از عراق و بعضی از حوایه باو به عرب و شام و اجنادین از زمین طایفه طین مفتوح گشت و عظیم
 انصیب اهل اسلام گردید و وفات آنجناب رضی الله عنه بقول روزی بعد از دو روز و دو روز و دو روز و دو روز
 سال سیزدهم از هجرت بود و در بعضی اوست هفتم ماه مذکور آمده است و بقوله و آخر روز و دو روز و دو روز
 شب سه شنبه علی الاصح وفات نمود و کما ذکر ظرایف و در حقیقه الحقیقه و ذکر کرد که اهل سیر گفته اند
 که انتقال فرمود سیدنا ابو بکر رضی الله عنه بسبب سه شنبه در میان مغرب و عشاء است و روز چهارم و انوار
 منتزیه باقی بود و این اسحقی گفت که انتقال نمود سیدنا ابو بکر رضی الله عنه روز جمعه که هفت روز
 زاده مذکور باقی بود و ذکر کرده است ابو عمر و الاول اصح زیرا که از جناب صدیق رضی الله عنه نامزد است

که فرمود هر گاه یک سینه ابو بکر رضی الله عنه پیاپی شد گفت احقر و کدام روز است گفتیم روز دوشنبه
یاد گفت که در کدام روز رسول خدا صلی الله علیه و آله و اصحابه وسلم انتقال فرمود و گفتیم
پیر روز دوشنبه سینه ابو بکر رضی الله عنه گفت که من امیدوارم که در میان این روز و در میان
این شب تا آخر حدیث و سبب وفات آنجناب بروایت اهل سیر مثل روئے الاحباب و غیر
الآن بود که یکی از معارف میوه و آنجناب رضی الله عنه راضیاقت نمود و زیر در طعام تنبیه کرد
امیر المؤمنین ابو بکر رضی الله عنه و حارث بن کلابه مطیب از آن طعام خورد و در اثباتی اکل حارث
گفت یا خلیفه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و این خوردنی زیر یکسال است من تو بیک روز ازین عالم
خراشیم رفت هر دو همان روز پیاپی گشتند مدت یکسال مریمین بوده در آخر جمادی الآخر سال سیزدهم از
هجرت وفات یافتند و در سبب موت آنجناب رضی الله عنه اقوال دیگر نیز رو یافته اند که از
آن موجب اطباء کلام نیست و اخبار الدول و آثار الاول از اخبار الزمان نقل نموده که گفته
امیر المؤمنین ابو بکر رضی الله عنه انتقال فرموده اسما بنت عمیس زوجه وی آنجناب را غسل داد و در میان
تجره و صبر شریف شمرین آنجناب رضی الله عنه جنازه رحمت اندازد و می نماز خواند و بخشش می داد بر سر یک
بخشش رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را برداشته بودند بزرگداشتند و آنش را از آن جناب
صدقه رضی الله عنه و از چوب ساج و لیم خرماساخته و بافته بودند و در فرساده النواظر نقل نموده که سیدنا
علیه مرتضی کرم الله وجهه ارشاد نموده که چون وفات امیر المؤمنین ابو بکر صدیق قریب رسید مرطلب
کرد و گفت ای علی تو غسل دهی مرا از دستیکه غسل دادی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را و گفتی که
مرا در پارچه پهن و جنازه مرا قرینت روز دوشنبه مشوره رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بهی می اگر غسل در روز دوشنبه
می کشید کشاده گرد و مرا در جنب مرقد مطهر خیر البشر علیه الصلوٰة و السلام دفن کنی و الا حیدر مرا در گورستان
مسلمانان مدفون سازی جناب مرتضی کرم الله وجهه میفرماید که من ابو بکر صدیق را غسل دادم و دفن
دادم و من او را آن شخص بودم که بر در روضه مشوره رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم حاضر شدم و آنم و الله تحقیق من دیدم که
چون جنازه رحمت اندازد صدیق اکبر را قریب خوابگاه حضرت رسالت علیه الصلوٰة و السلام آوردند و نقل روز دوشنبه

اقدس نبوی علیه الصلوٰۃ والسلام بنیہ مقتدا و مقتدر گشت و من اذ انما بی را شنیدم که میگوید اذنوا لحبیب
 فان الحبیب لی حبیب مثانی علی امری گفت پس من فن کردیم خلیفه رسول خدا را با رسول خدا صلوات الله علیه و گواهی بچشم سرور اقریب
 گفت آنحضرت و الصاق کردیم بخبر رسول خدا صلوات الله علیه و در شواهد النبوة مذکور است که حضرت علی علیه السلام رفت
 که بعضی گفتند که ابو بکر را و سیدان شهدا و فن کنیم و بعضی گفتند که نه بقیع ببریم و من گفتم که در حجر و خود
 پیش حبیب خود علیه الصلوٰۃ والسلام و فن کنیم و در این اختلاف بودیم که جواب بر من غلبه کرد و او را شنیدم
 شنیدم کسی میگوید رضوا الحبیب الی الحبیب و دست را بدست رسانید چون بیدار شدم همه آن اوزار را
 شنیدم و بودند تا غایتیکه هر نان در مسجد نیش نیده بودند گویند که سیدنا صدیق اکبر را انبیا به شش بهشت
 عدن خراسید و آخر سخنیکه ابو بکر صدیق رحمہ بیان منظم شد این بود اب توفیق مسلما و استخشی بالصحابیین
 و محمد الرحمن بن ابو بکر و عمر بن الخطاب و عثمان بن عفان و طلحة و زید و جابر و عبد الله بن مسعود و
 رض و فن کردند جلاء السدر عن المسلیین احسن الحجاز و گویند امیر المؤمنین ابو بکر صدیق در ایام من خود
 چون دانست که زبان اسخالی از دار الملک نزد یک ست فاروق اعظم را بولایت عهد تعیین نمود
 و در این باب بشیقہ بقصد قلم آورد و جمله اصحاب هدایت انتساب سرطاعت بر خط فرمان صدیق اکبر
 نهادند و در مجروحہ حقایق منقول است که جناب مرتضوی کرم السدر و جبهه در قبر صدیق اکبر بوقت و فن
 و رآه و خشت بر لحاف از دست مبارک خود می نهاد و معشہ اندام مبارک جناب مرتضوی در از رز در آمد
 و نگاہ کرد مبارکشان اثر و ششست متغیر گشت چون از فن صدیق اکبر رحمہ فراغت یافت جناب
 فاروق اعظم از حضرت مرتضوی استفسار کرد که یا علی گاهی من ترا اینقدر بر پستان و طایفه برنگار
 ندیده بودم که امروز در قبر صدیق اکبر یافتیم سبب چیست جناب مرتضوی ارشاد کرد که گفتم
 بخدا شکم محمد را بر سالت میرای هدایت خلق فرستاده و قتی که خشت و ویمی در لحاف ابو بکر
 نهادم و بهم در پیچ از قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نمود اگر گشت حضرت رسالت
 بناد صلی الله علیه و آله و سلم دست مبارک خویش از در پیچ بیرون آورده ریش سفید ابو بکر
 را گرفته از زمان شفاعت ترجمان ارشاد کرد خداوند از آنجا که ریش سفید ابو بکر که با ما از من دوست

برگناه است که نگار من رحمت فرمای درین اثنا آواز از غیب آمد که ای محمد اگر تو واسطه ریش سفید ابوبکر
 امزشش جمله بخوایستی همه را می آوردم و تمام اهل کفر را می بخشیدم و در عذاب گرفتار نمی کردم و همه را ایان
 ارزانی می کردم حالیکه نگار من است را بود واسطه ریش سفید ابوبکر رحمت کردم و الله اعلم و مدت عمر پیش
 شصت و سه سال و هفت و شصت و پنج سال بود اختصار سیدنا ابوبکر صدیق رضی الله عنه از ابتدای نبوت
 رسول مقبول صلی الله علیه و آله و سلم از زمان حلت آنجناب در خدمت حاضر بود و بود از وفات هم نزدیک
 رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم اسود نیز از دیر کت رضی الله عنه و اولاد آنجناب رضی الله عنه بر دست
 روضه الاحباب در ایمن الشرفه سیدنا ابوبکر رضی الله عنه در جاهلیت و عورت بهمانه نکاح خویش در
 آورده یک قبیل بنی النضر که بعضی او را قبیله نیز گفته اند و عبد الله و اسماء که ملقب بذات النطاقین
 است از او متولد شدند و هم ام روان بنت عامر و الدیه عبد الرحمن و عایشه صدیقیه رحمت و امیر المؤمنین
 ابوبکر صدیق در اسلام نیز از زن راعقه فرمود یک اسماء بنت عمیس که محمد از او متولد شده و هم حبیبیه
 بنت خارجه بن زید الانصاری و او در وقت وفات صدیق اکبر رضی الله عنه حامله بود و دختر می
 آورد و موسوم بام کلثوم جناب صدیق رضی الله عنه پدرش او فرمود و الله اعلم و گویند که در زمان
 خلافت سیدنا ابوبکر صدیق نقوش خاتمش بر دایه فطم القادر الله و بقول عبد ذیل رب
 جلیل و مناقب و مفاخران خایفه ستوده خصال موفورست و صفای حمیده و فضایل پسندیده
 او غیر محصور خانه شکسته بآن از ایراد ان معات و معذور سیدنا عمر فاروق رضی الله عنه ولایت یافت بهر
 عام الفیل بسیزده سال شب یکشنبه غره محرم و آنشب شریفش بالنسب عالی رسول خدا صلی الله
 علیه و آله و صحابه و سلم در کعب بن لوی موصول می شود و هو عمر بن الخطاب بن نفیل بن عبد
 بن قریظ بن عبد الله قریظ بن زراح بن عدی بن کعب بن کوهیم شریفش عمر بود و کنیت فرمود رسول خدا
 صلی الله علیه و آله و صحابه و سلم او را زید را ابو حفص و قبل بابو حفصه و نام نهاد جناب رسول
 مقبول صلی الله علیه و آله و سلم او را بنی فارق و فترقه بن الحق و الباطل و از ابن عباس مروی است
 که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که من با جبریل در مسی خود نشسته سخن می گفتیم که در این عالم

جبریل گفت امانیت این برادر تو عمر بن الخطاب گفت آری ای ابراهیم برای عمر در آسمان است
 بوده است چنانکه بر زمین براسے او سخی بوده است جبریل گفت که قسم با انجمن که ترا بحق
 مبعوث کرده بدرستی که نام او در آسمان فاروق است و در زمین عمرو است آنکه اسمش در آسمان
 فاروقی و در انجیل کافی و در تورات النور منطق الحق و در جنة سراج است چنانکه در ریاض الصفا
 نقل نموده و مشهور است پیوسته که سیدنا عمر بن الخطاب مردی صغیر طویل القامت بود و رعایت
 ضحاکست و طول او چنانکه سیاه رفتی مردم از دور میزدند اشتد که سوار است و رویه آنکه در
 بود مردم یکدراز و در پهلوسه بر کمر نشستی از آن کس بلند تر بود و صانع و عسکر و ایستاد
 یعنی بدست چپ و نیم بدست راست کارها توانستی کرد و اکثر برانند که و سگندم گون بود و فنی برانند
 که و سگ ایمن و اهل حق یعنی سفید و رعایت سفیدی بود و در سال را داده از سنین خلافت
 و سگ قحط افتاد و خواست وی از آنکه در ورا کس از فقر او و در ایشان محتاج باشد اکل زیت اختیار
 کرد و شرک فرمود و شرب لبن و اکل سمن نمود و آن سبب او است و سمره در لون دیده شده لیکن
 اعتماد بر قول دل است و چشمان و سگ بغایت سرخ و محاسن و شارب و سگ انبوه بود و در اطراف
 شاربین او صهب یعنی سرخ بود و چون اغضب رفتی از ابانقی و اکثر برانند که سگ خود را بجا آنکه
 که دو در روایت آنکه نیرنگ از کثیر کان و سگ خواست تا موی و سگ رازنک کند گفت یعنی ای
 که اطفائے نور من کنی چنانکه فلان اطفائے نور خود کرد و گویند که از و سگ رازنک سیدند که تغیر شیب
 خود نمیکنی چه اگر ایو بکر خضاب میکرد گفت شنیدیم که پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم گفت من شیب
 شیبی فی الاسلام کانت له نور ایوم البیت یعنی هر کس که پیغمبر در اسلام روز قیامت بر اسے او نور
 خواهد بود با بخت تغیر شیب خود نمیکند و روایت اول صحیح است در روایت الاحباب مذکور است که از
 جمع بین الروایتین آنست که گویند اول خضاب میکرد و اقامه ابابکر رنم می نمود و بعد از آن خط
 حدیث نمود و شرک کرده باشد و الله اعلم و تغیر در روایت الاحباب معلوم است که فاروقی خنم
 از اشراف و اکابر قریش بود و منصب سفارت و رسالت و مفاخرت قریش در جالبیت

الله تعالى يا ايان را مومنين نام كرد و تا آنكه اسلام آورد و عمر رضی الله عنه و آبن سعد از ابوب بن موسی
 مرسل را وایت میکند که فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم که او تعالی اگر و اندر حق را بر زبان
 عمر و قاسم و و او فارق است الله تعالی با او در بیان حق و باطل فرق فرمود و ابان کعب مروی است
 که فرمود رسول خدا ص که گفت جبرئیل هر آینه خواهد گریست اسلام بر موت عمر و در جامع ترمذی از عقیبه
 بن عامر روایت است که فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم که اگر بعد من پیغمبر بودی بر آئینه عمر
 بشرف نبوت مشرف می شدی و نیز در کتاب مذکور از ابوسعید خدری روایت است که حضرت مقدس نبوی
 صلی الله علیه و آله وسلم گفت که هر کس که بر سجد نبوت نشسته و او را دوزیر بود و از اهل آسمان و دوز
 وزیر اهل زمین اما وزیر آن من از اهل آسمان جبرئیل و میکائیل است و وزیر آن من از اهل زمین
 ابوبکر و عمر است و از علی ابن ابیطالب روایت است که گفت فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بر پیر
 کنبد از غضب عمر پس تحقیق الله تعالی غضب میکند بجنب او و از ابن عمر روایت است که نوشته
 حضرت رسالت پناه علیه الصلوٰة والسلام لا خلة فرمود که فاروق اعظم جاره سفید پوشیده آن سرور
 یسید که این جاره نوشت با شسته فاروق اعظم عرض کرد که جدید است آنجناب ارشاد نمود
 البس جدیداً و عیش جدیداً و انت شہیداً و از او که الله تعالی قره عین فی الدنیا و الاخرة فاروق اعظم
 عرض کرد و ایک یا رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم و از علی ابن ابیطالب کرم الله وجهه روایت است
 که فرمود شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم را که میفرمود آن عمر سراج اهل البیت چون این خبر
 بمهرن اعطای رسید با جماعت صحابه برخاست و نزد علی بن ابی طالب کرم الله وجهه آمد و گفت که تو
 از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم شنیدی که میفرمود عمر سراج اهل البیت جناب مرتضوی
 فرمود علی عرض گفت که برای من و ثقیفه بنو سبیس که من شنیده ام جناب مرتضوی سخن فرمود و هم
 الرحمن الرحیم هذا ما نمن علی بن ابیطالب عمر بن الخطاب عن رسول الله و عن جبرئیل عن الله
 تعالی ان عمر سراج اهل البیت پس این سخن را رسید نا عمر بن الخطاب از دست جناب مرتضوی
 گرفته بیکه از او لا و خود سپرد و منوره وصیت ساخته که و تنیکه من بمیرم غسل دهد و کفن کند مرا دین

رفته ابا من و در پیچید تا پیش حضرت عت جانشان بگذرد و چون آنجناب انتقال فرمود حسب
 وصیت او رضی الله عنه آن کتاب را در کفن آنجناب نهادند و دفن نمودند و در ریاض النقرة
 از کتاب الموافقة ابن السمان نقل کرده و در وسیله النجاة جلدی مولانا محمد حسین علیه الرحمة
 بعد از ذکر این حدیث نوشته اند که شاید از اینجا سند جواب نامه که در کفن مرده میگذازند بر ماست
 آمده باشد و الله اعلم و از ابی بن کعب مروی است که شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را که
 سیفره مو که جبرئیل عم نرسد اند گفتم از جبرئیل که مرا خبر دهی از فضایل عمر که برای او نزد یک تن
 چیست جبرئیل گفت از من که یا محمد اگر بگوئیم این مقدار که نوح ۴ در قوم خود ماند با این همه نمی توان
 که از فضائل عمر ترا خبر دهم و آنچه بر او عند الله بوده است بعد از آن جبرئیل فرمود یا محمد هر آینه
 اسلام بعد موت تو بر موت عمر خواهد گریست چنانچه ابو سعید در شریف النبوة روایت کرده است
 و از البرهیره مرویست که گفت حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که در خواب دیدم که بر سر
 جبرئیل ایستادم و آب از چاه می کشتم و مردمان را می آسپاشتم ابو بکر صدیق آمد و دور او را
 از دست من گرفت و یک دلو آب کشید و در کشیدن و می ضعیفی بود و الله یغفر له پس عمر بن
 الخطاب آمد و دور او را از دست ابو بکر گرفت پس در دست و می دلو بزرگ و کلان شد و آب می کشید
 تا مردم را سیراب گردانید و در روایتی گفته فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هیچ مهلوان را
 ندیدم که مانند عمر کشیده باشد و چندان آب کشید که مردم سیراب گشته از سر چاه باز گردیدند این حدیث
 ماول بخلافست و می بوده است با کمال بازو دست بمبادت و تقویت یافت و اهل توحید
 بموافقت او قومی و ستیزه گشته اند و از سعید بن جبیر منقول است که عمر را بسیار یاد کنید زیرا که
 چون او را یاد کنید عدل را یاد کرده باشد و چون عدل را یاد کنید حق سبحانه و تعالی یاد کرده
 باشد و عمر بن عایشه رم آنرا ذکر عمر بن الخطاب حسن الحدیث فرمود اما بحکم بالصلوة علی السبغ
 صلی الله علیه و آله و سلم و نیز که عمر بن الخطاب رضی الله عنه بعد وفات جناب امیر المؤمنین ابوبکر الفدین
 حب و محبت و خلیفه شد و جمهور مسلمین و سائر مؤمنین بیعت عمر نمودند و طاعت و در گردن خویش انداختند

و گویند که در زمان خلافت جناب فاروق اعظم فتوح کثیره نصیب اهل اسلام گشت و ملک مصر
 و شام و عراق و جبال و طراسان و روم و قسطنطنیه و دمشق و نخل و میان اهل بک و حلب و قنسرين و
 و اقصیه یمن و فتح ابله و جزایر با و ارمینیه و قیساریه و اسکندریه و جبره و مداین و دینور و قس و
 طبرستان و خراسان و کرمان و تاجیک و دکران و لاهور و فارس و هند و سری و اذلیجان و اصفهان
 و بیت المقدس و نهاده و فتح گشت و اکثر بلاد در ضبط اهل اسلام درآمد و احکام اسلام در آنجا
 جاری شد و کوفه یهمه را آنجناب بنا فرمود و اسلام با قضای بلاد عالم رسید و کفر و ملت باطل منحل گردید
 و در عالم و فتی و طراوتی ظاهر گشت و در وقت الاحیاء مسطور است که فضل فضایل وی رخا آنکه در زمان
 خلافت وی ممالک عرب خیم اهل اسلام را مسلم شد از طرف مشرق و زمان و اثنی عشر و روان و از سوی
 شمال سیصد و ست او تا قریب بحر و در اسکندریه و زان بود و از ناحیه مغرب تا اقصی مصر و اسکندریه و تخوم روم
 بخوم ایهت و عظمت او طالع و از جناب جنوب تا سر حد هند و سند و برق عشرت و شوکت او و گشت
 و نظام سیاه و برین پناه او سایه حشمت بر اکثر اقالم جهان انداخت و بر بیت عدل و انصاف و مندا و در
 روی زمین با وج اسنان فراخت و در حدیب آسید و قوم است که در زمان خلافت او هزار و سی و شش شهر
 با توابع و لواحق آن فتح شد و چهار هزار و گسیه خراب شده چهار هزار مسجد بنا گشت و یک هزار و صد و شصت و پنج
 محاربت جوایح حجت خطبه منصوب ساخته و گویند که وی رضی الله عنه اول کسی است که بعد هدایت اکبر
 امیر المؤمنین لقب شد و اول کسی که در اسلام وضع تاریخ نمود و اول کسی که جمع قرآن کرد و در صحف یعنی
 باعث شد بران و اول کسی که امر فرمود سلطان را با نیکه در مساجد خویش نماز تراویح با جماعت گذارند
 و اول کسی که حد شارب حرم شد و از زمانه مقرر ساخت و اول کسی که از خلفاء در شب و در آن خود و از چهل
 رعایای خویش بنفس نفیس تقصیر فرمود و اول کسی که زندان ساخت و اول کسی که توبه نشین کرد و اول کسی که در اسلام
 اشیا از بیت المال کرد و اول کسی که بر کفن مجرم و مرامت ساخت و اول کسی که از بیع اموال اولاد
 منی نمود و اول کسی که مردم را بران داشت که در نماز خانه چهار تکبیر کنند قبل از آن چهار رکعت و شش تکبیر
 میکنند و اول کسی که در اسلام وقف کرد و اول کسی که اشیا و جوامع و مزارع فرمود و اول کسی که در میان

وہاں تاویب می نمود و جناب نازوقی علیہ السلام رضی اللہ عنہ ہو و در وقتہ الصفا مسطر است
کہ بعضی از مورخان گفته اند کہ عصر یعنی اللہ عنہ بعد از سہ وقتہ و شش روزہ اسلام
در بخت و پختی بعد از چهل کس گویشد و بعد از چهل و پنج غیر گفته اند و در وقتہ الاحباب
گفته کہ اسلام اور یعنی اللہ عنہ بعد از چهل مرد و یازدہ زن و یقوسے سی و نہ مرد و سیزدہ زن
و یقوسے چهل و پنج مرد و یازدہ زن و یقوسے چهل مرد و دہ زن واقع شدہ در حسب اسیر
نہ کہ برستہ کہ در سال ششم از بعثت بشرقت اسلام مشرقت گشتہ ہاں ساعت حضرت
رسالت و اصحاب را کہ وز کج احتفا منزل دہشتہ ہجری اسیرام پر نوا آشکارا ہوا
نماز قیام نمودند و مشرکان از مہابت انجناب نتوانستند کہ در صدد منع و زجر آیند و بر سر
و ران ایام آئیکہ کریمہ یا اہل البیت حبیب اللہ و من اتبعک من المؤمنین و رتبان ان خلیفہ
ہدایت قرین نازل گشت و مرتبہ او در لازمت سیدہ سیمہ نبوت از امتثال و اقران
در گذشتہ و در واقعے و رسالہ عہدی منقول است کہ پیتر از اسلام عزم درون
سقت ماناک نماز آہستہ میگفتند و آذر و یکہ عمر رضایان آورد باک نماز آشکارا و
بازگشتہ سے شد و راحت القلوب حضرت سلطان المشایخ نظام الدین اولیہ
علیہ الرحمہ میفرماید کہ روزے خلیفہ ثانی رضی اللہ عنہ و خلیفہ پیش ابشت بسایہ آفتاب داہ
نشستہ بود و خدمتہ خود را انچہ میکرد چون ساعتی برین حال بازگشت از گرمے
آفتاب پشت مبارک او گرم گشت بجانب آفتاب بنظر گرم نظر کردنی الفوز آفتاب سیاہ
شد و تمام عالم تاریک گشت بوقوع اینحال پر ملا حضرت رسول مقبول صلی اللہ
علیہ و آلہ وسلم از پس تفکر بودند کہ روح الامین نازل گشت و پیغام رسانید کہ امروز
آفتاب بر پشت مبارک عمر رضی اللہ عنہ چنان تافتہ کہ پشت آنحضرت گرم شد و بعضی
و آفتاب نگر نیست ازین سبب نور از آفتاب گرفتہ شد الحال اگر عمر گناہ آفتاب
عقد نماید نور گرم گشتہ وی باز آید و نہ تا قیام قیامت آفتاب بہین بلا مبتلا خواهد ماند

پس حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم عمر را نزد خود طلب داشتند شفا عتبات القباب کرد چون
امیر المؤمنین بعفور گناه و گستاخی القباب پرداخته فی الحال باز از سر القباب عالمتاب منور
گردید و از نوادرا مورد که در ایام خلافت سیدنا عمر بن الخطاب بود قرح آمد از ابن عمر رضی الله عنه منقول
است که جناب فاروق اعظم بعد من و قاضی نوبت که گفتند من بنویس القصاب را بجانب حلیوان
عراق روانه کند پس سعد بن ابی وقاص بنقض بن معاویه را بجا آورد و صد سوار بدو داد
و او را فرمود که در وسعت حلیوان بگرد و چهار پایه آن میوه شمع بر اند و هر چه که بابد غارت کند
و نزد یک اوارد و تقصیر یافت و گو سپید و بیشتر و چهار پایه دیگر که یافت جمله بر بند و بر سمست
حلیوان می آمد اتفاقاً میان دو کوه از کوه های حلیوان او را دفعه افتاد و وقت نماز دیگر جای پای که داشت
بر روی کوه باز گذاشت تا چرا کند و تقصیر پیش آمد تا بانگ ناگوین چون گفت اندک بر آمد کبریا گفت از کوه
بجای دیگر برست کبریا یا تقصیر چون گفت اشهد ان لا اله الا الله یا تقصیر گفت اخلاص یا تقصیر چون
گفت اشهد ان محمداً رسول الله یا تقصیر گفت این پیغامی است که به از وی هیچ پیغام بر نماند و بهشت
و اوفایا بان پیغام بر عیسی بن مریم که بر سر ایشان روز قیامت دیدنی است رسول صلی الله علیه
و آله و سلم را در دژ کار و از بقاء باشد چون گفت حتی علی الصلوة یا تقصیر گفت این نمازی است که فریفته
کرده از خشاک آنکس که بر آن نماز طلبت نماید از او وقت بگذارد چون گفت حتی علی الصلوة یا تقصیر
گفت اخلاص یا تقصیر گفت اشهد ان لا اله الا الله یا تقصیر گفت اخلاص یا تقصیر
تبرم الله بهما چنانکه علی الناجون نماز تقصیر فارغ گشت بر پای می نشست و پا و از باشد گفت ای یا تقصیر
آواز تو شنیدیم و خون تو فهمیدیم اگر تو از فرشتگان پیغمبر علی یک و اگر از پسرانی فخر جاباک و از اهل اسلا
و اگر از آسیانی بسعادت بیرون آستی تا ما را به پیغمبر و نبیادت تو یا سایم با جماعتی آیم از بهت پیغامبر
آخر الزمان محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و از وفایا امیر المؤمنین پیغمبر خطاب رفتی الله عنه چون تقصیر
این سخنها گفت بر سر از درون کوه بیرون آمد و منور روی و موی سر بجز آنکه سپید بود و روی او را زنده
نماند بلکه سبانه قد چاه صوف پوشیده بر سر نه داشت عمامی در دست و پیران تکیه کرده گفت

السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته سلام بار وادند تفضل از و پرسید که کیستی و اینجا چون افتاد و در
 میکی گفت نام من زریست بنت پسر پوتلیا و عیسی بن مریم مرا و کار کرده است که خدا تعالی چندان
 عز و بزرگانی و بدر که من از آسمان نزول نمایم و فرموده است که درین کوه ساکن باشی و خدا تعالی را
 می پرستم و انتظار نزول عیسی علیه السلام از آسمان میکنم و قتل می نمایم خبر بر او می شکم صلیب
 را و پیروز آرام از آنچه که حلال میدارند نصاری و سلام من بچرخ خطاب برسانی و او را بگوید که همین
 طریقت و سنت را که می ورزی ملازم گیر و بران مواظبت و مداومت نمایی و یقین دانی
 که قیامت نزدیک است و چون در میان است رسول صلی الله علیه و آله وسلم و قتی که چند خصال
 ظاهر شوند بپایر گر سخت تفضل گفت مرا از ان خصایل خبر دهی تا واقف شوم گفت و قتی که مردان
 بگردان و زنان بزیزان در سباحت اکتفا سازند و منسوب شوند بطرف بغیر مرلی خود و در جم
 نمکنند بزرگان بخوردان و توقیر ننمایند خوردان بزرگان را و ترک معروف نمایند پس حکم نمکنند
 بمعروف و ترک نمکنند منکر را پس منع نمایند از ان و عالمان تعلیم علم نمایند و این اجرت گیرند
 دنیا بر دورا هم بالعوض آن حاصل سازند و امر با علمایان بسازند و اگر چه غلات بسیار
 نرخ گران شود و آنوقت مشوره بایندگان و خادان کنند و دیگران را قتل کنند تا دیگران عبرت
 گیرند و صدقه دهند الا اندک چنانکه وقت باشد که دویشی سالی بگردود و رسم نیاید و قرآن را
 عزیزین نمایند بقره و طسلا و باحسان و خرامیر بخوانند و سبج با رانقاشی و زر کار کنند
 و گنهارا بلند برارند و گواهی دروغ بسیار دهند و باران اندک ببارد و زنا حلال دارند و در بوا
 خوردند و رشوت گیرند و دین را بادیافروستند و اتباع بهر سو می نفس سازند و قطع ارحام نمایند
 و بیرون شود و مردان خانه خود استاده شود بطرف شخصیکه بیفتد بر پامی او و سلام کند
 و سوار شود و نزدان بر اسپان چون این خصایل ظاهر شوند بپایر هر سید عیاد با خدیم
 خداست و در رسیدن زریست این کلمات گفت و باز گشت و در کوه غایب شد و مسلمانان
 روانه سب و غنایمیکه از رسالتش یافته بودند نزد یک سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه آوردند

و قصد ز ریت بن بوتلیا و کما ترپ که از او شنیده بودند تقریر کردند سعد بن ابی وقاص بنیست امیر المومنین
 عمر رضی الله عنه نوشت و او را خبر داد که در حلوان مقیم است و با جاسی ز ریت عمر و امیر المومنین جواب
 نامه سعد بن ابی وقاص باز نوشت و او را در آن مکتوب تنها با گفت و فرمود که چون بر مضمون آن
 نوشته واقف شوی بخوانش خبر و تا پایان آنگاه و از حال ز ریت تفحص ساز و آنچه او را معلوم
 شود بشهر و تفصیل بنویسد و باز نماید و اگر اقامت شود با برساند که رسول خدا صلی الله
 علیه و آله وسلم را خبر داد و بود که بعثت از اولیای عجمی علیه السلام در آن کوه منزل گرفته اند چون
 خطاب امیر المومنین عمر رضی الله عنه بعد از وقاص رسید به حبیب حکم فرمان او بر شتر نشست و بیابان
 آنگاه رفت و بخوانش بانگ نماز گفت بخوانی نشسته شد و آن را فرمود تا از هر جانب بانگ نماز
 گفتند هیچ جواب نیافتند پس سواران را فرمود تا اگر جمله کوههای حلوان باشند و بانگ طالب
 میکردند و چهل شبانه روز در آن تنگ و پستی بودند و بعد تمام ادراعی جستند و آواز می دادند و بنام
 میخواندند هیچ آواز نشنیدند و اثری از آن ندیدند و از حال او هیچ معلوم کردن نتوانستند و
 باز گشت و با حلوان آمد و کیفیت حال با امیر المومنین عمر رضی الله عنه نوشت و الله اعلم چه انکه حبیب
 ریاض الشجرة نقل کرده است و در فضایل و مناقب دمی رضی الله عنه از او بیست و یک بار و در اند
 و زیاده از آنست که احصا توان کرد و حبیب شهادت رسید تا عمر رضی الله عنه را عظامی اعتبار
 و فضیلتی آنرا در مصنفات و مولفات خود بتصریح تحسیر نموده اند و اینها محال است شکسته
 رستم میکرد و که چون رسید تا عفره و روق رضی الله عنه در راه و کجی سینه بست و سه جهت گذاردن
 حج استلام با فروغی از طوافیت انام متوجه میبست احترام شده و از وراج سطر است سید و آینه
 علی بن فضل الصلوة را دست قوری داد تا بر آن اداست حج همراه باشند چون بکامه منتهی رسیدند و کمر
 تقسیم و انترام خانه ملک الحلام بجای آورد و لوازم ملوان رکن و مقام تقسیم رسانید و مقصدی از امر
 عثمان غریبست بدین منوره خیر الانام علیه الصلوة و السلام معطوفت گردانید و بعد از وصول به قندهار
 روزی که کعب الاحبار با و گفت که با امیر المومنین بهیسه سفر آخرت یزدان که از عمر تو زیاده از سه روز

باقی نمانده و چون عمر رضی الله عنه مرضی و علی بن ابی طالب اصلاً نداشت از سخن کعبه تعجب فرموده و پرسید
 که تو منجی از کجاده است به جواب داد که از تو نیست عمر زخم گفت و کرمی رتوریت هست کعب احباب
 و او که آری بعضی از صفات و اعمال خود را کتاب مذکور است و بعد از آن آوان غلام مغیره
 بن شعبه که موسوم بقبر در بود و ابولولو رکنیت داشت مجوسی بود یا نصرانی نزد خلیفه رسول آمده
 از کثرت مطالبه مالک خود شکایت بنو امیر المومنین عمر پرسید که چه مندراری فیروز گفت انگلی
 و بخارے و تقاضای جناب خلافت آید باز سوال کرد که روزی مغیره از توحید قدر مبلغ میخواهد چرا
 و او که دو درم و قوی آنکه چهار درم و روایتی آنکه در ماهی صد درم امیر المومنین گفت که با وجود آنکه
 هنوز آنچه مغیره از تو میطالبه مناسب است فیروز از شنیدن این سخن متغیر شده امیر المومنین
 گفت ای ابولولو شنیده ام که آسیای با وی توانی ساخت چه باشد که اگر جهت آرد
 کردن غلات بیت المال آسیای گردان سازی فیروز جواب داد که برای تو آسیای ساختم
 که تا چرخ و وارو ایر باشد ابالی هر بلا و امصار از آن بازگویند و از تجاس بیرون رفت
 امیر المومنین عمر گفت که این غلام مرا بقتل تهدید نمود و بعد از آن نزد یکی صحبی ابولولو بمسجد
 شتافت و فرصت نگاهدشت و در وقتی که فاروق اعظم رضی الله عنه در محراب است با و
 نماز باده و قیام می نمود و قدام جرات پیش نهاد چهار زخم پاشش زخم باندانش رسانید و بکمال
 زخمی که زیر ناف آنجناب زده بود کارگر آمده امیر المومنین عمر از پا و افتاد و ابولولو در همان ساعت
 از قمار گشته چون دانست که حالش بچنانچه خواهد شد کار و بر خلق خویش مالیه و متوجه زندان
 گردیده و آنقصه چون فاروق اعظم را یقین شد که آن زخم التیام پذیر نیست عبداللہ
 خود را فرمود که نزد ام المومنین عاتقه برو و لفظ امیر المومنین ازین تعمیر یکن که من امروز
 امیر مسلمانان نیستم بلکه بگویم که عمر ترا سلام و تحیت میرساند و از تو رخصت میطلبد که
 در مکه بروی و صاحب خویش مدفون گردد و بعد از آن بموجب فرموده عمل نموده ان التماس
 بغیر اجابت اقتران یافت و امیر المومنین بانقدر اتفاق کرده و صحبت فرمود که بعد از آن

شستہ حیات میں بار و بیکار از حد لیتے دستوں سے خواہند اگر اجازت و ہدایت و الامر اور گورستان
 مسلمانان و دفن کنند فاروق اعظم بعد از انکہ از امثال بن وصال یا فرخت یافتند در او اخروی حجت
 بست و سہ جلد برین شتافت و سہ ریاض النضرہ روئے ان ملک الموت لما دخل علیہ
 سمعہ عمر یقول الملک آخر بیئت امیر المؤمنین یافتہ شے کانہ القبر فقال عمر بالملک الموت من تكون
 انت خلفہ لکن ابینہ و استقول سنت کہ چون روح پاک آن خلیفہ بر حق را با عالم قدس بروند پس از
 فرائح از غسل و تخمیر و تکفین جنازہ رحمت اندازد ویرا بسجی رسول مقبول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
 آوردند و ما بین القبر و المنبر کرد نشان اور و صحنہ من یا صحنۃ وار و بوی و منادند بموجب وصیت
 صاحب رومی اناست نماز جنازہ کردہ بروئے نماز گذارد و بچہا تکسیر زیادہ نمک بعدہ جنازہ استن
 را برداشتہ بد حجہ عایشہ صدیقہ آوردند و بار دیگر بموجب وصیت تجدید اذن کردند جناب حضرت
 انجام زدہ خود فرمود گفت اولاً السلام من سرگردان عظیم خود رجوع نکردہ ام انکاد انکاد
 خوراش شک بخمودہ بر سر مناد و اواز بر کشید و امجداد و ابوبکر اہ دوست شماعہ بر دیات
 آمدہ ست و رخت و خول می خواہد بیکبار فریاد از اہل مدینہ برخاست و زلزله در زمین آسمان
 افتاد بعد از ان جسد مبارک و را در پہلوئے قبر ابوبکر رضی اللہ عنہ دفن ساختند و تاج لفظ
 آوردہ کہ چون جنازہ و پرانیش خطیرہ رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم آوردند قفل بے کلیہ کشاد
 شد و در باز گردید تا اورا دفن کردند از حسن بن ابی جعفر رومی ست کہ میرکا بسیکہ عمر رضی اللہ
 عنہ شہید شد ہمہ روئے زمین تاریک شد چنانچہ طفلان پیش مادران خود می آمدند
 و سہ گفتند کہ امی مادران من مگر قیامت قایم شد استہا میگفتند کہ من بلکہ عمر بن الخطاب
 کشتہ شدہ است و در صواعق محرقہ و روضۃ الاحباب مذکور ست کہ در ان روز آفتاب و کسوف
 در آمدہ و بنی احسان بر موت الخلیفہ زبان نوحہ میکردند و از عبد اللہ بن عمر و عبد اللہ بن مسعود
 مروئے ست کہ گفتند عمر حصین بن حصین بود اسلام را مسلمانان در ان حصین می دزد آمدند و بیرون
 سہ رفتند و از موت اور خندہ در حصین اسلام پیدا گشتہ از ان رخنہ بیرون می روند و باز در بنی آیند

و در دره خلائق و تعداد سنین عمرش اختلاف بسیار است و نزد بعضی ده سال و شش ماه و در
 خلافت بود چنانکه در مدارج گفته و از ابن اسحق مروی است که مدت خلافت وی ده سال و شش ماه
 و سی و پنج شب بود و در حبيب السیر مدت خلافت ده سال و پنج ماه و سی و یک روز نوشته است
 و در مطالع الانوار مدت خلافت امیر المومنین عروه سال و شش ماه و سی و پنج روز نوشته و در الباطل
 سی و پنج الباطل مدت خلافتش ده سال آورده و در روضة الصفا مدت خلافت آنجناب بر و اشی
 ده سال و شش ماه و چهار روز و پنج روز و سی و یک روز نیز گفته اند و وفات آنجناب بعد از آن
 اوست از رج و در تاریخ شهادت امیر المومنین ع نیز اقوال مختلفه نظر آورده و در دار باب
 تاریخ وفات یافت آنجناب چهار روز از ماه ذی حجه سنه بیست و سه باقی بود و گویند که درین
 روز بیست و سه و ششم ماه ذی حجه رخ نه شد و در آنرا مذکور بجوار رحمت این و زمان پیوست
 و در باب تاریخ اتفاق دارند بر آنکه جناب خلافت آب بعد از حنی شدن سه روز زنده ماند
 بعد از آن انتقال فرموده و نماز گذارد و حبيب رومی و دفن کرده شد و جمعه و ام المومنین عایشه
 چنانچه این قتیبه و سلفی و غیره نقل کرده اند و در روضة الاحباب مذکور است که شب یکشنبه اول
 ماه محرم سال بیست و سی و سوم از هجرت بود که آن یگان روزگار و ثانی انبیین او بهانی الغار
 و ثالثه ثلثه عدالت شمار ازین صریح عناصر و مسدس حیات بشین بنات خرامید و روستای
 آنکه روز چهارشنبه بیست و هفتم ذی حجه سنه بیست و سه شربت ضریق شهادت چشید و روز پنجشنبه
 رحمت حیات ازین محضر در ملک بعالم پاک افلاک کشید و روستای آنکه هیز و هم ماه ذی حجه سنه
 بیست و سه از هجرت شهادت یافت و آن حسن شریف آنجناب روز شهادت شصت و سه
 روز و شش سن و نیمه صمد الله علیه و آله و سلم و ابی بکر الصمد یقی علیه السلام و حجتی گویند که عمر
 شش و شش پنجاه و پنج سال و پیر و ایت زهری پنجاه و چهار سال چنانچه صاحب ریاض النضر
 از ابو عمر و حافظ سلفی و غیره نقل کرده و در مطالع الانوار از شرح مشارق نقل کرده که يوم
 شهادت سن سیدنا عمر بن الخطاب بقدر و سه ساله بود و در روضة الاحباب موافق نزد

ریاض النصره بن شریف او را شصت و سه سال تعلی کرده و قوی انگیزه و چهارم و پنجم
 پنج و قوی انگیزه و شصت بود و طبری در مخیم کبیر خویش ترجیح این قول نموده و قیل غیر ذلک در
 قبر الطرب بناب صدیق اکبر در روضه حضرت خلیفه الشریع علیه الصلوٰه والسلام دفن شد بزار و تبرک
 منقول است که نقش خاتم شریفش کتب بالموت و اعطایا عمر بود و از امام جعفر صادق ر فرمودی
 که گفت من بزار ام از کسی که او بگوید عمر رضی الله عنه به یکی یا دو کی چنانچه در حباب السیر مذکور است چون
 اما در کثیر و فضائل سیدنا عمر منقولند و ایراد مخرج آن اخبار را بقی بسیار این عجاایب است و
 قلم سخن گذار طریقی اختصار مسلوک داشته بعد از اوج و اولاد اجماع و جناب سبب و درت نمود و اما
 تعداد از اوج و اولاد اجماع و جناب رضی الله عنه اهل تاریخ روایت کرده اند که جناب
 امیر المومنین سیدنا عمر رضی الله عنه شصت زن را در حباله نکاح خود در آورده بود و اول زینب
 بنت مطعون بن حبیب بن وهب و عبد الله که بزرگترین اولاد اجماع بود و عبد الرحمن
 و حفصه ازین منکوحه شمرده و هم یکنه بنت خردل بن مالک بن سبیب بود و دو کسیر
 اصغر و عبد الله که در جنگ صفین با معاویه بودند و ازین منکوحه در وجود آید و ستم ام کلثوم
 بنت فاطمه بن ابی مرثضی رضی الله عنه و دختر سید ولد نمود و پسر زید نام داشت و دختر
 رقیه و از ایشان عقب مانده چهارم حبیله بنت عاصم بن ابی الافطح بود یک پسر از بطن
 این زوجه بود و عاصم نام پنجم ام حکیم بنت حارث بن بشام محروم بود و از و سه دختر
 تولد نمود که فاطمه نام داشت ششم عاتکه بنت زید بن عمر بن نفیل و ازین زنان پسر
 آورد و سوم عبیاض و جناب فاروق اعظم دو کسیر داشت یکی اسمیه نام داشت ازین
 کسیر یک پسر بود ابو الحیر و او را عبد الرحمن و سلمی گفتند و دیگر که فکیده و ازین کسیر
 یک پسر و یک دختر پسر عبد الرحمن اصغر نام داشت و دختر زینب بود و الحاصل جناب سیدنا
 عمر را نه پیش از او بود و او را با علم سیدنا عثمان بن عفان رضی الله عنه ولادت
 با سواد و شرف در سنه هجری عام الفیل است و نسبتا پیش از نسب رسول مقبول در عبد مناف

اتصال می یابد و هو عثمان بن عفان بن ابی العاص حارث بن امیه بن عبدالمطلب بن عبد
مناف بن قصی القرشی الاموی المکی ثم المدنی و او را جناب ارومی بنیست که یزید بن نعم کاف و دفعه را برین
ربیع بن حبیب بن عبدالمطلب بن عبدمناف که دختر ام حکیم البیضا بنیست عجله طلب عمر رسول
خدا صلی الله علیه و سلم بود و کنیت او علی اشهر الاقوال ابو محم و لقال ابو لیلی و ذی النورین درین
النصره مذکورست که از علی کرم الله وجهه سوال کردند از حال عثمان جناب من تقوی فرمود که عثمان
است که او را در اعلی ذالنورین خوانند و بود و او مادر رسول خدا صلی الله علیه و سلم که دو
صاحبزاده ای جناب رسالت مآب صلی الله علیه و سلم در جباله نکاح او داده بودند و رسول مقبول برا
او ضمانت کرده که خانه و در پشت خواهد یافت چنانچه ابن السمان روایت کرده است و امام ابوالمکارم
فروشی الحاکمی در تسمیه عثمان بن عفان بن ذالنورین سه قول ذکر کرده یکی اینکه مذکور شد و دوم
یک ختم قرآن در ترمی نمود پس قرآن نورست و قیام لیل نورسوم اینکه برای آنجناب سخاوت
بودند یکی سخاوت قبل اسلام و دومی سخاوت بعد اسلام و بعضی علما گفته اند که جز این نیست
که نام نهاده شد آنجناب بن ذالنورین زیرا که وقتی که سیدنا عثمان در حنبت داخل خواهر شد و
نور بر اے او خواهند درخشید بر اے این ذکے النورین نام کرده شد و علما را اتفاق است بر آنکه
هیچ احدی که دو دختر بیچ پیغمبر در جباله نکاح خود در دنیا ورده الا عثمان بن عفان و جلال
الدین سیوطی حدیثی از بهی نقل کرده که عبدالمطلب بن ابان حنفی گفت که خال من حسین حنفی
گفت که ایا میدانید که برای چه عثمان را ذالنورین میگفتند ابان گفت نمیدانم گفت از
و قتی که الله تعالی آدم را خلقت خلقت پوشانید و اما آنکه قیامت قائم خواهد شد احدی
نیست که دو دختر بیچ و عقدش جمع شده باشند سوا سیدنا عثمان لهذا ذالنورین
گفته می شد و بتقول است که بیچ پیغمبر بیچ چیز معروف بودند و عثمان بدان هر بیچ میگو
بود ابراهیم بسخت معروف بود که بل انک حنیف ابراهیم المکرمین و موسی مد
نور معروف بود نور توریت و نور دست یخرج بیضا من غیر سور و حیاتی و ذکر یا علیها السلام

بقتل معروف بودند کاین بنی اسرائیل معه را بنیون قل فلیم تقتلون انبیاء الله و یوسف
 بجمال معروف بود ما بذلنا بشر او حتی صلی الله علیه و آله وسلم بشرم و حیا معروف بود فلیستج منکم و
 عثمان رضی الله عنه باین هر پنج چیز موصوف بود و اما سخاوت آنکه که در یک حرب هزار شتر با نفعه سیاه
 اسلام کرد و در مدینه یک چاه بود که آب خوشگوار داشت و آنرا بر رویه میگفتند عثمان بن
 آنرا پنججاه هزار درهم بخرد و بر مسلمانان وقف کرد و مسجد بنوی تنگ بود چهل شتران بر
 زیادت کرد و یکبار دیگر صد هزار دم بداد و در هر ده دم هشت نفره بود و در طلا و نیک
 النورین معروف بود زیرا که دو فرزند رسول عیال او بودند رقیه و ام کلثوم و هرگز دو دختر
 رسول نصب چاکس دیگر نبود و بجمال معروف بود قتل است که روز جبریل علیه السلام گفت
 آنکه محمد را اینجوابی اینکه ملائکه کنه شبیه یوسف علیهما السلام در جمال حضرت فرمود آنکه
 پس گفت جبریل که نظر کن بجانب عثمان که تحقیق عثمان در جمال مانند یوسف علیه السلام است
 و بقتل معروف بود چنانچه قتل آنجناب و بعد در آن بلا مشهور است و بشرم معروف بود
 چنانکه رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود که در شب معراج بجانب اقدس الهی عرض کردم که بزرگ
 عثمان از تو شرم دارد که بر وز قیامت حساب کرده شود حق تعالی جل شانده ارشاد کرد که من
 حساب از عثمان برداشتم بد رستیکه من روز قیامت جمله خلایق را حساب خواهم کرد و سوا عثمان
 و الله اعلم از این عباس رضی الله عنهما مردی است که روزگaram کلثوم بنت رسول خدا صلی الله علیه
 و آله و سلم نزد آنحضرت مرفته گفت زوج فاطمه هزار نه بهتر است از شوم من پیغمبر صلی الله علیه و آله
 و سلم زمانی ساکت بوده جوابی نفرمود آنجا که گفت که شوم تر از آنجمله است که او را دوست میدارند
 و رسول او نیز خدا و رسول او دوست میدارند و در شب منترای بر او تعین کرده اند که هیچ احد
 از امت من فوق آن منترای ندارد و این روایت در ازاله الحقایق نقل کرده است و در ریاض
 النفرة از جابر بن عبد الله انصاری روایت میکند که بنابر آن حضرت رسول مقبول در وند
 تا شرف نماز انسرور در یاد حضرت اصحاب را فرمود که شما بروی نماز گذارید که من بروی

بنماز میگذاردم حضا محباس عرض فکرمند که نماندیده ام ترا که ترک نماز بنماز داده می فرموده باشی پس این
 حضرت فرمودانه کان یمنیخ عثمان قابضه الله و ذموا حق محرقه تلو است که در ترک نماز از طرف او این ماجرا را می
 روایت میکنند که رسول خدا فرمود که هر چه پیر را فریتیست در بیت و رفیق من در دشت عثمان است در وقت
 مسطور است که شخصی از علی مرتضی کرم الله وجهه پرسید که رباب عثمان چه میگوید بوابا که آیه کریمه ان الذين
 لهم منا الحسنى در شان کسانی نازل شده که عثمان مقتدر است ایشان است و در تاج القصص منقول
 است که رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود در شب معراج در آسمانها صورت عثمان را دیدم
 گفتم باسمان اول بچه رسیدی گفت بنماز شب و در آسمان دوم بیات او دیدم گفتم اینجا بچه
 گفت بقرات قرآن و در آسمان سوم دیدش گفتم اینجا بچه رسیدی گفت بقرات سورة اخلاص و در آسمان
 چهارم دیدش گفتم اینجا بچه رسیدی گفت که بصیبت آل رسول اینجا رسیدیم و در آسمان پنجم گفتم یا
 مسجد اینجا رسیدیم و در ششم گفتم با احتمال محنت اینجا رسیدیم و فی السابعة رأيت فسالته و قال
 استجیاب من الله تعالى و در معراج النبوة از تفسیر بحر العلوم نسبی مانند این روایت نقل کرده است
 و ریاض النصرة از ابن عباس مرویست که فرمود رسول خدا صلی الله علیه و سلم که هر گاه شفاعت
 عثمان روز قیامت هفتاد هزار مردم را نیز یک میزان از است من که مستوجب فرخ خواهند بود
 و در حواشی محرقه از جناب سالتاب صلی الله علیه و سلم منقول است که ارشاد کرد در آن حضرت که روز
 قیامت هفتاد هزار مردم از است من شفاعت عثمان بهیشت خواهند و آید بحسب است در
 شواهد النبوة مذکور است که پیش از ابو ذر غفاری عثمان رفیق الله چهارم را ذکر کرد و گفت من
 در حق و سه نیگادیم ابد فکر خیر زیرا که رسول الله صلی الله علیه و سلم از خانه بیرون آمد
 و روان شد من نیز در حقیقت و سه روان شدم تا به وفاتیک رسید و بیست من پیشین و فرستم
 و سلام کردم و بیستم فرمود که ترا چه چیز آورد ای ابو ذر گفتم که خدا تعالی و رسول و دانایان
 ناگاه امیر المومنین ابو بکر رضی الله عنه آمد و بر دست راست رسول صلی الله علیه و سلم
 رسول صلی الله علیه و سلم پرسید که ترا چه چیز آورد ای ابو بکر ابو بکر گفت که خدا و رسول و دانایان

بعد از آن عمر بن آدم و بر دست راست ابوبکر بن شدشت و با وی نیز همان سوال و جواب واقع شد بعد از آن عثمان بن
آمد و بر دست راست امیر المومنین عمر بن شدشت و با وی نیز همان سوال و جواب افتاد رسول هم بهشت یافت
سنگ ریزه را بر دشت زد و گفت ای خدای تعالی که در دنیا چنانکه می وانی را می شنیدم چون آنرا
زنیور غسل بعد از آن آن سنگ ریزه را بر زمین نهادند خاموش شدند باز آنرا بر دشت و در دست ابوبکر نهادند و باز
در آمدند چون بر زمین نهاد خاموش شدند باز رسول خدا آنرا بر دشت و در دست عمر نهاد و باز بتبسیع در آمدند چون
بر زمین نهاد خاموش شدند باز آنرا بر دشت و در دست عثمان نهاد و باز بتبسیع در آمدند چون بر زمین نهاد خاموش
شدند و در ریاض البقرة منقول است که سیدنا عثمان کاتب سر رسول خدا بود و چنانکه امام جعفر بن محمد از پدر خود
روایت میفرماید که گفت پدر را و که بود رسول خدا و قتی که می نشست بود که از پیش و و عمر از یسار او و عثمان و بر
آنجناب می نشستند و بود عثمان کاتب سر رسول خدا چنانچه خانقاها و القاسم حمزه بن یوسف می گویند و عثمان کاتب
نقل نموده است و از آنجا که در بسیاری از احیان بکتابت وحی و نامه ها که افشای آن میجو استند
قتیاس می نمود و چنانکه در ریاض البقرة از جناب ام المومنین عایشه صدیقہ رضی اللہ عنہا روایت
که فرمود نزد یک رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ایستاد و بودم و آنجناب تکیه بر پشت من داشت
که خبر بیل آید نازل شد و قرآن آورد و آنجناب صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم میفرمود که بنویس یا عیثم و عیثم
نام سیدنا عثمان است و نیز در ریاض البقرة و روضه الاحباب منقول است که روزی حضرت صلی اللہ
علیہ وآلہ وسلم بخانه عثمان تشریف داده و رقیه دختر خود را دید که ترفیه عثمان نموده اصلاح موهای
سر و لبشانه میکرد و فرمود آید خبر ک من گرامی دار عثمان را بدست تکیه دے اشدترین اصحاب من است
بن از روئے خلق در ریاض البقرة از عبد الله بن عمر روایت که گفت فرمود رسول خدا صلی اللہ
علیہ وآلہ وسلم یا عثمان حق تعالی قمیص بر تو پوشاند و مردم خوابانده اند و خلق کنی از اقسام
بخدا یک نفس محمد سید قدرت اوست اگر آنرا خلق کنی و در بهشت در نیای تا تا نیکو بشتر و بدتر
سوزن در رود و این از قبیل محالات است یعنی هرگز در نیای در روضه الاحباب بعد نقل این روایت
می آید که عثمان گفت طلب یاری از حضرت باری می نمایم و از او در میخواهم که در آن روز مرا نصیب

و شکیبای کریمت فرماید و در حصول این دعا از حضرت استغاثی دعا کرد و سر در خطه ای علی و آل
 و سلم فرمود اصبر صبر کن مدد نیز در روضه الاحباب مرویست که حضرت روزی نظر در روی عثمان کرد و
 قطرات اشک از مشک ز کشتن بر خضاره نگین روان کرده فرمود عثمان بدرستی که زود باشد
 که ترا منظر امام قبول سازند و حق سبحانه و تعالی ترا احب تمام شد و احب او نایز زمار که در آن
 روز بلبش بلباس صبر شده خنجر را که دوازده سال کم و بیش بر قد و رتور هست آورده شد
 بسخن جرم از خود خنجر کنفی در ریاض النصره از ابی عبداللہ حبیری مرویست که جناب عایشه سقر ناید که فرمود
 رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از من که طالب کن برای من بعضی اصحاب مرا گفتم بخاتم ابوبکر را
 فرمود که لی گفتم عمر را ارشاد کرد که لی گفتم پس عمر ترا علی ابن ابیطالب طلب کنم فرمود که سزا گفتم عثمان
 را حضرت فرمود آری پس هرگاه که آمد عثمان منو خدا صلی الله علیه و آله و سلم بطریق تنجی و مشاوره بخان
 میگفت و عثمان متغیر و متلون میگشت پس هرگاه که یوم الدار او داشت قصه قتل او را شنید گفتم
 یا امیر المؤمنین مقابلہ و محاربه با ایشان کنیم عثمان رضی الله عنه فرمود که نه بدرستی که رسول مقبول
 یا من عهد فرموده و برین مکاره مصابرستی نایم و نقض عهد نمیکیم بقیامت بر من الحمد که بستم با و از
 عبدالرحمن بن عوف حمصی که نفا و علمای حدیث است نقل کرده که دو قضایات سیر از عثمان را ثابت
 است که ابوبکر و عمر رضی الله عنهما را نیست یکی نوشتن مصاحف و ارسال آن در بلدان و اتفاق آنجوها
 سربار اختلاف قرآن گشته دوم مصارت بر کشته شدن و در راه حق بذلی صبحه خویش نمودن و اگر
 کتب اهل سیر و احادیث منقول است که در غرہ حدیدیه که عثمان رزم با شارت بنوی بکر رفته مجوس
 شده بود و شیطان و دیگر مسلمانان ابن صداره و انداخت که سترگان بقتل و انورین مبارک
 خود و بنایم آن رسول خدا را بهشت مبارک بروختی نهاده صحابہ ایت شایب طلب فرمود و بیعت و امانت نمود
 بر قتل عبده اصرام بجان بستم بر آنکه ثابت قدم باشند و در جنگ روگردان نشوند و حق تعالی را سرور و فتح مومنان را
 این بیعت از ایشان نقشه و یاد فرموده که نقضی نمی آید و بنشینان فیما بینک تحت الشجرة الایه و این بیعت را
 بیعت الرضوان گویند و بعد از وقوع این بیعت بوضع پیوست که عثمانی مسلک احیاء انظام و از خواجگان است

[illegible]

از عشر و بیشتر بخلد برین و سیکه از خلفای راشدین مندرین و سیکه اذاهنار در اسلام سابقه او اول
 و در اتفاق فی سبیل الله بطورے داشته و در ایام جاهلیت و اسلام از اغنیاء و اعیان قریش
 بود و در ایام خلافت وی بسیاری از بلاد و انصار و خزانه نصرت اهل اسلام درآمد و گویند که در
 زمان خلافت او بواسطه وفور غنائم کثرت مال بمرتبه انجا رسید که قیمت گنیز که بهم سنگ او ز بود و من
 اسپه بصیر هزار و پهرای تخمه هزار در بهم رسیده و آن جمعی کثیر از اصحاب رسول مقبول صلی الله علیه
 و آله و سلم منقول است که میگفتند ایام خلافت او در عدالت مثل ایام سیدنا عمر رضی بود و باز با وی فی
 ولین و مواسات با مردم تا آن زمان که ختمه خط امیر شد و مبتدا بخو غامی عام گشت و قدوة المؤمنین
 جلال الدین سیوطی در تاریخ الخلفاء از سعید و حاکم نقل نموده که ابن مسعود میگفت که هرگاه که بیعت
 امیر المؤمنین عثمان بن عفان منعقد گشت و در سال اول ملک رسد فتح شد و در این سال مرض رخا
 بسیار شایع گشت و مجروحان عارض گشت چنانچه امیر المؤمنین عثمان بهم در این مرض مبتلا شده تا اینکه
 آنج تلخت و زبیده و این سال راسه الراف ثامیدند و در این سال فتح حصون بسیار از روم
 دست داد و در این سال امیر المؤمنان عثمان سعد بن ابی وقاص را بعد عزل مغیره از کوفه و الی ساست
 و در سال بیست و پنجم سعد را از کوفه معزولی و زید بن عقیه بن ابی معیط که از صحابه و نیز برادران
 امیر مؤمنان بود حاکم کوفه مقرر نمود و در سه مائه و عشرين امیر مؤمنان عثمان آنگونه مردمان خرید نموده
 مسجد حرام و سنج نموده و در این سال فتح ساپور و سیگشت و در سنده سیج و عشرين معاویه
 بن ابی سفیان بکام امیر مؤمنان عثمان بالشکر اسلام عنیت فتح قبرس نمود و شکر یان را بر کشته هوار
 نموده از راه دریای روانه شد و عباده بن صامت و زید بن ابی امی الاحرام بنبت لبان الفزاری همراهم بود و ام
 سزام در آن غزوه شهید شد و بقبر بن و فن گشته و در این سال فتح ارجان و دار اجر و نصیب
 گردیده و در این سال عمرو بن عاص را از حکومت مصر معزول ساخته بجایش عبدالله بن ابی سرح
 را امر نمود و تعبید الدین ابی سرح در افریقه جهاد نموده فتح ساخت انرا اسلا و جبالا و از غلام
 افریقه به منتفص از شکر یان هزار و سیصد رسید بعد از آن در این سال فتح اندلس نصیب ابی سرح

گردیده و در سنه تسع و عشرين اصطر فتح گردید و درین سال امیر مومنان عثمان مسجد نبوی
 را وسیع فرمود و بنای آن از اجار منقوشه و ستونهای سنگ و نیز از سنگ و سقف آن از چوب
 ساج بنام نمود و یکصد و شصت ذرع مسجد را وسیع ساخت و در سنه ثلثین خود بلاد کثیر را ازین
 خراسان فتح گشت و نیشابور نیز بصلح فتح گردید و گویند بقبوله فتح گشت و طوس و سرخس
 میر و فتح شدند و همین طور یزد و دیلم مفتوح گشت هرگاه یکبار بلاد کثیره فتح شدند خراج
 بسیار نزد امیر المومنین عثمان رضی الله عنه آمد و امیر مومنان ال را بگردان تقسیم نمود و جزایر و یکایک مفتوح
 شدند و امیر مومنان حکم داد برای شهر شمس بانه الف بزره و در هر بزره چهار هزار اوقیه بود و در
 سنه حشده و ثلثین واقعه باید بقتل امیر مومنان عثمان رضی الله عنه ظاهر گشت و الله اعلم
 و اهل تاریخ بیان کرده اند که در ایام خلافت وی رضی الله عنه کوهستان و طوس و سرخس و ساور
 و سیستان و سرخس کهنه و اسکندریه و سواحل روم و مرو و بلخ و ساپور و افریقیه و قبرس و جزایر
 الاشمیری و جزایر فارس و طبرستان و دارا و جزایر کرمان و سحستان و اساوره در بحر و ساحل اردن و اندلس
 و کازرون و قلعه سفید و سرخان و مازندران فتح شدند و بسیار از بلاد خراسان مفتوح شد و معروفست
 که امیر مومنان عثمان رضی الله عنه میان بالابود و نیکوروس و تنگ پوینست و تراندام و گندم
 گون و بزرگ ریش و فرائخ کثیف بود و در تاج القمص مسطور است که حضرت عثمان مروسی نیکو
 ر و نیکو بهیات بود و در آن زمان از مردمان کم کس بجبال رفته بودند حلیم و کریم و سخی بود با وفا
 و جیاد و عطا بود و در کار زنان رغبت تمام داشت و در روضه الاحباب مسطور است که محمود بن
 لبید گفت که عثمان را دیدم بر بغله سواره دو گیسوی بافته گذاشته بود و دو جامه زر پوشیده و گویند
 گاهای همیشه سواد پوشیدی و گاه بس سلف خر که من او دوست در هم بود اختیار میکرد و گاه شری
 و خضر بسیار میگردد و محاسن مبارک را ببرد پس در عفران خضاب می نمود و در تاریخ اختلاف
 از عبد الله بن جازم مروسی است که گفت دیدم عثمان بن عثمان را که هرگز ندیدم کدامی مرد وزن را خوبتر
 از او رضی الله عنه و الله اعلم و پوشیده ماند که ذکر شهادت جناب ذوالنورین رضی الله عنه تفصیلی دارد که

بپایش الباقی این مختصر نیست اما جمعی که توان باز نمود و حال خامه سیت شماره میکنم که چون امر خلافت
 بر جناب ذوالنورین قرار یافت با مردان سلوک فرمود و تریش از جناب شان قیاس با سیر المؤمنین
 عمر و رضی ترشدند از اینجا که حیار از جناب غالب بود و مردان و مزاج جناب شان راه یافته و اکثر
 از بنی امیه و اموری ملکی دخل دادند و بمقتضای صلح رحم و رحمت غنایم و اموال کثیری به ایشان رسانید
 فرمود و از ان طایفه جمعی از مردم شاکی گشتند با عوامی عبد الله بن سبا یهودی که بظاهر هر خود را سلمان
 میگفت چنانچه بهشت صد کس از مصر بارگاه خلافت آیدند و از عامل استجاس شکایت نمودند و کما
 عزل حاکم خود کردند و از رگان اصحاب این مضمون را به تبعیض لایست خاطر نشان ساختند ایشان
 این مضمون را قبول نمود و حسب التماس اهل مصر مجریین ابی بکر را بجاگذاشت و مصر تعیین نمود و در حجر بن
 ابی بکر بن الصدیق معه مصریان راه مصر گرفت و راشای راه مصر غلامی از غلامان امیر المؤمنین عثمان بن
 عفان رزمی حشمتی که بنام عامل مصر سابق نوشته بودند بدست افتاد و در ان خط نوشته بود که وقتیکه مجریین ابی بکر
 و فلان و فلان نزد تو برسد در قتل آنها چنگ کنی و منشور یک همراه خود می آرند باطل شناسی و بر عمل خود پیش
 مستقر باشی تا آنکه حکم من در این باب بر تو برسد و کسانیکه شکایت غلام تو نزد من آورده اند آنها را مستقیماً
 کنی تا زمانی که حکم من در باب آنها نزد تو برسد انشاء الله تعالی و این حرکت را باب فساد بود از دیدن این خط امیر
 و مجریین ابی بکر بن الصدیق متحیر شدند و باز گشتند و بدین آید امیر المؤمنین عثمان قسمتها جزو کرده از این نوشته
 اطلاع و آگاهی نیست و بر اصحاب ظاهر شد که این عمل مردان نموده است و تعلیل بنی بزیل و بنو زهره با جا
 مصریان و برپاستند و این جماعت طالب مردان نمودند امیر المؤمنین عثمان بواسطه کمال مهربانی و صلح رحم و نیز خیال آنکه
 این جماعت مردان را بدو تحقیق و ثبوت جرم قتل خواهند کرد و روان مردان بقتل نموده و آن چسباده
 بر ایشان بغایت استیلا و غلبه نمودند تا بحدی که راه قتل امیر مومنان عثمان جرم کردند و در ان خط
 را محاصره کردند و حیوان الحیوان استقوال است که در ایام محاصره اختلاف است بقول واقع
 نزد اکثر ایام محاصره است روز بود و بعضی چهل و نه روز گفته و نیز سیر بن بکار و غیره هشتاد و یک گفته
 و در تنه سبب اندی نیز همچنین گفتند و در سبب استقوال است که مدته محاصره بقول صحیح و

چهل و نه روز است داد یافته و گوشت که در این مدتی حاضر و اهل فتنه و فساد و ارباب بلومی و عماد آب و طعام
 بر آنجناب بنده که در چون تشنگی بر آنجناب غلبه کرده بالای مکان بر آید و فرمود ایا علی بن ابیطالب
 در میان شما موجود است گفتند که نیست بعد پرسید که میان شما سعد بن وقاص موجود است گفتند
 که نیست امیر مومنان گفت که ایا کسی نیست که آب ببارساند و سیراب سازد و اینجیمیر بسج سیدنا
 علیه السلام این امیر مومنان سید فرمود که سه شاکه بر آب ساخته خرد امیر مومنان عثمان بن عفان فتنه و بلومی
 بالغ آمدند آخر الامر معجونی امالی بنی هاشم آن شکلیز با بجانده و می النورین رضی الله عنه رسیدند
 بعد از آن آنجناب هر نفس و می خبر رسید که اهل بلومی امروز اراده قتل عثمان بن عفان را دارند شما هر آید که بنین
 سیدنا حسین رضی الله عنه را فرمود که شما بروید و بر دروازه عثمان با شنید و احدی را نرو
 و می رفتن نزد سید و هر طایفه رضی الله عنه را و دیگر صحابه سپران خود را برای محافظت فرستادند
 و ایشان هر دو اهل بلومی را از در آمدن سپراسی امیر مومنان مانع میگردند و قتیکه اهل بلومی مانع
 جناب حسین و دیگر بنی هاشم دیدند پس نیز انداختند تا اینکه حصار حسن بن علی رزم مجروح شد
 و هر قریب مولی امیر المومنین علی بن ابیطالب شکست ارباب بلومی تبر سیدند که مباد ابو اسطه جناب
 رزم بتو با شتم و غضب آیند و فتنه منتشر گردد و در خانه عثمان رزم را آتش زدند تا مردم متفرق گشتند
 آنگاه علی اختلاف الاقوال از خانه شتافت که در جوار دار الخلفه بود و رخنه در دیوار سراسی امیر مومنان
 کرده و در آید و جناب عثمان رزم را نشید نمودند و از ناله نیست فراموش نمودیم امیر مومنان عثمان بن عفان
 که چون او باش آنجناب محصور ساختند و تمامی ایام محاصره روزه و از روزه روزه بنشیند که روزه را بنشیند
 راس این شب روزه را نگذرد که آب شیرین موجود نبود و سیر نشد و از آب شور بنی توانست خورد و در
 خواب بر دست تا قریب طلوع صبح من از راه بام بخانه کی از جسم سایه رستم و کوزه آب شیرین پیدا کرده
 برای افطار می رضی الله عنه آورد و از خواب بیدار ساختم تا قریب آب بیاشامد و طلوع
 صبح نظر کرد و فرمود که خبر طالع غره گشتم که امروز روزه داده که نه شنبه آب خوردی و نه نان گفت اند
 بالای سقف بام رسولی اصله امین علیه السلام تشریف آورد و با وی و نوکب شیرین بود و فرمود

اشرب یا عثمان بنی شامیدم سه نوبت مرا امیر شرب میکرد و من می شامیدم تا بروم کمال سیراب شدم
 بعد از آن فرمود ای عثمان فردا این مویم بر تو هجوم خواهند کرد و اگر با ایشان مقاتله نمی خواهی حضرت خاراوند
 تقالی ترا بر ایشان ظفر و نضرت دهد و اگر ترک مقاتله نموده بران بلیه صبر کنی فردا شب بهر مویم
 افتاد خواهی کرد و من شوق ثانی را اختیار کرده ام آنقدر صبح یوم جمعه اهل بلو سه هجوم کردند و غلامان
 امیر المومنین را در دفع ایشان نمودند امیر المومنین فرمود که هر که سلاح خود بنیازد از سال من در راه
 خدا آزاد است و من نمیخواهم که بواسطه من خون کلمه گویان در مدینه منوره ریخته شود چنانچه غلامان بچوب
 وصیت دست از مدینه باز داشتند و مردمان دیگر که اندرون دارا خلافت بودند بتوجه در سرا
 او بودند و ایشان از عصب و دارا خلافت و دیوار را رخنه کرده اندرون درآمدند و امیر المومنین عثمان بنیازد
 خود نایله آنجا بود و مصحف در کنار داشت و تلاوت میکرد و یکی از آن غزوی بر سر مبارک آنجناب زد چنانچه
 سر مبارکش بشکست و قطرات خون بر آیت نیکبختی که الله و هو السبح اسمعیه یحیی بن
 عمران اصحی شمشیر کشیده برومی حواله گردانید خود را در میان او و شمشیرش حایل ساخت و دست بلند
 کرد و شمشیر بر دست و می خود را انگشتان و سه قطع گردیدند و گوشت اول کسیکه در دارا خلافت
 درآمد محمد بن ابی بکر بود و توجه مبارک او را گرفت و گفت چگونه بینی صنع خدا ایتعالی را
 در حق خویش امیر مومنان بر نفی و زحی باو گفت اے پسر برادر من خدا ایتعالی
 همه وقت با من نیکو کرده است و بگذارد چه مرا بخدا سوگند اگر بد بزرگوار تو زنده بودی
 هرگز تو بدین امر قیام نمی توانستی نمود و چه آنجناب اکرام و احترام این نجبه میفرمود و محمد بن ابی بکر را
 از استماع این کلام فتنه در دل پیدا شد و شرمند و خجل بازگشت بعد از آن مروی قضیه ازرق
 رویان بن سرعان نام را خنجر کشیده قصد حنجره او را در صحنه احد نموده گفت اے عثمان
 بکر کدامین همتی امیر المومنین گفت بر ملت حنیف ابراهیم خلیل و دین حمید محمد عربی
 پیغمبر آخر الزمان ام و از جمله مشرکان نیستم بلکه از زمره موحدان و مخلصانم
 آن بد بخت روسیاه گفت دروغ میگوئی و بان خنجره و بارضی الله عنه بدرجه شهادت

و حال خواهد بود اگر زمان و حال خواهد یافت اگر خود بد یافت زمان خود و حال را و خواهد
 مرد ایمان بد حال در تیر خویش خواهد آورد و چنانکه در ریاض النضره از سلفی الحافظ منقول است
 و از سعید بن المسیب سوال کردند که حال عثمان چون بود گفت او مقتول شد در حالی که مظلوم
 بود و قاتل او ظالم و کسی که بر او افتاد از خود و معذرت و بر او بر اسطه اشتباه احوال او این در متعال
 عمر اسامه از عثمان راضی بود و زیر آنکه خلیفه بود دین و رحیم و بد کردیم امیر بزرگ و قلیل فخره شیب سیمه شیب
 بیدار بود و دوری گرفت خستیم کلام پر در و کار کردی بجان جو انحر و سکه خود و بحار بر فغان و توانا
 ثور اسامه مان بر بنیقه نشود و پس از وقوع شهادت او بیعت فتنه از خلافت بیرون آمد و فتوحات عروا
 نریاست پذیرفته تقسیم اموال و ثنائیم صفت القتل گرفت و چون سعید بن ابی وقاص از حواف
 شیب را شنید بگریست و گفت و را دل فلور اسلام اند بر اسے محافظت دین و ملت
 خویشی بد نیکو گزیده بودیم اکنون بر اسے صیانت شمریم و از نیکو فرار ما بد نمود و این عدوان
 حاکم از انس روایت میکند که بدستیک خدا بیای را شمشیر سے دست نیام کرده شده و ریاضی
 تا و قتی که عثمان زنده است پس و قتی که عثمان کشته شود و آن شمشیر بر بند خواهد گشت و در نیام
 نخواهد شد تا از قیامت چنانچه در صواعق حرقه مذکور است و منقول است که آن روز و بقوسے
 سه روز جمعه مبارک امیر مومنان عثمان بان حال مطروح در آن خانه افتاده بود و کسی را
 مجال برداشتن و سکه نبود و پیرانان در آن روز و کس و عایشه و خراج جناب و رشب جسد مبارک
 او را بر تخته در سکه نهاده بود و استند تا بقیع القبر سے پر وند و راه سربار کش بر تخته ملحق
 سے خود و چون خواستند که امیر مومنان را و مقبره بقیع دفن کنند هر و سکه از بنی مازن ایشان را
 مانع شده گفت اگر و برادرین مقبره دفن کنند من جماعت او با نشان را خبر و هم تا و پیران قبسه
 بر آورده انواع فضیلت بد و رسانند با نذر دره جهان را جناب را بر داشته بمو ضعه که سرون
 بخش کو کب بر و آورند و انجا دفن ساختند و قبر مبارک را پو شیده نمودند و در جسد القلوب مسطور
 که این شجیه نقل سے کند که چون خواستند که عثمان بن عفان را و حجره آنحضرت صلی الله علیه و سلم

و فتن کنند و او از عایشه زنی در زبان چیات خود در این معنی از حضرت گرفته بود و متصرفان ازین سخن ابا
 آوردند و نگذاشتند که او را در اینجا و فتن کنند بلکه از نماز گدازدن بر دوسه و فتن کردن نیز منع
 آمدند و احم حبیبه بنت ابوسفیان که از اجماعت المؤمنین بود و بر مسجد آمد و بایستاد و گفت و اندک
 مرا بگذارد تا این مرد را و فتن کنم و آله میردن سے اکیم و کشف ستر رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم
 بکنیم از آن از من و فتن باز آمدند و شبانگاه آمدند و او را قتل کرده بودند و بمیر بن عظیم و حکیم بن حرام
 و عبد اللہ بن زبیر و سبختہ و دیگر از اصحاب آمدند و او را از اینجا کشتاد و بدو و بدو استند و در بقیع
 بردند و از فتن او در اینجا میر حجاج از ایشان بالغ آمدند تا در حبش کو کب که بستانے بود و در شریعت
 بقیع را بقیع یا بان بن عثمان داشت و در حبش بن عظیم و بایک و دیگر با دوسه نماز کردند و در حبش بن عظیم
 کردند و او را دوسه نماز و دوسه را بر بالاسے آن افکندند و در فتن او را بان پوشیدند و
 پرگشتند و این حبش کو کب موصی بود و خارج بقیع که مردم از فتن میر سے در دوسه که است و شفتند
 او را و اندک روز سے عثمان رضی اللہ عنہ و را اینجا ایستاد و بود و میگفت باشد که مردم صالح پاک
 کردند و در اینجا فتن کردند و در بدن حبش مانوس مردم شود و پس اول کسی که در آن زمین مدفون گشت
 عثمان بود رضی اللہ عنہ بعد از دوسه مردان و در وقتیکه از جانب معاویه عامل مدینه بطرسه
 شد آن موضع را داخل بقیع کردند و اندک روزی را که رسول مقبول صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم بر سر قبر
 عثمان بن ملهون علامت گذاشته نام مردم بچاسے آن مقبره سازند فرموده بود و لا جلاک للفقین
 اما کبر و است و بر قبر عثمان بن عفان نهاد و او را که و ما مردم را که و بمقبره فتن کنند و اللہ اعلم
 و از مسجد ناام حسن مردمی است که فرمود و وقتیکه شنید شد عثمان بن عفان و فتن کرد و شد و یا چاه
 چون آلوده شود شیش و آب ایم بن عبد اللہ بن قریح از بد خو مثل این بود است کرده و گفته که غسل
 ہم نداده شد و نجس و در آسپه آنکه با تنه از نجس او را داد که و فتن کنید و پراو بر دوسه نماز
 کند از بد رستیک اللہ تعالیٰ باشد از نماز خواندند و او را این عیسا سسلی فی اللہ
 غنا مردمی است که گفت که من قبیل امیر مومنان عثمان و خواب دیدم رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم

که بر اسب پابلق سوار و بر سر مبارکش عمامه از نو در دو رپاسه شرفش نعلین سپهر داشت که شرک
آن از هر وارید بود و در دست مبارکش چوبی از چوب بیهشت پس سلام کرد بر من و من و
سلام کردم بر او و سجده عرض کردم که یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم پدر و مادر من و
تو پدر و مادر من بر اسب و پدر بھایونش نهایت مشتاق بودم اکنون منم جناب را شتاب گشته
بگذارم جانب شتابی میفرمای ارشاد کرد که ترو من عثمان و حنظل صبح نمود و در حالیکه عرض بود
و من و عذمت کرده شده ام و رشاد می او از نخبه بھادرت سکیم و از میز نا امام حسن رضی الله عنه
مر و نیست که فرمود در حالیکه ایستاده خلیفه من خواند فرمود که ابراهیم الناس بر در عجب پیوایی
و دیده ام که جناب بکار خراسم را با لاسه عرش حمید دیدم پس آمد رسول خدا صلی الله علیه و آله و
سلم و ایستاد و یک قائم از قوام عرشش پس آمد ابو بکر صدیق و دست خود را بر دوش مبارک
انحضرت صلی الله علیه و آله و اصحاب و سلم نهاد و بجزه عمر فاروق آمد و دست خود را بر دوش
نهاد پس آمد عثمان رضی النورین و در دست او سر او بود و عرض کرد و جناب قدس که از بندگان
خود سوال کن که مرا چاقی کردند پس و و نیز اب حنظل از اسمان جا شد و بر زمین راوی گوید
که از جناب مرتضوی گفتند آیا ملا خطه فرمود که آنچه حسن میفرماید جناب مرتضوی ارشاد کرد که آنچه
حسن در خواب دید میگویی و الله اعلم خیر آنچه در آله انحضار الوصل علی این روایت را نقل کرده
و رشاد ابوالبوه مشغول است که چون عثمان رضی الله عنه را شنید ساختند همه روز بخوابان بر پام مسجد
رسول صلی الله علیه و آله و سلم بود و میگردد و در حقیقت او ابراست میخواندند و در ریاض النضره
نیز از عثمان بن مره نقل کرده که او را در خود روایت میکنند که بر عثمان بن مره بخوابان و مسجد مدینه میگفتند
یا و مسجد رسول کریم صلی الله علیه و آله و سلم گوید میگردد و الله اعلم و دست طاقت انجناب
و دوازده سال بود و دایم آنکه یازده سال و یازده ماه و چهار روز بود و بقوسه و دوازده سال
دوازده روز کم در دایم آنکه یازده ماه و هیزده روز و بیست و مورخان گفته اند که امیر مومنان
عثمان بن عفان روزیکه شهادت شد ششاد و دو سال عسیر داشت و چون بخلالت

نخست شصت و نه سال سن شریف او بود و سی و نه سال خلافت را اندوز و ایتی آنکه یازده
 سال و یازده ماه و یازده روز خلافت کرد و الله اعلم و شهادت یافت امیر مومنان عثمان بن عفان
 در اوسط ایام تسریق سنه شمس و ثلثین روز و نیمه و وفات کرد و شد شب سه شنبه میان مغرب و عشا
 و جمعی از مورخان بر آنند که بیرون روز از دیکه سه شنبه و ثلثین گذشت بود که اینجا و فقه و اقصا
 و قدوة المحدثین جمال الدین سیوطی در تاریخ الخلفاء نقل کرده و قول الیهما است و شریفش نزد بعضی
 هشتاد و دو سال و نزدیک بعضی هشتاد و یک سال و نزدیک بعضی هشتاد و چهار سال و بعضی میگویند
 که هشتاد و شش و بعضی قایل اند که هشتاد و نه سال و نزدیک بعضی نود سال بود که اختلافاً من مملوم
 شنید شد و بدفن آنجناب زمینی است که در میان بقیع و گورستان میوه و است بود و بچشم
 کوکب شهرت داشت بوده است نیز از دیگر کتور تهذیب الاسماء و اللغات امام نووی
 منقول است که آنجناب بستان است و کوکب نام مروی از انصار بود و نیز در ان کتاب مذکور
 است که ابن قتیبه گفته که جشن کوکب زمینی بود که از عثمان بن عفان خرید و در بقیع زیاده
 فرموده بود و الله اعلم و منقول است که هر شخصیکه در خون امیر المومنین سعی کرده بود حق تعالی
 تا و نه پیش او و او که سر او را باقی وجه از تن جدا کرد و در یادش خشک شد یا بشوید
 یا بپاگاه گشت یا بیای عظیم مبتلا گردد و صد هزاران روایح روح و رجحان از جنت رضوان
 و بستان رحمت رحمن بر خاک پاک و روح پر فتوح او با وانه گریم و با ب غفور رحیم در ریاض
 النعمه ارجندی منقول است که نفس خاتم جناب وی رضی الله عنه است باشد مخلصاً
 و بهرواستی است بالذمی خلقی فوسوی و بهروایتی التصبر ان اولت بدین بود و در بعضی روایت
 نفس خاتم وی رضی الله عنه این بود که اللهم اجنی سعیداً و ائتمنی شهیداً و الله اعلم اما بعد او
 ازواج و اولاد و امجا و جناب و و النورین رضی الله عنه علما بی اخبار او و و و و
 که امیر مومنان عثمان و را و ایل جا بلیت و اسلام هشت زن بقد غرضش و را و و و و و و
 و اتم کاشوم هر دو بکر باره جناب رسول الثقلین صلی الله علیه و آله و سلم از آنجا بود و اند

نام نامیش علی است و کنیتش شریفش ابو الحسن و ابو تراب ابن عم رسول خدا صلی الله علیه و آله
 و سلم و برادر او و یزید و زینب و فاطمه و زینب و سید النساء العالمین و ابوسلمه بن ابی حمزه و ابی حمزه
 سب ابی ابراهیم و در جلالیت و بهم در اسلام نام نامیش علی بود و در وفاته الاحباب مستطوره
 که آنجناب را مادر وی اسد نام کرده بنام پدر خود و پدر وی زید نام کرده بنام مثنی که یکی از اجداد
 او و اجداد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است و آنحضرت هم او را ابی نام نهاد و در وقتیکه
 آنحضرت این نام را تعیین نمود فاطمه بنت اسد گفت و الله در وقتیکه او متولد شد من از الهی
 شنیدم گفت نامش علی کن و سوا این القاب شریفی که مذکور شد القاب بسیار نقل کرده اند
 و ولادت با سعادت و می در جوت خانه کعبه بوده است روز جمعه سیزدهم ماه رجب چهارم است
 و هشتاد و سه سال و نوزده و بعضی سی سال از عام الفیل پیش از هجرت رسول خدا صلی الله علیه و آله سال
 و بعضی بر آنند که پانزده سال و پیش از بیعت بدو از ده سال و زمره بر آنند که ده سال و بقول
 ولادت با سعادت و می پس از زوال آنحضرت بخانه خدیجه کبری ببرد و سه سال و عمر شریف رسول
 مقبول صلی الله علیه و آله و سلم روز ولادت سیدنا علی بخت و بهشت سال بود چنانکه در مناجات
 ابی معالی ناکی مستطوره است و از امام جعفر صادق مرویست که ولادت موفور السعادت علی مرتضی
 روز یکشنبه هفتم ماه مبارک شعبان واقع شده و بعضی بیست و ششم ماه شعبان نیز گفته
 اند و گویند هیچ مولودی پیش از علی مرتضی و بعد از وی اندرون کعبه مستطوره نشود و این
 فضیلتی است که مختص کرد خدا تعالی با ان علی مرتضی را بحجت بزرگ و بلند ساختن مرتبه
 او و ظاهر کردن که است او و شرف گردانیدن کعبه را با این شرافت کند و قایل فرزند بخانه
 خدا است و اینست رسول که خداوند تعالی و بعضی گفته اند که حکیم بن خزام نیز در خانه کعبه متولد شده و الله
 اعلم و در شرح صحیح بخاری موسوم بکربانی منقول است که علی مرتضی خوش رود و زویش تابان
 و نورانی مانند شرب چهارم و تبسم و لبشاش بود و در اربعین مستطوره است که علی مرتضی کرم الله
 کند گون مائل بصری میانه قد کشاده دندان رویش تابان باشد رسول سبحان بود و پیش

آنحضرت مومیا نبود و در بدن مبارکش مومیا بود و شکم بزرگ پیر از علم و حلم و اسرار و راز بود و کبریا
 مبارکش در طول میگرفت سینه بیکینه او را و در عرض مهر و شانه اومی رسید و خضاب کرده بود
 بجنا و بنود اعضا و اطراف او ستوی و بهم تناسب حتی که بعضی وصف اعضا
 شریفش کرده اند که گویا که بعد از شکستن تبرکب لطیف از اباهم پیوسته بودند و ملاست و لگام
 که داشت در بیان نمی تواند آمد و در بعضی روایات وارد گشته که سوره های سوره حمید مبارک
 سفید و نورانی بودند و در بعضی روایت وارد گشته که علی مرتضی سرخ و سرخ مومیا نه بالا و سینه
 فراخ و در پشت قبضه و بازو و راز و اندام بالا دراز و کوتاه پا و دستها دراز و بلند بینی و گردنش
 و احسن خلق بود و بر ولایتی سبزه رنگ بود و اسرار علم و ایمان آورد علی مرتضی قدیم و این مبارک
 و زید بن ارقم و جماعه کثیر از صحابه بر آنند که اول کسیکه ایمان آورد علی مرتضی بود و ابویعلی از جناب
 مرتضوی روایت میکنند که فرموده سبوح شدر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روز دوشنبه در اسلام
 آوردم من روز دوشنبه و شنبه و شنبه که ایمان آوردم علی مرتضی ده سال عمر داشت و تقوای داشت
 سال که انقل السید علی و در جامع الاصول گفته که اختلاف است در سن و می روزه در آن روز که
 ایمان آورد و بعضی بر آنند که سن مبارک پانزده سال بود و ترو بعضی چهارده سال و بعضی بیست
 که ایمان آورده است و در طفولیت که بجز بلوغ نرسیده بود و هرگز عبادت اصنام نکرده
 در وسیله النجات آورده که آثار سعادت و صدور کرامت از ان منظر ولایت قبل از
 ظهور عالم شهادت از علی مرتضی واضح و لا محاله گشته چنانکه در شکم مادر بود هرگاه
 مادرش میخواست که بربت سجده کند بجزای می پیچید که مادرش طاقت جنبش نمییافت
 و سجده کردن نمی توانست و اول و آخر کسیکه با سعادت باشد و از بومی شرک و مشوب متفاوت
 و خلط شجاست پاک باشد و بجز طهارت از اینها نماند شسته باشد سواست علی مرتضی از
 صحابه کسی نیست که از اینها نامی آنحضرت کرم الله وجهه میگویند و می نویسند و قدوة المحدثین
 شیخ شهاب الدین ابن حجر مکی در این باب اوله و اضمه بیان کرده و گفته که مناسب است که در این

که بعد نام نامی وی کرم الله وجهه گفته شود تا از باقی اصحاب باین خصوصیت بزرگ و فرقی متمیز گردد و شود
و بعد از علم در راه شهادت رسوئی آورد که فاطمه بنت اسد زاده علی مرتضی طواف سیکر و ناگاه دو سه را
در روز گرفت و جناب رسوئی را حاضر بود و گفت آنقدر زخم مراد زده گرفته است رسول خدا صلی الله علیه و سلم
اورا اندرون جوف کعبه محطه در آورد و فی الفور علی مرتضی متولد شد بعد از آن فاطمه بنت اسد با علی مرتضی
بجای خود آمد خواست که پستان خود را در میان آن ولی خدا دهد و حال بستنش بجز اشتیاق و چون بدوی
ابی طالب خواست که بوسه بدهد و پیش دریا و لبش بجز اشتیاق پس آنحضرت صلی الله علیه و سلم در یافت و
پیش آمد و تنبیت فرمود و خواست که بوسه دهد فاطمه مادر حضرت مرتضی آنچه مشاهده کرده بود و ظاهر ساخت
و حالت فرمود رسول خدا صلی الله علیه و سلم هیچ جواب نداد و زبان مبارک خود را در دهانش نهاد
و لغات مبارک در دهن وی انداخت پس اول چیزی که از دنیا علی مرتضی بلب خود گرفت زبان رسول خدا
صلی الله علیه و سلم بود و اول چیزی که در شکم علی مرتضی فرو رفت لحاب دهن رسول مقبول بود
از سیمت مخزن شریعت و معدن حقیقت گشت در شواهد النبوة از جبرین و خدا و سه روح مرویست
که گفت اگر جناب مرتضی از حجابات مخالفان باز پرداختی مرا آئینه از وی بالقل کرده اندی ازین
علم یعنی حقایق و تصوف آنچه در دلها طاقت آن نیاروی و در روضه الشهدا از حضرت ولایت شما
منقول است که فرمود که خاتم الانبیا هزار باب علم بمن آموخت که از هر بابی هزار باب و یکبر بر من بگشفت
شد و منقول است که مادر وی رضی الله عنه فاطمه بنت اسدین هاشم بر وایت زهری و ابو عمر و اول
با تشبیه بود که متولد شد و برابر پسر هاشمی سید نام مرتضی اول اجتماعه آمد که از جانب بومین با شمی باشند
و بعد از وی کرم الله وجهه حضرت حسین و بعد ایشان امام محمد باقر و بعد از آن حضرت محمد باقر و بعد از آن حضرت
در فضایل بل بیت مروی است که پیغمبر روز دوسه پیغمبر گشت و امیر المومنین علی کرم الله وجهه
روز سه شنبه ایگان آورد و اسلام خویش از ابی طالب پندارن میزدانست و در تنبیه القافلین جناب
عمی و استادی مولانا ولی الله قدس سره قاده میفرماید که از سیمت بسا بقیت اسلام علی مرتضی مشرف
گشت و نماز گذارد با آنحضرت پیش از بلوغ امین آنحضرت گفته اند منی از اهل بیت ذکر کرده اند که رسول خدا را

در اوایل اسلام چون وقت نمازی آمد بدامن کوه میرفت و علی مرتضیٰ همراه آنسور بیرون می آمد
 و پوشیده از پیر و اعمام و سایر قوم هر دو کنار خا میگذاردند و چون از آذای صلوة فارغ می شدند باز می نشستند
 پس مدتی برین حال ماندند تا وقتی که از خدا تعالی طاعت و توانا می یافتند و نیز در مرام المؤمنین
 افتاده میفرمایید که روزی ابو طالب عبور نمود بر ایشان و ظاهر نمود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم
 دین خود را بر وی پس بهیچ وجه مخالفت ننمود و حضرت مرتضوی البکرة نقید ساخت حکومت است
 صلی الله علیه و آله و سلم و تعلیم آنحضرت چنانکه پرده کار از میان برخواست و جمعی از مشتم رف
 گشت پس علی مرتضیٰ همیشه بار رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می ماند و بخیر است آنحضرت تعلیم می یافت
 چنانچه رضی از مروت باقی نمانده که وی کرم الله وجهه را مطلع نشد پس کشت صاحب سر رسول الله
 صلی الله علیه و آله و سلم و ایمان آورد و پیش از همه در ریاض النقرة از عقیق مرویست که پیش از ظهور
 اسلام نوبت بهت طواف بیت الحرام بکبر رفیع دوران اوقات روزی در منا نزد عباس بن
 عبدالمطلب نشسته بودم که ناگاه جوانی از مناسخا که در آن نزدیکی بود بیرون آمد و در آن کتاب نظر کرده
 چون دید که از وسط اسماعیل نمود و نماز ایستاد و بعد از آن عورتی بهم از مناسخا بیرون آمد و افتد اید و کرد
 آنگاه که وی که نزد یک بلوغ بود بهم از انجای بیرون آمده او بنرمه می شد پس منی عباس پرسیدم که این
 کیست و غرضش از اینجا چیست جواب داد که این مرد محمد بن عبدالمطلب است و بعد از آنکه
 و این ضعیف منکوحه دوست خدیجه بنت خویلد و این پسری بن ابیطالب است این عم احمد و محمد صلی الله
 علیه و آله و سلم گمان می برد که بشرف نبوت مشرف گشته و کنور کسری و قیصر بر وفق خواهد شد و این نماز
 است که می خواند و تا غایت خیر ازین دو کس احدی متابعت او نکرد و است گویند ضعیف بعد از آنکه
 بسعادت اسلام رسید بپوسته این حکایت را بیان می نمود و میگفت که اگر دوران روزایمان می
 آورد و در سبق اسلام ثانی امیر المؤمنین علی می بود و چون سبقت اسلام حضرت امیر بر جمیع صحابه
 و راقبت کامل جناب سالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم بر حال وی معلوم نمود پس وی کرم الله وجهه
 برترین خلایق است انا اختای دین خود را از ابی طالب مفری نداشت و روزی که او کرم الله وجهه در آن

ایام هم مثل جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم در تسلیح احکام بنامی بوده از نخبه رسول خدا
صلی الله علیه و آله و سلم تاکید تمام فرمود در محبت و مودت وی از غرض که علی مرتضی کرم الله وجهه قرابت قریبه
داشت یا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و پرورش یافت در کف حمایت رسول خدا صلی الله علیه و آله
و سلم و عبادت خدا بجا آورد قبل از بلوغ و هدایت در بهمنای خلق فرمود بعد از بلوغ و بعد وفات ابوالباب
رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در تخریب و دیواری برای رسی کرم الله وجهه بکار برده بشکل امور است
و می شده و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم علی مرتضی را برکت مبارک خویش پر داشت تا بمان
که در خانه کعبه بودند و شکسته و بر روز هجرت جناب مرتضی را بر بستن خویش خوانانیده و چون مواخات میان
اصحاب واقع شده آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم علی مرتضی را برادر خویش خوانده و شریک و ات خود
فرموده و چون بانفاری بخران مبارک واقع شد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم علی مرتضی را انفس ذات
خویش بیان فرموده پس مراد آید مبارک از انفسنا علی مرتضی است و جناب مرتضی در جمله مشاهد
فاضله حاضر شد مگر در غره تبوک که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم جناب مرتضی را در میان اهل
و عیال خویش گذاشته بود و جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روز خیمه لواء جناب
مرتضی و او و فرمود که فرامیدهم لواء الجبروی که دوست میدار و خدا و رسول خدا را دوست
میدار و خدا و رسول خدا را و اگر از غیر از است و هم آنحضرت فرمود که سیکه دشنام و اعلی را دشنام
داد و دوست ندارد و علی را که دشمن و بغض ندارد و با علی که منافق و از جمله خواص سیدنا علی مرتضی
و شمس است که حق تعالی بجمع جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم که مخصوص بحضرت
سلیمان بود و فرمود چنانکه طحاوی در مشکلات نقل کرده بیروایت اسمانیت عیسی و ابن مروه
از و از ابی هریره رضی الله عنه نقل نموده که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم را روزی حالت
وحی در گرفت و سر مبارک آنحضرت علیه الصلوٰه و السلام در آغوش علی بود و علی نماز عصر خوانده
بود و امتداد حالت وحی تا غروب شمس گردید چون اینجاست بکشد و حضرت مصطفی صلی الله علیه
و آله و سلم از علی مرتضی استفسار کرد که نماز خوانده علی عرض کرد که خوانده ام حضرت رسالت پناه

[illegible]

که عبد الله بن اسحق بن زراره روایت میکند که فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم که وقتی حضرت اود
 بشنید لبوس بپوشد که در علی سر خضانت از یک آنکه سید مومنان است و دوم آنکه ولی متقیان است سوم آنکه
 سردار و خشنوده پیروه نشینان است و امام علی بن موسی رضا رضی الله عنهما از جناب مرتضوی روایت
 میکند که فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بدستیکه علی سید مسلمانان است و امام متقیان است
 و سردار دین است و ابن عربی از جناب مرتضوی روایت میکند که فرمود و اخفرت که جم الله وجهه
 ابن البقی صلی الله علیه و آله وسلم قال علی عیوننا لومنین و المال عیوننا لنافقین این حدیث در حدیث
 محقر مذکور است و در یا ض النقرة از شرف النبوة منقول است که جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم
 فرمود از علی مرتضی که ای علی ترا ستم خضانت داده شده که هیچ احدی را با احد ان نداده اند حتی که حرام
 نداده اند از علی صهر ما شد من ترا داده اند و مرا مثل من صهر نداده اند ای علی ترا از وجه صدق و تقی مثل و خرم
 غاطه زهر داده شد و مرا مثل او و وجه نداده اند ای علی ترا از فرزندان با نند حسن و حسین از صاحب لوحا
 کرده شد و مرا از صاحب من مثل اینها نداده اند و لیکن شما از من بستی و من از شما بیستم و رسول خدا صلی
 صلی الله علیه و آله وسلم فرموده که لواحق محمد روز قیامت بدست علی مرتضی خواهد بود و علی ایستاده
 خواهد شد زیر عرش و در میان من و ابراهیم علیهما السلام و در یا ض النقرة از محمد و ج بن زید روایت
 فرمود است که فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم از ج بر لطفه ایامیدانی آنیکه اول کسیکه طلب خواهد شد
 روز قیامت با من تو خواهی بود و ایستاده خواهیم شد میان عرش مجید و پویشانیده خواهیم شد حال سبزه
 حله با بیهوشت بعد از آن طلب خواهد شد جمله انبیاء المعصن آنها بر قدم لغزش ایستاده خواهند شد
 و در وی عرش و پوشانیده خواهند شد حلهای سبزه از حلهای بهشت آگاه باشید و من خیر میهم
 ترا ایلی که تحقیق است من اول امتان است که حساب کرد و خواهد شد روز قیامت بعد از آن ریشات
 باد ترا ای علی که اول کسی که طلب کرده خواهد شد بسبب قرب قرینت من تو خواهی بود و لواحق من
 بتوده خواهند شد و او اول لای است که سیر خواهد کرد و ما او در میان صف روان و آدم و جمیع
 خلق الله سایه طلب خواهند نمود و سایه لواحق من روز قیامت و طول آن لواحق را ساله را خواهد بود

و در زمان او از یاقوت سمرخ خواهند بود و تهنیت او از نقره سفید نجات آن از هر دو این سبزه خواهد بود و در
 آن کواکب گیسو از نور خواهد بود و یک کیسو سی و وی در مشرق و گیسوی دیگر در مغرب و گیسوی سوم
 در وسط دنیا خواهد بود و بر آن سه سطر نوشته خواهد بود سطر اول بسم الله الرحمن الرحیم سطر دوم
 الحمد لله رب العالمین سطر سوم لا اله الا الله محمد رسول الله طول هر سطر هزار ساله راه و عمر من آن
 هزار ساله راه خواهد بود و سیر خواهد کرد و بالو آسمان از زمین و حسین از یسار تو خواهند بود تا آنکه ایستاد
 خوابی شد در میان من و ابراهیم و رسای عرش یقین از آن پوشانیده خوابی شد جمله از بهشت بهشت نایاب
 ناکند از زیر عرش نعم الا بک ابراهیم و نعم الاخوخ علی البشارت یاد الی علی تدا که تحقیق پرشانی
 خوابی شد و قتی که پرشانیده خواب هم شد من و طالب خوابی شد و قتی که من طالب خواب هم شد و زنده خوابی
 شد و قتی که من زنده خواب هم شد چنانچه این حدیث را احمد و در مناقب ذکر کرده است و در روایتی که
 نقل در سیرت خود آورده که گفته شد یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم چگونه قدرت خواهد داشت
 علی بر اینکه خواهد بود داشت لوا خود را فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چگونه قدرت خواهد
 این را حال آنکه علی داده شده خصلت نامه بسیار صبر مثل صبر من و حسن مانند حسن یوسف و قوت
 همچو قوت جبریل علیه السلام و الله اعلم و در ریاض الصفرة از جناب امام موسی رضا روایت کرده
 که اینها نیست عیسی منقول است که گفت جبریل علیه السلام بخدایت رسول خدا صلی الله علیه و سلم
 آمد و گفت که یا محمد خدا تعالی بر تو سلام میگردد و میفرماید ترا که علی از تو بمنزله بارون است از موسی
 الاکن نیست نبی بعد از تو و از سعد بن ابی وقاص نیز این حدیث مرویست و از برادر منقول است که
 رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که علی از من بمنزله سر من است از جسد چنانکه صاحب
 را فی نظر از نثار روایت کرده و نیز در کتاب مذکور مرویست که انس بن مالک رضی الله عنه روایت
 میکند که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که نبود که نبی مگر بر اسم او نظیر بود
 او و علی نظیر من است و نیز در کتاب مذکور منقول است که عیسی بن شماس سلمی روایت میکند که
 صلی الله علیه و آله و سلم فرمود هر که دوست داشت علی را پس تحقیق دوست داشت مرا و هر که

و شمری است علی را پس شمری داشت مراد بر که از بیت داد علی را پس تحقیق از بیت داد مراد بر که از بیت
 داد مراد پس از بیت داد الله تعالی را و در ثبوت النعمانین مشغول است که تا کم از ام سلمه روایت کرده که در
 از ابی عبد الله جدی گفته ایاد شما بر رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم سب میکنند گفت ابی عبد الله
 که از ام سلمه گفت معاذ الله گفت ام سلمه یعنی الله عندها شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم را که
 فرمود بر که سب علی کرد سب من نمود و در آن آله الخفا از ابی هریر و مرویست که روزی جناب طایفه
 بنجد مت اقدس نبوی التماس کرد که ای رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم مرا مروی کردی یا علی
 بن ابی طالب و او مروی غیر است مال ندارد و آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم فرمود ای فاطمه راست
 بستی یا آنکه طلوع کرد و خدا تعالی با هر ارض و اختیار کرد و کس بر اینکی پدر تو و دیگری شنود تو در
 ریاض الفسرة انجیر شد از ابن عباس نقل نموده و از زید بن ارقم مروی است که گفت فرمود رسول خدا
 صلی الله علیه و آله وسلم در حق علی و فاطمه حسن و حسین رضی الله عنهما که من جنگ کندم ام سلمه
 جنگ کندم شما با او و صلح کندم ام با یک صلح کنید شما با او چنانکه در آن آله الخفا مذکور است و در
 ریاض الفسرة از جناب عایشه صدیقه رضی الله عنهما نقل کرده که گفت جناب عایشه صدیقه
 که دیدم من ابو بکر رضی الله عنه را که اکثر نظر بر وجه علی میکرد و گفتم ای پدر من می بینم ترا که
 نظر بر وجه علی زیاده میکنی پس گفت ابو بکر صدیق رضی الله عنه اید ختر من شنیده ام
 از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم که میفرمود که نظر بر وجه علی عبادت است روایت کرد این را ابن
 السمان در کتاب الموافقه و از زید بن ابی اوفاه روایت که گفت پدر سئیکه فرمود رسول خدا
 صلی الله علیه و آله وسلم از علی که تو با منی و جناب با بنت من فاطمه زهرا و تو برادر من و فریق
 منی بعد از جناب علیه الصلوٰه و السلام این آیه را بخواند انما علی منبر متقالمین کما ذکر
 احمد بن الناقب و در ریاض الفسرة از ما روایت کرده که گفت ابن عباس رضی الله عنه
 که فرمود جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم حب علی میجو و گنا بان را چنانکه آتش بنیزم
 را میجو و از ابی انجر روایت است که گفت فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم

هر که اراده کند که بنید بطرف آدم و علم او و جانب نوح و در فهم او و بطرف ابراهیم
 و در علم او و بطرف یحیی بن زکریا و زبدی و بجانب موسی بن عمران و در سنخه اول بن بنید
 علی بن ابیطالب را و از ابن عباس روایت است که فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم
 هر که اراده کند که به بنید بطرف ابراهیم و در علمش و بجانب نوح و در علمش و بطرف یوسف
 و در جانش پس به بنید علی بن ابیطالب را و هر از این است که اینچنین صفات حسنه در
 علی ابن ابی طالب موجود اند هر که علی ابن ابیطالب را و در اینها را دید و الله اعلم و با آنچه
 مناقب و فضائل و محامد جناب مرتضوی زیاده از حد است از طائفت بیشتر بیرون است
 که احاطه نماید فلهم از این سود گذشته بگذر خلافت و شهادت انجناب می پردازد از آداب
 تاریخ آورده اند که چون امیر مومنان عثمان رضی الله عنه در سنه خمس و ثلثین از هجرت بغیر شهادت
 فایز شد باجماع و بیعت اهل حل و عقد جناب مرتضوی پاسبان خلافت نژاده چهار سال و نه ماه
 و روزی چند خلافت فرمود و کشته سلطان اجمار و مستحقران آثار اگر چه اتفاق دارند که شهادت
 شاه ولایت از ضربت ابن بلجم بطور آمده آما در کیفیت حال آن شقی الاخرین و چگونه و قوی
 آن امر شنیع روایات مختلف وارد اند آما در جمله اقوال طول دارد و فلهم از این و اینکه اقرب بصوت
 است حواله قلم مصیبت رقم می نماید گویند که ابن بلجم در اصل زمصر بود که در وقت خروج
 مصریان جهت قتل امیر مومنان عثمان بن عفان رضی الله عنه بالیشان همراه بود و بعد از آن
 واقعه بایک بکوفه افتاده و در ملازمت شاه ولایت بسر می برد و قوی آنکه بعد از محاربه بنزدان
 شاه مروان بن محمد بن ابی بکر نوشت که چند کس از فرسان مصر بدین جانب روان ساز محمد بن اسب
 بموجب ارشاد است بفر از شهبان مصر بکوفه ارسال داشت یکی از انجمله ابن بلجم بود و رومی
 آنکه ابن بلجم در سنگ خوارج انتظام داشت و در تاریخ جلال الدین سید طحی مذکور
 است که سه کس از خوارج یعنی عبدالرحمن ابن بلجم مراد و وبرک بن عبداللہ
 و عمر بن مکریمه و در که معظمه مجتبع گشته باهم معا بدگر و ندبر آنکه علی بن ابی طالب

و معاویہ بن سفیان و عمرو بن عاص را یک شتم تا فتنها ساکن کرد و انگاه ابن بلجم گفت که معم علی را من کفایت
 میکنم و بیک بر زبان آورده که من کار معاویہ را با تمام رسام و عمر و گفت که من قلوب را بقصص عمر
 بن عاص سرور گردانم با هم مراین امر عهد کردند و چنان قرار دادند که در صبح هفتصد تن با و در رمضان
 هر یک از ایشان مہمی را کہ مشکفل آن شده اند سرانجام نمایند و هر یک متوجہ مقصد گشتند
 ابن بلجم در کوفہ اندہ و از یاران خود کہ خواہج بودند ملاقات نمود و آنچه را اوہ داشت تا شب
 جمعہ ہفتہ ہم ماہ صیام سنہ چہل و نہما پوشیدہ نمود و وقت صبح آواز موزن بگوش
 جناب مرقصوی رسید کہ گفت الصلوۃ الصلوۃ جناب مرقصو سے بروز روزہ تشریف آوردند
 میفرمود کہ اسکروہ مسلمانان الصلوۃ الصلوۃ پس معارض گردید ابن بلجم با جناب مرقصوی
 و ششیر زہر روی مبارکش تا کانسہ سر رسید و و ناخ شرفیش جدا شد و از ہر یک طرف ابن
 بلجم پسند کرد و در گرفتند و حکم نمودند و جناب مرقصو سے زندہ ماند روز جمعہ و شنبہ و روز یکشنبہ
 وفات نمود و دست و پای ابن بلجم بریدہ در خلیطہ انداختہ با شش سوختند و نیز بشہوت
 پیوستند کہ امیر المومنین کرم اللہ وجہہ در ایام حیات خود اکثر اوقات کلمات مشرب شہادت
 خود بر زبان سخن بیان میکنید و در رمضان سنہ اربعین بدفعات و کرات بکنایہ و طرح
 از بیعتی اخبار میفرمود چنانچہ در سحر گاہ روز شہادت کہ برای ادای نماز صبح از دولتمدار
 بمسجد شریف می بردہا و دو و لٹخانہ شریف بودند فریاد بسیار نمودند و از و امن
 اقدس می او نخواستند ہر چند اہل بیت انتخاب کرم اللہ وجہہ انہا را می رانند و جدای ساختند
 و دور نمی شد ہذا انتخاب فرمود کہ بگذارید کہ اینہا نوحہ میکنند بر صاحب خود و مکر میفرمود
 در انقب کہ چہ چیز باز میدار و قاتل مرا از قتل من و انتظار چیست پس معلوم داشت
 انتخاب سال و ماہ و شب و روز کہ در ان ابن بلجم مذموم بپش مسموم ان ایام معصوم را
 شہید ساخت و بر وایت امام با فنی شخصیکہ کشتن معاویہ را قبول کردہ بود و حاج بن عبد اللہ
 امام داشت و مشکفل عمرو بن عاص موصوفت بر او و الفرس بود و حاکم و سہمی روایت میکنند کہ

ابن الحکم مرادے بر قطامہ نام زنے کہ از زمره حوایج موبکوفه رسید و عاشق شده بود طالب وصال
او گردید و پیغام کجاح داده قطامہ امر ترمیج را بپهر سہ هزار و سہم و قتل علی کہ مرشد و جہ تعلیم نمود
ابن الحکم گفت کہ من خود جہت بعین ہم بکوفه آردہ ام مرا ابن مہر و ابن شتر قبول ست قطامہ از خورشا
و ندان خویش و روان را مہر کاران نابکار ساخت و ابن الحکم شعیب بن مخزوم شجعی را نیز با مشفق
گردانیدہ تا ایمہم را با نام رسانند مشفق ست کہ در ماه رمضان سہ العین روزیکہ جناب امیر
در مسجی کوفہ بنصیحت خلایق اشتغال داشت و بجا نیامد بام حسن را کہ کوفہ فرمود و ایفرزند من ازین
چند روز گذشت تہہ ست امام حسن را در القاس کہ کوفہ سیرودہ روز یکس طرف جناب امام حسین رفت
نگریست و استفسار فرمود کہ ایفرزند من ازینجا چند یوم باقی ست امام حسین را عرض نمود کہ ہفتاد
روز از کجاء شاہ ولایت پناہ دست بچاسن مبارک خویش برآورده گفت در بعین ماہ پرخست
تیرین مروجہ آخر الزمان لحیہ ما را از خون سر من خناب کند و بگریست چنانکہ عیاشین شریفین
تر گشت و گفت لکہ یہ من از ترس مرگ نیست بلکہ آرزو مند ام کہ غبار بشریت کہ برودہ و جہشت
شدہ از پیش بر خیزد و شاہدہ بمعاینہ رسیدہ از ان از مہر فرود آمد و شبہ در خانہ امام حسن افطار
فرمودی و شعیب بچانہ امام حسین روزہ کشود و شعیب بچانہ عبد اللہ بن جعفر و زیادہ از سہ ہفتہ نال
فرمودے و گفتی کہ من پیش از شعیب چند جہان شمایستیم و نیز و یک رسیدہ است کہ بدرگاہ حق
وصل شویم خود را از آلائش کثرت طعام بگاہ سہارم و همچنین بود تا شب ہفتدہم رسید و شعیب
حضرت امیر تاسمج رعایت مشغول بودہ مطلقا خواب نفرمود و ساعت بساعت
سہ آمدہ و آسمان بگریستہ و گفتہ صدق رسول اللہ و آمدہ بگریز و رخ مگفت و چہ چیز نماز میدار و
قاتل ما را از قتل من و ہر بعین منوال میگردد و نیتا وقت نماز بامداد نزدیک رسید بد مسجد آمد و بانگ
نماز گفت و حال آنکہ ابن شجہ شعیب و دوران دوران شب نیز و قطامہ لبس برودہ بود و ندان آواز
از ان بگوش آن مکتونہ رسید ملاعین بد کورین را از خواب بیدار گردانیدہ گفت اینک علی بانگ نماز
میگوید بر شعیب و ہمہم اورا کفایت کنید و ان سہ بد بخت بمسجی شتافتہ شعیب و دوران بر و مسجد

بنشستند و این لحجم اندرون آن بقدر آمده چون امیر المومنین از اواسط خان کشته قدم در
مسجد نهاد و شنبی شمشیری انداخت تا بر طاق مسجد آمد و بشکست و در زمان هم تیغ بر فرق مبارک
آنجناب زد لیکن خطا کرد و بر دیوار خورد آن دو تا کس که بودند و چون آنجناب گول بر لبه باب
بود قدم در مقام رنما نهاد و تیغ از آن مرا خطا بر لبوی دریا آید و دل پر شکوه او چون کوه بر قرار
مانده پس آن را هم بنماز نقل استاده و سجده اول بجا آورد و چون سر از سجده برداشت این لحجم تیغ
بر فرق مبارک زد و گفت الحکم لله یا علی الاکبر و لا اله الاکبر فقال علی لا یقولنکم الکلمه پس در آن
اندر طرقت هجوم کردند و این لحجم را گرفتار ساختند و شنبی فرار نمود از باب کشته و هرگاه سید این لحجم گرفتار
گشته جناب مرتضوی فرمود که این را مقید دارید اگر من بپیرم پس این را بقتل رسانید و مثلاً کشته و اگر من
زنده باشم پس مرا را اختیار است در عقوبت و قصاص و بالتفاتی مورخان بن تیغ بر همان موضع آمدند
که روز جنگ خندق عمر بن عبد و فرخنده بود و تا معر سر آنجناب شکافته شده و امیر المومنین فرمود و فرستاد
بر لب الکعبه یعنی سید کعبه ای که که بمیل الموب فایر شد م این لحجم که این او از شنبی از مسجد بیرون درید
و از آن پیر آورد که قتل امیر المومنین یعنی امیر المومنین کشته شد و مردم کوفه و مسجد آوردند و جناب
حسین رضی الله عنه را گریان و ابناء و ابصیتاه و اولاده میفرمود و مردم با ایشان فغان گشتان کشته
در آمدند آنجناب خون از سر مبارک خویش میگریست و بچاسن خویش می بالید و میفرمود که بدین
حالت بر رسول زوال خیال رستم و بدین صفت با فاطمه زهرا ملاقات کنیم و بدین کعبه عزم خویش کرده
سید الشهدا را و پانجم و بایر او خود جعفر طیار پیوندم که عرض کرد اے امیر المومنین با تو که اتم من
اینجا آمده فرمود صبر کنید که همین زمان از در در اید انقصه و روان بعد از آن حادثه عظمی آنجناب خود
رفت و شخصی از جالبش و قوف یافته او را بدو زح رسانید و شنبی هم از دست مردمان کشته شد
و این لحجم در انفساح شمشیر خون آلوده در دست گرفته در کوچه های کوفه میدوید مردمی از بنی قیس از
و قلیفه در دست داشتند و ای زود او را و بر میچید و دست او را بسته مسجد آورد و امیر المومنین فرمود
یا افاه مگر من بد امیر بودم شمارا گفت معاذ الله یا امیر المومنین فرمود ترا چه پیران داشتی

که رخنه در قفسه چپ استم انداختی زمین مانو نیکیو بیا کرده بودم گفتاری اما واقع شد آنچه واقع شد و کان
 امر الله قدر امقدور آید از ان امیر المؤمنین فرمود که عبد الرحمن بن الحکم را بر زندان برید و طعام و شکر آید از
 باز را برید پس اگر من زنده مانم بمقتضای راسه خود حکم کنم و اگر میرم بکیرب بر وزیند و زیاده غریب که
 او را زیاده از یک تخم تروه است او را بر زندان بر دزدانام حسن رضی الله عنه در زمان خلافت
 خویش او را قبل رسانید و بعد از ان از انام حسن فرمود که با مردم نماز را و با جماعت که از او پس از حضرت را
 بر کعبه خوانید و بخانه پرند او را و امجاد بنات کدوات و زواج طاهرات که آنحضرت را بدان لحاظ
 مشا ابره کردند فریاد و زاری و ناله و بیقراری با وج فلک رسانیدند و ضعف آنحضرت ساعت بساعت
 سمیت تر اند می گرفت و احم آن رخم لحظه لحظه صفت نقصان پذیرفت و موی است که جناب امیر المؤمنین
 حلیم و صبور راضی بر مناسه حق بود چنانچه در حق این لحکم که قابل آنحضرت بود روح زهر و توبخی فرمود
 دنا که زنده بود تشفی و ولا ساسه آن شمشیر فرمود چنانچه گویند که هرگاه سیکه جام شربت بر اسه آن
 عالیجناب گردانده بود فرمود که حصه ازین بان مرد و شیر بدینکه بخور و در روز محشر شفا بخشیم آن بد بخت
 و وزخی ابا شود و خیر صادق صدق و حق و سه نظیر پیوست آخر الامر در صبح جمعه بمقدیم بام بستان
 ابن ششم شمشیر بر سر آنحضرت زد و زخمی نمود و در نوزدهم ماه مذکور سنه العین ازین عالم فانی بکات و دانی خراسید و نوزدهمین
 محبتین شب ضربت نوزدهم و یوم شهادت است و یکم بود است و جناب حسین بن عبد الله بن جعفر طیار از جناب
 غسل او اند و جناب امام حسن بن علی بن جعفر شریفش خود از وقت شب و از الاله کوفه و من کرده شد و گویند که جناب امام حسن
 و روز چهاردهم حجت انداز وی چهار تکبیر گفت و در بعضی تکبیر گفته و الله اعلم و در مدت خلافت وی کرم الله وجهه بقوال بیا
 از باب سیر در موفقات خود آورده اند که شهادت آنجناب در سنه اربعین بود و تمام شد بوسه مدت
 خلافت رسول خدا و بود و خلافت و سه چهار سال و هفت ماه و شش روز و زیاده و زده در و بعضی چهار سال
 و نه ماه گفته اند چنانچه در اربعین امام تلج الاسلام همین قول مذکور است و تمام شد سال پنجم جناب امام حسن
 ابن علی زخم و عمر شریفش بر و است شمس و صبح شمس و سه سال بود و نوزدهمین مورخان پنجاه و هشت سال
 و امام یاسنی و مراده الحیان القهری فرموده که شهادت امیر مومنان عثمان رضی الله عنه در روز نهم ذی الحجه

ستم خمنس و نشین و قورح یافت و در آخر ذکر امیر المومنین علی کرم الله وجهه نوشته و کاتب خلافت
 اربع سنین و اربعه اشهر و ایام و حال آنکه اتفاق مورخان در بیان ایام که امیر مومنان بخوان
 رزم بقبر شهادت فایز شد طواف انسان با شاه مردان بعینه نمودند و از وی هیچ کس نه خمنس و نشین
 تا ماه رمضان بسند اربعین چهار سال و نه ماه می شود و السلام عند الله و گویند که بعد از این قبر بیشتر نیست
 را پیش خیدند و بعضی گفته اند که در مسجد کوفه دفن شد تا آنکه بر آید و حجاج جسد مبارک را در دفن کرد و او را
 جاسیک کسی نه نیست و نیز بعضی نقل جناب ویرا امام حسن و علی السلام بنما بدین منوره نقل نموده و نیز
 بعضی مری که بران تابوت انجناب بود کم شد از چند آنکه بستند نیاختند و بعضی گویند که انجناب
 مدفون شد در قصر الاماره کوفه و در این باب روایات دیگر نیز وارو شده مگر اصح آنست که مرار انجناب
 در نجف اشرف است و از امام جعفر صادق رفته و روایت گفته اند از اسمعیل پسر خود و قتیسه که
 در غری بود که این قبر بدست و آنچه آنرا عوام میگویند اصل ندارد و تاریخ الخلفاء از ابن عباس
 مسطور است که قبر امیر المومنین علی را پنهان ساختند تا خوارج نبش نکنند و از محمد بن سنان روایت
 که اول کسی که از قبر بیشتری و دیگر نقل کرده شد و را سلام علی مرتضی است و در حیات اسیوان مذکور است
 که اول کسی که قبر او را پیشیند علی مرتضی بوده است و در نقل انجناب خواجه محمد باقر است
 که امام ضیاء الدین الورشید را الحافظ المحدث و ذکر امیر المومنین علی گفته که قبر امیر المومنین همیشه
 پنهان بود در زمان رشید نظامی شد و در غری بنما کرده و تا امروز زیارت میکنند مردمان در آنجا و
 قبر امیر المومنین با دایمی است برای همه مشطران و نجاشی است برای مستمندان و اکسیر اعظم
 مرا جابقت و عاز او بر آمدن مد عازا و از ابن ابی الدنیا روایت که بعضی گفته اند که چون حسب
 وصیت انجناب موضع قبر شریف را با زمین هموار ساختند که اعدای ابرار اطلاع نیابند تا آنکه
 در سنه یکصد و پنجاه و پنج هجری روز سه هارون رشید از کوفه برای شکار بنواح غری آمد و او را
 بدست اندازید که مدفن امام المسلمین بود و جمع شده بارون شیهه بین سگها را بران آهوان
 سروا و بیکدام که در آنجا نداشتند و آهوان پناه نیاحیه غری برود و بودند فرسیدند و خوف نکر و ند

ازین بجز بهارون رشید خبر کرویم هارون رشید پیری را از پیران غمی طلب کرد و سر این امر رسید
 پیر گفت از پیران ما با رسیده که قبر ابو منین عالی بنیاست هارون رشید ترک شکار گرفته و به
 انتقام لازم الاحرام فرموده زیارت نموده و هر ساله زیارت می آید تا آنکه از میانم و رگه شست
 و مردم مجاور شدند و روز بروز آبادانی و جمعیت و نسبت داد و بعد از صد و هشتاد سال و گویند که
 که در سده صد و شصت و شش بحری محمد الدوله و یمنی بالای قبر شریف عمارات عالی بنیاست
 و بعد از آن غازیان خان عمارت عالی بر و افروزد و الی یومینا هذا عالمی زیارت آن بقعه مبارک
 شریف می شود اللهم ارزقنا زیارت فی الدنیا و الاخره و احققنا لهما صاحب فی الآخرة و آمانا حسن رضی الله عنه
 مروی است که گنجت بعد رحلت شاه مردان علی مرتضی که هم اندر وجهت شنیدم که باقی میگفت پیر
 روید ولی خدا را با گذارد و چون از خانه بیرون رستم آوازی دیگر گوش دارم سید که محمد علی
 علیه و آله وسلم در گذشت و وصی او شنید گشت بعد ازین محافظت دین که خواهد کرد دیگر گفت
 بیکر که متابعت سیرت ایشان کند و پیروی ایشان نماید چون آواز شکین یافت بخانه در آمدیم
 و امیر المؤمنین را شنیدیم و گفتن پیچیده یافتیم برومی نماز گذاردیم و دفن کردیم رضی الله عنه و عن جمیع
 اصحاب محمد صلی الله علیه و آله و سلم و گویند نقش خاتم جناب حضرت محمدی بر دایره صاحب رباعی
 النضره الدر المملک بود چنانکه ابو جعفر محمد بن علی روایت کرده و در تصنیف روایت نفس خاتم انجیا
 المملک بعد الواحد القهار بود و الله اعلم و چون بنویس ای شمه از معاجز و مناقب ان مظهر العجایب
 و الغرائب بسبک شهور در آوردم امید از جناب اقدس الهی که بر در حشره با خلا مان انجناب شهور
 شوم که الهی کتی بنی فاطمه چو که بر قرال بیان کنی نامته و اگر دعوتی رو کنی و قبول و موی دست
 و و اما ان ال رسول خدا اعتبار او از واج و اولاد و احباب و انجناب کرم الله و وجهه و مفتاح
 النجای مناقب آل عبا که درست که اتفاق دارند و بیان اخبار و راز و واج علی مرتضی که بهفت
 بودند و اختلاف کرده اند و در وزن آه بهفت که در آن اختلاف نیست آمل امنا فاطمه زهرا
 رضی الله عنها بنیست رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم سید و نساء عالم و صاحب سید و رضی الله عنها

آنرا که نزد من ثابت بود و سیدنا حسن و حسین و محسن یعنی السیدین و محسن خرد و مال
از بینا نام در زمان پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم انتقال فرمود و خواهر ایشان زینب و
احمد کثرت و والد ماجد اینها فاطمه زهرا رضی الله عنهما بنت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بودند
و محمد اکبر کنیت او ابی القاسم و مشهور بچهره حسنیه بودند مادر ایشان خوله زهرا بنت جعفر بودند
و محمد اوسط که مادرش را زینب نامیدند و عباس بود و محمد اصغر کنیت او ابو بکر است و نزد بخت این و علی
مادر ایشان یعنی بنت مسعود است و محمد و زهرا و زینب و فاطمه و ام حبیبیه بنت ربیعیه است و محمد
و جعفر و عثمان و محمد الهادی مادر اینها ام البنین طایفه است و کجی و عیون مادر ایشان است
بنت جحیش و در کنیت او بام الحسن است و نزد و بنتی را زینب نامیدند از زمره دختران بودند
که مادر ایشان ام سعید و بنت عروه بوده است و نفیسه و ثقیفه و حمیمه که کنیت او بام جعفر است
و زینب بنت العنبر و ابامهر و میمون و خدیجه و فاطمه و احرار و ام الکرام و ام سلمه
که مادر اینها جدا جدا بوده اند و در نامی که ذکر است که عبداللہ و عباس و عثمان و جعفر از طبق نام
البنین متولد شدند و بنو و نذر و مکر که بلا شمشیر شدند و عبداللہ و ابوبکر که مادر ایشان لیلی بود
اینها نیز در مکر که بلا شمشیر شدند و فایز شدند و در ریاض النضر که ذکر است که عبداللہ و عثمان
قتل کردند و ابوبکر در کربلا شمشیر شدند و محمد اصغر که مادر ایشان ام الولد است نیز در کربلا شمشیر
شدند و نیز در شهادت امیر المومنین چهار زن از اراج مطهرات آنحضرت کرم
و زهرا زنده بودند و زینب بنت ابی العاص و زینب بنت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و لیلی
بنت مسعود و زینب بنت جحیش و ام البنین طایفه در ریاض النضر و فاطمه و عثمان
مستقل است که از پنج کس نسل امیر المومنین باقی ماند و از سیدنا امام حسن و امام حسین و محمد
حبیبیه و عباس و محمد و عبداللہ و ابی القاسم و دیگر نیز در این باب ورود یافته و قائلان باین
روایت است که زینب بنت علی بن حبیب السدین عثمان و عثمان نام ابو قحافه و الداجد امیر المومنین
از کربلا برقی است پس طایفه رضی الله عنه برادر زاده عبداللہ بن ابی القاسم است و کنیت او ابو محمد است

آن نیز در حلقه طلوعی بنور سین و بشیرید شرف و در وقت انصاف مسطور است که در شبکه طلوعی از حیات
باقی داشت نظرش سرشته از لشکر بایان شاه مردان ابتدا در او را نزدیک خود طلبید و بتجربیت
امیر المومنین علی کرم الله وجهه پیوست و در ساعت عالم آخرت را منزل ساخت و آن لشکر
یکایک از مرتبه جنایا مات منتهی به شهادت افتاد که کیفیت این حالت عرض کرد امیر المومنین فرمود که این در حقی
سخر است که طلوع را با تجوید سوره فاتحه بهشت در آن روز و در ولایت کرد و زجر مروری داد و گفت اذن
و سید قاتل طلوع را پس گفت علی مرتضی بشارت دیدم و آب کش و زنج و منقول است از امیر المومنین
علی کرم الله وجهه که فرمود که امیر ما را هم که با شمشیر من و لایه وزیر از جاکه کسانیکه گفته است خدا ایستادی
در شان ایشان و زحمتها باقی بیدار هم من غل خوانا علی سر رقیق البلین و آنجناب رضی الله عنه
و از ده پسر بود و محمد و عثمان و سید و ابی و اسمعیل و یعقوب و یونس و زکریا و یحیی و عیسی و عثمان
و صالح و دختران چهار بود و در آن علم که سیر بن العوام بن خویله بن اسد بن عبد الغنی بن
کتاب الاسدی القری بنی خاندان که سابق مذکور شد و در سیر بن العوام بن صاحب مناقب و مفخر بود و از
خطای الاجتهاد و روزگاری از این بقیه صدقیه می باشد و عتبات بود و وقتیکه جناب مرتضی بن سیر
یاد و بانی حضرت نبوی صلی الله علیه و آله و سلم را از سیر بن از لشکر جناب صدقیه عید افتاد ترک قبایل
فرمود و در کتب سابق آمده که طلوع سیر رضی الله عنه تا به که در مدینه بجانب شهر گشتند و قصه شهادت
و سیر بن در کتب تاریخ مذکور است و قاتلش عمرو بن جرموز که از اهل لشکر امیر المومنین علی کرم الله وجهه
بود و سیر را در غار یافت و شهادت ساخت و پیوست امیر المومنین آمده است و این نمود و در اید امیر المومنین
او را در وقتیکه که من شهادت نمودم از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که فرمود قاتل الزبیر فی النار
و در روایت آمده که چون این خبر نزد سیر رضی الله عنه رسید از کشت و نزد امیر المومنین علی کرم الله وجهه آمد
یا و شمشیر زبیر رضی الله عنه به و چون امیر المومنین نظرش بر شمشیر فرمود و گفت آگاه باش که این را کشت
که در آن کشته است صاحب این شمشیر از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و در روایت آمده که چون
که چون عمرو بن جرموز پیوست امیر المومنین علی کرم الله وجهه و شهادت داد و قاتل زبیر رضی الله عنه

بنی امیہ کو شیعہ بزرگان دردم از بنی امیہ قتل رسیدند و صد بار کس در محبس بچان شدند و صد کس
 از خوف جان جلاوطن گردیدند و گورستان بنی امیہ از بیج و بن بر کنده استخوان کهنه و بوسیدہ ایشان
 را در آتش سوخت و خاکسترش بدریا انداخت و نشان قبور بنی امیہ از معاویہ ابن ابوسفیان و یزید بن
 تمار و ان چهار که آخر خلفای بنی امیہ بودند و کعبه حرمین عبد الغریب بر محفله هستی باقی نگذاشته که زمین
 با زمین بجا رساخته و اکنه دایه ایشان را تراپ و سوار نمود و فاعتر و ایا اولی الالباب از گنبد تاریخ
 مسطر است که عبد الله بن علی از خلفا سکه بنی عباس فرمود تا گور معاویہ و سایر ملوک بنی امیہ بشکافند
 و بر قبر معاویہ بنی خراک حیرتی بنیامیه و در گور یزید بن معاویہ قدری خاکستر دیدند و کاسه عبد الله
 بن مروان بدید و بنیامیه گران در آمد و در قسره تمام بن عبد الملک راست کردند و چو جسد و عفتای او که
 از یکدیگر ریخته و جدا نشده بود تا زیاده بسیار و در بعد از آن شپه او را و بختند و بوسه خستند و خاکسترش
 را با باد و انداختند و علم نگرفتند که رسول خدا صلی الله علیه و آله و صحابه و سلم ابوسفیان را عامل بر
 بخران گردانید و ابن امر را بست نشاند و است و در گور دو است و ابن اسحق که آنحضرت او را بر مناسبت
 فرستاد تا آنرا بدهم کند و در دره نرکه بر روز طایفه تیری بر چشم ابوسفیان رسید و چشم او گور دید
 و یک چشم در بر موک رفت بر و چشمش نور شد و در خلافت عثمان بن عثمان رضی الله عنه بست و بر
 و ثلثین قبل حدی و ثلثین در مدینه وفات یافت و در ثلثین در قون شد و تا زمانه و س نهادند
 پس شش خواند و نزد پسر امیر مودمان عثمان بر دے نماز خواند و عمرش هشتاد و شش سال بود
 و قبل ابن یسوع و شعیب و غیره که او را پسر یزید بن ابوسفیان اسلام آورد و روز فتح مکہ و در
 غزه و حنین حاضر شد و گویند که و سکه بهترین پسران ابوسفیان بود او را یزید الحشم میگفتند
 و عامل گردانید و در رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بر صدقات بنی حرمین و عامل گردانید
 او را امیر المومنین ابو بکر و در مدینه شش و عمر بن عاص و اباعبد و جراح و شرجیل بن حسنہ را بسو
 فلسطین فرستاد و پسر گمان سده بر ند که عمر بن العاص بر جمایشان امیر بوده و بر بیت و او
 خدا تعالی اعلا دین را و سه ثلث عمر و چون امیر المومنین فاروق اعظم در خلافت شد و علی گردانید

ابو عبیده را در فتح کرد و خدای تعالی شهادت را و والی گردانید بر زمین ابوسفیان را فیلسطین و فاجیه آن
 و چون وفات یافت ابو عبیده بن الجراح ایگر گردانید معاوی بن جبل را و چون معاوی بن جبل وفات یافت
 والی گردانید بر زمین ابوسفیان را و چون مروان بن الحکم گردانید برادر او معاویه را و وفات اینها و طایفه
 عموی و سره نشان مشهور و وفات اینها نیز بر زمین ابوسفیان در شصت و شش و هشتاد و هشت و نود و یک و
 ابی سفیان کنیت ابا عبد الرحمن است و قال بنی حنیفه الحیدر ان وکان ملجئ لشکل عظیم المیة وافر
 بلیس الشباب الفاقه و الفاعلة الکامله ویرکب الجبل المسبیه وکان کثیر البذل و اعطاه الله الی و عقبه کثیر
 انسان و کان حبیباً و لدی ظلم اخبار کثیره و کان نقوش خاتمه کل عمل ثواب و تمولدش مقام خبیث از
 مشیقات معنی بود است و نام نو و سکه و سکه الرحمة و کتاب تهذیب الاسماء و اللغات افزوده خود که
 اسلام آورد معاویه و پدرش و برادرش نیز بر زمین ابی سفیان و مادرش نیز در فتح کرد و معاویه یک گشته
 که بر شیکه ایران در دم من بر و خدایه و پوشیده و ششم اسلام خود را از پدر و مادر و حاضر شد بر رسول خدا
 علیه السلام و آله و سلم در غزوة حنین و عطا فرمود ما را از جناب صلی الله علیه و آله و سلم از دست بهم
 هوزان صد شتر و چهل و نه ماعویه از جمله کاتبان است که من نوشتم بر او رسول خدا صلی الله
 علیه و آله و سلم تحفه میگید من نوشتم و حی را و صاحب جلال الاموال میگید که کتابت وحی است
 شده است و در سواب میگید که من نوشتم و کتابت وحی و آنچه میگید که من نوشتم و حی را
 نوشت کتب و مناخیر را من نوشتم و گویند که قول دل صبیح است و متولی شد شام را بعد از برادر خود
 بر زمین ابی سفیان در زبان خلافت فاروق اعظم روز و همیشه حاکم شام بود تا چهل سال چهار سال
 از آن در زبان امیر المومنین عمر رضی الله عنه و تمام مدت خلافت امیر مومنان عثمان و ایام خلافت
 امیر المومنین علی و حسن مجتبی و محمد بن ابی بکر است سال باشد که متغیر شد یا رت بشبلیم امیر المومنین
 حسن مجتبی در سواد حدی دار المومنین و بیست سال و یک روز نوشت ما وفات یافت در سنه شصت و در راه
 حجب بدشت و نماز خواند بر بخانه و سه صلی که فریاد غیبت یزید در بیت المقدس و چون امر
 خلافت بعد تسلیم سیدنا امام حسن برادر ارگرفت و مردمان بیعت معاویه اجتماع نمود و عیال خود را

در سحر چهل و یک باطلات مقرر نمود و در آن این سال را عام الحجامه نام کردند زیرا که است یزدی
 بر امام واحدین سال متجبر گردید و بعد از سزار لعین و در تحت حکم امیر معاویه از خود و خواران و بران
 از جانب مغرب و از اقصای یمن تا حدود قسطنطنیه و مالک حجاز و یمن و شام و مصر و دیار مصر
 و عراق و خزیره ارمینیه و از با بجان و روم و فارس و طراسان و جبال و ماوراء النهر و گاه بود و حکم
 اسلام در این ممالک جاری بود و در حیوان المنقول است که چرخش و قوت و قوت و بعضی
 هشتاد و سال و نزد بعضی هشتاد و پنج و نزد بعضی هشتاد و پنج و نزد بعضی هشتاد و پنج و نزد بعضی
 که نو و سال بود و در آخر عمر بخار نشسته بود که فرات را گردید و یزید با حکما سار نموده زهر و در و خواران و خوار
 بیشمار رفت و معاویه و وفات یافت و معاویه در زمان خلافت خود احداث کرد امواتیکه در زمان
 خلفا سے باشندین بنوده و کتب سپهر مستور است اول کسیکه از بنو شایان بنی امیه در زمان خلافت معاویه بود
 و اول کسیکه توحش نقین بنمود که بمواضع رود و اول کسیکه بنام سپهر خود بیتستان و اول کسیکه
 ابو یزید که خوشش انانیه خواهد و شست کسیکه در مساجد را مقصوره ساخت او بود و او گفته اند که امیر
 مومنان عثمان از دهم آنکه بنام او آن نرسد که امیر المومنین عمر رضی الله عنه مقصوره ساخت و اول
 کسیکه از اهل اسلام خواجہ سیرایان را بنجد است خود و منصب کرد و خطبه شسته خواند او بود بسبب آنکه
 بنو اسطوخسن و خطم شکم که در آخر ایام خویش مان مبتلا شده بود و پیر پادشاه نمی توانست الیتا و اول کسیکه
 استعلاق است بیگانه خود نمود او بود که زیاد بن ابیه را بر او خود خوانده بود اسطوخسن الیتا و ایام
 جالبیت با او زیاد زمان که ده بود و اول کسیکه بر پیر و است دیوانی مهر زد او بود و در حیوان المنقول
 است که اول کسیکه در مساجد را مقصوره ساخته گمان مقرر کرد و معاویه بود و اول کسیکه روبرو است او
 صاحب شتر و با حربه میرفت او بود و اول کسیکه در تکیه و شارب و لابس تکلف نمود و در زمی
 از عبد الرزاق نقل نموده که او در مصنف خود آورده که کسیکه احداث کرد خطبه قبل نماز عید معاویه بود
 و سعید بن مسیب گفته که اول کسیکه احداث کرد از آن و نماز عید معاویه بود و چنانچه ابن شیبہ نقل کرده گفته
 که اول کسیکه در تکیه نقصان کرد معاویه است و عسکری در اوایل نقل نموده که اول کسیکه قاصد در اسلام

اختیار کرد و اول کسیکه بر اوست او گفته پیشد که السلام علیک یا امیر المؤمنین و رحمة الله وبرکاته تسلیما
 بر حاکم اند معویه است و قزو و الحارث بن شیح جمال الدین السیوطی در رساله خود موسوم بوسایل اسلحه
 معرفه الاوائل بسیار امور نسبت بمعاویه ذکر کرده که در زمان حکومت خویش احداث نموده و گویند که
 معاویه عظیم با سپاه است بود و تبحر و تکلف بی نیست و امیر المؤمنین عمر فاروق رنه از کسر اسلحه و
 مع خواند و این شعبه در مصنف خود از سعد بن جهمان روایت میکنند که سعد بن جهمان گفت که من از سلفیه
 گفتم که بنی امیه زعم میدارند که خلافت در آنهاست منفرجه گفت دروغ میگویند بنور زقا بلکه آنها با و شایانند از
 سخت ترین پادشاهان و اول پادشاه آنها معاویه بوده است و بنیتی از ابن عباس که و از ابراهیم بن
 سواد بنی روایت میکنند که گفت ابراهیم که من از امام احمد بن حنبل از کیفیت خلفا پرسیدم امام احمد
 بن حنبل گفت که ابوبکر و عمر و عثمان و علی رضی الله عنهم بوده اند پس گفتم که معویه گفته است
 احق بالخلافه و زمان علی از علی که هم الله وجهه نبوده است چنانکه در تاریخ الخلفاء مذکور است و در مشکو
 از ابی هریره رنه روایت است که گفت فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم که خلافت در مدینه است و
 پادشاهی در شام است و بنشینان ظهور خلافت میان رسته و جناب مرتضوی مثل خلیفه ربان عثمان بن
 عفان بود و از افسان و مفسدان منازعت روزی روزی او و معویه بنی پیش واقع شد آنچه واقع است
 انالهد و انالیه را چون اکثر علما قایل خطابی الاجتهاد و مشهوره اند چنانکه علامه تفتازانی در شرح
 عقاید لیسفیه باین اشاره فرموده حبیب الله قال و ما وقع من المحالقات و المحاربات لم یکن عن نزاع فی
 خلافت بل عن خطار فی الاجتهاد و از امام یافعی منقول است که فرمود خدا تعالی از ان خبرها دست مارا
 نگاه داشت پس باید که ما الحاکم زبانها سه خود را از آنها نگاهداریم و در تفسیر الایمان و الالفاظ از او
 منقول است که گفت همیشه بودم در طبع امارت از ان باز که گفت مرا رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم
 یا معاویه اذ اولیت فاحسن و در کشف الاسرار جناب عی و مستاذی خضر الله افاده فرموده که بفرمان
 از عایشه صدیق رنه روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم گفت معاویه را حکم نخواهد شد
 اگر بپوشانند خدا تعالی قبیضه میکند و امارت پس گشت ام حبیب بر ستم که خدا تعالی خواهد پادشاهید

برادر مرثیہ فرمود رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ اگر سے والا کن در امارت و سے قضا و قضا
 خواہد بود و سہ مرتبہ فرمود و ہنات و ہنات و ہنات و از امیر المؤمنین علی کرم اللہ وجہہ منقول است
 کہ فرمود کہ وہ نذر امارت معاویہ را کہ اگر او بخوابد و سہ یا از دوش خواہد افتاد و گویا اشارہ فرمودہ
 بود قلع و شمع کہ در زمان بنی ہاشم واقع شد و در ترجمہ صواعق محرکہ موسوم بہ این تاملہ مذکور است
 کہ روایت سلمی مرویست از عبداللہ بن احمد کہ گفت از حال معاویہ از پدر خو و سوال کردم گفت بیدار گشتی
 کرم اللہ وجہہ کثیر الاعمال بود و اعداے او قیشتش کہ فرد کہ شاید خطاے در اقوال و افعال و جہاد یا منقصت
 در و سے پیاپی از انیا افتند آنگاہ نزد مروی آمدند کہ با او مت ابلہ و محاربہ کرد و بیاغہ در بوج و نہای
 آن مرد کرد و نہ خیر کہ در و سے نبوہ از جنت کہ وجبہ و اللہ اعلم و در نزدی منقول است کہ عبدالرحمن بن
 ابی بکر گفت کہ فرمود رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در حق معاویہ بن ابوسفیان اللہم اجعلہ با و یا مہد
 و ابدہ و در کتب سیر منقول است کہ معاویہ را آخر عمر خود میگفت ای کاش من مروی از قریش بودی
 افتادہ در دنیوی و والی نمیشدیم ازین امر چہ سزای را و نیز نقل کردہ اند کہ معاویہ بن ابی سفیان
 در حق موت خود وصیت نمودہ گفت کہ روزے من و خدمت جناب رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
 حاضر بودم و آن شہرت ناخن میچسبید و من ناخن ہاے مبارک او را گرفته و در غلاف شمشیر نگاہاشتم
 و تا سے چہ از مروی فرق با یون آن شہرت نیز در خانہ من است و پارچہ از پارچہ اے آن جناب نیز پیش خود
 دارم بعد غسل من ناخنہاے نجسہ السنہ را ریزہ ریزہ کردہ در چشمم گوشش من بنہید و موہا و شمشیرش
 نیز در گوشش و بہان من تمہید کنید و پارچہ را نیز در کشن من نہادہ بر من نماز گذارہ بجاک سپردہ کار من
 بخدا اتمالی بگذارید و حبیب السیر از تاریخ جعفری مستطوع است کہ معاویہ را سہ ہجرت بود و نہ نزد عبداللہ
 و عبداللہ چہ از قریش نزد مروی ایشانہ مادر عبدالرحمن ام ولد بود و والدہ لقبہ فرزند انس بنیون است
 بخدا کلیے بود و عبداللہ و عبدالرحمن در حین حیات پدر وفات یافتند و نیز در کتاب مذکور از متون اخبار
 نقل است کہ ہر قتی کہ پیشوان بہشتہ سحر کلبی میرند حاملہ بود و معاویہ او را اطلاق داد و آن لعین شیوم
 از پیشوان در سہ سہج و عشرین تولد نمود و نزدی در شہر بیت و پنج و یا بیت و شش آن بلید بود و

و در حیوة الحیوان منقول است که هر گاه سیکه میشون بنیت بخاک بوی مادر یزید در جبال کجاست
 و آمده معاویه او را از نجیب بشام طلبید و بلا خطه حسن و جمال فرستید میشون شده او را بسیار دوست
 میداشت و با حسن سلوک با او معاشرت می نمود و زنی میشون چند شعر خوانده که در آن
 معاویه را عجب عنوق گشته یعنی گیسو کردن و از چون معاویه بچانه در آمدن زنان و دیگر که از
 زبان میشون این کلمه شنیده بودند معاویه رسانیدند و خبر داد که در معاویه باستماع
 این کلمه غضب و آلوده از میشون گفت که تو از من راضی نشستی و مرا عجب عنوقی گفت
 پس نه طلاق و او گفت که آنچه مال و متاع دین خانه است بگیر آن تست بده
 او را نزد خویشان و می بخیزد و نه نمود و بایستون بیزید حمله بود و در آشنای راه چون بصحرای
 رسید یزید را بزرگسازان از نوک یزید و قوت نیافت و یزید تا دو سال نزد میشون
 ماند و خوانده بعد اتمام ایام رهنمائی یزید را معاویه از نزد میشون طلبید و پیش خود
 داشت پس یزید را بیکه و ملاقه نشسته است که نیت او ابو خالی است و از این قتیله
 در معارف منقول است که چله او را معاویه قبل زمان خلافت بوجوه آمده و در زمان
 خلافت ضربت بر ناف خورده بود از آن قطع نسل گشته و اولاد می دیگر منقول شده
 و الله اعلم و گویند که معاویه ابیض خولپهرت بود و خضاب می نمود و نیز مذکور است که
 بوقت انتقال معاویه یزید حاضر نبود و در حوزان بود و قاصدے نزدش روانه کردند و
 قاصد او را در حوزان نیافت و حال خسران مال یزید و رکتب تاریخ موجود است احتیاج
 تحریر نیست یزید بن ثناب است بن ضحاک انصار سے بخاری کنیت او ابو سعید یا ابو
 ثابت است و می راجع نوشت و سیکه از فقره ماسک صحابه و اجداد ایشان قائم بفرانش بود
 قریب آور و روز بزرگ حاضر نشد و در آن خورده و در احد و مایه در آن از مشاهد حاضر شد
 و بعضی گویند اول مشاهد او خندق است و آنست که حج کرد و قرآن را در عهد خلافت
 امیر المؤمنین ابو بکر صدیق و ثقل کرده آنرا در مصحف و در خلافت امیر مومنان عثمان

و عالم الناس بود و مقبول است که زید بن ثابت یکی از اصحاب فقیها بود و آن شش کس بودند
 عمر و غنم و ابن مسعود و ابو موسی اشعری و ابو زید و زید بن ثابت و مات زید بن ثابت
 سنه اثین و ثلاث یا ثلثین ربیعین شریح جلیل بن حسنہ شریح جلیل بن حسین و فتح را و
 سکون حا و کسر موحده و سکون مختانیه و حسنہ لغتجات نام مادر اوست و نام او عبد الله
 از سبب حج است بهنم جیم و فتح میم صحابی است هجرت کرد همیشه را بعد دوست در
 روجه قریش و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم آمدن بر سالت یسوی مصر فرستاد و
 پیشگاهیکه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم وفات یافت شریح جلیل در مصر بود و در دراج
 مسطور است که هیچ ذکر کتابت وی معلوم نشده مگر آنکه در ضمن همین رسالت مصر کتابت
 بهنم بومی فرموده باشند و در اقامی رحمه الله علیه در زمره کتاب شمرده و کتاب رسولی الله
 علیه و آله و سلم نوشته است علما این انحضری صحابی مشهور است و وی از حضرت
 است و نجاب الدعوة بود و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم او را بر کبرین قاتل مقرر کرده بود
 و در زمان خلافت صدیق اکبر و فاروق اعظم بدستور بر کبرین مقبرانند و وفات یافت در سنه
 اربعه عشر و ترو بعثت والی گردانید فاروق اعظم بارض بصره و عمر و بارض بصره و ترو بعثت
 و ترو بعثت و بر کبرین سنه احدى و عشرين وفات یافت خالد بن الولید بن العنبر بن
 عبد الله بن عمرو بن مخزوم القرشی المخزومی سیف الله و سلیمان و خالد بنی و اشتراف و ابی
 تریش بود و در جابیت و بدست و کس عنانها سپان بود و اسلام آورد و در سنه سبع
 بعد خیر یا قبل از عروقه موده بدو راه و در این عروقه نصرت بدست و کس بود و او را ساسه جلیل در
 ابن خدا و تقویت و تأکید ان در جیات رسول مقبول و بعد از وفات وی صلی الله علیه و آله و سلم
 حاصل شد تفصیل ان مقام در کتب میراثا بدو عاست و فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم
 در حق و کس نعم عبد الله و اخوه العنبره خالد بن الولید سیف من سیوف الله و بود و در فراج
 خالد بن الولید تند و تیز و ترفیع و القطار از خلق و در ستمای که شجیان را می باشد

و وفات یافت خالد و حص و زید بنی و در مدینه در سه احدی و عشرین در زمانه خلافت
 امیر المومنین عمر فاروق رضی اللہ عنہما محمد بن سلیم الفزاری حارثی اشجلی از فضلای
 صحابہ بود و در جملہ مشاہد حاضر گشت نگر و در غزوه تبوک کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
 اورا در مدینه گذاشته بودند و اول کسیکہ از صحابہ بحد شہید کرده شد او بوده است و اسلام
 آورد قدیم ہر دست معقیب بن عمیر و دہ سپہ و شش و شتر داشت و ہمہ اسلام آورد و در وفات
 سہ است اوسبع و اربعین و ہوا بن سبع و سبعین و اللہ اعلم خبیر اللہ بن رواحہ ابو محمد
 عبد اللہ بن رواحہ الفزاری خرجی از سابقین اولین و سیک از تقنای انصار است کنیت او
 ابو محمد و بعضی ابو رواحہ گفته اند و سہ رضی اللہ عنہ عظیم القدر بود و در جہا ہلیت و ہمہ در اسلام
 و در جملہ مشاہد حاضر گشت نگر و در فتح مکہ و ابعد آنرا از براکہ و در غزوه موئذ شہید شدہ بود و در
 شان و از شتر اے اسلام بود کہ اندکے کفار اشرار از رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
 رو سید کرد و در شان وی حسان بن ثابت و حب بن مالک قول حق تعالی الا الدین امنوا
 و عملوا الصالحات و اذکروا اللہ کثیرا و انصرفوا من بعدنا ظالموا الا اللہ نازل گشت و صاحب
 مفاخر بودہ است مخیر بن شعیبہ صحابی مشہورہ است و علمای سپہ ذکر کردہ اند کہ میفرماید
 شعبہ سوی اللہ و قیل ابو عیسیٰ میفرماید بن شعیبہ بن ابی عامر ثقفی و عامر الخندق اسلام آورد
 و قدوم آورد و مدینہ و بعضی گفته اند اول مشاہد و سہ حدیبیہ است و اورا در کتاب زیستہ اند
 و در مہربان لدنیہ در زمرہ خراسن نیز شمرده اند و وی از جملہ آن صحابہ بودہ است کہ ابانہ عتبات
 زبان از بد گفتن و بیدیا کردن ایشان بلام خطہ حق صحبت و فضیلت آن نگاہ سے دارند
 کہ انی المداح و وفات و سہ در خمین بکوفہ بود و در زمان معاویہ بن ابی سفیان رضی اللہ عنہ
 و گرنہ کہ از زیر کان و کار دانان عرب بود و اورا میفرماید رای میگفتند و گفته اند کہ از زیر کان
 و کار دانان عرب چہا کس بودہ اند معاویہ بن ابی سفیان و عمرو بن العاص و میفرماید بن شعیبہ
 و زیاد و جناب امیر المومنین عمر بن ابی حفصہ و اورا و سہ حدیبیہ و ابی کوفہ شد و تا آخر

خلافت امیر المومنین عجم والی کوفه مانند و آتیر مومنان عثمان اور اتان زمان خلافت خویش
 بران امر مقرر داشت و چون فیما بین امیر المومنین علی و معاویه خلافت واقع شد مغیره از بنی
 کناره کرده و قتیقه قتیقه حکمین واقع شد مغیره و معاویه الاحق گشت و کعبه مصالحه امیر المومنین حسن بن علی
 و معاویه بیت معاویه نمود و معاویه را باز والی کوفه ساخت تا این که در اینجا انتقال نمود و تدبیر با کرده
 مردمان را بر بیعت و لیحه را پدید آید ساخته و در مدارج مسطور است که آورده اند که
 چون امیر المومنین عثمان ربه مقبول شد و علی مرتضی رضی الله عنهما بر مسند خلافت نشست بیعت
 کردند مردم او را آمد مغیره بن شعبه نزد و گفت یا امیر المومنین مرتز از من نصیحت و خبر
 خواهی هست امیر المومنین فرمود چیست آن گفت اگر میخواهی که مستقیم شود ترا امر خلافت
 عامل گردان طلحه بن عبداللہ را بر کوفه و ذریع بن الحوام را بر بصره و بکزار معاویه را بجد و سکه
 بر شام تا التزام کند طاعت ترا و چون قرار پادام بگردان و را بهر گونه که خواهی و قرار گیر در اے
 تو بران پس گفت علی اما طلحه و ذریع فکر میکنم تا راے من در ایشان چه قرار گیر دو آما
 معاویه فلما والله بنی بنیم خود را عمل فرمایند مرا و را و یارے جو بنده اند وے پادام که بر خال
 خود است و لیکن من میخواهم او را بدر آمدن در آنچه در آمده اند و وے مسلمانان و
 اگر با آردے سپارم او را بخدا پس برگشت مغیره و رفت از پیش امیر المومنین عثمان
 بیعت آنکه پسندید بیعت او را فردا باز آمد و گفت تا مل کردم در آنچه گفتی من ویر و جواب
 دادے تو مرا پس دانستم که تو توفیق یافتی بخبر و طلب کردے حق را و چون بے بر آمد مغیره
 ملاقات کرد او را حسن بن علی و رفت پیش پدر بزرگوار خود و گفت چه گفت ترا این اعور گفت
 مرا و پدر و را آنچنان گفته بود و مرا و را بنچنین میگوید گفت امام حسن ویر و نصیحت کرد و مرا و را
 خوشتر آنکه گفت علی مرتضی اگر مقرر داریم بر معاویه آنچه در اوست باشم مصدوق آنچه
 گفته است حق تقاضاے ما کنند متخذ المصلحین عشاء و همین طور که مغیره با امیر المومنین گفت
 از طلحه بنیز نے آرند اینجا نیز قبول نکردند عجم و بن الحاص بن وایل قرشی سہمی منسوب

لبهم بن عمر و کربلانی است از فریش و کثیت او ابو عبد الله و قیل ابو محمد و اسلام آورد و در سنه
 ثمان بقول مسیح و نزد بعضی میان حدیث و خبر گفته اند که عمر بن عاص از فرسان عرب و ابطال ایشان
 و صاحب عقل و دین بود و چون اسلام آورد و قیدیم کرد آنحضرت صلی الله علیه و سلم و نزدیک گویند
 او را بجوار خود بجهت معرفت و کار و اسن و شجاعت و س و امیر گردانید و در غزوات ذات السلاسل
 و در زمان خلفا سه را شدین بلا و شام و حلب و الکافیه و فلسطین را فتح نمود و والی مصر بود و در زمان
 فاروق اعظم و فتح گردانید آنرا و بعد شهادت فاروق اعظم در زمان خلافت ذوالنورین تا
 چهار سال والی مصر ماند بعد مامر خلیفه زبان با سکنه بر رفت و آنرا فتح ساخت و چون خلیفه ثانی
 شهید شد عمر بن عاص نزد معاویه بن ابی سفیان رفت و شیر و دار کارا و گشت و در صفین حاضر
 شد و قتل حکیم واقع شد چنانکه مشهور است و معاویه و در زمان خود باز میسر نمود تا آنکه وفات
 یافت در مصر و در عهد الفطر در سه چهل و ستم و نزد بعضی چهل و دو و بعضی ناقل چهل و یک و نزد
 بعضی پنجاه و یک و اول اصح و قیل الشانی و از صحابی مشهور و معروف بوده است و در ماهیت
 یانته منقول است که حسن بصری فرموده که امر مردمان را دو کس بشو را نیند یک عمر و عاص روزیکه
 اشاره کرد و مشهوره و معاویه بن ابی سفیان را نیز و دشمن مصاحف و معاویه پرورش مصاحف
 را و ابن العزیز گفت که حکم کرد و خوارج را و ماند همیشه این حکم تا روز قیامت و هم مغیره بن
 شعبه که او عامل کوفه از جانب معاویه بود و معاویه او را نوشت که بجز و خواندن کتابت من
 خود را معزول دانسته و تو چه بجانب من شو مغیره بن شعبه و تنگ و تاخیر کرد و در رسیدن خود نزد
 معاویه و هرگاه همیک نزد معاویه رسید معاویه عتاب کرد و وجه در کتاب استفسار نمود و میفرمود
 که در فکر و رستی امری بودم و فکر آن میکردم معاویه پرسید آن امر که اجمعت گفت بیعت
 برائے یزید بعد از تو معاویه گفت که کردی ابن امر را مغیره گفت آری معاویه باز مغیره را بحال
 کرد و گفت بعمل خویش بر و هرگاه همیک مغیره از نزد معاویه بر آمد یا بران او گفتند نمی یایم ترا که بعد
 پاد معاویه را در غرور که همیشه دران ماند تا روز قیامت و گویند که عمر و عام عقیل و ذکی لطیف

و حجاب المخلوقات مسطور است که امیر المؤمنین کرم الله وجهه بر صبح نصفین بیرون می آمد و میان
هر دو صفت می ایستاد و ندا میکرد که ای معاویه تا کی مرومان را بکشتی سوسه من آتے تاکا غالب
را باشد پس عمر وعاص گفت که این خبر انصاف ترا داده است پس معاویه گفت ای معاویه
و انشد از تو من راضی نشوم تا آنکه مبارز علی شوی و با او جنگ نماے پس عمر و عیسا بن مسعود علی
مبارز شدند و بر دجله با کرم علی کرم الله وجهه حمله آوردند و در دجله با شمشیر نزدیک او شدند پس عمر و عیسا
خود را از اسب پینداخت و بر زمین افتاد و عورت خود را کشود پس علی کرم الله وجهه اسب
خود را بگیرد و انید و از آن متصرف شد معاویه روزی نشست بود و سوسه عمر و نظر کرد و بخندید پس
عمر و مروار گفت چه چیز ترا بخنده آورد معاویه گفت مرا به خنجر آوردی و من تو را زخمی
علی را مبارز شدی و خود را برهنه نمودی و عورت خود را کشودی و باین حیل جان سلامت بردی در میان جنگ
مذکور است که آورده اند که چون عمار بن ابی سلمه در صفین کشته شد عمار بن عاص نزد معاویه آمد
و اظهار حسرت و ندامت کرد و گفت که عمار کشته شد و ششیده ام من از آن حضرت که بجا گفت
لَقَدْ لَکَ الْفِتْنَةُ الْيَافِئَةُ و چون بر دست ناکشته شد یافیه با غیبه با ششم معاویه گفت تو عجب مردی
بوده که من غمخوار بودم و بول خود عمار را بحقیقت علی گشته است که او را بجنگ آورد و گفت اندک
ابن تاویل باطل است و الا لازم آمد که قاتل حمزه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم باشد پس
ازین قصه معلوم میشود که در عمر و خوف و ملا حمله حق راه داشت و الله اعلم و در کشف الاسرار
فی حصان السیال ابی انسقول است که روایت کرد بطرانی از ابن شداد بن اوس که فرمود رسول خدا
صلی الله علیه و آله و سلم اذا رايتهم معاویه و عمرو بن عاص جعلا تفرقوا بینهما و بود و شداد و قتیسه
میدید معاویه و عمرو عاص را بر کفرش می نشست مابین هر دو و عمرو عاص نیز از جمله آن صحابه
بوده است که اهل سنت و جماعت بلا حمله حق صحبت و فضیلت او زبان نگاه میدارند و سکوت
میکنند حکم آنکه اذا ذکر اصحابی فامسکوا الی آخر الحديث در مدارج النبوة مسطور است که قصه
سوست عمرو بن عاص خالی از خیر نیست و در حدیث مسلم آمده است که عمرو بن عاص در وقت

بن عثمان بود که شیر داده بود و او را والده عثمان رضی الله عنه و سلمه باور عبد الله بن ابی شحیح بود
و بشفاعت و التورین جناب رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم توبه او را قبول فرمود و از سر
خوش در گذشت و در کتب معتبره است که عبد الله بن سعد بن ابی شحیح توبه کرد و اسلام آورد
و شک شد اسلام و سه پسر از ان از و سه چهری ظاهر نشد که انکار کرده بشد بران و او سیکار
بخیا و عقلاست قریش بود و در زمن امیر مومنان عثمان والی مدینه بود و در سنه نهمت یا سبع و
ناتشین از بنجران گذران در گذشت و کتب معتبره است که در مدینه حاضر شد و تا سنه خمس و شصت
زندگانی یافت و الله اعلم ابو سلمه بن عبد الله الاسود القرشی نام او عیب داشت
است و کنیت مشرک و گفته و یاد در معای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و نیز برادر و معای
حمزه بن عبد المطلب است ثوبیه کنیز ابولهب بقاوت چهار سال همه را شمشیر داده بود و اول
جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم علیه بخمر و پس از ان با ابو سلمه بن عبد الله الاسود در
اسلام از سابقین اولین بود و وفات یافت بدینیه پید از مر اجبت بدروابن اسحق بدیاد گفته
و بهو الصبح و ابن عبد البر گفته که در حجاز سه الاخری سنه ثلث و راج قول اول است و حاطب
بن عبد المطلب بن بصری و کسر طاء و همی قریشی عامری است کنیت او ابو محرز یا ابو الامتاع از سلمه
فتح و مولفه القلوب است و قتیله اسلام آورد و شصت ساله بود و از برهه الشیخا ص است که دفن
کردند امیر مومنان عثمان بن عفان را و قتیله نفس آن جناب بعد شهادت افکنده بودند و در سنه
ساله عمر یافت و واقعه میگوید که در زمان ادارت معاویه بن ابی سفیان در سنه اربع و شصتین
مرد و نژد بیضی در آخر ادارت و سه وفات یافتند و الله اعلم حاطب بن عمرو و فتح خام
کسر طاء هاتین را صاحب مدینه است که حاطب از سابقین بوده و گفته اند که و سه اول کسی است
که هجرت کرد و بسوسه عیشیه و حاطب را صحبت است و الله اعلم ابن حنظل بفتح خاء معجمه و طاء
هاتمه نامش عبد العزی است و پیش از فتح مدینه آمد و اسلام آورد و در جناب رسول خدا صلی الله
علیه و آله و سلم موسوم بعبد الله فرمود و آنحضرت صلی الله علیه و سلم او را بجهت اخذ زکوة یقبیل

فرستاد و مرتضیٰ و جگر باز آمد و روز فتح مکہ پناہ بخانه کعبه جست و صحابی اور اور انجا یافت و چون
 حکم سرور عالم اور کشت و در عراج النبوة مسطور است کہ ابن جنطل شاید کہ پیش از ارتداد
 کہ سلمان بودی نوشت انرا ہم فکر کرد اند و اگر باشد ہم بعد از ارتداد و رفتن اور عالم
 برین حال چہاے نوشتن است در میانہ صحابہ منتهی ابی بن کعب کنیت او ابو المنذر
 و ابو طفیل است و ابی بن کعب و قبل کعب بن قیس انصار سے خزرجی بخار سے المدنی و
 عقبہ تائید حاضر کشت و در تہامی مشاہیرت حضور می اختصاص داشت و در عراج النبوة
 مسطور است کہ دومی رضی اللہ عنہ از فقہا سے صحابہ بود و اقرار ایشان کتاب السہر او وحی
 را برای سہر در عالم سہلی السہر علیہ و علی آلہ وسلم می نوشت و از ان شش کس است کہ یاد
 گرفته بودند قرآن را و در جمہ جناب رسالت پناہ صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم و فتویٰ سید او در
 آنحضرت صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم و از واقعی منقول است کہ ابی بن کعب اول کسے است
 کہ نوشت برای پیغمبر صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم و اول کسی کہ نوشت در آخر کتاب کتب
 فلان فلان و در استیجاب مسطور است کہ ابی بن کعب برای رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ
 وسلم وحی نوشت قبل از زید بن ثابت و با وحی نیز و بود زید از ہم ترین صحابہ مکرر کتابت
 وحی را و وحی نوشت بسیار می از کتب و رسائل را کہ میفرستاد و ندیبوسے مرموم و
 بن سعد از دائرے تفکر وہ کہ اول کسی کہ بر اسے رسول خدا وحی را نوشت بدینہ ابی بن کعب
 است و چون او حاضر نمی بود آنحضرت صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم طلب میکرد زید بن ثابت را
 و دو نفر ابی بن کعب و زید بن ثابت کہ می نوشتند وحی را نزد آنحضرت صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم
 را و ندیبوسے نوشتند کتب را کہ میفرستاد آنحضرت بسوی مرموم و اقطاع میکرد و بر اسے
 کسے زمین و وسے رضی اللہ عنہ میانہ قدم و سفید ریش بود و پیرے خود را تئیر سید او و دو
 وفات او اختلاف است بعضے گفته اند کہ وفات یافت و خلافت سید را عثمان بن
 عفان رضی اللہ عنہ سہ ششین و این اثبات اقوال است و ابن عبد البر سیکوید کہ اکثر از

که در خلافت سیدنا محمد است و روایت کرده است بغوی از حسن که گفت پیش از قتل عثمان
بجعبه دومی رضی الله عنه از صحابه مشهوره است و صاحب مفاخر و مناقب موسوم فرمود
سرور عالم صلی الله علیه و آله وسلم اور البید الاضمار و الله اعلم عبد الله بن ارقم
بن عبد یحییٰ بن وهب بن عبد مناف بن زهره القرشی الزهری مقرر او صحبت است
و اسلام آورد و در عام الفتح و بود از طلاق کتابت میکرد و برای آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم
و منیخو انداز از جهت امانت وی و در عهد خلافتی را شدین هم مغزو و منظم ماند و در زمان
خلافت امیر مومنان عثمان رضی الله عنه انتقال نمود و الله اعلم بنی که ذکر کتاب جناب رسالت صلی
علیه و آله وسلم ختم شد اکنون بذكر اعمال جناب علیه الصلوة والسلام میادیت کرده
می شود و فصل بیست و هفتم در بیان تعداد اعمال رسول بیرون مشغال صلی الله علیه
و آله وسلم که بر اخذ صدقات ثبایل مقرر بودند عبد الرحمن بن عوف گفت است
رضی الله عنه ابو محمد قرشی زهری عامل صدقات بنی کلب بود و لاوت وی بعد عام الفیل
بدو سال بوده است و اسم او در جاهلیت عبد الکعبه بود و در رسول مقبول صلی الله علیه
و آله وسلم بعد الرحمن موسوم فرمود اسلام آورد و وی و مادرش شفا بن عبد عوف بن
حارث بن زهره پر دست ابو بکر صدیق رضی الله عنه و نسب وی بالنسب عالی جناب سید عالم
صلی الله علیه و آله وسلم در کتاب بن مرزومی پیوندد و هجرت کرده بجهت یحییٰ بن و در حیدر شاه
بار رسول مقبول صلی الله علیه و آله وسلم حاضر گشت و روز آخر ثابت قدم ماند بار رسول
صلی الله علیه و آله وسلم و آنحضرت در غزوه بئوک خلعت و سه نماز عمر گذارده و عبد الرحمن
بن عوف از اغنیای صحابه بود و هجرت کرده بحدین و از عیشره مشهوره است و قتیلی
در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم و صاحب مفاخر و مناقب و از زمره اصحاب
کبار بوده است و هر دو قبیل نماز کرده و احادیث صحیح و راثر عبد الرحمن بن عوف منقول است
و روز آخر قریب بستم باز یاده جراحت بومی رسیده بود از بیخهت و ریاسه او لنگ بود

و منقول است که سیدنا عثمان رئیس بنی عبد الشمس بود و زیر پرچم رئیس بنی اسد و سعد و عبد الرحمن
 رئیس بنی زهراء و طایفه رئیس بنی تیم و اسلام اینها باعث کسر شوکت قبائل قریش بر مبنی سوره
 انشرفت و وی یکی از عشره مبشره و پیغمبر است و یکی از شش کس که سیدنا عمر رضی الله عنه
 شورش در میان اینها گذاشته و از ایشان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را ضعیف بود و عمر
 بهشتار و در سال و نوزدهمین بهشتار و پنجاه سال و بیست و هشت سال بود و آسمان
 اولاد اجداد وی رضی الله عنه و محمد ابراهیم و اسمعیل و ابوبکر و عمر و عثمان و عبد الله اکبر و
 عبد الله اصغر و عبد الرحمن اکبر و عبد الرحمن اصغر و سالم اکبر و سالم اصغر و عروه اکبر و عروه
 اصغر و حمید و مصعب و عقیب و زید و سبیل و ابوالاحسن و بلال و منصور و هفست
 و خمر بودند و وفات شریفین در زمان خلافت سیدنا عثمان رضی الله عنه در سنه
 سی و یک و یاسی و در اتفاق افتاد و جناب عثمان رضی الله عنه در حدیث او نماز چنانچه خواند
 در تقسیم و فن کرده شد رضی الله عنه و الله اعلم عدی بن حاتم بن عبد الله بن سعد طایفه
 بر صدقات بنی طی و بنی اسد عامل بود و کینت و حی البظریف است و نصرانی بود و
 اسلام آورد و عزیز و شریف و فاضل و کریم در میان قوم خود بود و خطیب حاضر ایچ
 بود و بعد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در ایام ارتداد بر اسلام خویش بایست ماند و نوز
 اسیر المومنین ابوبکر صدیق بسدقات خود حاضر نشد و قوم خود را طایفه دیگر را از دست
 بخش کرد و بر اسلام ایشان را ثابت داشت و فتوح عراق را حاضر گشت و در کوفه سکونت
 نمود و با جناب مرتضوی و در حرب جمل حاضر بود و در آن روز یکم چشم او کور شد و در جنگ صفین
 و نهبر و آن هم حاضر گشت و وفات یافت بکوفه در سنه تسع و شصت و هجری و در کوفه سکونت
 سال بود و ابو حاتم سنجانی تعداد عمرش صد و هشتاد و سال نقل کرده و قول ول اشبه
 و اقرب است بصواب و الله اعلم عیینة بن حصین بن فزازه بر بنی فزازه عامل صدقات
 بود و یاس بن قیس اسدی که عامل بود بر بنی اسد و لید بن عقیب بن ابی معیط بر بنی

من مطلق عامل بود و برادر وی سید ناختان بن عقیل بود که نیت او ابو وهب بود و سلام
 آورد وی و برادر وی خالد بن عقیقه و در احادیث مذکور است که ولید بن عقیقه ضاع شیع و جواد
 کریم و سلیم و شجاع بود و از مردان قریش بود و حارث بن عوف مرزلی بر بنی مره عامل بود
 و از فرسان محمد جاوید بود و مستور بن حذیل بن ابی سبیح بن تغیر بن ابی اسحق و بنی عبد الله
 بن عطفان و بنی عیش عامل گشت و وی یوم الاحزاب بر مسلمانان فایده ایست بود و بعد
 اسلام آورد و نیک شد اسلام وی چنانکه بر روایت ابو جعفر طبری در کتاب سطور
 است اعجم بن سفیان عامل بود بر عذر بن عین و مسلمانان و بنی ایمن
 بن و سکون و صده عباس بن مدراس را و اس عامل بود بر قبیل بنی سلیم در بلاد
 النبوه مسطور است که این اسم را نیز یافتیم و ذکر عباس بن مدراس بن تقدیم را
 بردال که مشاهیر موفقه القلوب و شاعر است در مابقی اگر گذر گشته و گویند که وی جز را از بنی
 بن و مدراس ساخته بود اما عملداران او معلوم نشده و در نسخه صحیح و ضمه الاحباب عباس
 بن مدراس بن تقدیم و ال برادر او شده اند و این اسم را نیز کلاس لیسید بن ابی حبیب عامل
 قبیل دارم بود و در ام یکسر را عاصم بن مالک بن جعفر بن کتاب بن ربیعہ العامری الکلابی
 عامل بود بر قبیل بنی عامر بن جعفر بن صفی بن مصلح بن عین اولی و در کتاب
 الاسمه گویند و در استیجاب گفته که این قانع او در صحابه ذکر کرده و صاحب اصحابه در احادیث
 وی تقریر طویل نقل نموده است و در اسلام وی کلام کرده است و اعدا علم سعد بن
 مالک و عوف بن مالک المنضری و صفی بن سفیان کلابی که عامل بود و در
 بنی کلاب و از بن عبارت معلوم می شود که هر سه کس را بر بنی کلاب فرستاده و معلوم شد
 که بنی عامر بنی کلاب واحد و در مدارج مسطور است که سعد بن مالک مشهور و اندکی
 سعد بن مالک بن سنان که نیت او ابو سعید خدری است و دیگر سعد بن مالک بن خالد الکلابی
 سعد بنی است و دیگر سعد بن مالک که مشهور بسعد بن ابی وقاص است و دیگر سعد بن مالک غازی

و در اصحاب از روایت ابی عمرو بن حریب لغزری آورده که گفت یا فتم در کتاب پدران خود که
 گفتند و افند شدیم بابر سعید بن ابی سعید بن ابی سعید بن ابی سعید بن ابی سعید بن ابی سعید بن ابی سعید
 سعد بن مالک در اینجا اولست و خوف بن مالک در اصحاب آورده که عوف بن مالک نصیر
 ذکر کرده است و در خلافت و در عمال ابی سعید بن ابی سعید بن ابی سعید بن ابی سعید بن ابی سعید بن ابی سعید
 و نصر و نصیف و اصحاب بن عوف بن ابی بکر بن کلاب الکلابی کنیت ابو سعید است
 و عامل بود بر صدقات قوم خود و از شیعیان بود که او را بر ابر صد گس شمار میکردند و حسن
 بصری رحمة الله علیه از روی روایت کرده است که ضحاک بن سفیان کلابی بود سیان
 آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم وی ایستاد بر سر مبارک و می شمشیر حایل کرده و بجا است
 او را اگر در حراس می شمرند گنجایش داشت چنانکه در مدارج مذکور است و الله اعلم ابو عبیده
 بن الجراح رضی الله عنه نسب وی رضا الله عنه بانسب رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم
 در فخر بن مالک اتصال می یابد از نبوت وی رضی الله عنه قرشته قمری گفته می شود و مادر وی
 از بنی الحریز بن قهر بن مالک است و ایمان آورده و ابو عبیده عامر بن عبد الله بن الجراح بن
 اسیر بن ضمة بن الحارث بن قهر بن مالک نام وی رضی الله عنه در جاهلیت و هم در اسلام
 عامر بود و بکبایت خویش مشهور شد و جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم او را با این
 مژه الائمة لقب فرمود و اسلام آورد و ابو عبیده بن الجراح با عثمان بن مظعون بر دوست
 سیدنا ابوبکر صدیق رضی الله عنه و قدیم الاسلام است و مروی طویل القامت بود و
 ریش خفیف داشت و خضاب بجا و سیمه میفرمود و حاضر شد با بنی صلی الله علیه و آله وسلم
 در غزوه بدر و در آن روز حسن بشیر است او چهل و یک سال بود و در جهل مشاهد حاضر بود و در
 بیعت الرضوان نیز حاضر بود و در روز جنگ احد با رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم
 ثابت قدم ماند و پدر خویش را در روز جنگ بدر قتل نموده حق تعالی آیه کریمه لا تجد
 قوما یؤمنون بأشده الیوم الا آخره یوادون من عاد الله و رسول الله و لو کانوا باهم الایة و حرم

نازل فرمود و اور رضی الله عنه هجرت کرد بجانب حبشه بعدد پند و بخرو و احد حاضر شد نزد
 بعضی یکی از عشره مبشره هجرت است و از زمره کسانی بوده که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از آنها
 راضی بود و جناب رسالت پناه علیه الصلوٰه و السلام او را بر سر مدینه عامل فرموده و ابو بکر
 صدیق رضی الله عنه در زمان خلافت خود او را امیر و عامل گردانید بر فوجیکه برای تسخیر روم
 و شام تعیین فرموده ابو عبیده را کجس عامل گردانید و فاروق اعظم رضی الله عنه در زمان خلافت
 خویش بعد غل خالد بن الولید او رضی الله عنه را امیر و عامل شکر ساخت و خدا تعالی در زمان
 خلفاء راشدین بر دست وی رضی الله عنه فتح بلاد کثیره نمود و در روز احد و یثرب را از سلا
 مبارک رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بفرمان گرفته شد و طاقت نمود که دندان پیشین او شکستند
 غرض که وی رضی الله عنه از اجله صحابه صاحب مفاخر و مناقب بوده است و وفات یافت او
 رضی الله عنه در زمان خلافت سیدنا عمر رضی الله عنه و سنه سی و نه از هجرت در طاعون بمقام
 بمقام اردن از شام و در آنجا دفن گردید و نماز جنازه وی رضی الله عنه معاذ بن جبل خواندند
 و در قبر شرفش معاذ بن جبل و عمرو بن عاص و صنیاک بن قیس در آمدند و دفن نمودند و حسن شریفتر
 در آنوقت پنجاه و شش سال بود و دو و سی و داشت میرید و عمیر که آنها را اولاد از بنحان ثالی در گذشتند
 و عتبی بگذاشتند و نسل او باقی نمانده است و ابدا علم رضی الله عنه هم چند ارباب سیر جهم السمر
 تعالی ذکر جناب وی در عمال نگردیده اند فقیر بخیر الایکمه این رساله از ذکر جناب سان هم بهر
 باشد ذکر انتخاب در ذیل عمال و برج نمود رضی الله عنه چون از کیفیت اجالی عتالان
 آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فراغت دست داد و حالیا به بیان حال رسولان سرور عالم
 صلی الله علیه و آله و سلم صفحه قرطاس رومی آرایه دادند البعثان و علیہ التکلیلان که
 فصل بیست و هشتم در ذکر رشاد و رسولان رسول خدا صلی الله علیه و آله
 و سلم که تزلزل و ملوک و احرار فرستاده بود در روضه الاحباب یازده کس را بیان
 کرده عمرو بن امیه ضمیری از ولید بن و مہلولان صحابه بود و از مردان عرب در جرات و شجاعت

مشہور بود رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم نزد نجاشی فرستادہ بود و نجاشی نے لقب
کسی است کہ بادشاہ حبشہ باشد و نجاشی نامہ نامی رسول مقبول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم را
بر دو چشم خود نہاد و ارتخت فرو داد و بر زیرین شست و اسلام آورد و در مواب لدنیہ
مستور است کہ آنحضرت عمر بن ابیہ ضمیری را نجاشی میلکہ کذاب با کتابت فرستادہ و ابوسورے
فروہ بن عمرو خداے کہ عامل قیصر بود ہم فرستاد و قاسم یافت در مدینہ در زمان ابی ہارت معاویہ
بن ابی سفیان و قیل سنہ ستین و اللہ اعلم و حمید بن حلیفہ کلینی را ابوسوی بادشاہ روم کہ
بر قیل نام داشت فرستاد و نزد ہر قیل بدلائیل و شواہد نبوت آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ
وسلم ثابت گشت و قسمہ اسلام کرد و قوم باو کے موافقت نکردند و ترسید از آنکہ اگر اسلام آورد
سلطنت باقی نماند از اسلام محروم ماند و حمید کلجہ بجن و جمال مشہور بود و چون بیرون می آمد
مروان و زمان برائے نظامہ و بیرون می آمدند و او کسی است کہ جبریل امین علیہ السلام
بصورتش نزول میفرمود و زندہ ماند تا زمان معاویہ بن ابی سفیان عہد ائمہ بن خداقہ
سہمی کنیت او ابو خداقہ است رسول مقبول صلی اللہ علیہ وآلہ و اصحابہ وسلم اورا نزد
کسری بادشاہ فارس فرستاد کسری نامہ نامی رسول مقبول را پارہ پارہ ساخت آنحضرت
فرو خدا تعالی پارہ پارہ کند یا دشمنای او را و در قرآن خدا فرج دلالت گری بود
حاطب بن ابی علیہ صحابی مشہور است و کنیت او ابو عبد اللہ و قیل ابو محمد و از ابن کین
بود آنحضرت او را بجانب مقوقس ملک اسکندریہ فرستادہ مقوقس اسلام آوردہ برائے
رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ہدیہ فرستاد و چنانکہ تفصیل ہدایہ بیان کردہ خواہد شد
و وفات یافت در شہر شہین بیدریہ در خلافت سیدنا عثمان بن عفان کہ عمر شصت و پنج سال بود
شجاع بن وہب کنیت او ابو وہب بود رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
اور ابوسورے حارث غسانی پادشاہ بلقا کہ شہر بیت از شام فرستادہ و پادشاہ مذکور
نامہ آنحضرت را بر تافت و گفت کہ من بالشکر روانہ می شوم پادشاہ روم از نیغہ منع کرد

شجاع بن وهب نجیف و دراز گوش بود شهادت یافت یوم الیامه و عمر او چهل و پنج سال بود
 سلیمان بن عمر العامری آنحضرت بہت دے نام بسوے ہووے بن علی حنفی رئیس
 یامہ فرستاد وے اکرام سلیمان نمود و نجدت آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم گفتہ فرستاد
 کہ چہ نیک چیری ست آنچه تھا بسوے آن مے خوانید و من خطیب قوم و شاعر ایشام پس مرا
 بختن تصرف درام خلافت و ہدایت آنحضرت علیہ السلام قبول فرمود و ہووے مسلمان شد
 و اللہ اعلم علما وین آنحضرت رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم اور انزد و منذرین ساوے کہ
 والی بحرین بود و فرستاد و نامہ نوشت و اسلام آورد و باو شاہ بحرین و اللہ اعلم بحرین
 عبد اللہ الجعفی وے در غاسپہ حسن و جمال و فضل و کمال بود و کنیت او ابو عبد اللہ و قبل
 ابو عمر جعفی بانی و جعفی نسبت ست بخیلہ کہ نے ست ام قبیلہ و رسول مقبول صلی اللہ علیہ وآلہ
 وسلم اکرام و تعظیم وے بروقت حضور می سپرد و و بسوے ذوالکلاع کہ یکے از ملک طایف
 بود و خلق کثیر ہتھڈا کے اوقایل بودند وے پرستیدند و فرستادہ بود و ہنوز بر پیران نزد وے
 ہر بخت مکر وہ بود کہ حضرت علیہ السلام وفات یافت و ذی الکلاع تا زمان
 انوار و شہین عمر بنی اللہ اسپا زندہ بود و از مواہب لدنیہ مفہوم میشود کہ بروست جریہ سلام
 آورد و شہین کہ کو اور اسید با عمر رضی اللہ عنہ و در حروب عراق بر حمامہ اہل نجبہ و فتح قادسیہ
 نزد ایشان امر علیہم بود و حریر کہوڈہ ساکن شد زیرا کہ حریر را در کوئہ خانہ بود و معاویہ طلب کرد
 حریر را و او مرد و معاویہ گرفت و در آخر ترک را و فرشتہ را و حرکت گزید و وفات یافت و ست
 و فتح حریر را شہین رضی اللہ عنہما جہین امیر بن مغیرہ القرشی المخزومی را و
 ہم صلہ زو جہ البنی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و تاش و لید بود و تغیر فرمود رسول خدا نام او را
 ہما جہ از ان روز بار آوردہ ما جہ میگفتند آنحضرت فرستادہ بود او را نزد حارث بن عبد اللہ
 حمیری مالک یمن و عامل گردانید نیز بر صدقات کردہ و صدقہ بید از ان والی گردانید او را ابو بکر
 صدیق رضی اللہ عنہ برین و او ست کہ فتح کرد و حسین مکر را بجز موت کہ متخصن شدہ بودند

در و کعبه یازید بن لبید الشاعری کذا فی الاستیعاب عمر بن عاص را رسول خدا
 صلی الله علیه و آله و سلم بسوی جعفر و عبداللہ بن سہیلان جاندی با و شہان عمان فرستاد
 و بر دو مسلمان شدند و عمر و عاص انما ذکر کو قہ مانع نیامدند در امنی شدند بر آن کہ عمر و عاص
 در میان ایشان قضا کنند پس عمر و عاص در میان ایشان سے بر و تا وقتیکہ آنحضرت صلی الله
 علیہ و آله و سلم وفات یافت و اللہ اعلم غروہ بن مسعود ثقفی کنیت او ابو مسعود و قبیل
 ابو یغفور ثقفی منسوب یکی از احب او است کہ نامش تقیف بود و بخیرت آنحضرت صلی الله
 علیہ و آله و سلم در سنہ شص بعد از حجت آنحضرت از طایف حاضر شد و اسلام آورد و نزد و
 زمان متعذر بود و حکم فرمود آنحضرت کہ چهار زن را اختیار کند و مالقے را طلاق دهد و
 مجرب مطلع قوم خلیش بود و بعد اسلام در میان قوم خود بار آمد و دعوت اسلام کرد
 و توشش از اسلام آباد انکار کرد و در روزے وقت فح از آن میگفت کہ تو مش تیر باران کرد و در
 شہید ساختند و در وقتہ الاحباب بعد از کربلا یازوہ کس میگوید کہ بعضی از اہل سیر ابو موسی
 اسیری و معاویہ بن جبل و بعضی دیگر و برہ بن جحش و خبیب بن زید بن عاص را از حمله رسولان
 آنحضرت شمرده آمد و بر این تعداد رسولان آنجناب بر پانزدہ سے رسد و در ارج النبوة از
 مواہب لدنیہ نقل کرده کہ امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب و عبید بن حصین و بریدہ و عباد بن
 بشیر و رافع بن کبیت و ضحاک بن سفیان و عبداللہ بن اللہ کہ مردے از او و تیز و نخل
 زمرہ الیچنان آنسور سے اللہ علیہ و آله و سلم پودہ اند ابو موسی اشعری نام او عبد اللہ
 بن قیس است و کنیت خود مشہور است و منسوب باشد کہ یکے از احب او است از اولاد سہاک
 و زکین بودند و از اکابر صحابہ است اسلام او قدیم است و تیز و بعضی در زمرہ مهاجرین حبشہ
 منسلک است و بعضی تلایل تجلات اند کہ ہجرت نجاشی حبشہ نکرده است و روایتے آنکہ
 ابو موسی بعد اسلام نیلا و خود مراجعت نمود و بعد از آن بخیرت رسول مقبول با جماعہ
 اشعریین کہ قریب پنجاہ کس خواہند بود بدریہ حاضر شد و آنحضرت صلی الله علیہ و آله و سلم

اور اور یعنی نواسے یمن عامل گردانید میل عدن وغیرہ و در زمان خلافت امیر المومنین عمر
 بن الخطاب رضی اللہ عنہ بر بصرہ عامل مقرر شد بعد غل مغیرہ بن شعبہ در سنہ عشتین و آہواز
 و اصفہان رافع کرد و ہمیشہ در بصرہ عامل بود و خجابت از زمان خلافت امیر مومنان عثمان
 حاکم اندبار ماند بصرہ مغزول گشت و عامل کوفہ گردید و تا زمان شہادت ذالنورین عامل کوفہ ماند
 و تا وقوع قصہ شکیم در کوفہ بود بعد غل فرمود خجابت مرقضوی در زمان خلافت خریش و
 ابو موسی اشعری بکارت پیدا از ان گوشہ گزید و احترام نمود از فریقین تا وفات یافت بکارت
 و قبل بالکوفہ سنہ ثنین و قبل سنہ خمین و قبل رابعہ و اربعین و لکہ بیفت و ستون سنہ
 و ابو موسی اشعری مردے خیف اللحم و قصیر القامه و خوش آواز بود و منافقتش بسیار است
 و گویند کہ ابو موسی اشعری صاحب صوت حسن بود و بخواندن قرآن چنانچہ در حدیث صحیح وارد
 گشت کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمودند اوتے مرا نارامن فرامیر آل داؤد و از ابو عثمان سند
 منقول است کہ شنیدم آوازی نہ از صبیغ و نہ از بریل و نہ از مرنا رہتر از صوت ابو موسی
 بخواندن قرآن و هر گسیت کہ شبہ ابو موسی اشعری رضی اللہ عنہ قرآن سے خواند خجابت رسول
 مقبول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم گوش پر آواز او نمادہ در گوشہ شنید چون روز شد فرمود
 اے ابو موسی اشعری قرآن را چہ خوب میخواندی من می شنیدم و مخطوط بودم ابو موسی عرض کرد
 کہ افسوس اگر میدانستم کہ تو می شنوی بهتر و آراستہ تر ازین می خواندم و اللہ اعلم معا و بن
 حبیل ابو عبد الرحمن انصاری الخرجی الحشمی الامام المقدم فی علم الحلال و الحرام از جنای
 صحابہ و خیار ایشان و از جماعه روان عالی ہمتان و اجل رجال و اکرم ایشان بود و معاذ بن
 جبل پدر و نا بعد پدر از مشاہد حاضر شد و آنحضرت و ارقاضی و معلم بنو کے یمن فرستاد و عا
 خود را یا و عطا فرمود و سے رضی اللہ عنہ سبت و ہشت سالہ بود و قبض صدقات از عا لیکہ
 در یمن بود و از یو کے سپرد و شمت آنرا بر فقر ابو کے حوالہ فرمود و کافی است اور از فضیلت
 کہ معامل و مردف ساخت اسکا اور اب کتاب اللہ در سنہ رسولہ و ابو نعیم در حلیہ و وصف معاذ بن

جبل گفتہ امام الفقہاء و کثر اعلیٰ حاضر شد بزرگوار و از ان مثل شباب بود و در حلم و سخا و حیا و جلیل
 و سیم یعنی حسن البوجه نشانہ دار بود و در وایتی سفید روشن روئے درخشانہ و ندان انجل
 العتین بود و کعب بن مالک نقل میکند کہ معاذ چون جلیل سخنی از بہترین خوانان قوم خود بود
 را از خدا تعالی سبچ خبر را سوال نمکرو مکر آنکہ اورا میداد و گویند کہ از غائب سخاوت چیز
 نبرد خود نگاہ نمیداشت و ہمیشہ بدون مے بود تا آنکہ تمام مال و درویش متفرق شد پس
 نزد رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم آمد و استدعا نمود کہ بخوابد از غم مے و
 کہ حقو کنید پس غم را بپایا و انکار آورد و بند از عفو و درمخارج النبوة و تلج انقص و صہیات
 باختلاف روایت منقول است کہ معاذ بن جبل رضی اللہ عنہ گفت کہ روزی بار رسول خدا
 صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم شستہ بودم و آنحضرت استسار حال من میفرمود و گفت کہ حال من
 مے نمود و من سختان بعرض آنحضرت میسایندم حضرت فرمود کہ ای معاذ من میدانم کہ تو ہم
 مال خود را در کار خدا و رسول اومرت کہ دی کنون بر خیز و شتر خود را یا لان کن و بیا کہ
 ترا جاے خواہم فرستاد و بر خواہم و بر قہم و شتر را یا لان کردہ حاضر شدیم و بر در مسجد البیتام
 رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ہال را فرمود تا غلامہ آنحضرت بپاورد و تمامہ مترک خود
 بدست مبارک بر زمین است و دست من بگرفت و ما چھے از ہما بڑا اشار یک میل راہ با من بپاود
 مے رفت و میفرمود کہ ترا وصیت میکنم بتقوی و صدق گفتار و حسن کردگار و ادائے امانت
 و ترک خیانت و امر معروف و نہی منکر و محافظت حقوق خیران و نفقہ بقصیران و ولایت در کلام
 و سبقت در سلام و ترسیدن از روز جزا و اختیار آخرت بردنیاے معا و هیچ مسلمانی ہوا
 دشنام نہی و سبچ در و غلوے را تصدیق نہائے و هیچ راست گوے را نکہیب
 کنی و امام عادل را تا فرمائے نہائے آے معاذا از بہر توان میخواہم و دوست می دارم
 کہ ازیرانے خود میخواہم و دوست میدارم و ہر چہ بر نفس خود مکرده مے شمارم
 براے تو نیز مکرده مے شمارم آے معاذ عیادت مرضی بجا آر و حاجات از ازل و مضاعف

و تخیل پرار و با تبحر و تقرب جوئے و با فقر و مساکین مجاہدست کن و از نفس خود فرودم را
 انسان در دو قدر از دایره راستی بیرون نموده یا بد که در راه خدا تبحر است یا بد
 طاعت کند و در توان کند بعد از آن فرمود که اسے مواظب دوست عزیزین شمار و من است که
 روز قیامت پیاد و نیز و کلام اکی و سنت من باشد پس دست مرا را بر دوش من میگفتیم
 باز فرمود یا مواظب تو تقوی سے ہے روئے که اول از توان کند خدمت سوال کند پس بگوئے لا اله
 الا الله محمد رسول الله باز فرمود یا مواظب اگر میان من و تو بعد از این ملاقات محکم میبود و هر آینه
 وصیت کو تاہ میگردم و لیکن تا روز قیامت بہم نخواہیم رسید و این دیدار باز پس دست
 آنگاہ مرا بجانب پس رخت نموده خود باز گشت و مواظب سے مراحل و قطع نماز این
 رسید و مدتی در اینجا با هر نفسایح عامہ خلائی پر و اختہ القصبہ شبی در خواب آواز می سمع
 مواظب رسید کہ کہ میگوید اسے مواظب تو بر بستر رحمت با ستر رحمت مشغول و حضرت رسول مقبول
 صلی الله علیہ و آلہ وسلم و اطباء خاک استقر یافته ازین امر ترسیدیم و از خواب بیدار شدم
 و تصور چنان کردم کہ مگر قیامت قائم گشته چون اوضاع و اطوار جهان را بر منج استقامت
 دیدم حل بر تسویات انسانی و تحلیلات شیطانی نموده گفتیم عفو با شدن شیطان ازیم
 و توبیہ شب را بنماز جمع کردم و شب دیگر خفتم همان شخص در خواب آمد و مثل شب اول
 آواز داد کہ ای مواظب چگونہ ترا عیش خوش باشد و حال آنکہ محمد مصطفی صلی الله علیہ و آلہ وسلم
 از بیخالم رحلت فرمود و چون نیک نظر کردم دیدم آن شخص زمرہ شیطان نیست از بابین
 خواب ترسیدم و فرمود برآوردم و گریه و زاری آغاز نمودم و او محمداہ میگفتم و تشک
 از دیده میرفتیم غرض کہ چندان فریاد و شغیون بر کشیدم کہ مرو زن بمن وقت صبح نزد من
 مجتمع کشند و در نا آزاری و آئین سوگاری با من موافقت سے نمودند بعد از این ازین
 مدتی کہ ختم و بر احوال خویش سوار شدم و در دل خودم میگفتم کہ اگر آنچه من در خواب دیده ام
 حق است پس ہلاک شدہ زنان بیوہ و یتیمان و مساکینان و ضعیفان و مایان باشند و گشتند

بے زبان ماندیم بعد از آن فریاد بر آورد و پیشکش شد هر گاه یکدفعه فاقه یافت اهل بن راضی
 فرموده اهل بن از مفارقت سعادین جبل اندوهناک شدند و بجا نهادن خویش مر اجبت نمودند
 و شناسه سعادین جبل میگردند و معادلیسوی مدینه منوره را می شناسد و میگفت یا محمد راه نمیدانم این را
 که تو بالای خاک هستی باز بر زمین غرض که چون بسبب فرنگی درین رسیدیم شب آواز تنی شنیدیم که گویند میگوید
 که کل نفس ذالعه الموت ایچا که محمد معاذ را اعلام نما که که محمد صلی الله علیه و آله و سلم شربت
 مرگ خشید و از صحبت ما ران مفارقت کردید اکنون در سکس غریبان و بجای اندوه گریان را و
 گرفت و آفتاب نبوت در بر خاک غروب گشت معاذ آواز داد که اے گویند که کیست و درین
 شب تاریک خبر خوش گویان کجایم روی گفت که من مردی ام از انصار که مرا عبد الملک
 بن عبد الله انصاری صاحب البنی میگوید و در بعضی روایت بجای عبد الملک عمار یا سرور
 گفته که گفت بجانب یمن میروم و نام ابرو بکر صدیق که بمعاذ بن جبل نوشته شد اینیکه محمد
 رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بخوار رحمت حق ثواب بنوست یا من براه است چون
 معاذ بن جبل را و نجات آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم یقین شدند بنیاد زاری و اضطراب کرد
 و نوحه و ندبه پیش گرفته پیشکش گشته چون پیشکش اند و نامه را در دست گرفت و پوسه بر هر
 آنحضرت داده بر چشم و پیشانی نهاد و باز بیطافت گردید و پیشکش شد عبد الملک آواز داد
 و گفت اے معاذ حق بر اے تست که غش کردی و تا ویر معاذ و عبد الملک و انجا که ران
 ماندند بعد از آن گفت اے عبد الملک بحق محمد صلی الله علیه و آله و سلم بگو که اصحاب اینچه حال
 گذشتی جواب داد که چون زنده شدیم شبان باز پرسید مدینه را چگونه رها کردی گفت مدینه را اهل
 مدینه تنگ تر از خانه اکسیر معاذ دوست بر فرق زنان و امجد راه گویان تا بنوا حه مدینه رسید
 پیرو زنی را دید که کلمه گو سفندان بچراگاه سر داده است آنحضرت چون معاذ را در گریه و پند
 پرسید که اشک شخص ترا چه شده است که گریه میکنی معاذ گفت مردان کمان می برند که محمد
 انتقال فرمود و صحنه محزون است ایچا عصا را بر زمین زد و طایفه بر سر در روی خود زد و در

کرد و گفت و امجد اہ کنون یتیمان را پدر سے کہ کنز و پیوگان را کہ خدا سے کہ غایب امی سو خوا
 صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم یا رضی اللہ عنہما یا رضی اللہ عنہما یا رضی اللہ عنہما یا رضی اللہ عنہما
 تو پودے کہ کہ گفت اے بنو خدا من محمد صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم را ندیدہ ام اما ضرور
 دیدہ ام کہ در مصیبت پدر میگزیست و میگفت اے بلحا و ملاذ است نام و اہل بیت را از تو
 غم یتیمان کہ خور و بحال پیوگان کہ ہر دوازده حسن و حسین را دیدہ ام کہ میگزیستند و میگفتند
 اے خواجہ ہر دوسرا یہ عنایت و عاطفت چگونہ از سر پا برداشتی و نارایت بود و دست
 کہ گشتی معاذ چون ابن عثمان بشید قطرات اشک از دیدہ خونبار بر صفات رنار
 فر و رخت انفسہ وقت خیر بود کہ بدینہ رسیدہ بدرخانہ جناب عایشہ رضی اللہ عنہا در و طاقہ
 پرورد و گفت اسلام علیکم یا اہل بیت و رحمۃ اللہ علیکم یا اہل بیت اسلام علیکم
 و سعدان المرسلہ و امیتاہ کہ خبر انتقال رسول مقبول صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم شایع شد ریحانہ
 از دولت مارے جناب عایشہ حدیقہ بیرون آمد و گفت گوئیستے جواب داد کہ من معاذ ام
 ریجانیہ کہ کہ گفت کہ باور مینمان عایشہ حدیقہ در خانہ نیست نزد فاطمہ زہرا رضی اللہ عنہا
 رفته است معاذ از انجا رو بمیزل فاطمہ زہرا ہوا چون بدر حجرہ انجناب رسیدہ آواز داد السلام
 جناب فاطمہ فرمود کہ اے عایشہ ابن دوست پدر من است معاذ این جبل کہ در حق و سے رو خوا
 صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم ارشاد کرد و علیکم یا الحلال و الحرام معاذ بن جبل و اجازت فرمود کہ
 و راہد چون معاذ و اور آمد جناب عایشہ و تمامی از و اج مظہرات را جمیع و یکشد انطا حد متکاری
 و مہریم تحریت داری بجا آوردہ کہ گشت و بیوش شد و تمامی اہات بیوش میگزیستند کہ میگزیستند معاذ را فاقہ
 شد از جناب رسیدہ رفتہ استفسار احوال پیغمبر ترا فرمود و حال شدت مرض و مصیبت فرج و کیفیت آمدن
 را کہ اہوت و شہادت چہ چیز بل عن فاطمہ زہرا یا معاذ بیان فرمود و اہل بیت و اہل بیت خندان کہ گویانہ
 کہ معاذ از بیوش خود پرشت بعد از آنکہ بیوش آمد فاطمہ رضی اللہ عنہا بادی گفت کہ از تو کہ حضرت
 رحمت میفرمود مرا وصیت کرد کہ امی فاطمہ معاذ را اسلام من برسان و اورا خبر دار گردان

که روز قیامت امام علی است من او خواهم دید و معا و گفت پدر و مادر من نزد او
رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم که در چنان قیامی کرد و سلام و پیام بنی ابی طالب فرموده
روزیکه نزد امام آمد و حضرت تو پیام آمد سلطان چهار بالش ناز و روز چنان غلام آمد
بسر ابوبکر صدیق رضی الله عنه با ستمل خبر قدوم معا و تشرفت او و معا و گفت امام علیه السلام
پاشین رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم را چگونه دفن کردی و خاک بر چشم پاکش سپان
رشته اکنون چه کنم منبر و محراب را چگونه خالی از ذات پاک او بنیم و ریختن از رسول خدا بیکه تا
زنده بود و رحمت است بود و اکنون که انتقال فرموده است نیز رحمت است و گریست
لبده محراب و روق رضی الله عنه آمد و از معا و معالقه فرمود و بر دو با هم بسیار گریست بعد از آن
سازا از در دولت سرا که جناب پیغمبر رضی الله عنه نام اجمعت کرده نزد عثمان و سعد بن
ابی وقاص آمد و ملاقات نمود و بر قوت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم گریست
تجوده قصد زیارت سیدنا علی مرتضی نمود و چون فیما بین ملاقاتی شدند و معالقه نمودند و فریاد
و بیقراری و گریه و زاری بسیار نمود و جناب مرتضوی که امام الله وجهه موافقت معا و پیغمبر
گریست که محاسن شریفش تر شد و رفت آنکه چراغ چشم جان بود و مقصود از این آسمان بود
آنقصه معا و بن جبل در زمان خلافت امیر المومنین فاروق اعظم رضی الله و الهی شام
شده بود پس انتقال ابو عبیده بن الحراح و بهما شی و وفات یافت و در بطاعون پیش
مقام آوردن که نام موضعی است بشام در سه شان عشر قبل سبع عشر و عشر شریف و کسی
در سه سال یاسی و چهار یاسی و هشت بود و عواس قریه است میان ریه و بیت المقدس
و در اناقب حمیه و آن قریه جلیل است و از بزرگان خاص و مقربان درگاه الهی بود و رضی الله عنه
و از زمانه و برهین حسن و گویند این محسن در استیجاب بسیار است و بره گفته می شود
و بر این مشهور حنفی مراد از صحبت است و او را سید کذاب رجعت که در میان ایشان ابن السواح بود
بخدمت رسول مقبول صلی الله علیه و آله وسلم فرستاده بود و اسلام آورد و از اسناد و برین

و درین باب اقوال است و اختلاف است و مانند این در اصحاب نقل کرده است حبیب
 بن زید بن عاصم انصاری یازده بخارے برادر عبدالمقدین زید و در جمله مشاہد
 حاضر گشت و رسول مقبول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بزود بیاید کہ کتاب پیام فرستاده بود
 وسیلہ قتل کرد و اعضاے اور اپان پاره ساخت و شهید نمود و رحمتہ اللہ علیہ عیسا و
 بن پشیر انصاری اشہلی است و ذکر کر اس ذکرش گذشت و آنحضرت اور ابرہہ
 سلیم و مرثیہ فرستاده بود و درین کہ اور آنحضرت با کعب بن مالک بسوی بنی عوف فرستاده
 و سابقا احوالش و ذکر کتابت شد رفیع بن مکنت چہنے در بیت الرضوان حاضر شد
 و آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم اور ابرہہ قوم دے بہتہ برائے اخذ صدقات مقرر کرد و در
 جاپہیہ بخیرت خلیفہ اکرم فاروق اعظم رضی اللہ عنہ حاضر شد صحاک بن سفیان
 بن عوف بن ابی بکر بن کلاب الکلابی و کنیت او ابو سعید است این جہان و ابن سکین
 نقل کرده کہ اور اصحبت است و آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم برائے اولو است و بر صدقات
 قوم خویش بنی کلاب مقرر بود و بر فرس ہسم وائی گردانیدہ شد و محدود است در زمرہ
 اہل مدینہ و آواز شجاعان شمر دے شود و رسول مقبول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم اور ا
 بر سرہ فرستادہ پشیر بن سفیان کہے و قبل عدوے اور آنحضرت صلی اللہ علیہ
 وآلہ وسلم بسوی بنی کعب فرستادہ عبد اللہ بن اللہ بن لہم لام و فتح مشنہ
 و سکون نیز آردہ و اگر لہم سکون است منسوب بہ بنی لبت سکون با قبیلہ معروف است
 و از ابی حمید ساعدی مروی است کہ او مروی بود از از و کہ اور ابن اللہ بن لہم سکون
 اور اعلیٰ کرد ایند بر صدقہ بر بنی و بیان لہم سکون یا بتاے تختانیہ عتبہ
 بن حصین فرامی آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم اور ابرہہ اخذ صدقہ بر بنی تمیم
 فرستادہ و در مدارج النبوة مذکور است کہ اینہا داخل رسل داشتند مناسب نیست
 ایشان را داخل عمال باید داشت و صاحب فتنہ الاحباب نیز اور زمرہ عمال شمر دے است و اللہ اعلم

فصل سبت و تخم در بیان موزنان رسول آخر الزمان علیه الصلوٰۃ و السلام آری سبب سیر
آورده اند که موزنان آنسیر که بر صلی الله علیه و آله و سلم بر دایت مدارج النبوة چهار کس بر آورده اند
بلال بن رباح الحبشی بنیخ را و بایک موهبه و حاکم همدار در آخر و نام ماوراء و حماد بن عاصم
و تخفیف میم کنیت او ابو عبید الله و قیل ابو عبید الله و قیل ابو عبید الرحمن و قیل ابو عمرو و در اصل
از ولید بن سراقه است بفتح سیرج و تخفیف را موهبه میست میان کاه و زمین و اسلام آورد و تکیا
و صدوق الاسلام و ظاهر القاب ابو دوسه و اول کسی است که اظهار کرد اسلام خود را و در کوه دوسه
دوسه صدیق اکبر است که بر پنج اوقیه نان و قیقه خریده آزاد فرمود و خازن سیدنا صدیق اکبر بود و در آن
و قصد ایمن آوردن او و تعذیب نمودن امیر بن خاضع و خواتمه و کشته شد تمام دارد و مشهور
است که بلال بعد وفات حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بجانب شام رفت هر چند سیدنا
صدیق اکبر خواست که در مدینه منوره باشد و اذن گوید بلال را قیامت نکرد و گشت پایا پاکیزه اگر مرا
بر نما که خدا خرید نموده و آنرا که در کسک کنون نیز مرا بگذارد و خلاصی فرما صدیق اکبر عرض او
قبول فرموده او شام رفت و در مدارج النبوة مسطور است که چون خلافت کاتب فاروقی اعظم
رضی الله عنه در زمان خلافت خود شام رفت و بلال را را بجا آورد و بمحیط استمد عاصی
فاروق اعظم بلال اذن گفت فاروق اعظم هر که همراه آنجناب بود و غریب گشتند و گریه نداشتند
روز می ندرید کسی گریان تر از آن روز و یکبار دیگر بلال مدینه منوره آمد و بنیاد اذن گفتن
کرد و تمام نتوانست کرد و قصدش اینیکه چون بلال بعد انتقال سید عالم صلی الله علیه و آله و سلم
بجانب شام رفت بعد از شش ماه حضرت رسول مقبول صلی الله علیه و آله و سلم را و خواب دید
که سیفر باید با بلال باشد و الجحان تزد و نا پس بلال همان ساعت متوجه مدینه منوره شد و چون
نزدیک رسید دوران ایام حب سید رضی الله عنهما از نیالام رحلت فرموده بود و زمان پاکیزه
گفتند که ذکر وفات جناب سید رضی الله عنهما پیش بلال نکنید و او بر کس که میر سید سلام میکرد
و از حال خاندان رسالت استفسار می نمود چه اب می شنید که جناب مرتضی و سعیدین رضی

بصحت اند و از دلج مطهرات سلامت اند و از ذکر جناب شول رضو خاموشن میشدند تا آنکه
 امیرالمومنین حسین را دید و حال جناب سید عالم پرسید گفتند که جناب فاطمه مجاور رحمت حق
 بخدمت پدر بزرگوار خود پیوسته است بلال فریاد و زاری نمود و او را سر و ازل پروردگار در ده
 که جگر گوشه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چه زود با حضرت صلی الله علیه و آله و سلم پیوسته و
 اهل مدینه با کسی گفتند که بقاعده سابق با یک اذان بگوئید بلال گفت چون بگویم بعد از آنکه از بهر
 رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گفته باشم و الحاج مردم مدینه کارگر نشد آخرش از جناب امام حسین
 استغفار کردند و التماس نمودند که بلال را فرماید که اذان بگوید جناب امام حسین رضی الله عنه از
 بلال فرمودند که اذان بگوید بلال بگوید ارشاد جناب امام حسین در آن موضع که بجهنم جناب نبوی
 علیه الصلوة و السلام اذان میگفت برآمد و خود و بزرگ و زن و مرد مجتمع گشتند تا بشنوند چون
 بلال گفت الله اکبر همه با بفریاد و گریه درآمدند چون آمدند ان محمد را رسول الله گفت غمخواران را مدینه
 برخاست که دختران و و شیرازه از پرده بایرون آمدند و زلزله در شهر افتاد و گریه و ناله خلایق بر سر
 رسید که گویا هر روز حالت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم تازه شده نه بلال را عجل اذان گفتن
 باقی ماند و مردم را طاقت شنیدن مانده بود و گویند که بلال رضی الله عنه تاب مفارقت و هجرت
 رسول الثقلین صلی الله علیه و آله و سلم نیاورده بار دیگر بجانب شام رفت و قاتلش به شوق برادر
 و نزد باب صغیر و فن کرده شد و در سنه ثمان عشره قبل بات بجنب و دفن بها و الا اول هر الصبح و له
 بضیع اولکث و ستون اسنه و تهل سبعون سنه و قضایل و مناقب او بهیستارست چنانچه در جمع الجوان
 سیوطی روایت میکند که گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم السابق اربعة اناس سابق العرب
 و بلال سابق الحبشه الحدیث را الله اعلم این امم مکتوم نام او عبد الله بن عمرو و قبیل عمرو بن
 بن زاید و لقبه عبد الله بن شیخ بن قیس گفته اند و کسانی که عبد الله بن زاید گفته نسبت
 بجد کرده قریشی عامری است از بنی عامر بن لوی و اسم مادرش عا که بنت عبد الله مخزومی و بود
 این امم مکتوم که با بلال اذان میگفت و در شان و سوره عبس نازل گشته و قات بافت بود

و بعد از آنکه شنیدند و در قادیسیه و زکریا و در کرب و کرب احادیث مذکور است ابو محمد و در بحال
 جمله و دال عجمه نامش اوس بن یحیی که سید مسموم و سکون جمله و فتح تختانی و حنی فرشی مشهور بکینت است
 و در کرب را سید آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم اذان میگفت و داشت شدند اذان را از ابله
 محمد و در کرب و در ان ایشان از بنی سلیمان بن ربیع بن سعد بن حج و در کرب مخطبه و فوات یافت
 و در بنیاه و ز و قبل بعد از کرب و الله اعلم بعد از کرب و سعد قرطی نیز گویند نامش سعد بن عابد
 است بهاء تختانی مولی عمار بن باثر مشهور کس بعد قرطی و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم
 و در امودن مسجد قبا گردانیده بود و چون آنحضرت وفات یافت ببال اذان را ترک کرده بشافعی
 سعد قرطی از مسجد قبا نقل کرده مسجد مدینه آمد و تا زمان حیات خود همیشه در مسجدی فریاد اذان
 میگفت و این منصب در اولاد او ماند تا زمان امام مالک و بعد از او سنی و یاقی ماند سعد قرطی و اولاد
 حجاج بر حجاز و آن در سنه اربع و شصتین بود و العلم عبد رب الود و صاحب مدارج النبوة این
 چهار کس را از مودنان رسول آخر الزمان شمرده و صاحب بحر الانساب نه کس را در زمره مودنان
 رسول اش و جان صلی الله علیه و آله و سلم شمرده و گفته که مودنان جناب نبوی صلی الله علیه
 و آله و سلم در کرب پنج کس بودند عثمان بن عفان عمرو بن شداد ح میفره بن شعوان عمرو بن کلثوم
 و در ان بن سعد رضی الله عنهم و در مدینه منوره مودنان آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم چهار کس
 بودند لال حبشی ابو محذور سعد قرطی و محمد بن یحیی رضی الله عنهم و الله اعلم به
 فضل شته اعم و ز و که تعداد شترای جناب رسول الثقلین صلی الله علیه و آله و سلم در روضه الاجاب
 مذکور است که شاعران و ما و جان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از مردمان حدیث و حدیث
 و نواز از زمان و ز و کس بودند و در مدارج النبوة مسطور است که اینها مفع میگرد و باز میگرد
 شد کافران را از اسلام و اهل آن و در کرب رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و یحیی کفار بغنم الله
 سیکر و در کرب شمرده اند حسان بن ثابت و کعب بن مالک و عبد الله بن رواحه حسان بن
 ثابت کینت ابو الولید و یقال ابو عبد الرحمن و یقال ابو الحسام حسان بن ثابت بن المنذر

بن حرام جد جلال انصاری بخاری خرزجی شاعر رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم از قبول
 شعرت در جاهلیت و اسلام و احجاج کرده اند عرب بدانکه اشعرا بل بدر ابل شیرب اند کس
 عبد القیس بعد از ان ثقیف و بدانکه اشعرا بل در بنیه حسان بن ثابت است و زندگانی کرده
 او و پدر را ثابت و جدا و مندر و پدر جدا و خرام هر یک صد و سبست سال کذا فی المدارج و وفات
 یافت پیش از ستمه اربعین در خلافت امیر المومنین علی ابن ابی طالب کرم الله وجهه و قبل
 ستمه اربع و خمین و هو ابن ماه و عشر بن ستمه و الله اعلم کتب بن مالک کنیت ابو عبد الله
 و قبل ابو عبد الله کتب بن مالک الانصاری الخرزجی المسلمی المدنی و وک از شعرا پیغمبر
 علیه الصلوٰه و السلام است در ستمه پنجاه و تزد و بعضی پنجاه و سه وفات یافت و عمرش بقا و در
 هفت سال بود و عبد الله بن رواحه انصاری خرزجی از سابقین اولین و از نقباء
 انصار است و وک از شعرا پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم و در غزوه موده شهادت
 یافت و الله اعلم و سواک این ستمه کس اسماک و دیگر ان بهم در غزوه فکه ذکر کرده اند و در
 مدارج النبوة مذکور است و در این عجله بجهت طوالت کلام بنده که آهنا نیز و اخت
 اکنون صفحه قطاس را بزر و بیان اسلمه و دوا اب اثاث است نبوی می آراید فصل نسی و یکم
 و بیان اسلمه و آلات حرب رسول خدا ام آرباب سیر و احادیث سیات رسول خدا را در شمار کرده اند و در
 مدارج النبوة تفصیل آن با نیطور نوشته است یکی ماثور بن عبد الله مضمونه و در مواهب لایحه
 مسطور است که این اول ستمی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم آنرا مالک شد و همین
 شمشیر است هرگاه سبکی آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم هجرت فرمود و همراه داشت و دیگر عصب
 بفتح عین مملو و سکون صا و حجه و این شمشیر را هنگامیکه آن حضرت بسوی بدر حرکت میفرمود
 سعد بن عباد انصاری بجرم بدیه بخدایت آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم آورده بود و دیگر
 مخدوم یکسریه و سکون خارج و فتح ذال عجه در صرح گفته که خدم بریدن و تخدیم پاره
 پاره کردن و مخدوم بالکسر فتح بران و دیگر رسوب بفتح راء و ضم سین و رسوب بالضم راء

وانشاء شد چهره در آب رسوب بفتح تا سیف که غائب میشود در فرج و در ته او دست نشانی
 و در قاموس گفته است که سیف رسول خدا صلی الله علیه و آله و اصحاب و سلم یا از سیف و سیف است
 که فرستاده بود بقیس بن سلیمان بن علی بنیا و علیه السلام و در روضه الاحیاء مذکور است
 که این شمشیر را علی مرتضی از بنی خاندان رسال نعم از هجرت بر اے رسول خدا صلی الله
 علیه و آله و سلم آورد و در نزد کعبه گویند زید بن اخیل طایفه بر اے آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
 فرستاده بود دیگر قاضی بن محمد قاف و فتح لام که از قلع که موضع سیست بیاید رسیده بود و در شرح
 گفته که قلع نزدیک نام موضع سیست و در باب و سیف قلعی منسوب با دست چنانکه در تاریخ مذکور است
 تب صیفه مبالغه است از تیر بخن قلع و دیگر خیف سیف سیف است و جناب رسول خدا صلی الله
 علیه و آله و سلم از اسلحه سودنی قتیق قلع اختیار فرموده بود و دیگر قضیب بفتح قاف و کسر و
 معجمه و سکون یا که تکیه در آخر باء موحده در روضه الاحیاء مسطور است اول شمشیر که
 بر میان بست این بود و در شرح گفته سیف قاضی تیغ بران دیگر ذوالفقار بفتح فاکسر
 از این شمشیر بنی الحجاج سنی بود و در روز پدر سپرد و به عاص بن بشیر و شت جناب
 مرتضوی کرم الله وجهه و در اگشت و شمشیر را بنظر النور حضرت آورد آنحضرت او را پر اے
 خود اختیار فرمود و دیگر از این در غزوه اضراب جناب مرتضوی عنایت فرمود و این شمشیر
 که در حق و صاحب و گفته اند لانا الاعلی لا سیف الا ذوالفقار و گویند که در وسط
 ذوالفقار مثل مهر با پشته بود و همیشه ابن سیف در هر جنگ با آنحضرت بود و صاحب الشارح
 و تبیین آن دو حلقه که شمشیر بران او بران می باشد از شمشیر بود و بیکه چاه ساز و که از فقره
 بود و در روضه الاحیاء مسطور است که مافور و شمشیر دیگر که از پدر هجرت رسیده و که بود
 و میگویند که گمان این فقیر این است که این قضیب یکی است و بعضی از اهل سیر نیز بر آنند
 که ذوالفقار قضیب یکی است انشی و الله اعلم اما فراع آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
 شمشیر زره بود یک سحر و یه یفهم سبیل و سکون عین و فتح سبیل و سعدیه یفهم صا و

هم گویند و دیگر فضیلت نام داشت و این هر دو از اسلمه بود بنی قیس شاع با جناب رسیده
 بود دیگر فوات الفضول نام داشت از جهت درازگی و کشادگی و از اسلمه بن عباد
 وقتیکه آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم بدریه تشریف آورده فرستاده بود و درین زره چهار
 حلقه از نقره بود و از طرف سینه و دراز جانب قفا و این زره آنست که نزد ابو شحیم بودی بر کوفی
 صانع جدرین بود و چون آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم وفات یافت هم پیش رسکین بود
 و در زره حد این را وقتیکه را یک بالاس و دیگر پوشیده بود و در روز چنین نیز سحریه و فوات الفضول
 را پوشیده بود و چنانکه در روضه الاحباب مذکور است در مدارج النبوة بحال چنین خبر گفته
 و الله اعلم و دیگر فوات الوشاح و دیگر فوات المحاشی و دیگر فوات نام داشت و دیگر
 حریری و دو چوبه تسمیه ذکر نموده اند نقل است که زره ذات الفضول را بعد رسول خدا صلی الله
 علیه و آله وسلم علی مرتضی کرم الله وجهه تمینا و تیرکانه و خود نگاه میداشت و گویند در زره آن زره
 در پیراهن است و کیفی از اهل سیر بر آنکه زره داود علیه السلام که روزی نقل جالوت و بر خود
 نژد آن سرور صلی الله علیه و آله وسلم بود و آنرا روحانی خوانند پیرین تقدیر بیست زره
 بوده باشد که زانی روضه الاحباب و در مدارج النبوة از مواهب بود نیزه منقول است که زره سید
 قیس شاعی را زره داود علیه السلام گفته اند و الله اعلم اما معصوم جناب رسول خدا صلی الله
 علیه و آله وسلم بر او است اگر دو معصوم داشت یک را صوفی و دیگر بر او و الی بنوع میگویند
 و معصوم بر او است و کیفی از اهل سیر آورده اند که آنحضرت را خود بود که عرب آنرا بهیضه
 گویند و زاهد و در مبارک و کشف و بیخودی در آمده در رخسار شریف خلید و سرور وی
 مبارک گشت خون آلوده شد و قرق کرده اند در میان معصوم و بیضه و گویند که معصوم شبیه بطایفه است
 و بر آنکه آنرا سیدیه بر بن فرود آمده بود و بیضه را طوطی و بر طرف اکل نیز بود و نصف بیضه
 مع شبیه باشد آنرا حلقه برون که گردن در رو و بعضی از کتفین و سینه را به پوشد که آنرا فی المذبح
 و الله اعلم و جناب رسول الثقلین صلی الله علیه و آله وسلم سه پیراهن داشت یکی را ز بوق

نام بود از رزق بمعنی غنیدن و جبین و دیگر تفسیر بمعنی کشادن و شکافتن و دیگرے وقت
 بمعنی تمام کردن و بسیار کردن و گویند که آنحضرت را صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم سپرے و دیگرے بود
 کہ در آن تصویر کشیدن و یا عقاب بود و دیگرے آنحضرت پر یہ فرستادہ بودند و آنحضرت صلی اللہ
 علیہ وآلہ وسلم ان تماشال را کردہ میبردشت دست مبارک بران نہادہ و آن تماشال محوشت
 در دایچے آنکہ یکدیگر در بیلج ہر خواست و حق تعالی آن صورت را از ان سپر محو کردہ بود چنانکہ
 در مدارج النبوة و در وقفۃ الاحباب مسطور است و ہم صاحب وقفۃ الاحباب میگوید کہ معلوم
 نشد کہ این کے ارانہا است کہ بنام زکوری شذیہا غیر انہما و استقول است کہ جناب رسول خدا
 صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ہر چیز و شے نیکو از اسلمہ پیرو بنی تہمتل اختیار کردہ بود و یک
 دیگر کہ آنرا شذو کے نام پشتی از لومی بمعنی اقامت و شنی ہم میگفتند از شے بمعنی دوتا
 شدن و یعنی گویند کہ ہر یک ازین دو نام نیزہ است و دیگر اسمی گشتہ و حرکہ داشت
 کہ آنرا شیم میگفتند و دیگرے را شیم میگفتند و دیگرے کہ آنرا عتر و لعین و لون
 و زائے مفتوحات و حرکہ چوب و شے را گویند چنانکہ در صرح گفته و بعضی تفسیر کردہ اند
 بر صغیر جمع آن ہر اب کبیر حاجت بفتح تون و سکون با و شیخ درختے است کہ از و کے کمان
 سازند و از شاخہا کو نیز سازند شیم یک چوب پرہ باشد و حرکہ دیگر بود کہ آنرا بیہنا میگفتند
 ظاہر از چوب سفید رنگ بود و دیگر شیمہ از صرح شے مثل ذراع کہ اورا سنانی بود
 مثل سنان ریح و خادمان ہر آنرا آنحضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم آنرا پر میبردند بر اسے
 ستر و ساختن یا گلوچ استیجا از دیوار بر کردن و در ایام اعیاد پیش کشیدن آنحضرت صلی اللہ
 علیہ وآلہ وسلم و حاجت و سلم ہے ہر دند کذانی المدارج و در وقفۃ الاحباب و امثال علم و جناب
 رسول خدا صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم شمش کمان داشت یکے زور را و سہ از سلاح نبی تہمتل
 یکے را و حاجت و دیگرے را بیہنا نام بود و این ہر دو از چوب و خشک نامش
 شویہ است ساختہ بودند و دیگرے از چوب شج کہ آنرا صفر میگفتند و کشور کہ در روز احد

شکسته شد و در او و جسته که از امتضایه میگفتند و کمره از اویم بود و سه حلقه آفره داشت
 و آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم را خیمه بود که از آن کن میگفتند و کنان یکسره کافه و شمشیر بر آن
 و در درازج مسطور است که ظاهر ازین عبارت قوم آنست که کن نام آن بود و کن و کنان در اصل
 یعنی پوشش است و جمع و کنان و کنانه تیران را گویند و کانن آتش دان را گویند
 و خیمه های آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم از اویم نیز بود و الله اعلم و آنسور در صلی الله
 علیه و آله و سلم را یک رایت بوده عقاب نام داشت و دیگر که اوای سفید بود و گاه گاه
 آتوبه از جادریا که شب زوجات مطهرات خویش رضی الله عنهم میفرمود و الله اعلم
 فضل سنی و ورم در ذکر تعداد مرکب و دو آپ رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم
 از فرس و شتر و اسب و دراز گوش و گوسفند اهل سیر تعداد اسپان رسول خدا زمان اهل
 علیه و آله و سلم ده گفته اند و نامهای آنها نوشته اند اول سبک در اصل یعنی ریختن
 آبی است و سبک نام فرس آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم هم بخت جریان و سبیلان
 اوست در رفتار و فرس سبک اسپ را گویند که جواد و کثیر الحرح و سریع السیر باشد مانند آب
 روان و سبک اول اسپ است که آن حضرت او را برده اوقیه خرید و مالک شده و بران جواد
 که دو نام سبک در دست مالک اول فرس بود آن حضرت او را نفیر واده بسبک موسوم فرمود
 و برین اسپ مسابقت نمود و سابق شد و آن حضرت شادمان و مسرور گشت و آن اسپ
 کسیت بود و از محجل طلق الیمینی یعنی پیشانی در دست پاهای آن سفید و مطلق الیمین بود
 و کسیت اسپ را گویند که رنگ ادسیان سیاهی و سرخی باشد و خالص نباشد هیچ سیاهی
 این بر و رنگ و اخضر فین معجمه اسپ که در پیشانی و سبک باشد زیاد و از ورم
 و غره یعنی همین نام آن سفید است و در قاموس مطلق سفید گفته و محجل اسپیکه چهار
 دست و پا که او سفید باشد محجل سفید است و پا که سفید و مطلق الیمینی الضیم طالوالم
 و مطلق الیمین نیز گویند یعنی پا پاهای و سفید نباشد و این الاثیر گفته که آن اسپ که سبک

نام داشت او هم بود همیشه سیاه و در حدیث واقف شده است که خیر الخلیل او هم و نیز آمده است
 علیه السلام که کیت اغر مجبل او اشتراغ مجبل او او هم اغر مجبل و در حق میان کیت و اشتراغ آن
 گفته اند که یال دوم در کیت سیاه بود و در اشتراغ سرخ و در صراح گفته که شقره سرخ و سفیدی
 و اشتراغ نمت منه و اسپ سرخ فتن و دوم و آنرا که فتنش دوم سیاه باشد و دیگر با سرخ کیت
 خوانند چنانکه در مدارج مسطور است و دیگر هم گفته اند پنجم میم و سکون را و فتح و تانیه و کسر بیسم
 و زائے و آنرا خوانند و از هر که نوشته است از شعر که وزن آن مستعار از سید یار است و این سپ
 را آنحضرت از اعرابی که نامش سواد بن الحارث بن ظالم بود از بنی قریه یا از خزاعه و یا از بنی
 تمیم خریده بود و آن اعرابی شکر شد و از حضرت علیه الصلوٰه و السلام گواه طلبیده و خریده
 بن ثابت انصاری گواهی داد و شهادت او معتبر است و در شهادت شد از بن حبت او از و شهادت
 نام شد بیسم که از که متوقف شد بر سر شاده بود و گویند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم
 از بسیار دوست پیدا داشت و در اکثر اشعار بران سوار می فرمود و که از فی روضه الاحباب
 در رقاعوس گفته اند از نام فرست است که اگر او را مقوقس یا مار پی قشیری چهارم که پیشت
 و حاکم علیه السلام که ربع بن البراء را بر سر فرستاده بود و چنان رسول خدا صلی الله علیه و آله
 و سلم چند شتر بخرید و با و عتایت فرمود و در مدارج از حاشیه روضه الاحباب مسطور است که
 در بعضی اشخایف لیف نام و فتح و تصحیح کرده شده است و از حج فتح نام و کسر حاست و
 بخاک معجم هم روایت کرده اند چنانکه در رقاعوس تراور لطف بجا که علیه و خاک معجم ذکر
 کرده و در هر دو جا گفته که میر و زیر فرست بنی صلی الله علیه و آله و سلم و تخم و در و سبب کل
 و اسپ که بیان کیت و اشتراغ باشد و پرشته نیز اطلاق میکنند از جهت رنگش که زانی المذارج
 و این اسپ را نیم داری بر اسم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم میفرمود و فرستاده بود
 و آنسر در صلی الله علیه و آله و سلم این اسپ را بفاروق اعظم عتایت فرمود و قرار و قول
 این را بیک از غازیان داد تا در راه خدا بران چها و کند سوار شود و آن شخص آن

اسپ را بنایت لاغر و ضایع کرده بود و میفرودخت فاروق اعظم خواست که آن سپ را
 باز خرید نماید و با حضرت صلی الله علیه و آله و سلم مشاورت نمود آنحضرت علیه الصلوٰۃ و السلام
 فرمود چه چیزیکه در راه خدا و تعالی صدقه کرده و در هیچ حال بان خود نکند و ششتم فرس
 بضا و حجه چای را گویند که بسک در نور دیده باشند آن اسپ را بخت آن فرس گفتند
 که اسپ محکم بود کنانی المدارج نقل از عن روضه الاحیاء و در قاموس گفته که نام فرس است
 که خریده بود پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم از فرزندان و تغییر داد اسم او را بسک پوشیده ماند
 که چون اینچنین باشند ذکر او با بسک است نمی آید کنانی المدارج بضم طاء
 بضم و کسر او ان را فرود بن عمر و خداست بر آن آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود
 فرستاده بود ششم طراح بضم هم کسر را و که اول از ان ابو بروه بن ثار بوده در حاشیه
 روضه الاحیاء نوشته ملوح و ملاوح آبی را گویند که بار یک میان باشد و فرستاده
 صحیح از سیاحت بمعنی شناسا و این استین گفته که فرس آنحضرت که آنرا از اسب بدو
 خرید فرمود هم کسر و این اسپ را از جماعت تجار که ازین آمده بودند جناب رسول خدا
 صلی الله علیه و آله و سلم خرید فرمود و بهر این اسپ سه بار مسافت نمود و در هر سه نوبت
 سواران شکر پس دست مبارک پریشانی آن بالید و فرمود انست الا کفر یعنی نیست تو نکرد
 دریا و این زیر گفته که این اسپ کثرت بود و آسمان این و اسپ در اکثر کتب سیر
 مرقوم است و بعضی اسماء دیگر هم ذکر کرده اند بلق و ذوالعقال و ذواللحم و مرچبل و مراوج
 و سبرهان و عیسوب و عیوب و نجیب و ادبم و سجار و سجل و ظرث و شدوب و انش
 بن مالک رضی الله عنه مرویست که گفت احب از امور دنیا بعد از نان نزد رسول خدا
 صلی الله علیه و آله و سلم اسپ بود و دوست و برین پیمان نزد رسول خدا صلی الله علیه
 و آله و سلم اشقر و ارشم و اقرع و مجمل المین بود اما اشقر در مراح گفته که شقر سبخ
 سپید اشقر گفت منه و اسپ سرخ نش و دوم و آنرا که نش و دوم سیاه باشد و دیگر

سخن کیت خوانند و از ثم اسب سفید و سپید لب زیرین واقع اسب سفید پیشانی
 کمتر از خر و مجمل اسپیک هر چهار دست و پای او سپید باشد مجمل در صراح گفته که مجمل سپیدی
 دست و پای ستور فرس مجمل از اولین مطلق الیدین آنکه پارسا سپید باشد چنانکه گذشت
 در فضیلت اسب اخبار و احادیث بشمار وارد گشته و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود
 ایچر معقود بنواصی الخیل لی یوم القيمة یعنی نیکوی لبسته شده است بموی پیشانی اسپان تا روز
 قیامت در ردایج النبوة مستطویر است که معنی عقد خیر بنواصی خیل بلا است و ملازمست خیر
 مرانها ر است گو یا مقصود است در آن دم او بنامیه موی متر سل بر جبهه است و شخص
 آن مذکر بخت زبیدی و زینتی که در آن است یا کنایه است از تمامه ذات قرس اتقی و گویند که
 او بهترین حیوان است بحسب صوت و سیرت و به رنگ می باشد و آن جمیع حیوانات اسب
 فرست او پیشتر است و از همه تیز رو و شنوا نر و اخلاق نیکو دارد مانند فرمانبرداری
 و زیرک و احتمال مجاهدات و ریاضت و در شرف او همین کافی است که خداستغالی
 در کلام مجید شتم یاد کرده است با سپا نیکه مومنان بر ایشان با کفار جنگ
 میکنند چنانکه میفرماید و العادیات ضعیفا ما آخر که مراد سپان خیل غنواة
 است و جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و اصحابه و سلم از خوار
 داشتن اسپان و در بار کردن و استعمال کردن مخالفت فرموده و بعضی
 علماء بر اینند که خلقت اسب قبل از آدمیش آدم بوده است و گویند که
 چون آفریدگار عالم آدم علیه السلام را بیا فرید و مخلوقات را بر وی
 عرض کرد و با آدم علیه السلام خطاب فرمود که اختیار کن از مخلوقات من
 آنچه میخواهی آدم علیه السلام اسب را اختیار نمود و در روایتی آنکه اسب
 و براق را بر وی عرض کرد و خطاب فرمود که ای آدم علیه السلام اختیار کن بر کدام
 از این دو دایه که دوست میداری آدم گفت اسب را اختیار کردم خطاب آمد

که یا آدم عزت خود و غرت اولاد خود را اختیار نمودی یا واسطه باقی باشند در حیوة اخیر
از اسیر المبین علی بن ابی طالب کرم الله وجهه منقول است که گفت فرمود رسول خدا صلی الله
علیه و آله وسلم که چون آفریدگار عالم جلشانه خواست که اسب را یا فزید یا جویب را فرمود که
میخواهم که از تو مخلوقی پیدا آرم و او را اسب غرت او یا سکه خود و باعث شدست
اعدا سے دین و حال اہل طاعت خود و گیارہم بار عرض کرد کہ یارب پیدا کن پس گفت حق تعالی
پید قدرت خود قبضہ از ان و پیدا نمود از ان اسب و فرمود کہ نام نهادم ترا فرس و در بعضی
روایات آردہ کہ پیدا نمود یا سب کہیت را و یاد کے خطاب فرمود و گفت کہ سب اگر دم ترا
و گردانیدم خیر بنا صیہ تو کہ حاصل کند خنجام را بہ پشت تو و گردانیدم ترا کہ بے خنجر
پرواز کنی فانت المطلب المستطہر ب دیگر دانیدم بہر شیب تو مروان را کہ تسبیح و تسلیل
و تکبیر گویند چون ملائکہ آفرینش اسب را شنیدند عرض کردند کہ یارب ما بندگان تو ایم و ترا
تسبیح و تحمید و تسلیل و تکبیر میکنیم ہر اکے حاجہ آفریدی پس خدا تعالی پید کرد و سپان
البنی را بر اے ملائکہ کہ گردنهای ایشان مثل گردنهای شیران شتی است تا ند و کنند ہر کہ
خدا خواهد از انبیا و رسل خود چنانکہ قزوہ المحمڈین جلال الدین سیوطی در جہانک سے
اخبار المسالیک از ابن عباس عین روایت را نقل کردہ و چون مستوی شد قوا یم اسب
آواز کرد و خطاب آرد کہ ای اسب ہر سان با و از خود دلہامی مشرکان را و سایر مسامع ایشان را
و خوا گردان اعناق ایشان را و در روایتی وار گشتہ کہ حق تعالی جبرئیل علیہ السلام را ارشاد
کرد کہ قبضہ از با و جنوب بگیر و جبرئیل علیہ السلام بموجب فرمان قبضہ از با و جنوب گرفت پس
خدا تعالی از وی اسب کہیت پید کرد و الحدیث و در تخصیص جبرئیل ۴ بار و گردن قبضہ از با و
جنوب و در خلق آدم بعد از ایل ۴ بار شد گویا آن باشد کہ در خلق آدم گردن قبضہ از خاک بود
و خاصیت خاک نجس است پس بعد از ایل حکم شد کہ بقدر جبر از وی بگیر و با دست چنی دار و بجز
چس اینجا جبرئیل ہر از او نمود و با برقی و نورے گیرد و جبرئیل را علیہ السلام بسوی اسب بستی ہست

که هر چه از آن حضرت یادگار کرده در نام اسپ جبرئیل هم خیر و هم است و الله اعلم کمذا فی المذابح و در سبقت
 منقول است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که الله تعالی اسپ را از ریج جنت خلق نمود
 و ریج را از اسپ و آب را از جوهر و جوهر را از قدرت و قدرت را بارشاد کن فیکون حیوان حیوان
 مذکور است که اول کسیکه بر اسپ سوار شد اسمعیل علیه السلام بود و پیش از آن اسپان و سبایان با
 یکدیگر دیدند و ستمگر کسی نمی شد و حق تعالی اسمعیل را قواد گردانید بر نواصی اسپان و خوار و رام
 گردانید اسپان را برای وی و آنند از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود از کبوا الخیل فاسماها
 میراث ابیکم اسمعیل روانه النمامی و در حدیث وارد گشته که ملائکه در پیچ لحو حاضر نشو ندگر و در سه
 لحو اسوم روان باز آنان خود و و انبیا و اسپان و غیره انداختن و الله اعلم و جناب رسول خدا
 صلی الله علیه و آله و سلم را چند ستر بود و ندیگی و لکین نام داشت و آن ستر سفید بود که
 آنرا منقوش ملک اسکندر بر سر هم هدیه فرستاده بود و یا بر سر قبایم سیدنا ابراهیم علیه السلام
 و بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم جناب هر نقوی بران سواری میفرمود و بعد از وی
 نزد سیدنا امام حسن مجتبی بود و در زمان معاویه بن ابی سفیان هلاک شد و گویند چنان
 پیشترده بود که چو را برای او آورد میکروند و با او میدادند این عباس روگو یکد که چون دلد را
 نزد پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم آوردند و پیش از آن سلمه فرستاد تا برای وی مقداری
 پنجم دلیف آورد و حضرت علیه الصلوٰه و السلام از آن ششم برای وی رسنه نیافت بعد
 از آن اندرون خانه تشرف بر دو گویی بیرون آورد و چاره نموده بر پشت آن بغله است
 کرد پس بسم الله گفت و سوار شد و مراد دلیف خود گردانید و آن اول بغله بود که در اسلام
 سواری یافت و طبرانی در معجم اوسط خود از انلس روایت کرده که گفت چون مسلمانان روز
 چنین بهتر گشتند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بر بغله شهبای خود که آنرا دلد میگفتند
 سوار بود و با او خطاب فرمود که ای دلد بزمن نزدیک شود دلد سنه خود بر زمین چسباند
 تا حضرت علیه السلام یک کف خاک از زمین برداشت و بر سر و شمنان پاشید و فرمود این سر و

پس رحمت بر ایشان افتاد و استر و دیگر که نامش فطرس بود و آنرا فرزند بن خروذی
 بهدیه فرستاده بود برای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و آنرا رسول خدا صلی الله علیه و آله
 و سلم بسیدنا صدیق اکبر و عنایت فرموده بود و دیگری که ابن العلی صاحب ایلیم فرستاده بود
 و آنرا ایلیم میگفتند و دیگری از فرزند الحیدل آمده بود و دیگری نجاشی ملک حبشه بهدیه فرستاده
 بود و دیگری که کسری فرستاده بود و در ارج النبوة مسطور است که ابن قولیبعیت زبیر که
 آن بدر بخت پاره کرد و فرمان آنحضرت را که تا خبر ما و چه ادبها کرد و از سال و می بهدیه را بعید است
 انتمی و پراکنده لیل مرکب از فرس و حمار است و بنا بر آن در احضای او صلاحیت اعضای حمار
 و عظیم الاثاب فرس بهدیه است و همچنین صوات اندک آنرا سبب گونید بسیر و همچنین مرکب است از
 سبیل فرس و شوق حمار و وی چشمی با شش و شش و آنست که پیدایش او بهمانند حمار است
 بر فرس چنانکه در حدیث آمده است که بهدیه فرستاده شد برای رسول خدا صلی الله علیه و آله
 و سلم لیل و خوش آمد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم را پس صحابه گفتند یا نبی ما را
 بر فرس یا حاصل شود مانند این آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم را معنی نشد و فرمود که
 این عمل آن کسان میکنند که علم ندارند و در تحلیل این نمی گفته اند که آنحضرت صلی الله علیه
 و آله و سلم بکده پنداشت همانند این و او بر غیر جنس و در حیوة الحیوان مذکور است که پنداشت
 است بر دو طوطی است و گفته اند که اگر حمار بر اسب باد و همانند شود و شش لیل فرس است
 شعی باشد و اگر فرس بر پیر باد و حمار بهمانند شود و لیل شعی باشد و گفته اند
 که هر دو طوطی که از دوک فرس کنی بین بین است میان فرس و حمار و همچنین در اخلاق او
 نه و کما که فرس دارد و نه نبات حمار و با اینهمه وصف کرده می شود و بدایت در طریق
 که یکبار که برای رفت دیگر بهمان راه می رود و غلط نمیکند و گویند که اگر پدرش خراب باشد
 بهتر است از آنکه مادرش خراب باشد و در خواص فرسی پیشتر از حماری است و در شکل مشابه
 بسیار بود و آنچه از اسب و گور خریدار بود و بهتر بود و مگر نادر است و استر و ازترین حیوانات

ابی است در علم بسبب کلمت جماع و دوی مرکب ملوک است و در نخل القل و طول اسفار فانی است
 بر اکثر مرکب و گویند که است در زبان فریدون پیرامنده و تعبیه گفته اند اول کسیکه استریه کرد و آن
 بود اما قول اول صحیح است و این عساکر در تاریخ دمشق از امیر المومنین علی بن ابی طالب هم آمده
 آورده است که وقتی که فرود آتش برای سوختن ابراهیم علیه السلام می افروخت و در نخل میزد
 اسرع و اب اتوی اینها است بر و جناب خلیل الرحمن علیه السلام دعا فرمود حق تعالی قطع نسل
 و نیت نمود و قبل از آن در نخل توالد و ناسل بود و در خبیواته الحیوان مذکور است که اجتماع
 کرده اند اهل حدیث که بنده رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرموده و آمده و الله اعلم و جناب
 رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم راسته در از گوش بود و یک عقیقه نام داشت و بالضم عین تملک
 بر وزن میر و قاضی خیاض بعین محمیه گفته و اتفاق دارند شهاب بر خشیه و اتفاق یافته معنی و گویند
 ابن رامتوس ابراهیم بوده و الله اعلم کوفی المدایح و دیگر است و الجصور نام بود که از فرود
 جذامی فرستاده بودند و گویند عقیقه و یصور نام یک در از گوش است و عقیقه پیشی چون قراب است
 و دیگر می سمد بن عباده آورده بود و گویند که چون رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم
 خیبر را فتح کرد و خاری بنیاه را یافت و بار رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در سخن آمد و از حضرت
 او را فرمود که نام تو چیست گفت مشتاب و خدا تعالی از نسل جدید شش حمار پیر و آن را
 که بر آن سوار می نکرد و گوییم خیبری از پیغمبران و من اسید و شتم که تو سوار شوی مرا و یانی نمانده
 است از نسل جدید خیبر از من و یانی نمانده از پیغمبران سوامی تو و پیش از تو نزد پیغمبری بودم
 و من پیغمتر بودم در سوار می بود و قصد دوی و در ناک میگردد و پیر شکم را می رویش مر پس
 پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم او را فرمود که یصور که یعنی نام تو یصور است ای پسر را نماند
 را شهنوت داری عرض کرد که ندارم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بر وقت حاجت خود پیر
 سوار میشد و چون از دوسه فرس می آمد و اگر کسی را می طلبیدی او را بر دوسه میفرستادی
 و پیغمبر بر دوش می آمد و در او را بر سر خود میگرفت و می زد و چون آن شخص از خانه پیر و ن

می آمد یعنی اشاره میکرد و آن شخص معلوم میکرد که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نزد من
 اورا فرستاده است و طلب میفرماید و آن شخص نزد من حاضر میشد چون رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم
 علیه و آله و سلم و نامت یافت یعنی بر پایی رفت و خود را در آن جایگاه از جهت خجسته و بر سر
 بر ملاقت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم انداخت و بلاک شد و آنجا قبر وی گشت و نامت
 و در حیوة النبیان مسطور است که عروم را و صبح و ذم این و آنکه که حارست اقوال متباینه بحسب
 اخر ائمه و اصلح است و از بعضی اسلاف نقل کرده که اختیار میکردند که با جمعی را بر کوپ بیاورند
 که نام اسپان ترکست و حار بار بر و قمر گوش و مشتقی و تر شده صورت است گویند اگر بر بلندی
 باشد که شیر اوزان مقام راه نباشد و آواز شیر نشنود و خود را از ترس نبردند از و که او را بکشد
 و عمرش از چهل سال زیاد نمیشود و بقی در شعب الایمان از این مسطور رضی الله عنه می آید
 که بغیر ان علیه السلام بر حار سوار میشدند و بشینه رومی پوشیدند و نشانه رومی و شیر زود و در آنجا
 مسطور است که بر میدار و بار و میرساند بمنزل و جلیل است و او و خفیت است و او او و کم است
 سونت او و بسیار است معشوب او و خفیت است و او او و اقرب است با لایزال او و با جلال
 پس است در شرف و فضیلت آواز میان و او پدید از خیل و بغال و جمال سواری رسول خدا
 صلی الله علیه و آله و سلم بر و آهتر ان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از بر و ماده بسیار
 بودند یکی از آنها قصه الفتح قاف و سکون بنا و نام داشت و این ناقة را حضرت صلی الله
 علیه و آله و سلم در وقت هجرت از ابوبکر صدیق رضی الله عنه خرید نمود و آنحضرت هجرت بر این
 ناقة فرموده بود و وک نامور بود و من خدا میداد هر سو که رود و هر جا که نشیند و در حدیث نیز برین
 ناقة سوار بود و در سفر و حضر برین ناقة سواری میفرمود و وحی در وقت سواری این ناقة می آمد
 و غیر این ناقة قصه ایچ شتر دیگر تحمل آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در وقت وحی نداشت
 و در خارج مسطور است که ناقة آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم مقطوع الاذن نبود بلکه خلقت گزین
 وی همچنین واقع شده بود که گویا شب وی بریده شکل می نمود و نزد کعبه از ابل سیرج است

[illegible]

نمک کند آدمی بان و نگارد آرد و او را مثل عصا کویند که مخفیه از شمار ملک بود و این را عرجون
 میگفتند و عرجون شاخ خرما چون خشک گردد و کوچ شود گویا مردا است که مخفیه حضرت صلی الله
 علیه و آله و سلم تشبیه کرده میشود بعرجون یا آن مخفیه از شاخ خرما بود و عصای بود که بران
 نمک میفرمود و میگفت که انکار عصاره از اخلاق انبیاست و اندام تقصیست از شجره
 بود و او را مشوقی نامیدند و تشبیه شاخ درخت را گویند و نام تشبیه آن حضرت صلی الله
 علیه و آله و سلم بود و شاخ از درخت کاجی در دست مبارک میباشست از درختی که نام آن
 شوقیه است و تشبیه مشوق طویل و دقیق را گویند و آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم
 را قدی بود و موسوم به ریایان بود از رمی یعنی سیرالی و چون در قبح آب و شیر و بنفشه مثل
 آن خورده میشود و بنا بر مناسبت موسوم بر یان شد و قدی دیگر بود موسوم به صفت
 مشوق از غایت بعضی باران و قدی دیگر بود مصیبت که بهمار زده شده بود و تشبیه در سه مقام
 و آن قبح حلقه داشت که از آن حلقه می آویختند از آن قدی دیگر از عیدان بود و چنانکه
 مرویست که آن حضرت را قدی از عیدان بود که زیر سر بر آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم
 نهاده میشد که در وی بول میکرد و این رفتار را پدر و ششم تصحیح کرده اند یکسری جمع خود بخند
 چوب و جعبه باو تبار آخر است و بفتح عین نام درختی است و قدی دیگر از تشبیه بود که از یکی
 از ملک بهمدیه فرستاده بود و تورا بفتح تاء و سکون و ادب یعنی طغاری بود از سنگ که آتش
 محض بود و یکسری هم و سکون خافض خدا و هشتین مهر کن بود و یکسری هم و سکون را و نیز
 بعضی طغاری است و تبار دیگر از نخاس بود و کوه بود که موسوم به اورد بود و کوه اناک از
 جیم که بان طهارت کنند عین بود که در وی روغن نگاه میداشت بنهم میم و یا رجب
 بود اسکندر را نمیدانند که آینه در وی نگاه میداشت و در عداوت که مراد بر لجه اینده ان
 است که در وی آینه می نهاد و در قاموس لجه چونه عطار و صندوق مصحف و توصیف
 ری با سکندر را نمیدانست که آنرا مقوس را بی اسکندر بر بابا بریه قبلیه ام سیدنا

ابراهيم فرستاده بود و در وقت الاحباب تغيير آن بطبيعه کرده که شانه و سواک و مفرغ
 و کلاه را بپایه او راوران مضرب را میشتند و بعضی مفرغ و استند و بعضی نیز ذکر کرده اند و تمام آنکه
 رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نموده بود و پنجم میم و شش و هفت و هشت و نهم و دهم و یازدهم و
 صلی الله علیه و آله و سلم را اینته بود که جمال با کمال خود را و ران مشا به میفرمود و مشط بود
 پنجم میم و سکون شصت و شانه است و شانه از علاج بود و آنحضرت را صلی الله علیه و آله و سلم
 سره و آن بود که بر شپ قریب خواب رفتن در هر دو خشم مبارک سوار اکتحال میفرمود و آنحضرت
 صلی الله علیه و آله و سلم قصه بفتح قاف و سکون صا و که ناشی غزا بود چهار خانه قصه کاسه
 بزرگ حقه بفتح جیم و سکون نایم کاسه بزرگ و حقه نیز بفتح کاسه بزرگ آمده و بعضی گفته اند
 که حقه آنکه بچکس را سیر میگرد و قصه و کس را کذا فی المدايح صاع وید بود که بآن اخراج
 قطره می نمود و صاع پیاپی را گویند و در پنجم میم تیر به پیاپی تفسیر کرده اند و جناب رسالتا پ و سلم
 را سیری بود و توایم آن از چوب ساج و تراشی بود از آدم که خشوی لیت بود و آدم چه چرم لیت
 پیوست خرابی پلاس که دوته میکردند و آنحضرت وقت شب بر آن تکبیر میفرمود و حقه
 قصه بود که لکنیه آن بجم از قصه بود و دو مورد و سپاه که نجاشی بخندست رسول خدا صلی الله
 علیه و آله و سلم فرستاده بود و آنحضرت می پوشید آنرا و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم را
 سه جبه بود که آنرا را در جنگ می پوشیدند یکی از آن از سندس سبز و دیگری جبه طایلس بود
 و سینوم چنین نشد که از کدام چهر بود و جبه جامه را گویند که قطع کرده دوخته باشد ندیس اگر
 حبیب و اردقمیس گویند و الا قبا نامه و جبه همه را شامل است و روا و دستار راجبه نگویند
 و طایلس جبه طایلسان گویند از طایلسان ساخته و دوخته بود و آن از لباسهای بجم است
 بد و سیاه که تار و پودوی پنجم بود کذا فی المدايح و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم را عمامه بود
 که آنرا اسباب میگفتند و عمامه دیگر بود و سیاه و روا بود و الله اعلم و در روضه الاحباب مسطور است
 که مرویست که بعضی مشرکان پیشتر خدا صلی الله علیه و آله و سلم نزد عمر و بن عبدالمعز بود و او را

در خانه مضبوط نگاه میداشت و هر روز یکبار می رفت و زیارت میکرد و هرگاه کسی بعضی از
 اشرف قریش پیش می آمدند ایشان را در آنخانه می پروا آهن را یا ایشان بمنمود
 و میگفتند امیر ایشان اگر کنم افتد و آخر کم و گویند در آنخانه سر می و بایشی از آدمی که
 حشوان لیت خراب بود و کجفت موزه و قلیقه و آسیای دست و دگرانه بود که در آن چند تیر
 بودند و پر کشیده نمادند که انچه از پیچید خدا صلی الله علیه و آله وسلم ماند بود صدقه و وقف
 بود و بر جمیع مسلمانان و میراث یکپس بود و بر لیل حدیث صحیح بن معاشد الانبیا الانس و الا
 نورث ما شرکانه فیه صدقه و الله اعلم فصل سی و چهارم در بیان آنکه انچه بر خلاف حق
 نسبت رسول مختار صلی الله علیه و آله وسلم و آل الهامه و اصحاب کبار رضی الله عنهم واجب
 است از محبت و مشوع است از عداوت علمای کرام و فضلاء می غلط است و جمیع ائمه و اولاد
 که بر مجموع خلافت واجب است که ایمان بر رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بسیار بود و محبت
 آنجناب علیه السلام و اسلام نمایند و سیر و سنت او را باشند و محبت با آنجناب زیاد از اولاد
 و ابوبن خود دارند چنانکه حق تعالی در قرآن مجید میفرماید قل انکمتم تجولون الله فاتبون
 یحییکم الله و یغفرکم ذنوبکم یعنی بگوئی محمد صلی الله علیه و آله وسلم اگر شما خدا را تعالی را دوست
 میدارید پس مرا ببردی کنید تا خدا تعالی شما را دوست دارد و گشایان شما پیامبر و قال
 فی الشفاء و اعلم ان حرمه انبی صلی الله علیه و آله وسلم بعد موت و توفیر و تعظمه لازم مکان
 حال حیات و گذرک عند ذکره علیه السلام و ذکر حدیثه و سنه و سماع اسمه و سیرته و معامله اله
 و سیرته و تعلیم الهیه و صحابه قال ابو ابراهیم نجفی واجب علی کل مومن شی ذکره او ذکر عتد
 ان یخضع و یخضع و بتوقیر و لیکن من حرکت و ما خدنی بیه و اجلا الیه ما کان یا خذ نفسه لیکان
 بین یدیه و یتاوب یا اذینا الله به رسول عن علی بن ابی طالب که هم الله و چه کیفیت کان
 حکیم رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم قال کان و الله احب الیه من امواله و اولادنا
 و آبائنا و اهلنا من الهامه و علی الهامه و از آنش بن مالک مرویست که رسول خدا صلعم

فرمود که هیچ کدام از شما من نباشد تا از قتی که من در دنیا باشم فرموده از پدر و مادر فرزندان
 و هم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که هر که مرادوست دارد و بر پشت یا من باشد
 و از ابوهریره رضی الله عنه مرویست که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که
 هیچ کس من امت من و محبت من حقیقی نباشد که بعد از من بیاید که هر یک از ایشان که از روی
 آن گفتند که مرا بنید و اهل و مال قدیمی من گفتند پس محب خالص رسول خدا صلی الله علیه و آله
 و سلم کسی بود که پیر چنت او باشد بهر چه فرموده و کرده و مقرر داشته و از جمله و لیلیا سه محبت
 رسول علیه السلام محبت اهل بیت نامدار و اصحاب کبار و دست از مهاجر و انصار رضی الله عنهم
 در دنیا عهد و از روی این ارقم مشغول است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که در حق
 اهل بیت خود سوگند میدهم بر شما و سوارانک که را نگذازم و روایت میکند از روی پرسم
 که اهل بیت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم گفستند گفت ال علی و آل جعفر و آل عباس
 رضی الله عنهم و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که من در میان شما و چیز نیکی دارم
 با و امیکه دست در آن زنید گمراه نکرد و قرآن و اهل بیت من نیکی دایم در آن در ایشان
 چگونه بجای آید و جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود شافست حب آل محمد بنیاری
 از ایشان روزی است و دوشی آل محمد گذشتن بر صراط قیامت است و پیروی آل محمد بنیاری
 از عذاب فی الشفا قال تعین العالم بحرف فتم هی معرفه مکاتیم من البنی صلی الله علیه و آله و سلم
 و اذا عرفتم بذات عرف و در چه محکم و در ششم سیه و سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه که از
 جابر حشر و پیشتر اندر روایت کرده که چون این بیت میخواندند گشت رسول خدا صلی الله علیه و آله
 و سلم سیه و السنا فاطمه زهرا و علی و حسن و حسین شهید که بار رضی الله عنهم اطلب
 فرمود و بر عباس و جعفر و گرفت و فرمود بار خدا یا اینها از اهل بیت من اند حسین از ایشان نیز و
 ایشان را تطهیر فرمائی و در حق جناب مرتضوی کرم الله وجهه فرمود من کینیت مولاه فعلی
 صلی الله علیه و آله و آل من و الاله و عباد من عباد اله یعنی بر که من دوست ایدم علی و دست او دست

بار خدا یا دوستدار هر که علی را دوستدار دارد و دشمن دارد هر که علی را دشمن دارد و همچنین فرمود که
 یا ای الایحیک الامومین والایعونک الامنافق یعنی ای علی غیر از مومن مراد دوست ندارد و غیر از
 منافق مراد دشمن را و در حق سید النساء فاطمه زهرا اشاعه کرد و رسول خدا را که فاطمه پاره گوشت
 من است پس کسی که در خشمم آرد او را در خشمم آرد و مراد در روایتی آمده بدو رسیده که خدا تعالی
 غضب میکند بجنب کردن فاطمه و راستی میشود بخود نشود می او و فرمود رسول خدا اصلی است
 علیه وآله و سلم هر که حسن و حسین را دوست دارد مراد دوست داشته باشد و هر که مراد دوست
 داشته باشد خدا تعالی را دوست داشته و هر که ایشان را دشمن داشته مراد دشمن داشته
 و هر که مراد دشمن داشته خدا تعالی را دشمن داشته و رسول خدا اصلی است علیه وآله و سلم با
 عباس بن علی طلب فرمود که حق خدا را بگو و آنکه در حق اوست که ایمان ببل پیچ مردمی در دنیا پر
 تا وقتیکه شش را دوست نگیرد و هر که برادر و پدر را در دنیا نپسندد و مراد نپسندد و برادر پدر
 و پدر من چون دو شاخ یک درخت اند و در حق ام المومنین عایشه صدیقه با ام سلمه فرمود که مرا
 بجهت آنکه عایشه را پیا زاری آزرده ندارد از خایفه منتول است که رسول خدا اصلی است علیه
 وآله و سلم فرمود که اقتدوا بالذین من بعدی ابی بکر و عمر یعنی پیر و این دو کس باشید بعد من
 ابوبکر و عمر که پس از من خلیفه باشند از جا بمر و نیست که فرمود رسول خدا اصلی است علیه وآله و سلم
 که خدا تعالی از میان یاران من از بهترین چهار کس را برگزید ابوبکر و عمر و عثمان و علی و ایشان
 را بهترین یاران من ساخت و در میان یاران من ایشان را بهتر ساخت و باز فرمود که اقتدوا
 فی اصحابی لا تتحدوهم غرضاً من بعدی یعنی از نماز نماز و در حق اصحاب من یعنی ایشان را نشاء
 پیروامت نشان بده که ایشان را هر که دوست داشته بواسطه دوستی من ایشان را دوست داشته
 و هر که ایشان را دشمن داشته بواسطه دشمنی من ایشان را دشمن داشته و هر که ایشان را آرزو
 مرا آرزو باشد و هر که مرا آزرده باشد خدا تعالی را آزرده و هر که خدا تعالی را آزرده
 باشد حق تعالی او را عذاب فرماید و هر که رسول من عبد الله میفرماید که نشان محبت خدا تعالی محبت

قرآن باشد و نشان محبت خدا و قرآن محبت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و علامت
محبت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم محبت سنت اوست و محبت و دوستی اصحاب کبار
اوست او و کائنات کرون و شمشیر و نیاور زین و نشان و دشمنی دنیا آن باشد که بقدر حاجت
سازد و در و در طریقه خیر و نیکو در آید و اهل بیت و اجماع آن افضل الناس بعد رسول الله صلی الله
علیه و آله و سلم ابو بکر ثم عمر ثم عثمان ثم علی ثم سائر العشرة المبشرو ثم باقی پذیرم باقی اصحاب
باقی اهل بیت و رضوان ثم باقی الصحابة کبار و اهل الاجماع علیهم السلام و بعد از او ای و آخر
این عساکر عن ابن عمر قال کنا و قینا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم التفضل ابا بکر و عمر
و عثمان و علی و قال ابو بکر یسختانی من احب ابا بکر فقد اقام الدین و من احب عمر
فقد اوضح السبیل و من احب عثمان فقد استغنی و من احب علی فقد احسن
بالعروة الوثقی و من اسر الشار علی اصحاب محمد صلی الله علیه و آله و سلم فقد بری من النفاق
و من بعض احد انهم فمؤتبدع مخالف للمسننه و اسلمت الصالح و انان ان لا یصله عمل
الی السما حتی یجهم جیسا و یکون علیه سلیما کما ذکر فی الشفا یا دلی الا لطائف ازرقا العفاف
و الکفا فی ما شتان و حسان رسول انس و حبان صلی الله علیه و آله و سلم بر شما قرمز است
که در و در محمود بر بناب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فیرستید بکلیل ترانی و بر بان
خرقانی که ان الله و لا کشته یصلون علی البشی یا ایها الذین آمنوا صلوا علیه و سلموا تسلیما یعنی
خدا شایا الی اجل شان و رحمت بر رسول مقبول نازل میفرماید و فرستگان او را یاد میکنند شما که
مؤمنانید و یحیی و عابوس میگیرد و در و در بوس فرستید و در حدیث و ارسوت که رسول مقبول
صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که لا صلوة لمن لم یصل علی پس در وقت یا و کرون آنجناب
باشیدیدان نام نامی و یا نوشتن نام گرامی آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در و در فرستید
زیر که آنجناب علیه الصلوة و السلام فرموده است که خواری یا دیا کس که مرا پیش او یاد کنند
و صلوة بر من نفرستد و از او من مقبول است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود

که صلوة در روزا و بیه بسیارین فرستید و امیر المؤمنین حسن رضی الله عنه میفرماید که رسول
قبول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که هر کجا که باشد از صلوة برین فرستاده باشد که بمن
خوابد رسیدن بخشن فرمود که در شب آدینه و روزا و بیه صلوة بسیار فرستاده باشد که شب و روز
صلوة نزد من ملائکه میرسانند و نام صلوة دهنده میگویند که فلان کس سلام بشو فرستاده
نهی نصیب آنکس که ناشن حضور پر نور جناب رسول الشکین صلی الله علیه و آله و سلم
گرفته شود و مورد مراحم گردد و از آن بن مالک مروی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله
و سلم فرمود که یکبار صلوة برین میفرستد حق تعالی ده بار صلوة ما و فرستاده و ده کناه و اینها نزد
و ده درجه در درجه افزاید و از عبد الله بن مسعود رضی الله عنه مروی است که رسول خدا صلی
علیه و آله و سلم فرمود که نزد یکی بن خلق بمن در روز قیامت آنکس بود که صلوة بسیار برین
فرستاده باشد و در بعضی روایت دارد گشته که قومی بر سر حوض کوثر نزد من آیند که ایشان
را هیچ طاعت دیگر نشناسم الا به بسیاری فرستادن در روز برین و امام جعفر صادق از پدر
بزرگوار خود رضی الله عنه روایت میفرماید که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که هر که
یاد من پیش او کرد و شود و صلوة برین میفرستد در قیامت راه بهشت قاطع کند و کشف الابرار
فی حصایس سید الا برار جناب عی و استادی افاده فرموده اند که زیارت فرمایید آنحضرت
صلی الله علیه و آله و سلم از اعظم عبادات و منبع فیوضات و پدارت رسول قوت حیات است فرمود و رسول خدا
صلی الله علیه و آله و سلم من زار قبر من و صحبت له شفاعتی و نیز مازد و است که آنسرور علیه السلام
باتفاق است حیات ابدی مرا و اقامت است و وفات آنجناب بلکه سایر انبیاء علیه السلام
غیر از انتقال ازین عالم به عالم دیگر نمی نذار و کما قال صلی الله علیه و آله و سلم الا انبیاء و فی
قبورهم یصلون الحدیث و بهم فرموده من مسلم تسلم علی الارواح و الله علی روحی حتی اروح علیه السلام
داین ابی قدیک گوید که از بعضی علما شنیده ام که میگفتند چنان خبر بمن رسیده که هر که در روز
مبارک نبی علیه السلام بایستد و ایه ان الله و ملائکه یصلون علی النبی یا ایها الذین آمنوا و صلوا

رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بارگشود و فرمود: یا رسول الله فرشته باد آواز دهد که الظالم
 حق تعالی بر تو صلوات فرستاد و پیچ حاجتش ضایع ماند و تمام گزارد و شود اللهم ارزقنا اقیام
 فی ذلک المقام بحق نبیک علیه السلام **۵** یابنی اقصی سلام علیک انما الفوز و الفلاح لک
 بسلام آدم جوابم ده بر من بر دل نگارم نه پس بود چاه و احرام مرا یک علیک تو سلام
 خاتمه الکتاب و ذکر اسمای شهدای کربلا علی رضوان الله علیه هم جمیع
 بالتعداد مشولین از مخالفین عربین یزید ریاحی یکصد و نه نفر و پیچ کس را کشته جام شهادت
 نوشید صاحب برادر حر یکصد و سی و پنج نفر از اجماع فرستاده شهید شد علی بن حر یکصد و بیست و پنج
 کس را قتل نموده فایز بدرجه شهادت گشت عروه غلام حر بعد قتل چهارده کس حال گرامی را
 فدای جناب امام بهرام نمود و زهره بن حسان اسدی شش کس را کشته راه جنت گرفت
 عتبه بن عتبه بن عمر کلبی سه کس را و اصل بچشم نموده را که اسیر عالم بقاشد بر سر بن حصیری و هفت
 نفر را بکشت و بخت خرامید و هب بن عبد الله کلبی نود و اندک کشتن سه صد و سی و پنج کس
 و اصل بهشت شد عمر بن خالد از وی بیست و بیست کس را روانه سفر نموده بخت رفت
 خالد بن عمر از وی دوازده کس را کشت جان بجان آفرین سپهر سعد بن خطله چهل و پنج کس را
 مالک سپرده بقای رضوان فایز گشت حماد بن النسی و پنج کس را روانه دوزخ نموده بهشت
 خرامید شرح بن عبد الله بیست و چهار کس را بسفر فرستاده شهید گشت سلیم بن عویضه نفر را کشته
 شهید گردید مالک سپهر سلیم پانزده کس را بکشت و سفر آخرت گردید یحیی بن سلیم سی و چهار کس را
 بکشت و عمریت بهشت نمود و عبد الرحمن بن عروه مقتدره کس را و اصل جنم کرده راه جنت گرفت
 مالک بن النسی دو و نفر را بکشت و شهید شد عمر بن مطاع دو صد و پنجاه و شش کس را
 بدار البوار فرستاده شریعت شهادت نوشید قیث بن مینه بعد قتل یکصد و چهل و دو کس از اشراف
 بشهادت فایز شد یثیم بن عتبه ابن جهم عمر سعد که در عین محاربه شریک امام بهرام شده
 یک هزار و سه صد و پنجاه و دو نفر را و اصل بسفر نموده جان کرانایه را فدا قدم مبارک

امام همام علیه السلام ساخت حبیب بن مظاهر یک هزار و یکصد و هشتاد و دو تن را قتل کرد و بخت خرم
 جزیره ای بوزغفاری و صد و پنجاه و یک نفر را فی السمرکند و شهید شد آنس بن منفل بنت صد و هشتاد
 و سه کس را قتل در آرد و با هم آخرت رفت تا کس هشتاد و دو کس را قتل نموده شهید شد
 شاکر حیل و سه کس را بکشت و شهید گردید شوزب غلام عباس بن و یک نفر را بجای و یروانه نموده شهید
 خجاج بن مسروق مؤذن لشکر جناب امام مظلوم بنت صد و سبست و چهار نفر را بدر از خراج و شاد
 بر وجه شهادت فاکر شد حیف بن حارث سی و دو کس را قتل نموده شهید شد مالک بن عبید
 نود و سه کس را بکشت و شهید گردید شهاب غلام جناب امام سه صد سی و هفت نفر را از جفاکاران بی
 دوزخ نموده خود و بیست و هشت خراسید حاکم بن سعد علی بعد قتل شخصت و پنج کس شهید شد برید بن شعبان
 پنج کس را قتل ساخته عازم ملک بقا گردید سعد بن عبد الله بن جعفر حنفی بعد قتل هشتاد و هفت
 کس از ستمگاران بخت آرام گرفت جناده بن حارث انصاری یا انصاری و سه جفاکاران را قتل
 رسانید و بیست و هشت معروف شد مرثیه بن ابی ذر عفری بعد قتل سه صد و چهل و دو نفر از ظالمان
 فداک جناب امام همام گشت عثمان بن سلمان بعد قتل یکصد و هشتاد و دو کس شربت شهادت
 آتشاید عبید بن برید بعد قتل یکصد و سبست و هفت نفر از لشکر مخالفین داخل جنت گردید
 عبد الله بن برده چهل و هشت کس را بکشت و شهید شد حبیب بن جعفر اسلمی بعد قتل هشتاد و چهار کس
 فدای جناب امام شهید گردید عزیز بن جابر و دو و سه کس را بکشت و شهید شد سالم بن علقمه بعد
 از تن سبست و هشت کس از ستمگاران بر کرای عالم بالا گردید سعید بن سعید پس از قتل شخصت
 و دو کس فاکر شهادت شد سعدان بن حرب انصاری سی و هفت کس را کشته شهید گشت
 عظیم بن ابویوب انصاری بعد قتل هشتاد و پنجاه از اشراف فدای جناب امام همام گردید عبد الله
 بن ابویوب انصاری پنجاه و پنجاه را جانب سقر و نه نموده عازم بهشت برین گردید سلیم بن
 ابویوب انصاری پنجاه و نه نفر را مالک سپرده بخدمت رضوان شامنت عاصم بن سلیم انصاری
 هشتاد و چهار کس را از لشکر اهل جبا بخت و اصل نموده شهید گشت اسعد بن عیثم انصاری هشتاد

نفر را بدار البوار فرستاد و بهشت خرامید تنگم بن تنگم انصاری و دو صد و شصت و دو کس را بقتل
 آورده بگرایی عالم تابا شد قیس غازی می کشید و سیزده ابطل را و اصل تنگم نود و شصت گشت
 سلیمان بن یسار بقتل می کشید و بیست و پنج کس برستان بخت رفت و او و بن جند انصاری را
 از کشتن بستاند و پنج نفر شهید شد عثمان بنی نو و ده کس را بکشت در راهی بخت گشت و بیست
 برادر عثمان بستاند و پنج کس را بجان نموده فائز بجات جاودان شد عبد الله بن سیر صبیح بعد بقتل
 پنجاه و نه کس و عثمان بن سیر و می صبیح بعد بکشتن پانصد و پنجاه و شش نفر و تنگم بن سیر و می صبیح
 و زیره و غلام صبیح که تعداد و قبایل این هر دو بنظر در نیامد و بخت شتافتند و دو کس از ناریه که اسمای
 از او و ترتیب جنگ و تعداد و قبایل این هر دو بنظر در نیامد و شهید شد در عبد الله بن جند و دیگر
 و دو صد و پانزده کس را از شمشک گران و اصل تنگم نود و صدی امام همام شد عبد الله بن ابی و جانه
 یک هزار و سه صد و سه نفر را قتل نموده فائز بد رجبه شهادت گردید با اسمای ال بیت که با جناب
 امام همام ۴ شهید شد در عبد الله بن مسلم بعد بکشتن یک هزار و دو صد و ده کس از لشکر ستم گران بر دونه
 رضوان خرامید جند بن یسار بقتل می کشید و پنج نفر را بد و نخ فرستاد و جام شهادت نوشید عبد الرحمن بن
 عقیل بعد بکشتن می کشید و سه کس داخل بهشت گردید محمد بن عبد الله بن جعفر طیار را بقتل و دو صد
 و پنجاه و پنج نفر از ستم شماران بکشد برین شتافت و عثمان بن عبد الله بن جعفر طیار را بقتل و دو نفر را
 و اصل تنگم نود و یک گشت بهشت خرامید عبد الله بن امام حسن ۴ می کشید و شصت و دو کس را
 بر دونه فرستاد و زیارت بر اجداد خود فائز گردید محمد بن اسد بیست و هفت نفر را بکشت و شهید
 آمد بن ابی و جانه سی و هفت کس را قتل نموده شهید گشت قیر و زان غلام سید یا امام حسن ۴
 بستاند و سه کس را بکشت و شصت شهادت نوشید عمر بن حسن ۴ بعد بکشتن یکصد و شصت و یک نفر
 جام شهادت نوشید و حضور جد بزرگوار خود حاضر شد عثمان بن حسن می کشید و دوازده اشقیار را
 بجان نموده بلقایی پدر بزرگوار خوشش فائز شد و عثمان بن حسن پنجاه و پنج کس را قتل نمود و شهید شد
 قاسم بن حسن بیست و پنج کس را بدار البوار فرستاد و فائز بجهنم رسید خدمت جاد و پدر بزرگوار خود

ابوبکر محمد بن حسن بعد قتل پسرش و در کس بخت خراسان را بر کبر بن علی مرتضی شصت و دو نفر را بکشت
و شهادت عثمان بن علی مرتضی اسی و پنج نفر را از استیلا و اصل بکشم نموده بهشت برین داخل گردید
عثمان بن علی مرتضی چهل و دو کس را بکشت و شهادت جعفر بن علی مرتضی سی و دو کس را قتل کرده فایز
بدرجه شهادت گردید عبداللہ بن علی مرتضی بعد قتل هفتاد کس پیام شهادت نوشید ستمان و عبید
ساکنان مین بالمعیت جناب کردند و شهادت شد و تعداد شتولین اینها دریافت شد عباس بن علی تقی
یکهزار و سصد و شصت و هفت ظالمان را بدوزخ فرستاد و فائز بخنوری پیر بزرگوار خویش
شد علی اکبر بن امام بهام حسین یکهزار و سصد و سی و دو استیلا را بکشم و اصل نموده بزیارت ابای
گرام خویش رضوان اللہ علیہم فائز شد علی اصغر بن امام بهام حسین را چون سیدنا علی اصغر
فائز بدرجه شهادت شد جناب امام بهام بنش نفیس خود و متوجه قتال عدای دین شده یکهزار
و هشتصد و هشتاد و سصد نفر استیلا و اصل بکشم نموده بقتای الی فائز شد و انا اللہ و انا الیه راجعون
و پروا نیست یک صاحبزاده سیدنا امام حسن را که در هفت سالگی بود و شهادت شد رضوان اللہ علیہم
ابا بهم و صلی اللہ علی محمد و آلہ و سلم پس مجموع شهادی که از ابی علی هشتاد و نه تن بوده اند و مجموع
مقتولین لشکر مخالفین هشتاد و نه تن و در صد و هشتاد و چهار نفر بوده اند اللہ اعلم بالصواب

خاتمة الکتاب الحمد لله علی حسنه که این اوراق حسب کتابها چنانچه ثبت شد با سوره الفجری رو با اختیار
آورده و زبان قلم از ذکر اجمال و تفصیل اسوده در انوقت زبده احتیاج و عجزه التماس فی لمعی کامل بود
جامع معقول و منقول قاصح اصول قبول نظام زمان و شمار و دوران بقراط و طبیعت بقراط و طبیعت
مکرمی خالق آگاه و تائق کتنا و حکیم مولوی محمد لطیف اللہ حماد اللہ عن اعادی و ابلاغه الی قصی تمناه
که مناز ترین تلامذہ استاد البها بدو قلمی و استاد دی و من علیہ اعتمادی حضرت مولینا و سلم اللہ
سبل اللہ بنظرانه الجلی و الحفی حاضر مجلس بوده چون اوراق پریشانم را بدید خیلی پسندید نظر بر محبت انکه
و رفیع جواب بیگانه ای التماس آورد که هر چند نام کتاب حسن القمص قرار یافته اگر کلامی نام تاریخی تجویز نموده شود
بمن نیست بیعت خواهم شد مدوح الیتا ریخ نبی نام گذشت و باینف اقیق قلم برداشت فالله اعلم بالصواب

تاریخ تالیف کتاب هذا از مقبول بارگاه آله صلوات الله علیه و آله

مولوی احسان یار بنگسار	کر را ملا و قاضی مصطفی	دربار فارسی آذربایجان
تاسو ویر قاضی آسان درنا	ناقل و منقول در حفظ و تحت	هست چون منقول عنده
مرحوم آفرین پیر شمس	و در چوهرت در سبک و فای	پاک تحریفش از غلطی از برون
محمد آفرینش یار آب پنا	پیر کلاش چون در غلطی نقل	هر معاش از شک لبان صفا
سید لطیف آفرینش	صد شرافت در قیام می زند	انحرف در سیر باغ این کتاب
جلو باغ و زیست چون شان خدا	نوح حتم اینک نعم نام کتاب	تا بر آید از سنین او صدا
لاجرم زیر و زبر فکر و دید	در مقام سدره آخر یافت جا	تا که بان گوشت شنبه از دسیان
	طاف تا بر سرخی خوان بر طرا	

نظم تاریخ طبع کتاب این در موم حسن نقص من از تاریخ افکار و زوایان

اشارت ز پرده و دوران سلطان امیر ایران الامیر شاهی ابی احمد عباس علی بن ابی طالب
المشرف حسن محمد و احمد شهبه

امی خوش عالم نیکو کردار	اسم شان هست مولوی احسان	ظن مولوی نسیم الله
افتخار امالی و انتسابان	صاحب مطلق و عالم حکم و عمل	نیکو سخن لائق و فصیح زبان
دار و از من صحبت قلبی	دوست است تا بر و نهان	چو در خاتین چیده حج نمود
از حدیث و روایت و قرآن	گرد تالیف نسیم بی مثل	از در احوال انبیای جهان
بی تاریخ کرد و فرمایشش	از من بیچاره به پیران	ای قهر شب چو در دل خود
فکر کردم بر اے سال آن	این حسن طبع از سر و جوت	گفت بافت مظاہر الاحسان

خاتمة الطبع

مسجد مبارک و در قیام آری چنانستان کن فکان که شاخ قلم از فیض بجا طراز می شستش
 بارست و گلشن و وایت با بیماری می میر آب قدرش سیه بهار و لغت و ادم حضرت
 حتم المرسلین رحمة الله علیه را کمال کرد که باغستان کونین را خلعت خالی است و عند تیب
 برایش در چهار باغ عالم با هزار و استان و در نغمه سرائی اعنی محبوب خضر اخاتم الانبیاء
 و محمد صلی الله علیه و آله و سلم پس بر قلوب تقدس اسلوب مستنیران ماثر نبوی
 و مستمعان مناقب و حمایه منقوش نقش بشارت برکت اشارت جاگزین با و که درین
 نزدیکی که خوشدلی با و اساس و کارست و صد کاترانی راز و باز را گشتن بهارین
 حسات آئین اعنی صحیفه برکت انشا حقیقت به ذکر حالات حضرت خیر البشر و ذکر نسب شریف
 از عبد الله تائوم صلی الله علیه و آله و سلم و النوا و احوال منقصل و لا دست به دست و کیفیت مشعر
 غزوات با هرات و تهر و از وایح مظهر اسبید الحرب و انجمن مسیحی به
 حسن القصص که تصنیف رشید تهر و و علماء در رسیدن زبده
 فصاحتی مذکرین تطیب ملک علوم مرکز و ابر و آیات و قیوم و افصح آیه فصول خضر
 رافع الویه قوانین ادبیه نایب منابع تحقیق سنا کتب سنا کتب تحقیق صاحب شکار
 مولوی محمد احسان الله العارسی نسب کفوی مولد ندرگی محسن مسکن
 ابن شمس العارسی النعمان الفاضل و الفضل و اکرم بهجوع البلاغة و المحکم
 الفاضل الیب و الکامل الادیب مولود محمّد نعیم الله است با جملات تکلف از میان
 بر نیز و سزاوار گشتی است و بر زبان آوردنی که مانع بر این کتاب منتظم روزگار و صحبت
 روایات و در توضیح مطالب با هرات درین ندر اخفای عالم کمتر بوده باشد اگر چه
 درین باب کتاب های دیگر بطبع رسیده اند مثل عجائب القصص از مصنفات مولوی

عبدالواحد و خیره نگار این کتاب ندرت انتخاب خیل نشان رفیع مبارک و
و شاهد عدل بر صدق این مقال ملاحظه فرست مطالب این کتاب است که در آغاز کتاب
منضم است هرگاه ناظرین حق نبیوش نصفت کوش این صحیفه جامع حسنات را
بنظر و آراء خود انصاف خواهند فرمود که حضرت مصنف علامه قدس درین این گوشه پاریس
چند رسی و آخر بکار برده اند حال این گام ادبی شکر بابر نسبت که کتاب نا و الفهم حسب
استبداد اهل شوق بر طبق ایما و تبصیح مصنف مدروس بصحت بلیغ باه تمام لائق بمقام
لکنتور و مطبع نامی نقشی نول کشور به ماه ایریل ۱۲۸۳ عیسوی مطابق ماه جمادی الاول ۱۳۰۲ هجری
حلیه الطباع و بر برگردان و زبان پرور و در نظر همگان مقبول پسندیده کن و
بهمنه و کمال کریمه

۱- رساله سعادت نامه -
 ۲- سياره خواجه عميد الله - انصاری -
 ۳- رساله تحفة الملوك -
 ۴- رساله منہاج العارفین -
 رساله ہدایۃ المؤمنین - الی سلسلۃ انصاریہ باریکتاب
 مصنفہ ابوالخیر مولوی حسین الدین مشہدی -
 مطالب شیعہ - رموزات فقر و تصوف از شاہ
 تراب علی اکبر روی -
 سرور العباد - شرح قصیدہ بانٹ سجاد مصنفہ مولوی
 حاجی عبدالخالق محمد نذیر -
 پند نامہ عطار - تصانیح رموزات تصوف مصنفہ
 حضرت شیخ فرید الدین عطار -
 کیسیا کے سعادت - جو جامع شہریت و حقیقت ہے
 مصنفہ امام محمد غزالی رحمہ اللہ -
 اخلاق جلالی - محشی مصنفہ جمال الدین دوانی -
 اخلاق مامری - مصنفہ محقق نصیر الدین طوسی -
 اخلاق محسنی - درسی متداول از حمید اعظم کاشفی -
 گلشن اسرار - رموز تصوف کا بیان مصنفہ
 مولوی ابوبکر علی صاحب -
 می باید شنید - لب لباب اندرز و نصائح حکیمانہ
 مصنفہ مولوی رفعت علی رفعت -
 مثنویات امام ربانی - تین جلد بین مع رسالہ
 دروافض و رسالہ مصطلحات حضرت صوفیہ امین کاتب
 از شادات حضرت مجدد الف ثانی ہیں -

۱- جہاد - میں ایک سوتیلہ و کتب ہیں جمع کردہ
 شاہ ابوالخیر حبیب ارشاد حضرت امام ربانی -
 ۲- جلد - تالیف شاہ عبدالحمق -
 ۳- جلد - تالیف شاہ محمد نعمان -
 مع جلد - رسالہ دروافض -
 و جلد - رسالہ مصطلحات صوفیہ -
 گنجینہ عرفان - بعنوان مذاق اہل تصوف
 مصنفہ حضرت شیخ فرید الدین عطار وغیرہ عرفا -
 رسالہ غوثیہ - منشی بر نشاط الشیخ از از شادات حضرت
 غوث اعظم -
 بوستان محشی - جلی قلم مانند اوسط قلم قلم کمال شیخ
 مصنفہ حضرت شیخ سعدی -
 ایضاً - دو مصرعہ جلی خوشخط -
 ایضاً - بوستان قلم اوسط -
 ایضاً - مصرعی متن و حاشیہ بین -
 ایضاً - مترجم بہ ترجمہ نظم اردو ہوزن شعر بہ ترجمہ
 از نتیجہ طبع منشی گویند پر سیاہ و قلم تخلص -
 انفاصل الاکابر و الوار الفخام - دور رسالہ معرفت
 و عرفان میں مصنفہ مولوی محمد نعیم اللہ -
 مثنوی شاہ ابوعلی قلندر - عارفانہ مضمون
 از شاہ ابوعلی قلندر -
 مثنوی مولوی روح - نہایت خوشخط چار مصرعی
 ہر شش دفتر مشہور از نتیجہ طبع عرفانی حضرت مولانا
 جلال الدین رومی بالحق و دفتر ہفتم -
 شرح مثنوی روح - حامل المتن بسیط شرح ہر از